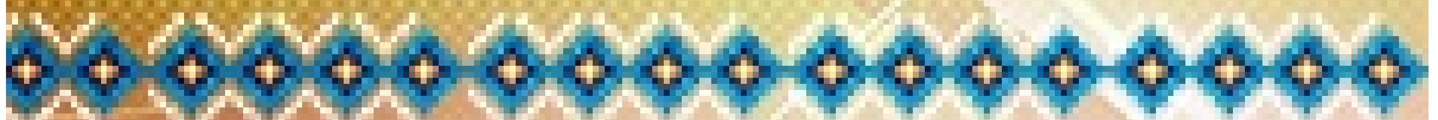
تحفة الرضویه

نوروز علی‌بن محمدباقر بسطامی



بسم الله الرحمن الرحیم

تحفه الرضویه

نویسنده:

نوروز علی بن محمدباقر بسطامی

ناشر چاپی:

کارخانه میرزا علی اکبر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تحفه الرضویه

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی:۳۴۰۸۲۶۱

سرشناسه:فاضل بسطامی، نوروز علی بن محمد باقر، ۱۲۲۷-۱۳۰۹ق.

عنوان و نام پدیدآور:تحفه الرضویه (منتخب - ویرایشی)[چاپ سنگی]/ نوروز علی بن محمدباقر بسطامی: ابوالقاسم خوارزمی رضوی

وضعیت نشر:[بی جا]: کارخانه میرزا علی اکبر، ۱۲۸۸ ق.

مشخصات ظاهری:[۳۳۰ - ۵۵۷] ص؛ قطع: ۵/۱۶ × ۵/۲۶ س م.

آغاز، انجام، انجامه:آغاز: بسم ا...الرحمن الرحیم، نصرمن ا...و فتح قریب و به نستعین، الحمدلله الذی جعلنا من المجاورین للروضه الرضویه و وفقنا لبقتیل عتبتها العالیه و ضریحها الشریفه فی کل بکره و .... اما بعد چونکه جمعی از شیعیان خلص اثنا عشری و برخی از مومنان...

انجام: از نتایج طبع و موالید فکر ادیب بارع و خطیب مصقع فخرالفقهاء و المجتهدین و ذخرالعلماء و المحدثین شیخ عبدالعزیز النجفی قدس الله نفس و روحه الله رمسه ثبت افتاد. از نقش خاتم سیدالسجاد/ زین العباد مفخر العباد...دو قاک ربک ذوالجلال بعزه/شرالعدو و اعین الحشاد.

انجامه: کتبه العبدالمذنب ابوالقاسم الخورانی الرضوی

مشخصات ظاهری اثر:نوع و درجه خط:نسخ - نستعلیق

نوع و تز ئینات جلد:مقوایی، روکش کاغذی طرح دار سفید و صورتی، عطف و لچکی ها تیماج قهوه ای

خصوصیات نسخه موجود:حواشی اوراق:تصحیحاتی با نشان ص، صح و قصیده خاقانی در مدح امام رضا (ع) در حاشیه آمده است

یادداشت تملک و سجع مهر:شکل و سجع مهر:مهر چهارگوش با نشان شیر و خورشید به سجع «ملاحظه شد» در صفحه اول

توضیحات نسخه:نسخه بررسی شد.

پارگی برخی از لبه های اوراق، آثار لک

نمایه ها، چکیده ها و منابع اثر:مرعشی (۲: ۱۰۲ - ۱۰۰)

معرفی چاپ سنگی:نسخه شامل چهار باب و یک خاتمه می باشد که باب اول: در بیان ولادت امام هشتم (ع)، سبب تشریف آوردن حضرت به خراسان، و اشاره مختصری در سخاوت و شهادت امام رضا (ع)، باب دوم: به ذکر احادیث در فضیلت زیارت امام رضا (ع) ، باب سوم: در ذکر وقایعی که بعد از دفن آن سرور از بقعه مبارکه آن بزرگوار بظهور رسیده است و بیان ملقب شدن آنحضرت به رضا و معنی امام هشتم و قبله هفتم، باب چها رم: در بیان اداب و کیفیت زیارت و رعایت آداب در بقعه مبارکه امام رضا (ع) و بیان نیکی و احسان به والدین و استقبال از زایرین و حاجیان پرداخته است، همچنین درحاشیه نسخه قصیده قآنی در مدح امام هشتم (ع) آمده است، این عنوان با نسخه تحفه الرضویه ملا مهدی نراقی متفاوت است

صحافی شده با:مهیج الاحزان / حسن بن محمدعلی یزدی، قرن ۱۳ق. طهران ،[بی تا]۱۱۷۵۱۹۶

موضوع:علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق.

موضوع:زیارت و زائران -- آداب و رسوم

زیارت و زائران -- احادیث

شناسه افزوده:خو ارزمی رضوی، ابوالقاسم، قرن ۱۳ق. کاتب

شماره دستیابی:۶-۲۰۳۰۶

دسترسی و محل الکترونیکی : http://dl.nlai.ir/UI/۵۹۸cc۸۶۹-۰c۲۴-۴d۴۳-۸d۰۴-۸ccvb۳۰bf۲۸۸/Catalogue.aspx

دسترسی و محل الکترونیکی :http://digital.aqr.ir/newindex.aspx?pid=۱۳GID=۱۵۶۲۱۷۷ID=۱۵۶۸۱۳۲

این کتاب به همت مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان و با پیشنهاد محقق گرامی آقای رحیم قاسمی تایپ و فهرست نویسی شده است.

ص: ۱

اشاره

در زمان دولت جاوید مدت،سلطان السلاطین الزمان و الخاقان الخواقین الدوران،السلطان بن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان،السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و دولته الی اخر الزمان و در ریاست رئیس دار الطباعه الباهره عالیجاه رفعت جایگاه مقرب،الخاقان محمد حسن خان دام عزه و اجلاله این نسخه شریفه منیفه منطبع گردید در کارخانه استاد الاساتید فی هذه اللصناعه،آقا میرزا علی اکبر زید توفیقه،فی سنه ۱۲۸۸

معرفی کتاب

هذا الکتاب الشریف و الموَلّف المنیف،المسمّی بتحفه الرضویه فی فضائل مولینا اشرف البریّه شمس الشموس و انیس النفوس المدفون بأرض الطوس و مؤلفه العالم العامل والفاضل الکامل الزاهد العابد المتقی الحاج ملا نوروز علی الشهیر بفاضل البسطامی،خادم الروضه الرضویه علی مشرّفِها آلاف التحیه والسلام

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم

نصر من الله و فتح قریب و به نستعین

الحمد الله الذی جعلنا من المجاورین للروضه الرضویه و وفقنا لتقبیل عتبتها العالیه و ضریحها الشریفه فی کل بکره و عشیه و الصلوه و السلام علی محمد و اله اشراف البریه مادام اللخلایق مخلعه بخلعت الوجود بهیه سیما امام الامه و ثامن ائمه البرره الزکیه الذی کان من خاصته ان نفوس الفریقین عنه راضیه و نفسه الزاکیه الشریفه عندهم مرضیه و یکون حضور مشهده و مرقده ذریعه الی السعاده الابدیه و التوطن فی جواره و حضرته و سیله الی الکرامه السرمدیه اما بعد چون که جمعی از شیعیان خالص اثنا عشری و برخی از مؤمنان و اخلاء روحانی از این منستغرق بحر عصیان و نافرمانی نوروز علی بن محمد باقر بسطامی المجاور فی مشهد الرضوی خواهش نمودند که در خصوص فضیلت زیارت امام همام و مقتدای انام پیشوای خاص و عام عارف اسرار لاهوت و کاشف استار ناسوت کمال افراید نفوس شرف بخشای خاک پاک طوس ضامن مهاجرین و غربا و ثامن ائمه هدی السطان علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیه و الثناء و سبب امدن ان منبع جود و احسان به سمت خراسان و پاره از معجزان آن راهنمای گمراهان در آن و آن و غیر آن و بعد از دفن آن سرور و جهانیان در آن استان عرش نشان و مجلی از ثواب زیارت آن شافع گناه کاران و کیفیت توجه زایرین به عتبه یوسی انفخر الراکعین و الساجدین و آداب و مستحبات و شرایط زیارت آن سرور عالمین و برخی از معجزات و واقعات که بعد از دفن آن حضرت در آن ارض فیض قرین مشهود ناظرین گردیده و در کتب معتبره مسطور است مختصری نوشته شود و مکرر بر مکرر استدعای این مطلب نموداه بودند لهذا به جهت استجابت اجابت برادران ایمانی و زیادتی شوق شیعیان به زیارت آن سرور عالمیان شروع در این مختصر نمودم و مسمی نمودم به تحفه الرضویه امید دارم که پسند درگاه خدام استان عرش نشان ملایک پاسبان روضه رضویه گردد و سرمایه نجات این عاصی روزگار گردد و چون این نسخه شریفه و صحیفه متیفم از چند جهت زیادتیها داشت بر تحفه الرضویه که سابقاً در تبریز به زیور

انطباع درآورده بودند و متضمن بعضی از اخبار متصاب حضرت امام حسین نیز بود و ترجمه اشعار دعبل موافق تفسیر مرحوم مجلسی و مجملی از احوالات حضرت فاطمه که در قم مدفون می باشد نیز در این نسخه شریفه بود لهذا بعد از مراجعت مؤلف دام ظله از مکه معظمه ثانیاً در دار الخلافه به زیور انطباع متجلی شد و این و خیره شریفه مشتمسلت بر چهار باب و خاتمه:

باب اول در بیان ولادت با سعادت آن بزرگوار است و بیان سبب تشریف آوردن آن سرور به خراسان و ذکر بعضی از معجزات که از آن فخر کاینات در بین راه خراسان و ورود به بلد مرو به وقوع پیوسته(۱) و ذکر شمه از سخاوت و شهادت آن حضرت است.

باب دویم در باب ذکر احادیثی که مشتملست بر فضیلت زیارت آن حضرت و ذکر بعضی از اخباری که مشعر است بر اینکه زیارت آن حضرت فضیلت از زیارت ائمه هدی بلکه بر زیارت سید الشهداء روحی و روح العالمین له الفداء.

باب سیم در ذکر وقایعی که بعد از دفن آن سرور از بقعه متبرکه آن سرور به ظهور رسیده و مشهود ناظرین گردیده(۲) و بیان ملقب شدن آن حضرت به رضا و معنی امام هشتم و قبله هفتم.

باب چهارم در بیان آداب و کیفیت زیارت آن سرور و آدابی که در آن بقعه عرش درجه رعایت آن لازمست و بیان بر و احسان به والدین و استقبال زایرین و حاجیان.

خاتمه در بیان اینکه اجسام شریفه انبیا و اولیا و اوصیاء و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین در مراقد خود موجودند و وجه جمع بین اخبار متعارضه در مقام و مجملی از احوال ربیع بن خیثم که مدفن آن جناب در یک فرسخی مشهد مقدس رضوی قریب به رودخانه شهر طوس واقع شده و بیان بانی قبه متبرکه عرض درجه و اشخاصی که تعمیر آن روضه عرش اشیان و عمارات متصله به آن وا نموده اند و چون در بین ائمه اطهار علیه السلام دو بزرگوار که سید الشهداء و حضرت امام رضا روحی لهما الفداء می باشند که قلوب مرد نان بانـد و سرور اخیار بیشتر مایل است و پیوسته در لیل و نهار در جمیع بلاد و اعصار بعد از هر فریضه توجه به روضه عرش سریران دو بزرگوار می نمایند و از هر بلاد شیعیان یا به عزم زیارت شاه تشنه لبان و به کربلا مرحله پیما می شوند یا به قصد زیارت شاه خراسان لهذا در این نسخه شریفه به مناسب مقام در ذکر بعضی از فضایل آن سرور عالمیان اشاره اجمالی به مصایب سرور مظلومان می نمایبم تا این نسخه شریفه جامع فضیلتین شود.

باب اول

در بیان ولادت با سعادت آن حضرت است و بیان سبب تشریف آوردن آن سرور به خراسان و مجملی از معجزات و کرامات آن حضرت که در مدینه طیبه و بین راه خراسان ولایت مرو به ظهور رسیده .

و از کتاب کشف الغمه از هشام بن احمد نقل شده که گفت تاجری از سمت مغرب وارد شد و جواری چند داشت و آنها را بر حضرت امام موسی اظهار نمود آن سرور هیچ یک از آنها را قبول ننمود و فرمود کنیز دیگر داری بنما آن تاجر گفت یک کنیز دیگر نزد من هست که مریض است آن سرور فرمود که آن را اظهار نما آن تاجر از اظهار ابا نمود و رفت چون فردا شد حضرت مرا بطلب آن تاجر فرستاد و فرمود به او بگو این کنیز را به چه قدر می خواهی بفروشی(۳) آن تاجر گفت از فلان قدر

هیچ کم نمی کنم من گفتم قبول دارم پس آن تاجر آن جاریه را به من داد و گفت آن مردی که این جاریه را می خواهد کیست گفتم مردی است از بنی هاشم گفت از کدام خانواده بنی هاشم گفتم پیش من زیادتر از این بیان نیست از تاجر گفت خبر دهم تو را از قصه این جاریه من او را از منتهای مغرب خریده ام پس زنی از اهل کتاب مرا ملاقات

۱- و بیان تفضیل ولایت عهدی آن سرور در مروئ شاه جان تفضیل معجزات آن سرور سبب اینکه آن سرور در مرو بودند و از چه جهت در سناباد شهید شدند و آمدن آن سرور خفیه به طوس و معجزاتی که از آن سرور بیابان طوس به وقوع رسید و خریدن جمیع اراضی و املاك طوس را موافق روایت واقدی و احوال حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر که در قم مدفونست و بانی قبه ان محذره و احوال موسی مبرقع علیه السلام

۲- و قریب یکصد و بیست و چهار واقعه غریبه ذکر شده

۳- و این زر را به او بده،چون من به نزد او رفتم و از قیمت آن پرسیدم،

نمود و گفت کیست این جاریه که با تو می باشد پس گفتم که این جاریه را برای خود خریده ام آن زن گفت سزاوار نیست که مثل این کنیز نزد مثل تو باشد به درستی که این جاریه سزاوار است بوده باشد نزد بهترین اهل ارض و نخواهد گذشت نزد او بسیاری از زمان که متولد خواهد شد از او پسری که در مشرق و مغرب مثل او متولد نشده باشد که مطیع او خواهند شد اهل مشرق و مغرب پس من او را آوردم و تسلیم آن سرور نمودم و زمانی نگذشت که حضرت امام رضا از او متولد شد در کتاب عیون اخبار الرضا چند اسم به جهت مادر حضرت امام رضا روایت نموده که از آن جمله تکتم و نجمه و طاهره و سکن النوبیه واروی و سمانه و مکینه به ام البنین بودند و تکمتم آخر اسمهای آن محذره بود و در آن کتاب مرویست که حمیده مصفات که از اشراف عجم بود و مادر حضرت امام موسی کاظم بود تکتم را که صاحب عقل و دین و حیا و عفت بود خرید و تکتم در مقابل بی بی خود هرگز نمی نشست به جهت احترام و جلالت او و حمیده مصفات در خواب دید که رسول خدا (ص) به او فرمود که الحمیده نجمه مال فرزند تو موسی است زیرا که بر تحقیق زود باشد که متود شود از او بهترین روی زمین لیس حمیده هبه نمود او را به فرزند خود حضرت امام موسی کاظم (۱) و در آن کتاب از مادر حضرت امام رضا مرویس که چون حامله شدم به آن سرور نقل حمل در خود نمی دیدیم و پیوسته در خواب صدای تسبیح و تهلیل و تحمید را از آن طفل که در رحم من بود می شنیدم و بخوف و فزع می افتادم و چون بیدار می شدم هیچ نمی شنیدم پس چون که آن سرور متولد شد دستهای خود را بر زمین نهاد و سر خود را به جانب آسمان بلند نمود و لبهای مبارک خود را حرکت می داد گویا که تکلم به کلامی نمود مولف گوید سر اینکه حضرت امام رضا (ع) سر مبارک خود را به جانب آسمان بلند فرمود و مناجات با قاضی الحاجات نمود و حضرت امام حسین در وقت ولادت(۲)سجده نمود این است که چون اقرب حوالی که بنده ذلیل نزدیکتر است به خداوند جلیل حال سجود است چنانچه بعضی از احادیث دلالت بر این دارد و شاید به این سجده شکر باشد چون در روز اول قبول شهادت نموده بودند لهذا در وقت ولادت به شکرانه این نعمت جلیل که خلاق عالم آن سرور را خلعت وجود به جهت قربانی راه خود پوشیده مبادرت بر سجده شکر نمودند چنانچه وقت شهادت انقبله العارفین و کعبه المشتاقین با بدن خون آلود و جسم چاک چاک بر روی خاکهای کربلا به قسمی افتاده بود مثل کسی که در حال سجود باشد و شمر ملعون در آن حال آن سرور را شهید نمود چنانچه بعضی از عرفا فرموده اند فخر علی عفر التراب توجهه عفر جبینین ناشفه فدخل الی ابوه موسی بن جعفر فقال هنیئا لک یا نجمه کرامه ربک فناولته ایاه فی خرقه بیضاء فاذن فی اذنه الیمنی و اقام فی الیسری و دعا بماء الفرات فحتکه ثم رد الی و قال خذیر فانت بقیه الله فی ارضه(۳) مولف گوید و شاید وجه پیچیدن آن سرور را در جامه سفید و پیچیدن حضرت امام حسین را در جامه پشم این باشد که چون جائر پشم نرم تر است از باقی جامهای دیگر بهذا آن سرور را در آن پیچیدند که آسوده تر استراحت او زیادتر باشد بلی صدیقه طاهره بسیار دوست می داشت که حسینش در راحت باشد چنانچه راوی می گوید که در شب عاشورا دیدم زنی را که بیابان کربلا را جاروب می کرد سوال نمودم که این زن کیست و چرا این مکان را جاروب

۱- (۱)و در بعضی از روایات وارد است که چون حضرت امام رضا (ع) متولد شدند آن محذره را متماهه طاهر گردانیدند و حضرت رضا (ع) شیر بسیار می خورد روزی طاهره گفت مرضعه دیگر به هم رسانید که مرا یاری نماید گفتند مگر شیر تو کمی می کند گفت دروغ نمی توانم گفت به خدا سوگند که شیر من کم نیست ولیکن نوافل و او رادی که داشتم و به آنها

عادت نموده بودم به سبب شیر دادن گمشده است به این سبب معاون می خواهم که او را خود را ترک ننمایم.

۲- (۲)موافق بعضی از روایات

۳- (۳)در بعضی از روایات وارد شده است که حضرت امام حسین (ع) را در وقت ولادت به جامه پشمینه و حضرت امام رضا (ع) را در جامه سفیدی پیچیده بودند.

می کرد جواب دادنـد این زن مادر حسـین است می خواهـد خار و خاشاک را دور نمایـد که در وقت افتادن فرزندش بر زمین خـار و خاشـاک او را اذیت ننمایـد. آه آه آه عجب راحت نمود حسـین در وقت افتادن به جای خار و خاشاک تیرها و پیکانها بـدن پاره پاره اش را به قسـمی اذیت نمودند که قدری خاکها را جمع نمود و مکان سـجود خود را بلند نمود که بتواند سـجده نماید(۱) باری و در آن کتاب روایت نموده اند که تولد آن سـرور ودر روز پنج شـنبه در مدینه طیبه یازدهم ربیع الاول بود در سال صد و پنجاه و سه از هجرت بعد از وفات حضـرت امام جعفر صادق (ع) پنج سال و وفات حضـرت امام رضا در طوس در قریه سـناباد که از قری نوقـان بود واقع شـد وئ مـدفون شـد آن سـرور در خوانه حمیـد بن قحطبه طـائی در قبه که در انفتر قبر هارون الرشـید بود در بیست و یکم شـهر رمضان و سن مبارک آن سـرور را در آن زمان چهل و نه سال و شش ماه بود و باید پـدر بزرگوارش حضـرت امام موسـی کاظم بیست و نه سال و دو ماه زندگانی نمود و بعد از پدر بزرگوارش امامت آن سـرور بیست سال و چهار ماه بود و پاره از زمان امامت آن سـرور در زمان هارون الرشـید بود و بعد از هارون محمد امین که از زبیده بود سه سال و پانمزده روز خلافت نمود و بعـد خلع شـد و ابراهیم بن شـکله عموی او به جای او چهارده روز نشـست و بعد از آن باز محمد امین را از حبس بیرون نمودند و با او بیعت نمودند و یک سال و شـش ماه و سـیزده روز بر تخت خلافت نشست و بعـد از آن مامون مالک امر شـد و مـدت بیست سال و بیست و سه روز غصب خلافت نمود و ایضاً در آن کتاب سـی و سه حـدیث نقل نموده که حضـرت امام موسـی کاظم تصـریح به خلافت و امامت و وصایت حضـرت امام رضا نمودنـد و در آخر نص نمهم حضـرت امام موسی کاظم بین یدبن سلیط زیدی فرمودند یا یزید انی او خذ فی هذه السنه و علی بنی سمی علی ابن ابیطالب و سـمی علی بن الحسین اعطی فهم الاول و علمه و نصره و ردائه و لیس ان یتکلم الا بعد هارون باربع سنین فاذا مضت اربع سـنین فاسـئله عما شئت یجیبک انشرتعه و حلیه مبارکش گندم گون و معتدل القامه بود(۲)در وقت ولادت آن سرور پدر بزرگوار و مادر عالی مقـدارش مسـرور و خوشـحال بودنـد اما در وقت تولـد سـید الشـهداء روحی له الفداء جبرئیل امین موافق روایـت منتخـب نظر به صـورت انـوار آن سـرور نمـود و بین دو چشم او را بوسـید و آب دهـان خـود را در دهـان مبـارک آن حضـرت افکند و عرض کرد بارک الله فیک من مولود و بارک الله فی والدتک یا صریع کربلا و شروع نمود به گریه نمودن و پیغمبر (ص) از گریه جبرئیل به گریه درآمـد و ملائکه به گریه در آمدنـد و صدیقه طاهره نیز گریسـتند بلکه صدیقه طاهره در این مصـیبت عظمی پیوسته گریـان و نالانست و در مجالس تعزیه داری آن سـرور و به قسـمی صـیحه و خروش از آن معصوم صـادر می شود که اگر ملائـکه جهنم را ضـبط ننماینـد هر آینه جهنم اهـل زمین را می سوزانـد و اگر ملائـکه دریاها را ضـبط ننمایند امواج دریا از خروش و ناله فاطمه زهرا اهل زمین را غرق می نماید و پیوسته آن محذره در این مصیبت نالات و گریان است تا روز قیامت که خداونـد قهار از آن فجار انتقام کشـد ای شـیعه گویا خروش و ناله صدیقه طاهره از تذکر ناله و خروش ایست که سـید المظلومین در سـر نعش نوجوان خود علی اکبر کشـیده باشـد و علمای ما رضوان الله علیهم در تاریـخ ولادت با سعادت آن سرور اختلاف نموده اند ابن بابویه ده چنانچه

۱- (۱)و آن تیرها به جوف مبارکش وارد و از این تیرها در بدن مجروح سوراخ سوراخش را اذیت و آزار ننماید.

۲- (۲)مولف گوید قاعده چنین است که در وقت ولادت هر مولودی ابوین و اقوام او مسرور می باشند.

از او نقل گردید گفته است که گروهی از اهل مدینه می گفتند که علی بن موسی الرضا در مدینه در روز پنجشنبه یازدهم ماه ربیع الاول در سال یکصد و پنجاه و سه از هجرت بعد از وفات جدش امام جعفر صادق بر پنج سال متولد گردید و ابن شهر آشوب نیز مثل آن را گفته لیکن گفته است که بعضی در سال یکصد و پنجاه گفته اند و شیخ کلینی در اصول کافی و شیخ طوسی در تهذیب و شیخ مفید در ارشاد و مقنعه سال یکصد و چهل و هشت ذکر کرده اند بدون اینکه نسبت به ماهی بدهند و شیخ شهید اول نیز در سال یک صد و چهل و هشت ذکر نموده لیکن فرمود که در یالزدهم ذی القعده است و می توان گفت که مقصود شیخ مفید و کلینی و شیخ طوسی رحمم الله یازدهم شهر ذی القعده بوده و صاحب کشف الغمه قولی نقل نموده که در یازدهم شهر ذی الحجه سال یکصد و پنجاه و سه بوده و مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه یازدهم شهر ذی الحجه را نقل نموده و شهید اول یازدهم ذی القعده بوده و صاحب کشف الغمه قولی نقل نموده که در یازدهم شهر ذی الحجه سال یکصد و پنجاه و سه بوده و مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه یازدهم شهر ذی الجه را نقل نموده و شهید اول یازدهم ذی القعده را اختیار نموده چنانچه ذکر شد و صاحب روضه الواعظین و مصباح کفعمی نیز همین قول را اختیار فرمودند و شیخ طبرسی و علامه مجلسی در فرار بحار الانوار نیز همین قول را اختیار فرمودند و هم چنین در کتاب اعلام الوری یازدهم شهر مزبور درروز جمعه را نقل نموده و مرحوم سید نعمت الله جزائری در حاشیه عیون اخبار الرضا فرموده و الاخبار مختلفه فی مولده الشریف و عمره الشریف ففی بعضها و ذهب الیه جماعه کما هو الواردهنا و فی کثیر منها و علیه الاکثر ان مولده یوم الجمعه لاحد یعشر لیله خلت من ذی القعده و از این عبارت مفهوم می شود که روایات بسیاری بر این مطلب وارد است و هم چنین در شجره الاولیاء و جنات الخلود یازدهم شهر مزبور را نقل نموده اند و هیچ قول یازدهم ربیع الاول را نقل ننموده اند با اینکه بنایب ایشان بر نقل اقوال است و هم چنین شارح قصیده ابوفراس و صاحب جامع المثال در جداول تواریخ ائمه اطهار این قول را اختیار نموده اند و قرینه دیگر بر اینکه شاید مراد محمدین ثلث متقدمین از اینکه چون سال ولادت را در چهل و هشت ذکر فرموده اند یازدهم ذی قعده باشد این باشد که صاحب جامع المثال در تاریخ ولادت آن بزرگوار سال چهل و هشت را اختیار فرموده و بعد از آن در جداول که بنای او بر تعیین ماه ولادت بوده یازده۲م ذی قعده را اختیار فرموده و بعد از آن در جداول که بنای او بر تعیین ماه ولادت بوده یازدهم ذی قعده را اختیار فرموده چنانچه شهید اول چنین فرموده پس اشخاصی که بنای ایشان در تولد آن سرور سال چهل و هشت نبوده در ماه ولادت غیر ذی قعده را اختیار نموده اند مثل ابن شهر آشوب چون سال ولادت را صد و پنجاه می دانند ماه ولادت را یازدهم ربیع الاول فرموده و هم چنین صاحب کشف الغمه چون سال ولادت را سال صد و پنجاه می دانند در ماه ولادت اختلاف فرمودند و یازدهم ذی الحجه فرموده و این مطلب و بر متتبع در اقوال علما پوشیده نیست باری یازدهم ذی القعده مشهور است در بین علمای ابرار رضوان الله علیهم و همین قول به حسب اعتبار اقوالیست زیرا که در اکثر کتب اهل تواریخ مثل تاریخ گزیده و تاریخ عالم آرا و غیرهما یازدهم شهر مزبور را اختیار نموده اند و قول به اینکه تولد آن سرور عالمیان در یازدهم شهر ربیع الاولست ضعیف است زیرا که صاحب عیون اخبار الرضا نسبت داده است این کلام را به عتاب بر اسید و عتاب بن اسید مجهول الحالست و علمای رجال قدحی و مدحی در حق او نفرموده اند و

مؤید این قول است آنچه اهل نجوم در تقاویم خود ضبط می نمایند از تولد ائمه اطهار سلام الله علیهم و تولد آن سرور را در یازدهم شهر ذی القعده ضبط نموده اند و اسم مبارک آن سرور علی است به اتفاق جمیع اهل اخبار و در توزیه متسری است و در انجیل راضی است و در کتاب زندینو کیادند و در کتاب براهمه خوشنود و در کتاب انکلیون برگزیده و اسامی دیگر از آن بزرگوار در مذاهب و نحل دیگر هست که اهل هر ملتی آن سرور را بنا می خوانند چنانچه بر متتبع پوشیده و مخفی نیست و کنیت آن سرور ابوالحسن است و بعضی ابو علی گفته اند و مشهورترین القاب آن سرور رضا است و سبب ملقب شدن آن سرور به رضا در آخر باب سیم ذکر خواهد شد و ابن بابویه القاب دیگر به جهت آن سرور نقل نموده مانند صادق و صابر و فاضل و قره اعین المؤمنین و غیظ اللملحدین و صاحب کشف الغمه رضی و وصی رابرانها افزوده و ابن شهر آشوب گفته که القاب آن سرور سراج الله و نور الهدی و قره عین المؤمنین و مکیده الملحدین و کفو الملک و کافی الحق و رب السریر و فاضل و صابر و صدیق و وفی و نقش خاتم آن سرور بنا بر روایت کلینی ما شاء الله لا قوه الا بالله بود و در روایت دیگر حسبی الله و در روایت دیگر لا حول و لا قوه الا بالله و در روایت دیگر العزه الله و در روایت دیگر ولی الله و ممکن است که آن سرور چندین خاتم داشته و بر هر یک از آن از این کلمات کلمه را بر آن نقش نموده باشند و در اولاد آن سرور و خلافست مشهود این است که اولاد آن سرور منحصر بود به امام محمد تقی و مؤید این قولست حدیثی که از کشف الغمه نقل شده که راوی گفت که از حضرت امام رضا پرسیدم که آیا می تواند بود که امام را عقب نباشد فرمود مرا عقبی نخواهد بود مگر یکی ولیبکن او منشا ذریه بسیاری خواهد بود ابو خداش می گوید این حدیث را سی سال قبل از آن حضرت شنیده و چنان شد که آن حضرت فرمودند و بعضی گفته اند که آن سرور سه پسر داشت و بعضی گفته اند شش پسر و بعضی پنج پسر و یک دختر گفته اند با تفضیل محمد قانع و حسن مکنی به ابو محمد و جعفر و ابراهیم و حسین و عایشه و نام مادرهای اینها را ذکر ننموده اند و به این قول با امام محمد تقی شش پسر می تواند بودم و آن سرور دو زن را به نکاح خود در آورد و یکی شرف فراش آن سرور را دریافت اما نام و نسبش معلوم نیست و دیگری ام حبیب دختر مامون که در مرو شاهجان بعد از آنکه مامون آن سرور را ولیعهد نمود دختر خود را به وی نکاح کرد اما زفاف اتفاق نیفتاد(۱) و در کتاب وسیله الرضوان نقل نموده که سن مبارک آن سرور پنجاه و پنج سال بود و بعضی پنجاه و دو سال گفته اند و بعضی چهل و نه سال شش ماه گفته اناد و در روز وفات آن سرور اختلاف جمعی در روز آخر ماه صفر در سال دویست و یکم و بعضی سال دویست و دویم و بعضی سال دویست و سیم و بعضی هفتم ماه رمضان و بعضی عزه رمضان و بعضی چهاردهم ماه صفر و بعضی یازدهم ماه ذی القعده و بعضی هفدهم صفر و بعضی بیست و سیم ماه ذی القعده و بعضی بیست و یکم ماه رمضان نقل نموده انمد و العلم عندالله بدان که مامون ملعون چون بر سریر حکومت و فرمان روائی نشست آن ملعون موافق بالعین خود بنای بیرحمی و اذیت اولاد رسول خدا را پیشنهاد خود نمود و نمرودسان خدنگ جفا به قصد آزردن شاهنشاه کشور رضا بزه بیرحمی در آورد اذیت اولاد رسول خدا را

(۱)و واقدی که از علمای عامه است گفته است زفاف واقع شد و چنین اولاد از آن سرور داشت و روایت واقدی به تفضیل بعد از این ذکر خواهد شد.

پیشنهاد خود نمود و نمرود سان خدنگ جفا به قصد آرزدن شاهنشاهکشور ضابزه بیرحمی در آورده چون در آن اوانم از هر طرفی جمعی از سادات به طمع خلافت و ریاست برخواسته بودند و مردمان را از اطراف و جوانب به سوی خود دعوت می نمودند این خبر به گوش مامون دون رسید در این خصوص با وزیر خود که فضل بن سهل که او را دوالریا تحسین می گفتند مجلس مشورت آراسته نمود و بعد از مشورت و دور اندیشی تمام فضل به آن ملعون نافرجام گفت که امروز در میان ذریه رسول خدا افضل را علم و اکمل و اتم از حضرت امام رضا نیست و از جمیع ذریه رسول خدا (ص) بهتر است صواب آن است که آن حضرت را از مدینه به خراسان طلب نمائی و او را ولی عهد خود گردانی و وجوه دراهم و دنانیز را به نام کرام او خیرین نمائی و این خبر را به گوش خاص و عام در اطراف عالم منتشر نمائی که بعد از این فقره دیگر آشوب و شورش سادات سودی نخواهد داشت و کسی را به دعوت ایشان رغبت نخواهد بود چرا که چراغ پیش آفتاب پرتوئی ندارد و مامون رای فضل را پسندید و مکتوبی به خدمت آن سرور عالم ارسال نمود و درخواست قدوم میمنت لزوم آن سرور را به خراسان استدعا نمود آن دانای رازهای نهانی چون بر مضمون نامه مطلع شدند عذر آوردند و ابا از آمدن به خراسان نمودند و موافق حدیثی که در کتاب عیون اخبار الرضا مسطور است آن ملعون مکرر عریضه به خدمت آن جناب نوشت و فرستاد و استدعای آمدن به خراسان از آن قبله عالمیان نمنود تا وقتی که آن حضرت دانستند که دیگر چاره نیست و آن ملعون دست بر نمی دالرد و در حدیث دیگر که در عیون منقولست این است که آن مرد و در جاء ابن ابی ضحاک را با جمعی به مدینه طیبه فرستاد که به نزد آن سرور روند و آن بزرگوار را به هر قسم که با.شد به خراسان روانه نمایند رجاء بن ابی ضحاک می گوید وقتی که آن مرد و دغدار ما را به مدینه فرستاد به ما امر نمود که آن بزرگوار را از راه قم به خراسان نیاورم بلکه از راه بصره و اهواز و فارس به جانب خراسان بیاورم و امر نموده بود که شب و روز پیوسته همیشه اوقات ملازم رکاب ظفر انتساب ایشان باشم و لحظه از آن سرور جدا نشوم و از مدینه طیبه تا مرو در خدمت آن سرور بودم و همیشه اوقات از مفخر اهل زمان در رکوع و سجود ملك منان بودند و کیفیت تفضیل عبادات و مناجات آن سرور در عیون مذکور است و از ان عبادت و بندگی عباد و زهاد را سر مشق و دستور است و در هر منزلی از منازل مردمان به خدمت آن حضرت مشرف می شدند و معالم و معارف دین خود را استفسار می نمودند و آن سرور ایشان را با جوبه شافمیه به شاه راه هدایت دعوت می فرمودند و در کتاب روضه الحسینیه مسطور است که در وقتی که فرستادگان به مدینه طیبه رسیدند و بشر و خطور ساطع النور آن سرور مشرف گردیدند و مقصود خود را به نزد آن حضرت اظهار نمودند و تمنای مامون را به عرض در آوردند آن حضرت اولاً از سفر خراسان ابا نمودند و فرستادگان آن مردود مبالغه از حد گذرانیدند و آن قدر اصرار نمودند که آن حضرت را راضی نمودند چون آن سرور عالم رفتن خود را به سمت خراسان لابد دیدند تمامی عیال و اولاد و اقارب خود را جمع نمودند و آن خبر پریشان را بر ایشان اظهار نمودند و ایشان را خبر دار گردانیدند که در این سفر مشقت بسیار خواهم کشید

کشید و به زهر جفا مسموم خواهم شد و ایضاً در عیون منقولست که حسن بن علی وشا روایت نموده که حضرت امام رضا (ع) فرمودند که در وقتی که می خواستند من غریب را از مدینه طیبه از روضه جدم به خراسان برند عیال و اطفال خود را بر دور خود جمع نمودم و امر نمودم ایشان را که بر من نوحه و زاری نمایند تا او از نوحه و گیریه ایشان را بشنوم و بعد از آن دوازده هزار باجاقلو در میان عیال خود قسمت نمودم و به ایشان گفتم که آگاه باشید که من غریب دیگر به سوی شما بر نمی گردم و در خراسان به زهر جفا شهید می شوم بلی شیعیان از این حدیث مفهوم می شود که چون آن امام غریب می دانستند که در خراسان غریب وار شهید می شوند و نوحه کننده ندارند و کسی به بالین آن غریب مظلوم دلسوزی نخواهد نمود لهذا عیال خود را در ن حال مامور به نوحه و زاری نموده اند و مؤید این حدیث است فقره زیارت جوادیه که زایرین در مقابل آن حضرت عرض می نمایند السلام علی من امر اولاده و عیاله بالیناحه علیه قبل وصول القتل الیه باری آن سرور بعد از آن به روضه جد مطهر خود مشرف شدند و عرض حال و درد دل پر ملال خود را به جد بزرگوار خود نمودند چنانچه در عیون اخبار الرضا از محول سبستانی منقولست که در وقتی که فرستاده کان آن ملعون در طلب آن بزرگوار در مدینه آمدند من در مدینه بودم و دیدم که آن امام ممتحن مکرر به روضه جد خود مشرف می شدند و صدا به گریه و تضرع بلند می کردند و شکایت عصا امت را به آن حضرت می کردند من به خدمت آن جناب مشرف شدم و سلام کردم حضرت رد سلام من نمودند من آن حضرت را تهنیت و مبارک باد گفتم به جهت سفری که در پیش داشتند آن حضرت به جانب من ملتفت شدند و فرمودند مرا به حال خود گذار تهنیت می گوئی مرا در چنین سفری که از روضه جدم جدا می شوم و در غربت شهید خواهم شد و در جنب هارون الرشید مدفون خواهم شد من در خدمت آن امام مظلوم در آن سفر بودم و آنچه فرمودند چنان شد و بعد از آن به روضه جده خود سیده النسا مشرف شدند و درد دل خود را به آن مظلومه عرض نمودند و بعد از آن به مکه معظمه روان شدند و به عزیمت طواف بیت الله الحرام احرام بندگی بستند و نور دیده و سر و سینه خود امام محمد تقی را با خود به طواف مکه معظمه بردند مولف گوید در وقتی که سید مظلومان اراده سفر عراق نمودند به جهت وداعه به روضه جد خود رفتند و موافق روایت ابن بابویه در شب اول که وارد روضه آن سرور شدند چون به نزدیک قبر مطهر پیغمبر (ص) آمدند نوری از قبر منور آن سرور ظاهر شد چون آن حضرت آن نور را مشاهده نمودند به جای خود برگشتند و در شب دویم که به جانب قبر مطهر آن سرور رفتند ایستادند و نماز بسیاری کردند و سجده نمودند و در حال سجودان برگزیده و دود را خواب در ربود در خواب دید که حضرت پیغمبر (ص) به نزدیک آن سرور آمد و او را در بر گرفت و میان دو چشم او را بوسید و گریست و فرمود پدر و مادرم فدای تو باد ای حسین گویا می بینم که تو در میان خون غوطه خورده باشی در میان گروهی از این امت که امید شفاعت از من داشته باشند به درستی که ایشان را نزد حق تعالی هیچ بهره نخواهد بود و موافق روایت دیگران سرور به جد خود عرض نموده یا جده لا حاجه لی لی الدنیا فخذنی الیک و ادخلنی معک فی قبرک حضرت

پیغمبر (ص) فرمودند این فرزند چاره نیست تو را از رجوع به سوی دنیا تا به شهادت فایز گردی و به درجه بلند سعادت ابدی رسی و موافق روایت دیگر در شب دیگر به سر روضه مطهر ما در خود آمد و سلان بر مادر خود نمود که السلام علیك یا اماه اینک حسین تو است که به وداع تو آمده و این آخر زیارت اوست تو را ناگاه آوازی از قبر آن معصوم ظاهر شد که علیك السلام یا مظلوم الام و یا شهید الام و یا غریب الام پس چنان گریه بر آن سرور روی داده که خود را نتوانست ضبط نماید و قادر بر تکلم نبود و تا صبح در آن روضه بود باری موافق سابق حضرت امام رضا حضرت جواد را به مکه معظمه بردند و در عیون منقولست که سن شریف حضرت جواد را در آن زمان هفت سال بود چون آن فخر عباد و زهاد در مسجد الحرام به عزم بندگی گریست آن خجسته مقام از شادی سر به عرش بر افراست و چون نور جمال آن برگزیده ذوالجلال بر ان فیض بنیان تابید آنچه آدمیان از وادی طور شنیده بودند عیان دیدند و از طلیعه جمال خورشید مثالش چشم نظاره کیان خیره می نمود و آن حجت خداوند عالم در خواند معبود حقیقی چنان مستغرق عبودیت و اطاعت گردیده بود که قدوسیان عالم بالا لب از تقدیس و تسبیح فرو بسته بودند و از کتاب کشف الغمه نقل شده است که چون الشهریار کشور رضا و تسلیم مشغول طواف وداع بودند و در مسجد الحرام بساط تضرع و ابتهال به درگاه قادر متعال و گسترده بودند جناب امام محمد تقی بر دوش موفق غلام آن حضرت بود و آن حضرت را در مطاف حرم طواف می داد چون که آن امام زاده معصوم به حجر اسماعیل رسید از دوش موفق بر آمد و در آن مکان نشست و سیل سرشک از جوی دیدگان جاری نمود چون مدتی گذشت و آن حضرت از گریه و زاری فارغ نشد موفق عرض کرد فدایت شوم برخیز این قدر گریه و زاری مکن حضرت فرمودند ای موفق از اینجا بر نخیزم تا به قدری که خدا خواهد موفق به خدمت امام رضا شتافت و کیفیت امام محمد تقی را به خدمت آن امام ممتحن رسانید آن حضرت گریان به نزد نور دیده و سرور سینه خود آمد و فرمود ای نونهال گلشن ولایت و هدایت چرا اینقدر گریانی و از این مکان بر نمی خیزی آن حضرت عرض نمودند فدایت شوم چگونه برخیزم و خود تسلی دهم و حال آنکه می بینم که خانه خداوند عالم را وداع می نمائید که گویا به اینجا دیگر بر نخواهید گشت و گویا می خواهید در این سفر محنت اثر مرا یتیم نمائید حضرت فرمودند ای نور دیده به قضای ربای عالی راضی باش و به آنچه اتفاق می افتد صابر و شاکر باش و آن حضرت را در بر کشیدند و بسیار گریستند و از آن مکان روانه خراسان شدند. مؤلف محزون گوید چه بسیار شباهت دارد این مقام بان زمانی که سید الشهداء روانه میدان می شدند سکینه خاتون دختر مکرم آن سرور به خدمت پدر مظلوم خود عرض کرد یا ابه استسلمت للموت ان امام مظلوم فرمودند کیف لا یستسلم للموت من لا ناصر له و لا معین سکینه مظلوم چون حال را به این منوال دید عرض نمود یا ابه ردنا الی حرم جدنا رسول الله (ص) ان امام غریب و در مقام جواب و تسلیت آن مظلومه فرمودند لو ترک القطا لنام و مفاد کلام آن امام این است که ای دختر از کجا میسر می شود که با وجود این گروه اشرار که اطراف مرا احاطه نموده اند بتوانم شما را به مدینه برگردانم و حال من مثل حال قطا است که او را صیاد بسیاری همیشه در کمین می باشند که او را

صیـد نمایند و آن مرغ از ترس صـیادان خوابش نمی برد و پیوسـته ترسان و هراسان می باشد حال من نیز مثل حال آن مرغ می باشد و در روایت دیگر وارد است که سـکینه خاتون شـروع نمود به گریسـتن آن سـرور مظلومان آن طفل را به سینه خود ضم نمود و اشـک از دیـده های او پاک نمود و فرمودنـد سیطول بعـدی یا سـکینه فاعلمی منک البکاء اذا الخمام دهانی لا تحرقی قلبی بد معک حسره مادام منی الروح فیب جثمانی الخ باری معجزاتی که از آن سـرور در آن سفر به ظهور رسیده بسیار است از آن جمله حکـایت است که در کتـاب بهجه البیضـاء و غیره مسـطور است که روزی آن بزرگوار در کنار دیواری بودنـد که ناگاه گنجشک ضـعیفی فریاد کنان خود را به قدم آن حضرت افکند و مضطرب الحال پریشان آغاز نمود و لب به شکایت باز نمود و به زبـان گنجشـکی بعضـی از تظلمات معروض آن سـرور نمود آن حضـرت به یکی از اصـحاب خود فرمودنـد که این گنجشک می گوید که من در این خانه آشیانه دارم و در این کاشانه محنت نشانه چند جوجه به خون دل تربیت نموده ام حال مـاری قصـد آن نموده که در این آشـیانه در آیـد و فرزنـدان مرا به زهر جفا هاک نمایـد و مرا به درد محنت داغ و فراغ ایشان مبتلا نماید تو امام زمان و پناه بی پناهان و فریاد رس ضـعیفان به فریاد من مظلوم برس و جوجه های ضعیف مرا از زهر این مار محـافظت فرمـا بعـد از آن آن سـرور به من فرمودنـد که در این کاشانه داخل شو و شـر این مار را از این گنجشک رفع نما من بفرموده آن سرور داخل کاشانه شدم دیبدم ماری قصد جوجه های گنجشک نموده و ایشان اضطراب و زاری و ناله می نمایند من آن مار را کشتم و دفع اذیت او را از آن گنجشک نمودم و ایضاً در عیون اخبار الرضا منقولست که ابا صلت هروی روایت نموده است که جنـاب امـام رضـا (ع) تکلم می نمودنـد بـا مردم به لغات ایشان و قسم به جنماب حـدیث که ان سـرور داناتر و فصـیح ترین مردم بودند به هر زبانی و لغتی پس من روزی به آن جناب عرض نمودم یابن رسول الله من تعجب دارم از معرفت شما به این زبانها و لغتهای مختلفه فرمودند ای ابوصـلت منم حجت جناب اقدس احدیت بر خلق و خدا حجتی که بر خلق خود قرار می دهـد بایـد دانا و عارف باشـد به زبانها و لغتهای ایشان آیا نرسـیده است به تو قول جـدم امیرالمؤمنین (ع) که فرمودند عطـا نموده است خداونـد به ما فصل الخطاب را و نیست فصل الخطاب مگر معرفت به لغتها و زبانها و مؤیـد این حـدیث اسـت فقره زیارت جوادیه که المتکلم مع اهل کل لغه بلسانهم و از جمله معجزات آن سـرور عالمیان حدیثی است که در عیون اخبار الرضا منقولیست که حبیب یناجی می گویـد که روزی رسول خدا را در خواب دیـدم که در مسـجد یناج که محل نزول غوافل حاج است تشـریف فرما بودند من از شوق و ضـعف به خدمت آن حضـرت در آن مسـجد شتافتم و در مقابل آن حضرت بنده وار ایسـتادم و سـلام نمودم دیـدم در نزد حضـرت طبقی از پوست شاخهای درخت خرما بافته بودند و در آن خرمای صـیحانی بود و در نزد آن سرور عالمیان گذاشته بودند آن حضرت گویا از آن خرما قبضه از آن خرما گرفتند و به من مرحمت فرمودند من آن خرماها را شـمردم هیجده دانه بود و شـکر منعم حقیقی نمودم و تاویل این خواب در پیش خود چنان نمودم که به عدد هر خرمائی یک سال دیگر زندگانی خواهم نمود و بعد از گذشتن بیست روز از این خواب شنیدم که جناب امام رضا از مدینه بیرون تشریف آوردند و به آن مسجد نزول اجلال ارزانی فرمودند من در آن

اوان مشغول زراعت بودم چون این خبر را شنیدم دست از زراعت برداشتم و رونانه گشتم تا به مسجد رسیدم دیدم که مردمان فوج فوج به خدمت کثیر السعادت آن سرور مشرف می شدند من نیز رفتم چون به حضور باهر النور آن سرور رسیدم دیدم در همان موضعی که رسول خدا نشسته بودند نشسته است و در زیر آن حضرت حصیری پهن کرده اند و گسترده اند چنانچه از برای رسول خدا گسترده بودند و در نزد آن حضرت طبقی از خرمای صیحانی ملاحظه نمودم چنانچه در خدمت رسول خدا (ص) دیده بودم پس بر آن حضرت سلام کردم پس از رد سلام آن برگزیده ملک علام به انواع تلطفات و اکرامات مژده رستگاری و فلاح به من دادند و مشتی از آن خرمای لطیف به من مرحمت فرمودند پس شمردم عدد آنها را موافق بود با آنچه جناب ختمی ماب مرحمت فرموده بودند پس عرض نمودم فدایت شوم زیادتر مرحمت بفرمائید آن حضرت فرمودند هرگاه جدم رسول خدا (ص) به تو زیاد عطا می فرمودند من هم نیز به تو زیادتر عطا می نمودم. صاحب عیون بعد از نقل حدیث می فرماید و مثل همین حکایت از برای حضرت صادق اتفاق افتاده است و ما ذکر نمودیم او را در دلایل سابقه و از جمله اعجاز آن حضرت پیدا شدن چشمه ایست در سفر خراسان و کیفیت آن در عیون به این قسم است که یکی از غلامان امام موسی کاظم (ع) می گوید که من با جماعتی در خدمت کثیر السعاده امام رضا در آن سفر بودیم ناگاه بیابانی رسیده که از شدت عطش و تشنگی نزدیک به آن شد که ما و چهار پایان ما به هلاکت برسیم به آن سرور عالم کیفیت را عرض نمودیم آن سرور فرمودند که در فلان موضع که متصف به این وصف است بروید در آنجا به آب خواهید رسید ما به سوی آن موضع که امام فرموده بود روان شدیم پس چشمه آبی یافتیم و از آن آب که خوشتر از آب حیوان بود نوشنیدیم و چهار پایان خود را نیز سیراب نمودیم و هر کس با ما بود از اهل غافله از آن آب نوشیدند و از آن مکان روانه شدیم همین که مرحله از آن آب دور شدیم آن حضرت ما را امر نمود که ثانیاً برگردید و آن آب را طلب نمائید پس ما به طلب چشمه آب رفتیم هر قدر تفحص نمودیم اثری از آن چشمه آب نیافتیم و ندیدیم در آن مکان مگر چندی از پشگل شتران چشمه آب هیچ اثری نبود و از جمله اعجاز آن سرور حکایت اخواز است که از نواحی شیراز است و طریقه آن در عیون اخبار الرضا مذکور است که ابی الحسن الصایغ از عم خود روایت نموده است که من در سفر خراسان در خدمت کثیر السعاده آن سرور بیرون شدم که به آن حضرت مشورت نمایم در خصوص کشتن رجاء بن ابی ضحاک که محصل آن سرور بود و آن جناب را از مدینه به خراسان می برد پس آن بزرگوار مرا نهی از قتل او نمود و فرمودند که آیا می خواهی به قتل آوری نفس مؤمنی را به عوض نفس کافری و می گوید که ما در خدمت آن سرور بودیم تا به اهواز رسیدیم ان جناب به اهل اهواز فرمودند که قدری نیشکر از برای من طلب نمائید پس بعضی از اهل اهواز گفتند از آن اشخاصی که عارف به حق امام نبودند که اعرابیست و نمی داند که نیشکر در فصل صیف یافت نمی شود و در فصل شتا یافت می شود حضرت فرمودند بلی شماها طلب آن نمائید که زود باشد که شما او را پیدا کنید اسحق بن محمد می گوید که من گفتم قسم که به حق خداوند که طلب نمی کند مولای من چیزی را مگر اینکه موجود باشد پس شما در طلب آن بیرون روید و آدم به جمیع نواحی روانه نمائید پس آمدمد اکره اسحق و عرض کردند که نزد ما قدری از نیشکر

هست که ذخیره نمودیم به جهت بذر که در زراعت نمائید و این یکی از جمله براهین آن سرور بود ما در خدمت آن سرور بودیم تا به قریه رسیدیم و آن حضرت مشغول عبادت شدند شنیدیم که آن حضرت در سجود خود این دعا را می خواندند که لک الجد ان اطعتک و لذا حاجه لی ان عصیتک و لا ـ منع لی و لا لغیری فی احسانک و لا عذرلی ان اسات ما اصابنی من مصیبته فمنک یا کریم اغفر لمن فی مشارق الارض و مغاربها من المؤمنین و المومنات و می گوید مدت یک ماه به آن سرور نماز بجا آوردم پس زیاد نفرمودند و فرایض خود بر سوره حمد و انا انزلناه فی لیله القدر و در رکعت اول و حمد و قل الله احد در رکعت ثانی یعنی در این مدت به این قسم نماز را به جا می آوردند و دیگر از جمله اعجاز آن سرور شفا یافن آن شخصی است که اهل غافله دهن او را پر از برف نموده بودند و بسته بودند چنانچه در عیون و نصوص المعجزات منقولیست که غافله از سمت خراسان به سوی کرمان می رفتند در بین راه کوهی بر ایشان راه را سد نمود اهل غافله از میان خود مردی را که به کثرت مال و منال متهم کرده بودند گرفتند و آن شخص مدتی در دست ایشان باقی بود و او را اذیت می نمودند که مال از او بگیرند و او را رها نمایند و به مرتبه او را اذیت نمودند که او را در میان برف واداشتند و دهن او را پر از برف نمودند و بعد از آن بستند زنی از اهل آن غافله بر آن مرد مترحم شد و دلش بر او بسیار بسوخت پس او را از دست ایشان خلاص نمود و آن مرد فرار نمود ولکن زبان و دهان او ضایع شده بود به حدی که قادر بر تکلم صحیح نبود و آن مرد به سوی خراسان آمد و شنید که در آن اوقات شفا بخشای در دهای نهان امام الانس و الجان به خراسان تشریف فرما شده و وارد نیشابور شده اند پس دید در عالم رویا که گوید گوینده می گوید که آن حضرت به خراسان آمده اند برو به خراسان و درد خود را به آن سرور اظهار نما شاید روائی بفرماید که به تو نفع داشته باشد آن شخص می گوید در عالم خواب دیدم که گویا به خدمت آن حضرت مشرف شدم و شکوه بسیاری به آن جناب نمودم و درد خود را اظهار نمودم و مستدعی شفای درد خود شدم آن سرور فرمودند که بگیر گون و ستعر و نمک را و با یکدیگر مخلوط نما و بکوب و در دهن خود دو مرتبه یا سه مرتبه بگذار که تو از این درد خوب خواهی شد آن شخص می گوید از خواب بیدار شدم و تامل و تفکر ننمودم در آن چیزی که در خواب دیده بودم و اعتمادی به آن خواب ننمودم تا به دروازه نیشابور رسید پس شنیدم که حضرت امام رضا از نیشابور کوچ فرموده و در رباط سعد نزول اجلال فرموده اند پس در قلبم چنین افتاد که به خدمت آن سرور مشرف شوم و درد خود را اظهار نمایم شاید بیان فرمایند دوائی که از برای من نافع باشد پس به این قصد به رباط سعد آمدم و عرض کردم یابن رسول الله حکایت من چنین و چنان بوده به تحقیق که زبان و ذهن من ضایع شده و نمی توانم که درست تکلم نمایم تعلیم بفرمائید به من دوائی که نفعی دهد مرا حضرت فرمودند آیا به تو دوا تعلیم ننمودم برو و همان دوا را استعمال نما که در خواب به تو تعلیم نمودم پس آن شخص عرض کرد می خواهم اعاده بفرمائید تا از زبان گوهر فشان شما بشنوم آن سرور ابرار فرمودند که بگیر گون و سعتر و نمک را بکوب و بگذار در ذهن خود و دو مرتبه یا سه مرتبه که هرگاه چنین نمائی عاقبت می یابی پس آن مرد می گوید من چنین کردم و از برکت

کلام وحی نظام آن سرور شفا یافتم و دیگر از جمله اعجاز آن سرور عالم حکایتی است که نیز در اهوان به ظهور رسید و کیفیت آن به طریقی که شیخ حر عاملی به خط خود در نصوص المعجزات از قطب راوندی در کتاب خرایج و جرایح در حدیث طویلی(۱) که بعضی از آن حدیث این است که آن سرور عالم در اهواز مریض شدند طبیبی به خدمت ایشان آوردند پس حضرت یک شاخه سبزی به او عطا فرمودند پس مرد طبیب گفت نمی دانم کسی را بر روی زمین که بداند اسم این سبزی چیست غیر از تو پس آن سرور فرمودند از برای من قدری نیشکر بیاورید آن شخص طبیب عرض نمود حال زمان نیشکر نیست حضرت فرمودند این سبزی و نیشکر در همین زمین شما و زمان شما موجود است و شما بروید در طلب آن تا به کنار فلان جوی آب پس هنوز عبور نکرده باشید قدری از آنت جوی براکه بندری بر شما ظاهر خواهد شد پس شما به آن بندر روید پس می آید به سوی شما مرد سیاه چرده پس شما به آن مرد سیاه چرده بگوئید که محل روئیدن نیشکر کجا است و کجا است محل روئیدن فلان سبزی مخصوص راوی حدیث می گوید به همان قسمی که آن سرور فرموده اند چنان شد بدون کم و زیاد و در کتاب روضه الحسینیه مسطور است که در زمانی که حضرت امام رضا از مدینه طیبه به جانب خراسان مرحله پیما بودند در هر منزلی از منازل معجزی از آن حضرت به ظهور می رسید و قریب به چهار صد اعجاز از آن مفخر اهل راز به ظهور پیوست. مولف گوید که در السنه و افواه مشهور است که آن سرور در یکی از منازل رضا من اهوئی شدند و او را از دام صیاد رها نمودند و به آن آهو عود نمود ولکن در کتاب بحر الانساب چنین روایت شده که چون آن سرور به نواحی دامغان رسید که الحال به اهوان مشهور است آهوئی چند به خدمت آن سرور آمدند و عرض کردند یابن رسول الله مخالفان قصد کشتن شما را دارند اگر به جانب حرم جد خود معاودت فرمائی اولی و انسب است آن سرور در جواب ایشان فرمودند که از اجل نتوان گریخت و با قضا نتوان آمیخت ایشان را دعای خیر نموده و روانه شد و آن موضع از این جهت به اهوان مشهور شد ولیکن این حکایت غیر از روایت مشهور آهوانست و هم چنین باز مشهور است که در بیابان الهاک مرده سه روزه را زنده نمودند و هم چنین در میامی کوه به استقبال آن سرور روان شد و هم چنین آیینه شخص دلگیر به نظر فیض منظر طلا نمودند و آن ایینه را در مقابل شخص کوری باز داشتند در حال به برکت آن سرور بینا شد و چون که این معجزات در کتب معتبری که محل وثوق فقها باشد نبود لهذا به تفضیل آنها نپرداختیم و آنچه در کتب معتبره ضبط شده است مثل عیون اخبار الرضا که از مصنفات ابن بابویه و نصوص المعجزات که از تصنیفات شیخ حر عاملی است و غیرهما از کتب معتبره اختصار نمودیم و دیگر از جمله اعجاز آن بزرگوار حدیثی است که در عیون منقولست از خدیجه بنت حمدان بن پسنده که او گفت در وقتی که آن سرور به نیشابور وارد شدند در خانه جد من تشریف آوردند و دانه بادامی را در جانبی از آن ثری زرع نمودند و بعد از آن روئید و درخت شد و در همان سال میوه داد پس چون که مردم مطلع شدند از آن کیفیت استثفا می جستند به سبب خوردن آن بادام علت آن برطرف می شد و به برکت آن حضرت از آن علت شفا می یافت و هر کس درد چشم داشت از آن بادام بر چشم خود می گذاشت شفا می یافت و هر زنی

۱- (۱)و روایت نموده

ولادت بر او مشکل می شد از آن بادام می خوردت سهل می شد ولادت او و وضع حمل به آسانی می شد و هر حیوانی که باد قولنج می گرفت از شاخ آن درخت بر شکم آن می مالیدند فی الفور قولنج بر طرف می شد تا آنکه مدتی آن شجره میمونه باقی بود و بعد خشک شد تا آنکه جد من شاخهای آن درخت را قطع کرد و به همین سبب کور شد و پسر همان شخص که ابوعمر باشد آن درخت را از روی زمین قطع کرد جمیع اموال او در باب الفارس تلف شد و مقدار مال او هفتاد هزار درهم بود تا هشتاد هزار درهم و از برای او هیچ باقی نمانده بود و از برای ابوعمر و دو پسر بود و هر دو کاتب محمد بن ابراهیم بن سجود بودند ایشان اراده نمودند که آن مکان را تعمیر نمایند و بیست هزار درهم در آنجا خرج کردند و از آن درخت آنچه باقی مانده بود قطع نمودند و نمی دانستنمد که چه تاثیر در این هست پس یکی از آن دو برادر متوجه شد املاک امیر خراسان را پس برگشت به سوی نیشابور در کجاوه در حال پای راستش سیاه شد و قطع شد و بعد از یک ماه به همین علت مرد و دیگری در دیوانخانه پادشاه می نوشت شخصی گفت خدا چشم بد را از این خط نگاه دارد در همان ساعت رعشه بر دست او افتاد و قلم از دستش افتاد و پاره حوششها از دستش بیرون شده به منزل خود برگشت ابوالعباس کاتب با جماعتی به خانه او رفتند و گفتند این رعشه دست تو از حرارتست قصد کن و در آن روز قصد کرد روز دیگر باز او را امر به قصد کردند و قصد نمود پس دست او سیاه شد و افتاد و بعد از آن مرد و مردن این دو برادر کمتر از یک سال بعد از قطع باقی آن درخت بود و از جمله وقایعی که در نیشابور نیز واقع شده این است که در کتاب عیون اخبار الرضا از ابوالصلت هروی روایت نموده است که ما با جناب امام رضا بودیم در وقتی که از نیشابور تشریف آوردند و بر قاطر اشهبی سوار بودند در آن وقت جماعتی از اهل علم آمدند و لجام قاطر آن سرور را گرفتند و عرض کردند به حق اجداد بزرگوارت که از برای ما حدیثی بفرمائید که از پدران بزرگوار خود شنیده باشی آن حضرت سر مبارک خود را از عماری بیرون آوردند و حال آنکه بر آن حضرت جبه خزی بود که دورو داشت و فرمودند که خبر داد مرا پدر بزرگوارم و آن حضرت از پدر بزرگوار خود جناب صادق آل محمد (ص)و همچنین تا جناب پیغمبر (ص) و آن سرور عالمیان فرمودند که شنیدم از جبرئیل که گفت جناب اقدس الهی فرموده است که منم خداوندی که نیست خدائی سوای من پس مرا عبادت نمائید پس هر کس بیاید به شهادت ان لاـ اله الا الله به اخلاص داخل می شود در حصن من و کسی که داخل شود در حصن من ایمن می شود از عذاب من در روز قیامت و در روایت دیگر بعد از نقل این مضمون می فرماید بعد از اینکه بزرگوار این حدیث را از برای آن جماعت کثیر بیان فرمود قدری راه رفتند و بعد از آن فریاد برآوردند به شرطها و شروطها و انا من شروطها و مؤید این است فقره زیارت جوادیه کرد من سئل عن کلمه التوحید فقالوا نحن و الله من شروطها(۱) و در بعضی از کتب معتبره از ابوالقاسم زمخشری نقل شده که می گوید این حدیث را یکی از سلاطین سامانیه به این اسناد از باب طلا نوشت و وصیت نمود که در قبر او دفن نمایند بعد از دفن او را در خواب دیدند که در نهایت سرور و خوشحالیست از او پرسیدند که حق تعالی با تو چه کرد گفت به واسطه تلفظ من به کلمه لا اله الا الله و تصدیق به محمد رسول الله و اقرار به ائمه اثنی عشر و احترام این حدیث را که به آب طلا نوشتم به موجب فرموده آن امام

۱- (۱)و حدیث بیست و چهار هزار قلمدان به جهت نوشتن این حدیث بعد از این ذکر خواهد شد.

به حق مرا بخشیدند و در حصن امن و امان خود داخل نمود و در حدیث دیگر در عیون به این قسم روایت شده که حضرت امام رضا (ع) فرمود که جناب پیغمبر از جبرئیل و جبرئیل از میکائیل و او از اسرافیل و او از لوح و لوح از قلم روایت نموده که قلم گفت که جناب اقدس الهی فرمودند که ولایت علی بن ابیطالب حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی باری و دیگر از جمله وقایعی که در زمان ورود آن سرور به نیشابور واقع شده این است که در عیون منقولیست که آن سرور در محله از محلات نیشابور نزول اجلال فرموده که آن مجله را غرونی می گفتند و حمامی در آن جمله بود صاحب عیون می گوید که حال آن حمام معروف به حمام الرضا می باشد و در آنجا چشمه کم آبی بود پس وا داشتند بر سران چشمه کسی را که کار کند در آن چشمه تا آب آن چشمه زیاد شود و در خارج آن راه گذر محمودند حوضی نزدیک به آن چشمه بنا نمودند که آب آن چسشمه به حوض رود و چون آن چشمه در گودی بود به نردبان و مثل بر آن چشمه حوض می رفتند حضرت امام رضا (ع) داخل آن حوض شدند و غسل نمودند و بیرون آمدند و در پشت بام آن حوض نماز خواندند و بعد از ان مردم می آمدند به سوی آن حوض و آب از آن می آشامیدند و غسل می نمودند تیمناً و تبرکاً و نماز بر پشت بام آن حوض بحامی آوردند و حوائج خود را از قاضی الحاجات مسئلت می نمودند و جمیع حوائج ایشان از برکت آن حضرت برآورده می شد و صاحب عیون بعد از نقل حدیث می فرماید آن چشمه امروز معروفست به عین کهلان و مردمان در این زمان نیز به آنجا می روند و تبرک می جویند و از جمله اعجاز از آن سرور حکایت ده سرخست صاحب عیون روایت نموده از عبدالسلام بن صالح هروی که چون آن سرور از نیشابور تشریف فرما شدند و روانه به جانب مامون دون شدند چون آن حضرت به نزدیک ده سرخ رسیدند به آن جناب عرض شد که یابن رسول الله وقت نماز ظهر شده است با شما نماز به جا می آوریم حضرت پیاده شداند و فرمودند آبی بیاورید که وضو بسازیم عرض کردند که آب مام شده و هیچ باقی نیست و در آن وقت آن سرور به دست مبارک خود زمین را کاویدند فی الحال آب از زمین جوشید و از آن آب وضو ساختند و هر کس باران سرور بود از آن آب وضو ساخت و صاحب عیون بعد از نقل حدیث می فرماید که اثر آن چشمه تا این زمان باقیست و در بعضی کتب معتبره از علی بن اسباط روایت شده که در وقتی که آن سرور عالمیان به جانب خرالسان تشریف می بردند مردمان از اطراف و جوانب با هدایا و تحف بسیار به خدمت آن حضرت مشرف می شدند من نیز با هدایا و تحف و تدارک بسیار اراده خدمت آن سرور نمودم از قضا غافله ما را دزد زد و اسباب وامتعه ایشان را به غارت بردند و دزدان چند ضرب بر دهان من وارد آوردند که چند دندان از پیش دهنم افتاد پس چاره و علاجی ندید و خود را بدهی رسانیدم و من در آنجا با غم و الم و غصه خوابیدم در خواب حضرت امام رضا را دیدم که به من فرمودند که ای علی غم مخور که تحف و هدایای تو به ما رسید و اگر از برای دندانهای خود محزون و غمگینی سعد را بکوب و به جای دندان خود بریز پس بیدار شدم و بسیار خوشوقت شدم چون سعد را ریختم دندانهای مرا خداوند به من شفقت فرمود و چون به خدمت آن سرور رسیدم فرمودند ای علی سعد خوب دوائیست دیدی که چه کرد به دندان تو پس فرمودند که داخل خانه شو چون داخل شدم جمیع هدایا و تحف خود را به جا دیدم بسیار خوشنود شدم و از جمله اعجاز

آن سرور حکایت کوه سنگ تراشانست که در نزدیکی مشهد مقدس رضوی واقع است و از آن کوه الان ظروف و سر قلیان و دیـگ و اسباب دیگر از آن کوه به عمـل می آورنـد مثل فنجان و اسـباب چای خوری بسـیار نازک و مرغوب و به برکت آن حضـرت هنوز تا این زمان هم باقیست. صاحب عیون نقلمی کند که چون آن سـرور داخل اراضی سناباد شدند تکیه مبارک به کوه دادند که ظروف از آن کوه به عمل می آوردند در آن وقت آن سرور دست مبارک را به دعا برداشتند و به درگاه قاضی الحاجات عرض نمودنـد که خداونـدا نفع بده به این کوه و مبارک نما آنچه از این کوه به عمل می آورند بعد خود آن سـرور فرمودند که از آن کوه دیگها از برای آن حضـرت ساختند و آنچه طبخی که داشـتند در آن دیگها طبخ می نمودند و از همان روز مردمان راه یافتنـد به آن کوه و اثر برکت در آن کوه ظاهر شـد و از کتاب بحرالانساب نقل شـده که دو جبل که اکنون به کـوه سـنگین اشـتهار دارنـد بر یمین و یسـاران امـام ابرار روانه شدنـد و قریب بر سـناباد توقف نمودنـد و بعـد از آن آن سـرور عالمیـان از آن کوه به سوی نوقان که متعلق به جمیـدن قحطبه بود آمدنـد و ظاهر اینست که الحال یکی از دروازه های مشـهد مقـدس رضوی که مسـمی بنوقـانست به جهت مکـان این قریه باشـد و چون به نوقان رسـیدند رختهای مبارک خود را از بـدن مطهر بیرون نمودنـد و بمیـد دادنـد که شـست و شو نمایـد خمیـد آن لباسـها را به کنیز خود دادنـد که بشویـد بعـد از لحد آن کنیزک آمـد و موافق روایت عیون رقعه* بـدست حمیـد داد و گفت این رقعه را در جیب امام رضا یافتم حمیـد به خدمت آن محمود فریقین عرض نمود که این رقعه چیست آن سـرور فرمودنـد که این حرزیست که همیشه با منم است حمیـد عرض کرد مرا به شرافت این حرز مشرف گردان آن سرور فرمودند که این حرز نگاه می دارد همه اشخاص را از مکاره و افات و از شرط شیطـان هر گاه در جیب او باشـد و آن حرز را به حمیـد مرحمت فرمودنـد و آن حرز به این قسم است. بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا او غیرتقی اخذت بالله السمیع البصیر علی سمعک و بصرک(۱) و لا علی بشری و لاـ علی لحمی و لاـ علی دمی و لاـ علی محنتی و لاـ علی عصبی و لا علی عظامی و لا علی اهلی و لا علی ما رزقنی ربی سترت بینی و بینـک بستر النبوه الـذی استربر من انبیاء الله من سـلطان الفراعنه و جبرئیل عن یمینی و میکائیل عن یساری و اسـرافیل من ورائی و محمـد صـلی الله علیه و آله امـامی و الله مطلـع علی یمنعـک منی و یمنـع الشـیطان عنی اللهم لاـ یعلب جهله اناتـک ان یستضـرنی و تسـتحفنی اللهم الیک التجات اللهم الیک النجات اللهم الیک النجات پس از آن عنان توجه به سمت بقعه مطهر و مضـجع منور خود که مشـهور به بقعه الهارونیه بود نمودنـد پس بعد از دخول در آن بقعه شـریفه عرش درجه به دست مبارک خود خطی به جـانب آن بقعه کشیـدند و فرمودنـد این تربت منست و در همین جـا مـدفون خواهم شـد و زود باشـد که جناب اقـدس حدیث این مکان را محل آمد و شد شـیعیان من قرار دهد و قسم به خدا که زیارت نمی کند مرا زیارت کننده و سـلام نمی کنـد بر من سـلام کننـده از زائرین من مگر اینکه مسـتوجب غفران و رحمت خداونـد عالمیان می شود به شـفاعت ما اهل بیت علیهم السـلام و بعد از روی مبارک به جانب قبله نمودند و چند رکعت نماز بجای آوردند و دعا خواندند و سجده طویلی کردند و متوجه به سوی مامون شدند و ایضاً در کتاب عیون اخبار الرضا مذکور است که شخصی در خدمت

۱- (۱)لا سلطان لک علی و لا علی سمعی و لا علی بصری و لا علی شعری

آن بزرگوار بود و مشغول خدمات آن سرور بود تا وقتی که از نیشابور مرحله پیمای جانب مرور شدند شخص می گوید در وقتی که آن جناب از سرخس بیرون شدند باز در خدمت آن سرور بر سبیل مشایعت روانه شدم چون مرحله از راه رفتند آن هادی راه شریعت و معرفت سر مبارك خود را از عماری بیرون آوردند و به جانب آن شخص نظر التفاتی فرمودند و گفتند ای بنده خدا از برای مشایعت نهایتی نیست بر گرد به قدری که بر تو واجب بود به جای آوردی آن شخص عرض نمود فدایت شوم به حق جدت جناب پیغمبر (ص) و جناب امیرالمومنین و جده ات فاطمه زهرا (س) حدیثی از زبان گوهر بار بیان فرماید که باعث شفای قلب این مجو گردد و از خدمت سراسر سعادت شما مرخص شوم آن هادی راه یقین چون آن شخص را طالب معرفت و هدایت دید به ارشاد لب مبارك باز نمودند و فرمودند که خبر داد به ما پدر بزرگوارم از پدر بزرگوارش و همچنین تا جناب پیغمبر (ص) و آن حضرت فرمودند که جناب اقدس احدیت فرمود لا اله الا الله اسم من است هر کس بگوید این کلمه طیبه را با اخلاص قلبی داخل حصن من می شود و کسی که داخل حصن من شد ایمن است از عذاب من مؤلف گوید که از حدیث عبدالسلاح بن صالح هروی که در عیون مذکور است چنین معلوم می شود که آن مقرب درگاه احدیت را در سرخس محبوس نموده بودند و ظاهر این است که حبس نمودن آن سرور در سرخش قبل از ورود به مرو اتفاق افتاده باشد و علی ای تقدیر مدت حبس از حدیث معلوم نمی شود و احتمال دارد که آن سرور را در آن مکان نگاه داشته باشند تا از مامون دون خبری برسد که چه امر نماید و در عیون مذکور است که ابا صلت هروی روایت نموده است که مامون به جناب امام رضا عرض کرد یالبن رسول الله به تحقیق که من شناختم علم تو را و فضل تو را و زهد تو را و ورع تو را و عبادت تو را می بینم تو را سزاوار تو به خلافت از خودم پس آن جناب فرمودند به بندگی جناب اقدس احدیت فخر می نمایم و به زهد در دنیا امید دارم بخا تو را از شر دنیا و به سبب ورع از محارم امید دارم فوز به غنایم را و به سبب تواضع در دنیا امید دارم رفعت را در نزد باری تعالی پس مامون عرض کرد پس به درستی و تحقیق که من می بینم اینکه عزل نمایم خود را از خلافت و قرار دهم آن را به جهت شما و بیعت نمایم شما را پس آن جناب فرمودند اکبر بوده این خلافت از برای تو و خدا قرار داده است به جهت تو پس جایز نمیست از برای تو اینکه خلع کنی لباسی را که پوشیده است خدا آن لباس را در تو و قرار دهی آن را برای غیر خود و اگر نبوده است خلافت از برای تو پس جایز نیست از برای تو اینکه قرار دهی از برای من چیزی را که نیست از برای تو پس عرض کرد یابن رسول الله لابد است از برای شما از قبول این امر پس فرمودند که این امر را طوعاً هرگز قبول نمی نمایم پس آن ملعون چند روز در این باب جهدت بسیاری نمود تا مایوس شد پس بعد از یاس عرض کرد پس اگر قبول خلافت نمی فرمائید و اجابت نمی کنید که من به شما بیعت نمایم پس بود باشید شما ولیعهد من تا اینکه خلافت بعد از من منتقل به شما گردد حضرت فرمودند که قسم به خدا که پدر بزرگوارم حدیث کرد مرا از آباء ظاهرین خود از جناب امیرالمؤمنین (ع) از رسول خدا (ص) که من پیش از تو از دنیا بیرون می روم در حالتی که به زهر جفا شهید خواهم شد و گریه خواهند نمود بر من

ملائکه آسمان و زمین و مدفون می شوم در زمین غربت در جنب هارون الرشید پس مامون گریه نمود و عرض کرد یابن رسول الله کیست که بکشد شما را یا قادر باشد که بدی نماید به شما و حال آنکه من زنده باشم پس جناب امام رضا (ع) فرمودند هرگاه خواسه باشم اینکه بگویم هر آینه می گویم که کیست آن کسی که بکشد مرا پس مامون عرض نمود یابن رسول الله به این گفتگوها دست از تو بر نمی دارم و به این کلمات اراده دارید که این امر را از خود دفع نمائید تا اینکه مردم بگویند که شما زهد در دنیا دارید پس آن حضرت فرمودند و الله هرگز از زمانی که مرا خدا مرا خلق نموده و دروغ نگفته ام و زهد ننموده ام به جهت دنیا و من هر آینه می دانم که تو چه اراده داری مامون عرض نمود اراده من چیست حضرت فرمودند آیا در راستی امانی از برای من هست مامون عرض کرد بلی از برای تو است امان حضرت فرمودند که قصد تو این است که مردم بگویند که پسر موسی زهد ننموده بود در دنیا بلکه دنیا ترک او نموده بود آیا نمی بینند که چگونه قبول نمود ولایت عهدی را به جهت طمع در خلافت پس غضب نمود مامون از این کلام و عرض نمود که همیشه شما می اندازید مرا در چیزی که ناخوش دارم آن را و شما از سطوت من ایمن می باشید قسم به خدا که هرگاه قبول ولایت عهدی نمودی فبها والا اجبار می نمایم تو را بر این امر پس هرگاه بجا آوردید فبها والا گردنت را می زنم پس در آن وقت آن جناب فرمودند که جناب اقدس احدیت مرا نهی کرده است از اینکه خود را به دست خود به مهلکه بیاندازم پس هرگاه امر چنین است پس بکن آنچه خواهی و من قبول می نمایم ولایت عهد را به شرطی که منصوب ننماید احدی را و معزول ننمایم احدی را و بوده باشم در امورات از دور محل شود پس راضی شد مامون از آن حضرت به این شروط و قرارداد آن حضرت را ولیعهد در حالتی که آن حضرت ناخوش داشتند او را و بعد از نقل این حدیث صدوق علیه الرحمه حدیث دیگر از محمد بن عرفه نقل نموده که می گوید عرض نمودم به جناب امام رضا که یابن رسول الله چه واداشت تو را بر دخول در ولایت عهد مامون پس آن حضرت فرمودند که آن چیزی که واداشت جد من امیرالمؤمنین را بر دخول در شوری. در کتاب کشف الغمه روایت نموده که بعضی از خواص مامون و اشخاصی که نمی خواستند آن حضرت ولیعهد مامون شود و می ترسیدند که مبادا ملک و خلافت از دست مامون بیرون رود در اوایل امر هر وقت که آن سرور عالم وارد می شد ایشان مبادرت نمودند در سلام نمودن بر آن سرور و پرده را بر می داشتند تا آن سرور داخل شود و بعد از مدتی آن اشخاص با خود چنین قرار دادند که هر وقت آن سرور بر مامون داخل شود سلام ننمایند و پرده را بر ندارند و عزم جزم نمودند تا اینکه روزی نشسته بودند که آن حضرت بر ایشان وارد شد بی اختیار از جای خود جسته و پرده را بلند نمودند که آن سرور داخل شود چون آن سرور داخل شد ایشان یکدیگر را ملامت نمودند که چرا چنین نمودید باز بر این عزم متفق شدند که هر گاه نوبت دیگر آن سرور بیاید پرده را بر ندارند چون آن سرور بار دیگر بر مامون وارد شد ایشان بی اختیار برخواستندس و سلام کردند ولیکن پرده را بر نداشتند پس چون باد تندی فرستاد که آمد و پرده برداشت بیشتر از آنکه ایشان پرده را بردارند چون آن سرور تشریف برد باد ساکت شد و پرده به جای خود عود نمود و چون آن سرور اراده بیرون آمدن نمودند پس گفتند که دیدید که حق تعالی چه منزلت و جلالت به این شخص عطا فرموده و باد را مسخر او فرموده

چنانچه از برای سلیمان نموده بود پس ایشان از عقیده خود برگشتند و به نزد آن سرور آمدند و اظهار عفو نموده و عقیده ایشان در حق آن سرور زیاده گردید و ایضاً در عیون به طریق دیگر مرویست که در وقتی که آن قدوه اهل ایمان به مرو وارد گردیدند مامون ظاهرا نهایت تعظیم و تکریم آن سرور نمود و از جناب امام رضا مستدعی شد که قبول ولیعهدی آن مرد نماید و آن سرور قبول نمی نمود تا اینکه دوماً این سخن میان آن سرور و آن مرد بود و ان سرور به او امتناع از این مرحله نمودند پس چون که آن سرور بالاخره لابد شدند فرمودند که قبول می نمایم به شروطی که از جمله شروط این است که امر و نهی ننمایم و حکم نکنم و تغییر و تبدیل در امورات تو بجا نیاورم مامون دون قبول نمود و در کتاب شجره الاولیاء نقل نموده که در روز پنجشنبه که آن سرور به مجلس مامون تشریف آوردند مامون آن سرور را در میان درووساده عظیمه در صدر مجلس نشانید و آن سرور لباس سبز پوشیده بودند و شمشیر حمایل کرده بودند مامون پسر خود عباس امر نمود که اول برخیزد و به آن سرور بیعت نماید و امر نمود که دراهم و دنانیز بسیار آوردند و بر آن سرور نثار کردند و خلعتها به مردم داد و شعرا و خطبا برخواستند و خطبه ها خواندند و صله و جوائر بسیاری اولا بعلویین داد و بعدینی عباس داد و بعد از ایشان بسا بر مردم پس بعد از آن به حضرت امام رضا عرض نمود که برخیز و خطبه بخوان پس آن سرور برخواست و خطبه در کمنال فصاحت و بلاغت ادا نمود که فرمود بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی که ایها الناس ما را بر شما حقی می باشد به سبب رسول خدا (ص) و شما را بر ما حقی است به سبب آن سرور پس اگر شما حق ما را بر ما رسانید بر ما واجب می شود که حق شما را به شما برسانیم و در آن مجلس سخن دیگر غیر از این سخن از آن سرور مسموع نشد باری بعد از انعقاد ولایت عهدی امر نمود سور سات عسا کرد و جنمود نا مسعود خود را یک ساله پیش دادند و مردمان لباس سیاه که شعار بنی العباس بود نپوشند بلکه لباس سبز بپوشند و امر نمود که در قلمرو خود خطباء به نام شریف ان سرور خطبه ادا سازند و در جمیع ضراب خوانها وجوه دراهم و دنانیز را به نام شریف آن حضرت مزین نمایند و در بعضی از کتب معتبره از مرد صالح ثقه نقل نموده است که در ایام میرزا محسن متولی سرکار فیض آثار شخصی از مردم بادغس در قلعه کهنه که در زمین مرو بود چند اشرفی یافته بود که به عیار صیرفی چهار رنگ و نیم بود به وزن اشرفیهای متعارف یکی به نام هشام بن عبدالملک مروان و چند عدد به نام مامون دون و انضرب دی بود و نقش آن زراقم این بود الملک الله و الدین المامون بالله امیرالمؤمنین خلیفه الرضا امام المسلمین و دختر خود ام حبیب را به آن حضرت تزویج نمود و خانه از برای آن سرور در جنب خوانه خود ترتیب داد و یک روز آن حضرت به خانه آن شقی تشریف می آوردند و یک روز دیگر آن ملعون به خانه آن حضرت آمد و در بعضی از کتب معتبره و کچکول شیخ بهائی نقل شده که مامون بعد از قبول نمودن آن سرور به این قسم رقمی نوشت امر المامون بالله امیرالمومنین عبدالله بن رشید بالله امیرالمؤمنین هارون به حضرت امام علی بن موسی الرضا ملقب به هادی الدین الله و الراضی بقضائه امیرالمسلمین و سید المؤمنین ولاء بالخلافه و الامامه فی حین حیوه و بعد موته فاقص یا علی الرضا انت بما قاص فی اهلی و مالی و ملکی و خزائنی و ضیاعی و عقادی و امائی و عبیدی و ازواجی و اولادی فمن بدله بعد ما سمعه فلعنه الله

علیه و السلام علیک ایها الامام العادل و رحمه الله و برکاته و اما آنچه شارح قصیده ابو فراس نقل نموده مامون دون به این قسم نوشت انشاء ولایت العهد(۱) بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب کتبه عبدالله بن هارون الرشید امیرالمؤمنین لعلی بن موسی بن جعفر علیهم السلام اما بعد فان الله عزوجل الاسلام دینا و اصطفی من عباده رسلاد الین علیه و نادبین الیه یبشراو لهم باخرهم و یصدق تالیهم ما ضیهم حتی انتهت تدبیر الله الی محمد بن عبدالله (ص) علی فتره من الرسل و دروس من العلم و انقطاع من الوحی و اقتراب من الساعه فختم به النبیین و جعله شاهداً لهم و مهیمنا علیهم و انزل علیه کتابه العزیز الذی لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید بما احد و حرم و وعدوا وعدو خدرو انذر و نهی و امر لتکون له الحجه البالغه علی خلفه لهلیک من هلک عن بینه و یحیی من حی عن بینه فبلغ عن الله و رسالته و دعی الی سبیله بالحکمه و الموعظه الحسنه و ختم الله تعل بمحمد صلی الله علیه و اله الوحی و الرساله جعل قوام الدین و اتمام امر المسلمین یا الخلافه و اتمامها و عزها و نظامها و القیام بحق الله تعالی بالطاعه التی بقام بها فرایض الله تع و حدوده و شرایع الاسلام و سنته و بجاهد بها عدوه فعلی خلفاء الله تعالی طاعته فبما استخفظهم و استرعاهم من دینه و عباده و علی المسلمین طاعه خلفائهم و معاونتهم علی اغامر حق الله تعالی و عدله و امن السبد و حقن الدماء و صلاح ذات البین و جمع الالفه و فی خلاف ذلک اضطرب حبل المسلمین و اختلاف ملتهم و قهر دینهم و استعلاء عدوهم و تفرق الکلمه و خسران الذارین فحق علی من استخلفه الله تعی فی ارضه و ائمنه علی خلفه ان یجهد الله تع نفسه و یؤثر ما فیه رضاء الله تع و طاعته و یعقلی لما الله تص موافقه علیه وسائله عنه و یحکم بالحق و یعمل بالعدل فیما حمله الله تعه و قلده فان الله عزوجل یقول النبیه داود یا داودانا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب و قال عزوجل فو ربک لنسئلنهم اجمعین عما کانوا یعملون و بلغنا ان عمربن الخطاب قال لبو ضاعت سخله بشاطی الفرات لتخوفت ان یسئلنی الله تع عنها و ایم الله ان المسئول عن خاصه نفسه الموقوف علی عمله فیما بینه و بین الله تع لیعرض علی امر کبیر و علی خطر عظیم فکیف بالمسئول عن رعایه الامر و بالله الشفه و الیه الفزع و الرغبیه فی التوفیق و العمه و التشدید و الهدایه الی ما فیه ثبوت الحجه و الفوز من الله تع بالرضوان و الرجمه و انظر الامه لنفسه و انصحم الله تع فی دینه و عباده من خلائقه فی ارضه من عمل بطاعه الله تعالی و کتابه و سیه نبیه صلی الله علیه و آله فی مده ایام و بعدها و اجهدوایه و نظره فیمن بولیه عهده و یختاره لا مائه المسلمین و رعایتهم بعده و ینصبه علما لهم و مفزعا فی جمع الفتهم و لم شعتهم و حقن دمائهم والا من باذن الله تع من فرقتهم و فساذات بینهم و اختلافهم و رفع نزع الشیطان عنهم فان الله عزوجل جعل العهد بعد الخلافه من تمام امر الاسلام و کماله و عزه و صلاح اهله و الهم خلفائه من توکید لما یختارونه له من بعدهم منا عظمت به النعمه و شملت بر العافیه نقض الله تع بذلک مکر اهل

۱- (۱)بدان که در کشف الغمه فرموده که در سنه سبعین ررستماه آمدند بعضی از خدام مشهدس مقدس آن بزرگوار و با ایشان بود عهد نامه که مامون به دست خود نوشته بود و در ظهر آن امام رضا (ع) به خط مبارک خود موضح ساخته بود بوسیدم مواضع اتلام آن حضرت را و بر دیده نهادم و وقوف بر آن پیدا کردم از کرم و فضل الهی و حرف به حرف نقل کردم و آنچه به خط مامون بود اینست بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب الی آخره.

النفاق و العداوه و البغی فی الفرقه و التربض فی الفتنه و لم یزل امیرالمؤمنین منذ افضت الیه الخلافه فاخبر بشاعه مذاقها و ثقل محملها و شد مؤتها و ما یجب علی من تقلدها من ارتباط طاعه الله تعالی و مراقبته فیما حمله منها فانصب بدنه و اسهر عینه و اطال فکره فیما فیه عز الدین و قمع المشرکین و صلاح الامر و نشر العدل و اقامه الکتاب و السنه و منعه ذلک من الخفض و الدعه و مهنؤ العیش علما بما الله تع مسائله عنه و محبه ان یلقی الله تع مناصحاً له فی دینه و عباده و مختار الاولایه عهده و رعایه الامه من بعده افضل من یقدم علیه فی و رعبه و دینه و عمله و ارجالهم للقیام فی امر الله تع و حقه میاحیا الله تعالی فی الاستخاره فی ذلک و مسئلته الهام ما فیه رضاه و طاعته فی آناء لیله و نهاره معملاً فی طلبه و التماسه فی اهل بیته من ولد عبدالله بن عباس و ولد علی بن ابیطالب فکره و نظره مقتصراً ممن علم حاله و مذهبه منهم علی علمه و مبالغا فی المسئله عمن خفی علیه امره جهده و طاقته حتی استقصی امورهم معرفه و ابتلی اخبارهم مشاهده و استبر احوالهم معاینه و کشف ما عندهم مسائله و کانت خیرته بعد استخاره الله تع و جهاده نفسه فی قضاء خفه فی عباده و بلاده فی البیتین جمیعاً علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب المارا من فضله البارع و علمه النافع و ورعه الظاهر و زهده الخالص و تخلیه من الدنیا و تسلم من الناس و قد استبان له ما لم تزل الاخبار علیه متواطئه و الالسن علیه متفقه و الکلمه فیه جامعه و لما لم یزل یعرفه بر من الفضل یافعا و ناشیا و حدثا و مکهلا فقعد له بالبعه و الخلافه من بعده و اثقا بخیره الله تع فی ذلک اذ علم الله تعالی فعله ایثارا له و للدین و نظر اللاسلام و المسلمین و طلبا للسلامه و ثبات الحجه و النجاه فی الیوم الذی تقوم الناس فیه لرب العالمین و دعی امیرالمؤمنین ولده و اهل بیته و خاصته و قواده و خدمه فبایعوه مسرعین و مسرورین عالمین بایثار امیرالمؤمنین طاعه الله تع علی الهوی فی ولده و غیرهم ممن هو اشبک رحماً و اقرب قرابه و سماه الرضا اذ کان رضا عند امیرالمؤمنین فبایعوا معشر اهل امیرالمؤمنین و من بالمدینه المخروضه من قواده و جنده و عامه المسلمین لامیرالمؤمنین و اللرضا من بعده علی بن موسی و علی اسم الله تع و برکته و حسن قضائه لدینه و عباده بیعتر مبسوطه الیها ایدیکم منشرحه لها صدورکم عالمین بما اراد امیرالمؤمنین بها و اثر طاعه الله تع و النظر النفسه و لکم فیها شاکرین لله تع علی مسالهیهم امیرالمؤمنین من قضاء حقه فی رعایتکم و حرصه علی رشدکم و صلاحکم راجین عائده ذلک فی جمع الفتکم و حقن دمائکم و لم شعتکم و شد ثغورکم و قوه دینکم و قمع عدوکم و استقامه امورکم فسارعوا الی طاعه الله تع و طاعه امیرالمؤمنین فانه الا من ان سارعتم الیه وحمدتم الله تع عرفتم الخط فیه انشر و کتب بیده عبدالله الامامون فی یوم الاثنین لسبع خلون من شهر رمضان سنه احدی و ماتیر.

قبول الرضا لولایه العهد

بسم الله الرحمن الرحیم (۱)

الحمد لله الفعال لما یشاء لا راد لضائه یعلم خائنه الاعین و ما تخفی الصدور و صلی الله علی محمد(۲) و آله الطیبین الطاهرین اقول و انا علی بن موسی الرضا ان

ص: ۲۲

۱- (۱)و در کشف الغمه نقل نموده که آنچه بر ظهر عهد مرقوم شده بود به خط علی بن موسی الرضا (ع) این بود بسم الله الرحمن الرحیم الی آخره.

٢- (٢)خاتم النبيين

تعـالی بالسـداد و وفقـد تلرشـاد عرف من حقنـا مـا جهله غیره فوصـل ارحاما قطعت و امن نفوساً فزعت بل احیاها و قـد تلفت و اغناهـا اذات فتقرت متبعیاً و ضارب العالمین لا یریـد جزاء من غیره و سـیجزی الله الشاکرین و لا یضـییع اجر المحسـنین انه جعل الی عهده والامره الکبری ان بقیت بعده فمن حل عقده امر الله تع بشدها او قصم عروه احب الله تع ایثاقها فقد اباح حریمه و احل محرمه اذ کانم زاریا بـذلک علی الامام منتهکا حرمه الاسـلام بذلک جری السالف فصـیر منه علای الفلتات و لم یعترض بعدها علی العرمات خوفا من شـتات الدین و اضطرب حبل المسلمین و لقرب امر الجاهلیه و رصد المنافقین فرصه تنهض و بایقه تستبد رو قـد جعلت الله تع علی نفسـی ان استرعـانی امر المسـلمین و فلـذنی خلاـفه العمل فیهم عامه و فی بنی العباس خاصه بطاعته و طاعه رسول الله صـلی الله علیه و اله ان لا اسـقک دماً حراماً و لا ابیح فرجا و لا مالا الا ما سفکته حدود الله تع و ابا حتر فرائضه و ان انجر الکفاره جهتدی و طاقتی و جعلت بذلک علی نفسی عهدا مؤکد ایسئلنی الله تع عنه فانه عزوجل یقول و اوفوا بالعهد اذا عاهلتم اوفوا بالعهـد ان العهـد کان مسـئولا و ان احـدثت او غیرت او بدلت کنت للعیر مسـتحقا و للنکال متعرضا و اعوذ بالله من سخطه و الیه ارغب فی التنوفیق لطـاعه و الحلول بینی و بین معصـیته فی عافیه لی و للمسـلمین الجامعه و الجفریـد لان علی ضـد ذلک(۱) و این قاعده چنانچه بعضـی گفته اند این است که چون حروفات سوال بیست حرفست که کیف امر الرضا مع المامون باشد و حروفات جواب که یقتله بالعنب المسـموم باشد نوزده حرفست و شاید از سرور عالمیان استخراج این جواب را به قاعده ترفع و تزل و مسـاوات واجهر ظنکم نمـوده باشـند زیرا که حرف اول سـوال که باشـد چون تنزل داده شود حاصـل می شود و حروف دویم از سوال می باشـد چون ترفع داده شود حاصل شود و هکـذا و جمیع حروف سوال و جواب این است که تنزل ی ترفع ق ف ترفع ت اترفع ل م تنزل هی و تنزل ب امساوات ا ل تنزل ا ض تنزل ع اترفع ن مم تنزل ب ع تنزل ا اترفع ل ل ترفع م م ترفع س ا ترفع م م تنزل و و ترفع م و اینکه یـک حرف از سوال را نیـاوردته به جهت این است که جهـال و بی قـدران بـدان مطلع نشوند و علمای جسـفر چنین گویند که آن سـرور نام مبارک خود را با نام مامون به زمام برده استخراج فرموده این است یقتله بـالغیب المسـموم و زمام این است ک ی ف ام ر ال ر ض ا م ع ال م ام ون(۲) و مـا ادری ما یفعل بی ولا بکم ان الحکم الاـ الله یقص الحق و هو خیر الفاصـلین ولکنم امتثلت امر امیرالمؤمنین و اثرت رضاه و الله یعصـمنی و اياه و اشـهدت الله تع علی نفسـی بـذلک و کفی بالله شـهیداً او کتبت بخطی بحضـره امیرالمؤمنین اطال الله تع بقاه و الفضل بن سـهل و سـهل بن الفضل و یحیی بن اکتم و عبدالله بن طاهر و تمامی ین اشـرس و بشـربن المعتمر و حماد بن النعمان فی شهر رمضان سنه احدی و ماتین و کتب یحیی بن اکتم شهادته علی الجانب الایم و کذلک عبدالله بن طاهر و حماد بن النعمان و بشربن المعتمر و کتب الفضل بن سهـل علی الجـانب الایسر رسـتم لاـمیرالمؤمنین اطـال الله تع بقـائه قرائه الصـحیفه التی هی صـحیفه المیثاق یرجوان ان یجوزبها الصراط بحرم سیدنا

۱- (۱)مؤلف گوید که این

۲- (۲)باری و باقی کلام آن سرور در قبول ولایت عهدی این است

رسول الله صلی الله علیه و آله بین الروضه و المنبر علی رؤس الاشهاد بمری و مسمع من وجو بنی هاشم و سائر الاولیاء و الاخیار بعد استیفاء شروط البیعه علیهم بما او حب امیرالمؤمنین الحجه علی جمیع المسلمین و لتبطل الشبهه التی کانت اعترضت آراء الجاهلین ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه و کتب المامون بذلک الی الافاق و طرح السواد و لبس الخضره و ضرب الدراهم باسمه و زوجه انبته ام حبیب مؤلف گوید که خبر ورود آن سرور به خراسان به طریق عزت و جلال و ولایت عهدی آن مقرب ذوالجلال چون به اطراف آفاق و ولایات رسید شیعیان و دوستان آن سرور خوشحال و مسرور شدند سیما اهل مدینه و آل هاشم و ال ابوطالب و اهل و عیال آن سرور عالمیان لیکن در وقتی که آقای مظلومان سید الشهداء به کربلا رسیدند و آن قضیه هایله روی داد آیا کسی بود که آن خبر وحشت را به اهل مدینه سیما به فاطمه صغری دختر آن مظلوم رساند بلی مرغان پر و بال خود را به خوان آن سرور شهیدان آلوده نموده بودند و به اطراف و جوانب رفتند از آن جمله مرغی در نخلستانی آمد و قطرات خون از پرهای او می ریخت و قطره از آن خون در چشم دختر یهودی واقع شد و چشمهای او رنشن شد از آن جمله غرابی خون آلود به مدینه آمد و بر دیوار خانه فاطمه صغری نشست چون فاطمه سر خود را بلند نمود و آن غراب خون آلوده را مشاهده نمود گریست گریستن شدیدی گفت ای غراب خبر مرگ که را آورده گفت خبر مرگ امام را آورده ام فاطمه گفت کیست آن امام غراب گفت آن امامی که توفیق صواب یافته ان الحسین به کربلاء بین الاسنه و الضراب الی اخره آه آه در وقتی که ابن زیاد نامه به عبدالملک بن حرث داد و او را به مدینه فرستاد و آن نامه را در منبر خواندند اهل مدینه شورش و اضطراب عظیمی نمودند و در کتاب شرح قصید ابو فراس و در عیون از محمد بن یحیی فارسی منقولست که وقتی ابونواس نظر کرد به حضرت امام رضا که آن جناب از نزد مامون بر آمده بود و بر استری سوار بود پس به نزدیک آن حضرت رفت و سلام کرد و عرض کرد یابن رسول الله ابیاتی در مدح تو گفته ام می خواهم تو آن را از من بشنوی آن حضرت فرمود بخوان پس ابونواس این ابیات را انشا نمود مطهرون نقیه ثیابهم تجری الصلوه علیهم اینما ذکروا یعنی شما مطهر می باشید از هر نقصی و جامهای شما تقی و پاکیزه است و هر کجا که ذکر شوند صلوات بر ایشان می فرستند من کم یکن علویا حین تنسبه فما له من قدیم الدهر مفخر کسی را که در نسب او ملاحظه می کنی علوی نباشد پس به جهت او در ازمنه قدیمه فخری نخواهد بود فالله کما بدا خلقا فائقه صفاکم و اصطفاکم ایها البشره و خدا چون ابتدا نمود در خلق خلایق و محکم نمود آن را شما را برگزید از میان ایشان و انتم الملاء الا علی و عندکم علم الکتاب و ما جائت به السور و شمائید مراد از ملاء اعلی و در نزد شما است علم کتاب و علم سوره های قرآن آن حضرت فرمود شعری گفتی که سبقت نگرفته بود به سوی آن احدی پس فرمود ای غلام آیا از نفقه ما نزد تو چیزی هست گفت که سیصد دینار یعنی که سیصد مثقال شرعی طلا فرمود که آنها را به او بده بعد فرمود شاید آن را کم شمارد این استر را نیز به او بده وقتی عبدالله بن مطروف بن ماهان به نزد مامون رفت حضرت امام رضا حاضر بود مامون به عبدالله گفت(۱) چه گویم در طینتی که خمیر شده است باب رسالت و کاشته شده است

۱- (۱)چه می گویی در اهل بیت عبدالله گفت

باب رسالت و کاشته شده است باب وحی ابا می ورزد از آن چیزی مگر مسک هدایت و عبر تقوی پس مامون قه را طلبید که در آن لؤلؤ بود دهان عبدالله را از آن لؤلؤ پر کرد و کشف الغمه از ابوالصلت هروی منقولست که وقتی دعبل بن علی خزاعی در شهر مرو به خدمت امام رضا رسید و عرض نمود یابن رسول الله قصیده در شان شما گفته ام و بر خود قرار داده ام که نخوانم آن را قبل از شما در نزد احدی پس آن سرور فرمودند بخوان دعیل این ابیات را شروع نمود به خواندن مؤلف گوید که چون علامه مجلسی ره ترجمه اشعار دعبل را نموده بودند با ترجمه آن مرحوم ایراد نمودیم و آن اشعار این است تجاوبن بالارنان و الزفرات نوایح عجم اللفظ و النطقات چون میان شعراء متعارفست که در اول قصاید شعری چند مناسب مطلب در عشق و شوق یا در سوز و گداز یا در شکایت روزگار می گویند و بعد از آن بر سر مطلمب می آیند لهذا این ابیات را در صدر قصیده ایراد نموده است ورنین صدای حزیست و زفره اه درد آمیز است و نوایح جمع نابی است یعنی زنان نوحه کننده و کلام اعجم کلامی را می گویند که از آن معنی مفهوم نشود یعنی جواب یکدیگر گفتند و صدا بلند کردند با نالهای سیوزناک واههای دردماک نوحه کننده چند که لفظ و سخن ایشان فهمیده نمی شد مراد خواندگی مرغانست که عشاق و ارباب اندوه را بوجود می آورند یخبرن بالانفاس عن شر انفس اساری هوی عاض و اخرات یعنی خبر می دادند به نفسهای خود از وازنهانی جانی چند که اسیر و هوی گردیده اند بعضی عشاق گذشته اند و بعضی آینده قاصعدن و اسفلن حتی تقوضت صفون الدجا بالفجر منهم مات بعضی آن مرغان نوحه گر گاهی به جانب بالا و گاهی به جانب پستی آواز کردند تا آنکه شکسته و پراکنده شدنمد لشکرهای تاریکی شب از هجوم عساکر روشنائی صبح از گریزندگان علی العرضات الخالیات من المها سلام شبح صبب علی العرضات مهاجمع مهات و مهاه کارکوهیست و گاهی به اعتبار خوش چشمی و وحشی بودن تشبیه می کنند معشوق را به آن و شاید اینجا این معنی مراد باشد و شبحی به معنی حزنیست و صب به معنی بسیار مشتاقست یعنی باد بران عرصهای خالی از معشوق من که در زمان سابق در آنجا بوده اند سلام اندوهناک که مشتاقست و مخزونست بر خالی بودن ان عرصها از معشوق من فعهدی بها خضراً لمعاهد ما یفا من العطرات البیض و الخفرات یعنی دیدم و بخواطر دارم وقتی را که ان عرصهای معشوق و مکانها و بقعه های آنها سبز و خرم و محل الفت بود به سبب دلبربایان خوش بویان سفید رویان با نهایت شرم و حیا که در آن زمینها بودند لیالی یعدین الوصال علی القلی یعنی آنچه خواطر دارم در شبی چند بود که آن شبها به آن معشوقان یاری می کردند وصال محبوب را بر دشمنی و هجران و تعدی تدانینا علی العربات و یاری می کردند نزدیکی محبوب را بر دوری هجران و اذهن یلحظن العیون سوافرا و یسترن بالایدی علی الوجبات یعنی در هنگامی که معشوقان در زیر چشم نظر می کردند به سوی دیده های نظاره و تماشا کنندگان با روهای گشاده بی حجاب و آرزوی حیا کونهای خود بپوشانند به دستهای خود و اذکل یوم لی بلحصی انشوه یبیت بها قلبی علی نشوات یعنی در روزگاریکه هر روز آن

به مشاهده جمال دلبران برای من نشابهم می رسید که دلم به شبهای بسیار بر آن نشاء بسر می آورد و چون از تغزل فارغ شد بر سر مطلب آمد و گفت فکم حسرات هاجها بمحسر و قوفی یوم الجمع من عرفات یعنی پس چه حسرتها و اندوهها که از برای من به هیجان آمد در وادی محسر که منتهای منی است از جانب مشعر الحرام به سبب اجتماعی که مردم در روز عرفه در عرفات کردند و امام زمان در میان ایشان نبود یا بود مغلوب دشمنان بود الم تر للایام ماجر جورها علی الناس من نقض و طول شتات یعنی آیا نمی بینی روزگار را که خیانتها کرد و جور و ظلم آن بر مردم از هم زدن عهدها که در باب امامت ائمه علیهم السلام از ایشان گرفته شده بود و به طول انجامیدن پراکندگی مردم و احوال ایشان و من دول المستهزئین و من غدا بهم طالباً للنور فی الظلمات یعنی و از دولتهای خلفای جور که به شرع و دین و ائمه و مسلمانان سخریه و استهزا می نمایند یا به خواهش نفس خود عمل می نمایند و از گمراهی به جماعت که طلب می نمایند به سبب متابعت آن خلیفهای ناحق نور هدایت را در تاریکی جهالت و ضلالت فکیف و انی لی بطالب زلفه الی الله بغد الصوم و الصلوات یعنی پس چگونه و کجا بهم می رسد طلب کردن امری که موجب قرب باشد به سوی حق بعد از روزه و نمازها به غیر از دوستی فرزند پیغمبر (ص) و خویشان نزدیک او سوی حب اولاد النبی و رهطه و بعض بنی الرزقاء و العبلات به غیر دوستی فرزندان پیغمبر و خویشان نزدیک او دشمنی فرزندان ازرق کبود چشم و فرزندان امیه که ایشان را عبلات می گفتند و اول اشاره است به اولاد مروان ملعون که سالها در میان بنی امیه پادشاهی کردند به جور و ستم زیرا که مروان مادرش زن زناکار مشهوری بود چنانچه ابن جوزی که از محدثان اهل سنت است روایت کرده است که روزی میان حضرت امام حسین و مروان ملعون نزاعی شد و حضرت به او گفت ای پسر زن ارزق می شوم زناکار که در بازار عکاظ که از بازارهای مشهور عرب بود می نشست و مرد مرا دعوت می کرد به سوی خود که با او زنا کنند و دوم اشاره است به جمیع سلسله میشوم بنی امیه که حق تعالی در قرآن مجید ایشان را شجره مهیه ملعونه یاد فرموده و در مدت هزار ماه غضب خلافت ائمه حق کردند و اول ایشان معاویه بود و آخر ایشان مروان حمار و بنی مروان نیز از جمله ایشان بودند و هند و ما ادت سمیه و ابنها اولی لالکفر فی الاسلام و الفجرات یعنی و بعض و عداوات هند جگر خوار که مادر معاویه بود و آنچه صادر و حاصل می شد از سمیه که زیاد باشد و ایشان صاحبان کفر و فجور بودند در اسلام بدان که سمیه مادر زیاد از زناکاران مشهور بود به این سبب پدر زیاد ولدالزنا معلوم نبود و او را زیاد بن ابیه می گفتند یعنی پسر پدرش و عبیدالله پسر زیاد نیز ولد الزنا بود و به این سبب جرات به قتل سید الشهداء کرد الی و چون زیاد و معاویه در ولد الزنا بودن و عداوت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با یکدیگر شریک بودند معاویه زیاد را به خود ملحق کرد و گفت برادر اوست زیرا که ابوسفیان شبی با مادر او زنا کرد و زن شراب فروشی را آوردند که بر این معنی گواهی داد تا چنین نسبتهای کثیف نباشد آن اعمال قبیحه از کسی صادر نمی گردد و عبیدالله پسر زیاد نیز ولد الزنا بود و به این سبب جرات بر قتل سید الشهداء و جگر گوشه رسول خدا (ص) و سایر نفوس مقدسه و سفک دماء محترمه و اعمال شیعه

دیگر نمود لعنه الله علیهم اجمعین الی یوم الـدین هم نقضوا اعهـد الکتـاب و فرضه و محلمه بالزور و الشـبهار یعنی ایشان نقض عهـد کردنـد و شکستند عهـد واجبی را که در آیات محکمات واضـحه الدلا لایات قرآن مجید بر ایشان لازم شده بود که آن خلافت و امامت ائمه علیهم السـلام است به بهتانها که بر پیغمبر صـلی الله علیه و آله بسـتند و احادیث دروغ که بر آن حضـرت افترا کردنـد و شـبهه های باطل واهی که برای مردم ظاهر ساختنـد و لم تلک الا محنه کشـفتهم بدعوی ضـلال من هن و هتات یعنی نبود غضب کردن ان ملاـ عین خلافت امیرالمؤمنین را به آن وضوح و ظهور مگر امتحانی از خـدا که کافران و منافقان را ظاهر گردانیـد و ایشان را رسوا کرد به دعوی گمراهی که کردنـد به سـبب غرضـهای باطل و نفاقهای پنهان و کینه های دیرینه تراث بلا قربی و ملک بلا هدیً و حکم بلا شوری بغیر هداه یعنی آن گمراهی میراثی بود که ا حضـرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بردنـد بـدون قرابت و خویشـی و پادشاهی و خلافت بود که متصـرف شدنـد بی هدایت و دانائی و حکمی بود که در میان مسـلمانان جاری ساختنـد بدون مشورت با هادیان و راهنمایان دین رزایا و تناخضـره الافق حمره و ربدت اجاجاً طعم کل فرات یعنی اینها مصـیبتی چند است که نمود بما افق آسمان را سرخی و گردانید در کام ما مزه هراب شیرین را تلخ و شور این اشاره است به آنچه مشـهور است میان عرب و عجم که کسـی که غم و الم بر او غالب شد دنیا در نظر او تیره و متغیر می نماید و در کام او لـذتها ناگوار می شود و ممکن است که اشاره باشـد به احادیثی که وارد شده است که زیادتی سـرخی مشـرق و مغرب بعـد از شـهادت حضـرت امام حسـین (ع) به مهر رسـید و چون غضب حق امیرالمؤمنین (ع) کردنـد آب آسـمان برطرف شد و ابرها آب شور از دریا بر می دارند و در زمان حضرت صاحب الامر که حق به صاحبش بر می گردد آب شیرین از آسمان می بـارد و برکتهـای زمین مضـاعف می گردد و مـا سـهلت تلک المـذاهب فیهم علی الناس لا بیعه الفلتات یعنی و آسان نکرد این مذهبها و بدعتها را که در میان ایشان بهم رسیده است بر مردم مگر بیعت باطلی که بی تامل و تدبیر با ابوبکر لعین نمودند و به آن چسبیدنـد و گفتنـد ما بیعت را بر هم نمی توانیم زد و آن بیعت شوم را اجماع نام کردند و در نظر مردم مسبه گردانیدند با آنکه در اول حـال اکثر مهـاجرین و انصـار بیعت کردنـد و احـدی از بنی هـاشم بیعت نکرد و چون منافقـان را به طمع اموال و مناصب با خود یار کردند به جبر و عنف مردم را به بیعت می بردند و ریسـمانها در گردن ایشان کرده می کشیدند و شمشیرها بر بالای سـر ایشان بود که بیعت می کردند و چنین خلافتی را اجماع نامید حجت خلافت نمود ساختند و سـنیان در کتب خود از عمر روایت کرده اند که گفت بیعت ابوبکر فلتبه بود یعنی امری بود که بی تدبر و تفکر به ناگاه رو داد خداوند مسلمانان را از شـر او نگاه دارد پس اگر بعـد از این کسـی خواهـد چنین کاری بکند مگذارید و او را بکشـید و این شـعر اشاره به انسب و سببش آن بود که عمر برای خود می خواست خلافت را و به او تمهیـد کرده بود که من اول تکلیف خلافت به تو می کنم تو قبول مکن و به من برگردانم تـا مردم مـا را بی غرض بداننـد و به ظـاهر ابوبکر محمل قبول کرد و چون عمر به او تکلیف کرد ابوبکر دست دراز کرد و به ناچـار عمر با او بیعت کرد و تفصـیل این سـخنان انشاء الله در کتاب حیات القلوب مـذکور خواهد شد و ما قیل اصحاب السقیفه جهره بدعوی تراث فی الضلال بنات یعنی نبود گفتار آنها که در سقیفه بنی ساعده گفتند به آواز بلند در وقتی که

معـاویه معارضه با انصار می کرد که دعوای میراث حضـرت رسول (ص) کردنـد و گفتنـد ما خویشان آن حضـرتیم بلنـد مرتبه یعنی آن سـخن فائده به ایشان نمی بخشـید و این اشاره است به اینکه حضرت امیرالمومنین مکرر در نظم و نثر می فرمودند که حجتی که قریش را بر انصار تمام کردنـد که ما خویشان پیغمبریم و احقتم به خلافت آن حضـرت همان حجت را من بر ایشان دارم که شـما که از قبیله آن حضـرتید دعوی حقیقت می کنیـد منکر پسـر عم و داماد اویم چون اولی و احق نباشم قطع نظر از نص روز غـدیر و غیر آن و افضل بودن در جمیع کمالات ولو فلـد و الموصـی الیه امورها لزمت بماموت عن العثرات یعنی اگر این امت بی شرم اگر وا می گذاشتند امور خود را به آن کسی که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) او را وصی خود گردانید و سـفارش امت را به او نمود هر آینه چشانیده بودند و تفویض کرده بودند به کسـی که ایمن بودند از آنکه خطائی و لغزشـی واقع شود یعنی خلیفه بر حق علی بن ابیطالب علیه السلام است اخی خاتم الرسل المصطفی من القدی و مفترس الابطال فی الغمرات یعنی انما موت برادر پیغمبر آخر الزمان بود و پاکیزه بود از هر بـدی که به خواطر بخلـدود زنـده سـجاعات بود در جنگهای عظیم که اتفاق افتاده فان حجدوا کان الغدیر شـهیدهم و بدرو احد شامخ الهصـبات یعنی پس اگر انکار کنند خلافت و اسـتحقاق اقـامه او را نص وروز غـدیر کـه در عـالم مشـهود اسـت گـواه او اسـت و جواینهـای او در جنـگ بـدر و احـد که گواهیهای بلند دارد شاهد اسـتحقاق و خلافت او است وای من القرآن تتلی بفضله و ایثاره بالقوت فی للزمات یعنی گواهی می دهد بر خلافت او آیه چند از قرآن که مردم می خوانند و دلالت می کند بر فضیلت او اختیار کردن او مساکین را به قوت خود و در شـدتها و تنگیهـا و قحطیهـا اشـاره به قصـد نزول سوره مبارکه هل اتی و غیر آن از صـدقات آن حضـرت است که عامه و خاصه روایت کرده اند و عزجلاله ادرکته بسبقها مناقب و کانت فیه مؤتنقات یعنی و بزرگواری و جلالت و عظمتی که دریافته است آن را به سبب سبقت گرفتن به سوی منقبی چند که در آن حضرت است و دیگری پیش از او آنها را در نیافته بود مناقب لم تـدرک بکیدو لم تنل بشـیء سوای حد القنا الذریات یعنی آنچه مذکور شد منقبتی چند است که نمی توان یافت آنها را به مکر یا به مال و نمی توان به آنها رسید مگر به دم نیزهای تند برنده یعنی از جمله منقبتهای آن حضرت شجاعت بی نهایت بود که اسـاس دین مبین به زور و بـازوی معجز نمای آن حضـرت شـد و اکثر عـداوت منافقان با آن جنماب از آن جهت بود نجی بجبریـل الامین و انتم عکـوف علی العزی معاومنـات یعنی حضـرت امیرالمومنین (علیه السـلام) هم از جبریـل امین بود زیرا که صدای وحی خدا که بر رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم نازل می شد او می شنید یعنی چنانچه خود فرموده در وقتی که شما ملازمت می نمودید بر سـجده کردن و پرسیدن عزی و منات هر دو که دو بت بزرگ قریش بودند و این خطاب با جمعی است که غصب خلافت آن حضـرت کردنـد ماننـد ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه بکیت لرسم الـدار من عرفات و اذریت دمع العین بالعبرات این مطلع دویم این قصـیده است یعنی گریسـتم برای آثار خوانه خراب آل پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سلم که ایشـان را دور کرده بودنـد و(۱) در عرفـات و پاشـیده آب چشم خود را به گریه کردنهـا و بـان عزی صبری و هـاجت صـبابتی رسوم دیار قد عفت و عرات یعنی و بریده شد حلقهای صبر من و به هیجان آمد شوق من به سـبب نشانها خانها و منزلها که اثر آنها محو شده بود و چون(۲) به ناهموار شده بودند مدارس آیات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات یعنی وانخانها

۱- (۱)منافقان جای ایشان را غصب کرده بودند

۲- (۲)مهک آنها

محل درس گفتن آیه چند بود که اهل بیت رسالت در آنها تفسیر آیات می فرمودند و اکنون به سبب جور مخالفان خالی شده اند آنها از تلاوت قرآن چه جای تفسیران و محل نزول وحی الهی بود و اکنون عرصهای آن از عبادت و هدایت خالی و ویران و بیابان شده است لال رسول الله بالجیف من نی و بالبیت و التعریف من الحجرات یعنی آن خوانها از ال رسول خدا صلوات الله علیهم بود در حنیف در مسجد منی بود و در خانه کعبه و در عرفات و در جمرات منی دیار لعبد الله بالخیف من منی و للسید الداعی الی الصلوه دیار علی و الحسین و جعفر و حمزه و السجاد ذی الثفنات یعنی خوانها بود از عبدالله پدر حضرت رسول در خیف منی و از سید و بزرگی که مرد مرا خواند به سوی نمازها یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و خوانهای علی بن ابیطالب و حسین و جعفر طیار و حمزه سید الشهداء علیه السلام و حضرت امام زین العابدین علیه السلام که بسیار سجده کننده بود و از بسیاری سجود در پیشانی مبارک او پینه ها به هم رسیده بود مانند پینه زانوی شتر و هر سال چندین مرتبه می برید ن پینه ها را دیار لعبد الله و الفضل سنوه بخی رسول الله فی الخلوات یعنی و خانها بود از عبدالله پسر عباس عموی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و فضل برادر عبدالله که هم راز حضرت رسول (ص) بود در خلوتها و ظاهراً دعبل در اینجا تقیه از مامون کرده است که از اولاد عباس بوده و سبطی رسول الله و ابنی وصیه و وارث علم الله و الحسنات یعنی و خانهای دو فرزند زاده رسول خدا (ص) و دو پسر وصی او و وارث علم خدا و سایر نیکیها و کمالات منازل وحی الله ینزل بینها علی احمد المذکور فی الصلوات یعنی آن خانها محل نزول وحی خدا بود که وحی نازل می شد در میان آنها بر احمد که مذکور می شود نام او در نمازها و به روایت دیگر در پیشنهاد بامدادها منازل قوم یعتدی بهدیهم فیؤمن منهم زله العثرات یعنی وانها منزلهای قومی بودند که هدایت می یافتند مردم به هدایت ایشان و ایمن بودند از آنکه از ایشان لغزشی واقع شود به سبب عصمت و طهارت ایشان منازل جبرئیل الامین یحلها من الله بالتسلیم و البرکات یعنی آن دیار محل نزول جبرئیل بود که امین است بر وحی خدا و حلول می گردد در آن خانها از جانب حق تعالی به سلام کردنم و برکتها منازل وحی الله معدن علمه سبیل رشاد واضح الطرقات یعنی آن خوانها بودند محل نزول وحی خداوند و معدن علم او و راه صلاجی که راههای ظاهر و واضح است منازل کانت للصلوه و للتقی و للصوم و التطهیر و الحسنات یعنی منزل چند که بودند برای نماز و پرهیزگاری و از برای روزه و پاک گردانیدن خود از صفات ذمیمه و ارتکاب اموری که موجب ثواب و حسنه باشد منازل لا یتم یحل برنعها و لابن ضحاکٍ هاتکُ الحسنات یعنی منزل چند که بودند برای نماز و پرهیزگاری و از برای روزه و پاک گردانیدن خود از صفات ذمیمه و ارتکاب اموری که موجب ثواب و حسنه باشد منازل لا یتم یحل برنعها و لابن ضحاک هاتک الحرمات یعنی منزل چند که بود که نزول نکرد در ساخت آنها ابوبکر که از قبیله تیم بود و نه عمر که فرزند ضحاک حبشیه زانیه بود که هتک کننده و حرمت های اهل بیت رسالت علیهم السلام بود مترجم گوید که ممکنست که مراد به دیار و منزلها خانه آبادهای رفیع و منازل امامت و خلافت باشد نه خانهای ظاهری چنانکه در آیه کریمه فی بیوت اذن الله گفته اند و در کتاب حیات القلوب بیان کرده ایم دیار عفاها جور کل منابذ و لم تعف للایام و السنوات یعنی خانه چند است که اثر آنها را بر طرف کرده است ستم هر دشمنی که در مقام محاربه باشد و علانیه عداوت کند و محو و خراب نشده است از گذشتن روزها و سالهای بسیار و غرض آن است که بنای

دولت ایشان مثل بناهای دیگر نیست که به مرور ایام بر طرف شود بلکه از جور ظالمان چند روزی پنهان شده قِفا نَسَئَل الدَار التی خف اهلها متی عهدها بالصوم و الصَلَواتِ در میان عرب شایعست که خطاب عام را به صیغه تثینه می کنند و جهات آن را در بحار الانوار ذکر کرده ام یعنی ای برادران بیائید تا سوال کنیم از خانه که اهلش سبک و کم شده اند چند کا هست که روزه و نمازها در آن برطرف شده است غرض بیان آنست که سالهای بسیار است که استیلای مخالفان و مغلوب گردید ان اهل بیت علیهم السلام آثاردین اسلام و ایمان از میان مردم محو ده است و بدعتهای منافقان ظاهر گردیده است و به عوض عبادت و ورع و تقوی شرب جزو لهو و لعب و قتل نفوس و نهب اموال شیعیان شایع شده است و این الاولی شطتیهبم غربه النوی افا بین فی الاقطار مفترقات یعنی و کجایند آنها که دور گردانیده ایشان را غربت مکان و دوری از جاهای خود پراکنده در اطراف عالم مانند شاخهای درخت که پراکنده شوند هم اهل میراث النبی اذا اعتزوا و هم خیر سادات و خییر حمات یعنی ایشانند اهل میراث پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هر گاه نسبت خود را بیان کنند و ایشانند بهترین سروران و حمایت کننده کان امت در دنیا و آخرت اذا لم نناج الله فی صلواتنا باسمائهم لم یقبل الصلوات یعنی هرگاه مناجات نکنیم با خدا در نمازهای خود به نامهای مبارک ایشان خدا قبول نمی کند نمازهای ما را مطاعیم فی الاعسار فی کل مشهد لقد شرفوا بالفضل و البرکات یعنی بسیار طعام دهنده و ضیافت کننده اند در پریشانیها و قحطیها در هر محل به تحقیق که شرف یافته اند به فضیلت بر دیگران و به برکتها و رحمتها و نعمتهائی که از ایشان به مردم رسیده است و ما الناس لا غاصب و مکذب ممنطغن ذو اخت و تراب یعنی و نیستند مردم یعنی منکران اهل بیت علیهم السلام مگر غضب کننده حق ایشان یا تکذیب کننده که ایشان به دروغ نسبت دهند یا کینه وری که عداوت ایشان را در دل دارد و طلب کننده است خونها را که رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) در راه دین ریخته اند اذا ذکروا قتلی ببدر و خیبر و یوم حنین اسکبوا العبرات یعنی و هر گاه بیاد می آورند کشته شده های جنگ بدر و خیبر و جنگ حنین را که بر دست امیر المومنین (ع) کشته شده اند جاری می گردانند آب دیده های خود را اما جنگ بدر و حنین جهت آنکه پدران و مادران و اقارب ایشان در آن جنگ کشته شدند بر دست آن حضرت اما جنگ خیبر به سبب اینکه دیگران گریختند و فتح بر دست آن حضرت جاری شد و اگر به جای خیبر احد بود مناسب تر بود زیرا که در جنگ خیبر کسی از قریش کشته نشد مگر آنکه در ضمیر ذکروا منافقان اهل کتاب نیز داخل باشند فکیف یحبون النبی و رهطه و هم ترکوا احشائهم و غرات یعنی پس چگونه دوست دارند حضرت رسول (ص) را و خویشان او را و حال آنکه از کشتن عشایر و اقارب آنها پر شده است احشای اندرون دلهای ایشان از کینه و عداوت(۱) لقد لا ینموه فی المقال و اضمروا قلوباً علی الاحقاد منطویات یعنی به تحقیق که در ظاهر با او نرمی و همواری می کردند در گفتگو و پنهان می کردند عداوت را در دلهای خود که پیچیده شده بر کینه دیرینه فان لم یکن الا بقربی محمد فهاشم اولی من هن و هنات یعنی اگر نبود خلافت مگر

۱- (۱)و احتمال دارد که معنی این شعر این باشد یعنی چگونه دوست دارند پیغمبر و قوم او را و حال آنکه گذاشته اند اندر ویهای اقوام پیغمبر را سوزان و بریان به سبب آن کشتگان.

به قرابت و خویشی محمد (ص) چنانچه در روز ثقیفه بر انصار حجت کردند و خلافت را از ایشان گرفتند پس بنی هاشم اولی و سزاوارتر بود خواهند به خلافت از جماعتی که خویشی دوری دارند و در نسب ایشان گفتگوها است سقی الله قبراً فی المدینه عینه فقد حل فیه الامن بالبرکات یعنی آب دهد خدا قبری را که در مدینه طیبه است بر باران رحمت خود پس به تحقیق که نازل شده است در آن قبر کسی که سبب ایمنی کافه خلایق است در دنیا و آخرت با برکتهای بسیار نبی الهدی صلی علیه ملیکه و بلغ عنا روحه التحفات یعنی آن سبب امنی پیغمبر (ص) که هدایت است درود فرستد بر او پروردگار و مالک اختیار و و برساند خدا از جانب ما بر روح مقدس او تحفها از درود و ثنا و صلی علیه الله ما درشاق و لاحت نجوم اللیل مبتدرات یعنی و صلوات فرستد بر او حق تعاللی مادامی که طلوع کند خورشید از افق و مادامی که ظاهر شوند ستاره های شب مبادرت کنندگان طلوع آفتاب را افاطم لوحلت الحسین مجدلاً و قدمات عطشاناً بشط فرات اذا للطمت لخذ فاطم عنده و اجریت دمع العین فی الوحینات یعنی ای فاطمه اگر خیال کنی حسین را که بتیع بی دریغ اعدا بر خاک کربلا افتاد و در کنار شط فرات تشنه لب جان داده هر آینه طپانچه بر گلگونه خود خواهی زدن ای فاطمه گوهر دیده ما از آب دیده مخزون بر گونه گلگون خود جاری خواهد کرد افاطم قومی یابنه الخیر فاندبی نجوم سموات بارض فلات یعنی ای فاطمه برخیز ای دختر بهترین خلقان و نوحه و ندبه کن بر فرزندان خود که ستاره های فلک امامت و رفعتند و در زمین بیابان چون به مذلت افتاده اند قبور بکوفان و اخری به طیبه و اخری بفخ نالها صلواتی یعنی قبری چند در کوفه است و قبرهای دیگر در مدینه است و قبرهای دیگر در فخ یعنی مکه معظمه است برسد به آنها صلوات من مترجم گوید که قبرهای کوفه اشاره به ضرایح مقدسه حضرت امیرالمؤمنین (ع) و حضرت امام حسین (ع) و قبور شهداء کربلا است و بعضی از اولاد ائمه علیهم السلام که در کوفه و حوالی آن مدفونند و قبرهای مدینه اشاره است به مرقد منور حضرت سید انبیاء و مضجع معطر فاطمه زهرا (س) و ضرایح مطهره ائمه بقیع سلام الله علیهم و سایر سادات عالی درجات که در آن بلد طیبه مدفونند و فخ اسم موضعیست در نزدیک مکه معظمه که اطفال را در آنجا محرم می گردانند و محل قصه فخ آن است که حسین پسر علی پسر حسن سیم پسر حسن دویم پسر امام حسن مجتبی که مادر او زینب دختر عبدالله پسر حسن دوم بود در ایام خلافت موسی که ملقب بود به هادی و از چهارم خلفای بنی عباس بود خروج کرده در ماه ذی القعده سال صد و هشت از هجرت در مدینه و ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین روایت کرده است که سبب خروج حسین آن بود که هادی مرد شقی از اولاد عمربن الخطاب را والی مدینه طیبه کرد و آن عمری کار را بر سادات مدینه بسیار تنگ کرده و اهانت و اذیت بسیار به ایشان می رسانید چون اوایل آمدن حاجیان به مدینه شد هفتاد نفر از حاجیان داخل مدینه شدند و وسوسه کردند حسین و سایر سادات را که خروج کنید ما اعانت شما می کنیم حسین اراده خروج کرد و جمع کرد سادات را که از جمله آنها سه پسر عبدالله بن الحسن پسر امام حسن بودند که یکی از آنها یحیی نام داشت و دیگری سلیمان و سیم ادریس و عبدالله پسر حسن سیم که او را افطس می گفتند و ابراهیم پسر اسماعیل که

او را طباطبا می گفتند و سادات طباطبا به او نسبت می رسانند و عمر پسر حسن پسر علی پسر حسن سیم و عبدالله پسر اسحق پسر ابراهیم پسر حسن دوم بودند و دوستان و آزاد کردها و آشنایان خود را جمع می کردند پس بیست و شش نفر از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام جمع شدند و ده نفر از حاجیان و جمعی از موالیان و سایر مردم خروج کردند و چون موذن اذان صبح را گفت داخل مسجد شدند و حسین بر منار بالا رفت و مؤذن گفت حی علی خیر العمل عمری چون این صدا را شنید گریخت و از مدینه بیرون رفت و حسین نماز صبح را در مسجد با مردم کرد و کسی از اولاد ابوطالب تخلف ننمود از ایشان مگر حضرت امام موسی کاظم و حسن پسر جعفر پسر حسن سیم پس حسین بر منبر بالا رفت و گفت بعد از حمد و ثنا منم فرزند رسول خدا (ص) و بر آمده ام بر منبر رسول خدا و در حرم رسول خدا شما را دعوت می کنم که عمل کنید به سنت رسول خدا و مردم بعضی بیعت کردند در این حال حماد بربری که داروغه مدینه بود لشکری جمع کرد و بر در مسجد آمد چون خواست از مرکب نو یراید سید یحیی بن عبدالله شمشیری که بر دست داشت چنان بر پیشانی او زد که دیده و خود و کلاهش را بزید و نصف سرش را پراند و آن ملعون از اسب در گردید و یحیی حمله کرد بر لشکرش و همه گریختند و در آن سال مبارک ترک که از امراء خلیفه بود به حج آمده بود چون داخل مدینه شد خبر خروج حسین را شنید شب پنهان کس نزد او فرستاد که من نمی خواهم مبتلا شوم به جنگ تو و در خون سادات داخل شوم جمعی را بر سر لشگر من بفرست اگر چه ده نفر باشند که بهانه باشد برای من و من بگریزم حسین چنین کرد و او گریخت و به جانب مکه رفت و کلینی علیه الرحمه روایت کرده است که چون حسین خروج کرد و مدینه طیبه را متصرف شد فرستاد و حضرت امام موسی کاظم (ع) را تکلیف کرد که با او بیعت کند حضرت نزد او رفت و گفت ای پسر عم مرا تکلیف بیعت مکن پسر عم تو محمدبن عبدالله بن الحسن پدرم حضرت امام جعفر صادق (ع) را جبر بر بیعت کرد و بر او لازم شد که امری چند که نمی خواست که بگوید گفت یعنی خبر داد به آنکه او کشته خواهد شد و که او را خواهد کشت اگر مرا نیز تکلیف کنی آنچه می دانم خواهم گفت حسین گفت من از شما التماس کردم که اگر خواهید بیعت کنید من جبر نمی کنم شما را اختیار با شما است چون به وداع حضرت امام موسی (ع) آمد حضرت فرمود ای پسر عم بدان که در این سفر البته کشته می شوی نیکو جنگ کن که این گروه فاسقی چندان حه در ظاهر اظهار اسلام می کنند و در باطن مشرک و کافرند پس فرمود انا لله و انا الیه راجعون من مزد مصیبت شما را ای گروه خویشان از خدا می طلبم پس حسین بیرون رفت و چنانچه حضرت فرمود او و اصحابش همه کشته شدند و صاحب کتاب مقاتل الطالبین گفته است که حسین با سیصد نفر از سادات و موالی و غیر ایشان متوجه مکه معظمه شدند و شخصی را در مدینه نایب کرد و چون نفخ رسیدند لشکرهای هادی خلیفه به استقبال ایشان آمدند و در آن سال از بنی عباس ملاعت عباس بن محمد و سلیمان بن ابی جعفر و موسی بن عیسی آمده بودند و میان ترک و حسن حاجب و حسین یقطین نیز به ایشان ملحق شدند و ایشان با لشکر گران در برابر لشکر سید حسین ایستادند و در روز هشتم ماه ذی الحجه در وقت نماز صبح پس اول بر حسین امان عرض کردند که ما شماها را امان می دهیم و ضامن می شویم که خلیفه ضرری به شما نرساند بلکه احسان کند به شما سید حسین چون می دانست که بر امان

ایشـان اعتماد نمی توان گرد و اگر دست بیابنـد ایشان را با قبح وجوه به قتل خواهنـد رسانیـد قبول نکرد و قتال عظیم در میان ایشان واقع شـد و پیوسـته لشـکر مخالف صدای امان بلند کردند و آن شـیران بیشه شـجاعت قبول امان نکرده مردانه جنگ می کردند و با قلت عددا و عدم مدد جمع کثیری از آن اشـقیا را به جهنم فرسـتادند تا آنکه محمد بن سـلیمان لعین از عقب لشکر ایشان در آمد و اکثر لشکر حسین را به قتل رسانید تا آنکه حسین و سلیمان بن عبدالله بن الحسن و عبدالله بن اسحق بن ابراهیم بن الحسن و حسن بن محمد با جماعت دیگر از سادات و موالی شهید شدند و اکثر سادات حسینی در آن روز به قتل آمدند و از حضـرت امام محمـد تقی (ع) روایت کرده اند که بعد از واقعه کربلا بر سادات کرام عظیم تر از جنگ فخ واقع نشد و چون آن لشکر شقاوت اثر سرهای شهدا را به نزد موسی و عباس آوردند جمع کثیری از سادات حسنی و حسینی در آن مجلس شوم حاضـر بودند و آن ملعون از حضـرت امام موسی پرسیدند که این سر حسین است حضرت فرمود بلی انا لله و انا الیه راجعون به خدا سوگند که از دنیا رفت مسلمان و صالح و بسیار روزه گیرنده بود و امر کننده بود به نیکیها و نهی کننده بود از بدیها و در میان سادات حسـنی ماننـد خود نداشت آن ملاعین ساکت شدند و جواب نگفتند و چون اسـیران سادات را به نزد هادی ملعون بردنـد امر کرده که همه را به قتل رساننـد و در همان روز آن سگ به جهنم واصل شـد و از جمعی روایت کرده انـد که چون هنگام وفات سلیمان شد او را تلقین شهادتین کردند و او شعری می خواند که مضمون اینست که کاشکی مادرم مرا نمی زائید و به جنگ حسـین و اصـحابش نمی رفتم و در مقابل روایت کرده است در شبی که سید حسین و اصحابش شهید شدند بر سر ابهای عظفان تا صـباح آن قبیله نوحه جن را می شـنیدند که اشـعار می خواندند و بر سر ایان گریه و ندبه می کردند و ایض از حضـرت امام محمـد باقر (ع) روایت کرده است که حضـرت رسول (ص) در فخ از مرکب به زیر آمد و دو رکعت نماز کرد و گریست و فرمود جبرئیل نازل شد و گفت یکی از فرزندان تو در اینجا شـهید خواهد شد و ثواب کسـی که با او شهید شود دو برابر شـهیدان دیگر اسـت و ایض روایت دیگر کرده است که حضـرت امـام جعفر صـادق نیز در فـخ فرود آمـد و نمـاز کرد و فرمود که در اینجا مردی از اهل بیت کشـته خواهـد شـد با گروهی که ارواح ایشان سـبقت خواهد کرد به سوی بهشت مترجم گویـد که از این احـادیث مستفاد می شود که حسـین دعوای امـامت نکرده باشـد و از برای این خروج کرده باشـد که نهی از منکر بکنـد و اگر غالب شود حق را به امام زمان بدهـد چنانچه احادیث در باب او در باب زیـد به این مضـمون و.ارد شدلت و اخری بارض الجور جان محلها و قبربیا خمری لدی لغرمات یعنی و قبر چند دیگر که زمین جوزجان خراسان محل آنها است و قبری که در بـاخمری است در غربت و دور از دیـار خود و اول اشـاره است به قتـل یحیی پسـر زیـد شـهید که بعـد از شـهادت پـدرش به خراسان رفت و در آنجا خروج کرد و در زمان ولیـد پلید از خلفای بنی امیه در جوزجان او را شـهید کردند و به دار کشـیدند و بر دار بود تا ابومسلم مروزی خروج کرد و او را به زیر آورد و دفن کرد(۱) و دویم اشاره است به قتل یحیی ابراهیم پسر عبدالله بن الحسن که بعد از کشتن برادرش محمد گریخت و به عراق رفت و در آنجا خروج کرد و مدتها حکومت کرد و آخر در با خمری که در شانزده

۱- (۱)مولف گویـد که جوزجـان قریه ایست بین نیشـابور و جنون سـاک حاک به کلیـدی موسوم است و منزار کثیر الانولوان امام زاده در آنجا دفن است و از طوماسای سابق که نوشـته شده بود و تقریر مغمرین این قریه نمعلوم شد که آن قریه جوز جان در قـدیم موسوم بوده و این بزرگوار راوی صـحیفه سـجادیه است بعضـی از شـروح صـحفه نیز معلوم شد که این قریه در سابق

مستمی به جوزجان بوده.

فرسخی کوفه است کشته شد و در آنجا مدفون شد و تفصیل این قصها مناسب این ترجمه نیست و در کتاب خیوث القلوب آن شد مذکور خواهد شد و قبر به بغداد لنفس زکیه تضمنها الرحمن فی الغرقاب یعنی قبری که در بغداد است برای نفس پاکیزه که او را خداوند رحمن به رحمت خود فرو گربفته است در غرفهای بهشت و ابن بابویه رویت کرده است که دعبل گفت چون به موضع این قصیده رسیدم حضرت امام رضا (ع) فرمود که می خواهی در این موضع دو بیت الحاق کنم که قصیده تو تمام شود گفتم بلی ای فرزند رسول خدا (ص) س حضرت این دو بیت را فرمودند وَ قَبر بِطوُس یا اَیها مِن مُصیبَةٍ اَلَحَت عَلَی الَاحشاءِ بِالزَ فراتِ اِلَی الحَشَرِ حَیتی یَبعَثَ اللهُ قائِماً یفَرِج عَنَّا الغَمُ وَ الکربَاتِ یعنی قبری که در شهر طوس است چه عجب مصیبتی است که پیوسته آتش حشرت در د رون می افروزد با نالهای جانسوز تا روز حشر تا روی که حق تعالی بر انگیزاند و ظاهر گرداند قائمی را که فرج می دهد و زایل می گرداند از ما عمر او کربتها و شئتها را علی بن موسی ارشد الله امره و صلی علیه افضل الصلوات چون صاحب آن قبر علی پسر موسی است خدا با صلاح آورد امر او را و درود فرستد بر او بهترین درودها مترجم گوید ظاهراً همان دو بیت اول از حضرت امام رضا (ع) است و بیست سیم را دعبل اضافه فرموده است بعد از آنکه حضرت آن دو بیت را اضافه نمود و به رومایت ابن بابویه دعبل گفت یابن رسول الله آن قبری که در طوس خواهد بود قبر کیست حضرت فرمود که قبر منست و منقضی نخواهد شد شبها و روزها تا آنکه بگردد شهر طوس محل تردد شیعیان من و زایران من به درستی که هر که در طوس و غربت من زیارت کند مرا با من باشد در درجه من در روز قیامت و گناهان آمرزیده شود فاما المصیبات التی لست بالغاً مبالغها منی بکئه صفات یعنی پس اما ان مصیبتها که دل مرا سوخته و به درد آورده است و چندانکه سعی کنم وصف آنها چنانکه باید نمی توانم کرد قبورٌ بِبَطنِ النهرِ مِن جَنبِ کربلا مُعَرنَهُمُ مِنها بِشطِ فراتٍ تَوفَوا عِطاشاً بِالفراتِ فَلَیتَنی تُوَفیُتُ فِیهم قَبلَ خَیر وَ فَانی یعنی صاحبان قبری چند است که واقع اند در نزدیک نهری که از پهلوی کربلاـ جاریست و در آخر شب اگر کسی در آنجا نزول نماید وقت چاشت به نهر فرات برسد وفات یافتند و شهید شدند با لب تشنه در لب نهر فرات چه بودی اگر من در مصیبت ایشان پیش از وقت مردن می مردم مترجم گوید که فرات نهر بزرگیست که در پنج فرسخی کربلای معلی می گذرد و از آن نهری جدا کرده بودند که کربلا می آمده و به کوفه می رفتند و آبادانی کوفه از آن نهر بوده است و آن نهری بو.د که بر روی حضرت امام حسین بستند و اثر آن نهر نزدیک مرقد منور حضرت عباس رضی الله عنه است و حضرت عباس از آن نهر نزدیک مرقد منور که آب برای لب تشنگان اهل بیت علیهم السلام بیاورد و او را در میان گرفتند و در حوالی آن نهر او را شهید کردند و لهذا دور از سایر شهدا در آنجا مدفون شده و ابن علقمی وزیر معتصم بود و از علمای شیعه بود و او باعث برطرف شدن معتصم شد که آخر خلفای اشقیای بنی عباس است چون حدیثی شنیده بود که حضرت امام جعفر صادق (ع) چون به کربلا تشریف آوردند خطاب به این نهر کردند که تو را بر روی جدم امام شهید بستند و تو هنوز جاری هستی و می ای باین سبب ابن علقمی سد آن نهر را خراب کرد و آن باعث خرابی شهرکوفه شده و به این سبب مسمی شده به نهر علقمی زیرا که خراب کننده اش علقمی بود و غرض شاعر بیان زیادتی

شناعت اعمال قبیحه آن کافر آنست و با آنکه سید الشهداء و اهل بیت او در پهلوی نهر کوچك و نزدیکی نهر بزرگ بودند آن را از ایشان منع کردند تا آنکه با لب تشنه شهید شدند الی الله اشکوا لوعه عند ذکرهم سقتنی بکاس الثکل و الفطعات یعنی به خدا شکایت می کنم سوختن دل خود را در وقتی که یاد می کنم ایشان را که به من می آشامانند کاسهای ماتم زدگی و رسوائی را اَخاف بَانِ زَرهم فَتَشوقَنی مَصارِعُهُم بِالجِدِعِ وَ النَّخَلاتِ یعنی می ترسم از آنکه زیارت کنم ایشان را پس به هیجان آورد خون مرا دیدن محل شهادت ایشان و قبرهای ایشان که واقعند در میان وادی و نخلستان تَقسَمَهُم رَیب المَنوُن فَما تَری لَهُم عُقرَهٌ مَغشیه الحُجُراتِ یعنی پراکنده کرده است ایشان را حوادث روزگار پس نمی بینی از برای ایشان خانه و ساحتی که مردم وارد شوند در حجرهای آن یا در جوانب آن خلا ان منهم بالمدینه عصبته مدینین انضاء من الکربات یعنی به غیر از آنکه جمعی از ایشان در مدینه مشرقه هستند با مذلت و خواری و نحافت و لاغری از محن و شداید روزگار قلیله زوار سوی آن زورا من الضبع و العقبان و الرحمات یعنی کم کسی زیارت می کند قبور ایشان را مگر آنکه زیارت کننده چند دارند و آن بیابانها از گفتارها و عقابها و همسایه ها که در ویرانها می باشد لهم کل یوم تربه بمضاجع ثوت فی نواحی الارض مفترقات یعنی از برای ایشان هر روز تربتی بهم می رسد در قبری چند که اقامت می نمایند در نواحی زمین جدا از یکدیگر تنکب لاواء السنین دیارهم و لا تصطلیهم حمره الجمرات یعنی شدتها و بلاهای سالها نزدیک آن صاحبان قبرها نمی گردد زیرا که از رحمت و نعمت پروردگار خودانـد و از دنیا و اهل آن آسیبی به ایشان نمی تواند رسید و حرارت اخگرهای جهنم به ایشان نمی رسد و قد کان منهم باعجاز و ارضها مغایر نخارون فی الازمات یعنی و به تحقیق که بودند از جمله آن سادات رفیع الدرجات گروه در حجاز مکه و زمینهای حوالی آن بسیار غارت کنندگان دشمنان را و بسیار نحر کنندگان شتران در سالهای قحط حمی لم تزره المذنبات و اوجه تضیء لدی لا ستار و الظلمات یعنی ایشان را بارگاه و حرم سرائی بود که زنان گناه کار به زیارت ایشان نمی توانستند رفت چه جای آنکه اهل آن گناهکار باشند و روی چند داشتند که روشنی می بخشید در زیر پرده ها و تاریکیها اذا ورد و اخیلا بسم من القنا مساعر حرب اقحموا الغمرات یعنی هرگاه وارد می شدند بر لشکری سواران با نیزهای گندم گون افروزنده آتش حرب خود را بی باکانه داخل می کردند و می افکندند در دریاهای جنگ فان فخروا یوماً اتو بمحمد و جبرئیل و الفرقان ئ السورات یعنی اگر فخر کنند روزی می آورند محمد (ص) یعنی نسبت خود را بـه آن حضرت ذکر می کنند و جبرئیل و قرآن مجید را ذکر می کنند که بر جد ایشان نازل شده و سوره های قرآن را یاد می کنند که در شان ایشان فرود آمده است. وَعدوَا عَلِیاً ذا الَمناقِبِ وَ العُلی وَ فاطِمَهُ الزَهراء خَیر بَناتٍ یعنی و می شمارند علی را که صاحب منقبتنهای بی احصا است و صاحب رفعت و علاست و فاطمه منوره زهرا را که بهترین دختران عالمیانست وَ حَمزَهَ وَ العَباسَ ذَا العَدلِ وَ التُقی وَ جَعْفَرَها الطَیارُ فِی الجُبُاتِ یعنی و می شمارند حمزه و عباس را که صاحب عدالت و پرهیزگاری بود و جعفر که ایشان را پرواز کننده است در حجابهای عزت و شرف اولئِکَ لا مَفلوجَ هِندٍ وَ حَزبِها سُمَیهً مَن نَوکی وَ مِن قَدراتٍ

یعنی آن بزرگواران که ذکر کردیم نه از زنای هند زناکار به هم رسیده اند مانند معاویه و نه از گروه و اشیاه هند سمیه مادر زیاد زیاد ولدالزنا و نه از احمقان و صاحبان قدرت و نجاست در فعل و نسب سَتسئَلُ یَتمٌ عَنهُمُ وَعَدِیها وَ بَنَعیتُهُم مِن اَفجَرِ الفجراتِ هُم مَنَعُوا الاباءَ عَن اَخْذِ حَقِتِهِم وَ هُم تَرَکُوا الاَبناءَ رَهنَ شَتاتٍ یعنی زود باشد که در قیامت سوال کنند از ابوبکر که از قبیله یتم است و از عمر که از قبیله عدی است که چرا ستم کردید بر اهل بیت و حق ایشان را غصب کردید و بیعت ایشان را که با ابوبکر کردند بدترین قبایح و گناهان بود و ابوبکر و عمر و اتباع ایشان منع کردند پدران را از گرفتن حق خود و ایشان فرزندان را به ظلم و ستم در اطراف عالم متفرق کردند زیرا که اگر غصب حق امیرالمؤمنین (ع) نمی کردند هرگز بنی امیه و بنی عباس بر اهل بیت رسول خدا مسلط نمی شدند چنانکه یکی از اکابر گفته است به خدا سوگند که حضرت امام حسین (ع) شهید نشد مگر در بیعت سقیفه وَ هُم عَدَلُوها عَن وَصِی مُحَمَدٍ فَنَعتَهُمُ جائَتَ عَلی الغَدَاراتِ وَلِیهم صُنو النَبِی مُحمدٍ اَبوالحَسَنِ الفَراجِ لِلغَمراتِ یعنی ایشان گردانیدند خلافت را از وصی محمد (ص) پس بیعت ایشان مدبر سبیل مکرها و حیلها ولی و امام ایشان برادر و همتای پیغمبر است یعنی محمد (ص) و او ابوالحسن است کمه فرج دهنده غمهای عظیم بود از حضرت رسول یا شکافنده لشکرهای انبوه بود مَلائِکَ فِی ال النَبِیَ فَاِنَهُم اَحِبایَ مَادامُوا وَ اَهل ثقاتیَ تجرَتَهُم رُشداً لَقشی اَلهُم تَقی کُلِ حالٍ خَیرتُ اَلخیراتِ یعنی دور دار ملامت خود را از من در محبت آل پیغمبر (ص) زیرا که ایشان دوستان منند تا هستند و اهل اعتماد منند اختیار کرده ام ایشان را برای صلاح نفس خود زیا که ایشان بر هر حال برگزیده برگزیدگانند نَبَذَتُ اِلَیهِم بِالمَوَدهَ صادِقاً وَ سَلَمْتُ نَفسی طایعاً لِوُلاتی فَیارَبِ زِدنی فِی هوایَ بَصیره وَزِد جُهَنمُ یا رَبِ فِی حَسَناتی یعنی محبت خود را به سوی ایشان افکنده ام از روی صدق و راستی و تسلیم کرده ام جان خود را به طوع و رغبت از برای والیان و امامان خود پس ای پروردگار من زیاد کن بینائی مرا در محبت ایشان و ثواب محبت ایشان را زیاد کن در حسنات من سَایکیهُمُ ما حَجَ لِلهِ راکِبٌ وَ ما ناحَ قُمریٌ عَلَی الشَجرات وَ اِنی لَو لاـ هُمَ وَ قَالٍ عَدُوهَمُ وَ اِنی لَمحزَوُنٌ بِطُولِ حَیاتی یعنی بسی بر ایشان خواهم گریست مادامی که حج کند از برای خدا سواره حج کننده و مادامی که نوحه و ناله کند قمری بر درختان و به درستی که(۱) من اندوهناکم از درازی عمر و زندگانی خود به درستی که ایشان را در این احوال نمی توانم دید یا می خواهم جان خود را فدای ایشان کنم بِنَفسی اَنتُم مِن کُهولٍ وَ فِتیهٍ لِفَکِ عُتاتٍ اَو لِحَمل دیاتٍ وَ لِلخَیلِ لِماقَیَدَ الموُتُ خَطوَها فَاطَلَقتُم مِنهُنَ بِالذَرباتِ یعنی جان خود را فدای شما می کنم ای پیران و جوانان اهل بیت رسالت برای آنکه یاریکنید مسلمانان را چنانکه عادت شما است از خلاص کردن اسیران که به جور و ستم ایشان را اسیر کرده باشند یادیتی بر کسی لازم شده باشد و قادر بر اداتی آن نباشد و شما متحمل دیت او بشوید و او را آزاد کنید و از برای نجات دادن سواران چند که در مخمصه افتاده باشند و تن به مردن و کشته شدن داده باشند به حدی که گویاد مرگ پای اسبان ایشان را در بند و زنجیر کرده است که قدرت بر گریختن نداشته باشند و شما بند از پای اسبان ایشان بریده اند

ص: ۳۶

۱- (۱)من دوست و معتقد ایشانم و دشمنم با دشمن ایشان و به درستی که

و از کشته شدن نجات بخشید به کار فرمودن نیزها و شمشیرهای تیز برنده احب قصی الرحم من اجل حبکم و اهجر فیکمن زوجتی و بناتی یعنی دوست می دارم انها را که خویش من نیستند یا خوشی دور دارند هر گاه دوست شما باشند و دوری می کنم از زن خود و دختران خود اگر از شیعه و موالی شما نباشند واکتم حبکم مخافه کاشح عبید لاهل الحق غیر موات یعنی و پنهان می کنم من محبت شما را از ترس دشمنی که پنهان می کند دشمنی خود را و معاندان اهل حق است و موافق در مذهب من نیست فیاعز بیکیهم وجودی بعبره فقدان للتسکاب و الهملات یعنی ای دیده گریه کن بر ایشان وجود و بخشش کن باب دیده پس به تحیق که وقت آن شده است که فرو ریزی آب دیده را و نهرها از اشک جاری گردند لقد جفت فی الدنیا و ایام سعیها و انی لا رجوا الامن بعد وفاتی یعنی سوگند می خورم به تحقیق که ترسان بودم از دشمنان در دنیا و روزهای سعی دنیا و به درستی که امید دارم که ایمن باشم بر برکت شفاعت پیشوایان دین از خوف عذاب الهی بعد از وفات من دعبل گفت چون این بیت را خواندم حضرت امام رضا (ع) فرمودند خدا ایمن گرداند تو را در روز ترس بزرگ یعنی روز قیامت الم ترانی مذثلثون حجه ارواج و اغدوا دایم الحسرات یعنی آیا نمی بینی که مدت سی سال است که پسین و بامداد بر من می گذرد و پیوسته در حیرتم از مظلوم بودن اهل بیت رسالت اهل بیت رسالت اَریُ فَیئَهِمَ فی غَیرَهُم مَتَقَسماً وَ ایَدیهُم مِن فَیئهِم صَیفَراتُ یعنی می بینی حقوق ایشان را از خمس و غنایم و انفال و غیر آنها که مال امام (ع) و اقارب او است در میان غیر ایشان قسمت می شود و دستهای ایشان از حق ایشان خالی و تهی است دعبل گفت چون این بیت را خواندم حضرت امام رضا (ع) گریست و فرمود که راست گفتی ای خزاعی و گریستن ان حضرت از برای گمراهی خلق و تعطیل احکام الهی و پریشانی سادات بود نه از برای دنیا جمیع دنیا در پیش ایشان اعتبار پر یشه نداشت و کیف اداوی من جوی بی و الجوی امیه اهل الکفر و للعنات و ال زیاد فی القصور مصونه و ال رسول الله مهتکات یعنی چگونه دوا کنم سوزش دلی که دارم و سوخته دل من از آنست که بنی امیه که اهل بیت کفر و لغتها بودند با آل زیاد ولدالزنا در قصرها مصون و محفوظ باشند و آل رسول خدا را هتک حرمت نمایند و بر شتران سوار کرده شهر به شهر گردانند این سوزش و اندوه را به چه چیز دوا می توان کردر سَابَکیهُم ما ذَرَ فِی الاُفُقُ شارِق وَ نادی مُنادِی الخَیر بِالصَّلواتِ وَ ما طَلَعَتَ شَمسٌ وَ حانَ غُروُبها وَ بالیل اَبکیهِم وَ بِالغَدَواتِ یعنی بعد از این خواهم گریست همیشه مادامی که طالع شود در افق آفتابی و مادامی که ندا کند منادی رسول یا منادی به سوی خیر بنمازها یعنی مادامی که بانگ نماز گویند و مادامی که طلوع کند آفتاب تا نزدیک غروب آن شود و در شب خواهم گریست و در بامدادها دیار رسول الله صجن بلقعاً و آل زیاد تسکن الحجرات و آل رسول الله تدمی نحورهم و ال زیاد ربه الحجلات و آل رسول الله تسبی حریمهم و ال زیاد آمنوا السربات ینی خانه های حضرت رسول صلی الله علیه و آله خالی و ویران گردیده بود و ال زیاد در حجره ها به ناز و نعمت ساکن بودند و آل رسول خون از گلوهای ایشان می ریخت از قید و بند و زنجیر و آل زیاد صاحبان حجله های ناز بودند و ال حضرت رسالت و حرم ایشان را اسیر کردند و آل زیاد در راهها ایمن بودند

اذا و تروا مـدوا الی و اتریهم اکفا عنم الاوتار منقبضات یعنی هرگاه جنایتی یا قتلی بر ایشان وارد می شد نمی توانسـتند دعوای خون و دیه بر ایشـان بکنـد بلکه محتاج می شدنـد که دراز کننـد به سوی ایشان از برای سوال دستی چنـد که در طلب جنایت کوتـاه و منقبض بـود دعبـل گفت چـون این بیت را خوانـدم حضـرت دستهای مبـارک خود را دراز گردانیـد گفت بلی و الله کوتـاهست دسـتهای مـا از گرفتن عوض جنایتها که بر ما وارد شـده و منی شود فلو لا الـذی ارجوه فی الیوم اوغل تقطع نفسـی اثرهم حسـراب یعنی پس اگر نبود آنچه من امیـد دارم آن را که امروز واقع شود یا فردا پاره پاره می شـد جان من از پی ایشان از جهت حسـرتها خروج امـام ملاـ محـاله خـارج یقوم علی اسم الله و البرکـات یمیر فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء و النقمات یعنی آنچه امیـد دارم آن را بیرون آمـدن امامیست که البته بیرون آیـد و قیام نمایـد به امامت به نام خداونـد و باری با برکتهـای بسیار و تمیز دهـد در میـان مـا و ظـاهر سـازد هر حق و بـاطلی را و او جزا می دهـد مرد مرا بر نعمتها و بر عقوبتها بر روایت ابن بـابویه علیه الرحمه دعبـل گفت چون من این دو بیت را خوانـدم حضـرت امام رضا (ع) بسـیار گریست پس سـر به سوی من بلند کرد و گفت ای خزاعی روح القدس این دو بیت را بر زبان تو گفته است آیا می دانی کیست آن امام و کی قیام خواهـد نمود گفتم نه ای مولاـی من مگر آنکه شـنیده ام که امـامی از میـان شـما خروج خواهـد کرد و زمین را از فسـاد پاک خواهـد کرد و پر از عـدالت خواهـد نمود پس حضـرت فرمود ای دعبل امام بعد از من محمد پسـر منست و بعد از محمد علی امامست و بعـد از علی پسـر او حسن امامست و بعـد از حسن پسـر او حجه قائم امامست که در غیبت او انتظار خواهند کشـید و چون ظـاهر شود و همه کس اطـاعت او خواهنـد کرد و اگر از دنیـا باقی نمانـده باشـد مگر یک روز البته حق تعالی آن روز را دراز گردانـد تـا آن حضـرت بیرون آیـد و پر کنـد زمین را از عـدالت و داد چنانچه پر از جور شـده باشـد و اما آنکه چه وقت بیرون می آید خبر دادن از وقت است و بر تحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از حضـرت امیرالمؤمنین (ع) که از حضرت رسول پرسـیدند که کی بیرون خواهـد آمـد قائم از فرزنـدانم تو فرمود که مثل بیرون آمدن او مثل قیامت که حق تعالی فرموده است که به غیر از خدا کسی نمی داند خصوص وقت آن را و بی خبر و به ناگاه خواهد آمد فیانفس طیبی ثم یا نفس یا بشری فغیر بعید کلما هوات و لا تجزعی من مده الجور اننی اری قوتی قد اذنت بثبات یعنی ای جان من خوش باش پس ای نفس شاد باش پس دو زیست هر چه البته آمـدنیست و جزع مکن از طول مدت جور مخالفان به درستی که من می بینم قوت خود را که اعلام می کند و خبر می دهد که ثابتم بر این و به روایت دیگر گویا که می بینم که دولت مخالفان خبر می دهد بر پراکندگی فان قرب الرحمن من تلک مدتی و اخر من عمری و وقت و فاتی شـفیت و لم اترک لنفسی غصه و رویت منهم متصلی و فنائی یعنی پس اگر نزدیـک گردانـد خداونـد رحمن به آن دولت عمر من او تاخیر نمایـد از عمر من و وقت وفات من تشـفی خاطر خود می کنم از ایشان و از برای نفس خود غصه و اندوهی نمی گذارم و سـیراب می گردانم از خون ایشان تیغ تیز و نیزه خود را فـانی من الرحمن ارجوا بجهم حیوه لـدی لفردوس غیر بنات عسـی الله ان یرتاح للحلق انه الی کل قوم دائم اللخطات یعنی به درستی که من از خداوند

مهربان امید دارم به سبب محبت ایشان زندگانی در بهشت فردوس را که منقطع نمی شود هرگر شاید حق تعالی رحم کند بر خلایق و برانگیزاند برای ایشان چاره که سبب خلاص ایشان گردد از جور مخالفان به درستی که حق تعالی نسبت هر قومی پیوسته نظرهای رحمت دارد فان قلت عرفاً انکروه بمنکر و عظوا علی التحقیق بالشبهات یعنی پس اگر گویم سخن نیکی را انکار کنند آن را به سخن بدی که در برابر آن گویند و بپوشانند سخن حق را به شبهها تفاضر نفسی دائماً عن جدالهم کفانی ما القی علیه من العبرات یعنی کوتاهی می کند نفس من پیوسته از جدال و نزاع به ایشان به جهت یاوه گفتن ایشان بس است مرا آنچه می ریزم از اشکهای اندوه و حسرت احاول نقل الصم عن مستقرها و اسماع احجاز من الضلالت یعنی اراده که من کرده ام که آنها را به دلیل و برهان و موعظه هدایت کنم مانند آنست که کسی خواهد کوه سخت را از جایش حرکت دهد و به سنگهای سخت سخن بشنواند فحسبی منهم ان ابؤ کغصه تردد فی صدری و فی لهواتی یعنی پس بس است مرا از ایشان آنکه برگردن با اندوهی که در گلویم گره شده باشد و نتوانم فرو برد و نتوانم انداخت پس متردد باشد میان سینه و گلوی من فمن عارف لم ینتفع و معاند بمیل به الاهواء للشهوات یعنی بعضی از مخالفان عارفیست به حق که به علم خود منتفع نمی شود و بعضی معاندیست که میل می دهد هواهای نفسانی او را به سوی شهوتها و خواهشها کانک بالاضلاع قد صاق ذرعها لما حملت من شده الزفزات یعنی نزدیکست و گویا می بینی تو که دنده های پهلوها عاجز شده است از برای آنچه بار کرده ام بر آنها و پنهان کرده ام در آنها از آه سوزناك و ناله درد آمیز چنانکه شاعر می گوید و در بعضی از روایات این دو بیت مذکور است فیاوارثی علم النبی و اله علیکم سلام دائم النفحات لقد امنت نفسی بکم فی حیوتها و انی لا رجوا لا من عند مماتی یعنی ای وارثان علم پیغمبر و آل او بر شما باد سلامی که شمیمش پیوسته در روز بدن باشد به تحقیق که ایمن بود جان من به شما در حال حیوه من با ایمان آورد به شما در حیوه من پسر به درستی که امید دارم که در امان باشم به شفاعت شما از عذاب خودم نزد مردن من و موافق روایت سابق بعد از خواندن قصیده آن حضرت برخواست و به دعبل فرمود در مکان خود بنشین و داخل خانه شد و بعد از ساعتی خادم بیرون آمد صد دینار رضویه که به وزن صد مثقال شرعیست طلا به دعبل داد و گفت مولای من می گوید که این را در نفقه خود قرار داده دعبل گفت و الله که من به جهت جایزه نیامدم و این قصیده را نگفته بودم برای طمع اینکه چیزی به من رسد و آن همیان را رد نمودم و به خادم گفت که توقع من این است که آن حضرت جامه از جامه های خود به من لطف فرماید تا اینکه تبرک یابم به آن و شرافت جویم از آن چون خادم رسالت دعبل را رسانید آن حضرت پیراهن سبز خرمی و خاتمی که نگین آن عقیق بود با آن همیان به جهت دعبل فرستاد و به خادم فرمود به دعبل بگو که همیان را رد مکن که تو زود است که محتاج به آن خواهی شد و آن حضرت به دعبل فرمود این پیراهن را محافظت فرما که من در این پیراهن در هزار شب در هر شبی هزار رکعت نماز کردم و در این پیراهن هزار قرآن ختم کرده ام و فرمود به دعبل که به شهر قم برو که منتفع خواهی شد در آن شهر و این قصیده را نزد احدی مخوان تا من تو را امر نمایم به خواندن

آن و چون خبر قصیده به مامون رسید دعبل را طلبید و از حال من پرسید بعد گفت ای دعبل بخوان قصیده مدارس آیات حلت من تلاوت دعبل گفت نمی دانم آن را یا امیرالمؤمنین مامون به غلام خود گفت یا غلام حاضر نما اباالحسن علی بن موسی الرضا (ع) ساعتی نگذشت که آن حضرت حاضر شد مامون عرض کرد یا ابا الحسن سوال نمودم از دعبل از قصیده مدارس آیات خود در جواب گفت آن را نمی دانم پس حضرت امام رضا (ع) به دعبل فرمود یا دعبل بخوان برای امیرالمؤمنین دعبل می گوید پس من شروع نمودم به خواندن این قصیده مامون تحسین نموده و پنجاه درهم به من جایزه داد و حضرت امام رضا (ع) نزدیک به پنج هزار درهم به من انعام فرمود و منشفه لطیفی به من احسان نمود و فرمود این را محافظت نما که محروس خواهی بود به آن و منشفه خرقه ایست که جذب می شود به آن آب باران و فشرده می شود در ظرفها و ذوالریاستین فضل بن سهل که وزیر مامون بود به من صله نمود و مرا سوار کرد به یابوی زرد خراسانی و من با او در روز بارشی می رفتم و او ممطر خزو برنس خزی داشت آنها را به من عطا نمود و مراد از ممطر ثوبیست از پشم که به سبب آن محافظت می کند شخص خود را از باران و چون ممطر را به من داد خود غیر آن را که تازه بود طلب نمود و پوشید و به من گفت این مطر پوشیده را به تو دادم به جهت آنکه آن ممطر بهتر از این بود که پوشیده ام و به من در قیمت آن هشتاد مثقال طلا دادند نفسم راضی نشد به فروختن آن پس مراجعت نمودم به جانب عراق با قافله و چون به میان قوهان رسیدم گراد بر سر ما ریختند و ما را گرفتند و مالهای ما را بستند و مالهای ما را متصرف شدند و آن روز بارانی بود و در بدن من یک پیراهن کهنه بود و بسیار تاسف من در خصوص پیراهن و منشفه بود که حضرت امام رضا (ع) به من لطف کرده بود و در قول آن حضرت فکر می کردم که یکی از آن گراد دزد را دیدم که بر همان اسب زردی که ذوالریاستین به من داده بود سوار است و ممطری پوشیده بود و در نزدیک من ایستاده است و منتظر است که رفقای او جمع شوند و این قصیده مرا می خواند مدارس ایات خلت من تلاوه و گریه می کند و در خبر دیگر است که انما الراقسمت می کردند یکی از آن دزدان این شعر را می خواند از آن قصیده که اری فیئهم فی غیرهم متنقسماً و ایدیهم من فیئهم صفرات و چون من دیدم آن مرد این شعر را می خواند و گریه منی کند تعجب نمودم از دزدی گردنی از شیعه است پس به طبع پیراهن و منشفه افتادم و به نزد آن مرد رفتم و به او گفتم ای سید من این قصیده از کیست در خواب من گفت وای بر تو را چه کار به صاحب این قصیده است گفتم پرسیدن من سببی دارد که تو را خبر خواهم داد به آن دزد گفت صاحب این قصیده مشورتر از این است که کسی او را نشناسد گفتم اسم او چیست گفت دعبل بن علی شاعر آل محمد (ص) خدا او را جزای خیز دهد پس من به او گفتم والله ای سید من منم دعبل و این قصیده از منست گفت وای بر تو چه می گوئی گفتم امر من مشهورتر است از این پس فرستاد و حماعتی از اهل قافله را طلبید و از اسم من پرسید ایشان گفتند اینست دعبل خزاعی و در خبر دیگر است که آن مرد رفت پیش رئیس دزدان که بر سر تلی نماز می کرد و از شیعه بود و خبر گردان رئیس را به نفسه و امد به نزد دعبل و به او گفت توئی دعبل گفت بلی گفت بخوان قصیده را پس دعبل قصیده را خواند پس آن مرد بارهای اهل

غـافله را گشـوده و هر چه از ایشـان برده بودنـد رد نمودنـد پس ایشـان را بـدرقه نمود به آن مکـان مـامن پس همه اهـل قـافله محروس ماندند به برکت آن پیراهن و منشـفه آن حضـرت و علی بن دعبل می گوید چون وفات پدرم در رسید رنگ او متغیر شد و زبان او بسته شد و روی او سیاه شد و نزدیک بود که من از مشاهده این حالت از مذهب او برگردم بعد از سه روز پدرم را در خواب دیدم که جامهای سـفیدی پوشـیده است و کلاه سـفیدی در سـرش هست پس به او گفتم ای پدر حق تعالی به تو چگونه رفتار نمود پدرم فرمود ای فرزند من آنچه را که دیدی از سیاهی روی من و بسته شدن زبان من به سبب آن بود که من شرب خمر می کردم در دار دنیا و به همین نحوی که دیـده بودی تا اینکه دیـدم رسول خـدا (ص) را با جامهای سـفید و کلاه سفید چون نظر آن حضرت به من افتاد فرمود انت دعبل توئی دعبل عرض کردم بلی یا رسول الله فرمود بخوان آن قول خود را که در شان اولاد من گفته من این کلام خود را خواندم که لا اضـحک الله سن الدهر ان ضحک و آل احمد مظلومون قد قهروا نخندانـد خداونـد روزگـار را اگر روزگـار بخنـدد در و حـال آنکـه آل محمـد مظلـوم و مقهـور می باشـند مشـردون نفـوا عن عقردارهم کانهم قد جنوا ما لیس یغتفروا رانده شدگانند از وطن مالوف خود و ایشان را از خوانهای خود بیرون کرده اند گویا ایشـان خیـانت کرده انـد که آن خیـانت آمرزیـده نمی شود حضـرت رسول فرمود که احسـنت یعنی خوب گفتی پس جامهای خـود را به من عطـا فرمـود و آن همین جامهـا می باشـد که من پوشـیده ام و در کتـاب کنز البـاکین حکـایت نموده که منصور عباسـی خواهش نمود از حضـرت امام موسـی علیه السـلام که در روز نوروز بنشیند در مجلس او به جهت تهنیت و قبض آنچه آورده می شود برای آوان سـرود از این ابـا نمود و فرمود که من در اخبار جـدم رسول خـدا (ص) تفتیش نمودم و از برای این عید خبری نیافتم و بی عید طریقه فرس است و اسـلام آن را محو نموده و معاذ الله که زنده داشته شود آنچه را که اسلام آن را محو نمودته منصور گفت ما این را به عمل می آوریم به جهت سیاست لشـکر نه به قصـد شـرعیه از تو سوال می نمایم به حق خداوند عظیم که بر نشینی(۱) پس آن سرور نشست و داخل شدند امراء و سرداران و ملوک و تهنیت می گفتند آن سرور را و هدایا و تحف می آوردند و خادم منصور بر بالای سـر آن سرور ایستاده بود و می شمرد آنچه آورده بودند و می آوردند و در آخر مردم مرد پیری آمـد به نزد آن سـرور و عرض نمود که من از مـال دنیـا چیزی نـدارم که هـدیه آورم از برای شـما ولیکن جـدم در شـان جـدت حسـین بن علی سه بیت گفته و آن را هـدیه آوردم برای شـما و آن سه بیت این است: عجبت لمصـفول عراک فرنـده یوم الهیاج و قد علاک غبار یعنی عجب دارم از شمشـیر صـیقل داده شده که وارد شد بر تو تیزی آن شمشـیر در روزگـار زار و حـال آنکه فراگرفته بود تو را غبـار کار زار و لا سـهم نفـذتک دون حرائر یـدعون جـدک والـدموع غزار یعنی عجب دارم از آن زمانی که نفوذ نموده بود در تو تیرها در برابر نظر زنان و حرم تو و می خواندند جد تو و اشک از چشـمهای ایشان جاری بود لا تعضـضت السهام و عاقها عن جسمک الاجلال و الاکبار آیا چر انگشت و باز نداشت تیرها را از جسد منور تو جلالت و بزرگواری تو پس حضـرت فرمودنـد قبول نمودم هدیه تو را بنشـین خدا مبارک گرداند در تو پس آن سـرور سـر خود را بلند نمود و به خادم فرمودند بگو به منصور قدر این هدایا را

۱- (۱)در این روز به جای من

و اینکه چه خواهد نمود آن را پس خادم رفت و برگشت و عرض نمود که خلیفه می گوید همه این مال را بخشیدند هر چه شما می خواهید بکنید پس حضرت به آن مرد پیر فرمودند که جمیع این مال را به تو بخشیده به عوض این سه بیت تو و ضبط نما این اموال را مؤلف گوید که از این حدیث و امثال آن ظاهر می شود که حضرت پیغمبر و ائمه اثنا عشر علیهم السلام التفات بسیار به مادح و محبت خود دارند اگرچه مادحین و محبین ایشان گناهکار و آلوده به معاصی سیما شرب خمر باشند همین که شخصی مداح و محب ایشان باشد خداوند عالم اسباب توفیق و توبه و مغفرت از برای ایشان مهیا می نماید چنانچه صاحب مجالس المؤمنین در احوال سید اسماعیل حمبری نقل نموده که در کتاب کشی مسطور است که محمدبن نعمان می گوید که سید حمیری در ایامی که شرب خمر می نمود و مذهب کیسانیه داشت بیمار شد من به عیادت او رفتم دیدم که روی او سیاه شده و چشمهای او فرو رفته و تشنه جگر و پریشان حال می باشد به نزد حضرت امام جعفر صادق (ع) رفتم و احوال او را بیان نمودم آن سرور فرمود حمار مرا زین کنید آن گاه حمار آن سرور را زین نمودند و آن سرور سوار شده و به عیادت او آمدند و من همراه آن سرور بودم چون بر او وارد شدیم جمعی در اطراف او بودند آن سرور به بالین او نشستند و فرمودند یا سید در آن وقت چشمهای خود را گشود و به جانب آن سرور نظری نمود چون زبان او بسته شده بود نتوانست تکلم نماید و بسیار گریست آن سرور فهمیدند که او میل به تکلم دارد در زر زبان خود دعائی خواندند فی الحال و به سخن در آمد عرض نمود یا سیدی جعلنی الله فداک آیا به دوستان شما این قسم رفتار می نمایند که در وقت بیماری روی ایشان سیاه شود و زبان ایشان بسته گردد آن سرور فرمودند به حق برگرد تا خداوند عالم حال تو را نیکو گرداند و تو را داخل بهشت گرداند سید حمیری از مذهب کیسانیه برگشت و به مذهب حق جعفری رجوع نمود و هنوز آن سرور از نزد او نرفته بود که مرض او سبک شده برخواست و نشست و از جمله اشعاری که در وقت رجوع به حق فرموده است این بیت است بجعفرت بسم الله و الله اکبر و ایقنت ان الله یعفو و یغفروا باری در اصل سید نبوده و از اولاد است حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا بودئه و نام سید را مادرش بر او نهاده بود و حضرت صادق (ع) زمانی به او خطاب فرمودند که سمتک امک سیداً و وقفت فی ذلک فانت سید الشعراء و آقای بهبهانی در تعلیقه رجال خود در حق او فرموده که حضرت صادق در حق او فرمودند و لا یکبر علی الله ان یغفر الذنوب لمحبینا و ما دخینا و نیز در تعلیقه رجال و مجالس المؤمنین مسطور است که در وقتی که سید اسماعیل در بغداد وفات یافت از شهر کوفه هفتاد کفن از برای او فرستادند چون هارون الرشید مطلع شد کفنهای اهل کوفه را پس فرستاد و از مال خود او را کفن نمود و مهدی عباسی به طریق مذهب شیعه بر او نماز کرد پنج تکبیر بر او بگفت ای شیعه از برای یک مداح اهل بیت اهل کوفه هفتاد کفن از برای او می فرستند به شهر بغداد ما از برای حضرت سید المظلومین حضرت امام حسین (ع) یک نفر از ایشان یک کفن بر بدن پاره پاره آن سرور پوشانید با وجود اینکه صنادید و بزرگان اهل کوفه همه در آن مکان حاضر بودند و اکثر ایشان ناصر به آن سرور نوشته بودند که به نزد ما بیا که ماها همه تابع و پیرو تو هستیم و امامی نداریم و امر شریعت ما به وجود مبارک درست نمی شود با این حال عجب رعایت آن سرور نمودند

ای وای کاشکی به همین اکتفا می نمود و زیاده بر این ظلم و اذیت بر آن سرور وارد نمی ساختند و همان لباس پاره پاره که آن مظلوم در زیر لباسهای خود در وقت وداع اهل حرم پوشیده اند از بدن مبارکش بیرون نمی نمودند و بدن سوراخ سوراخش را برهنه بر روی زمین نمی افکندند از بعضی روایات ظاهر می شود که مامون در زمانی که حضرت امام رضا (ع) در مرو بود ندام حبیب دختر خود را به آن سرور تزویج نمود و یک دختر دیگر خود را که ام الفصل نام او بود نامزد حضرت امام محمد تقی (ع) نمود در وقتی که از خراسان برگشت و در بغداد او منزل گرفت روزی به عزم شکار از کوچه از کوچه های بغداد عبور نمود دید اطفال چندی در آنجا جمع شدند همین که چشم آن اطفال بر مامون افتاد گریختند مگر یک نفر طفل که در جای خود ایستاد مامون از آن طفل پرسید که چرا تو فرار ننمودی جوابی داد که راه وسعتی دارد و دیگر آنکه گناهی نداشتم که باعث خوف و فرارم شود مامون از کلام او تعجب نمود و گذشت وقتی که باز خود را رها کرد که صید نماید بعد از مدتی باز او عود نمود و در منقار او ماهی کوچکی بود مامون او را در مشت خود گرفت وقتی که وارد بغداد شد و از آن کوچه عبور نمود دید همان اطفال جمع شده اند و باز مثل اول همه فرار نمودند مگر همان طفل اول مامون پیش آمد و از او پرسید که در مشت من چه چیز است آن طفل موافق روایت مطالب السؤل فرمود ان الله تعالی خلق بمشیه فی بحر قدریه سمکاً صغاراً تصییدها صقور الملک فیمتخون بها سلاله النبوه فادهش من ذلک المامون و قال له من انت فقال انا محمدبن علی الرضا (ع) و کان عمره علیه السلام فی ذلک الوقت احدی عشر سنه و قیل عشراً فنزل المامون عن فرسه و قبل راسه و تذلل له ثم زوج ابنته ام الفضل له مؤلف گوید که همین ام الفضل شقیه آن سرور را شهید نمود و سن مبارک آن سرور در وقت شهادت بیست و پنج سال بود و آن شقیته خبیقه بعد از شهادت آن سرور قرحه در فر جشن به هم رسید که از تعفن ان اهل حرم معتصم متاذی گردیدند و او را از حرم بیرون نمودند در سر گوچه ها تکدی می نمود تا اینکه شبی سکان او را پاره پاره نمودند و به درک نار واصل گردید و کیفیت شهادت آن سرور به طریق اجمال این است که معتصم برادر مامون بعد از فوت مامون قدری زهر نزد ام الفضل فرستاد و پیغام داد که اگر امام محمد تقی (ع) را شهید نمودی تو را بانوی حرم خود می نمایم آن شیقه آن زهر را به دستمالی آلوده نمود در وقتی که آن سرور از مجامعت کردن با آن زن شقیقه خبیثه فارغ شدند آن دستمال زهر آلود را به آن سرور داد چون آن سرور به عورت خود کشیدند زهر در بدن آن سرور سرایت نمود و بدن شریفش شکاف شکاف شد آن سرور به آن شقیه فرمودند که وای بر تو از من چه دیدی که مرا در اول جوانی شهید نمودی از خداوند عالم سوال می نمایم که قرجه در فرج تو بهم رسد که دوائی از برای او نباشد و قرار دهد خداوند عالم گوشت بدن تو را خوراک سگان پس آن مظلوم از اثر آن زهر شهید شد و موافق بعضی از روایات بعد از شهادت آن مظلوم معتصم ملعون امر نمود که نعش آن مظلوم غریب را از پشت بام در معبر عام انداختند و منادی ندا نمود که کسی بر سر نعش آن مظلوم حاضر نشود و بدن شریفش در معبر عام بر روی خاک افتاده بود و کسی از ترس معتصم جرات نمی کرد که بر سر نعش آن مظلوم رود همین که قریب به وال شد چنان بوی

مشک و عنبر از جسد آن سـرور ساطع شد که عطر آن در بغداد پیچید پس معتصم ملعون امر نمود که آن بدن شکاف را از روی خاکهای کوچه بغـداد بردارنـد پس شـیعیان جمع شدنـد و آن بـدن خاک آلود را از روی خاکها جمع نمودند و در مقابر قریش در نزد قبر جـدش موسـی بن جعفر (ع) دفن نمودنـد. ای شیعه به خاطرم آمد از بدن سوراخ سوراخ حضـرت امام حسـین (ع) که بر بالای خاکهای گرم کربلا افتاده بود و ابن سـعدا عنیـد نـدا بر آورده بود که کسـی آن بدن پاره پاره را جمع آوری نماید اما فرق بسیار است بین بدن و این بدن آن بدن نصف روز در معبر(۱) خاکها افتاده بود شیعیان اجماع نمودند و او را به عزت و احترام برداشـتند اما بدن آن مظلوم غریب سه شبانه روز بر بالای خاکها افتاده بود و یک مسلمانی نبود که آن بده پاره پاره را از روی خاکها بردارد و نگذارد که بیش از این در آفتاب بر روی خاکها افتاده باشد بدن حضرت جواد سر در بدن داشت و اطرافش نعش پاره پاره نوجوان و اصـحاب و احبابش نه بود و زنانش اسیر و دختران و خواهرانش دست گیر اعادی و دشـمنانش نه بودنـد بـاری در عیون اخبـار الرضـا منقول است که چون زمـانی از این مرحله یعنی قبول ولایت علی عهـدی آن سرور گـذشت بـاران در آن اوان بر خطه مرو کم باریـد و قلت بـاران به مرتبه شـده بود که بیابانهـا خشک شـده بود بعضـی از معتصبین آن حضـرت چنین گفتگو می نمودنـد که از وقتی که امام رضا (ع) ولیعهـد شـده باران بر ما قطع شده این سـخن کم کم به گوش مامون رسید بر او دشوار شد این واقعه پس به خدمت آن سرور آمد و عرض کرد که باران در این اوان قطع شده می خواهم که دعـا نمائیـد که جناب اقـدس احـدیت بارانی به ما مرحمت فرمایـد و مزارع ما را خرم و شاداب سازد آن سـرور التماس او را مقرون به اجابت نمودنـد مامون عرض کرد که در روز جمعه دعا خواهید فرمود آن حضـرت فرمودند که در روز دوشنبه خواهد شد به جهت اینکه شب گذشته جد بزرگوارم جناب پیغمبر را در خواب دیدم با جناب امیرالمؤمنین که فرمودند ای فرزنـد در انتظار روز دوشـنبه باش و در آن روز در صـحرا توجه نما و طلب باران نمای که جناب اقدس احدیت زود باشـد که باران دهـد ایشان را و خبر ده ایشان را از آن چیزی که جناب اقـدس احـدیت به تو نماینده است از آن چیزی که آنها عالم نیستند تا اینکه زیادتی فضل و مرتبه تو بر ایشان معلوم شود پس چون که روز دوشنبه شد آن خورشید سپهر امامت و ولایت از افق ولایت مرو روی به جانب آن بیابان در طلب باران نمودند بعد از آن آن زینت عرش و کرسـی در عرشه منبر قرار گرفتند و زبان مبارک به حمـد و ثنای خداونـد عالم گشودنـد و دست ابتهال به درگاه قادر متعال برداشـتند و عرض نمودند الهی تو آن خداونـدی هستی که عظیم نمودی حق مـا اهـل بیت را پس مردمـان توسل جسـتند به سوی ما چنانچه امر نمودی و امیـد دارند فضل و رحمت تو را و توقع دارند احسان و نعمت تو را پس سـیراب نما ایشان را به باران نافعی و ابتدای باران بعد از انصـراف مردمـان از این مکـان باشـد تـا رسیـدن ایشـان به منـازل ایشـان راوی می گویـد که قسم به آن خداونـدی که مبعوث گردانید محمـدبن عبـدالله را بر پیغمبری گردیـدم بادها و ابرها و رعـدها ظاهر شـد و مردم از این جهت در حرکت آمدند که به تعجیل خود را به شهر مرو رسانند که مبادا ایشان را تر نماید پس آن حضرت فرمودند ای مردم در جای خود قرار

۱- (۱)عام بر روی

و آرام داشته باشید که مرسل ارياح این ابر را به جهت فلان ولایت ارسال نموده پس بعد از گذشتن آن ابر ابر دیگر که مشتمل بر رعد و برق بود صفحه آسمان را فرا گرفت باز حاضرین مجلس آن شمع محفل هدایت در حرکت آمدند که روانه شوند باز آن سرور فرمودند که در جای خود قرار و آرام داشته باشید زیرا که این ابر را خالق الارض و السماء به جهت فلان مکان مقرر داشته باری همین کیفیت تا ده ابر گذشت آن سرور هر ابری را جهت مکانی نام بردند تا ابر یازدهم ظاهر شد و اطراف آسمان را فرا گرفت آن سرور فرمودند که این ابر را خداوند عالم به جهت این نواحی و اراضی ارسال فرموده و به شما انعام فرموده و این ابر هم چنین در سمت الرس شما می باشد تا وقتی که به منازل خود برگردید در آن وقت بر شما خواهد بارید و آن سرور از منبر به زیر آمدند و مردم چون هاله به دور قمر اطراف آن هادی راه یقین را گرفتند و روانه گردید همین که نزدیک به منازل خود رسیدند باران شروع نمود به باریدن و آثار رحمت الهی ظاهر شد و از برکت کلام وحی انتظام آن حضرت باران نافعی بارید و جمیع حوضها و گودیها و وادیها پر از آب شد پس قطع باران آن حضرت به جمع مسلمانان حاضر شدند و فرمود ای مردم از خدا بترسید و از معاصی او اجتناب نمائید و نعمتهائی که منعم حقیقی به شما عطا فرموده است از خود دور منمائید به سبب معاصی و گناهان بلکه طالب دوام او باید به سبب طاعت و بندگی و شکر کنید بر نعمتهای او و آن جمع را به مواعظ شافیه و نصایح وافیه یشاه راه هدایت دعوت می نمود مؤلف گوید سید الشهداء در وقتی که موافق ظاهر طفل بودند از برای اهل کوفه دعا نمودند که خداوند عالم بر ایشان باران مرحمت فرماید و مزارع ایشان شاداب و پر منفعت گردد(1) و دو چیز دعا دستهای مبارک را بلند کرده و سر مبارک را برهنه نموده و در حق ایشان دعا نمودند فی الفور به دعای آن سرور خداوند بر اهل کوفه ترحم فرمود و باران بر ایشان بارید اما اهل کوفه چه احسان نمودند به آن سرور عالمیان به عوض قطرات بارانی که به دعای آن سرور بر ایشان وارد شد در روز عاشورا بدن آن سرور را تیر باران نمودند موافق روایت بحارالانوار چهار هزار زخم تیر و نیزه و(2) شمشیر بر بدن مقدسش وارد شده بود و به عوض این که بیابانهای ایشان سبز و خرم شد بیابان کربلا را از خون آن سرور و بقیه اصحاب و جان نثاران آن حضرت سرخ و لاله زار نمودند و به عوض اینکه عمامه از سر برداشت در روز عاشورا ملعونی چنان شمشیر بر فرق مبارکش زد که عمامه آن سرور پر از خون شد آن مظلوم عمامه پر خون را از سر برداشته انداختند با سر برهنه و فرق شکافته به در خیام اهل حرم آمدند و به همان زبانی که دعا در حق ایشان نمود در شریعه فرات از تشنگی کباب بود خواست آب بیاشامد تیرش زدند و همان دستهائی که به درگاه خداوند بلند نمود جمال قطعش نمود اهل کوفه از آن زراعت نفعیها بردند اما تلافی نمودند وقتی که اهل بیت و صغیره دختران آن مظلوم وارد کوفه شدند نان و خرما به عنوان تصدق به ایشان می دادند و به حمل اسبان خود را که از آن زراعت نموده بودند بر ابدان مبارک شهدا و بدن مقدس آن شهید راه خدا تاختند عجب احسان و تلافی نمودند باری موافق حدیث سابق از جناب امام محمد تقی مرویست که بعد از نزول باران معاندین و حاشدن و کسانی که چشم این داشتند که ولیعهدی

۱- (۱)و یحتمل که

۲- (۲)یک صد و هشتاد زخم نیزه

مامون منتقل به ایشان شود از راه حسد و عداوت به آن ملعون دون یعنی مامون گفتند اینک نزدیک شده است که این شرافت عظیم که خلافست از اولاد عباس منتقل به اولاد علی شود و تو بسیار اعانت نمودی بر ضرر خود به سبب آوردن این شخص را در این امر و این شخص بود ضایع و فراموش شده پس او را بلند مرتبه و آشکارا نمودی و پر شده است دنیا از فضل و مرتبه او به سبب آمدن این باران مامون ملعون در جواب ایشان گفت که مقصود من علو فضل و مرتبه او نبود بلکه او را ولیعهد نمودم که اعتراف به ملکیت و خلافت من نماید و امر خلافت بعد از او بمر بالاستقلال با من باشد لکن چاره حال از دست من رفته و یک مرتبه نمی توانم او را ضایع نمایم باید کم کم در تضییع او بکوشم که وقع و مرتبه او در نزد مردم کم شود به مرتبه که رعیت را چنان گمان باشد که او قابل این منصب عظما نیست حمید بن مهران به آن ملعون گفت که تضییع آن حضرت را به من واگذار او را به مرتبه نمایم که بر مردم ظاهر شود که او قابل این منصب عظما نیست مامون گفت هیچ چیز در نزد من دوست تر از این امر نیست حمید گفت اعیان و اشراف ولایت خود را جمع بما خصوص فقها و دانشمندان و قضاه را تا اینکه ظاهر نمایم نقص او را در حضور ایشان پس مامون ملعون جمیع مرد مرا در مجلس وسیعی حاضر نموده و خود در آنجا نشست و حضرت امام رضا (ع) را نیز در پیش روی خود نشانید پس در آن مجلس حمید نامحمود در فکر اهانت آن عزیز نشاتین بود و گستاخانه زبان به هرزه گوئی گشاد و گفت مردم از تو حکایات غریبه نقل می نمایند و بسیار اطراف در وصف تو می نمایند به قسمی که تو را تفضیل می دهند بر جمیع روی اهل زمین و یارانی که همیشه اوقات به فضل خداوند عالم بر ما می بارید از معجزات و کرامات تو قرار داده اند و اینک امیرالمؤمنین مامون کسی که ترجیح دارد بر جمیع خلایق و تو را در جای خود قرار داد فرموده و به این حال چرا منع نمی کنی دروغ گویان را از اکاذیب باطله ایشان در آن وقت آن منبع حلم و وقار به آن مستوجب خداوند قهار فرمودند چرا منع نمایم بندگان خداوند عالم را هر گاه خبر دهند از نعمتهائی که خداوند عالم بر ایشان انعام فرموده و اما اینکه مامون مرا در جای خود نشانیده نیست مگر اینکه مثل پادشاغه مصر که حضرت یوسف صدیق را در جای خود نشانید بعد از این کلمات آن رو سیاه نشاتین از احوبه آن پسندیده خافقین در غضب شد و بی ادبانه زبان بریده خود را گویا گردانید شعر بلی چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه نیکان برد و بی ادبانه عرض نمود ای پسر موسی از حد خود تجاوز نمودی به سبب یار اینکه در وقت مقدر آن آمده است و آن را از کرامات و معجزات خود قرار داده گویا معجزه خلیل الرحمن را آورده در وقتی که گوشهای آن چهار مرغ را در هم کوبید و سرهای ایشان را به دست گرفت و چهار قسمت نمود و در چهار کوه قرار داد و بعد آن مرغها را طبید و آواز نمود آن سرها ملحق به آن قطعات گوشت شدند و طیران نمودند پس تو اگر صادقی در ادعای خود بگو به این دو شیر که مصورند بر محل تکیه گاه مامون اینکه زنده شوند و مرا مغلوب نمایند در آن حال آن حجت خداوند عالم در غضب شد نعوذ بالله من غضب الحلیم آوز نمودند به آن دو صورت شیر و فرمودند بگیرید این فاجر را و مگذارید هیچ چیز آن را پس بنا به اشاره آن دو نفر شیر خداوند متعال آن دو شیر جستن نمودند و گرفتند او را در میان آن مجلس موافق و مخالف در آن نگران

بودنـد و او را قطعه قطعه و پاره پاره نمودنـد و خوردنـد جمیع اعضای او را و لیسـیدند خون او را پس چون که فارغ شدنـد در مقابـل حضـرت ایسـتادند و به زبـان فصـیح عرض نمودنـد یـا ولی الله امر می فرمائی به ما اینکه بجا بیاوریم به مامون آنچه بجا آوردیم به این شـخص مـامون ملعون از این سـخن مـدهوش شـد حضـرت فرمودنـد حال در این مکان بایستیـد پس آن سـرور فرمودنـد گلاب بر روی او ریختنـد و بوی خوش اسـتعمال نمودنـد تا اینکه آن ملعون به خود آمـد باز آن دو شـیر غرین به آن لشـگر آسـمان و زمین عرض نمودنـد آنچه اول عرض نمودنـد آن سـرور عالمیان فرمودنـد مرخص نیستیـد چرا که در بقای او تدبیری هست که باید بجا آورده شود آن دو شیر عرض نمودند پس چه کنیم حضرت فرمودند برگردید به مکان خود چنانچه اول بودیـد پس به اشاره آن سـرور عـالم آن دو شـیر باز دو صورت شدنـد پس بعـد از آن مامون عرض کرد حمـد می نمایم خداونـدی را که کفایت نمود ما را به سـبب شـر حمیـدبن مهران و به آن جناب آرزوی عجز و انکسار عرض نمود یابن رسول الله این امر(۱) از جد شـما جناب ختمی ماب بوده است و بعد از آن ختم پیغمبران متعلق به اجداد و آباء شما می باشد و هرگاه خواسـته باشـید بالتمام از برای شـما قرار می دهم آن سـرور فرمودنـد هرگاه خواسـته باشم با تو مناظره نمی نمایم و از تو سوال نمی کنیم زیرا که قـادر حکیم به من عطـا فرمـوده است از اطـاعت و فرمـان برداری سـایر مخلوقـات خود مثـل آنچه دیـدی از اطاعت این دو صورت شـیر مگر اینکه جهال بنی آدم زیان نمودنـد بهرهای خود را و از برای مقدر قضا و قدر تدبیر این اسـت که بایـد آن تـدبیرات ظـاهر شود و مرا امر نموده است که اعتراض ننمـایم بـا تو و اظهـار ننمـایم آنچه را اظهـار نمودم از عمل چنانچه به یوسف صدیق که زیر دست فرعون مصـر بود چنین امر نموده بود و مامون از این واقعه کینه بسـیاری از آن حضـرت در دل خود پنهان نمود و آشکارا نمود بعد از آن آنچه در دل پنهان نموده بود و از جمله معجزات آن سرور اهل دین حکایت صحیح است و کیفیت آن بر وجهی که در عیون و نصوص المعجزات منقول به این طریق است که همه ثمر بن اعین می گوید در وقتی که امام و مولای من جناب امام رضا (ع) در منزل منامون بودند قصد کردم که به خدمت سراسـر سعادت آن حضرت مشـرف شوم شـنیدم که آن حضـرت وفات یافته اند ولکن صحت این قول بر من معلوم نشد پس چونکه فارغ شدم اراده کردم که اذن دخول بگیرم و از جمله خواص مـامون غلامی بود صبیـح نام و اخلاص بسیاری به آن حضـرت داشت ناگاه دیـدم که صبـح بیرون آمـد همین که چشم او بر من افتاد گفت ای هرثمه آیا نمی دانی که من از جمله خواص و ثقات مامون می باشـم در علانـیه و پنهـان گفتم بلی چنین است صبیـح گفت حکـایت غریبی دارم می خواهم از برای تو نقل نمایم بـدان که در ثلث اول شب وارد شـدم بر مـامون دیـدم که مجلس او را گرفت شـمع و چراغ مثل روز شـده و در بیشتر روی او شمشـیرهای برهنه بسـیار تیزی که به زهراب داده شـده بود گذاشـته انـد پس مرا و جمعی دیگر از خواص خود را به نزد خود خوانـد و میثاقهـا و عهدهای مؤکده از ما گرفت و در این وقت در حضور او به غیر از ما همه خواص دیگر کسـی نبود پس گفت این عهد بر شما لازم باشـد به آنچه شـما را امر می نمایم تخلف ننمائیـد و به جا آورید آنچه را که به شـما می گویم پس ماها قسم یاد نمودیم که آنچه او می گوید چنان نمائیم پس بعد از آن گفت بگیرید هر کدام یک از شـماها یکی از این شمشیرها را و پنهان بیرون شوید به سوی علی بن موسی الرضا و داخل

۱- (۱)یعنی امر خلافت

حجره او شوید و در حال که او را ببینید چه ایستاده و چه نشسته و چه خوابیده به او سخن مگوئید و به همین شمشیرها او را به درجه شهادت فایز نمائید به قسمی که گوشت و پوست و خون او مخلوط شود و بعد از آن فرشها را بر او جمع نمائید و بر او بیندازید و شمشیرهای خود را از خون پاک نموده به سوی من بیایید و من به جهت این عمل که از شما صادر شود و او را مخفی دارید هر یک از شما را ده بدره از دراهم و ده ضیاع خوب می دهم و همیشه با شماها التفات و انعامات بسیار خواهم نمود تا وقتی که خیو من باقی باشد پس در آن ظلمت شب به امر آن مردود ابتر به سوی حجره آن امام قرین رنج و تعب روانه و داخل شدیم بر آن سرور در وقتی که در رخت خواب مبارک خود خوابیده بودند پس دیدم که دستهای مبارک خود را به اطراف و جوانب حرکت می دهد و تکلم به کلامی می نماید که ما نفهمیدیم پسی بعد از آن غلامان آن سر خیل ظلم و عداوت قدم جرات پیش نهادند و من پیش نرفتم و ایشان آن مظلوم به شمشیرهای خود قطعه قطعه نمودند و من نظر می نمودم به جانب آن بزرگوار و گویا آن سیرور می دانست که ما چه داده داریم پس بعد از آن قسمی که مامون گفته بود فرشها را بر روی کشته آن حضر کشیدند و بیرون آمدیم به سوی مامون دون پس گفت آن شی گردید آنچه را ماموربان بودید گفتیم بلی یا امیرالمؤمنین گفت دیگر هیچ مگوئید همین که صبح شد آن ملعون مکان و مجلس تعزیت راست و سر نحس خود را برهنه نمود و پای برهنه به سمت خانه آن بزرگوار روانه شد و من در پیش روی بی او رفتم همین که داخل حجره آن سرور زهاد شدیم صدای آن همه تسبیح و تقدیس و تهلیل آن سرور را شدیم چون صدای تسبیح آن بزرگوار به گوش نحس آن بدترین اشرار رسید اعضای نحس او مرتعش گردید بی تابانه بانگ بر من زد که کیست در نزد او گفتم عالم نیستیم یا امیرالمؤمنین گفت برو و خبر بیاور صبیح می گوید همین که داخل حجره طاهره آن زینت عرش و کرسی شدم دیدم آن سرور در محراب عبادت مشغول دعا و نیاز به درگاه آن معبود بی نیاز است و چنان مشغول عبادت و تسبیح و تهلیل بود که قدوسیان ملاء اعلی از این عبادت و بندگی واله و حیران بودند پس من به مامون گفتم یا امیرالمؤمنین می بینم شخصی را در محراب عبادت که به طاعت مشغولست پس اعضای خبیث آن ملعون مرتعش گردید و در میان مردم شرمسار و حجل شد و گفت ای صبیح تو می شناسی علی بن موسی را نگاه کن که کیست نماز کننده در نزد او صبیح می گوید که من داخل حجره آن سرور شدم و مامون برگشت همین که به در خانه آن سرور از ابرار رسیدم او از روح افزای آن بزرگوار شنیدم که فرمودند یا صبیح عرض کردم لبیک یا ولی الله و در آستان خانه آن حضرت بر در افتادم و فرمودند برخیز و این آیه تلاوت نمودند که یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون یعنی اراده داشتند ایشان که خاموش نمایند نور خدا را به دهنهای خود و جناب اقدس احدیت تمام می نماید نور خود را و هر چه ناخوش داشته باشند کافران صبیح می گوید برگشتم به سوی مامون پس دیدم صورت نحس آن ملعون را در غایت تیرگی و سیاهی است ای صبیح چه خبر است در نزد تو گفتم یا امیرالمؤمنین به خدا که آن جناب زاد در حجره خود در محراب عبادت مشغول راز و نیاز به درگاه بی نیاز دیدم و مرا آواز نمود و به من چنین و چنان گفت پس مامون ملعون گفت سر خود را بپوشم و لباس تعزیت را از خود دور نمود و گفت در میان مردم چنین بگوئید

که آن بزرگوار را غشی عارض شده بود و بعد خوب شد هرثمه می گوید از شنیدن این اعجاز از آن مفخر اهل راز او از تکبیر از خوش دلی برآوردم و شکر و حمد خداوند متعال نمودم و داخل حجره طاهره آن بزرگوار شدم همین که چشم مبارک آن سرور بر من افتاد فرمودند ای هرثمه آنچه صبیح به تو خبر داد نقل مکن مگر به دوستان و شیعیان ما که قلوب ایشان مملو از محبت ما باشد عرض کردم ای آقای من چنین خواهم نمود فرمود ندای هرثمه قسم به خدا که کید ایشان هیچ ضرری به ما نمی رساند تا آنچه خداوند مقدر کرده باشد و وقت آن برسد و در کتاب مجالس المؤمنین که از تصنیفات قاضی نورالله است نقل شده است که بعد از آنکه آن مقرب درگاه اله به طریق اکمراه ولیعهد مامون دون شدند و آن ملعئن امر نمود که در جمیع بلدان احکام و ارقام درین باب نوشتند و دراهم و دنانیز را به اسم آن سرور سکه زدند و در منابر و مساجد خطبه به اسم شریف آن سرور خواندند چون روز عید نزدیک شد مامون به حضرت امام رضا (ع) پیغام فرستاد که شما فردا به عیدگاه تشریف فرما شوید و در نماز عید امامت مردم بجا آورید و خطبه بخوانید حضرت جواب فرستادند که من با تو در وقت قبول ولایت عهدی شرطی چند کرده بودم که عدم تکلیف به اقامه امثال این امور از آن جمله است و الحال نیز ملتمس چنانست که مرا از اقامه این امور عفو فرمایید پس مامون پیغام فرستاد که امامت نماز داخل در امر و نهی نیست و مع هذا غرض آن است که مردم تو را بشناسند و فضایل و کمالات تو بر مردم ظاهر شود چند مرتبه رسل و رسائل در میان ایشان دائر شد تا چون الحاح مامون از حد گذشت آن حضرت به او اعلام نمودند که اگر مرا از این امر عفو فرمائی بر من خوشتر است و اگر عفو نمی کنی پس رخصت بده که به دستوری که جدم پیغمبر خدا متوجه نماز عید می شدند متوجه شوم مامور جواب فرستاد که به هر طریق که خواطر شما خواهد متوجه نماز بشوید آنگاه مامون امر کرد تا وقت صبح جمیع لشکریان و سرداران و یساولان بر در خانه آن سرور جمع شدند و خاص و عام اهل مرو و در راهها و کوچه ها و پشت بامها ایستاده بودند و زنان و کودکان به نظاره گی متوجه شدند و چون طلوع آفتاب شد آن حضرت غسل نمودند و عمامه سفیدی بر سر بستند و یک طرف او را بر سینه با سکینه خود فرو گذاشتند و طرف دیگر در میان دو کتف مبارک خود آویختند و استعمال بوی خوش نمودند و عصا به دست مبارک گرفتند و به موالی و اصحاب خود امر نمودند که به دستور آن حضرت عمل نموده حاضر شوند آنگاه آن حضرت پای مبارک را برهنه با سراویلی که تا نصف ساق بود و جامهای دامن کشیده از اندرون خانه به ساحت همان خانه آمدند و سر مبارک به جانب آسمان بلند نمودند تکبیر گفتند پس از آنجا تا آخرین در خانه خود که امر او سلاطین بر حوالی درگاه آن مجتمع شده منتظر قدوم شریف آن سرور بودند حرکت فرمودند و چون آن حضرت از خانه حرکت نمودند و نظر آن جماعت بر حضرت امام رضا (ع) افتاد همه به یک بار خود را از اسبان به زیر انداختند و اکثر مردم از غایت اخلاص و شوق بند نعلین و موزه خود را به کارد و حنجره قطع نمودند و دور کردند و به موافقت آن حضرت پای برهنه به راه روان شدند راوی گوید که چون در این مرتبه آن حضرت تکبیر بدان طریق فرمودند که الله اکبر و الله اکبر علی ما هدینا الله اکبر علی ما رزقنا من یهیمه الانعام و صدای مبارک ایشان به این طریق بر تکبیر بلند شد در آن وقت چنان نمود که آسمان و زمین و در و دیوار

روزگـار جواب تكبير او مى گوينـد و بـا ايشان در اين ذكر موافقت مى نماينـد و اهل مرو به گريه و فرياد در آمدنـد و بعضـى صورت حـال را به مـامون دون رسانيدنـد و فضـل بن سـهل در اين حـال به مامون گفت كه اگر حضـرت امام رضا (ع) به اين طريق به مصـلى رود تمـام مردم فريفته او خواهنـد شـد و مـا در معرض خطر خواهيم بود و مى ترسم كه مبادا خون ما را بريزند آنگاه مامون از اين امر انديشه نمود فى الحال مصحوب يكى از خواص خود به آن سرور پيغام فرستاد كه ما از روى ابرام تو را به نماز عيد تكليف نموديم و تو را به مشقت انداختيم و ما نمى خواهيم كه تو از اريابى و اين همه راه پياده و پاى برهنه بشتابى بايـد كه به منزل خود رجوع كنيد تا ديگرى امامت نماز عيد نمايد پس آن حضـرت موزهاى خود را طلبيدند و بر پاى مبارك كشـيدند و سوار شدنـد و چنـدان هرج و مرج در ميان مردم ظاهر شد كه امر نماز عيد آن روز منتظم نگرديد مؤلف گويد اگر چه آن سـرور را در آن روز منع از نماز عيـد نمودنـد ليكن اذيتى و جراحتى بر آن سـرور واقع نساختند و اصـحاب و انصار آن سرور ادر آن روز عيـد به عزت و احترام مراجعت نمودنـد نـداى واى از مصـائب جـد اين سـرور در روز عـاشورا و از نماز آن سرور در آن روز مهلت از آن اشـقياء به قدر اداء نماز خواستند در جواب گفتند كه عبادت و نماز شما مقبول نيست زيرا كه بر امام زمان خروج نموده ايد آن سـرور با بقيه اصحاب به طريق خوف در آن قيامت يوم العاشورا به تضرع و ابتهال تمام توجه به اداى نمـاز نمودنـد و در كتـاب كشف الغمه روايت نموده كه زنى بود در خراسـان زينب نام تفاخر مى نمود به اهل خراسان به سبب نسب خود پس امام رضا (ع) مطلع شدند و ادعاى دروغ آن زن را مى دانسـتند كه او بيجا مى گويد پس فرمودند كه اين زن كذابه است آن ملعونه حيا ننمود و در مقام لجاج و عناد با آن سـرور در آمد و گفت چنانچه تو قدح مى كنى در نسب من من هم قدح مى كنم در نسب تو در آن وقت غير آن حضرت به جوش آمده با ان زن به نزد مامون رفتند و كيفيت را با او بيان فرمودند و فرمودند كه درب بركت السباع را باز نمودند و آن مكانى بود كه درندگان در آن مكان بودند و هر كس را مامون غضب مى نمود در پيش آن درنـدگان در آن مكان مى افكندنـد حضـرت فرمودند كه هر كس از نسل على بن ابيطالب باشـد گوشت او حرامست بر سـباع پس بياندازيد او را در آنجا تا معلوم شود حال او چون زينب كذاب را اين سـخن شـنيد مضطرب شـد و گفت تو اول برو در آن مكـان اگر صـادقى در قول خود آن سـرور بـا او تكلم نفرمود از جـا برخواست و داخـل بركت السـباع شد و مامون و مردمان از بالاى آن مكان نگاه مى كردند ديدند چون آن سـرور به وسط آن مكان رسيد درندگان همه به دوران نقطه ايمـان جمع شدنـد و آن سـرور دست مبـارك بر پشت سـر و صورت آنهـا مى ماليدنـد و آنهـا دمهـاى خود را حركت مى دادند و اظهار شـعف از آن سـرور مى نمودند آن سـرور بيرون آمدند و به آن ملعونه فرمودند حال تو به نزد سـباع برو آن ملعونه امتناع نمود از رفتن در آن مكان پس مامون الزام نمود او را به رفتن در آن مكان و امر نمود به اعوان خود كه او را گرفته در آن مكان انداختنـد چون سـباع او را دريدند برجسـتند و به سوى او دويدن و او را پاره پاره و قطعه قطعه نمودند و گوشت و پوست او را خوردند و اشـتهار يافت نام او در خراسان به زينب كذابه بلى اى شـيعه هر كس از نسل على بن ابيطالب مى باشد گوشت او بر سباع حرامست اما بنى اميه بدن مبارك پاره پاره فرزند

امیرالمؤمنین در بیابان کربلا افکندنـد که سـباع و درنـدگان بیابان آن بدن مقدس را بخورند و آثاری از آن باقی نماند چنانچه از روایت عبـدالله بن حماد مفهوم می شود به اینکه برای العین مشاهـده نمودنـد در آن وقتی که اراده نمودنـد که اسب بر بدن مقـدس آن مظلوم بتازنـد که شـیری درید نزد جسد پاره پاره آن حضـرت ایسـتاده و نعره می زند نعره شدیدی و موافق روایت دیگر گریه و نـاله می نمایـد و پیوسـته روی خود را بر آن جسـد غرقه به خون می مالـد بـا وجود آن حـال متنبه نشدنـد و پرده جهـالت و ظلمت کفر قلب ایشان را فرا گرفته بود غافل از اینکه سـباع و درنـدگان به زیارتش شـرفیاب می شونـد و در کتاب بحار الانوار از فضل بن ربیع مرویست که روزی مامون ملعون حاجب خود را طلبید و گفت برو به سوی علی بن موسـی الرضـا و او را از زنـدان بیرون آورید و ببینید از در مکانی که سباع و درندگان می باشـند حاجب می گوید هر چند خواسـتم او را از آن امر وا دارم مفیـد نشـد بلکه غضب او زیاده شد و گفت قسم به خدا که هر گاه او را در این مکان نیفکنی تو را به عوض او در آنجـا می انـدازم حاجب می گویـد من رفتم به سوی آن سـرور عالمیان و عرض نمودم که امیرالمومنین مرا چنین امر نموده است حضـرت فرمودنـد آنچه امر نموده است بجا بیاور به جهت اینکه من اسـتغاثه می جویم به جناب احـدیت و بعد از آن آن حضـرت با من روانه در محل سبع شدند تا اینکه به همان موضعی که درندگان را جمع نموده بودند رسیدیم من در آن موضع را گشودم و آن جناب را در آن مکان داخل نمودم و حال اینکه در این مکان چهل تا درنـده بودند و من بسـیار مغموم شدم و در اضـطراب افتـادم که مثـل چنین بزرگـواری بر دست من کشـته شود و بعـد به منزل خود برگشـتم همین که نصف شب شـد خادمی به نزد من آمـد و گفت امیرالمؤمنین تو را می خواهـد پس من به سوی او روان شـدم همین که چشم مامون بر من افتاد گفت شاید شب گذشـته مرتکب گناهی شده بودم و فعل منکری به عمل آورده ام زیرا که شب گذشـته خواب هولناکی دیده ام و کیفیت خواب من به این قسم بود که دیدم جماعتی از مردمان با شمشـیر و باقی صـلاح که به دست ایشان بود بر من وارد شدنـد و در وسـط آن مردان مردی بود که صورت انورش مثـل قمر درخشـنده بود و در قلب من هیبتی و وحشتی به هم رسـید پس گفت آن مرد هل عسـیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم بعد از آن صورت خود را از من برگردانید و داخل این خانه شـد پس من بیـدار شدم خائف و ترسان حاجب می گوید من گفتم یا امیرالمؤمنین تو مرا امر نمودی که جناب امام رضا را در پیش سباع بیندازم مامون گفت وای بر تو انداختی تو او را در پیش درندگان گفتم آری والله پس مامون گفت به آن مکان برو و نظر نما به احوال و پس شـمع و چراغ روشن نمودم و به آن مکان روان شـدم چون در را باز نمودم دیدم که آن مقرب درگـاه احـدیت ایسـتاده و مشـغول نمـاز و طاعت بودنـد و درنـدگان در اطراف آن بزرگوار آرام گرفته بودنـد پس برگشـتم من به سوی مامون و او را خبر دادم به آنچه از احوال آن سرور دیده بودم پس آن ملعون باور نکرد و خود برخواست و به سوی آن مکان روانه گردید همین که چشـمش بر آن حضرت افتاد عرض کرد السلام علیك یابن عمی حضرت چون که در نماز بودند جواب نفرمودند بعد از فراغ از نماز او را جواب دادند و فرمودند علیك السـلام یابن عمی به تحقیق امید دذاشتم به اینکه سلام نکنی

تو بر من در این موضع مامون عرض کرد از من بگذرید که من به سوی شما عذر می جویم حضرت فرمودند که جناب اقدس احدیت به تحقیق که نجات داد مرا از بلطف خود و حمد می کنم من خداوند عالم را بعد از آن مامون امر نمود که آن سرور از آن مکان بیرون آورند پس حضرت از آن مکان تشریف آوردند و هیچ یک از آن درندگان به عقب آن جناب ندویدند پس چون که آن حضرت نزد مامون آمد آن ملعون دست خود را به گردن آن سرور انداخت و اظهار فرح نمود و آن حضرت را به مجلس خود آورد و در بالای تخت خود نشانید و عرض کرد یابن عم اگر اراده دارید که در اینجا بمانید در آسایش و سعه خواهید بود و مال بسیاری به شما و عیال شما می دهم حضرت فرمودند مرا احتیاج به مال و ثیاب تو نیست ولکن بعضی از قریش هستند آن مال را به ایشان قسمت نما پس مامون امر نمود که آن مال و ثیاب را در میان ایشان قسمت نمودند بعد از آن بنا به فرمایش آن جناب قاطری آوردند و آن حضرت سوار شدند و من درخدمت آن سرور بر سبیل متابعت روان شدم و از بحار الانوار منقولست که سید بن طاووس علیه رحمه در مهیج الدعوات فرموده که شاید این حدیث از حضرت کاظم باشد به جهت اینکه ایشان محبوس در نزد هارون بودند لکن این حدیث را ذکر نمودیم به طریقی که یافتیم آن را در کتاب بحارالانوار روایت نموده که مامون شیران درنده چند داشت که هر کس را می خواست غضب نماید در پیش آنها می انداخت روزی به خدمت حضرت امام رضا (ع) عرض کرد یا ابوالحسن می خواهم که به برکت السباع روی و با شیران مکالمه نمائی آن سرور سوال مامون را قبول نمود و به شیر خانه رفت چون چشم شیران بر ان سرور افتاد به قدرت کامله الهی و به اعجاز آن سرور به تکلم در آمدند و عرضنمودند یابن رسول الله به چه سبب خود را به دست دشمن داده ما را مرخص فرما که بیرون رویم و دشمن شما را از صفحه ارض بر اندازیم آن سرور فرمودند که پدران بزرگوارم مرا خبر داده اند که رسول خدا (ص) فرموده که مرا مامون شهید خواهد نمود و ما امر خدا و رسول خدا را تسلیم داریم و به آنچه از دشمنان رسد راضی و شاکریم و شیری که در نهایت ضعف و لاغری بود از میان شیران برخواست و عرض نمود که ای مولای من مامون هر روز گاو و گوسفند چند جهت طعمه برای ما می فرستد و ایشان قوی و من لاغر و ایشان به من ستم می نمایند و چیزی به من نمی دهند که طعمه خود نمایم آن سرور به ایشان خطاب نمودند که بگذارید که اول این شیر ضعیف طعمه خود را بخورد و بعد شما شروع به خوردن کنید همه گفتند سمعاً و طاعه(۱) مامون برای امتحان امر نمود که گاو چند به جهت شیران آوردند و چنانچه آن سرور امر نموده بود شیران به جا آوردند مامون از مشاهده این اعجاز چون مار بر خود پیچید و بیرون آمد و گفت یا ابوالحسن این سرها چه می گفتند فرمود آنچه شنیدی و فهمیدیاز شیخ مفید ره و کلینی ره روایت شده به سند صحیح معتبر از ابراهیم بن موسی که او گفت من الحاق می گردم در خدمت حضرت امام رضا (ع) در طلب چیزی که می خواستم از آن حضرت و آن حضرت با من وعده می کرد پس آن حضرت روزی بیرون آمد و رو به جانب مدینه طیبه روانه شد پس من نیز در خدمت آن سرور بودم تا اینکه آن حضرت رسید به نزدیک قصر فلان پس فرود آمدند در زیر درختان و من نیز با آن حضرت بودم و فرود آمدم و با ما بود ثالثی نبود پس من عرض نمودم که فدای تو شوم

۱- (۱)بعد آن سرور بیرون آمدند و مأمون از تکلم شیران از آن سرور عالمیان سوال نمود،آن حضرت سخن شیر ضعیف را بیان فرمودند

عیـد نزدیک شـده و من مالک یک درهم نیسـتم پس آن حضـرت بسـر تازیانه زمین را کاویدنـد کاویـدن سـختی پس دسـت مبـارکه را بر آن زمین زد و شمشیر طلائی از آن زمین برداشت و به من داد و فرمود که بگیر این را و خرج کن و منتفع شو و آنچه دیدی پوشیده دار و ایضاً از شیخ کلینی و دیگران به سند صحیح روایت شده از علی بن محمد فاسانی که او گفت خبر داد مرا بعضـی از اصـحاب ما که مال خطیری برداشته به نزد حضرت امام رضا (ع) بردم پس آن حضرت متوجه آن مال نشد و آنم سرور را شاد و خوشحال از آن مال ندیدم پس غمگین شدم از عدم توجه آن سرور بر آن مال و در خواطر خود گذرانیدم که این قـدر مال برداشـته ام و آورده ام و اصـلاً آن سـرور متوجه نگردیدند و شاد نشدند چون این مطلب در خواطرم گذشـت حضـرت فرمودند ای غلام طشت و آبی بیاور پس آن حضرت بر روی کرسی نشست و دست مبارک به سوی طشت دراز کرد و به غلام خود فرمودند که آب بریز بر دست من چون غلام آب بر دست مبارکش ریخت از میان انگشتان مبارکش چشمهای طلا به سوی طشت روان شـد و من از آن امر متحیر و سـرگردان شـدم پس آن سـرور عالمیان نظر التفاتی به سوی من افکنـد و فرمودند کسـی که چنین باشد مبالات می نماید به آنچه تو آورده و به نظرش می آید و شاد می شود(۱) چنانچه جد مطهر این سرور سـید الساجدین از جهت آن مرد بلخی مؤمن چنین نمود چنانچه در تحفه الحسینیه روایت نموده ام که مرد مؤمنی از اهل بلخ در اکثر سالها به حج می رفت و بعد به زیارت قبر رسول الله و بعد از آن به خدمت امام زین العابدین (ع) می رفت و هدایا و تحف بسیاری از برای آن سرور می آورد در یک سالی زوجه او گفت ای مرد تو این قدر هدیه از برای مولای خود می بری مولای تـو به تو چه می دهـد آن مرد گفت ای زن سـاکت شو که جمیع ممالـک دنیـا در تحت تصـرف مولای منست هر چه خواهـد می توانـد تا اینکه آن شـخص در آن سال به خدمت آن سـرور بعد از مراجعت از سـفر حج مشـرف شد دید حضـرت طعامی تناول می نمودند آن سرور او را تکلیف با کل طعام نموده باز حضرت تناول نمود بعد از صرف طعام حضرت فرمودند که طشتی و ابریقی بیاورند آن شـخص خواست که آب بر دست ان سرور بریزد حضرت مانع شدند و فرمودند تو میهمان مائی چگونه روا باشد که آب بر دست ما بریزی آن شـخص گفت من چنین آرزو دارم آن سرور فرمودند تو چون چنین نمائی پس من بنمایم به تو چیزی را که به خداوند قسم که تو خشنود شوی به آن و راضی شوی به آن و چشمهای تو روشن شود پس آن مرد بلخی آب ریخت بر دستهای مبارک آن سرور تا یک ثلث از آن طشت پر از آب شد حضرت فرمودند چه می بینی گفت آب است آن سـرور فرمودند یاقوت سرخ است و باز آب ریخت تا ثلث دیگر پر شد فرمودند چه می بینی گفت آب است آن سرور فرمودند زمرد سبز است و دفعه دیگر آب ریخت و در سـفید شد آن سـرور فرمودند این جواهرات را از برای زوجه خود ببر آن شخص در تعجب بود که آن سرور چگونه از کلام زوجه او مطلع گردید چون به شهر خود عود نمود و زوجه را از این حکـایت مطلع شـد سـاخت اسـتدعا نمود که او را به زیـارت آن سـرور برد آن مرد بـا زوجه خود همین که به نزدیکی مـدینه رسـیدند زوجه او فوت شد آن مرد به نزد آن سـرور آمد و کیفیت آمدن زوجه خود و مردن او را به آن سـرور عرض نمود(۲) دو رکعت نمـاز به جـای آورد و دعا نمود و بعـد به آن مرد گفت برخیز که خداونـد زوجه تو را زنـده نمود و سـی سال دیگر زندگانی خواهد نمود آن مرد

۱- (۱)مؤلف گوید استبعادی از این به خاطرت خطور ننماید زیرا که ائمه اطهار علیهم السلام سرّالله و معادن فیوضات الهی می باشند

۲- (۲)آن حضرت بعد از شنیدن این واقعه

چون به نزد زوجه خود آمد او را زنده دید گفت ای زن چگونه شد احوال تو آن زن گفت چون ملك الموت روح مرا قبض نمود دیدم جوانی به این اوصاف به ملك الموت فرمودند که روح او را برگردان که او به زیارت ما آمده ملك موت دست او را بوسید و روح مرا بر گردانید آن مرد با زوجه خود چون به نزد آن سرور آمدند زن گفت به خدا قسم همین جوان بود که ملك الموت دست او را بوسید و روح مرا به امر او برگردانید به قالب من ای شیعه بزرگواری که خداوند عالم این همه کرامت به او عطا فرموده باشد از کجا رواست که آن دستها را(۱) به ریسمان بندند و پاهای او را به زیر شکم شتر به زنجیری که پای مبارکش را مجروح سازد محکم ببندند چنانچه روایت زیدبن صوحان بر این مطلب دلالت دارد و در کتاب وسیله الرضوان معجزات بسیاری از آن سرور عالمیان نقل نموده که از آن جمله این است که شیخ در نصوص و در کتاب بهجه روایت نموده اند از شیخ ابوالمفضل محمد بن علی شاذان قزوینی که او به اسناد خود از سعید سلام نقل کرده که گفت نزدیک علی بن موسیم الرضا بودم و مردمان در کار وی خوض می کردند بعضی می گفتند که او صلاحیت امامت ندارد زیرا که پدرش وصیت نکرده و او را ولیعهد خود نساخته آنکه ما پیش او رفتیم و سخن گفتیم پس شنیدیم از مرکبی که بر او نشسته بود که می گفت او است امام من و امام همه خلایق و به درمستی که آن حضرت به مسجد مدینه رفت و دیوارهای مسجد و چوبهای او به او سلام کردند و سخن گفتند مؤلف گوید چنانچه مرکب حضرت امام رضا(ع) گواهی بر امامت و حقیقت آن سرور داد همچنین از ذوالجناح امام حسین (ع) افعالی و اقوالی در روز عاشورا به ظهور رسیده که دلالت بر حقیقت و امامت و مظلومیت آن سرور بود از آن جمله اینکه چون آن سرور به زمین کربلا وارد شد آن حیوان گام از گام بر نداشت اشاره به اینکه در این زمین شهید خواهید شد و از آن جمله اینکه در گرمی روز عاشورا با وجود تشنگی و جراحات بسیار و تحمل بار امامت چنان می دوید و میدان داری می نمود که عقل را حیران و ملك را سرگردان نمود از آن جمله در وقتی که تشنگی بر سرور شهیدان غالب شده داخل شریعه فرات شد و خطاب به او فرمود که انت عطشان و انا عطشان و الله لا دقت الماء حتی تشرب ان حیوان وفادار سر خود را بالا گرفته بود و منتظر این بود که اول آن سرور آب بیاشامد از آن جمله اینکه بعد از شهادت آن مظلوم غریب صیحه زنان و شیهه کنان داخل قتلگاه گردید و در تجسس بدن مطهر سید الشهداء بود و چون بر سر نعش پاره پاره آن مظلوم غریب رسید سر و بال خود را به خون آن مظلوم رنگین نموده و در میان آن میدان فریاد کنان می دوید و می گفت الظلمه الظلمیه من امه قتلت ابن بنت نبیها(۲) و از آن جمله این است که شیخ محمد حرره در نصوص المعجزات به اسناد خود از فضل پسر ربیع روایت نموده که او گفته که شراب صبوحی خورد هارون الرشید روزی پسر طلب نمود دربان خود را و به او گفت برو به سوی علی پسر موسی سید اولاد علی و بیرون آورد و از حبس و بیندازد او را در محل خوابگاه درندگان پس رفت حاجب و گرفت او را تا منتهی شد به سوی برکه پس گشود دران برکهس را و داخل کرد ان حضرت را در آن برکه و حال آنکه در آن برکه چهار درنده بودند پس ذکر کرد که خلیفه را عارض شد خواب هولناکی و خواند حاجب را نصف شب و امر کرد که برود و نگاه

۱- (۱)که پیوسته به درگاه قاضی بلند می نمود و مناجات و عرض حال می نمود.

۲- (۲)حدیث مناجات حضرت موسی (ع) در کوه طور در بیان نمودن احوال ذوالجناح را در روز عاشورا اقوی شاهدیست در این مقام تفضیل حدیث در تحفه الحسیبه مسطور است.

کنـد به علی بن موسـی پس حاجب رفت و نگاه کرد ناگاه حضـرت را دیـد ایسـتاده نماز می کرد و درنده ها بر گرد او بودند پس برگردید و نقل کرد حاجب و رشـید برخواست تا اینکه و نگاه کرد پس حضـرت را دید که نماز می کرد پس امر کرد به اخراج او و گرامی داشت او را و امر کرد به جهت آن حضـرت به صـله و خلعـتی و از آن جمله روایت کرده شـیخ در عیون به اسـناد خود از عماربن زیـد که گفت مامون علیه اللعنه سـخت رنجور شـد و امام رضا (ع) نزدیک او شـد و گفت یا ابوالحسـن دانی که چه وقت مرا وفات خواهد رسـید گفت تو را وفات نرسد تا بر من متغیر نشوی و دوستی تو مرا به دشمنی مبدل نشود و در انگور زهر کنی و به من دهی و مرا پیش شیر اندازی مامون گفت حاشا و معاذ الله که هرگز با تو این کار کنم امام گفت به خدای که آنچه گفتم هم چنان خواهد بود مؤلف گوید چنانکه جد بزرگوارش خبر از شـهادت خود می داد از جمله مواضعی که خبر از شـهادت خود دارد در شب عـاشورا بود که اصـحاب گرام خود را جمع فرموده و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت ادا فرمودند و به اصـحاب خود فرمودند که شما آمده اید با من و حینان می دانستید که من به سوی جماعتی می روم که با من بیعت نموده اند به دل و زبان و حال می بینید که شـیطان بر ایشان غلبه نموده است و خدا را فراموش نموده اند و حال ایشان را مقصودی نیست سوای کشتن من و اشخاصی که جهاد می نمایند پیش روی من و اسیر نمودن زنان من و برهنه نمودن ایشان و می ترسم که شـما ندانید یا بدانید و شـرم نمائید و مکر و خدعه در نزد ما اهل بیت حرامست پس هر کسـی که کار کاره باشد در یاری ما بر گردد در این شب زیرا که شب به منزله پرده است و کسـی کسـی را نمی شـناسد و کسی که ما را یاری نماید با مـا خواهـد بود در درجه مـا در بهشت قـالت سـکینه و الله مـا تم کلامه الا و تفرق القوم من نحو عشـره و عشـرین یعنی سـکینه خاتون فرمود به خـدا سوگنـد که هنوز کلام آن سـرور تمام نشـده بود که ده ده و بیست بیست از اطراف پدرم متفرق شدند و قلیلی که زیـاده از هفتـاد نفر و کمتر از هشـتاد نفر بودنـد بـاقی ماندنـد ملاحظه نمودم که پـدر بزرگوارم سـر مبارک را به زیر انداخته بود و در حزن و اندوه بودند چون این احوال را از پدرم مشاهده نمودم گریه در گلویم گره زد اما خود را حفظ نمودم و از آن جمله در همان کتابها روایت کرده انـد از موسـی بن مهران که گفت دیـدم حضـرت امام رضا (ع) را در مدینه که نظر می کرد به سوی هرثمه و می فرمود که گویـا می بینم هرثمه را و حـال آنکه او را به مرو برده انـد و گردنش را زدنـد و چنـان شـد که آن حضـرت فرموده بودنـد و از آن جمله شـیخ در نصوص روایت کرده از یحیی بن بشار که گفت داخل گردیـدم بر حضـرت امام رضا (ع) بعد از فوت حضـرت کاظم و از آن حضـرت پرسـیدم از بعضی سخنان که پدرش حضرت کاظم (ع) به من گفته بودنـد فرمودنـد بلی یا سـماع گفتم فدای تو شوم به خدا قسم که این لقبی است که به آن خوانده می شدم در حالت طفولیت در مکتب پس آن حضرتس در روز من تبسمی فرمودند و از آن جمله شیخ در نصوص و ابن بابویه در کتاب عیون به اسناد خود روایت کرده اند از عبدالرحمن بن ابی بخران و صفوان بن یجیی، که سوال کرد ما را حسین بن قیا ما و او از رؤسای واقفیه بود که اذن بگیرم برای او از حضـرت امام رضا (ع) و چون اذن گرفتیم و او نزد حضرت آمد به حضرت خطاب کرد که تو امامی فرمود بلی حسـین بن قیاما گفت به درستی که خـدا را گواه می گیرم که تو امام نیستی پس آن حضـرت سـر مبارک خود را

مدتی به زیر افکند و زمین را بسر انگشت می کاویدند پس آن حضرت سر مبارک خود را بالا کردند و فرمودند که از کجا می دانی که من امام نیستم او گفت روایتست از برای ما از حضرت صادق (ع) که امام عقیم نمی باشد و تو به این سن رسید و ولدی تو داری باز آن حضرت سر خود را بیش از مرتبه اول به زیر افکنده مدتی صبر کردند و بعد از آن سر بالاـ کرده فرمودند که خدا را گواه می گیرم که نخواهد گذشت ایام ولیالی مگر آنکه مرا خدا روزی خواهد کرد ولدی عبدالرحمن گوید ما ماهها را حساب می کردیم از آن وقتی که فرموده بودند یک سال نگذشت که حق تعالی حضرت ابا جعفر محمد جواد را به او کرامت نمود عبدالرحمن گوید که حسین بن قیاما را دیدم که در طواف ایستاده بود و حضرت امام رضا به او متوجه شده گفتند چیست خدا تو را حیران کند پس بعد از دعای آن حضرت واقفی شد مؤلف گوید چنانچه این مظلوم و غریب از سخن ناصواب آن سخنران مآب سر مبارک را به زیر افکند همچنین جد بزرگوارش حضرت امام حسین (ع) از سخنان بی ادبانه تفرقه ظلام سر مبارک به زیر افکندند و این قدر گریستند که از کثرت گریه ریش مبارکش تر شد و مجمل آن حکایت جگر سوز اینست که در وقتی که حضرت عباس آن گروه حق نشناس را موعظه فرمود که ای قوم برادرم می فرماید که شما به قتل آوردید اصحاب و بنی اعمام و برادرانم را و حال تنها و بی کس با اولاد و عیال و اطفال خود می باشد و همه ایشان تشنه اند و تشنگی سوزانیده است دلهای ایشان را و به هلاکت رسیده اند پس شربت آبی به او بنوشانید و با وجود این حال می فرماید واگذارید مرا که به طرف روم و هند روم و ملک حجاز و عراق را به شما واگذارم و شرط می نمایم با شما که در روز قیامت با شما خصمی ننمایم و حق تعالی به عمل آورد نسبت به شما آنچه را که خواهد چون حضرت عباس این کلام را به آن قوم حق نشناس ادا نمود بعضی ساکت بودند و جوابی نمی گفتند و بعضی نشستند و می گریستند پس شمر لعین و شیث بی دین به آن سرور گفتند که ای پسر ابوتراب به برادرت بگو که ا گر همه روی زمین آب بوده باشد و در دست ما باشد قطره از آن آب را به شما ننوشانیم تا با طاعت یزید در آیید پس حضرت عباس تبسمی فرمود و به نزد برادر غریب خود رونانه شد عرض نمود فطاطا الحسین راسه علی الارض و بکی حتی بل اذیاقه یعنی پس آن غریب مظلوم سر مبارک خود را به زیر افکند و آن قدر گریست که آستین مبارکش از اشک دیده هایش تر شد و شاید سر خنده حضرت عباس این باشد که چون مقصود آن اشقیا را فهمید و از مقصود ایشان قطع نمود که برادر بزرگوارش هرگز با نیم حله راضی نمی شود و شهادت را اختیار خواهد نمود و تا آن سرور شهید نشود برادر مظلوم او شهید نخواهد شد پس از تصور مقام شهادت و فوز به این سعادت خندید چنانچه اشرف الخاضعین وقتی که شمر را با خنجر برهنه در بالین خود دید و علامت قاتل خود را موافق فرمایش جدش در او مشاهده فرمود ایمن از بدا گردیده از شوق و شعف خندیدند و خود را قابل قربانی راه خدا یافتند و شاید سر گریه آن سرور و به آن حال این باشد که صدای گریه اطفال و عورات را که از سوز عطش بی تاب شده بودند به سمع همایون آن سرور در آن حال رسید گریستند یا از عذابها و الهائی که از آن منافقین در روز جزا به سبب این اغمال مبتلا خواهند شد بر احوال ایشان ترحم فرموده گریستند و شاید وجه اول به مقام احسن باشد زیرا که در روایت مزبور وارد شد که بعد از این حال که گریه آن سرور شد صدای العطش العطش

از اطفال لب تشنه آن مظلوم بلند شد و از آن جمله آخوند در بحار و شیخ در نصوص از بکربن صالح روایت نموده اند که گفت به خدمت آن حضرت رفتم و گفتم زنم که خواهر محمد بن سنانست باردار است التماس دعا دارم که حق تعالی پسری به من کرامت فرماید فرمود که دو فرزند خدای تعالی به تو می دهد در خواطر گذرانیدم که یکی را محمد نام کنم و دیگری را علی پس متوجه من شده فرمود که یکی را علی و دیگری را ام عمرو نام کن چون به کوفه رسیدم پسری و دختری متولد شده بود به دهر دوران نام کردم و از مادر خود پرسیدم که چرا ام عمر فرموده باشد سر این را نمی دانم گفت از آن جمله که مادر من ام عمر نام داشت و از آن جمله مولانا محمد باقر (ره) در بحار در طی حدیثی و شیخ در نصوص از حسن بن علی بن یحیی روایت نموده اند که گفت دو جامه داشتم که در وقت احرام بپوشم و در حال احرام وسواسی به خواطرم آمد که آیا جامه چنین را در احرام می توان پوشید یا نه آن را گذاشته دیگری را پوشیدم و چون به مکه رسیدم کتابتی به خدمت آن حضرت با چند چیزی فرستادم و فراموش کردم که از آن جامه سوال کنم چون جواب نامه رسیددر آخر کتاب مسطور بود که احرام می توان در آن جامه بست و آن را پوشیدن باکی نیست و از آن جمله شیخ در نصوص به اسناد خود از داود بن سلیمان نقل نموده که مالی به خدمت امام موسی بردم پاره آن را گرفت و پاره از آن را نزد من گذاشت و چون سبب آن را پرسیدم فرمود که هر که بعد از من صاحب این امر باشد از تو خواهد طلبید و بعد از آن که آن حضرت از دنیا گذشت امام رضا (ع) کس فرستاد و آن را از من طلبید و من دانستم که امامن واجب الاطاعه است و از آن جمله در همان کتاب روایت کرده از رزوان مداینی که گفت داخل شدم بر حضرت امام رضا (ع) و اراده داشتم که سوال کنم از عبدالله بن جعفر صادق (ع) که او امام است یا نه آن حضرت دست مرا گرفته بر سینه من گذاشتند پیش از آنکه سوال کنم و فرمودند که یا محمد بن ادم بدان که عبدالله امام نیست پس مرا خبر داد به آنچه اراده داشتم پیش از آنکه سوال کنم و از آن جمله شیخ کشی (ره) روایت کرده که شخصی کتابتی به آن حضرت نوشت و التماس نمود که او را به جمیع اشیاء پسران و دختران او خبر دهد پس آن حضرت او را خبر داد به اسماء جمیع آنها و از آن جمله شیخ در نصوص و مولانا محمد باقر در بحار و ابن بابویه در همان کتاب روایت کرده اند از احمد بن عبدالله بن حارثه کرخی که او گفت فرزند من نمی ماند و قریب به ده نفر از فرزندان من مرده بودند پس من حج کردم و بر حضرت امام رضا (ع) داخل شدم آن حضرت بیرون آمد در حالتی که لنگ موردی بسته بود یعنی گلگونی سلام کردم و دست آن حضرت را بوسیدم و سوال کردم از مسائل چندی بعد از آن شکوه کردم به سوی او از نماندن فرزند پس آن حضرت سر مبارک خود را به زمین افکند و آهسته دعا کرد و فرمود که امید دارم که برگردی و حال آنکه از آن محلی که برای تو هست متولد گردد ولدی بعد از ولدی و تمتع جوئی به آنها در ایام حیوه خود به درستی که خداوند عزوجل هرگاه اراده نماید که دعای کسی را مستجاب کند می نماید اثر آن را به او و او بر همه چیز قادر است راوی گوید که من بعد از رجوع به منزل خود رفتم و اهل بیت خود را که دختر خاله من بود حامله یافتم و متولد شد از او برای من پسری که او را ابرهیم نام کردم و بعدا از آن بار دیگر باز حامله شد و زائید پسر دیگر که او را محمد نام کردم و بابی الحسن مکنی گردانیدم و ابراهیم زندگانی کرد قریب به چهل سال و ابوالحسن

بیست و چهار سال بعد از آن هر دو بیمار بودند و من به حج رفتم و چون بر گشتم هم چنان هر دو بیمار بودند پس زندگانی نمودند آن دو تا بعد از آمدن من دو ماه و ابراهیم دئر اول ماه و محمد در آخر ماه وفات یافت و احمد بن عبدالله بعد از آن دو پسر یک سال و نیم به رحمت حق تعالی واصل شد و پیش از دعای آن حضرت فرزندان من زیاده از یک ماه عمر نمی کردند و از آن جمله شیخ در نصوص و ابن بابویه در همان کتاب روایت کرده از سعد بن سعد از ابی الحسن الرضا که ان حضرت نظر کرد به سوی مردی و به او گفت ای عبدالله وصیت کن به آنچه اراده داری و مستعد شو از برای امری که از آن چاره نیست پس چنان شد که آن حضرت فرموده بود و ان شخص بعد از سه روز مرد و از آن جمله شیخ در نصوص گفته که در کتاب مناقب فاطمه روایت شده از معیدن جنید شامی که گفت داخل شدم بر حضرت رضا و گفتم که چه بسسار خوض کرده اند مردم در باب تو و عجایب آثار تو چه می شود که امر خبر دهی به چیزی که از تو حکایت کنم فرمودند که چه خبر می خواهی گفتم پدر و مادرم را زنده گردانی فرمود که برگرد به خانه خود که زنده کردم چون به خانه رفتم به خدا قسیم که دیدم هر دو زنده اند و داه روز نزد من بوده اند و بعد از آن مردند و از آن جمله شیخ در همان کتاب از ابراهیم بن سهل از حضرت رضا (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود که دلیل امامت نزد تو چیست گفتم آنکه مرا خبر دهی به آنچه در خانه من مخفلی است و مرده مرا زنده گردانی فرمودند که من نیز می کنم بدانم که آنچه با تو است پنج دینار است پسر به درستی که زن تو یک سال است که مرده است و من او را زنده می گردانم و یکسال با تو خواهد بود راوی گوید که چنانچه گفته بود واقع شده بود و از آن جمله در کشف الغمه و بحار و غیر آن روایت کرده از حسن بن منصور از برادرش که گفنه بود داخل شدم بر حضرت امام رضا (ع) دئر خانه تاریکی در شب پس آن حضرت انگشتان خود را بلند کرد پس گویا چراغ روشن شده دئر این وقت مردی اذن طلبید که داخل شود دست خود را کشید و از برای آن مرد اذن دادند و از آن جمله شیخ کلینی (ره) در کافی از حسین بن عمر بن یزید روایت کرده که او گفت داخل شدم بر حضرت امام رضا (ع) و من در آن وقت واقفی بودم و پدرم از پدر آن حضرت از هفت مسئله سوال کرده بود آن حضرت از شش مسئله جواب فرموده بودند و از هفتم ساکت شده بودند با خود گفتم به خدا قسم که هر آینه سوال می نمایم از حضرت امام رضا (ع) از آن مسائل پس اگر جواب داد به مثل جواب پدرش این دلیلی خواهد بود بر امامت او پس سوال نمودم و جواب داد به مثل جواب پدرش از برای پدرم در شش مسئله به نحوی که زیاده نمود در جواب نه حرف واوی و نه حرف یائی و از هفتم که گفت ساکت شدند پس چون خواستم وداع کنم فرمود نیست احدی از شیعیمان ما مگر آنکه مبتلا شود بر بلیه و ازاری س اگر صبر کند بر آن می نویسد حق تعالی از برای او ثواب هزار شهید با خود گفتم از روی تعجب که از برای این سخن مقام ذکری نبود پس چون بیرون آمدم در عرض راه عرق مدتی از پایم بیرون آمد و آزار بسیاری کشیدم چون سال آینده شد حج کردم و به خدمت آن حضرت آمدم هنوز قدری از وجع او باقی مانده بود به سوی آن حضرت شکوه کردم و گفتم فدای تو شوم پای مرا تعویذ کن و پای خود را دراز کردم فرمود که باکی نیست بر تو از آزار این پا اما پای صحیح خود را به من بنما پس چون بیرون آمدم اندک زمانی گذشت که عرق مدنی از آن بیرون آمد و نهایت در دلی داشت و از آن جمله شیخ طوسی علیه الرحمه

در کتاب غیبت از صفوان بن ابراهیم بن یحیی ابی البلاد روایت کرده که حضرت رضا (ع) فرمود که چه کرد آن شقی حمزه بن بزیع گفتم اینک آمده استن فرمود گمان می کند که پدر من زنده است و او امروز شکاکست و نه می میرد فردا مگر بر زندقه پس صفوان گفت در نفس خود گفتم این شکاکست کاش می دانستم که چگونه فردا می میرد بر زندقه پس بعد از آن حموزه آن قدر نماند و خبر رسید که یکی از ایشان که در نزد مرگ او حاضر بود می گفت که او حاضر بود می گفت که او کافر است بر پروردگاری که او را می رانیده است صفوان گفت با خود گفتم این تصدیق حدیث آن حضرت است و از آن جمله صاحب کتاب کشف الغمه از سلیمان ابن جعفر جعفری روایت کرده که او گفت حضرت امام رضا (ع) به من گفت از برای من بخر جاریه که این صفت داشته باشد پس نزد بعضی از اهل مدینه چنان جاریه یافتم و خریدم و قیمتش را دادم و آن جاریه را نزد حضرت آوردم پس آن حضرت را از او خوش آمده با او مواقعه کرد پس اندک زمانی نزد آن حضرت بود که مولای آن کنیز مرا دید و گریه می کرد و به من گفت بپرهیز از حق تعالی در باب من زیرا که مرا بی آن جاریه زندگانی و خواب و قرار نیست و با ابی الحسن در باب آن کنیزک گفتگو کن که به من رد کند و قیمتش را بگیرد به او گفتم تو دیوانه آیا من جرات می توانم کرد که بگویم آن کنیزک را رد کن و آمدم به خدمت آن حضرت پیش از آنکه من ابتدا کنم فرمود که ای سلیمان صاحب کنیز اراده دارد که من کنیزک را رد کنم گفتم بلی بخدا قسم که از من سوال کرد فرمود کنیز را رد کن به او و قیمتش را بگیر چنین کردم و چند روز انگیز نزد او بود باز مولای انکیز به من برخورد و گفت فدای تو شوم بگو بابی الحسن که کنیز را قبول کند که من از او منتفع نمی شوم و قدرت ندارم که نزدیک او روم گفتم که کی مرا قدرت آن هست که ابتدا به آن سخن نزد او نمایم سلیمان گوید که داخل شدم بر ابی الحسن باز فرمود که ای سلیمان صاحب کنیز می خواهد که من کنیز را بگیرم و قیمتش را به او بدهم گفتم بلی از من سوال نمود گفت ای سلیمان کنیز را بگیر و قیمتش را بده به او و از آن جمله شیخ در نصوص به اسناد خود روایت کرده از محمد بن صدقه در حدیثی که او داخل شد بر حضرت امام رضا (ع) پس آن حضرت نمود به او حضرت رسول (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و ائمه معصومین علیهم السلام از آباء و اولاد خود را مؤلف گوید چنانچه جد بزرگوار این سرور چنین نمود حضرت امام حسین (ع) به جابربن عبدالله حضرت پیغمبر (ص) جابر را عتاب فرمود که در رفتن آن سرور به سوی عراق تشکیک نماید و آن سرور را منع ننماید تفصل حدیث در تحفه الحسینیه مسطور است به آنجا رجوع شود و از آن جمله در نصوص روایت کرده به اسنادش ز مسافر اینکه سیار بود که ما پنهان می نمودیم از حضرت امام رضا (ع) چیزی از خوردنی را پس آن حضرت می آمد تا اینکه بیرون می آورد آن را و اعلام می نمود ما رابان و معلوم می شد که آن حضرت داناتر است از ما و از آن جمله شیخ صدوق (ره) در عیون الاخبار روایت کرده از محمد بن اثرم که امیر طلایه لشکر محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن علی بن ابیطالب بود در ایام ابوالسرایا گفت در هنگامی که محمد بن سلیمان اراده خروج داشت جمیع اهل بیت و خویشان او از بنی هاشم و غیر ایشان از قریش نزد او مجتمع شده با او بیعت کرده بودند پس آن جماعت با او گفتند که چه بسیار خوبست اگر بفرستی و ابی الحسن الرضا را طلب کنی که با ما بوده باشد محمد به من گفت برو نزد

علی الرضا (ع) و او را از من سلام برسان و بگو به تحقیق اهل بیت تو جمع شده اند و دوست می دارند که تو با ایشان رفاقت کنی چه می شود که تشریف ارزانی فرمائی محمد بن اثرم گوید به خدمت آن حضرت رفتم و او در قصر حمرا بود و ادای رسالت نمودم فرمود سلام مرا به او برسان و بگو که چون بیست روز بگذرد نزد تو می آیم پس آمدم و جواب آن حضرت را رسانیدم به محمد بن سلیمان چون هیجده روز بر این امر گذشت و رقانام دیدی که مقدمه لشکر جلو دی بود آمده و با ما جنگ کرد و ما شکست خوردیم و گریختیم و من به جانب سوری گریزان شدم ناگاه دیدم هاتفی مرا ندا می کند که یابن اثرم نگاه کن چون نگاه کردم دیدم حضرت امام رضا (ع) است فرمود که بیست روز گذشته یا نه و از آن جمله صاحب کتاب مناقب فاطمه روایت کرده اند از عمار بن زید که حضرت امام رضا را دیدم و التماس نمودم در باب شخصی که به او احسان نماید آن حضرت توبره کاهی به من دادند که به او بدهم مرا شرم آمد که دوباره سوال کنم چون به در خانه آن شخص می دهم و سر توبره را گشودم دیدم تمام آن کاه دینارهای طلا گردیده پس به آن مرد دادم و آن مرد تمام اولاد او همگی غنی و توانگر شدند چون فردا شد به خدمت آن حضرت رفتم و عرض کردم که ای فرزند ربسول خدا آن کاه طلا شده آن حضرت فرمودند که برای این داده بودم به تو و از آن جمله مرحوم آخوند در بحار و شیخ محمد حر در نصوص و محمد بن صفار در بصائر الدرجات از احمد بن عمر جلاب روایت کرده اند که او گفت که از اخرس شنیدم که نسبت به حضرت امام رضا (ع) سخنان ناشامیست می گفت به مکه رفتم و کاردی خریدم و با خود گفتم و الله که او را می کشم در وقتی که بیرون آید از مسجد چون به دین امر اراده نمودم دیدم که رقعه حضرت امام رضا به من رسید بسم الله الرحمن الرحیم به حقی که من بر تو دارم که دست از اخرس بردار به درستی که خداثقه من است و او کافیست مرا مؤلف گوید چنانچه جد بزرگوارش سید الشهداء منع فرمودند مسلم بن عوسجه را که به جانب شمر شیر تیر نیندازد در وقتی که آن سرور فرمودند که آتش در خندوق و در خیام بر افروزند که راه آن منافقان از حرم محترم مسدود گردید شمر شریر به آواز بلند فریاد بر آورد یا حسین اتعجلت بالنار قبل یوم القیامه حضرت فرمودند کیست این شی گویا شمر است اصحاب عرض کردند بلی شمر است حضرت امام حسین (ع) فرمودند ای پسر چراننده بزها تو اولی هستی به آتش جهنم مسلم بن عوسجه برخواست که تیری به جانب آن بی حیا بیندازد ان سرور او را منع فرمود و مسلم عرض کرد دعنی حتی ارمیه فان الفاسق من عطماء الجبارین و قد امکن الله عنه آن سرور فرمودند تیر به جانب او میناز زیرا که من کراهت دارم که ابتدا به قتال نمایم ای شیعه در اینجا سریست که اهل عرفان از تصور آن گریان و نالان و با غم و الم توامان می باشند و از آن جمله شیخ به اسناد خود روایت کرده از ابوالقاسم اطیفوئی از ابراهیم بن موسی که گفت ابوالحسن نام رضا (ع) مرا وعده داده بود پس روزی او به صحرائی بیرون شد و من با او بیرون بودم در زیر درختی فرود آمد و با ما هیچ کس دیگر نبود من عرض کردم که من مالک یک درهم نیستم پس به تازیانه خود زمین را کاوید و سبکه زری بیرون آورد و گفت این را بگیر و به این نفع گیر و آنچه دیدی پوشیده دار و از آن جمله مولانا محمد باقر به اسناد خود در یکی از تصانیف خود نقل کرده که در وقتی که حضرت امام رضا (ع) در مرو تشریف داشتند مامون ملعون علماء هر مذهب را از فرق اسلام و غیره

از برای حجت می فرستاد نزد آن حضرت که الزام و دهند و از ولیعهدی کردن پشیمان بود و آن حضرت همه را خوار و ذلیل گردانید و ملزم ساخت مامون درماند و دیگر باره ملحدان و دهربان و حکما و جاثلیقان و نصاری و یهود و ترسایان و گبران را پیدا کرد که به لغت و کتاب و مذهب خود بر روی حجت گیرند باز آن حضرت ایشان را مجاب ساخت این مرتبه مامون ملعون شعبده بازان و ساحران و کاهنان را پیدا کرد و روزی مجلس آراست کل علما و اعیان عباسیان را جمع کرده و مشعبدی که استاد بود گفت تا نان چند تنگ ساختند و در وقت طعام به مجلس آوردند چون از آن نان در پیش حضرت گذاشتند و خواست که نان را بردارد و مشعبد نیزنگی خواند و آن نان از پیش حضرت برجست و به هوا رفت حضار مجلس فرو خندیدند حضرت فرمودند با ادب باش باز نان دیگر گذاشتند و مشعبد بار دیگر بود حضار خندیدند حضرت فرمود به تو گفتم با ادب باش و آن شقی متنبه نشد و احترام آن حضرت را بجا نیاورد و در مرتبه سیم که این عمل کرد قالی در پیش مسند مامون افتاده بود که نقش شیری بر آن تصویر کرده بودند حضرت از غایت خشم نهیبی داد به شیر منقوش که بگیر این بدبخت را به فرمان خدا آن شیر مجسم شده و از جای خود برخواست و آن ملعون را گرفت و خلایق بر هم ریختند و گریختند و مامون از تخت فرو جست و امر او بزرگان بنی عباسیان گریزان شدند و آن شیر مشعبد را درید و خورد و خون او را لیسید و دهن باز کرد و غرید و روی به مامون گذاشت مامون سراسیمه شد و قسم به آن حضرت داد که یا ابا الحسن بگیر این شیر را که توبه کردم که چنین کاری کنم پس آن حضرت شیر را گفت برو به جای خود شیر باز به جای خود آمده و به حالت اولی معاودت کرد مامون ملعون التماس کرد که یا ابا الحسن فدای تو شوم این مرد را بر گردان آن حضرت فرمودند به شکم مادرش هاویه رفت و خدا و رسول غنی اند از اینکه ایشان را استهزا توان نمود و نظر این معجزه را به اندک تفاوتی در معجزات حضرت امام موسی و امام علی نقی نقل کرده اند صلوات الله علیهم اجمعین مؤلف گوید مقصود آن ملعون از این سوال که مشعبد را شیر رد نماید ابطال معجزه آن سرور بود که بر مردم بفهماند که این واقعه در انظار مردم چنین نمودار گردیده و اصلی از برای معجزه آن سرور نبوده لهذا آن سرور در جواب او فرمودند که بها و می رفت و دیگر بر نخواهد گشت غافل از اینکه خداوند عالم جمیع اشیا را چه از نباتات و چه از جمادات و چه از حیوانات مستخر و منقاد امر آن بزرگوار و باقی ائمه اطهار نموده مگر بخواطر نداری آن حدیثی را که حضرت صادق (ع) با عبدالرحمن بن حجاج در بین مکه و مدینه می رفتند عبدالرحمن می گوید من به حضرت صادق عرض نمودم علامت امام چیست آن سرور فرمودند علامت آن این است که هرگاه به این کوه بگوید بیاید هر آینه آن کوه بیاید دیدم کوه به جانب آن سرور روانه شد آن سرور فرمودند در جای خود آرام بگیر من تو را نخواستم و هم چنین آن حدیثی که شیخ کشی در رجال خود نقل نموداه که مردی از شیعیان امیرالمؤمنین مریض شد و تب شدیدی داشت چون حضرت امام حسین (ع) به عیادت او رفتند فی الفور تب از او رفع شد آن شخص مریض عرض نمود یابن رسول الله قد رضیت بما اوتیت حقا حقا و حال اینکه تب از شما فرار نماید آن سرور فرمودند قسم به خدا که خلق ننموده است خداوند خلقی را مگر اینکه او را مامور به اطاعت ما او فرموده و در آخر حدیث نقل نموده که شنیدیم که تب تکلم می نمود به آن سرور و او را نمی دیدیم و می گفت

لیک بلی ای شیعه در روز عاشورا در وقتی که آن سرور یکه و تنها مانده بود و این کلام را ادا نمود که هل من ناصر ینصرنی و هل من داب یذب عن حرم رسول الله هل من موحد یخاف الله فیناهل من مغیث یرجوا ما فی عندالله فی اغاثتنا و هل من معین یرجوا ما فی عندالله فی اعانتنا بعضـی از علمای معاصـرین در کتاب اگیر العبادات خود اسـتنباط از ادله عانه و موارد بسـیاری از اخبار و غیره نموده در اینکه اول کسـی که اسـتغاثه مظلومانه آن سـرور شـهیدان را اجابت نمود خداوند علی علا بود که لبیک لبیک حجتی علی جمیع خلقی فانا ناصـرک و معینک فرمود و در آن وقت عهد نامه که در عالم در قبول شـهادت نمود بود از آسمان بر دست آن حضرت واقع شد آن حضرت دید که در پشت آن عهد نامه به خط جلی واضح نوشته شده که یا حسین ما لازم ننموده این بر تو مرگ را واجب ننموده ایم بر تو شـهادت را و تو مخیری بین شـهادت و نصـرت و مامور نموده ایم جمیع مخلوقات را که مطیع امر تو باشـند و از خط و بهره تو چیزی کم نه می نمائیم و در آن وقت نیز آسـمان و زمین پر شـده بود از ملائکه و در دست ایشان حربها بود و منتظر امر آن حضـرت بود. لـذا آن سـرور بـد از مطالعه آن صـحیفه عرض نمودنـد الهی راضـیم که هفتـاد مرتبه یا هفتاد هزار مرتبه در راه رضا و محبت تو و احیای دین تو کشـته شوم و باز زنـده شوم و از زنـدگانی دنیا بعـد از قتل احبا و اصـدقا و برادران و فرزنـدان دلتنگ شده ام و آن نامه را به سوی آسـمان بلند نمود و ملائکه را مرخص فرمود و مهیای شـهادت گردیدنـد و بعد از آن ارواح جمیع انبیا و اوصـیا و ملائکه به مفاد آیه شـریفه و اذ خذ الله میثاق النبیین لما ایتکم من کتاب و حکمه ثم جائکم رسول مصدق لما معکم لتومنن بر و لتضرتز استغاثه مظلومانه آن سرور را اجابت نموده انـد و بعـد از آن موافق مضـمون فقرات بعضـی از زیارات ارواج مؤمنین اسـتغاثه آن حضـرت را اجابت نموده انـد و بعد از آن بدنهای پاره پاره خاک و خون آلود شـهدا به لرزه در آمدند و به هیئت جلوس با قیام به آن سرور انام عرض نمودند که لبیک لبیـک یـابن رسول الله مرنـا بامرک حتی بجاهـد بین یـدیک مره اخری و اسـتبعادی نـدارد ای شـیعه که جمیع عوالم امکان آن سرور مظلومان را اجابت نموده باشند(۱) سوای منافقان و معاندان چنانچه گریسـتند در مصیبت آن حضرت جمیع عوالم امکان مگر بنو امیه و اهـل بصـره و دمشق و مؤیـد این مطلب است حکـایتی که بعضـی از ثقات از زعفر جنی نقل نموده که زعفر می گوید در روز عاشورا وقتی که به صـحرای کربلا به یاری سـید الشهداء آمدم ددم که آن صحرا مملو از صفوف ملائکه و جن بود و همه طالب این بودنـد که آن سـرور ایشان را مرخص فرماید در حرب آن اعادی و من در عقب همه صـفها چهار فرسـخ دورتر ایسـتاده بودم پس آن سـرور مظلومان به هر صفی از صفوف ملائکه و جن ملتفت شدند و ایشان را در مراجعت مرخص فرمودنـد و با هر یک از رؤسای ایشان التفاتی فرمودنـد و دعای خیر به همه ایشان فرمودنـد و کل ایشان به اماکن و منازل خود نمودنـد و من از دور بر آن سـرور سـلام کردم و رد سـلام من نمودنـد و من در ناحیه گریه و زاری و ناله و بی قراری نمودم و مؤیـد این مطلب است نیز آنچه در آن کتـاب فرموده و از مرحوم حاجی ملا رضای استرآبادی نیز حکایت فرموده که در وقتی که صدای استغاثه آن سرور بلند شد آن سرور به در خیام آمد و از علیا

۱- (۱)در عالم غیب که عالم ملکوتیست چنانچه...در عالم شهود که عالم ناسوتیست

جناب زینب خاتون از سبب آن حال سوال نمود آن مظلومه عرض کرد همین که او از استغاثه شما به گوش علی اصغر رسید بند گهواره را پاره نمود و خود را بر روی زمین افکند و شروع به گریه و ناله نمود و احرام شهادت نمود یعنی اراده دارم که جان خود را فدای پدر غریبم نمایم پس آن سرور و آن طفل را بر روی دست خود گرفتند الی آخر الحدیث و از آن جمله که هم دلیل امامت همه ائمه علیهم السلام است و هم معجزات شیخ کلینی (ره) در کتاب کافی به اسناد خود روایت کرده است از عبد الکریم بن عمر وخثعی از حبابه و البیه که حبابه گفت دیدم حضرت امیرالمؤمنین با خدمتکاران لشکر و با او دره بود که دو سر داشت و جمعی که جری و مار ماهی و زمار را که سه نوع از ماهیست و گوشت آنها حرامست به جهت آنکه فلس ندارد می فروختند ملا زمان را امر می کرد که به آن دره می زدند و می فرمود به ایشان به عنوان دشنام که ای فروشندگان مسوخ بنی اسرائیل و جند بنی مروان فرات بن اخنس بر خواست و پرسید که یا امیرالمؤمنین جند بنی مروان چه معنی دارد فرمود که قومی چند بودند که ریش خود را می تراشیدند و شوارب خود را می گذاشتند تا بلند می شد و تاب می دادند سبیلهای خود را پس مسخ کردند خودشان را پس حق تعالی ایشان را مسخ کرد جابر گوید ندیده بودم هرگز سخن کننده که پسندیده تر باشد کلامش از آن حضرت پس از عقب آن حضرت رفتم تا آنکه آمد در میان مسجد نشست پیش رفتم و عرض کردم یا امیرالمؤمنین چه چیز است دلیل امامت خدا تو را بیامرزد فرمودند دیده این سنگ ریزه را و اشاره نمود به سوی سنگ ریزه من بر گرفتم آن را و به دست مبارکش دادم پس آن را مهر کرد نجاتم خود و فرمود که ای حبابه هر که دعوی اماکت کند و بر این سنگ ریزه مهر کند چنانکه دیدی پس بدان که آن امام مفترض الطاعه است و امام هر چه اراده کند از او امتناع نمی کند حبابه گوید پس من رفتم تا آنکه آن حضرت شهید شد پس آوردم نزد امام حسن (ع) و او در جای امیرالمؤمنین (ع) نشسیه بود و مردم از او سوالها می کردند فرمود ای حبابه و البته گفتم لبیک ای مولای من فرمود بیار آنچه با خود داری پس سنگ ریزه را به دست مبارکش دادم چنانکه حضرت امیر مهر کرده بود او نیز مهر کرد و به من داد بعد از آن رفتم به خدمت امام حسین (ع) و او نیز در مسجد رسول (ص) نشسته بود مرا به نزدیک طلبید فرمود مرحبا ای حبابه پس گفت به تحقیق که در آن چیزی که دلیل بر امامت می کند دلیل بر اراده تو هست آیا می خواهی که آن دلیل را ببینی گفتم بلی ای سید من فرمود بیار آنچه آنست من آن سنگ ریزه را به او دادم پس آنم را از من گرفت و مهر کرتد حبابه گوید بعد از آن رفتم به خدمت امام زین العابدین علی بن الحسین (ع) و مرا در آن وقت پیری ادراک کرده و صد و سیزده سال از عمر من گذشته بود و رعشه به هم رسانیده بودم آن حضرت را مشغول به عبادت و در رکوع و سجود یافتم پس مایوس گردیدم از دلالت در این وقت آن حضرت به انگشت سبابه به من اشاره نمود همان دم جوان شدم گفتم ای سید من چه قدر گذشته از عمر من و چه مقدار باقیست فرمود اما آنکه چه قدر گذشته از عمر تو تو را مخبر گردانم از آن نهایت آنکهچه قدر مانده پس تو را مخبر نمی گردانم و فرمود بیار آنچه با تست آن سنگ ریزه را به دست مبارکش دادم مهر کرد و به من داد و بعد از ن به خدمت حضرت ابی جعفر (ع) آمدم او نیز مهر کرد به من داد و همچنین به خدمت حضرت صادق (ع) و حضرت کاظم (ع) و حضرت رضا (ع) رفتم و هر یک امهر کردند و به من دادند و حبابه نه ماه بعد از آن زنده بود و مرد به روایت هشام خشعمی

و حس ین بن همـدانی حسـینی در کتاب هدایه در فضایل اهل بیت نقل کرده که چون حبابه به خدمت امام رضا مشـرف شـد بسـیار پوشـیده بـود و از زمـان حضـرت امیرالمؤمنین (ع) بـاقی مانـده بود و حضـرت امیر (ع) به او فرموده بودنـد که تو برهـان عظیمی خواهی دیـد حضـرت امام رضا به او فرمودند آنچه جدم حضـرت امیر به تو گفته کدام است گفت به من گفته به خدا قسـم که تـو برهـان عظیمی خواهیدیـد پس آن حضـرت به او گفتنـد که ای حبـابه سـفیدی مـوی خـود را می بینی گفت بلری فرمودنـد می خواهی سـیاه شود گفتم آری فرمودند که می خواهی جوان شوی گفتم که این برهانیست عظیم گفتند که از این عظیم تر این خبر است که حـدیث خواهد گرد تو را نفس تو بان حبابه گوید پس آن حضـرت دعا کرد به دعای مآهسـته پس من جوان شدم و موی سرم سیاه شد و به طرف خلوتی از خانه رفتم و تفتیش حال خود کردم به خدا قسم که دیدم بکر شده ام و روایت شـده که حبابه بعـد از آنکه به خـدمت امام رضا (ع) رسـید نه ماه دیگر زنـده بود و در روایت دیگر واقع شـده که به خدمت امام محمد تقی (ع) رسید و آن حضرت نیز آن سنگ ریزه را مهر کرد و در حدیث دیگر واقع شده که امام علی (ع) و امام حسن عسـکری علیهما السلام نیز آن سنگ را مهر کردند(۱) و ممکن است که بعـد از فوت اولاد او آن سـنگ ریزه را به خدمت امامان برده باشـند و ایشان مهر کرده باشـند و اگر نه حبابه بنابر خبر سابق در زمان آن امامان در حیات نبود و مؤید این است حدیثی که شیخ کلینی (ره) در کافئی روایت کرده از داود بن میثم جعفری که او گفت من نزد ابو محمد حسن عسگری بودم که اذن گرفت و داخل شد مرد مسن بلند قامتی ضخیم الجثه قوی بازو و از اهل یمن و بر آن حضرت به امامت سلام کرد آن حضـرت رد سلام نمودند از روی شفقت و فرمودند که بنشین در پهلوی من نشست من در دل خود گفتم کاش من دانستم که این مرد کیست آن حضـرت فرمود که آن مرد از اولاـدان زن غریبه است که صـاحب سـنگ ریزه بود که پـدران من در ان بخوایتم خود مهر کرده اند و نقسـش گر فته و الحال آمده و آن سـنگ ریزه را آورده و می خواهد که آن را مهر کنم پس آن مرد فرمـود کـه آن سـنگ ریزه را بیـاور آن مردان سـنگ ریزه را بر آورد کـه در یـک طرف آن موضـع صـافی بـود پس آن حضـرت او را گرفته و خـاتم خود بر آورده مهر نمود راوی گویـد گویـا می بینیم الحـال نقش خاتم ان حضـرت را که آن این است که الحسن بن علی من به آن مرد گفتم که حضـرت ابی محمـد را پیش از این دیـده بودی گفت نه به خـدا قسم و مدتها بود که از روی دیدن روی مبارکش داشتم و در همین ساعت جوانی که هرگز من او را ندیده بودم نزد من آمد و گفت برخیز و داخـل شو بر حضـرت ابی محمـد (ص) پس آمـدم و داخـل شـدم و آن مرد یمانی برخواست و می گفت رحمه الله و برکاته علیکم اهـل البیت ذریه بعضـها من بعض گواهی می دهم به خـدا که به تحقیق که رعـایت حق تو هر آینه واجب است چنانچه واجب بود رعایت حق امیرالمؤمنین (ع) بعد از آن رفت و دیگر او را ندیدم راوی گوید که از آن مرد پرسیدم از اسم او گفت اسم من مهجع بن صـلت بن عقبه بن سـمعان بن غانم می باشد و غانم همان زن اعرابیه یمانیه صاحب سنگ ریزه است که مهر کرد امیرالمـؤمنین (ع) و فرزنـدئان آن سـرور و یکی بعـد از یکی تـا امـام حسن عسـگری (ع) و از آن جمله در نصـوص شـیخ مـذکور است و از همان کتاب روایت شده از ابوالحسن پسـر هارون و او از پدر خود که گفت که خبر داد مرا ابو جعفر محمد پسـر ولیـد از ابی محمـد مصـری که گفت آمـد ابـوالحسن الرضـا (ع) پس نوشـتم به سـوی آن حضـرت و سـوال نمودم از آن حضرت که اذن بدهد مرا که بروم به جانب مصر و بودم که خرید می کردم از برای

۱- مؤلف گوید

رفتن به مصر پس نوشت آن حضرت به سوی من که بنشین آنچه خدا خواهد پس نشستم دو سال و چند سال سیم شد به خدمت آن حضرت نوشتم و طلب اذن نمودم برای حرکت پس آن حضرت نوشت که بیرون رو بر تو مبارکست به قدرت الهی به درستی که امر تغییر یافت و من بیرون رفتم و رسید به من خیر و واقع شد فتنه هرج در بغداد و سالم ماندم من از آن فتنه و از آن جمله در کتاب مذکور روایت شده از محمد بن ولید از ابی محمد کوفی که گفت داخل شدم بر حضرت امام رضا (ع) پس شروع کرد در حدیث کردن مرا و گفتگو می کرد تا اینکه فرمود یا ابا محمد مبتلا نمی کند خدا بنده مؤمن را به بلای که صبر کند بر آن بلیه مگر آن که خواهد بود برای او مثل ثواب هزار شهید راوی گفت و نبود این حرف در ذکر چیزی از علتها پس منکر شمردم این قول را از آن حضرت که حدیث کند مرا به درد و علتی در غیر موضع آن گفت پس سلام کردم بر او و وداع کردم و بیرون آمدم از پیش آن حضرت و ملحق شدم به اصحاب خود و اصحاب آمدند به دیدنم من پس شکایت کردم از درد پای که عارض شده بود در آن شب مرا پس گفتم که این چیزی است که تعب کشیده به سبب راه رفتنم پمس چون فردا شد ورم کرد پای من و صبح کردم و به تحقیق که شدید شده بود ورم و آزار کرد مرا در آن شب پس به خواطر آوردم قول آن حضرت را پس چون به مدینه رسیدم چرک از پای من روان شد و آن جراحت چنان عظیم شد که نخوابیدم و نگذاشتم کسی را که به خواب رود پس دانستم آن حضرت که حدیث کرد مرا به جهت این معنی بود راوی گوید پس باقی ماند ده ماه و کسری صاحب بستر پس بهتر شد و بعدات از آن عود کرد آزار او و مرد و از آن جمله در کتاب مذکور روایت نموده از ابی علی محمد پسر همام که گفت حدیث کرد مرا احمد بن خلیل گفت حدیث کرد مرا ابو سمینه محمد پسر علی صیرفی از ابی حاتم حمید پسر سلیمان که گفت بودیم ما نزد حضرت امام رضا (ع) مجتمع و آن حضرت را کنیزکی بود رابعه نام پس آن حضرت فرمودند که روزی مرغی آمد و افتاد نزد من و آن مرغ زرد منقار و فصیح و تیز زبان بود پسر تکلم کرد مرا به زبانی و گفت به من که این کنیزک تو می میرد پیش از تو پس مرد آن کنیزک و گفت آن مرغ به من در سال آینده هرگاه داخل شود سال شصت حادث می شود امور عظیمه سوال می کنم از خدای تعالی کفایت آن امور را و اختلاف موالی بسیار سخت و دشوار است پس جمع می کند خدای تعالی آن موالی را در سال شصت و یک و آن حضرت مکرر فرمود هر گاه این امور بوده باشد سزاوار است برای مرد اینکه حفظ نماید دین و نفس خود را حضرت می فرماید پس گفتم به آن مرغ آیا می باشد برای من ولدی پس برداشت چیزی از زمین و صورتی ساخته بر بالای ران من گذاشت و گفت این صورت ولد تو است مترجم گوید که ممکن است که مراد به اختلاف موالی آمد و شد و تردد شیعیان نزد امام خود یا در میان مردم یا تغییر و تبدیل حکام جور باشد و چون آن حضرت را ولدی نبود و سن شریفش بالا گرفته بود و مردم از امام بعد از او مکرر سوال می نمودند می فرمود ولدی از برای من است و استعباد می نمودند موافق حدیثی که می گفتند سن تو به این مرتبه رسیده و ولدی نداری و می فرمائی ولد من آن حضرت فرمود در جواب که کدام شخص جرات می کند که بگوید ولد من ولدی نداشته باشد لهذا نقل کلام از آن مرغ نمود به جهت رفع استعباد و زیادتی اطمینان و اذعان مردم به حصول

ولـد برای آن حضـرت چون اخبار به موت کنیزک مشاهده و محسوس ایشان شده بود مؤلف گوید و دیگر مقصود آن سـرور این بود که خداونـد عالم جمیع اشیا را مسخر و مطیع و منقاد ما نموده و گواهی بر حقیت و امامت ما می دهـد چنانچه از این مرغ مشاهـده شد بلی ای شیعه چنانچه این مرغ دلیل و حجت شد از برای صدق کلام آن سـرور همچنین بعد از شـهادت سید مظلومان جد مطهر این سـرور شـش مرغ در مصـیبت و ماتم جد مظلوم این سـرور گریستند که گواه و برهان باشد بر مظلومیت آن سرور و اینکه باید جمیع اثیا در مصیبت آن سرور گریان و نالان باشند اول غراب بود که خبر شهادت آن سرور را به مدینه به جهت دختر مظلومه اش فـاطمه صـغری آورد و آن واقعه جگر سوز در کتب اخبـار مصـایب این عاصـی مسـطور است دویم چون است که قسـمی است از قطار و شـکم و پرهای او سـیاه می باشد و شاید سـید مظلومان و آقای شـهیدان در جواب سکینه مظلومه وقتی که عرض نمود ردنا الی حرم جـدنا آن سـرور فرمودنـد هیهات هیهات لو ترک انقطا لنام مقصود آن سـرور تشبیه احوال خود به این مرغ باشد و وجه شـباهت احوال آن سـرور به آن مرغ کثرت صـیادان و اضطراب آن مرغ است که از خوف ایشان او را خواب نمی برد باری در کتاب کافی روایت شده که زنی از طایفه کلبیه ماتم سـرائی به جهت امام حسـین (ع) بر پا نمود کسی مرغ جون را از برای او فرستاد که استعانت جوید به او از وصیاح او در مصیبت امام حسین (ع) سیم حمامه را راعبیه است موافق روایت کامل الزیاره داود بن فرقد می گوید در خدمت حضـرت صادق (ع) بودم دیدم حمامه راعبی را که صـیحه بسـیاری کشـید و بعد دیدگانش را به سوی آن سـرور مدت مدیدی افکند پس آن حضرت فرمودند آیا می دانی که حمام چه می گویـد عرض نمودم که خیر آن سـرور فرمودنـد که لعن بر قتله امام حسـین (ع) می نماید او را در خانهای خود نگاه دارید چهارم بوم است که به روایت کامل الزیاره همیشه در معمورها منزل داشت و با مردم اکل و شرب می نمود بعد از شهادت آن سرور در خرابهـا و کوهها و صـحراها منزل دارد پنجم عصافیر است که موافق روایت عوالم راوی می گویـد هر روز نان خورد می نمـودم و آن طیـور می خوردنـد همیـن که روز عـاشورا شـد دیـدم آن عصـا فیرازان نـان نمی خورنـد دانسـتم که به جهت مصـیبت آن سـرور است که در آن روز چیزی نخوردند ششـنم مرغی است که در حوالی مدینه طیبه در باغسـتان یهودی سبب این شـد که قطره خونی از خون سـید الشـهداء (ع) که بر بالهای او بود در چشم او چکید و باعث شـفای او گردید و آن دختر بینا گردید ای شیعه عجیب تر از اینها آن مرغی است که یکی از جرایر هندوسـتان مسـمی بر جزیره سیستان راوی این حکایت می گویـد در آن جزیره درخت بسـیار بزرگی دیـدم که از برای آن درخت ساخهای بسـیاری بود هرگاه باد بر آن درخت می وزید می شـنیدم که این کلمات از او ظاهر می شد آه آه مظلوم حسین آه آه محرومم حسین آه آه شهیدم حسین آه آه وحیدم حسین آه آه چه شد اصغرت آه آه چه شد اکبرت آه آه چه شد قاسمت آه آه چه شد عباست آه آه غریبم حسین آه آه شهیدم حسین آه آه از احزان تو از این کلمات این قدر گریه نمودم که بی هوش شدم چون به خود آمدم دیدم یک مرغ بلند بر بالای آن درخت بال بر بال می زند و می گوید الا ایها المخلوق ابگوا

علی غریب غـار عیناه و ذبلت شـفتاه من شـدت العطش و اد معوا علی مظلوم لم یرحموا علیه فقتلوه و رفعوا راسه علی السـنان و ادمعوا علی شـهید لم یغسـلوه و لم یجهزوه و اسفاه من بکروب الرذبح ابنائه و قتل اخوانه و الهفاه من مطروح علی الارض عریانا لیـالی و ایاماً و اخرناه من المخـدرات التی لم بر الشـمس وجوههن فصـرن بین الخلایق کالاماء راوی می گویـد که بعـد از این کلمـات دیـدن از آن درخت و از شاخهـای آن درخت خون جاری گردیـد و از آن جمله ایضاً در کتاب مـذکور روایت کرده است از ابو حامد سـیدی پسـر محمد که گفت نوشـتم به خدمت ابوالحسن الرضا (ع) و سوال کردم از آن حضـرت دعا را پس دعا کرد برای من و فرمود تاخیر مکن نماز عصـر را و حبس مکن زکوه را گفت ابو حامد که ننوشته بودم به سوی آن حضرت به چیزی از اینها و کسـی از این خبر نداشت مگر الله تعالی و گفت ابو حامد بودم من که نماز عصـر را در آخر وقت می کردم و زکوهت را می دادم به تـاخیر دراهم از کمتر و بیشتر و بعـد از حلول وقت و آن حضـرت مطلع بود به اعجـاز امـامت و به من نوشت و اظهار نمود اینها را و از آن جمله در کتاب مـذکور روایت شـده از ابو جعفر پسـر ولیـد از علی بن حدیـد از مرازم که گفت فرسـتاد مرا امام موسـی (ع) و امر کرد مرا به چیزی چنـد پس آمـدم به مکانی که مرا فرسـتاده بود ناگاه به حضـرت امام رضـا (ع) برخـوردم آن حضـرت فرمـود به جهت چه چیز و به چه کـار آمـده گفت پس دشوار آمـد بر من خـبر نـدادنم به آن حضـرت در وقتی که از من پرسـید به سـبب معرفت من به حال آن حضـرت نزد پدرش پس گفتم پدرت امر نکرده مرا به خبر دادن و من مـتردد بـودم در خـبر دادن در دل خـود پس امـام رضـا (ع) گفت آمـده تو ای مرازم به جهت فلاـن و فلاـن مطلب همگی را یک یک ذکر نمود و از آن جمله در بحار ذکر کرده از داود رقی که عرض کردم به خدمت امام رضا (ع) در سالی که هـارون الرشـید در آن سـال مرد اینکه هـارون داخـل شـده در سـال بیست و چهـار و می ترسم که طولانی شود عمر او آن حضـرت فرمود حاشـا قسم به خـدا به درستی که تاییـدات خـدا نزد ما و نزد پـدران ما علیهم السـلام قـدیم است تمام نمی کند بیست و چهار سال را و چنان شد که آن حضـرت فرموده بود و از جمله معجزات به حذف اسانید در کتاب بحار مذکور اسـت روایت می کنـد هیثم پسـر واقد گفت بودم در خدمت امام رضا (ع) که سوال می کرد آن حضـرت تو را پس آن شـیخ بیرونم رفت آن حضـرت فرمود به من که برگردان شیخ را به سوی من چون بیرون رفتم از دربان سوال کردم گفت بیرون نیامد کسی پس حضـرت امام رضا (ع) فرمود که شـناختی آن شـیخ را گفتم نه گفت مردیست از جن سوال کرد مرا از چنـد مسئله از آن جمله سوال کردم از دو فرزنـدی که زائیـده شونـد از یک شـکم و به هم چسبیده و بمیرد یکی از آن دو تا چگونه می کنند به آن گفتم بریـده می شود آن مرده از زنـده مؤلف گویـد که چنانچه طوایف انسان مکلفنـد و مامورنـد که مسایل حلال و حرام خود را اخـذ نمایند و به تکالیف خود عمل نمایند و مامورند که عمل به واجبات و مسـتحبات و اجتناب از محرمات نمایند هم چنین طوایف جن تکلیفی دارنـد و مامورنـد که از عهده تکلیف خود بیرون آیند و مامورند که اطاعت پیغمبر و اوصـیای گرام آن سرور نمایند و تعزیت داری نمایند در مصیبت ائمه و اعانت و یاری نمایند آن بزرگواران را و غزوات امیرالمؤمنین با طایفه جن در کتب

اخبـار مشـهور است و یاری نمودن زعفر حتنی حضـرت امام حسـین (ع) را در روز عاشورا و مرخص نفرمودن آن سـرور او در السـنه و افواه مردم مذکور است لیکن حکایت غریبی از زعفر در کتاب اکیر العبادات مسطور بوده مناسب شد که در این مقام ذکر شود و آن حکایت این است که شخص ثقه از طلاب که در اصفهان مسکن داشت می گوید که من همیشه در نفس خود تفکر می کردم در احوال زعفر جنی که چرا به سعادت عظمی شهادت فایز نشد و از کربلا مراجعت نمود و پیوسته او را پیش خود ملامت می نمودم تـا اینکه شبی در ایـام عـاشورا در حجره خود را بسته بودم و مشـغول کتـاب مقتلی بودم و مطـالعه آن کتاب را می نمودم ناگاه دیدم شخصـی بر من وارد شد من تعجب نمودم که از در بسته چگونه داخل شد پس من او را تعظیم و تکریم نمودم و در تفکر بودم که این شـخص چگونه از در بسته داخل شـد پس به من گفت خوف مکن منم برادر تو زعفر جنی و آمـده ام که تفضـیل احوالل خود را در روز عاشورا در خـدمت سـید الشـهداء (ع) برای تو بیان نمایم و تو را از ملامت نمودم خودم بیرون آورم بدان که در روز عاشورا وقتی که صدای اسـتغاثه مظلومانه امام حسـین (ع) را شنیدم و به کربلا آمدم ملاحظه نمودم که بیابان کربلا چهار فرسخ در چهار فرسـخ پر بود از ملائکه و جن که همه به یاری آن سـرور آمـده بودنـد و همه در مقام تضرع و زاری بودند و استدعای این داشتند که آن سرور آنها را مرخص فرماید و من چون مکانی از برای وقوف خود نیافتم در سر چهار فرسخی ایستاده بودم و از دور بر آن حضرت سلام نمودم و آن سرور جواب مرا دادند بعد از آن با هر صفی از صـفوف ملائکه و جن و رؤسای ایشان التفات فرمودنـد و ایشان را دعا نمودنـد و هر چند ایشان الحا و التماس نمودند که آن سـرور ایشان را مرخص نماید در جهاد با منافقان آن سرور قبول نفرمودند و ایشان را مرخص نفرمودند و همه مراجعت نموده انـد به منـازل و مکان خود و من با لشـکر خود در سـمتی از آن بیابان بودیم و ما بر نگشتیم تا اینکه آن سـرور را شـهید نمودند و پیوسته صدای گریه و ناله و نوحه بلند منی نمودیم و لطمه بر صورت خود می زدیم و در آن واقعه عظیمه که نهب و غـارت خیـام طـاهرات اهل بیت عصـمت و طهارت بود در شـیون و ناله بودیم و در وقتی که آن مظلومان مسببات را به جانب کوفه بردند من با لشکر از عقب ایشان می رفتم و پاسبانی آن کودکان و دختران و زنان داغدار می نمودیم که از بالای شتر به زیر نیفتند تا اینکه وقت غروبی به دروازه کوفه رسیدند و ممکن نشد که همه آن لشکر اشرار داخل کوفه شوند جماعتی داخل شدنـد و جماعتی خیمه ها سـراپا نمودند و اما اهل بیت عصـمت و طهارت را در ناحیه فرود آوردند و من با لشـکرم در اطراف آن مخدرات بودیم چون پاسـی از شب گذشت دیدم از شهر کوفه به جهت آن اشقیا طعام و غذا آوردند و از برای آن طفلان و دختران کسی طعامی نیاورد بوی طعام بیشتر ایشان را مضطرب کرد و اطفال مضطرب شدند و از گرسنگی بی تاب شدند در این حین فضه خاتون به صـدیقه علیا جناب زینب خاتون عرض نمود که ای بی بی جان از برای این اطفال بفرمائیـد علیا جناب زینب فرمودنـد چه چاره کنم که یاوری و معینی نـدارم فضه عرض کرد یک زمانی حضـرت رسول فرمودنـد که خداونـد سه دعای تو را مستجاب می نماید دو دعا نمودم و مستجاب شده هرگاه مرخص می فرمائید

من از خدا بخواهم که طعامی از برای این اطفال عطا بفرماید علیا جناب زینب خاتون او را مرخص فرمودند فضه دقت به ناحیه که تل کوچکی بوده و دو رکعت نماز بجا آورد موی سر پریشان نمود و شروع نمود به تضرع و دعا به درگاه خداوند عالم نمود هنوز دعای او تمام نشده بود که کاسه مملو از گوشت و شوربا و فوق آن کاسه دو قرص نان بود از بوی آن مائده بهشتی آن بیابان معطر گردید و اهل بیت عصمت و طهارت از آن مائده بهشتی تناول نمودند و چیزی از آن کم نگردید و آن مائده با ایشان بود و هر وقت گرسنه می شدند از آن تناول می نمودند و به همین قسم بود تا وقتی که وارد مدینه رسول خدا شدند در آن وقت آن مائده بهشتی مفقود گردید بعد زعفر فرمودند ای برادر این احوال من بود که در خدمت اهل بیت عصمت و طهارت بودم تا وقتی که وارد مدینه طیبه شدند به این حال چه جهت دارد که مرا ملامت و مذمت می نمائی از شخص طلبه متقی می گوید دیدم زعفر از نظر غایب شد دیگر او را ندیدم بعد از این پیوسته در حق او دعا می نمایم و از آنچه در حق او گمان نموده بودم برگشتم و اعتقاد من در حق او خوب گردید و از آن جمله ایضاً به اسناد دیگر در آن کتاب مذکور است روایت کرده است از محمد پسر صدقه که گفت داخل شدم بر امام رضا (ع) آن حضرت فرمود ملاقات کردم رسول خدا (ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد و جعفر و پدرم صلی الله علیهم اجمعین را در این شب و ایشان حدیث و ذکر می کردند خدای عزوجل را پس آن حضرت فرمود که نزدیک طلبید مرا رسول خدا و نشانید مرا میان امیرالمؤمنین (ع) و میان خود تا جائی که فرمودند کلامی را که مفادش این است خوشا به حال جماعتی که شناسند حق معرفت تو را و آن حضرت قسم یاد کردند کسی که بشناسد تو را بهتر است از هر فرشته مقرب و از هر پیغمبر مرسل و قسم یاد کردند که او مشارکت خواهد کرد با پیغمبران در درجات ایشان پس راوی گفت که آن حضرت گفت به من که یا محمد خوشا به حال کسی که بشناسد حق محمد و علی را و وای از برای کسی که گمراه شود از ایشان و این آیه را بر زبان مبارک جاری ساختند که و کفی بجهنم سعیراً و از آن جمله شیخ در نصوص روایت کرده و صاحب دلائل از جعفربن محمد بن یونس که نوشت مردی به خدمت امام رضا (ع) و سوال کرد آن حضرت را از چند مسئله و می خواست که سوال کند از جامه ملحم که بر پوشد آن را محرم به حج و از سلاح رسول خدا (ص) پس فراموش کرد آن سوال را و افسوس می خورد بر فراموشی آن پس آمد جواب آن مسائل و در آن جواب بود که باکی نیست احرام بستن در جامه ملحم و بدان که سلاح رسول خدا (ص) در میان ما به منزله تابوتست در بنی اسرائیل که می گردد با هر عالمی یعنی با هر امامی و از آن جمله صاحب کشف الغمه روایت کرده از حسن پسر علی و شاکه پسر محرز گفت رسیده است به ما که ابو عبدالله (ع) هر گاه می خواست که معاودت کند اهل خود را به جهت جماع وضو می ساخت مثل وضوی نماز پس دوست می دارم که سوال کنی این معنی را از حضرت امام رضا وشا گوید پس داخل شدم به خدمت آن حضرت ابتدا کردم از غیر اینکه سوال کنم او را و گفت که بود عبدالله هرگاه جماع می کرد و می خواست که معاودت نماید وضوء می ساخت مثل وضوی نماز پس بیرون رفتم به سوی آن مرد و گفتم به تحقیق که آن حضرت جواب داد مرا از مسئله تو بدون اینکه سوال کنم او را و از آن جمله در بحار روایت کرده از اسماعیل پسر ابوالحسن

که گفت بودم من با حضرت امام رضا (ع) و حال آنکه می مالید دست خود را بر زمین که گویا ظاهر می نمود چیزی را پس ظاهر شد چند سببی که طلا مالید دست مبارک خود را بر آن سبایک پس غایب شد گفتم در نفس خود که اگر بدهد به من یکی از شوشها را خوبست بدون آنکه اظهار کنم فرمود نمی دهم نیامده وقت آن و از آن جمله شیخ در نصوص به استنادش روایت کرده از یاسر خادم ذکر حدیث وفات امام رضا (ع) را اینکه آن حضرت گفت به مامون نزد موت خودش که نیکو سلوک کن یا امیرالمؤمنین به ابی جعفر به درستی که عمر تو و عمر او هم چنین است و متصل کرد هر دو انگشت سبابه خود را و از آن جمله روایت شده در نصوص المعجزات از محمد پسر قولویه از سعد بن عبدالله از محمد پسر عیسی از یونس که گفت شنیدم از مردی از قبیله طیاره که سخن می کرد امام رضا را تا اینکه گفت پس غضبناک شد حضرت امام رضا (ع) غضبی که مالک نشد نفس خود را[(۱)] و گفت بیرون برو از پیش من لعنت کند خدا تو را و لعنت کند کسی را که حدیث کرده تو را هزار لعنت که تابع شود آن لعنت را هزار و لعنت برساندت تو را بته جهنم یونس گوید پس برخواست آن مرد و هنوز نرسیده بود به در خانه و نرفته بود مگر کام تا آنکه افتاد مغشیاً علیه چنانکه مفارقت نمود روح او و برداشته شد مرده او پس گفت امام رضا (ع) که آمد او را فرشته و به دست او عمودی بود و زد بر فرق سر او زدنی که پر گردید از آن ضربه مجمع بول و تا آنکه مرد و تعجیل نمود خدا او را به سوی جهنم و این حدیث طولانی است به همین قدر اکتفا شد و از آن جمله شیخ گفته در نصوص که روایت کرده سید علی بن موسی بن طاوس در کتاب مهج الدعوات که ابو صلت هروی گفت روزی حضرت امام رضا (ع) در خانه خود نشسته بود که ناگاه داخل شد برادرم هارون الرشید و گفت اجابت کن امیر المؤمنین را حضرت امام رضا برخواست و گفت ای ابوالصلت به درستی که هارون نطلبیده مرا در این وقت مگر به جهت امر عظیمی به خدا قسم که ممکن نمی شود او را اینکه بکند به من چیزی که ناخوش دارم آن را به سبب کلماتی که سیده به من از جدم رسول خدا (ص) ابا صلت گوید پس بیرون آمده من با آن حضرت تا داخل شدیم به هارون الرشید پس چون نظر آن حضرت بر هارون افتاد آن حرز را خواند تا آخر و چون ایستاد پیش روی آن ملعون نگاه کرد به هارون و گفت ای ابوالحسن به تحقیق که امر کردیم ما از برای تو به صد هزار درهم و بنویس ما یحتاج اهل و عیال خود را پس چون بر گردید حضرت علی بن موسی الرضا (ع) هارون در عقب آن حضرت نگاه می کرد و می گفت خواستم من و نخواست خدا و آنچه خدا خواسته بهتر است و از آنم جمله شیخ در نصوص روایت کرده از صاحب کتاب مناقب فاطمه و فرزندانش به اسناد خود از عماره بن زید از حضرت امام رضا (ع) در حدیثی اینکه دید آن حضرت را در حالتی که بر کتف راست آن حضرت شیری و بر کتف چپ او مار افعی بود که حمله می کردند بر کسی که بر گرد او بود و مامون می گفت ملامت می کنید مرا بر محبت این مرد و گفت دیدم آن حضرت را که بیرون آورد از دیوار خرمای تازه و خورانید جمعی را که با ایشان بودند و از آن جمله شیخ در نصوص به اسناد خود روایت کرده از ابی مسروق که گفت داخل شدند بر حضرت امام رضا (ع) جماعتی از واقفیه و در میان ایشان بود علی بن ابی حمزه عرض کرد که فدای تو شوم خبر ده مرا از پدر خود امام موسی چه حال دارد و چیست حال آن حضرت مرادش این بود که زنده است یا مرده

۱- (۱)مولف گوید چنانچه جد بزرگوارش حضرت امام حسین (ع) در روز عاشورا سه مرتبه چنان غضب بر آن سرور روی داد که نزدیک بود که روح از بدن شریفش مفارقت نماید چنانچه در دلایل الاعجاز روایت شده اول وقتی بود که صدای

استغاثه حضرت عباس را شنید و آن سرور شمشیر از غلاف کشیده و به جانب حضرت عباس دوان شد و فریاد وا اخاه وا عباسا از دل زار بر می آورد و زیاده از هزار نفر را به جهنم واصل کرد تا وقتی که بر سر نعش عباس رسید دوم وقتی که صدای علی اکبر را شنید بی اختیار روی به میدان نهاد و هر لحظه می فرمود این ابت یا ولدی و تا به رسیدن نعش آن جوان هشتصد نفر را به جهنم فرستاد وقتی که غبار فرو نشست لشکر دیدند آن سرور برسر نعش آن نوجوان ناله نمی نماید و کف دست بر زانو می زند و چنان و چنان غضب بر آن سرور واقع شد که شمشیر کشید و آن قدر از ان اشقیا کشت که خون مثل سیلاب جاری کرد.سیّم وقتی که در میدان جهاد موعظه می نمود و دعوت می نمود آن اشقیا حضرت امیرالمؤمنین و خدیجه کبری را سبّ نمودند آن سرور چنان آثار غیض و غضب ظاهر که هفت صف ایشان را به درک واصل نمود و چنان آن اشقیا در مقابل فرزند شیر خدا فرار نمودند که بعضی از ایشان تا به پشت کوفه رسیدند

چون واقفیه را این اعتقـاد است که حضـرت امـام موسـی زنـده است حضـرت امام رضا (ع) فرمودنـد که آن حضـرت به جوار رحمت ایزدی پیوسته است پس آن مرد گفت که اولی عهد و خلیفه گردانید حضـرت فرمودند مرا پس گفت آن حضـرت را که آیـا نمی ترسـی از این جماعت که مراد هارون و اتباع او بوده باشـند بر نمفس خود پس آن حضـرت فرمودنـد که اگر می ترسیدم از ایشان هر آینه بودم یاری جوینده از ایشان پس آن مرد گفت می گوئی سخنی که نگفته است کسی از پدران تو از علی بن ابیطالب تا پائین و حضرت فرمودند که این سخن را گفته بهترین پدران من و افضل ایشان حضرت رسول (ص) آمد او را ابولهب و تهدید کرد آن حضـرت را پس حضرت رسول فرمودند به ابو لهب که اگر از جانب تو به من ضرر بدنی برسد من دروغ می گویم پس این اول معجزه بود که آن حضـرت نمودند به ابولهب زیرا که از او ضـرر بدنی به آن جناب نرسید و اول معجزه من به شما این است که اگر از جانب هارون ضرر بدنی به من برسد من دروغ گویم و چنان بود که آن حضرت فرموده بودنـد الحـدیث و از آن جمله در اخبار به موت خود و نماز کردن حضرت امام محمد تقی علیه السلام بر آن سـرور و فصول المهمه و کشف الغمه از هرثمه بن اعین که از خـدم مـامون بود به ظـاهر و از محبان و موالیان اهل بیت بود به باطن و او از این جهت خدمت امام رضا مقرر نموده بودند روایت شده که گفت روزی از روزها امام رضا (ع) مرا طلبید فرمود که ای هرثمه تو را بر امر غریبی مطلع می سازم و سری به تو می سپارم باید که تا من در قید حیات باشم آن را به کسـی اظهار نکنی و اگر در حال حیوه من آن را به کسی گفتی فردا نزد الله تعالی دشـمن تو خواهم بود هرثمه گویـد که عهـد کردم که آن سـر را مخفی دارم تا امر نکنـد به کسـی نگویم پس فرمود بدان ای هرثمه که رحلت نمودن من نزدیک شد و بعد از چند روز انگور و انمار زهر آلوده به من خواهند خورانید و از دنیا خواهم رفت و مامون قصد آن خواهد کرد که قبر مرا در پس سـر رشید پدرش قرار دهـد و حق تعالی قدرتش نخواهد داد و آن زمین سـخت خواهد شد به حیثیتی که هر چند جهد نمایند گشوده نشود و موضـع دفن من در طرف قبله در پیش روی پـدر او است بایـد که چون از تجهیز من فارغ شوند آنچه به تو گفم مامون را به آن اعلام نمـائی بـا ایشان یعنی مامون را با متابعانش بگوی که در نماز کردن من تانی نماینـد که شتر سواری رو بسـته که بر او اثر سـفر باشـد خواهد رسـید و از شتر به زیر آمده بر من نماز خواهد کرد چون او از نماز فارغ شود و مرا به آنجا برند که نشان داده اند کی زمین را بکننـد قبری مهیا و ساخته نمودار خواهـد شـد و در میان قراب سبزی خواهـد بود و چون قبر مکشوف خواهـد شـد آب به زمین فرو خواهـد رفت آن محل دفن منست زینها که تا من در حیاتم اظهار این خبر نکنی هرثمه گویـد که والله که بعد از انـدک مدتی به نزد مامون رفت و انگور خورد و دنیا را وداع کرد و به نزد مامون رفتم دیدم که می گرید گفتم امام رضا با من عهدی کرده بود که آنچه گفته بود پس از فوتش با تو بگویم گفت بگو من آن چه شنیدم بودم گفتم تعجبها کرد و امر به تجهیز نمود و در وقت نماز همان شخص رو بسته آمد و با کسی حرف نزد و در پیش ایستاده نماز کرد و مامون متوجه او شده او را ندیـد از هر طرف به طلب او در آمدنـد نه او را دیدنـد و نه شتر او را پس مامون چنانکه مـذکور شـد امر نمود که قبر آن حضـرت را در پیش پشت پدر او یعنی رشـید علیه با علیه بکنند هیچ کلنگی در آن زمین کارگر نشد و از دو طرف دیگر اراده نمودند میسر نشد و بالفعل ضریح مبارکست شروع کردند قبر مهیا ظاهر

شـد و آب سبزی در او ظاهر شـد و آب را زمین بخود در کشـید و آن حضـرت در آنجا مـدفون شـد و تاسـفها از مامون ظاهر گشت و بعـد از آن هرگاه هرثمه را می دیـد می گفت ای هرثمه را هر چه به تو گفته بود نقل کن هرثمه گوید که آن را نقل می کردم و مـامون الرشـید اظهـار نـدامت می کرد و می گریست مؤلـف گویـد که چـون این روایت بـا روایت ابو الصلـت در بعضـی چیزهـا اختلافی و زیادتی داشت لهـذا هر دو را نقل نمودم و از آن جمله در اخبار بغل دادن و بعضـی معجزات دیگر و چون با روایت باصلت و روایت سابق در بعضی چیزها و معجزات الختلاف و زیادتی داشت لهذا این روایت را نیز نقل نمودیم مرحوم مجلسـی در بحـار و ابن بابویه در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) نقل کرده انـد که آن حضـرت هرثمه بن اعین را طلبیـده فرمود اجـل من نزدیـک شـده و فردا این طـاغی مرا خواهـد طلبیـد و زهر در انگور و انار به من خواهـد خورانیـد و بعـد از آن خواهد خواست که مرتکب غسل من شود به او بگو که متعرض آن امر نشود که عذاب بر او نازل می شود چون او را منع کنی در بلندی خواهد نشست که نگاه کند باید تو هم مرتکب این امر نشوی و صبر نمائی که خیمه سفیدی در یک طرف خانه زده خواهد شد چون خیمه را دیدی مرا با جامه من در پشت خیمه برسان و در پشت خیمه بنشین و مبادا به درون خیمه نگاه کنی یا کسـی را بگـذاری که نگاه کند که موجب هلاکتست در این اثنا مامون خواهد گفت که تو را گمان این بود که امام را به غیر از امام نمی شویـد الحال او در اینجا و پسـرش در مـدینه در جواب بگو که اگر کسـی تعـدی کند در غسل امام امامت او باطل نمی شود و به امـامت امـامی که بعـد از او است خللی نمی رسـد و ما نمی گوئیم که البته واجب است که امام و اما غسل دهد اگر او را در مـدینه می گـذاشت البته به ظـاهر امـام او را غسل می دهد(۱) خفیه و بعـد از آنکه دیـدی خیمه ناپیدا شده مرا به طرف قبر من ببر او خواهـد خواست که قبر پـدرش قبله قبر من باشاد و آن نخواهـد شد اگر چه کلنگهای دنیا را کار فرمایند به مقـدار پشت ناخنی خاک جـدا نخواهد شد در آن وقت بگوی مرا امر نموده که یک کلنگ بر زمین زنم تا قبر او ظاهر شود و چون قبر را دیـدی در آن قبر مرو تا آبی که قبر را خواهد پر کرد ظاهر شود چنانکه برابر زمین قبر را آب گیرد و ماهیان که در آن پیـدا خواهنـد شـد غایب شونـد آنگاه مرا به کنار قبر گذاریـد که مرا به درون خواهند برد و مگذار که کسـی خاک در قبر بریزد که قبر خودش با زمین برابر خواهد شد و آنچه به تو گفتم حفظ کنی و خلاف آن مکن هرثمه گویدکفتم به خدا قسم و پناه می برم از آنکه به خلاف امر شما را عمل نمایم و چون صبح شد مامون مرا طلبیده گفت مولای خود را از من سلام برسان و بگو تو نزد ما می آیی یا ما به نزد تو بیائیم چون آن حضرت مرا دیده متوجه به مجلس مامون شده چون مامون او را دیده در بر گرفته و پیشانیش را بوسـیده و آن حضـرت را بر جانب راست خود بر تخت نشانیـده ساعتی با او صـحبت می داشت پس به غلامی گفت که از برای ما انگور و انار بیاور من چون این کلمات را شـنیدم صبرم نمانده آهسـته آهسته پس رفتم و خود را از دیوار انـداختم چون کسـی دیوانه باشـد و یـا چون دانه که بر روی تابه باشـد قرار نداشـتم تا آنکه شـنیدم امام (ع) به خانه عود نمود بعـد از لحظه دیـدم که چـاکران و غلامـان از هر طرف می دویدنـد از پی طبیب و حکیم که ابوالحسن را بیمـاری و علتی عارض شده مردم در شک بودند و من یقین می دانستم که حال چیست و چون صبح رسید بانگ ناله و فریاد و فغان از

۱- (۱)«می داد»،وقع هذا ظنّ من آن است که بالفعل امام او را غسل داد

خانه آن حضرت برخواست و چون آمدم دیدم که مامون با گریبان چاک در تعزیه نشسته به من گفت جای مرا مقرر کن و مکانی را پاکیزه ساز که من مولای تو را غسل دهم گفتم مولای من مرا خبر داده و آنچه آن حضرت بود گفتم پس مامون گفت تو میدانی او من منتظر بودم تا دیدم که خیمه معهود زده شده و چنانکه مامور بدان شده بودم در پس خیمه قرار گرفتم و آواز تکبیر و تهلیل می شنیدم و صدای ظروف و ریختن آب به گوشم می رسید و بویها در کمال خوشی که هرگز به مشام کسی مثل آن نخورده بود به مشام می خورد و مامون در بلندی نشسته بود مرا آواز داد و همان اعتراض کرد و همان جواب شنید و چون خیمه ناپیدا شد مولای خود را در کفن بر سریری خوابانیده دیدم مامون و حضار آمده نماز کردند و چون به طرف قبر آمدیم و ظاهر شد که به کندن آن زمین قادر نیستند من گفتم به من فرموده که یک کلنگ بر زمین زنم تا قبر ظاهر شود مامون گفت اگر چه عجب است اما از او دور نیست پس کلنگی بر آن زمین زدم و قبر مهیا ظاهر شد مامون به من گفت تو در قبر شو و مولای خود را در قبر بخوابان گفتم امر نموده تا صبر کنم که آبی ظاهر خواهد شد ظاهر شود و فرو نشیند و مردمان منتظر بودند که آبی پیدا شده و جوش زده تا به لب قبر پر شد و ماهی به طول قبر پیدا شد و ساعتی حرکت کرده و چون آب به زمین فرو نشست ماهی ناپدید شد و چون نعش مبارک را به نزدیک قبر رسانیدم بی آنکه دست کسی به آن حضرت برسد روایت دیگر آنکه چون آن حضرت را در کنار قبر گذاشتند ناگاه دیدم که پرده سفیدی بر روی قبر پیدا شد و ما قبر را نمی دیدیم و آن حضرت را به قبر بردند بی آنکه من دست برسانم خود به درون قبر رفت مامون به حضار امر نمود و گفت ها توا التراب بایدیکم یعنی خاک بریزید به دستهای خود تا قبر پر شود من گفتم صاحب من گفته که کسی خاک نریزد گفت وای بر تو پس قبر را که پر خواهد کرد گفتم خبر داده که قبر خود به خود پر خواهد شد چنانکه باید و شاید پس مردم خاکها را که برداشته بودند از دست خود ریختند و بعد از لمحه ای چنانکه گفته بود(۱) شد و مردمان پاره گریه و فغان کردند و برگشتند و بعد از آن ماموران مرا به خلوت طلبیده گفت هر چه از مولای خود شنیده بگو آنچه گفته بود عرض کردم گفت به خدا و رسول تو را قسم می دهم که به غیر از آن چه به من گفته هر چه از او شنیده بگو گفتم هر خبری که داده بود دادم مامون ابرام نمود که دیگر چیزی پنهانی گفت گفتم بلی خبر انگور و انار را هم داده بود پس دیدم که سرخ و زرد و سیاه شد و غش کرد و در آن حال گفت ویل للمامون من الله ویل للمامون من رسوله ویل للمامون من علی بن ابیطالب ویل للمامون من فاطمه ویل للمامون من الحسن و الحسین علیهم السلام و یک یک ائمه را نام برد تا به امام رضا (ع) در آخر گفت هذا و الله هم الخسران المبین مکرر این کلام را می گفت و بر سر خود می زد و من از او به خود ترسیدم و به گوشه می رفتم و بعاد از زمانمی باز مرا طلبید چون آمدم دیدم چون مستان نشسته است در این مرتبه که مرا دید گفت ای هرثمه و الله که تو نزد من عزیزتر از او نیستی بلکه از آنهائیکه در جمع آسمان و زمین الند نزد من عزیزتر نیستند به خدا که اگر بشنوم که این کلام را جائی نقل کرده البته هلاک است گفت(۲) به خدا که از تو به این راضی نشوم تا قسم بر کتمان آن نخوری و عهد و پیمان نکنی و مرا قسم داد و از من عهد و پیمان گرفت و چون پشت گردانیدم پس

۱- (۱)قبر پر خاک شد

۲- (۲)تو در امن خواهی بود،گفتم اگر چیزی از این خبر ظاهر شود،خون من بر تو حلال

شنیدم که می گوید یستخفون من الناس و لا یستخفون من الله تا اخر آیه یعنی از خدا نمی ترسند و از خلقان می ترسند و خدا در همه حال با ایشان است و هر چه می گویند و می کنند می شنود و می بیند و می داند و علمش به همه محیط است و از آن جمله از بحار نقل شده از بنی هاشم جعفری گفت بودم در مجلس حضرت رضا (ع) پس نشسته شدم بسیار و شرم مانع شد که در مجلس آن حضرت آب بطلبم پس آن حضرت اب طلبید و جرعه آشامید و به من داد و فرمود ای ابی هاشم بخور که اب سرد خوبیست و من خوردم بعد از آن تشنه شدم مرتبه دیگر پس آن حضرت به خادم خود نگاه کرد و فرمود بیار شربتی از آب و آرد گندم را تر کن به آن آب و قند داخل آن بکن و ای ابو هاشم که این تشنگی را زایل می کند و از آن جمله از بحار روایت شده از وشا از مسافر گفت گفتم به حضرت رضا (ع) که دیدم در خواب گویا روی قفسی بر زمین گذاشته شده و در آن قفس چهل جوجه هست حضرت فرمود اگر راست می گوئی خروج می کند از ما مردی و چهل روز زنده خواهد بود راوی گفت پس خروج کرد محمد پسر ابرهیم طباطبا و چهل روز زنده بود و از آن جمله از بحار روایت شده که گفت علی بن الحسین بن یحیی برادری داشتم که بر مذهب مرحیه بود و نام او عبدالله بود و طعن می زد بر ما پس نوشتم به حضرت رضا شکوه آن مرد در او التماس نمودم برای رجوع او به مذهب حق پس حضرت نوشت به من که به زودی رجوع خواهد نمود از مذهب خود و نخواهد مرد مگر بردین خود و به زودی پسری متولد می شود برای او از کنیزک علی بن الحسین راوی گفت یک سال تمام نشده که به مذهب خود برگردید و آن مرد امروز بهترین اهل بیت من است و زائید کنیز خاصه او پسری برای او و از آن جمله در بحار روایت کرده از هارون پسر موسی در حدیثی که گفت بودم با حضرت رضا (ع) در بیابانی پس سرکشی کرد اسب آن حضرت پس دست برداشت از عنان و سردار اسمب رفت به چراگاه علف و اقب خورد و بول کرده برگشت پس آن حضرت به من نگاه کرد و فرمود که عطا نشده به داود پیغمبر چیزی از فهمیدن زبان و تسخیر حیوانات مگر آنکه عطا کرده شده به محمد و آل او (ص) بیشتر از آن و از آن جمله در بحار روایت کرده از نصر بن صباح که گفت حدیث کرد مرا اسحق بن محمد به یک واسطه از احمد بن محمد بن مطرز و زکریا و لؤلؤی گفت یا ابرهیم پسر شعیب نشسته بودم در مسجد رسول خدا و در پهلوی من مردی بود از اهل مدینه پس گفت و کو نمودم به او زمان بسیاری و از من پرسید که از مردم کجائی گفتم از مردم عراق پرسیدم که تو کیستی گفت غلام حضرت امام رضا (ع) گفتم من حاجتی دارم به آن سرور گفت چه حاجت داری گفتم رقعه مرا به او می رسانیب گفت بلی هر وقت خواهی می رسانم راوی گفتن پس من بیرون آمدم و کاغذ گرفتم و نوشتم در آن کاغذ بسم الله الرحمن الرحیم به درمستی که پدران تو خبر می دادند ما را به چیزهائی که در آن دلیلها و علامتها بر امامت ایشان بود و من می خواهم خبر بدهی مرا به نام من و پدران و نام فرزندان من و رقعه را مهر کردم و به او دادم پس فردا آن غلام آورد به جهت من نوشته سر به مهری پس مهر آن را برداشتم و خواندم دیدم در آخر آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم ای ابرهیم از جمله پدران تو بود شعیب و صالح از جمله پسران تو است محمد و علی و فلانه دختر لیکن زیاده کرده بود اسمی چند که من نمی دانستم آنها را از اسامی آباء خود پس بعضی اهل مجلس به او گفتند چنانکه آن اسمها را درست بیان نموده البته این اسمها را نیز درست بیان کرده تفتیش کن تا معلوم شود پس تفتیش کردم تا معلوم من شد که

راست فرموده بود و از آن جمله در بحار از حمد و میربیک واسطه از علی بن الحسین بن عبدالله نقل نموده که گفت سوال نمودم از حضرت رضا اینکه اجل من تاخیر شود فرمود اینکه ملاقات کنی پروردگار خود را و بیامرزد گناهان تو را بهتر است برای تو و علی بن الحسین راوی حدیث حدیث کرد به فرموده آن حضرت برادران خود را در مکه و مرد در زخریمیه در بر گردیدن از مکه در همان سال و این حکایت در سال دویست و بیست و نه از هجرت بود صاحب بحار روایت نموده و در حدیث طولانی از علی بن مهریار اینکه حضرت امر کرد او را که بسازد برای او مقدار ساعتها را راوی گفت پس ساختم و بردیم آن مقدار ساعتها را به جهت او و رسید به ما تشنگی سختی پس هنوز تشنه بودیم که بیرون آمدند به سوی ما بعضی خدمتکاران و با ایشان سبوها بود از آب بسیار سرد و خوردیم از آن آب و حضرت بر کرسی نشسته بود پس افتاد سنگ ریزها پس فرمود به مسرور به لغت فارسی هشت بعد از آن فرمود به لغت فارسی در بر بند و به لغت فارسی تکلم می فرمود و از آن جمله در بحار روایت شده که سوال کرده شده حضرت رضا را از طعم و مزه نان و آب پس فرمود مزه آب مزه حیوت و مزه نان مزه قوت و زندگانی به آن می شود یاسر خادم گفت به حضرت رضا گفتم در خواب دیدم گویا قفسی در آن هفده شیشه بود ناگاه قفس افتاد و شیشه ها شکست حضرت فرمود اگر راست باشد خواب تو خروج می کند مردی از اهل بیت من و هفده روز پادشاهی می کند بعد از آن می میرد پس خروج کرد محمد بن ابرهیم در کوفه بابی الثریا و هفده روز ماند بعد از آن مرد و از آن جمله از بحار محمد بن عیسی از ابی هاشم روایت کرده که گفت ابی هاشم من چاشت می خوردم با حضرت پس آواز کرد بعض غلامان خود را به زبان سقلانیه و زبان فارسی و بعضی اوقات می فرمود که این غلامان من چیزی می نویسند به زبان فارسی پس من گفتم به غلام که بنویس و نوشت و آن حضرت زبان فارسی را بیان می نمود به جهت آن غلام و از آن جمله از بحار معاویه بن حکیم از وشا روایت کرده که گفت حضرت امام رضا (ع) به من گفت بدون سوال که پدر من شب گذشته نزد من بود راوی گفت پدر تو حضرت فرمود پدر من گغتن در جواب اینکه حضرت جعفر می آیند به سوی پدرم و می گفت ای پسرک من چنین کن و چنان کن راوی گفت پس داخل شد بر آن حضربت بعد از این و فرمود که خواب و بیداری ما یکیست و از آن جمله در بحار از محمد بن منصور سرحنی به اسناد از محمد بن کعب قرطی معجزه خواب دیدن حضرت رسول و هیجده دانه خرما به او دادن تا آخر که در طی معجزات ذکر شد ولیکن در بحار گفته که ذکر کرد همین معجزه را عمر ملا موصلی در کتاب وسیله به این عنوان گفت دیدم در خواب و حکایت هیجده دانه خرما را نقل نموده اما در روایت اولی خرمای صیحانی و در روایت ابن علوان رطب برنی مذکور است و در آخر حدیث نقل کرده که آن حضرت بعد از چند روز فرستاد نزد من و ردائی طلبیده به طول و عرض معین من گفتم چنین ردائی ندارم پس آن حضرت گفت که حضرت می فرماید که ردائی چنین در فلان سبط است و زن تو به جهت تو فرستاده راوی گفت به خاطر رسانیدم و سبط را ملاحظه نمودم و ردا را یافتم در آن سبط چنانکه حضرت فرموده بود و از آن جمله قطب راوندی از حسن بن عباد که کاتب حضرت امام رضا (ع) بوده روایت کرده است که گفت چون مامون لعین اراده سفر بغداد کرد به خدمت امام رضا حاضر بودم چون نشستم فرمود که ای پسر عباد داخل عراق نخواهم شد و عراق را نخواهم دید چون این سخن را شنیدم گریستم و گفتم یابن رسول الله مرا اهل و فرزندان

خود ناامید کردی حضرت فرمود که تو داخل خواهی شد و من داخل نخواهم شد پس حضرت امام رضا به حوالی شهر طوس رسید بیماری آن حضرت را عارض شد وصیت فرمود که قبر او را در جانب قبله در نزدیک دیوار بکنند و میان او و قبر هارون سه زرع راه بگذارند و پیشتر برای هارون می خواسته اند که در آن موضع قبر بکنند بیل و کلنگ بسیار شکسته شده بود و نتوانسته بودند که حفر نمایند حضرت فرمود که به آسانی کنده خواهد شد و صورت ماهی از مس در آنجا پیدا خواهد شد و بر آن نوشته به خط عبری و لغت عربی خواهد بود پس لحد را حفر نمائید و بسیار عمیق کنید و آن صورت ماهی را نزدیک پای من دفن کنید چون شروع کردند به کندن قبر مقدس هر کلنگی که می زدند مانند ریگ نرم فرو می ریخت به زمین تا اینکه صورت ماهی از مس پیدا شدا و در آن نوشته شده بود که روضه سلطان علی بن موسی الرضا است و گودال قبر هارون جبار است و از آن جمله آخوند مرحوم در بحار نقل کرده از محمد بن مسعود از محمد بن مسعود از محمد بن بضیر از احمد بن محمد بن عیسی گفت که نوشت به خدمت حضرت امام رضا (ع) علی بن الحسین بن عبدالله و استدعائی کردند برای زیادتی عمر خود تا اینکه بنماید به او آنچه می خواهد پس نوشت آن حضرت در جواب او که می گردی تو در همسایگی رحمه الله تعالی و این بهتر است از برای تو پس فوت شد آن مرد در خزیمه و از آن جمله در عیون اخبار مذکور است که نقل کرد عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطاره در سال سیصد و پنجاه و دوم از هجرتا گفت حدیث کرد ما را علی بن قتیبه از فضل بن شاذان از صفوان بن یحیی از محمد بن ابی یعقوب بلخی از موسی بن مهران گفت شنیدم جعفر پسر یحیی را که می فرمود شنیدم از عیسی بن جعفر که می فرمود به هارون در وقتی که متوجه شده بودیم از رقه به مکه که آیا خواطر داری قسم خوردن خود را در باب آل ابی طالب پس به درست که تو قسم یاد کردی به اینکه هر کس ادعا کند امامت را بعد از امام موسی بزنی تو گردن او را و از کجاست این صبر کردن تو و این پسر او علی است که ادعای امامت می کند و گفته می شود در او آنچه گفته می شود در باب پدرش پس نگاه کرد هارون به سوی او از روی خشم و گفت چه می بینی و اراده داری اینکه بکشم همه ایشان را گفته موسی پس چون شنیدم آن را بر گردیدیم پس خبر دادم آن حضرت را پس حضرت گفت قسم به خدای تعالی که قادر نیستنمد ایشان بر من به چیزی و از آن جمله روایت کرده است شیخ برسی در کتاب مشارق الانوار و آخوند مرحوم در بحارالانوار اینکه مردی از واقفیه جمع کردن مسائل مشکله چند در طوماری و در خواطر خود گذرانید که اگر بداند حضرت امام رضا (ع) جواب و معنی آنها را پس او است ولی امر پس آمد به در خانه آن حضرت و ایستاد تا اینکه مجلس آن حضرت از مردم سبک شد پس بیرون آمد غلامی و به دست او رقعه بود که در آن جواب مسائل او بود به خط امام (ع) پس گفت مر او را خادم که کجاست طومار پس بیرون آورد طومار را پس گفت مر او را که می فرماید بر تو ولی خدا که اینست جواب آنچه در طومار است پس فرا گرفت او را و رفت و از آن جمله در بحار الانوار نقل کرده از عبدالله بن ابی عبدالله البغدادی که گفت به سوی حضرت امام رضا (ع) آمد مهمانی و بود آن حضرت نشسته و گفتگو می کرد با امام تا اینکه چراغ خاموش شد پس آن مهمان دراز کرد دست خود را تا روشن کند چراغ را پس پیش دستی کرد آن حضرت و دست خود را

دراز کرد و آن چراغ روشن شد و فرمود خدمت کردن ما برای مهمان لازمست و از آن جمله آخوند مرحوم در بحار الانوار به اسناد نقل کرده از مردی که از اولاد علی بن یقطین بود که او گفت اختلاف کردند مردم در باب امامت حضرت امام رضا (ع) و جمع کردند از مسائل مشکله خود به قدر پانزده هزار مسئله و به روایت دیگر هیجده هزار مسئله و سوال کردند از آن حضرت جواب آنها را آن حضرت فرمود همه آنها را به نحوی که همگی قائل شدند و اکثر جوابها و مسائلها و تمثالهای آن حضرت همه از قرآن بود و عبد السلام بن صالح هروی در طی حدیثی گفته که ندیدم عالمتر از علی بن موسی الرضا (ع) کسی را و ندیدم حاضر جواب تر از برای جواب مسائل سوای او کسی را زیرا که جمع کرد مامون جمیع علمای ادیان را و فقهای شریعت و متکلمین و اهل مقالات و جاثلیق و راس الجالوت و رؤس الصائبین و الهرمز الاکبر و اصحاب زرهشت و فطاط رومی و اهل شرک و انکار و مباحثه را از برای مباحثه نمودنس به آن حضرت و آن حضرت جواب داد همه ایشان را و بر همه آنها غالب آمد و همگی به فضل آن حضرت و عجز خود اقرار نمودند و اکثر مسلمان شدند الحدیث و معجزه بودن این حدیث غالب آمدن آن حضرتست بر همه آنها و اقرار نمودن به عجز آنها و از آن جمله آخوند مرحوم در بحار الانوار نقل کرده از حسین بن بشار که گفت داود بن کثیر به خدمت حضرت امام رضا (ع) عریضه نوشته بود در وقتی که محبوس بود و استدعای دعا نموده بود از آن حضرت از برای خلاصی خود از حبس پس آن حضرت نوشته بود در عریضه او اینکه بسم الله الرحمن الرحیم عافیتم دهد خدای تعالی ما را و تو را به بهترین عافیتی در دنیا و آخرت به رحمت خود و نیست ما را هیچ نعمتی مگر از جانب خدا و او را شریکی نیست رسید به من نوشته تو ای ابا سلمان و هر آینه قسم خوردم به عمر خودم که هر آینه ایستادگی کردم به قضای حاجت تو و کوتاهی نکردم پس اعتماد کن به خداوند که اعتماد به اوست و حولی و قوتی نیست مگر به خدای تعالی و به برکت دعای آن حضرت از خبس نجات یافت و از آن جمله آخوند مرحوم در بحار الانوار نقل کرده از محمد بن عیسی که گفت آمدم من و یونس بن عبدالرحمن به در خانه حضرت امام رضا (ع) و جمعی آنجا حاضر بودند و اذن دخول بر آن حضرت می طلبیدند پیش از ما و ما هم اذن طلبیدیم بعد از آنها پس اذن دخول دادن آنها را و داخل شدند ایشان و ایستادیم ما پس اندک زمانی نشد که ایشان بیرون آمدند و رخصت دادند ما را به رسیدن به خدمت آن حضرت پس ما داخل شدیم و سلام کردیم و جواب سلام ما را دادند و امر به نشستن فرمودند پس یونس سوال کرد از آن حضرت از مسئله چند و آن حضرت همه آنها را جواب فرمودنتد پس گفت آن حضرت را که ای سید من عم تو خروج به جانب بصره کرده و طلبیده مرا و من ایمن نیستم بر نفس خودم و چه مصلحت می بینی برای من به بصره بروم یا به کوفه مراجعت نمایم آن حضرت فرمودند که به کوفه برو که سلامت و نصرت از برای تو خواهد بود پس بیرون آمدیم از خدمت آن حضرت و نفهمیدیم معنی آنچه را که فرموده بودند آن حضرت پس وقتی که به قادسیه رسیدیم و آمدند جمع کثیری گریزان و گریخته بود ابوالثریا سر کرده لشکر زید و داخل شده بود هرثمه به کوفه و طلب می کردند ما را و ما داخل صحرا گردیده بودیم و جمعی از طالبان به قادسیه به استقبال ما

آمـده بودنـد و دانستیم معنی کلام آن حضـرت را و رفتیم به کوفه و بـدی به مـا نرسـید و از آن جمله در کتاب انیس الزائرین روایت شده از علی بن اسباط که گفت من در روز عرفه به خدمت حضرت امام رضا (ع) رفتم به بقیع و چون زیارت کردیم و در اثنای راه به آن حضرت عرض کردم که یا حضـرت پریشان شده ام و فقر و احتیاج من بسـیار شده آن حضرت چون این را شنید سـر تازیانه که در دست مبارک داشـته اند بر سنگی زدند به فرمان حق تعالی شوشه از طلا از آنجا در آمد آن را برداشته و به من داد و چون موازنه کردم صد دینار بود فرمودند که این را بگیر و خرج کن من آن را صـرف خود کردم و از اضطراب بیرون آمدم الی حره و ایضاً قطب راوندی از ابرهیم بن موسـی روایت نموده است که در مرو در مسـجدی که به حضـرت امام رضا (ع) منسوبست روزی به خـدمت آن حضـرت رفتم و از شـدت پریشانی و عـدم بضاعت شـکوه به آن حضـرت نمودم آن سرور مرا نوید داد و از مسـجد بیرون آمد و جمع کثیری از موالیان به استقبال آن سرور شتافتند و آن جناب قریب به نماز عصر متوجه قصـری که در آن حـدود بود شدنـد و من از عقب آن سـرور روانه شـدم تـا به پـای درختی که در نواحی آن قصـر بود رسـیدیم چون این وقت جز من احـدی در خـدمت آن سرور نبود فرمود که نزدیـک بیـا و اذان بگو تـا نمـاز بجا آوریم عرض نمودم یابن رسول الله جمعی از عقب ما می آیند هرگاه صبر کنیم که ایشان به ما ملحق شوند اولی خواهد بود آن سرور فرمود که نمـاز را در اول وقت دریاب و بـدون عـذر به تعویق مینـداز من اذان گفتم و به آن مقتـدای عالمیان نماز گـذاردم و بعـد از فراق از نماز گفتم یابن رسول الله مرا نویـد دادی که از پریشانی برهانی امیـد دارم که در این روز مسـئول مرا مبذول دارید آن سرور در همان موضع که نشسـته بود زمین را اندکی کند و دست به آن مکان برد و مشتی سـنگ ریزه برداشت و به من داد به قدرت کامله الهی و به اعجاز آن سـرور در و جواهر گردید و به برکت آن سـرور سرآمد اغنیا شدم و مال و ملک من به هفتاد هزار دینار رسید و ایضاً از شیخ کلینی و شیخ مفید و غیر هم روایت شده به طریق معتبر از غفاری که او گفت مردی از آل ابی رافع آزاد کرده رسول خدا که اسم او طین بود از من حقی طلب داشت پس طلب نمود و ایسـتادگی کرد در طلب خود و بنا بر روایتی که در تحفه الرضا (ع) نقل شده در مسـجد ایسـتاده و فریاد می کرد که غفاری مال مرا خورده است و پس نمی دهد و مردمان بر دور او جمع شدند و یاری او می نمودند پس چون من چنین دیدم نماز صـبح را در مسـجد رسول الله (ص) گذاردم و متوجه خانه مبارک حضـرت امام رضا (ع) شدم و رو به آسـتان ملایک پاسبان نمودم و آن حضرت در این وقت در عریض تشـریف داشـتند چون به نزدیک خانه آن سـرور رسـیدم دیدم که آن حضـرت از خانه مبارک تشریف آوردند بر الاغی سوار شده و پیراهنی پوشـیده و ردائی بر دوش مبارک خود افکنده بود چون نظرم بر آن حضـرت افتاد حیا مانعم شد و ایسـتادم پس چون آن حضـرت به من رسید ایستاده و نظر مرحمتی به من نمود پس من بر آن حضرت سلام نمودم و به گریه در آمدم و آن زمـان ماه مبارک رمضان بود پس عرض کردم که حق تعالی مرا فـدای تو گردانـد به درستی که بنـده و آزاد کرده شـما طیس حقی از من طلب دارد و به خـدا قسم که او مرا بـد نـام و مشـهور نموده به خوردن مالکسان و من را در این وقت از اداء حق او قدرت نیست و در خواطرم آن بود که آن سرور او را امر فرماید که چند روزی دست از

من برداشته مرا مهلت دهد به خدا قسم که من به خدمت آن حضرت عرض ننمودم که طلب او چه قدر و چند دینار است و نام هیچ چیز در خدمت آن حضرت نبردم پس آن حضرت به من فرمودند در اینجا باش تا من برگردم و رجوع نمایم پس من در در خانه منوره آن حضرت نشستم تا اینکه وقت نماز شام شد چون نماز شام را گذاردم و حال اینکه روزه دار بودم پس دلتنگ شدم و خواستم که برخیزم و به منزل خود برگردم که ناگاه آن سرور عالمیان در رسیدند دیدم آن حضرت را که می آید و دور او را مردمان گرفته اند و سائلان بر سر راه نشسته اند و آن سرور بر ایشان تصدقات می فرماید تا آنکه آمدند و داخل خانه منور خود شدند و در همان لحظه بیرون آمدند و مرا طلب فرمودند پس من بر خواستم و به سوی آن سرور رفتم و به آن سرور داخل خانه مبارك او شدم پس آن حضرت نشستند و من نیز نشستم و به آن حضرت احوال ابن مسیب حاکم مدینه را می گفتم و بسیار بود از آنچه گفتم به آن حضرت از احوال ابن مسیب پس چون فارغ شدم و سخن تمام شد آن حضرت فرمودند که گمان ندارم که تا به حال افطار کرده باشی عرض کردم که خیر افطار ننمودم پس آن حضرت طعامی از برای من طلب نمودند و در پیش من گذاشتند و فرمودند به آن غلام که با من طعام بخورد من با آن غلام در خوردن طعام اشتغال نمودیم چون از صرف طعام فارغ شدیم آن حضرت فرمودند به من که آن پشتی را بلند نما و آنچه در زیر اوست بردار پس من آن پشتی را برداشتم دیدم که قدری اشرفی در آنجا است پس آن اشرفیها را برداشتم و در آستین جامه خود گذاشتم پس آن حضرت به چهار نفر از غلامان خود امر فرمودند که مرا همراهی نمایند و از من جدا نشوند تا اینکه مرا به خانه ام برسانند پس من عرض کردم که فدای تو شوم به درستی که شب گردان ابن مسیب حاکم مدینه می گردند و من اکراه دارم از اینکه آنها مرا ملاحظه نمایند با غلامان شما پس آن حضرت فرمودند که راست و درست گفتی حق تعالی برساند تو را به رشاد و سداد پس امر فرمودند به غلامان خود که همراه من باشند و هر وقت که من ایشان را برگردانم برگردند پس من با غلامان آن حضرت آمدم و چون نزدیک خانه خود رسیدیم و خاطرم جمع شد ایشان را برگردانیدم و داخل خانه خود شدم و چراغ طلب نمودم و به آن اشرفیها نظر نمودم و شمردم چهل و هشت اشرفی بود و در میان آن اشرفیها اشرفی دیدم که می درخشید در نهایت درخشندگی و حسن و تلؤلؤ بود من در این حالت تعجب نمودم و آن را برداشتم و نزدیک چراغ بردم دیدم که در آن اشرفی به خط جلی واضح نقش شده است که حق آن شخص بیست و هشت اشرفیست بیست باقی را خود بردار و به خدا قسم که من به آن حضرت عرض ننموده بودم که طلب آن مرد چه قدر است و شکر خداوند متعال نمودم مؤلف گوید نظیر این حدیث بعد از این موافق روایت عیون اخبار الرضا مذکور خواهد شد در کتاب عیون اخبار الرضا از هشام عباسی مرویست که گفت داخل شدم بر حضرت امام رضا و اراده داشتم که سوال کنم از آن سرور که تعویذ نماید مرا به جهت درد سری که بر من وارد شده بود و اینکه دو جامه از جامهای خود که در آن احرام بسته اند به من مرحمت فرماید پس چگونه داخل شدم بر مجلس بهشت مثال آن سرور از مسائلی که داشتم سوال نمودم و آن سرور جواب مسایل مرا دادند ولکن از حوائجی که مکنون خواطرم بود فراموش نمودم و در وقتی که خواستم از خدمت آن سرور عالمیان مرخص شوم و اراده نمودم که وداع نمایم

آن سـرور را فرمودند بنشـین پس در پیش روی آن سـرور نشسـتم و آن سـرور دست مبارک بر سر من نهاد و تعویذی به زبان مبارک ادا فرمودنـد و بعـد از آن دو جامه از جامهای مبارک خود طلب فرمودند بعد از اینکه آن دو جامه را حاضـر نمودند به دست مبـارک خود به من مرحمت فرمودنـد که در این دو جامه احرام ببنـد پس هشام می گویـد بعـد از آنکه به مکه مشـرف شـدم بعـد از ادای مناسک خواسـتم که دو ثوب سـعدیه ابتیاع نمایم یکی به جهت فرزند خود و دیگری به جهت خود هر چند در مکه تفحص نمـودم که شایـد آن ثـوبی که خواسـته بود بیـابم و به جزم ممکن نشـد پس بعـد از آن به مـدینه طیبه در وقت مراجعت رسیدم و باز به خدمت سراسر سعادت آن حضرت مشرف شدم و چون خواستم که آن سرور را وداع نمایم و برگردم گویا آن سرور مثل سابق از قصدی که سابق در مکه نموده بودم مطلع شده بودند باز به غلام خود فرمودند که دو ثوب سعدیه که عمل موشی بود که بسـیار نفیس است حاضـر نمائیـد چون آن دو ثوب را به خدمت آن سـرور آوردند حضـرت به دست مبـارک خود به من مرحمت فرمودنـد و ایضاً در عیون اخبار الرضا (ع) مرویست که عبـدالله بن مغیره می گویـد که من در اول امر واقفی بـودم و بر همین مـذهب بـودم که به مکه معظمه به طواف بیت الله الحرام مشـرف شـدم و در آن مکـان فیض نیسـان خلجـان و اضـطرابی از مـذهب خود حاصـل نمودم پس خود را به ملـتزم رسانیـدم و آن را در بر گرفتم و بعـد از آن به درگـاه قاضی الحاجات مناجات نمودم و عرض نمودم الهی تو میدانی مطلوب و مقصود مرا ای خداوند جهان و راهنمای گمراهان مرا به بهترین ادیان و راهنمائی نما بعد از آن در قلب خود چنان قصد نمودم که بعد از عود از مکه معظمه به خدمت حضـرت امام رضا (ع) مشـرف شوم به و این عزم به مـدینه طیبه آمدم و به در خانه کثیر الانوار آنم امام ابرار ایسـتادم پس به غلام آن سـرور گفتم که به آقـای خـود عرض کن که شخصـی از اهـل عراق بر در خـانه منتظر وصول خـدمت شـما است به محض اینکه این سخن را به غلام آن حضـرت بیان نمودم که ناگاه صـدای روح افزای آن سـرور را شـنیدم که از میان خانه نـدا فرمودند که ای عبـدالله بن مغیره داخل شو عبـدالله می گویـد چون داخل خانه آن سـرور شدم و نظر مبارک آن سـرور بر من افتاد فرمودند ای عبـدالله خدا دعائی که در ملتزم نمودی برآورد و حاجت تو را روا نمود و تو را به دین خود هدایت فرمود چون این کلام را از آن سرور شنیدم عرض نمودم که شهادت می دهم که تو حجت خدائی و امین خدا می باشی بر خلق او(1) مؤلف گوید که از ظاهر حـدیث چنین معلوم می شود که از آن زمان از مـذهب واقفیه برگشت بدان که اخباری که حال ذکر می شود تا به جائی که از تحفه المجالس نقل شـده از کتاب عوالم به طریق نقل شـد در کتاب قرب الاسـناد از دیان بن صـلت روایت شـده که در خراسان بر در خانه آن حضـرت به معمر گفتم که چه شود که اگر از سـید من سوال نمائی که جامه از جامه های خودش را بر من بپوشانـد و از آن دراهم که به اسم مبارکش سـکه شـده است قـدری به من عطا فرمایذ پس معمر به من گفت که من همان وقت به خدمت آن حضـرت رفتم و خود آن سرور ابتدا به سخن نمود و فرمود که ای معمر آیا ریان نمی خواهد که ما جامه از جامه های خود را در او پوشانیم با قدری از دراهم خود را به او ببخشیم من گفتم سبحان الله او در این ساعت بر در خانه همین خواهش را از من نمود آن حضـرت خندیـد و فرمود که مؤمن توفیق داده شـده است برو و او را بیاور ریان می گویـد که معمر مرا داخل خانه نمود و من سلام کردم و آن سرور رد سلام فرمود و دو جامه از جامه های خود طلبید و به من داد

۱- (۱)ای شیعه تعجبی نیست از اینکه آن سرور از قصدی که عبداله بن مغیره در ملتزم نموده مطلع شده باشند زیرا که سر جد بزرگوارش در بالای نیزه از قصـدی کـه ابن وکیـده نمـوده مطلع شدنـد و حکـایت آن واقعه غریبه چنـانچه چنانچه در تحفه

الحسینیه از کتب معتبره نقل نموده ام به این قسم است که حارث بن وکیده می گوید من در میان جماعتی بودم که سر مبارک امام حسین را برداشته بودند شنیدم که آن سر مبارک تلاوت سوره کهف می نماید من در تحیر شدم که چگونه آن سر خون آلود به آواز روح افزا و صورت دار با تلاوت قرآن می نماید و از جهت دیگر من متحیر بودم که سر بریده چگونه قرآن را تلاوت می نماید پس شنیدم که آن سر مبارک به من خطاب فرمود که یابن وکیده اما علمت انا معاضر الاعصد احیا عند ربنا نرزق فضلت فی نفسی اسرق نفسه پس بار دیگر شنیدم که آن سر مبارک خون آلود به من فرمود: یابن وکیده اما علمت أنّا معاشر الأئمه أحیاء عند ربنا فرزق فقلتُ فی نفسی اسرق نفسه،پس بار دیگر شنیدم که آن سر مبارک خون آلود به من فرمود:یابن وکیده لیس لک الی ذلک سبیل سفکهم دمی اعظم عند الله من تایرهم ایه فذرهم فسوف یعلمون و اذالاغلال فی اعناقهم و السلاسل یسبحون و نعم چه جلوه گر بسنان شد سر امام شهیدان *** رسیده آنچه به صحت خبر ز ابن وکیده سری به نیزه بدیدم که در تلاوت قرآن *** همان سری که خدایش ز سروران بگزیده سری به نیزه بدیدم که در زمان حیاتش *** نسیم راحت دنیا به کوی او نوزیده سری به نیزه بدیدم که در میانه مهدش *** لب رسول خدا را بجای شیر مکیده سری که گیسوی او را ز سلسبیل بکرز *** بشسته فاطمه و جبرئیل شانه کشیده سری به نیزه بدیدم که خاک مقدم او را *** برد ملک به فلک همچه سُرمه دیده بدیده به دل خیال نمودم که در ربایمش از نی *** برم نهان کنمش دفن،مخفی از همه دیده که ناگهان لب معجز بیان نمود و به من گفت *** تو را چه کار به این فکر خام یابن وکیده صلاح نیست که گویم میان این همه لشکر *** که مدنظر تو چه داری به خاطرت چه رسیده ولی گذار بَرَد راضیم که تا صف محشر *** سرم به نوک سنان و تنم به خاک طپیده مرا گذار که سنگم زنند قوم جفا جو *** هنوز ظلم همه شامیان به من نرسیده یکی به طفیه بگوید که خارجیست همین سر *** یکی به خنده که حرف یزید را نشنیده هنوز چوب یزید لعین ملحد کافر *** میان طشت طلا بر لبان من نرسیده نرفته هیچ سری بر سنان به غیر سر من *** به غیر شمر کسی از قفا سری نبریده

و چون برخواستم سی درهم به من داد مؤلف گوید نظیر این حدیث از ریان بن صلت مذکور خواهد شد و در کتاب بصایر الدرات مرویست که ابن ابی نصر می گوید من تا قادسیه به استقبال حضرت امام رضا رفتم و آن حضرت فرمود که حجره به کرایه از برای من بگیر که دو در داشته باشد و یک در از کاروانسرا باز باشد و در دیگر از بیرون زیرا که آن از برای من بهتر است پس آن حضرت صندوقچه بزرگی و مصحفی نزد من فرستاد و مکرر فرستاده آن حضرت به نزد من می آمد و آنچه می خواست من از برای او سخریدم روزی تنها شدم و آن مصحف را برداشتم که از آن قرائت نمایم چون او را گشودم و در سوره لم یکن نظر کردم و در آن سوره زیادتیها دیدم که در مصحفهای دیگر نبود و آنها را خواندم و نفهمیدم و پس دوات و کاغذ برداشتم و اراده نمودم که آن را بنویسم برای آنکه از آن حضرت سوال نمایم و پیش از آن که من از آن حضرت سوال نمایم و پیش از آن که او را بنویسم خادم آن سرور آمد و مندیلی و ریسمانی و خاتمی آورد و گفت که مولای من تو را امر نموده است که مصحف را در میان آن مندیل بگذار و به آن خاتم آن را مهر نما و با خاتم به من بدهی که ببرم و من چنان کردم مؤلف گوید مؤید این حدیث است حدیث مشهوری که در السنه وافواه مذکور است که در سوره لم یکن اسامی هفتاد نفر از منافقین بوده و بعد از رحلت نبوی (ص) اسامی آنها را از آن سوره انداختند و گویا آن سرور عالمیان اراده آن داشتند که آن شخص از مضامین آن سوره مطلع نگردد که مبادا مخالفین مطلع گردند و از شیخ کشی روایت شده است که علی بن خطاب واقفی بود یعنی به امامت امام رضا (ع) ایمان نیاورده بود و خود می گفت وقتی که موسم حج بود در عرفات بودم و تب شدیدی داشتم و تشنگی بر من غلبه نموده بود ناگاه آن حضرت را دیدم که آمد و یکی از بنی اعمامش با او بود و در پیش روی من ایستاد و به غلام خود سخنی گفت که من نفهمیدم پس آن غلام رفت و کوزه آبی آورد و آن جناب آن کوزه را گرفت و آشامید و زیادتی آن را بر سر ریخت برای دفع گرمی پس به آن غلام فرمود که بار دیگر کوزه را پر آب کن و ببر و به آن مرد پیر بده که بیاشامد پس آن غلام آن را برای من آورد و گفت تو تب داری گفتم بلی گفت از این آب بیاشام و من آشامیدم و به خدا قسم همان لحظه تب من رفع شد الی آخر الحدیث ایضاً از عبدالله بن طاوس روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدم که یحیی بن خالد به پدر تو زهر خورانید فرمود بلی در سی دانه از رطب عرض کردم که آن حضرت نمی دانست که زهر در آنها است فرمود که محدث از او غایب شده بود پرسیدم که محدث کیست فرمود ملکیست اعظم از جبرئیل و میکائیل که با رسول خدا (ص) و با ائمه می باشند و چنان نیست که هر وقت که طلب کرده شود حاضر گردد پس به من فرمود که عمر تو طولانی خواهد بود و صد سال زنده بود و شیخ کلینی از حسن بن علی وشا روایت کرده است که گفت به خراسان رفتم در وقتی که هنوز واقفی بودم و با خود متاعی برده بودم چون وارد مرو شدم در منزلی فرود آمدم همان لحظه مردی از اهل مدینه به نزد من آمد و گفت که ابوالحسن رضا (ع) می فرماید که فلان جامه که به فلان صفت است به نزد من فرست گفتم که کی آن حضرت را خبر داده است به ورود من و حال اینکه من در همین ساعت وارد شده ام و چنان جامه که می گوئی در نزد من نیست آن مرد برگشت و بعد از لحظه آمد و گفت آن حضرت می فرماید که چنان جامه در فلان موضع در فلان تاچه است من در آنجا طلب کردم دیدم که در زیر

متاعها بود و من فراموش کرده بودم و برای آن حضرت فرستادم ایضاً از حکیمه دختر امام موسی (ع) روایت کرده استکه روزی امام رضا (ع) برادرم را دیدم که بر در حجره که در آن هیمه می نمودند ایستاده است و سخن می گوید و کسی درنزد آن حضرت نیست من گفتم آی سید من با که سخن می گوئی فرمود که عامر زهرائی به نزد من آمده است و سوال و شکایتی دارد گفتم ای سید من می خواهم که آواز او را بشنوم فرمود که اگر آواز او را بشنوی تب خواهی کرد و تا مدت یک سالل با تب خواهی بود عرض کردم که می خواهم بشنوم فرمود که گوش بده چون گوش دادم صدائی مانند صفیر شنیدم و تا یک سال صاحب تب بودم و در بخ بودم ابن بابویه ره از عبدالله بن محمد هاشمی روایت نموده است که روزی به نزد مامون رفتم و مامون مجلس را خلوت نموده بود و مرا در پیش خود نشانید و طعام طلبید و با یکدیگر طعام خوردیم پس خود را به طیبی خوشبو نمودیم و امر نمود که پرده کشیدند و کسی در پس آن پرده بود امر نمود که بخوان از برای ما آن مرثیه که از برای آن کس که در طوس مدفونست گفته و آن کس یک شعر خواند مامون گریست و گفت ای عبدالله اهل بیت من و اهل بیت تو مرا ملامت می نمایند که چرا ابوالحسن رضا را نصب نمودی(۱) به خدا قسم که از برای تو حدیثی نقل نمایم که از آن تعجب نمائی روزی من به نزد او امدم و گفتم فدای تو شوم در نزد پدران تو موسی و جعفر و محمد و علی بن الحسین علیهم السلام جمیع آنچه گذشته است و آنچه خواهد آمد تا روز قیامت بود و تو وصی و وارث ایشانی و علم ایشان را نزد تو است و مرا به تو حاجتی است گفت حاجت تو چیست گفتم که ظاهریه کنیز من که از سایر کنیزانم در نزد من عزیزتر است مکرر حامله شده و فرزندش سقط شده و الحال حامله است علاجی بفرمائید که دیگر فرزندش سقط نشود فرمود که ترسان مباش که سقط نخواهد شد بلکه پسری خواهد زائید که شبیه ترین خلق باشد به مادرش و در دست راستش انگشت کوچک زیادی خواهد بود که آن نیز آویخه نباشد پس با خود گفتم اشهد ان الله علی کل شیء قدیر پس زاهیرته پسری زائید که شبیه ترین مردم بود به مادرش و در دست راستش و پای چپش به همان نحو که آن حضرت فرموده بود انگشت زیاد بود به همان صفت پس کسی می تواند که مرا ملامت نماید نصب کردن او به ولایت عهدی و ایضاً از اسحق بن موسی روایت کرده است که وقتی که عم محمد بن جعفر در مکه خروج کرده بود و خود را امیرالمؤمنین نام نهاد و مردم به او به خلافت بیعت می نمودند حضرت به نزد او آمد و من در خدمت آن حضرت بودم که فرمود که این عم تکذیب پدر و برادر خود منما این امر به اتمام نخواهد رسید پس بیرون آمد و من نیز در خدمت آن جناب بیرون آمدیم و روانه مدینه شدیم و به اندک زمانی جلودی آمد و با او محاربه کرد و او را منهزم ساخت و اخر الامر از جلودی امان طلبید و لباس سیاهی پوشید و بر منبر بالا رفت و خود را خلع نمود و گفت که این امر تعلق به مامون دارد و مرا در آن حقی نیست و به جانب خراسان رفت و در جرجان وفات یافت و ایضاً ابن بابویه از زیان بن صلت روایت کرده است که گفت وقتی که اراده رفتن به عراق داشتم برای وداع به خدمت آن سرور رفتم و با خود چنین قرار داده ام که چون آن حضرت را وداع نمایم التماس خواهم نمود که پیراهنی از جامهای خودش به من عطا فرماید و چند درهم نیز از مال آن حضرت می گیرم که از برای دخترانم انگشتر بسازم و چون آن حضرت را وداع نمودم چنان گریه و اندوه از مفارقت آن سرور بر من غلبه نمود که از آنها فراموش نمودم و چون بیرون رفتم

۱- (۱)به ولایت عهدی

آن جناب مرا آواز داد که برگرد من برگشتم چون برگشتم گویا آن سرور از مکنون باطن من باخبر بودند و هر دو مطلب مرا بر آوردند و موافق روایت بزنطی این است که من درباره آن حضرت شک داشتم و عریضه نوشتم و خواهش این داشتم که مرا اذن دهد و به خدمت آن سرور روم و با خود چنین قرار دادم که چون به خدمت آن جناب رسیدم از سرایه ازز قران سوال نمایم پس به من رسید جواب به این مضمون که عافانا الله و ایاک آنچه خواهش نموده بودی که به نزد من بیائی آمدن تو به نزد من بسیار صعب است و این گروه امر را تنگ گرفته اند و مرا میسر نیست که در این وقت تو را اذن بدهم و آن شه تعالی از این اذن خواهم داد و جواب از این آیات که من در خواطر خود قرار داده بودم همه را نوشته بود و به خدا قسم که من به هیچ وجه اشاره نکردم در اول که آن نوشته به من رسید تعجب نمودم و گفتم که این جواب من نخواهد بود تا آنکه بعد از آن ملتفت شدم و دانستم که آن حضرت به چه سبب آنها را نوشته است و ایضاً از بطنطی روایت کرده است که آن حضرت (ع) چهار پای فرستاد به نزد من و من بر آن سوار شدم و به خدمت آن حضرت رفتم و شب در آنجا ماندم تا آنکه بیشتر از شب گذشت و چون اراده کردم که برخیزم فرمود که چنان می دانم که الحال نتوانی که به مدینه برگشت من عرض کردم که فدای تو شوم بلی چنین است فرمود که امشب در پیش ما بمان و فردا برو در امان خدا عرض کردم چنین می کنم پس کنیز خود را طلبید و فرمود که فراش مرا بیاور و برای او بگستران و لحاف مرا که بر روی او می خوابم بر روی او بینداز و همان بالش مرا در زیر سر او بگذار من با خود گفتم که برای که میسر شده است مثل آن چه امشب از برای من میسر شده و حق تعالی مرا در نزد خودش منزله عظیمی عطا نموده است و فخری کرامت فرموده است که به احدی از اصحاب ما نداده است امام چهار پای خود را می فرستد که بر آن سوار شوم و فراش خود را برای من می گستراند و مرا در لحاف خودش می خواباند و بالش خودش را در زیر سر من می گذارد و برای کسی امثال اینها میسر نشده است و من با خود این خیالات را می کردم و آن حضرت نشسته بود پس فرمود که ای احمد در وقتی که صعصعه بن صوحان بیمار شد و امیرالمؤمنین (ع) به عبادتش آمد و او به سبب آن بر مردمان فخر می کرد پس باید که نفس تو به فجر کردن میل نکند و برای خدا تذلل نمائی پسی برخواست و رفت و ایضاً ابن کثیر روایت کرده است که در وقتی که امام موسی (ع) وفات نمود مردم در امر آن سرور توقف نمودند و من در آن سال به حج رفتم و به خدمت امام رضا (ع) بر خوردم و در دل خود چیزی گرفتم و این آیه را می خواندم که ابشراً منا واحداً نتبعه ناگاه دیدم که حضرت امام رضا (ع) مانند برق جهنده گذشت و فرمود که به خدا قسم که منم آن بشر و واجبست بر تو که متابعت من نمائی من گفتم که عذر خواهی می کنم به سوی خدا و بسوی تو فرمود که تو آمرزیده شدی و ایضاً ابن بابویه و صاحب کشف الغمه از وشا روایت کرده اند که گفت عباس بن جعفر بن محمد بن اشعث از من خواهش نمود که به آن حضرت عرض کنم که هر چه از عرایض به آن جناب می رسد بعد از خواندن بسوزاند که مبادا به دست کسی افتد و چون من به خدمت آن حضرت رسیدم پیش از آنکه من اظهار نمایم فرمود که به صاحبت بگو که هر گاه که من نامه او را می خوانم می سوزانم مؤلف گوید گویا در آن نامه ها که حضرت آنها را می سوزانید چیزهائی نوشته بودند که به شیعیان ایشان از آن مضامین ضرری و اذیتی وارد می شد لهذا آن سرور آنها را سوزانیدند و بر طرف نمودند که به دست معاندان واقع نشود و باعث

اذیت و ضرر ایشان نگردد چنانچه این فعل را قیس بن مصهر صیداوی که رسول حضرت امام حسین (ع) بود به سوی اهل کوفه نمود و کیفیت آن واقعه سوزناک این است که حضرت سید الشهداء سه نفر از اصحاب وفادار خود را به کوفه فرستادند و خبر شهادت هر سه نفر قبل از ورود آن حضرت به صحرای کربلا به آن سرور رسید اول مسلم بن عقیل بود و دویم عبدالله یقطر برادر رضاعی آن سرور بود سیم قیس بن مصهر صیداوی بود آن سرور نامه به اهل کوفه نوشتند و او را روانه نمودند چون به قادسیه رسید حصین بن نمیر او را گرفت و خواست که نامه آن سرور را بگیرد نامه را پاره پاره نمود و به او نداد حصین بن نمیر او را به نزد ابن زیاد فرستاد ابن زیاد پرسید که تو کیستی گفت من مردی از شیعیان علی بن ابیطالب (ع) و پسر بزرگواران می باشم آن ملعون گفت چرا نامه را پاره نمودی گفت برای آنکه تو مطلع نشوی بر آن چه در آن نامه درج نموده بودند ابن زیاد گفت نامه را که نوشته بود و از برای که آورده بودی گفت نامه را امام حسین (ع) نوشته بود از برای جماعتی از اهل کوفه که من نامهای ایشان را نمی دانم ابن زیاد در غضب شد و گفت دست از تو بر نمی دارم تا اسامی ایشان را بگوئی یا بر منبر بالا روی و ناسزا به امام حسین بگوئی والا تو را پاره پاره می نمایم قیس گفت اما اول پس خبر نمی دهم تو را به اسماء ایشان و اما مطلب ثانی پس بجا می آورم پس قیس بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای الهی را نمود و درود بر حضرت رسالت پناهی فرستاد و صلوات بیشمار بر اهل بیت آن سرور و امیرالمؤمنین (ع) و امام حسین فرستاد و ابن زیاد و پدرش و سایر بنی امیه را لعن نمود و بعد گفت ای مردم منم پیک آن سرور به سوی اهل کوفه و آن حضرت را در فلان موضع گذاشتم هر که خواهد یاری آن سرور نماید به خدمت او بشتابد چون ابن زیاد این طریق از او دید امر نمود که آن صالح متقی را از بالای قصر به زیر انداختند و اعضای او خورد گردید بعد او را پاره پاره نمودند و در روایت دیگر وارد شده است که او را بر روی زمین انداختند در حالتی که شانهای او را بسته بودند و استخوانهای او از آن ضرب در هم شکست و هنوز رمقی در او باقی بود که مردی که او را عبدالملک پسر عمیر بود سر آن مظلوم را از بدن جدا نمود و از کتاب بحار الانوار روایت شده که چون خبر شهادت آن سعادتمند به حضرت امام حسین (ع) رسید گریان گردید و به درگاه خداوند عالم عرض کرد که قرار بده میان من و شیعیان من در نزد خود منزل نیکوئی و جمع نما در میان ما و شیعیان ما در رحمت واسعه خود به درستی که تو بر همه چیز توانائی بلی ای شیعه در حق غلام سیاهی که در روز عاشورا جان خود را فدای آن سرور نمودند نیز در حق او دعاء نمودند و ایضاً ابن بابویه از حسن بن علی وشا روایت کرده است که گفت که من قطع به امامت آن حضرت نداشتم و مسائل چند از احادیث پدران بزرگوارش جمع کردم و آنها را در کتابی نوشته و در آستین خود گذاشتم و رفتم به در خانه آن حضرت برای آنمکه او را امتحان نمایم چون به در خانه رسیدم گروهی را در آنجا دیدم که نشسته بودند و با یکدیگر سخن می گفتند من نیز با آنها نشستم و در فکر بودم که چگونه توانم بر آن حضرت داخل شوم ناگاه عذابی بیرون آمد و نوشته در دست داشت و گفت کیست حسن بن علی وشا پسر دختر الیاس بغدادی من برخواستم و گفتم که منم مطلب تو چیست گفت که مامورم که این نوشته را به تو دهم من او را گرفته به کناری رفتم دیدم که جواب جمیع مسائل من در آنجا

نوشته شده بود قطع بر امامت آن جناب نمودم و وقف را ترک کردم و ایضاً از وشا روایت کرده است که آن حضرت رقعه به من نوشته بود و با غلام خود فرستاده بود که فلان جامه ما نصفت از عمل فلان شهر از برای من بفرست من در جواب نوشتم و به آن فرستاده گفتم که چنان جامه در نزد من نیست و من هرگز او را ندیده ام و نمی شناسم آن غلام برگشت و گفت که نزد تو هست تجسس کن من آن را برگردانیدم و گفتم نیست مرتبه سیم آمد و گفت طلب کن که نزد تو خواهد بود و مردی جامه چند به من داده بود که آنها را بفروشم و من فراموش کرده بودم برخواستم و تجسس کردم در زیر همه متاعهای من سبدی بود که جامهای آن مرد در آن بود چون آن را ملاحظه کردم دیدم که آنچه آن حضرت فرمود ماست در آنجا است برداشتم و فرستادم و ایضاً شیخ مفید از یکی اصحاب آن جناب روایت کرده است که وقتی آن حضرت به حج می رفت و من در خدمت آن جناب بودم و چون به کوهی که در چپ راهست و آن را قارع می گویند رسید و به آن کوه نظر کرده فرمود که بانی قارع و خراب کننده آن پاره پاره خواهد شد و ما ندانستیم که مراد حضرت چیست پس هارون به آن موضع رسید و فرود آمد و به آن کوه بالاـ رفت و جعفر بن یحیی را امر نمود که برای او بر بالای آن کوه مجلسی بسازند و چون از مکه مراجعت نمود امر کرد که آن را خراب کنند و چون به عراق رسید او را پاره پاره کردند و ایضاً از مسافر روایت کرده است که چون هارون بن مسیب به محاربه محمد بن جعفر آمد و بنا بود که روز دیگر محاربه واقع شود آن حضرت به من فرمود که برو به محمد بگو که فردا بیرون مرو که اگر بیرون روی من هم خواهی شد و اصحاب تو کشته خواهند شد و اگر از تو بپرسد که این را از کجا می گوئی بگو به خواب دیدم مسافر می گوید که من به نزد محمد رفتم و گفتم فدای تو بشوم فردا بیرون مرو که اگر بیرون می روی منهم می گردی و اصحابت کشته می شوند گفت این را تو از کجا می گوئی و دانسته گفت در خواب دیدم گفت بنده با کون نشسته می خوابد و چنین خوابها می بیند و روز دیگر بیرون رفت و منهدم شد و اصحابش کشته شدند و ایضاً از احمد بن همزه روایت کرده است که به آن حضرت عرض کردم که چون بیرون آمدم زوجه من حامله بود دعا کن که خداوند عالم پسری به من کرامت فرماید فرمود که پسری برای تو متولد خواهد شد و او را عمر نام کن گفتم من او را علی نام نهاده ام و به اهلم سفارش کرده ام که چون متولد شد او را علی نام نهند فرمود که البته او را عمر نام کن و چون به کوفه برگشتم دیدم که پسری برای من متولد شده است و او را به علی موسوم گردانیدند من او را به عمر موسوم ساختیم پس همسایگان نزد من آمدند و گفتند بعد از این هر سخنی که درباره تو بگویند ما قبول نخواهیم کرد در آن وقت دانستم که مراد آن حضرت صلاح حال از این هر سخنیکه درباره تو بگویند ما قبول نخواهیم کرد در آن وقت دانستم که مراد آن حضرت صلاح حال من بوده است ایضاً از اسماعیل بن مهران نقل نموده است که من و احمد بزنطی در خصوص سن آن حضرت سخن می گفتیم و در حرباء به خدمت آن حضرت رسیدیم و احمد با من گفت که چون به خدمت آن جناب برسیم بیاد من بیاور که از سن مبارکش سوال نمایم زیرا که من می خواستم این سوال را بکنم و فراموش می کردم چون بر آن حضرت داخل شدیم و سلام کردیم رو را به جانب امد کرد و فرمود که چند سال از عمر تو گذشته است عرض کرد که سی و نه سال فرمود که چهل و پنج سال از عمر من گذشته است و ایضاً از حسین بن علی وشا روایت کرده است که ما در مرو بودیم و مردی از واقفیه در نزد

ما بود من به آن مرد گفتم که از خدا بترس و من نیز مثل تو بودم و حق تعالی دل مرا نورانی گردانید و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیر و غسل کن و دو رکعت نماز بجا آور و از خدا بخواه که در خواب چیزی به تو بنماید که دلیل بر این امر باشد و چون به حجره خود برگشتم دیدم که رقعه از آن حضرت پیش از آنکه من آن را دعوت نمایم به خانه من آورده اند و در آنجا نوشته است که آن مرد را دعوت کن به این امر پس نزد آن مرد رفتم و او را خبر دادم و گفتم خدا را حمد کن و از او خیر را طلب کن صد مرتبه به او گفتم که نوشته از ابوالحسن پیش از آنکه من به خانه برگردم به خانه من برده بودند و فرموده بود که من تو را خبر دهم به امری که ما در آن هستیم و من امیدوارم که حق تعالی دل تو را روشن گرداند پس به جا آور نماز و روزه را که به تو گفتم پس در صبح روز شنبه نزد من آمد و گفت که شهادت می دهم که او امام مفترض الطاعه است گفتم از کجا بر تو معلوم شد گفت در شب گذشته آن حضرت در خواب به نزد من آمد و فرمود که ای ابراهیم به خدا قسم که تو به حق بازگشت خواهی کرد و ایضاً از احمد بن عمر هلال روایت کرده است که من به آن حضرت عرض کردم که من بر تو می ترسم از صاحب رقه یعنی هارون الرشید فرمود که بر من باکی از جانب او نیست و به درستی که خدا را بلادی هست که از آن طلا می روید و حق تعالی آن را حفظ نموده است به ضعیف ترین مخلوقات خودش یعنی به موچه که اگر فیل خواهد گریان و نیز برسد نمی تواند وشا می گوید که چون این حدیث به من رسید از آن حضرت پرسیدم که آن بلاد در کجا است فرمود که در میانه بلخ و تبت و از آن زمین طلا می روید و در آنجا مورچه ها است و بزرگ هستند شبیه به سگ بر حلق آنها قده هست و مرغ در آنجا نمی تواند پرید چه جای حیوانی دیگر و در شب آن مورچه ها بیرون می روند و روز بیرون می آیند و بسا باشد که مردم بر اسبان سوار شوند که در هر شبی سی فرسخ راه قطع نمایند و هیچ حیوانی به سرعت آنها نیست و به آن زمین می روند و آن طلاها را بر می دارند و بیرون می آیند و اگر مورچه ها به ایشان می رسند ایشان را پاره پاره می کنند و آن مورچگان در سرعت رفتار به باد شبیه اند و بسا باشد که گوشتی در راه آن مورچگان بیاندازند و آنها را به آن گوشت مشغول بسازند و اگر به ایشان می رسند آنها را با اسبان پاره پاره می کنند و ایضاً از صفوان بن یحیی روایت کرده است که روزی با جمعی در خدمت آن حضرت در مدینه به راهی می رفتیم که گذر ما بر شخصی افتاد که در جائی نشسته بود و آن شخص گفت که این امام رافضیانست من به خدمت آن حضرت عرض کردم که شنیدی که این مرد که در اینجا نشسته بود چه گفت فرمود بلی و این مرد مؤمن است که کامل می گرداند ایمان را و چون شب شد آتش در خانه آن مرد افتاده و بسوخت و آنچه از متاعش باقی مانده بود دزدان بردند و روز دیگر دیدم که با خضوع و تذلل تمام در پیش آن بزرگوار نشسته است و آن جناب امر نمود که چیزی به او دادند و فرمود که ای صفوان این مرد مؤمن است که کامل می گرداند ایمان را و صلاح حال او این بود که دیدی مؤلف گوید بعضی از دوستان و شیعیان می باشند که در اول امر اگر چه بعضی افعال و کردار از ایشان صادر می شود که مناسب با شان ایشان نیست لیکن در آخر امر عاقبت ایشان به سببی از اسباب نیکو می شود و از اخیار و ابرار می شوید مگر به خواطر نداری حکایت حربن یزید ریاحی را که در منزل شراف چگونه سر راه بر آن اشرف ناس گرفت و آن سرور را از رفتن به مدینه ممانعت نمود و دلهای دوستان و محبان و اولاد پیغمبر را به خوف افکند ولیکنم در روز عاشورا وقتعی که صدای استغاثه مظلومانه آن سرور عالمیان را

شنید بی تابانه به خدمت آن سرور روان گردید و در بعضی از روایات وارد شده است که چون از اردوی عمر سعد دور گردید و به نزدیک امام غریب رسید از اسب خود پیاده گردید و در پیش روی آن سرور صورت بر خاک مالید آن معدن جود و سخا چون او را بدین منوال دید فرمودند یا شیخ ارفع راسک عن التراب حر عرض کرد یا مولای من آن کسی هستم که مانع تو شدم و نگذاشتم که به مدینه برگردی و با تو همراهی نمودم و تنگ گرفتم بر تو در این مکان ولیکن گمان نداشتم که این قوم با تو چنین رفتار نمایند و تو را خوار می نمایند و به خدا سوگند که اگر می دانستم با تو چنین رفتار می نمایند شما را ممانعت ننمودیم از رجوع و حال توبه می نمایم از این اعمالی که مرتکب شده ام آیا توبه من قبول خواهد شد آنو سرور فرمودند نعم یتوب الله علیک و موافق بعضی از روایات حر سعادتمند بعد از مرخص شدنم و موعظه نمودن آن اشقیا و محاربه نمودن به ایشان رو به جانب امام مظلوم نمود و عرض کرد ارضیت عنی یابن رسول الله آن سرور فرمودند نعم و انت حر کما ستمتک امک پس حر نامدار آنقدر مقاتله با اشرار نمود که موافق بعضی از روایات نیزه بر سینه او زدند که سینه او شکافت در آن وقت فریاد بر آورد که یابن رسول الله ادرکنی پس آن حضرت به بالین او آمدند در حالتی که خون از رگهای او می ریخت و فرمودند بخ بخ یا حر انت حر کما سمیت فی الدنیا و الاخره و دستمال بر جراحت او بستند این همان دستمالی بود که شاه اسماعیل خواست بردارد او را خون از سر حر جاری شد و او را ممکن نشد(۱) ای شیعه سید مظلومان دستماتل بر سر حر بستند و سر او را از روی خاک برداشتند و خاک از وی دور کرد خدایا در وقتی که آن مظلوم غریب بر روی خاک افتاده بود و سر مقدس منورش چند جا مجروح بود و بدن مقدس منور معطرش مورد چهار هزار زخم تیر و یکصد و هشتاد زخم نیزه و شمشیر بود کدام دلسوز سر مقدس او را از روی خاک برداشته و کدام مهربان او را دلداری و پرستاری نمود و ایضاً از محمد بن زبد برازی روایت کرده است که گفت من در خدمت آن حضرت بودم در وقتی که مامون آن جناب را ولیعهد خود گردانیده بود ناگاه یکی از خوارج داخل شد که کارد به زهر آب داده با خود داشت و به اصحاب خود گفته بود که من می روم به نزد این مردی که خود را فرزند رسول خدا می داند و آمده است و داخل شده است در آنچه در دست این طاغیست و از او می پرسم که حجت او در این عمل چیست و اگر حجتی ندارد مردم را از او براحت می اندازم و چون آمد و اذن طلبید و داخل شد آن حضرت فرمود که سوال تو را جواب می گویم به شرط آنکه وفا کنی به آنچه با تو شرط می کنم آن مرد گفت که آن شرط کدام است فرمود که اگر تو را جواب دادم به جوابی که آن را بپسندی باید که بشکنی آن چه را که در آستین خود پنهان کرده و آن را بیندازی آن خارجی متحیر مانده و آن کارد را بیرون آورد و شکست انداخت پس گفت بگو که به چه حجت داخل شدی در آن چه آن طاغی در آن داخل شده است و حال آنکه آن گروه کافرند و توئی فرزند رسول خدا (ص) تو را چه چیز بر این عمل واداشته است آن حضرت فرمود که کفر این گروه بدتر است یا کفر عزیز مصر و اهل مملکت او و گمان این گروه این است که بیگانگی خدا قرار دارند و اهل مصر بر یگانگی خدا اقرار نداشتند و خدا را نمی شناختند و یوسف ابن یعقوب پیغمبر و ابن پیغمبر بود و به عزیز که کافر بود گفت مرا بر خزاین زمین فرمان فرما کن به درستی که من حفظ کننده و عالم و در مجالس فراعنه می نشست من مردی از اولاد رسول خدایم و مرا به جبر وا کرده بر قبول این امر واداشتند پس انکار و عتاب تو بر من چیست آن مرد گفت که هیچ عتابی بر تو نیست و من شهادت می دهم

۱- (۱)و موافق روایت ملهوف اصحاب آن سرور نعش حر را به نرد آن سرور اوردند پس آن سرور مظلومان به آستین مبارک

خاك از صورت او برطرف می نمودند و می فرمودند توئی آزاد در دنیا و آخرت چنانچه مادرت تو را آزاد نامیده.

توئی فرزند رسول خدا (ص) و صادقی ایضاً از مسافر روایت کرده است که چون حضرت امام موسی را از مدینه بیرون می بردند به آن جناب وصیت نمود که باید مادامی که من زنده ام تو هر شب بیائی و در دهلیز خانه بخوابی تا وقتی که خبر من به تو برسد و ما هر شب برای آن حضرت در دهلیز خانه فراشی می گسترانیدیم و بعد از عشا آخر آن جناب در آن جا می خوابید و صبح به منزل خود می رفت و گاه بود که ما چیزی از ماکول از آن حضرت پنهان می کردیم و چون می آمد و بیرون می آورد و می فرمود که من به آن علم دارم تا آنکه شبی نیامد و به حال حضرت امام موسی (ع) از آن متوحش و ترسان شدیم و شبی بسیار عظیمی بر ما گذشت و چون روز دیگر شد آمد و داخل خانه شد به نزد ام احمد رفت و فرمود که بیاور آن چه را که پدرم به تو سپرده است ام احمد فریاد کرد و بر صورت خود زد و گریبان چاک کرد و گفت سید من مرده است آن حضرت او را خاموش کرده و فرمود که هیچ مگو تاخر برسد پس ام احمد رفت و سبدی آورد و به آن جناب داد مؤلف گوید گویا آن سرور که به آن مکان تشریف می آورد که محافظت اهل بیت پدر بزرگوار خود نمایند به بغداد تشریف برده بودند که پدر غریب مظلوم خود را در زندان بغداد ملاقات فرماید و بر غریبی و بی کسی او مترحم شود چنانچه از عیون المعجزات در حدیثی نقل شده که مسیب که موکل آن سرور بود می گوید یک وقتی آن سرور به من فرمود که ای مسیب این رجبس پلیدی سندی ابن شاهک گمان خواهد کرد که او متولی غسل من خواهد شد هیهات هیهات این امر هرگز نخواهد شد چون مرا به مقابر قریش بردند لحدی برای من قرار دهید و قبر مرا زیاد از چهار انگشت گشاده بلند منمائید و چیزی از تربت من بر مدارید تا آنکه تبرک به آن جوئید به درستی که تربتهای ما ائمه حرام است مگر تربت جدم حسین (ع) زیرا که خداوند عالم قرار داده است آن را شفاء از برای شیعیان و دوستان ما مسیب می گوید پس من نظر کردم شخصی را دیدم که شبیه ترین مردم بود به آن حضرت و در پهلوی او نشسته و من سید خود امام رضا را در حالت طفولیت دیده بودم چون خواستم که نام آن شخص را سوال نمایم حضرت بانگ بر من زد و فرمود آیا من به تو نهی ننمودمم که با من تکلم منما پس من پیوسته ساکت بودم و آن جوان در خدمت آن حضرت بود تا روح از بدن مقدس آن سرور مفارقت نمود ای شیعه از این حدیث چنین معلوم می شود که در پاهای مبارک آن سرور زنجیری بود که آن سرور را در آن زنجیر مقید نموده بودند زیرا که در صدد این حدیث چنین است که در آن شب آن سرور به مدینه رفتند و بعد از مراجعت مسیب می گوید که اعاد الحدید الی رجلیه یعنی زنجیرها را در پای مساوک خود مثل سابق گذاشت و از حدیثی که از کتاب غیبت شیخ طوسی و مناقب روایت شده در خصوص فرستادن هارون یحیی بن خالد را به مجلس آن سرور چنین معلوم می شود که آن سرور مقید به زنجیر بودند زیرا که در آن روایت به این قسم وارد شده است که هارون به یحیی گفتبرو به نزد او و قید آهن را از او بردار باری پس آیا چگونه بود احوال امام رضا (ع) در وقتی که پاهای مبارک پدر غریب مظلوم خود را در آن زندان وقت رحلت از این دنیا مقید به قید زنجیر می دید و اعظم از این وقتی بود که در وقت غسل دادن آن سرور بر حضرت امام رضا (ع) واقع شد زیرا که از ذیل این حدیث و احادیث دیگر معلوم می شود که حضرت امام رضا (ع) متولی غسل و کفن و حنوط آن سرور شد و در کتاب کنز الباکین از کتاب عمده المطالب نقل نموده که سندی بن شاهک آن سرور را زهر داد و موافق بعضی از روایات چون هارون دانست که فضل بن ربیع اقدام به قتل آن سرور ننماید آن جناب برادر نزد فضل بن یحیی برمکی محبوس ساخت و نیز فضل بن یحیی

به حضرت موسی بن جعفر آزار و اهانتی ننمود بلکه در مقام اکرام و تعظیم آن سرور بود روزی که هارون برقه رفت به او خبر دادند که فضل بن یحیی به آن سرور در مقام احسان و نیکوئی می باشد و هیچ در صدد قتل آن سرور بر نمی آید سرور خادم را یاد و نامه ارزقه به تعجیل به سوی بغداد روانه نمود مسرور خادم بی خبر به خانه فضل بن یحیی در آمد چون احوال آن سرور را مشاهده نمود که در آسایش و سعه می باشد یکی از آن دو نامه هارون را به سندی ابن شاهک داد و دیگری را به عباس بن محمد داد چون عباس نامه را گشود و از مضمون آن مطلع شد فرستاد و فضل را آوردند و او را بعقا بین کشید و صد تازیانه بر او زد و موافق نامه که هارون نوشته بود آن سرور را از خانه فضل بیرون آوردند و به سندی بن شاهک سپردند و آن شقی آن امام متقی را در مجلسی حبس نمود چون مسرور خادم واقعه آن سرور او سلوک فضل را به هارون نوشت هارون در مجلس دیوان خود به آواز بلند گفت فضل بن یحیی مخالفت امر من نموده است من او را لعنت می کنم شما هم او را لعنت کنید و از او بیزاری جوئید پس جمیع اهل مجلس صدا به لعنت او بلند نمودند چون این خبر به یحیی بن برمکی پدر فضل رسید مضطرب شد و از راه غیر متعارف به خانه هارون داخل شد و از عقب سر هارون آمد و به گوش هارون آهسته گفت اگر پسر من مخالفت تو کرده است من اطاعت شما می نمایم آنچه می خواهی به عمل می آورم پس آن ملعون از یحیی و پسرش راضی شد و به اهل مجلس رو نمود و گفت فضل مخالفت من نموده بود من او را لعنت نمودم اکنون توبه و انابه نموده است من از تقصیر او گذشتم شما از او راضی شوید ان ملاعین به آواز بلند گفتند که ما دوستیم با هر که تو دوستی و ما دشمنیم با هر که تو دشمنی پس یحیی به سرعت روانه بغداد شد از آمدن او مردم مضطرب شدند هر کسی سخنی می گفت آن ملعون چنان اظهار نمود که من از برای تعمیر قلعه و تفحص احوال عمال به این صوب آمده ام چند روزی مشغول این اعمال بود پس سندی بن شاهک را طلبید و امر کرد که آن امام معصوم مظلوم را مسموم نماید و رطبی چند زهر آلوده نمود و به سندی بن شاهک داد تا به نزد آن امام مظلوم برد و مبالغه نماید در خوردن آنها و دست از آن جناب بر ندارد تا آن سرور تناول فرماید(۱) و بعضی گفته اند که آن سرور را در بساطی پیچیده به نحوی که راه نفس آن مظلوم غریب گرفته شده بود و روح مقدسش پرواز نمود و از این جهت بود که آن ملعون جمعی را بر جنازه آن سرور حاضر نمود که شهادت دهند که به اجل خود مرده و کسی او را جراحتی و اذیتی وارد نساخته و زهری به او نداده چنانچه کز بالکین از عیون نقل نموده که عمر بن واقد می گوید که سندی بن شاهک مرا طلبید پس من ترسیدم که بدی نسبت به من اراده داشته باشد پس به عیال خود وصیت نمودم و گفتم انا لله و انا الیه راجعون و سوار شدم و رفتم چون بر او وارد شدم گفت یا ابا حفص شاید ما تو را ترسانیده باشیم گفتم بلی گفت نیست در اینجا مگر خیر گفت می دانی به چه سبب تو را من خواستم گفتم نه گفت آیا موسی بن جعفر را می شناسی گفتم آری به خدا سوگند که او را می شناسم و مدتی است که میان ما و او صداقتی است پس گفت کیست در بغداد که مقبول القول باشد و او را بشناسد پس اشخاصی را نام بردم پس در قلبم چنین واقع شاد که آن حضرت رحلت نموده پس فرستاد و ایشان را طلبید و گفت آیا می شناسید قومی را که بشناسند موسی بن جعفر را پس ایشان جمعی را نام بردند و فرستاد در آن شب و ایشان را حاضر نمود چون صبح شد زیاده از پنجاه نفر در خانه او جمع شدند از اشخاصی که می شناختند آن سرور را پس آن شقی برخواست

۱- (۱)و موافق روایت عیون المعجزات سندی بن شاهک رطب زهر آلود را از برای ان سرور فرستاد بعد خود به نزد آن سرور

آمد که ببیند آن سرور تناول نموده است یا نه وقتی رسید که آن سرور ده دانه از آن خرمای زهر آلود را تناول نموده بودند آن لعین عرض کرد دگر تناول ننمائید آن مظلوم فرمودند در نچه که خورده ام مطلب تو به عمل آمد و احتیاج به زیاده نیست و آن لعین پیش از وفات آن حضرت به چند روزه قضا و عدل را حاضر نمود و آن سرور را به حضور ایشان آورد و گفت ای جماعت مردم می گویند موسی بن جعفر در شدت و تنگی است حال او را مشاهده کنید و گواه باشید که آزار و علتی ندارد و بر او کار تنگ نگرفته ایم حضرت فرمودند ای جماعت گواه باشید که ایشان سه روز است زهر به من داده اند ودر نطبه صحیح می نمایم ولیکن زهر در اندرونم تاثیر نموده و در آخر این روز سرخ خواهم شد و فردا زرد خواهم شد و روز سیم رنگم سفید گردد چون زر و سیم شد به مقتضای و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمه الله و سفید رو بریاض رضوان خرامید و به روایت دیگر هفتاد نفر از مشاهیر و علمای بغداد را جمع نمود و مضامین سامقرا بیان نمود و فرمودند یکروه آنچه بیان فرمود از توسعه مکان و منزل چنانست ولیکن مرا زهر خورانیده است سند بن شاهک چون این سخن را شنید اعضای او مانند شاخه خرما به لرزه در آمد الحدیث صح.

و داخل خانه شدیم و نماز نمودیم پس خادم او بیرون آمد و با او بود طوماری نوشت اسامی ما و مکان و منزل ما و اعمال ما را و داخل خانه شد پس سندی بن شاهک بیرون آمد و دست خود را به من داد و گفت برخیز یا ابا حفض پس ماها بر خواستیم و اصحاب ما بر خواستند و آن شقی ما را به خانه برد و به من گفت بردار جامه را از روی موسی بن جعفر پس من جامه را برداشتم و روی آن سرور را گشودم دیدم که آن سرور وفات یافته پس گریستم و گفتم انا لله و انا الیه راجعون بعد به ایشان گفت نظر کنید بر او پس یک یک آمدند و بر آن سرور نظر نمودند پس به آن شقی گفت شناختید غلام آن شقی چنان نمود پس آن شی گفت بر بدن او نظر نمائید که آیا می بینید چیزی را که انکار نمائید آن را ما گفتیم هیچ اثری در بدن او نیست و نمی بینیم او را مگر اینکه به مرگ خود مرده پس گفت از جای خود حرکت منمائید تا اینکه او را غسل دهید و کفن کنید و دفن نمائید الی آخر الحدیث و از اکمال الدین و عیون نیز روایت نموده که هارون الرشید جمع نمود مشایخ طالبیه و بنی عباس و سایر اهل مملکت و حکام خود را و نعش آن سرور را حاضر نمود و گفت این است موسی ابن جعفر که به اجل خود وفات یافته و امری از من نسبت به او صادر نشده پس شما نظر نمائید به او پس هفتاد مرد از شیعیان او نظر نمودند در بدن او اثر جراحتی و گرفتن گلوئی در او ندیدند و اثر حنا در پای مبارکش بود ای شیعه هارون ملعون با ظلم و ستمهائی که بر آن سرور وارد آورد خواست بر مردم مخفی دارد که او آن سرور را شهید ننموده امان از ظلم بنی امیه که با وجود ائمه ظلمها که بر آن سرور جد مطهر موسی بن جعفر امام حسین (ع) وارد آوردند فخریه می نمودند که ما چنین عملی نموده ایم و اهل بیت آن سرور را اسیر نموده و سر مبارکش را در بالای نیزه می نمودند و به شهرها و بیابانها می گردانیدند که مردم بدانند که این عمل از ایشان صادر شده و سر مبارک آن سرور در بالای نیزه مکرر تلاوت قرآن می نمود و در ده موضع تلاوت قرآن و ارشاد گمراهان نمود چنانچه تفضیل این مطلب را در وسیله النجاه ذکر نمودم شعر

موسی کاظم اگر بودی غریب *** باز بودش مونس و یار طبیب

چون ز دنیا رفت و آن والا مقام *** غسل دادندش بسی با احترام

از پی نعشش گروه اندر گروه *** خلق می رفتند با فر و شکوه

با هزاران عزت و قدر و وقار *** نعش او بردند تا پیش مزار

دفن کردندش پس آنکه جسم پاک *** وز غمش کردند گل از اشک خاک

لیک جسم جد پاکش شاه دین *** تا سه روز افتاده بود اندر زمین

نه کسی تا گرید اندر غربتش *** نه تنی تا نالد اندر کربتش

کس نگردش نوحه فر مرغ هوا *** کس نکشتش یار جز باد صبا

کس نیامد بر سرش الا وحوش *** س نبودی یاورش الا سروش

سر به نیزه نزدش اندر شهرها *** تن به خاک افتاد اندر کربلا

ای شـیعه اگر چه موسـی بن جعفر را به زهر شـهید نمودند لیکن بدنش مجروح و اعضای شریفش در تیره و نیزه و شمشیر پاره پـاره نبود آه آه جـده مظلومش سـید عطشـان را دو تیر زهر آلود زدنـد که مـایوس از حیات خود گردیدنـد و تکلم به بسم الله نمودنـد یکی تیری که ابو ایوب غنوی که به عـذاب سـرمدی گرفتار باد بر حلق تشـنه آن مظلوم زد آن شـهید راه خـدا در آن حال فرمودند بسم الله و بالله و لا حول و لا قوه الا بالله و هذا قتیل فی رضاء الله آه آه گلوی تشنه و تیر زهر آلود و او چنین تشنه کامی که اسباب عطش همه در آن مظلوم جمع

ص: ۹۰

شده بود که موافق بعضی اخبار و کادت تطلع روحه من شده العطش و دیگر تیر زهر آلودی که بر سینه یا قلب پر درد و ملال آن مقرب ذوالجلال زدند موافق روایت ملهوف فاتاه سهم محدد مسموم له ثلث شعب فوقع السهم فی صدره فی روایه علی قلبه فقال الحسین (ع) بسم الله و بالله و علی مله رسول الله ثم احل السهم فاخرجه من وراء ظهره فانبعث الدم کانه میراب آه آه کاشکی به همین اکتفا می نمودند و دیگر جراحتی بر آن مظلوم تشنه کام وارد نمی آوردند آه آه غرش نمودند کاشکی به یک نحر اکتفا می نمودند چند تیر و نیزه بر گلوی مبارکش وارد ساختنمد آه سنان بیدبن نیزه در ترقوه آن سید عطشان فرو برد بعد نیزه را از ترقوه آن سرور کشید فطعنه فی تراقی سدره ثم رماه سنان ایضاً به سهم فوقع السهم فی نحره آه آه ماهی را چند دقیقه که بر روی خاک افکندند از بی آبی از طاق روح او می شود به قدای بدن مجروح آن سرور شوم که موافق روایت ابی مخنف سه ساعت بلکه بیشتر بر روی خاکها افتاده بود و آن روایت این است فلما افاق من غشیته وثب لیقوم للقتال فلم یقدرو فبکی بکاء عالیاً و نادی و اجداده وا محمداه و ابتاه وا علیاه و وا حسناته وا حسیناه وا حمزتاه وا عقیلاه وا عماماه وا غربتاه وا عطشاه وا قله ناصراه اقتل مظلوماً و جدی محمد المصطفی و اذبح عطشانا و ابی علی المرتضی و اترک مهتوکاً و امی فاطمه الزهراء ثم غشی علیه فبقی مکبوباً علی وجهه ثلث ساعات من النهار و القوم فی حیره من قتله خوفا انه حی ام میت و علت متحیر بودن آن اشیای در قتل آن شافع روز جزا و مجروح ننمودن آن شهید راه خدا را در آن حال و بلند گریه کردن آن مقرب ذو الجلال را در کتاب تحفه الحسینیه و سفینه النجاه ذکر نموده ایم ایضاً از سلیمان بن جعفر روایت کرده است که گفت در خدمت آن حضرت بودم و جمعی حاضر بودند و هر یک سوال می کردند و همه را جواب می فرمود من با خود گفتم که باید این گروه پیغمبران باشند آن حضرت سخن گفتن با مردم را ترک نموده به من التفات فرمود و گفت ای سلیمان ائمه علما و صلحایند و پیغمبر نیستند و جاهل گمان می کند که ایشان پیغمبرند ایضاً از محمد بن عبدالله افطس روایت کرده است که گفت روزی نزد مامون رفتم مامون مرا به خود نزدیک گردانید و گفت خدا رحمت کند رضا را چه بسیار بود علم او و مرا خبر داد به امر عجیبی وقتی که مردم با او بیعت کرده بودند به او گفتم برو به جانب عراق و من در خراسان خلیفه تو باشم فرمود که من از خراسان بیرون نمی روم تا آنکه وفات من رسد و مدفن من در خراسان خواهد بود و از آنجا محشور خواهم شد من گفتم فدای تو شوم علم تو به این به چه نحو است فرمود که علم من به مدفن خودم مثل علم من است به مدفن تو گفتم مدفن من در کجا خواهد بود فرمود میان من و تو مسافت بسیار خواهد بود من در مشرق خواهم مرد و تو در مغرب پس کوشش بسیار کردم که او خلافت را قبول کند و قبول نکرد ایضاً از حسن بن علی وشا روایت کرده است که آن حضرت آمد و مرد مرا طلبید و فرمود که علی بن حمزه بطائنی در این روز مرد و در این ساعت او را در قبر گذاشتند و دو ملکی که در قبر موکلند بر او داخل شدند و از او پرسیدند که پروردگار تو کیست گفت الله گفتند پیغمبر تو کیست گفت محمد (ص) گفتند ولی تو کیست گفت علی بن ابیطالب گفتند دیگر کیست گفت جعفر بن محمد (ص) گفتند دیگر کیست گفت موسی بن جعفر (ع) گفتند دیگر او تجمع نمود و آنها او را به شدت گرفتند و گفتند دیگر کیست او ساکت

ماند به او گفتند که آیا موسی بن جعفر تو را به این امر نمود و چنان گرزی از آتش بر او زدند که قبرش تا قیامت پر از آتش خواهد بود راوی می گوید که من تاریخ آن روز را نوشتم و بعد از چندی نوشته های اهل کوفه رسید که بطائنی در فلان روز مرد و در فلان ساعت در قبرش گذاشتند ایضاً از محمد بن سنان روایت کرده الست که کسی به آن حضرت عرض کرد که تو خود را مشهور به این امر نموده و در این مجلس نشسته و از شمشیر هارون خون می ریزد فرمود که جواب من همان است که رسول خدا (ص) فرمود که اگر ابوجهل موی از سر من تواند کم کرد شما شاهد باشید که من پیغمبر نیستم و من می گویم که اگر هارون موئی از سر من کم کند شما شاهد باشید که من امام نیستم ایضاً ابن شهر آشوب روایت کرده است که مردی از انصار به خدمت آن سرور آمد و حقه از نقره آورد که قفلی بر آن زده بود عرض کرد که تحفه آومرده ام که هرگز کسی مثل آن نیاورده است و آن حقه را گشود هفت تار مو از آن بیرون آورد و گفت که اینها موی مبارک رسول خداست آن حضرت چهار تار از آنها را جدا کرده فرمود که این چهار تار موی آن حضرت است و آن سه تار موی آن جناب نیست آن مر د در ظاهر قبول کرد و در باطن تصدیق ننمود آن حضرت خواست که او را شبهه بیرون آورد ان سه تار را در آتش اندخت سوخت و آن چهار تار را که در آتش انداخت نسوخت و مانند طلا شد ایضاً قطب راوندی از محمد بن فضل هاشمی روایت کرده است که چون موسی بن جعفر (ع) وفات نمود من به خدمت امام رضا (ع) رسیدم و به آن جناب رسانیدم آنچه را که با من بود و عهرض کردم که من به بصره می روم و می دانم که خبر وفات امام موسی (ع) به مردم رسیده است و اختلاف در میان ایشان پیدا شده است و هیچ شک ندارم که از من سوال خواهند نمود از ادله امامت و کاش چیزی از آن را به من می نمودی آن حضرت فرمود که از این هراسان مباش و به اولیای ما و دیگران برسان که من خود به بصره خواهم آمد و لا قوه الا بالله پس جمیع آنچه از اسباب رسول خدا که در نزد ائمه می باشد از برد و قضیب و صلاح و غیر اینها بیرون آورد و من همه را دیدم و عرض کردم که کی به بصره خواهی آمد فرمود بعد از ورود تو به سه روز پس چون من وارد بصره شدم مردم به نزد من آمدند و از من احوال پرسیدند گفتم که من به خدمت امام موسی رسیدم پیش از آنکه فوت شود به یک روز و به من فرمود که فردا خواهمو مرد و چون مرا در لحد سپردید دیگر در اینجا ممان و روانه مدینه شو و ودایعی چند به من سپرد و فرمود که اینها را به پسرم علی بن موسی که او وصی من و صاحب این امر است بعد از من برسان و من به آنچه فرموده بود عمل کردم و دایع را رسانیدم و آن حضرت بعد از سه روز دیگر خواهد آمد پس هر چه خواهید از او سوال نمائید پس عمر بن هراب که ناصی و معتزلی بود شروع نمود در سخن و گفت که حسن بن محمد مردیست از افاضل اهل بیت و صاحل ورع و زهد و علم و سن و مثل علی بن موسی جوان نیست و شاید که چون از علی بن موسی سوال کنند از چیزی از مشکلات احکام در جواب حیران ماند و حسن بن محمد در آن مجلس حاضر بود گفت ای عمر چنین بگو به درستی که علی در فضل چنانست که وصف کرده می شود و محمد بن فضل می گوید به سه روز دیگر می آید و همین دلیل تو را بس است پس آن گروه متفرق شدند و چون سه روز از ورود من به بصره گذشت آن حضرت وارد شد و به منزل حسن بن محمد نزول نمود و حسن خانه را خلوت کرده در خدمت آن حضرت ایستاد پس آن حضرت فرمود که این حاضر کن جمیع آن کسانی که در نزد محمد بن فعنل بوده اند و غیر ایشان را از شیعیان ما صبر کن و

جا ثلیق نصاری و راس الجالوت را و هر که سوال داشته باشد از قوم همه را جمع کن از زیدیه و معتزله و ایشان نمی دانستند که حسن بن محمد ایشان را برای چه جمع می کند و چون همگی جمع شدند مسندی برای آن حضرت دولا کرده انداختند و آن حضرت بر او نشست پس فرمود که السلام علیکم و رحمه الله و برکاته پس فرمود که آیا دانستید که برای چه ابتدا به سلام کردم گفتند نه فرمود برای آنکه اطمینان در نفوس شما به هم رسد آن گروه گفتند تو کیستی فرمود منم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) فرزند رسول خدا (ص) نماز را در مسجد رسول خدا با والی مدینه به جا آوردم و نامه صاحب خود را بر من خواند و در بسیاری از امور خود با من مشورت نمود و من آنچه صلاح او در آن بود به او گفتم با من وعده کرد که بعد از نماز عصر به نزد من بیاید برای آنکه جواب نامه صاحبش را بنمویسد و الحال من به وعده که کرده بودم آمدم و لا حول و لا قوه الا بالله پس آن جماعت گفتند که یابن رسول الله ما به غیر این دلیلی نمی خواهیم و تو را و آنچه گفتی تصدیق می کنیم و بر خواستند که بروند آن حضرت فرمود که متفرق شوید زیرا من شما را جمع نمودمن برای آنکه سوال کنید از هر چه خواهید از آثار نبوت و علامات امامت که نخواهید یافت آنها را مگردر نزد ما اهل بیت پس بپرسید مسائل خود را در آن وقت عمرو بن هذاب گفت که محمد بن فضل هاشمی از زبان تو چند چیز را نقل می کرد که دلهای ما آنها را قبول نمی کند فرمود که چیست آنها گفت که می گوید که تو آنچه را خا فرستاده است همه را می دانی و هر زبانی و لغتی را می فهمی و می دانی فرمود که محمد بن فضل راست گفته است و الحال من شما را به آن خبر می دهم پس از هر چه خواهید سوال نمائید ایشان گفتند که ما تو را امتحان می کنیم پیش از همه به دانستن زبانها و لغتها و در این حاتل رومی و ترکی و هندی و فارسی هستند و آنها را حاضر می کنیم و چون آن گروه حاضر شدند آن حضرت به ایشان فرمود که بگوئید هر چه می خواهید که جواب خواهید شنید انشاءالله پس هر یک به لغت خود از مسئله سوال نمودند آن حضرت او را به لغت خود جواب داد و مردم متحیر ماندند و تعجب کردند و همه اهل لغات اقرار نمودند که آن حضرت در لغت ایشان افصح از ایشانست پس آن حضرت به ابن هذاب نظر کرده فرمود که اگر تو را خبر دهم به آن که تو به زودی مبتلا خواهی شد به خون یکی از ایشان خودت آیا تصدیق خواهی کرد گفت نه زیرا که غیب را به جز خدا کسی نمی داند آن حضرت فرمود که حق تعالی می فرماید عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسوله یعنی حق تعالی عالم الغیب است و مطلع نمی گرداند بر غیب خودش احدی را مگر کسی را که پسندیده باشد از پیغمبران خدا و رسول خدا پسندیده خدا بود و ما ورثه آن رسولیم که حق تعالی آن را مطلع گردانیده است بر هر چه خواسته است از غیب خودش پس ما می دانیم هر چیزی را آنچه پیش از آن که واقع شده تا روز قیامت و آنچه من تو را به آن خبر دادم تا پنج روز دیگر واقع خواهد شد پس اگر آنچه را که من گفتم در این مدت واقع شد خوب و اگر واقع نشد من دروغگو خواهم بود و اگر واقع شد بدان که تو بر خدا و رسول رد کرده و نشان دیگر برای تو آنست که تو کور خواهی شد به نحوی که هیچ نبینی و بعد از چند دیگر این امر واقع خواهد شد و دلیل دیگر برای تو آن است که تو سوگند دروغ خواهی خورد و به آن سبب پیس خواهی شد و محمد بن فضل می گوید به خدا قسم که آنچه آن حضرت فرموده ود همه بر عمر من هذاب وارد شد و به او گفتند که رضا راست گو بود یا آنکه دروغ می گفت جواب داد که به خدا قسم که من در همان وقت

که مرا خبر داد می دانستم که خواهد شد ولکن جلادت و خودداری می کردم پس آن حضرت متوجه جاثلیق شد و فرمود که آیا انجیل بر نبوت محمد (ص) دلالت می کند جاثلیق گفت اگر دلالت می کرد ما انکار آن نمی کردیم آن حضرت فربمود که خبر ده مرا از سکته که در سفر سیم است جاثلیق گفت که آن اسمی است از اسماء خدا و بر ما روا نیست که آن را ظاهر گردانیم آن حضرت فرمود که هر گاه من بر تو ظاهر گردانم که آن اسم محمد و ذکر آن حضرت است و اینکه عیسی به آن جناب اقرار نمود و بنی اسرائیل را به محمد بشارت داد تو اقرار به آن حضرت خواهی کرد جاثلیق گفت که اگر هم چنین کنی اقرار می کنم زیرا که من انجیل را رد نمی کنم و انکار آن نمی نمایم آن حضرت فرمود که بگیر سفر سیم را که در آن ذکر محمد است و بشارت عیسی است به آن حضرت جاثلیق گفت بخوان و آن حضرت شروع به خواندن آن نموده تا آنکه رسید به ذکر محمد پس فرمود که ای جاثلیق کیست که این صفت در وصف او است جاثلیق گفت که بیان کن وصف او را فرمود که من وصف می کنم او را به هر آنچه حق عالی او را وصف کرده است او است صاحب ناقه و عصا و عبا همان پیغمبر امی که می باید او را نوشته شده و در توریه و انجیل امر می کند به معروف و نهی می کند از منکر و حلال می گرداند برای شما طیبات را و حرام می سازد خبائث را و بر می دارد از شما سنگینی ها و گرفتاریها را که بر شما بود و هدایت می کند شما را به راهی که نزدیک تر است و منهاجی که اعدل است و طریقی که مستقیم تر است این جاثیلو تو را قسم می دهم به حق عیسی که روح الله و کلمه است که بگو که این صفات را در انجیل برای این پیغمبر یافته اید یا نه جاثلیق مدتی سر در پیش انداخته جواب نداد زیرا که می دانست که اگر انکار انجیل نماید کافر می شود پس گفت این صفات در انجیل است و عیسی در انجیل همین پیغمبر را یاد کرده است اما بر نصاری معلوم نیست که آن صاحب شما باشد آن حضرت فرمود که تو کافر نشدی به سبب اینکه انجیل را انکار نکردی و اقرار نمودی که این همه صفات در انجیل هست پس سفر دویم را بگیر تا آنکه من ذکر او و ذکر وصی او ذکر دختر او فاطمه و حسن و حسین را بر تو ظاهر گردانم چون جاثلیق و راس الجالوت این را شنیدند دانستند که آن حضرت عالم است به تورات و انجیل و زبور و گفتند به خدا قسم که چیزی را بر ما وارد آورد که رد کردن آن ممکنس نیست و نمی توانیم که آن را دفع نمائیم مگر اینکه تورات و انجیل و زبور را انکار کنیم و موسی و عیسی به چنین کسی بشارت داده اند اما بر ما معلوم که آنکس محمد است که شما می گوئید اگر چه می دانیم که اسم آن پیغمبر محمد است اما نمی دانیم که آن همان محمد شما است یا دیگری است آن حضرت فرمود که اکنون استدلال به شما سبک است آیا حق تعالی پیش از آن جناب و بعد از او از اولاد آدم پیغمبری که اسمش محمد باشد مبعوث گردانیده است و شما در هیچ کتابی از کتب آسمانی که بر انبیا نازل شده است غیر آن حضرت دیگر محمدی دیده آید آنها در جواب عاجز ماندند و گفتند که بر ما روا نیست که اقرار کنیم که محمد همان محمد شما است زیرا که ما اگر چنین کنیم شما به جبر و اکراه ما را به دین خود داخ می کنید آن حضرت فرمود که ای جاثلیق برای تو است امان و تو در ذمه خدا و رسول خدائی و از ما به تو نخواهد رسید چیزی که از آن کراهت داشته باشی و بترسی جاثلیق گفت که الحال که مرا ایمن گردانیدی آن پیغمبر که اسمش محمد است و آن وصی که اسمش علی است و آن دختری که اسمش فاطمه است و آن دو سبطی که اسم ایشان یکی حسن و دیگری حسین است در تورات و انجیل و زبور همین نبی و همین وصی و همین دختر و همین دو سبطند به حق و راستی پس چون آن حضرت این اقرار را از جاثلیق گرفت متوجه راس الجالوت شد و فرمود که الحال فلان

سفر از زبور را بشنو راس الجالوت گفت بخوان خدا تو را برکت دهد و آن کسی را که تو از آن متولد شده آن حضرت شروع در خواندن سفر اول از زبور نمود و خواند تا آنکه رسید به ذکر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام پس فرمود که ای راس الجالوت از تو سوال می کنم به خدا اگر چنین است در زبور و برای تو است همان عهد و ذمه چنان که برای جاثلیق بود راس الجالوت گفت بلی به همین نحو در زبور مذکور است به اسمامهم آن حضرت فرمود که تو را قسم می دهم به حق ده آیه که حق تعالی در تورات بر موسی بن عمران نازل گردانیده که آیا یافته اید در تورات صفت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را که ایشان منسوب خواهند بود به عدل و فضل راس الجالوت گفت که هر که این را انکار نماید به خدا و جمیع انبیاء کافر شده خواهد بود فرمود که الحال فلان سفر از تورات را بگیر و آن حضرت شروع در خواندن کرد و راس الجالوت در تلاوت و بیان و فصاحت و لسان آن حضرت در تعجب بود تا آنکه رسیدند به ذکر محمد (ص) راس الجالوت گفت که این است احماد و ایلیا و بنت احمد و شبر و شبیر و بقتسیران به عربی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) است پس آن حضرت آن سفر را تلاوت فرمود و چون از آن فارغ شد راس الجالوت گفت که ای فرزند محمد اگر نه این بود که ریاست من بر جمیع یهود باطل می گردید هر آینه ایمان با حمد می آوردم و امر تو را تابع می شدم و قسم به خدائی که تورات را به موسی فرستاده است و زبور را به داود داده که من ندیده ام کسی را که تورات و انجیل و زبور را از تو بهتر بخواند و ندیدم کسی را که تفسیر آنها را از تو بهتر بخواند و بداند و فصاحتش در خواندن آن کتبها از تو بهتر و بیشتر باشد پس آن حضرت با ایشان بود تا وقت زوال و چون وقت نماز داخل شد آن حضرت فرمود که الحال من نماز را به جا می آورم و می روم به مدینه به جهت وعده که با والی مدینه کرده ام در خصوص نوشتن جواب نامه صاحبش و فردا صبح به سوی شما بر می گردم انشا الله پس عبدالله بن سلمان اذان و اقامه گفت و آن حضرت در پیش ایستاده و نماز را با مردم بجا آورد و قرائت مرا تخفیف داد و رفت و چون روز دیگر شد آمد در همان مکان نشست و آن گروه رفتند و جاریه رومیه آوردند که آن حضرت به لغت روم با او سخن می گفت و جاثلیق سخن ایشان را می شنید پس آن حضرت از آن دختر به لغت رومی پرسید که محمد نزد تو محبوب تر است یا عیسی آن دختر گفت کهع پیش از این که محمد را نشناخته بودم عیسی در نزد من محبوب تر بود الحال که محمد را شناخته ام محمد محبوب تر است از عیسی و از همه پیغمبران در نزد من جاثلیق از آن دختر پرسید که در دین محمد داخل شدی عیسی را دشمن می داری گفت معاذ الله بلکه عیسی را دوست می دارم و به او ایمان دارم این قدر هست که محمد را دوستر می دارم پس آن حضرت به جاثلیق فرمود که تفسیر کن کلام این جاریه و کلام مرا و آنچه را که تو به آن گفتی برای حاضران و جاثلیق همه را تفسیر نمود پس جاثلیق گفت که یابن محمد در اینجا مردی هست از اهل سند و نظر نیست و به لغت سندی سخن می گوید و صاحب حجت و کلامست فرمود که او را حاضر گردانید چون حاضر شد آن جناب با او به لغت سندی سخن فرمود و او را از حجتی به حجتی دیگر نقل نمود تا آنکه حاضران شنیدند که می گفت شیطی شیطی شیطله پس آن جناب فرمود که به یگانگی خدا اقرار کرد به لغت سندی پس با او در باب عیسی و مردم سخن گفت تا آنکه آن مرد به لغت سندی گفت که اشهد ان لا ـ اله الا ـ الله و ان محمد رسول الله و کمربند خود را گشود و در زیر آن سه زنار ظاهر شد که بر کمر بسته بود پس از آن جناب

التماس نمود که آن را به دست مبارک خود قطع نمایند و آن حضرت کاردی طلبید و آن زنار را برید پس به محمد بن فضل هاشمی فرمود که این سندی را ببر به حمام و او را طاهر گردان و او را و عیالش را جامه بپوشان و همه را بیاور به مدینه و چون آن جناب از سخن گفتن با آن قوم فارغ گردید فرمود که الحال صدق گفتار محمد بن فضل بر شما معلوم گردید و آنچه از من به شما می گفت همگی گفتند بلی به خدا قسم که از این بیشتر ظاهر گردید با ضعف و مضاعف و محمد بن فضل به ما خبر داده است که تو را به خراسان خواهند برد محمد بن فضل که راوی حدیث است می گوید که همه حاضران به امامت آن حضرت اقرار نموده اند و آن حضرت آن شب را در نزد ما ماند و چون روز دیگر شد آن جماعت را وداع نمود و به من وصیت فرمود به بعض امور و روانه شد و من در خدمت آن حضرت رفتم تا اینکه رسیدم به وسط قریه پس آن جناب از راه بیرون رفت و چهار رکعت نماز گذارد و به من فرمود که برگرد در حفظ خدا پس فرمود که چشم بر هم گذار چون چشمها بر هم گذاشتم فرمود باز کن چون باز کردم خود را بر در خانه خود در بصره دیدم و آن حضرت را ندیدم و در وقت موسم حج آن مرد سندی را با عیالش به مدینه بردم و از جمله وصیتهائی که آن حضرت در وقت رفتن از بصره به من فرمود یکی این بود کهس برو به کوفه و شیعیان ما را که در آنجا می باشند جمع کن و خبر ده ایشان را که من نزد ایشان خواهم آمد و بگو که مرا امر کرده است که در خانه حفص بن عمر به شکری فرود آیم و من به کوفه رفتم و ایشان به قدوم آن حضرت خبر دادم و روزی در نزد نصربن مزاحم نشسته بودم که سلام خادم آن حضرت را دیدم که بر من گذشت دانستم که آن جناب به کوفه تشریف آورده است برخواستم و به خانه حفصن بن عمیر آمدم دیدم که آن حضرت در آنجا است و سلام کردم پس فرمود که جمع کن آن طعام را که برای شیعه مهیا نموده عرض کردم که جمع کردم فرمود الحمد لله علی توفیقک پس شیعیان جمع شدند و در خوردن طعام فارغ گردیدند به من فرمود که ای محمد ببین که در کوفه از گروه متکلمان و علما کیست و همه را حاضر ساز و چون همه را حاضر نمودم به ایشان فرمود که من اراده کردم که به شما برسانم نصیبی از علم خودم را چنانچه به بصره رسانتیدم به درستی که حق تعالی مرا عالم گردانیده است به هر کتابی که فرو فرستاده است پس رو کرد به جاثلیق که مشهور بود به جدل و به علم انجیل و فرمود که ای جاثلیق تو هیچ خبر داری از صحیفه که عیسی داشت و آن را در گردن خود آمیخته بود و در آن صحیفه پنج اسم نوشته بود و اگر در عیسی در مغرب بود که می خواست که به مشرق رود آن صحیفه را می گشاد خدا را به یکی از آن پنج اسم قسم می داد زمین برای او پیچیده می شد و در یک لحظه از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق می رفت جاثلیق گفت که به آن صحیفه علم ندارم اما می دانم که با او پنج اسم بود که از خدا سوال می کرد به حق آنها یا به حق یکی از آنها بو به او عطا کرده می شد هر چیزی را که طلب می کرد آن حضرت فرمود الله اکبر هر گاه تو به اینکه این اسماء با عیسی بود اقرار داشته باشی می خواهی به صحیفه اقرار داشته باش یا انکار پس فرمود که شاهد باشید بر گفتارش و بعد از آن فرمود که ای گروه مردمان آیا انصاف داده است کسی که چون با خصم خودش محاجع نماید دلیلش ملت و کتاب و پیغمبر و شریعت خصم باشد همه حاضران گفتند بلی پس فرمود که بدانید که امام بعد از محمد (ص) آن کس است که بر پا دارد آنچه را که محمد بر پا می داشت در وقتی که امر به او رسد و صلاحیت برای امامت ندارد مگر کسی که محاجه نماید با امتحان و دلیلهائی که باید در امام باشد راس الجالوت پرسید

که با آن علیلها چیست فرمود که باید امام عالم باشد به تورات و انجیل و زبور و قرآن و محاجه نماید با اهل توریه به تورات ایشان و با اهل انجیل به انجیل ایشان و با اهل قرآن به قرآن ایشان و باید که عالم باشد به جمیع لغات و با هر قومی که محاجه کند به لغت خودش و با این خصال باید پرهیزگار و پاکیزه باشد از هر ناخوشی و پاک از هر عیبی باشد و عادل و منصف و حکیم و رؤف و رحیم و غفور و عطوف و صادق و مشفق و باروایه و مامون باشد و وثوق را شاید و شکافنده هر چیز باشد پس نصر بن مزاحم برخواست و گفت یابن رسول الله چه می گوئی در باب جعفر بن محمد فرمود چه می توان گفت درباره امامی که تمام امت شهادت می دهند که او اعلم اهل زمان خود بود نصر گفت چه می گوئی درباره موسی بن جعفر فرمود که او نیز مثل جعفر بود نصر گفت مردم در امر او در حیرتند فرمود که موسی بن جعفر (ع) در مدت حیات خودش با انبساط تکلم می نمود به لغت ایشان و با اهل خراسان تکلم می کرد به دری و به ارومیه به رومی و با عجم به زبان ایشان و از همه علمای یهود و نصاری به نزد او می آمدند و با ایشان محاجه می کردند به کتاب ایشان و چون مدتشان به سر آمد و وقت وفاتش رسید یکی از موالیانش به رسالت به نزد من آمد و گفت که پدرت می گوید که مدت به آخر رسیده و وقت وفات رسید و توئی وصی پدرت به درستی که چون وقت وفات رسول خدا رسید علی بن ابی طالب (ع) را طلبید و او را وصی خود گردانید و صحیفه که در آن اسمائی بود که حق تعالی انبیاء و اوصیاء را به آن مخصوص گردانیده است به او سپرد پس فرمود که یا علی نزدیک من بیا پس جامه بر سر آن جناب پوشید و فرمود که زبان خود را بیرون آورد چون بیرون آورد به خاتم مبارک آن را مهر کرد پس فرمود که یا علی زبان مرا در دهن بگیر و آن را بمک و آنچه از آن بیرون بیاید فرو بر و چون امیرالمؤمنین (ع) چنان کرد رسول خدا (ص) به او فرمود که حق تعالی به تو فهمانید هر چه را که به من فهمانیده بود و تو را بینا ساخت به آنچه مرا به آن بینا ساخته بود و به تو عطا فرمود هر علمی را که به من عطا فرموده بود مگر نبوت را زیرا که پیغمبری بعد از من نخواهد بود و هم چنین است هر امامی بعد از امام دیگر و چون حضرت امام موسی وفات یافت من هر زبانی و هر کتابی را دانستم. ایضاً ابن بابویه و ابن شهر آشوب و صاحب بصایر الدرجات از یاسر خادم روایت کرده اند که جمعی را از غلامان آن حضرت از صقلی و رومی درخانه بودند در جائی که آن حضرت او از ایشان را می شنید و با یکدیگر به لغت خود می گفتند که ما همیشه در بلاد خود که بودیم در سالی یک دفعه قصد می کردیم و تا به این بلد آمده ایم هیچ قصد نکردیم چون روز دیگر شد آن حضرت فرستاد و فصادی آوردند به او فرمود که فلان را از فلان موضع قصد نما و همچنین به من فرمود که ای یاسر تو قصد مکن و مخالفت آن حضرت نمودم و قصد کردم دستم ورم کرد و سرخ شد و آن حضرت فراز من پرسید که تو را چه می شود من آنچه گذشته بود به عرض رسانیدم فرمود که آیا من تو را نهی کرده بودم از قصد کردن الحال دستت را پیش بیاور چون دستم را پیش بردم دست مبارک بر آن مالید و آب دهن خود را بر آن انداخت و فرمود که بعد از این در شب غذا مخور و من وقتی آن را فراموش نمودم او شب غذا می خوردم و آن مرض برگشت مولف گوید چنانچه حضرت سید الساجدین در خرابه شام کلمات مستحفظین خود را که رومی بودند فهمید از کتاب بصایر الدرجات نقل شده است که حضرت صادق فرمود که در شام محنت انجام جدم علی بن الحسین را با سایر اهل بیت را در خانه خرابی منزل داده

بودنـد پس بعضـی از ایشـان به بعضـی گفتنـد که ما را در این خانه خراب منزل داده انـد که بر سـر ما خراب شود و ما هلاك شویم چون که به آنان این سـخن را شنیدند بعضی از ایشان به زبان رومی گفتند نظر نمائید به این گروه می ترسند که خانه بر سر ایشان خراب شود و نمی دانند که فردا ایشان را بیرون می برند و به قتل می آورند حضرت امام زین العابدین (ع) فرمود که من تکلم ایشان را به زبان رومی فهمیدم و غیر من کسـی نفهمید ای شیه امامی که عالم به جمیع لغات باشد و عبادت و بندگی او به مرتبه بـود که از کـثرت سـجود در هر سالی هفت مرتبه پوسـتهای جهبه مبـارك منور مطهر خود را که از کـثرت سـجود خداوند ودود(۱) بود می گرفت و از این جهت او را در ذو الثقات می گفتند و هر شبی هزار رکعت نماز می نمود و مقام زهد و فضل و بذل و عطای آن سرور در شبهای تار در کتب اخبار متواتر است با وجود این احوال او را در خرابه منزل دهند چگونه خوانه قریب الانهـدامی که موافق روایت ابن بابویه و غیره خرابه بود(۲) که از حرارت و برودت هوا مانع نبود و آن قـدر در آن خرابه ایشان را نگاه داشـتند که از روهای مقـدس ایشان پوست می ریخت کاشـکی به همین اکتفا می نمودند و جراحت دیگر بر قلب ایشان وارد نمی آوردنـد. ایضاً قطب راوندی از عبدالله بن سـرمه روایت کرده است که روزی حضـرت امام رضا (ع) بر ما گـذشت و ما در آنکه حضـرت امام رضا امام است یا نه با یکـدیگر مخاصـمه و مجادله می نمودیم پس آن حضـرت بیرون رفت و من و تمیم ابن یعقوب سـراج در خـدمت آن جنـاب بیرون رفتیم و مـا در آن وقت به امامت و اعتقاد نـداشتیم و زیـدی بودیم و چون به صـحرا رسـیدیم به گله اهوئی بر خوردیم که بچه بـا آنهـا بود پس آن حضـرت به آن بچه اشاره فرموده و آن بچه آهو در پیش آن جنـاب ایسـتاد آن حضـرت آن را گرفته دست بر سـر آنهـا مالیـد و به یکی از غلامان خود داد شـروع در اضـطراب کرد و می خـواست که از دست او رهـا شود آن حضـرت سـخنی بـا آن بچه آهو گفت که مـا نفهمیـدیم و آن آرام گرفت پس به من فرمـود که ای عبـدالله ایمـان آوردی عرض کردم بلی ای سـید من توئی حجت خـدا بر خلق و من توبه کردم پس به آن آهو فرمود که برو پس آن آهو آمد و خود را بر آن حضـرت مالید و از چشـمهایش آب جاری بود و آواز می کرد آن حضـرت فرمود که میـدانی که چه می گویـد عرض کردیم که خدا و رسول و فرزند رسول خدا می دانند فرمود می گوید که چون مرا طلبیـدی امیـد وار شـدم که از گوشت من خواهی خورد و الحـال که مرا مرخص نمودی امیـدم به ناامیـدی مبـدل گشت ایضـاً در دعوات رافنـدی از امـام محمـد تقی (ع) منقولیست که یکی از اصـحاب آن حضـرت بیمار شـد و آن جناب به عیـادت او رفت و از او پرسـید که چگـونه می یـابی خودت را آن مرد گفت که مرگ را ملاقـات کردم و مرادش بیـان شـدت مرضـش بـود آن سـرور فرمود که چگونه ملاقـات کرده آن را عرض کردم که مرضم بسـیار شدیـد و الیم شـده فرمود که این مرگ نیست بلکه ملاقـات نمـوده چیزی را که بعضـی از مرگ را به تـو می شـناسد و مردم دو گروهنـد گروهی هسـتند که از مردم ایشان دیگران به راحت می افتنـد پس تازه گردان ایمان به خـدا و ولایت را تا به راحت افتی و آن مرد چنان کرد پس به عرض رسانیـد که یابن رسول الله گروهی از ملائکه پروردگار من آمده اند و تحیات و تحف برای من آورده اند و بر تو سـلام می کننـد و در پیش تـو بر پـا ایسـتاده انـد ایشـان را مرخص کن که بنشـینند آن حضـرت فرمـود که بنشـینید ای گروه ملائـکه پروردگـار من پس به آن مریض گفت که از ایشـان بپرس که آیا مامورنـد به آنکه در حضور من بایسـتند مریض گفت که از ایشان پرسیدم گفتند که اگر تمام ملائکه که خدا آنها را

۱- (۱)مثل زانوی شتر

۲- (۲)بود که به جز دیوارهای شکسته مشرف بر شدن شقی نداشت که از حرارت آفتاب بسیار زجر بکشند.

خلق کرده است به نزد تو حاضر شوند می ایستند و نمی نشینند تا آنکه مرخص شوند و از جانب حق تعالی چنین مامورند پس آن مرد چشمها را بر هم گذاشت و گفت السلام علیک یابن رسول الله این است شخص تو که ممثل شد برای من با شخص اشخاص محمد (ص) و امامان که بعد از آن حضرت بودند و این را گفت و وفات نمود. مؤلف گوید(۱) در سابق حدیثی گذشت که حضرت امام حسین (ع) به عیادت شخصی از شیعیان رفتند فی الفور تب آن را و فرار نموده و آن حدیث دلالت داشت که خداوند عالم جمیع اشیا را مطیع و منقاد ائمه علیهم السلام ساخته و ایضاً ابن بابویه از بعضی اصحاب روایت کرده است که ابن ابو سعید مکاری بر آن حضرت داخل شد و گفت که آیا خدا تو را آنقدر مرتبه داده است که ادعا کنی آنچه را که پدرت ادعا می کرد آن حضرت فرمود که تو را چه می شود خدا نور تو را فرو نشاند و فقر را در خانه تو داخل کند آیا ندانسته که حق سبحانه و تعالی وحی نمود به عمران که پسری به او کرامت خواهد شد پس مریم را به او عطا فرمود و عیسی را به مریم عطا کرد پس عیسی از مریم بود و مریم از عیسی و عیسی و مریم یک چیز بودند و من از پدرم هستم و پدرم از من بود و من یک جزویم از پدرم ابن ابو سعید گفت که من از تو مسئله می پرسم فرمود که گمان آن است که تو قبول نخواهی کرد و تو از رعیت من نیستی ولیکن بپرس مسئله خود را گفت که مردی از مردان در وقت مردن گفت بندگان قدیم من آزادند در راه خدا آن حضرت فرمود که حق تعالی می فرماید که حتی عاد کا العرجون القدیم پس هر بنده که شش ماه در ملک بوده است آزاد خواهد بود راوی می گوید که آن مرد بیرون رفت و فقیر گردید به نحوی که قوت شب نمی یافت تا وقتی که مرد و ایضاً به دو از ابو الصلت هروی روایت کرده اسیت که به مامون خبر رسید که آن حضرت در مجلس می نشیند و در علوم سخن می گوید و مردم فریفته او می شوند پس محمد بن عم.ر و طوسی را که صاحب مامون بود امیر گردانید و محمد مرد مرا از مجلس آن حضرت دور گردانید آن جناب را حاضر نمود و استخفاف رسانید و آن حضرت غضبناک از نزد او بیرون آمد و لبهایش حرکت می کرد به حق مصطفی و مرتضی و سید النسا که فرود خواهم آورد به حول اله تعالی که به دعائی بر او کنم که سبب شود که سکان این محل او را بدرانند و به او و خاصه و عامه او استخفاف رسانند پس به منزل خود آمد و آب وضو طلبید و وضو ساخته و دو رکعت نماز بجا آورد و در رکعت دویم در قنوت دعائی طولانی که در کتاب عیون اخبار الرضا مذکور است خواند و در آخر قنوت گفت خداوندا تو انتقام بکش برای من از آن کسی که بر من ظلم کرد و به من استخفاف رسانید و شیعیان را از درگاه من دور کرد و بچشان به او تلخی مذلت و خواری را چنانکه او به من چشانید و او رانده شده مردمان فرو مایه نجس گردان ابوالصلت می گوید که هنوز دعای آن سرور تمام نشده بود که زلزله در شهر مرو افتاد و آوازها و فریادها بلند شد و گرد و غبار مرتفع گردید و من در مکان خودم بودم که آن سرور فرمود که ای ابو الصلت برخیز و به بام بالا رو و خواهی دید زن حاشه پیری که جامهای بسیار کهنه و چرکین پوشیده و اشرار را به هیجان می آورد و اهل آن ولایت آن زن را سمانه می گویند به جهت کودنی و بی عفتی او و آن زن پاره از نی به جای علم بر دوش نهاده و جامه سرخی بر سر آن بسته و آن زن لشکریان و مردمان فرومایه دغل را به جانب قصر مامون و بزرگان لشکر او می کشد پس من به بام بالا رفتم و ندیدم مگر نفوسی را که بعضا کنده می شد

۱- (۱)این حدیث در اعتقادات صدوق رحمه الله رویت شده با تفاوتی و مثل این حکایت

و سرهای را که بعضا شکسته می شد و مامون را دیدم که زره پوشیده بود و از قصر شاه جان بیرون آمده و می گریخت و شاگرد حجامی از بام خشتی بر سر او زد که خون از سرش افتاد و پوست سرش شکافته شد و مردی که مامون را می شناخت فریاد کرد که وای بر تو این المیرالمؤمنین است و شنیدم که سمانه به آن مرد گفت که ساکت شو امروز روز تمیز و محاباه نیست و روزی نیست که ملاحظه مرتبه و منزله مردم شود و اگر این امیرالمؤمنین بود زکور قجار را بر فروج ابکار مسلط نمی کرد و مامون و لشکریان او را با مذلت و خواری شدید راندند و ابن شهر آشوب همین حدیث را روایت کرده و در آخر آن فرموده که اموال مامون را غارت نمودند مامون چهل نفر از غلامان خود را به در آویخت و رئیس مرو در آخر او را تسلی داد و امر نمود که دیوار خانه او را بلند کنند و می دانست که این امر جزای استحقاقیست که به آن سرور رسانیده و آمد و بر آن جناب داخل شد و او را قسم داد که برای تعظیم او بر نخیزد و در پیش روی او نشست و گفت که هنوز نفس من رضا و آرام بهم به من نرسانیده است از کشتن این چهل نفر و آنچه تو امروز فرمائی چنان کنم آن سرور فرمود که از خدا بترس درباره امت محمد مصطفی (ص) و درباره این امر که تو را بر آن والی نموده و به آن اختصاص بخشیده است به درستی که تو امور مسلمان را ضایع گردانیدی و امر را به دیگران گذاشتی مؤلف گوید که از این حدیث و سابق آن و احادیث دیگر معلوم می شود که ظالم بر اهل بیت نبوت را خداوند منتقم مهلق می دهد شاید متنبه شود و از آن عمل توبه و انابه نماید یا هرگاه توبه و انابه را قابل نیست مقامات مناهی و معاصی که مکنون ضمیر او شده از ظلم و غیره از او صادر شود و عذاب ابدی از برای او در آخرت بدی آماده و مهیا شود ولیکن کسی که مقصودش استخفاف به شریعت یا به اهل بیت عصمت سلام الله علیهم اجمعین که حافظ شریعت و عادی مردم می باشند مقتضی حکمت خداوندی این است که او را فی القبور بعد ابی و المی مبتلا سازد که آثار شریعت منطمس شود چنانچه صدوق در مجالس(۱) نقل نموده که در روز عاشورا وقتی که سرور مظلومان فرمودند که خندقی که به دور خیام اهل حرم حفر نموده بودند و پر از نی نموده بودند آتش بزنند که راه لشکر از جانب خیام مسدود شودیک ملعونی از آن اشیاء در مقام استخفاف به آن سرور بر آمد و دست بر دست زد و فریاد بر آورد ای حسین و اصحاب حسین (ع) بشارت باد شما را بر آتش جهنم زیرا که به زودی آتش در دنیا از برای خود بر افروختید آن سرور فرمود کیست این شخص عرض کردند این ابی جویره مزنی می باشد پس آن سرور به درگاه خداوند اکبر عرض نمودند اللهم ادقه عذاب النار فی الدنیا پس در همان لحظه اسب او رم نمود و او را در میان خندق آتش انداخت و ملعون دیگر که او را تمیم بن حصین می گفتند فریاد بر آورد که ای حسین و اصحاب حسین آیا نمی بینید آب فرات را که چگونه ظاهر و آشکار است که گویا مثل شکم ماهیان روشنائی می دهد قسم به خدا که نمی چشید شما از آن یک قطره تا اینکه جرعه ناگوار مرگ را از روی جزع بچشید حضرت به اصحاب فرمودند این شخص کیست عرض کردند تمیم بن حصین است آن سرور فرمودند این مردود از اهل جهنم است خداوند این ملعون را آمروز از تشنگی هلاک سازد در همان لحظه تشنگی بر آن شقی غالب شد تا اینکه از اسب خود فرود آمد و در زیر سم اسبان پایمال گردید و به جهنم واصل شد و موافق روایت مجالس ملعونی

۱- (۱)حکایت دو شیر ی که حمید بن مهران را خوردند و شیری که شعبده باز را درید و مستحاف و ضربی که بر مامون وارد شد و در این حدیث مسئولیت مشاهده این مطلب است و همچنین که شیخ صدوق.

فریاد بر آورد که ای حسین فرزند فاطمه زهرا سلام الله علیها تو چه نسبت به حضرت رسول داری که دیگران ندارند آن سرور این آیه را تلاوت نمودند که ان الله اصطفی ادم و نوحا و ال ابراهیم و ال عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض و الله ان محمد امن ال ابراهیم و ان العتره الهادیه من آل محمد آن سرور فرمودند کیست این شخص عرض نمودند محمد بن اشعث است آن سرور سر مبارک به جانب آسمان بلند نمودند و به درگاه خدا عرض نمودند خداوندا امروز ذلتی به محمد بن اشعث بنما که بعدا از این او را هرگز عزیز ننمائی پس در همان ساعت او عارض شد بر آن ملعون عارضه و از لشکر عمر سعد به جهت قضای حاجت دور شد پس مسلط نمود خداوند عالم بر او عقربی و او را گزید و با عورت برهنه در عذره خود غلطید تا به جهنم واصل شد. ابن بابویه روایت کرده است از اصبغ بن نباته که گفت مردی از قبیله بنی دارم که با لشکر ابن زیاد به قتال حضرت امام حسین (ع) رفته بودند به نزد ما آمد و روی او سیاه شده بود و پیش از این در غایت خوش روئی و سفیدی بود من به او گفتم از بس روی تو متغیر شده است نزدیک است که من تو را نشناسم گفت من مرد سفید روئی از اصحاب امام حسین (ع) را شهید نمودم که اثر کثرت عبادت در پیشانی او بود و سر او را آورده ام راوی گفت دیدم آن ملعون را که بر اسبی سوار بود و سر آن بزرگوار را در پیش زین آویخته بود که به زانوهای اسب می خورد من با پدر خود گفتم کاشکی اندکی این سر را بلندتر می بست که این قدر اسب به او خفت نرساند پدرم گفت که ای فرزند بلائی که صاحب این سر به او نیز می رساند زیاده از این که او به این سر می رساند زیرا که او به من نقل کرد که از روزی که او را شهید نموده ام تا به حال هر شب که به خواب می روم همین که بخارات از مجاری فضلات به کاخ دماغم تصاعد می نماید و روح که مایه فتوح است پرتو ضیا علاقه را از ظاهر بدنم قطع می نماید صاحب همین سر به نزتد من می آید و می گوید که بیا و مرا به سوی جهنم می برد و در جهنم می اندازد و تا صبح عذاب می کشم پس از همسایگان او شنیدم که از صدای فریاد او شبها به خواب، نمی توانیم رفت پس من به نزد زن او رفتم و حقیقت حال را از او پرسیدم گفت آن خسران مال خود را رسوا نموده و در جلد اول تحفه الحسینیه نقل نموده ام که در روز عاشورا شخصی استخفاف به سید الشهداء نمود و در حق آن سرور ناسزا گفت از آسمان دو شهاب آمد و دو دیده او را کور نمود باری از این قبیل اخبار بسیار است ای شیعه نمی دانم چه مصلحت بود در وقتی که آن مظلوم غریب با بدن چاک چاک زانو زانو به دم لشکر آمد و فریاد ضعیفی نمود که یا قوم اقصدونی بنفسی و اترکوا حرمی و قدحان حینی ولاحت لوایحه آیا آن قوم دعا که این همه ظلم و اذیت به آن مجروح تشنه لب وارد می ساختند چرا آتش به خرمن حیات ایشان نیفتاد و چرا عالم منقلب نگردید(۱) و ایضاً شیخ کلینی از یسع بن حمزه روایت کرده است که گفت در خدمت آن حضرت بودم و جمع کثیری آمده بودند که از مسائل حلال و حرام سوال نمودند ناگاه مرد بلند قامتی گندم گون داخل شد و گفت السلام علیک یابن رسول الله من مردی از دوستان و دوستان آبا و اجداد توام و به حج آمده ام و نفقه من تمام شده است به نحوی که آنچه مرا به منزل برساند ندارم پس اگر تواند شد که مرا اعانت فرمائی به قدری که مرا به شهر خودم برساند بر خود به نذر لازم می گردانم که چون

۱- (۱)بلی اگر عالم منقلب نگردید لیکن آثاری در آن ظاهر شد که تا روز قیامت بر طرف نمی شود چنانچه بحر العلوم فرموده مناذا النواج التی عط القلوب و ما هذا الصحیح و ذی الضوضاء و الرجل کان نفحه صور الحشر قد فجات نالناس سکری و لا سکر و لا شمل قضی المصابیان قضی النفوس له لیکن الله ان لا یسبق الاجل.

به شهر خود رسید همان قدر برای تو تصدق نمایم آن حضرت فرمود بنشین خدا تو را رحمت کند و متوجه مردم شد و جواب مسائل ایشان را می فرمود و چون آن گروه متفرق شدند کسی به غیر از من و سلیمان جعفری و خیشمه باقی نماند فرمود که مرا اذن می دهی که داخل شوم سلیمان عرض کرد خدا مطلب تو را میسر گرداند س آن حضرت برخواست و داخل حجره شد و بعد از ساعتی بیرون آمد و در پشت در ایستاد و از بالای در دست مرا بیرون کرده فرمود که کجا است آن مرد خراسانی آن مرد گفت در اینجا حاضرم فرمود بگیر این دویست اشرفی را در نفقه و حاجت خود صرف کن و عوض آن را برای من تصدق مکن و الحال بیرون رو که من تو را نبینم و تو مرا نبینی و چون آن مرد بیرون رفت آن حضرت بیرون آمد سلیمان عرض کرد که به آن مرد احسان نمودی و مرحمت فرمودی سبب چه بود که رو از او پوشانیدی فرمود که می ترسیدم که مذک سوال را در صورت او ببینم به جهت آنکه حاجت او را روا کردم آیا حدیث رسول خدا را نشنیده که او فرموده است که هر که حسنه را بپوشاند ثواب هفتاد حج به او داده شود و هر که سیئه را فاش کند پس مخذول می گردد و هر که سیئه را پنهان دارد آمرزیده می شود پس شعری خواند به آن مضمون که هرگاه به نزد او رفتم برای طلب حاجتی چون به اهل خودم برگشتم آبرویم به جا بود چنانچه جد بزرگوارش امام حسین چهار هزار دینار به اعرابی از شکاف دیوار دادند که اعرابی حجالت نکشد(۱) ایضاً ابن بابویه از موسی بن نصر رازی روایت کرده است که روزی شخصی به آن حضرت گفت که پدران تو اشراف از تمام اهل زمین بودند فرمود که تقوی ایشان را اشرف داده بود و طاعت خدا ایشان را صاحب خط ساخته بود مرد دیگر به آن حضرت گفت که به خدا قسم که تو از همه مردمان بهتری فرمود قسم مخور هر که تقوایش بیشتر و خدا را فرمان بردارتر است از من بهتر است و به خدا قسم که آیه جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان کرمکم عند الله تقیکم نسخ نشده است مؤلف گوید چنانچه جد بزرگوار این سرور سید الساجدین باصمعی چند فرمودند در تحفه الحسینیه نقل نموده ام که اصمعی می گوید که در شب ماه تابی گذارم به مسجد الحرام افتاد صدای ضعیفی شنیدم پس از عقب آن صدا رفتم جوان نیکو روئی خوش شمایلی دیدم که در بشره او آثار خیر ظاهر بود و به پرده کعبه چسبیده و با خداوند مناجات می نمود و از جمله آنها این بود الهی و سیدی نامت العیون و غادت النجوم و انت ملک حی قیوم الا یا رجائی انت کاشف کربتی فهب لی ذنبی کلها و اقض حاجتی فزادی قلیل لا اراه مبلغی علی الزاد ابکی ام لبعد مسافتی اتیت باعمال قباح ردیه و ما فی الوری عبد جنی کجنایتی اتحرقنی بالنار یا غلایه المنی فاین رجائی ثم اینْ مخافتی اصمعی می گوید چندین دفعه شنیدم آن بزرگوار این اشعار را خواند و تکرار نمود تا اینکه افتاد و غش نمود پس من پیش رفتم و نظر به سوی او نمودم دیدم ان جوان امام زین العابدین (ع) است پس سر مبارک او را از روی خاک برداشتم و بر دامن خود نهادم از پس که آن جناب گریسته بود قلب من بر وقت قلب او بسوخت پس بر احوال آن بزرگوار گریستم پس قطره از قطرات اشک چشم من بر صورت آن بزرگوار چکید و چشم مبارک گشود و فرمود من هذا الذی شغلنی عن ذکر مولای عرض نمودم ای مولا منم بنده تواصمعی ای مولای من باعث این همه گریه و ناله چیست و حال آنکه جناب بزرگوار شما

۱- (۱)و آن عرب وقتی که به نزد آن سمرور رسید این ابیات را عرض نمود لم یخب الان من رجاک و من حرک من دون بابک الحلقه انت جواد و انت معتمد ابوک تدکان قائل للضیقه لو لا الذی کان من اوائکم کانت علیک الجحیم منطبقه آن سرور به همان قافیه جواب عرب را دادند خدما فانی الیک معتذم و اعلم فانی علیک ذو شفقه لو کان فی سیرنا بضلاه عصا

امست سـمانا علیک نـدفقه آن عرب زرها را گرفت و گریست آن سـرور چون به آواز گریه او را شـنید عرض فرمودنـد یعلان استقالت عطاؤنا. عرض نمود گریه من از این جهت است که کیف یاکل الثراب جودن.

از اهل بیت نبوت و معدن رسالتید و باب کرامت می باشید و خداوند در شان شما فرموده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً اصمعی می گوید که چون آن سرور این کلمات را شنید راست نشست و فرمود که ای اصمعی هیهات هیهات بدان که و خدا خلق فرموده است بهشت را از برای هر کس که اطاعت او نماید اگر چه غلام حبشی باشد و خلق فرموده است جهنم را از برای هر کس که معصیت او نماید و هر چند سید هاشمی باشد آه آه مگر نشنیده قول خدا را که می فرماید فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذٍ و لا یتسائلون اصمعی می گوید که من چون این کلمات را از آن بزرگوار (ع) شنیدم آن جناب را به گریه و ناله واگذاشتم و به عقب کار خود رفتم ای شیعه بزرگواری که مناجاتش به درگاه خدا به این قسم باشد آیا از کجا رواست که دستهای مبارک او را به غل محکم ببندند و پاهای مبارکش را به زنجیر ثقیلی محکم نمایند که پاهای مبارکش مجروح گردد و تا سه سال خوب نشود چنانچه زیدبن صوحان روایت نموده و آیا روا بود که از بسیاری تعب و اذیت که بر آن سرور وارد آورند موافق روایت سهل ساعدی این کلمات را در شام محنت انجام بفرماید می کلامه اقاد ذلیلاً فی دمشق کاننی من الزنج عبد غائب عنه نصیره و جدی رسول الله فی کل مشهد و شیخی امیرالمؤمنین وزیره فیالیت امی لم تلذبی و لم اکن یرانی یزید فی البلاد اسیره ایضاً از ابراهیم بن عباس روایت کرده است که گفت دیدم آن حضرت را که به غلام سیاهی اشارت نمود و فرمود که قسم می خورم به عتق و هر وقت که به عتق قسم خورده ام یک بنده آزاد کرده ام و جمیع بندگان من آزاد باشند اگر خود مرا از این غلام بهتر دانم به سبب قرابت رسول خدا (ص) مگر آنکه برای من عمل صالحی باشد که به سبب آن عمل بهتر از او باشم و ایضاً ابن شهر آشوب روایت کرده است که روزی آن حضرت داخل حمام شد و مردی در حمام بود که آن حضرت را نمی شناخت و به آن حضرت گفت که بیا و مرا مالندگی کن آن حضرت نیز مشغول مالندگی او شد پس مردم آن جناب را به آن مرد شناسانیدند و آن مرد شروع در عذر خواهی کرد و آن حضرت او را دلداری می داد و می مالیدن ایضاً ابن شهر آشوب از موسی بن سیا روایت کرده است که گفت در خدمت آن حضرت بودم در وقتی که به طوس وارد می شد و چون به نزد یک باغ طوس رسیدیم آوازی شنیدم و از عقب آن آواز رفتم دیدم جنازه را می آورند و چون نظرم بر آن جنازه افتاد دیدم که آن جناب پیاده شد و آمد نزد آن جنازه و آن را گرفت و چنان گرفته بود که شبیه آنکه بزغاله به مادرش بچسبد پس به من فرمود که ای موسی بن سیار هر کس که مشایعت کند دوستی از دوستان ما را از گناهان بیرون می آید مثل آنکه از مادر متولد شده باشد و هیچ گناهی بر او نباشد و چون آن جنازه را آورده در کنار قبر گذاشتند دیدم که آن حضرت می آمد و مردم راه را گشودند و آمد و دست مبارک را بر سینه آن میت گذاشت و فرمود یا فلان بن فلان بشارت باد تو را به بهشت و بعد از این هیچ ترسی برای تو نخواهد بود من گفتم فدای تو شوم این مرد را می شناسی و هرگز پیش از این به این زمین نرسیده بودی فرمود که ای موسی بن سیار آیا نمی دانی که در هر صبح و پسین اعمال شیعیان ما بر ما گروه ائمه عرض می شود پس اگر تقصیری در عمل ایشان می بینیم از خدا می خواهیم که آن را عفو نماید و اگر زبادتی در عمل ایشان می بینیم از خدا سوال می کنیم که ایشان را بر آن جزای عمل دهد

نیکو کرامت فرماید و ایضاً صاحب کشف الغمه از کتاب تاریخ نیشابوری نقل نموده است که چون آن حضرت از نیشابور روانه می شد در مهدی بود و آن مهد بر استر اشهبی بار بود و تمام یراق آن نقره خالص بود و چون به بازار رسید و دو امام حافظ احادیث نبویه که یکی ابوزرعه و دیگری محمد بن اسلم طوسی بودند گفتند که ایها السید و ابن اساده و ایها الامام و ابن الائمه ایها السلاله الطاهر الرضیه ایها الخلاصه الزکیه النبویه تو را قسم می دهیم به حق پدران طاهرین و اسلاف مکرمین خودت که روی مبارك را به ما بنما و حدیثی از پدرانت از جدت برای ما روایت کن که آن یادگاری باشد از تو در نزد ما پس آن حضرت امر نمود که استر را نگاه دارند و پوش هودج را بالا انداختند و دیدهای مسلمان را به طلعت مبارک خود روشن گردانید و دو گیسو داشت مانند دو گیسوی رسول الله و مردم در عقب سر یکدیگر ایستاده بودند و بعضی می گریستند و بعضی فریاد می کردند و بعضی جامه بر خود دریدند و بعضی بر خاك بغلطیدند و بعضی تنگ و رکاب استر را می بوسیدند و بعضی گردنها را بلند کرده صورت خود بپوش هودج می مالیدند و آن احوال به طول انجامید تا به وقت نصف النهار و اشکها مانند نهر جاری بود و آوازها ساکن گردید و ائمه و قضاه فریاد کردند که ای گروه مسلمانان شما بشنوید و ضبط نمائید و بر رسول خدا آزار مرسانید درباره عترتش پس آن حضرت حدیث را ذکر نمود و بیست و چهار هزار قلمدان برای نوشتن آن حاضر شد سوای دوات و قلم مولف گوید کسی استبعاد ننماید که چگونه می شود که در وقت بیان نمودن آن سرور و حدیث لا اله الا الله را در نیشابور بیست و چهار هزار قلمداد در آن موجود شد شود به جهت نوشتن آن حدیث زیرا که در وقت ورود آن سرور سیصد هزار محدث در شهر نیشابور موجود بودند سوای علما و محدثین دیگر و آن به این قسم است که محمد بن اسماعیل بخاری که معاصر بود به آن سرور احادیث کتاب صحیح را که معتبرترین کتب اهل سنت است او جمع نموده و تالیف اوست(۱) مولدش در شهر سبز که از ولایت سمرقند است بوده و سیصد هزار محدث بر دور او جمع شدند و علمای آن بلد بر وی حسد بردند وقتی که بر منبر بود مسئله حدوث و قدم قران را از او پرسیدند زیرا که سنیان خراسان و حنابله و اشاعره و قومی از شافعیان قران را قدیم می دانند و بخاری حادث می داند در جواب ایشان گفت خداوند عالم وصف قران را در کتاب خود به محدث نموده علما که این را شنیدند بر او ریختند و او را از منبر کشیدند و خواستند که او را بکشند مریدان او را برداشته از آنجا گریختند و آمدند به بخاری و از آنجا نیز دویست هزار محدث بر وی جمع شدند و باز این حالت را دیدند از آنجا آمد به نیشابور پس در این بلد سیصد هزار محدث بر دور او جمع شدندو در آن حین که حضرت امام رضا (ع) نزول اجلال در آنجا فرمودند و باز در نیشابور در خصوص حدوث و قدم قرآن در سر منبر بر او حجت گرفتند و حاکت سمرقند روی داد و از آنجا گریخت به بغداد رفت و در آنجا اعتباری به هم رسانید باری با وجود سیصد هزار محدث بودن در آن بلد این استبعاد راه ندارد و با وجودی که محدث غالباً قلمدانم با خود دارد و طلب کنندگان حدیث از آن سرور دو نفر از رئیس و محدثین ایشان

۱- (۱)در بین علمای اهل تسنن به جامعیت احادیث سند و کمتر یافت می شود پاره احوال او را ابن خلکان غیر او ضبط نموده باری.

بودنـد و علاوه بر اینکه نیشـابور ام البلاد بوده و وسـعت و جمعیتی که در آن بلاد در آن زمان بود در بلاد دیگر به این قسـم کمتر بلدی یافت می شود که چنین وسـعت و ازدحام و جمعیت در آن بوده و الله العالم و باقی حدیث سابق به این قسم است و طلب کننده حدیث ابوزرعه بود و محمد بن اسلم طوسـی پس آن حضـرت فرمود که حدثنی الی موسـی بن جعفر الکاظم قال حدثنی ابی جعفر بن محمد الصادق (ع) قال حدثنی ابی محمد بن علی الباقر (ع) قال حدثنی ابی علی بن الحسین زین العابدین قال حدثنی ابی الحسین بن علی شهید ارض کربلا قال حدثنی ابی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب شهید ارض الکوفه قال حدثنی اخی و ابن عمی محمـد رسول الله (ص) و آن حضـرت فرمود که خبر داد مرا جبرئیـل که از رب العزه و تعـالی شـنیدم که می فرمود که کلمه لا اله الا الله حصار منست و هر که آن را بگویـد در حصار من داخل شده و از عذاب من ایمن است صدقی الله سبحانه و تعالی و صدق جبرئیل و صدق رسوله و الائمه و ابن بابویه مضـمون این حدیث را به چند سـند روایت کرده است در یکی از آنها مـذکور است که بعد از آنکه فرمود که هر که داخل حصار من شد از عذاب من ایمن است و راحله آن حضـرت روانه گردیـد و چنـد قـدم رفت آواز کرد که بشـرطها و شـروطها و انا من شـروطها مؤلف گوید که حضـرت امام رضا (ع) در نیشـابور وقتی که پرده هـا را برداشـتند و چشم مردم بر صورت انوار آن سـرور افتـاد و بی خود شدنـد و صـدای گریه و نـاله و صجیـج و غوغا بلند شد زیرا که آن سـرور شبیه بودند به رسول خدا (ص) و آن سـرور در آن حال حدیث لا اله الا الله از برای ایشان بیان نمودنـد که مردم بداننـد که(۱) آن سـرور رکن هشـتم لاـ اله الاـ الله است و بـدون تمسک به آن سـرور لا اله الا الله کامل نمی شود هم چنین سر جد مطهرش در بالای نیزه تلاوت قرآن می نمودند و به مردمان حقیقت مقامات امامت خود را از مضامین آیات ثابت می فرمودنـد و آن سـرور را شبیه بودند به رسول خدا از حضـرت امام رضا (ع) آیا در وقتی که آن سـرور سوره کهف تلاوت می نمود آیا بر شـیعیان و اهل بیت آن امام مظلومان سـینما سـید الساجـدین چه روی داد زیرا که مراد آن سرور از آیات قرآن هدایت آن فرقه بود به راه رشد و سداد سـیما از تلاوت سوره کهف و می توان گفت از پنج وجه شـباهت داشت غصه و غم انـدوز آن سـرور بـا اصـحاب کهف لهـذا آن سـرور را آن سوره را تلاوت فرمودنـد اول اینست که چنانچه اصـحاب کهف از جـان و مـال و اعتبـار خود گذشـتند و ترک کفر نموده از متـابعت دقیـانوس و اقوال و افعال او تبری نمودند همچنین اصـحاب سعادت ماب آنم سرور ترک وطن و اهل و عیال و مال نمودند و از متابعت ابن زیاد بد بنیاد تخلف ورزیدند و اطـاعت و انقیـاد آن سـرور را بر خود لاـزم دانسـتند مردانه وارد این کـار اسـتوار بودنـد تا به شـهادت فایز شدنـد دویم اینکه چنانچه اصـحاب کهف گرسنه و تشنهس فرار به کوه و غار و صحرا نمودند همچنین اصحاب آن سرور مثل حبیب بن مظاهر و مسـلم بن عوسـجه و غیر ایشان از آن سـعادتمندان پیاده از کوفه فرار نموده خود را بار دوی کیوان شـکوه آن سرور رسانیده با لب تشـنه و شـکم گرسـنه در یاری و جان نثاری آن حضـرت ثابت قدم بودند تا شـهد شـهادت نوشـیدند سـیم چنانچه از برای اصـحاب کهف زیـادتی بصـیرت روی داد از جهت ترک متـابعت دقیـانوس که انهم فتیه امنوا بربهم وزدناهم هـدی و همچنین اصحاب آن سرور در لیله عاشورا پرده حجاب از پیش نظر ایشان رفع شد و مقامات خود را

۱- (۱)امت پیغمبر (ص) بداننـد که توسل به این شـریعت تمام نمی شود مگر اینکه ایمان آورند به ارکان لا اله الا الله و ارکان ان ائمه اثنی عشـر علیهم السـلام می باشـند چنانچه روز زیارت وادیه وارد است که السلام علی شهور الحول و عدد الساعات و حروف لا اله الا الله فی لزقوم المسطرت پس جمیع.

به نظر در آورند چهارم آنکه به سبب اصحاب کهف خلق بسیاری که منکر بعث بودند هدایت یافتند و از آن عقیده فاسد برگشتند همچنین به سبب اصحاب سید الشهداء جمعی متبنه گردیدند و ترک اعتقاد باطل نموده و موحد حقیقی گشتند پنجم آنکه اگر مردم از اصحاب کهف تعجب می نمودند که چگونه بدنهای ایشان در مدت سیصد سال فاسد نگردید و تازه باقی ماند هم چنین مردمان کوفه و شام و جمعی از طایفه انام متعجب بودند که چگونه سر انوار آن سید انام در بالای نیزه و شاخه درخت خرما و امکنه دیگر تلاوت قرآن می نماید و ارشاد و هدایت مردم می نماید چنانچه مواضعی که آن سرور تلاوت قرآن نموده اند در تحفه الحسینیه ذکر نموده ام ای شیعه در قتلگاه به جهت تسلی دادن صغیره خود سکینه خاتون را از گریه و ناله آوازی از حلقوم بریده آن سرور بلند شد که فرمودند بشیعتی ما ان شربتم ماء عذاب فاذکرونی الی اخره و دیگر در شام محنت انجام به جهت تسلی دادن صغیره دگر خود از بالای شاخه درخت سر آن سرور خم شد و آن صغیره را دلداری داد و او را از گریه ساکت فرمود ایضاً از ابن بابویه حدیثی مذکور است و مشتمل است بر معانی دقیقه و مسایل مشکله از ریان بن شبیب که خال معتصم و برادر زاده او بود روایت کرده است که چون مامون اراده کرد که از مردم بیعت بگیرند برای خودش به امارت مؤمنان و برای علی بن موسی الرضا به ولایت عهدی و برای فضل بن سهل بو زارن امری نمود که سه کرسی گذاشتند و آن سه کس بر آن کرسیها نشستند و مردم را اذن داد که داخل شوند چون مردم داخل می شدند بیعت می کردند به این قسم که دست راست خود را بر دست راست آن سه نفر می گذاشتند به نحوی که دست خود را بلند تر می داشتند و انگشت کوچک ایشان اول بر انگشت کوچک آن سه نفر وارد می شد و بیرون می رفتند و در آخر مردمان جوانی از انصار آمد و بیعت کرد و دست خود را در زیر دست ایشان آورد به نحوی که انگشت بزرگ او اول به انگشت کوچک ایشان رسید پس آن حضرت تبسمی نمود و فرمود که تمام این مردم به فسخ با ما بیعت نمودند مگر این جوان که او به عقد بیعت بما کرد مامون پرسید که عقد بیعت کدام است و فسخ کدام آن سرور کیفیت هر دو را بیان فرمود مامون امر نمود که مردم برگردند و بار دیگر بیعت کنند به همان قسمی که آن سرور فرموده بود مردم گفتند که چگونه مستحق امامت می تواند بود کسی که عقد بیعت را نمی داند و کسی که او را می داند سزاوارتر است به امامت و همین باعث شد که مامون زهر به آن سرور خورانید و در کتاب تحفه المجالسی از کتاب اربعین نقل نموده که در وقت توجه حضرت امام رضا (ع) از مدینه به جانب خراسان عبور آن سرور به شهر بغداد واقع شد در آنجا مرد حمامی بود که از جمله محبان و شیعیان به اخلاص آن حضرت بود و بارها از بغداد به مدینه طیبه به زیارت آن حضرت رفته بود و چون شنید که آن حضرت به بغداد توجه نموده به استقبال آن حضرت بیرون آمد و در سه فرسخی بغداد به شرف ملازمت آن حضرت مشرف گردید و او را به خانه خود فرود آورد و بعضی از محبان و شیعیان آن حضرت که در آن دیار بودند به خدمت آن حضرت رسیده چند روز آن حضرت را به تکلیف تمام در بغداد نگاه داشتند روزی حضرت به آن مرد حمامی که اسم او رجب بود فرمود که حمام را گرم کن و حوضها را پر آب گردان تا امشب به حمام تو در آئیم رجب نام کمال سعی و اهتمام

نموده و حمام را با صفا و مزین نموده اتفاقاً در حوالی آن حمام مردی بود که به مرض برص مبتلا شده و تمام اعضای او سفید شده بود و گندی عظیم از او می آمد و از غایت نفرت که مردم بغداد از او داشتند کم از منزل خود بیرون می آمد چون شنید که حمام را به جهت حضرت امام رضا گرم نمودند از منزل خود بیرون می آمد و به نزد کلخن باب آمده پنجاه درهم به او داده و گفت مرا به گوشه پنهان نمود و چون نصف شب شد چراغ روشن کردند و حوضها را پر آب کردند و عنبر و سایر بوهای خوش در حمام سوختند بعد از آن آن حضرت به حمام تشریف آوردند و در گوشه نزول اجلال ارزانی فرمودند که ناگاه مردی که برص داشت بیرون آمد و در برابر آن حضرت ایستاد و عرض نمود یا فرزند امیرالمؤمنین تو منبع معجزات و کراماتی استدعا آنکه نظری به حال من کنی چون رجب آن مرد را در حمام دید بسیار خجل و منفعل شد خواست که او را بزند حضرت از کمال حسن خلق رجب را منع فرمودند و فرمود هیچ به او مگوی پس حضرت از کمال کرم و بزرگی برخواست و کاسه آبی از حوض حمام برداشت و سوره فاتحه الکتاب را بخواند و به آن آب دمید و بر سر آن مبروص ریخت در حال به امر حق تعالی و به برکت آن حضرت آن مرض برص بالمره از او زایل شد به مثابه که پنداشتی هرگز آن مرض به او نبوده و بدن او سرخ و سفید شده و به صورت خوش معاودت نمود پس حضرت به رجب امر فرمودند که این مرد را بیرون ببر و از سر کار ما یک دست رخت پاکیزه بگیر و در وی بپوشان و او را در سر حمام بنشان تا ما از حمام بیرون آئیم رجب به فرموده حضرت عمل نمود و چون آن حضرت از حمام بیرون تشریف آوردند آن مرد در دست و پای آن حضرت افتاد و چون اقربا و خویشان آن مرد از این واقعه خبر دار شدند زیاده از پانصد نفر از زن و مرد شیعه به اخلاص آن سرور عالمیان شدند و بعد از این در معجزات بعد از دفن آن سرور ذکر خواهد شد که واعظی این حکایت را در اصفهان بالای منبر ذکر نمود و شخصی که ناخوشی داشت که علاج آن مشکل بود به حمام رفت و طاس ابی به همان قصد بر سر خود ریخته از برکت توجه آن سرور از آن مرض بالمره شفا یافت و ایضاً در آن کتاب از کتاب مزبور روایت نموده که در وقتی که مامون سرور اولیا علی بن موسی الرضا را از مدینه به سمت خراسان طلب نمود و آن سه روز سیصد نفر از اقربا و اصحاب آن سرور در ملازمت او متوجه خراسان شدند و در اثنای راه به منزلی رسیدند و در آن منزل کوهی دیدند که در آن غاری بود و زاهدی در آن غار مشغول عبادت خدا بود چون آن زاهد خبر آمدن آن حضرت را شنید به خدمت آن حضرت آمد و زبان به مدح و ثنای آن قبله عالم گشود و گفت یا امام معصوم چندین سالست که آرزوی خدمت شما را دارم و تخم محبت شما در مزرعه دل می کارم و پیوسته به ذکر مجامد ابا و اجداد شما مشغولم و از مکارم شما توقع ندارم که قدم رنجه فرموده ساعتی مسکن این فقیر را به نور قدوم خود منور سازی حضرت از او قبول فرموده به اتفاق اصحاب همراه زاهد روان شدند تا به در غار زاهد رسیدند حضرت با آن سیصد نفر بسم الله الرحمن الرحیم گفتند و به اندرون غار داخل شدند و نشستند و حال آن که آن غار زیاده از چهار پنج نفر نمی گنجید زاهد چون آن جماعت را در آن غار نشسته دید تعجب نموده در قدم آن حضرت افتاد و بوسه بر پای مبارک آن حضرت می داد و از جهت عدم نداری و عدم مایحتاج درویش بسیار شرمسار بود حضرت از نور باطن دانست که خجالت درویش از چه راهست فرمود ای درویش

هر چه داری حاضـر کن در خانه هر چه باشـد و مهمان هر که باشـد زاهـد رفت و سه قرص از زنان و کوزه از عسل اورد و در پیش روی آن حضرت گذاشت و عذر خواهی نمود و حضرت ردای مبارک خود را بر آن انداخت و لب بجنبانید و بعد از آن دست به زیر ردا برد و پاره از نان و عسل بیرون می آورد و به زاهـد می داد که پیش اصـحاب گذارد و درویش آن خدمت به تقدیم می رسانید تا اینکه نان و عسل به مجموع سـیصد نفر قسـمت رسـید بعد از آن زاهد نگاه کرد دید که کوزه عسل و سـه قرص نان بر حال خود باقیست و هیچ از آن کم نشده خود را در پیش آن حضرت بر خاک انداخت و روی بر پای مبارک آن حضـرت می مالید و می گفت که لعنت بر کسـی باد که در امامت تو شک داشته باشد و این نظیر معجزه حضرت پیغمبر است در جنـگ خنـدق که جمع کثیری را به طعـام قلیـل اطعـام فرمود و ایضاً در آن کتاب از کتاب مزبور روایت نموده است که در وقتی که حضـرت امام رضا (ع) به خراسان تشـریف ارزانی می داشت به شـهر نیشابور رسـید و از آنجا گذشت به چشـمه آبی فرود آمـد و در آن موضع سـنگی بود حضـرت بر سـر آن سـنگ ایسـتاد و به نماز مشـغول گردید و نقش قدم مبارکش بر آن سنگ مانده و الحال آن سـنگ را بریده اند و به دیوار نصب نموده اند و مشـهد ساخته اند و آسـتانه بر آن قرار دادئه اند و نعم ما قیل بر زمینی که نشان کف پای تو بود سالها سجده صاحب نظران خواهد بود و آن موضع به قدمگاه مشهور است و باغهای بسـیار در آن موضع بود و آن حضـرت باغبان را طلبید و فرمود ما را میل انگور است برو و از برای ما انگور بیاور باغبان گفت از کجا انگور بیاورم که فصل زمسـتانست و از شدت سـرما درختهای انگور را در خاک کردیم که مبادا از آسـیب سـرما و یخ بسوزد حضـرت فرمود تو داخل شو و قدرت حق تعالی و معجزه حضـرت علی بن موسی رضا را هر درخت میوه که در باغ بود از انگور و غیره همه را پربـ بار دید و همه را در غایت شادابی و رسـیدگی مشاهده نمود(۱) بسیار متحیر شد که در این فصل این نعمت و میوه ها از کجایند و با خود می گفت که این باغ من نخواهد بود یا من در خواب می بینم و چون باغبان از محبان آل مروان بـود و از هـدایت و توفیـق بیخـبر بود عـداوت و دیـگ حرص پلیـدش به جوش آمـدو به خواطر گذرانیـد که این از کرامـات پسـر ابو ترابست صـلاح آن است که بروم و دروغی بگویم که در این بـاغ انگور نیست شایـد که این نعمتها برای من باقی بماند پس باغبان ملعون با دست خالی از باغ بیرون آمد و امام رضا (ع) فرمود که چرا برای ما انگور نیاوردی آن رو سیاه بدبخت و آن مردود لعین گفت در این باغ انگور نیست حضرت دانست که او دروغ می گوید در غضب شد و گفت الهی باغ و باغبان را بسوزان اینم را گفت و از آن مکان کوچ کردند و آن ملعون با خود گفتم که اگر چه دروغ به پسـر ابوطالب گفتم اما نعمت عظیم در دست دارم پس شادی کنان متوجه باغ شده ناگاه ابری پدید گردید و رعد و برق در آسـمان پیدا شد و هوا بسـیار متغیر گردید و آوازی سـهمناک از آسـمان بر آمد و از هوا آتشی پیدا شد و در باغ افتاد و در یک لحظه آن ملعون را با آنچه در باغ بود بسوخت و این نظیر معجزه حضـرت امام حسـین است که یکی از لشکر شقاوت اثر می گفت که من در کربلا بودم و به غلاـن و دردی مبتلا نشـدم خواست چراغ را اصـلاح نمایـد آتش در او افتاد و هر چنـد خواست آتش را از خود دور کند ممکن نشد خود را در آب انداخت آب مثل روغن شده و بالاخره در آن آب آتش او را بسوخت و

۱- (۱)ناباغبان چون در باغ داخل شد جمیع اشجار را پر میوه مشاهده نمود

به جهنم واصل شد و ایضاً در آن کتاب از کتاب بصایر الدرجات و کفایه المؤمنین از عمدالله سمره روایت می کند که روزی حضرت امام رضا (ع) بر ما بگذشت و من و تمیم بن یعقوب با یکدیگر خصم و مخالف آن حضرت بودیم پس علی بن موسی الرضا (ع) به صحرا روان شد و ما از عقب او نیز رو به صحرا نهادیم و سخنان بی ادبانه نسبت به آن حضرت بنیاد کردیم و در اثنای آن حال آهوئی چند دیدیم که در صحرا می چریدند دیدم که آن حضرت به آهو بره اشاره کرد و آن را به جانب خود طلبید آن آهو بره به جانب آن حضرت دوان دوان می رفت و حضرت دست مبارک بر سر آن آهو بره می مالید و به غلام خود سپرد آهو بره به جهت جدا کردن او را از چراگاه و مادر و پدر خود اضطراب داشت پس آن حضرت نزدیک خودش طلبید و دست بر سر او کشید و چیزی گفت که نفهمیدم آن بره ساکن گردید و ترک اضطراب نمود بعد از آن آن حضرت نظر به جانب من کرد و گفت یا عبدالله دانستی که ما اهل بیت رسالتیم و وحوش و طیور را جمیع امر ما را منقادند گفتم بلی ای سید و مولای من تو حجتی بر خلق خدا و من توبه کردم از آن چه گفتم و می کردم پس آن حضرت به غلام خود جهت آزاد کردن آن آهو بره اشارت فرمود غلام آن آهو را رها نمود و آهو به جانب صحرا می دوید و قطرات اشک از چشمهایش بر زمین می چکید باز آن حضرت دست مبارک از روی شفقت بر سر آن می کشید و آن آهو به جانب صحرا روان گردید حضرت فرمودند یا عبدالله می دانی که این آهو چه گفت عرض نمودم که خدا و رسول و فرزند رسول خدا (ص) داناترند فرمود آن آهو می گوید مرا طلبیدی و من به امیدا آن آمدم که شاید چیزی از گوشت من غذای تو شود پس ناامید مرا رها نمودی من او را خاطر جوئی نمودم تا به چراگاه خود معاودت نمود در کتاب عیون از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت نموده که می گوید قرائت نمودم مکتوبی را که حضرت امام رضا (ع) به امام محمد تقی (ع) نوشته بودند که یا ابا جعفر به من چنین رسید که غلامان تو وقتی که اراده بیرون آمدن از منزل خود داری تو را سوار می نمایند و از در کوچک منزل بیرون می سازند و این جهت بخلی است که ایشان دارند می خواهند خیر تو به احدی نرسد ای فرزند قسم می دهم تو را به آن حقی که من بر تو دارم باید که خروج و دخولت در منزل خودت از در بزرگ باشد و هر وقت که سوار می شوی باید اشرفی و ریال با خود برداری و هیچ یک از سئوال کنندگان را محروم نسازی و از اعمامت هرگاه از تو سوال نمایند کمتر از پنجاه اشرفی به ایشان مده و زیاده از این هر چه به ایشان بدهی اختیار داری و از عمهایت هر گاه از تو سوال نمایند کمتر از بیست و پنج اشرفی به ایشان مده و هر چه بیشتر به ایشان بدهی اختیار داری ای فرزند اراده دارم که خداوند تو را به آن شیوه مرضیه بلند بلند مرتبه نماید فانفق و لا تخش من ذی العرش اقتارا مؤلف گوید که چون سخاوت و بذل و جوانمردی جد این سرور حضرت امام حسین (ع) به مرتبه شد که جمیع عالم امکان به آن سرور عالمیان نگران می باشند لهذا آن سرور از نتایج سخاوت اطهرش فرمود و کامیاب شده به فرزند بزرگوارش وصیت می فرمود که باید چنین رفتار نمائی و مرد مرا از خود بی بهره نسازی زیرا که جمیع عوالم امکان به جود و سخای ایشان محتاجند حال گوش کن شمه از بذل و گذشت سید مظلومان را تا این مطلب بر تو واضح شود جوانمردی و بذل و سخای آن مظلوم غریب در راه رضای خدا به مرتبه رسید که از ما سوی الله گذشت

از وطن گذشت در کربلا غریب وار دشمنان دین احاطه اش نمودند از آب فرش گوارا گذشت بر روی عیال و اطفال و اصحابش بستند از اصحاب وفادار گذشت هر یک را به نوعی در مقابل نظرش شهید نمودند از نه نفر عم زاده نوجوان گذشت همه را در خاک و خون مشاهده نمود از شش برادر گل عذار گذشت همه را به تیغ سیم پاره پاره نمودند از پنج فرزند که چهار صغیر و یک کبیر که علی اکبر ماه رخسار باشد همه را در مقابل نظرش گروه شریر به تیغ و تیر در خون آغشته نمودند از فرزند رنجور علیل خود سید الساجدین (ع) گذشت رسن بر دست و زنجیر بر پای مبارکش نهادند و در بعضی از منازل به حال العلیل بیمار را در جلو مراکب می دوانیدند از بدن عنصری گذشت مو و چهار هزار زخم تیر و یکصد و هشتاد زخم نیزه و شمشیر شد از سر گذشت در هشت موضع به اذیت و اهانت مبتلا شد و در ره موضع تلاوت قرآن و ارشاد گمراهان نمود از چشم و دماغ و لب گذشته در سه مجلس به چوب جفا آزرده گردید از زبان گذشت که از عطش کباب شد از دندان گذشت در شریعه فرات به تیر جفا شکستند در شریعه فرات از آب خوش گوار گذشت خداوند عالم ثواب بسیار و عطیات بیشمار به شیعیان آن سرور اخیار در وقت نویشدن آب و به یاد آوردن عطش آن سرور اخیار و لعنت بر ن گروه اشرار که ثواب صد هزار حسنه و عطای صد هزار درجه و فیض رفع صد هزار درجه عطا فرموده و گویا آزاد نموده است صد هزار بنده و محشور می شود در روز قیامت ثلج الفواد که حرارت آفتاب قیامت در او تاثیر ننمایئد و از این جهت است که این ثواب را در صرف هیچ نعمتی از نعمتها و دیگر مقرر نفرموده از آبرو و بناگوش گذشت تیر و سنگ مجروح شد آن جنگ گذشت هدف تیر بلا شد از حلقوم گذشت به خنجر زهر آلود قطع شد از گردن گذشت در مجلس ابن زیاد رگهای آویخته او را قطع نمودند از سینه گذشت به تیر سه شعبه دریدند از ناف و پشت گذشت به نمیزه دریدند از شانه گذشت به شمشیر قطعش نمودند از ذراع گذشت تیرش زدند از دست گذشت جمال قطعش نمود از انگشت و انگشتر گذشت قطعش نمودند از ران گذشت در شریعه فرا

ت تیرش زدند به قسمی شدت آن تیر در آن بدر منیر تاثیر نمود که رکوه از دست مبارکش افتاد در زانو گذشت با وجود ضعف و نقاهت زانو زانو به دم راه لشگر آمد که کسی اهل بیت رسول خدا را اذیت ننماید از پا گذشت طلباً لمرضات الله از رکاب خالی نموده بر زمین کربلا افتاد از بدن عنصری گذشت سه روز و سه شب و به روایتی ده شبانه روز بر روی زمین افتاده بود که سگان ارض و سما و عرش و کرسی و لوح و قلم بر آن جان باخته در راه محبت و رضای خدا عبور نمایند و طریق عشق و محبت از آن سرور تشنه لبان بیاموزند از لباس گذشت برهنه اش نمودند از سلاح گذشت از کمرش گشودند از زنان و اطفال و خواهران گذشت سر برهنه و پا برهنه در جلو مرکبان میدوانیدند و در مجالس ادعیا دختران او را خواهش کنیزی نمودند اینها همه سهل است بعد از شهادت از قبر و مزار گذشت که مقام فنای الله او به مرتبه کمال رسید آب بر مرقدش بستند و گاو بر مزارش راندند که آثار مرقد شریفش را برطرف سازند که احدی مزار و مرقدش را نداند آری آری نظم آن بلاهائی که از روز ازل گشت نازل از خدای لم یزل یک به یک بر انبیا و مسلین تا زمان رحمه

للعالمین جمله را با دیـده دل دیـدمش پیش عقل خویش سـنجیدیمش آنچه بر پیغمبران یکسـر گـذشت جمله بر فرزنـد پیغمبر گـذشت باری چون آن محبت حقیقی در میـدان محبت و وداد خداونـد باقی فانی گردیـد و در مقام فناء فی الله هر زمان جلوه نمود و هر آن قبول درد و المی نمود کـل عـالم امکـان در جلوه گـاه جمـالش حیران و واله و جمیع خلایق از تصور عظمت و جلالش دیوانه و سرگردان شدند نظم

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست *** این چه شمعیست که جانها همه پروانه اوست

هر کجا می نگرم نور رخش جلوه گر است *** هر کجا می گذرم جلوه مستانه اوست

خلق عالم همگی عاشق و شیدای ویند *** ای خوش آن عاشق شوریده که دیوانه اوست

هر دلی میل سوی کرب و بلایش دارد *** من ندانم که چه سر است که در خانه او است

تا که او جام بلا از کف ساغر نوشید *** همه را چشم به دست وی و پیمانه اوست

و ایضاً در کتـاب تحفه المجالس از عمارین زیـد روایت کرده است که خـدمت حضـرت امام رضا بودم و به مکه می رفتم در اثنای راه غلام مرا بیماری عارض شد و از من انگور خواست گفتم در این بیابان انگور از کجا بیاورم که در آن حین حضـرت امام رضا (ع) پیش کس فرسـتاد که علامت از روی انگور کرده به مقابل خود نگاه کن چون نگاه کردم باغی در غایت خرمی و طراوت دیـدم که در آن بـاغ انـواع درختـان انـار و انگور و انجیر بسـیار بود من بر خواسـتم و به آن بـاغ رفتم و انگور و انـار بسیاری چیدم و پیش غلام آوردم و توشه راه نیز از آن گرفتم و چون به بغداد آمدم و این حکایت را با لیث بن سعد الجوهری بیان کردم ایشان به خدمت حضـرت امام رضا (ع) آمدند و آنچه از من شنیده بودند به جهت آن حضرت نقل نمودند حضرت به ایشان فرمود آن باغ از شـما دور نیست ببینیـد چون نگاه کردنـد باغیماننـد باغهای بهشت عنبر سـرشت مشاهده نمودند که انواع میوه ها در آن باغ موجود بود گفتنـد ما شـهادت می دهیم که تو فرزنـد رسول خدائی و بهترین خلقائی بعد از پدر و جد خود و ایضاً در آن کتاب از چنـد کتب نقل نموده که نوفلی روایت می کنـد که وقتی حضـرت امام رضا (ع) از مامون اجازت خواست که دوائی خورده ام و به چشـمه آب گرم می روم بایـد که مرا هفت روز معاف داریـد و رسول تو به پیش من آمـد و شد نکند مامون آن سـرور را اجازت داده آن سرور دین و دنیا به سر چشمه رفت و در آنجا خیمه زد مامون روز می شمردم تا آنکه روز هفتم رسـید از اسب فرود آمـدا و به خیمه آن حضـرت داخل شد و شـرف ملاقات حضـرت را در آنجا ادراک نمود بعـد از مراسم تعظیم و تکریم و اظهار اشتیاق به اتفاق آن سـرور سوار شـد به محل خود مراجعت نمودنـد بعـد از اندک زمانی نامه از عامل مـدینه رسـید که حضـرت امام رضا (ع) به مدینه تشـریف آوردند و از آنجا به جانب مکه توجه فرمودند و بعد از چنـد روز دیگر نـامه از عامل مکه رسـید که حضـرت امام رضا (ع) به مکه می باشـد مامون چون نامها را دیـد تعجب بسیاری نمود برخواست به خـدمت حضـرت امام رضا (ع) آمد و گفت که از من درخواستی که هفت روز تو را معاف دارمکه دوا می خوری و باب کرم روی و به این بهانه به مکه و مدینه رفتی حق تعالی تو را علم عظیم عطا فرموده من برادر و پسـر عم توام چه شود که از آن علم خرمی به من آموزی تـا از آن منتفع شوم حضـرت امام رضا (ع) فرمودنـد اگر من خضـر بودمی بر آنچه تو می گوئی قادر نبودمی فکیف که یکی

از رعایای تو می باشم مامون ملعون بخندید و گفت به خدا قسم که به این اماکن رفتی و رجوع نمودی و تو حجت خدائی و ولی این امت و ایضاً در آن کتاب از کتاب کشف الغمه روایت نموده که من و برادرم در خدمت امام رضا (ع) بودیم که خبر آوردند که عمش محمد بن جعفر در حال نزع است و ذقن او را بسته اند پس در خدمت آن سرور به دیدن او رفتیم دیدیم که برادرش اسحق و فرزندان او در بالین او نشسته اند و می گریستند پس آن حضرت لحظه نشست و تبسمی نمود چون وقت نماز بود برخواست یاران گفتند شماتت کرد به مردن عمش و خوشحال شد من به خدمتش آمده گفتم فدای تو شوم تبسم تو را حمل بر شماتت نمودند فرمودند که غلط فهمیدند تعجب و تبسم من از آن بود که اسحق بر آن می گریست و حال آنکه اسحق پیش از وی خواهد مرد و او گریه بر اسحق خواهد کرد پس بعد از ساعتی محمد عرق نموده خوب شد و مدتها زنده بود و اسحق مدتی پیش از محمد چنانچه آن سرور فرموده بودند از دنیا رحلت نمود و ایضاً در آن کتاب از کشف الغمه از حسن بن الوشا روایت می کند که چون به خراسان رسیدیم روزی خادمی از جانب علی بن موسی الرضا (ع) آمد و گفت از آن مرکب که آورده برای ما بفرست و مرا چون به خواطر نبود عذر خواستم که مرکب نیاورده ام خادم رفت و باز آمد و گفت البته هست پیدا کن من بر خواستم و با غلامان دیگر تفحص بسیار کردیم و نیافتیم پس به خادم گفتم مرا به یاد نیست که مرکب داشته ام و در میان اسبابهای من نیست خادم رفت و بعد از ساعتی برگشت و گفت صندوقچه هست که در آن میان است چون تفحص درست نمودم چنان بود که آن سرور فرموده بود خود آن مرکب را برداشته به خدمت آن حضرت رفتم و گفتم گواهی می دهم که تو امام مفترض الطاعه و اعتقاد من به امامت آن سرور نمودم و به این سبب هدایت یافتم و ایضاً در آن کتاب از بصائر الدرجات و کفایه المؤمنین از فضل بن یونس روایت می کند که وقتی عازم سفر حج بودم و پهنه اسباب سفر و تجهیز راد و راحله نمودم و بعد از طی مراحل به مدینه رسیدم و بسیاری از خیل و حشم هارون الرشید را در آن مکانم دیدم دانستم که هارون اراده ج دارد به منزلی فرود آمدم و جمعی از دوستان رسول خدا با من در آن منزل نزول کرده بودند طعامی حاضر ساختم هنوز حضار دست به طعام دراز نکرده بودند که غلام من در آمد و گفت شخصی که کنیتش ابوالحسن است در بیرون در ایستاده و اذن دخول مجلس و را می طلبد گفتم آن کسی که من طالب اویم اگر باشد تو را آزاد می نمایم و از روی اضطراب بیرون رفتم دیدم که حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) سواره ایستاده گفتم یابن رسول الله نزول اجلال ارزانی فرمائید و منزل ما را به نور قدوم خود منور فرمائی حضرت فرود آمد و با ما بر سر سفره نشست و بعد از صرف طعام گفت ای فضل خلیفه امروز به حسین بن زیده ده دینار عطا فرموده و آن مبلغ را به تو حواله نموده و حسین بن زید از من توقع نموده که مبلغ معهود را زود به او برسانی فضل گوید من عرض کردم یابن رسول الله به خدا قسم که از محاسبه خلیفه نزد من از قلیل و کثیر چیزی باقی نمانده اما هر چه شما بفرمائید مطیع و منقادم ان حضرت فرمود یا فضل تو مبلغی را به حسین تسلیم نما که قبل از آنکه به منزل خود برسی آن مبلغ به تو واصل خواهد شد و اندک زمانی بر نیامد که حسین بن زید نزد من آمده و مطالبه آن وجه کرده و من حسن و امام رضا (ع) مبلغ معهود را به حسین دادم و به خدا قسم که پیش از آنکه به منزل خود برسم آن مبلغ به من رسید و ایضاً

در آن کتاب از محمد ابن ابی نصر بزنطی روایت نموده است که روزی نجاشی از من پرسید که امام کیست بعد از امام تو و من چون از حضرت امام رضا (ع) چیزی در این باب نشنیده بودم جواب ندادم و گفتم تا از وی نپرسم جواب نگویم پس به خدمت آن سرور مشرف شدم و سوال نجاشی را عرض نمودم فرمود که امام بعد از من پسر منست و بعد از آن گفت هرگز کسی جرات می کند که بگوید پسر من خلیفه منست و او را پسر نباشد و امام محمد تقی (ع) هنوز متولد نشده بود بعد از آن متولد شد و در حدیثی وارد شده است که ابو اسماعیل سندی می گوید که من در سند بودم که شنیدم در عربستان کسی است که خداوند است بر روی زمین پس بطلب او از سند بیرون شدم و در تفحص حجت خدا بر آمدم تا اینکه جناب امام رضا (ع) را به من نشان دادند پس توجه به آن حضرت نمودم و وارد به مجلس آن سرور شدم در حالی که عالم به لغت عرب نبودم پس بر آن حضرت به زبان سندی سلام نمودم و آن حضرت نیز به آن زبان رد سلام من نمودند و میان من و آن سرور سوال و جواب چندی به زبان سندی شد بعد از آن عرض کردم که من چون شنیدم که در میان طایفه عرب کسی هست که راهنمای خلایق و حجت خداوند است لهذا در طلب آن کس بر آمدم که او را بیابم آن سرور فرمودند که منم آن کسی که در طلب او بر آمده و منم حجت خداوند و سوال نما از من آنچه اراده داری ابو اسماعیل می گوید پس سوال نمودم از آن سرور از آنچه مقصودم بود پس چون خواستم که از خدمت آن سرور مرخص شوم عرض نمودم که من زبان عربی را نمی دانم و دوست دارم که لغت عرب را بدانم پس بخوان خداوند را که مرا دانا نماید به لغت عرب آن سرور مرا به نزد خود طلبید و به دست مبارک زبان مرا مسح فرمود و از آن وقت تا به حال به لغت عرب تکلم می نمایم و در حدیث دیگر روایت شده که علی بن احمد کوفی می گوید که چون قصد نمودم که از کوفه به سوی خراسان روم دختری داشتم در آن وقت به نزد من آمد و یک حله به من داد و گفت چون به خراسان رسیدی این حله را به فروش و قیمت آن را از برای من فیروزج بخر من آن حله را در میان بارهای خود گذاشتم و روانه خراسان شدم چون به مرو رسیدم و در آنجا منزل گزیدم بعد از زمانی غلام حضرت امام رضا (ع) به نزد من آمده ایم که از تو حله بخریم و آن را کفن بعضی از غلامان حضرت رضا (ع) نمائیم من به ایشان گفتم در نزد من جله نیست و من از آن حله که دخترم به من داده بود که از برای او فیروزخ بخرم فراموش نموده بودم بعد از لمحه بان غلامان آن سرور آمدند و گفتند آقای ما حضرت رضا (ع) به تو سلام رسانیده و فرمود که در میان بارهای تو حله می باشد به این صفت و نشان وقتی که از کوفه به سوی خراسان می آمدی دخترت به توئ داد که از برایش فیروزج بخری این وجه حله است بگیر و حله را بده پس من وجه آن را از ایشان گرفتم و حله را به ایشان دادم و با خود گفتم که قسم به خدا هر آینه سوال می نمایم از آن جناب چند مسئله اگر جواب داد پس معلومست که او حجت خداست و آن مسائل را نوشتم و صبح آن نوشته را به خدمت رسانیدم چون به نزدیک منزل آن سرور رسیدم از کثرت جمعیت و ازدحام نتوانستم که پیش روم در گوشه نشستم که ناگاه دیدم از میان مردمان یکی از غلامان آن سرور بیرون آمد و گفت کجا است علی بن احمد کوفی پس من پیش رفتم و گفتم منم گفت بگیر این است جواب آن مسائلی که با تو است پس نوشته آن سرور را گرفتم دیدم به عینه همان مسائلی که من نوشته بودم واحداً بعد و احد جواب فرموده بودند و در حدیث دیگر از حسین بن موسی بن جعفر علیهما السلام روایت شده

که می گوید من با جمعی از جوانان بنی هاشم در اطراف حضرت امام رضا (ع) نشسته بودیم که ناگاه جعفر بن عمر علوی با لباسهای مندرس و احوال بدی بر ما گذشت ما از احوال جعفر و هیئت او خندیدیم حضرت امام رضا (ع) چون دید که ما از احوال و هیئت او خندیدیم فرمود که زود باشد که شما جعفر را صاحب مال و ثروت و خدم و شم ملاحظه نمائید می گوید هنوز یک ماه از زمان فرمایش آن سرور نگذشته بود که جعفر والی مدینه شد و صاحب ثروت و عزت و خدم و حشر گردید و روزی بر ما گذشت و حال آنکه غلامان و خادمان با او بسیار بودند و ایضاض در کتاب عیون از ریان بن الصلت روایت نموده می گوید که چون اراده نمودم که به سوی عراق بیروم روم و عزم نمودم بر اینکه حضرت امام رضا را وداع نمایم و یک پیراهنی از آن پیراهنی که آن سرور می پوشد به جهت کفن خود از آن سرور بگیرم و چند درهم از مال آن حضرت نیز بگیرم و به جهت دختران خود اندراهم را انگشتر بسازم چون الین مطالب را مکنون خاطر خود نمودم و به مجلس بهشت مثال آن حضرت مشرف شدم و در وقتی که آن سرور را وداع نمودم که برگردم از کثرت گریه و تاسف بر مفارقت آن سرور از حوائج مکنوبه خود بالمره فراموش کردم فلما خرجت من بین یدیه صاح لی یاریان ارجع فرجعت یعنی چون که از پیش روی آن سرور بیرون آمدم فریاد زدند که ای دیان برگرد پس برگشتم آن سرور فرمودند آیا دوست می داری که چند درهم به تو دهم که به جهت دختران خود انگشتر بسازی و جامه از جامهای جسد خود به تو دهم که کفن خود نمائی هرگاه اجل تو برسد پس عرض کردم یا سیدی قد کان فی نفسی اسئلک فی ذلک فنعی الغم بفراقک فرفع علیه السلام الوساده و اخرج قمیصاً فدفمعه الی و رفع جانب المصلی فاخرج دراهم فدفعها الی فعددتها و کانت ثلثین درهماً یعنی ای آقای من بود در خاطر من اینکه از جناب شما سوال نمایم این مطلب را پس هم مانع شد مرا و مفارقت از جناب مقدست فراموش نمود از خاطرم این مطلب را پس آن سرور عالمیان متکای خود را بلند نمودند و چند درهم برداشتند و به من مرحمت فرمودند پس شمردم آن دراهم سی درهم بود و ایضاً در عیون از محمد بن عبیدالله قمی مرویست که گت در خدمت حضرت امام رضا بودم و عطش شدیدی بر من وارد شده بود پس کراهت داشتم که در آن مجلس آب طلب نمایم پس آن منبع جود و مروت و اینکه من اظهار عطش نماید خود آب طلبیدند و قدری چشیدند و بعد به من مرحمت فرمودند و گفتند که ای ابو محمد از این آب بیاشام که اب سردیست پس من آن ظرف آب را گرفتم و آشامیدم و ایضاً در عیون از ابو محمد غفاری مرویستن که قرضی ثقیل بر من وارد شده بود پس به خود گفتم که چاره از برای این دین نمی شود مگر اینکه متوسل شوم به مولا و آقای خود ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) پس چون که صبح شد به دربار آن سرور آمدم و قبل از آنکه اظهار مطلب نمایم و لب به سوال حاجت خود باز نمایم فرمودند که یا ابا محمد ما حاجت تو را فهمیدیم و بر ما است که ادا نمائیم قرض تو را پس چون که وقت افطار شد طعامی به جهت افطار آن سرور آوردند و با آن حضرت طعام خوردیم بعد از صرف آن طعام آن سرور فرمودند ای ابا محمد آیا تو امشب در نزد ما می مانی یا بر می گردی عرض نمودم ای آقا من اگر حاجتم وا شود برگشتن را دوست دارم پس آن سرور از زیر بساط خود یک مشت دراهم و دینار برداشتند به من مرحمت فرمودند بعد از آن از خدمت آن حضرت

بیرون آمـدم و به نزدیک چراغ آمـدم و نگاه به آنها نمودم فاذا هی دنانیز حمر و صـفر فاول دینار وقع بیدی و رایت نقشه کان علیه یا ابا محمـد الدنیا رحمسون سـته و عشـرون منها القضاء دینک و اربعه و عشـرون لنفقه عیالک فلما اصـحت فنشت الدنانیر فلم اجد ذلک الدنیا و اذا هی لا ینقص شـیئا یعنی پس ناگاه دیدم که اشرفی و ریالست پس اول اشرفی که از آن پول به دستم آمد دیدم که بر آن اشـرفی نقش شده که ای ابا محمد پنجاه اشرفی می باشد بیشت و شش اشرفی به جهت قرض خود بردار و بیست و چهـار اشـرفی به جهت نفقه عیال خود بردار پس چون که صـبح شـد در آن اشـرفیها نظر نمودم آن اشـرفی منقوش را نیافتم و از عـدد آن اشـرفیها چیزی کم نگردیـده بود مؤلف گویـد که چون این روایت با روایتی که سابقاً نظیر این روایت بود اختلافی داشت لهـذا نقل نمودیم تا واضـح شود اختلاف متن این دو روایت بر متتبع در اخبار و در کتاب عیون اخبار الرضا از یاسـر خادم روایت نموده است حـدیثی را که حاصل آن حدیث این است که می گوید روزی در مرو ما خدمتکاران حضـرت امام رضا (ع) در خدمت آن سرور بودیم که ناگاه شنیدیم صدای باز شدن دری را که از خانه مامون بود و متصل بود آن خانه به خـانه حضـرت امام رضا همین که آن در باز شـد حضـرت به ما فرمود برخیزیـد و متفرق شویـد پس ماها برخواستیم و رفتیم پس داخـل شـد مـامون بر آن سـرور و در دست او نوشـته طویلی بود که نظر در آن می نمود آن سـرور خواسـتند که به جهت تعظیم او از جای خود برخیزند قسم داد مامون آن حضرت مرا به حق جدش رسول الله که بر نخیزد و بعد مامون نزدیک به آن حضـرت آمد و روی مبارک آن حضـرت را بوسید و پیش روی آن سرور نشست پس شروع نمود به خواندن آن نوشته که در دست داشت و در آن نامه سرداران او نوشته بودند که فتح نمودیم ما فلان قریه کابل را پس چون از خواندن فتح نامه فارغ شد آن حضـرت فرمودنـدذ که مسـرور می شود به فتح قریه از سـریهای مشـرکین مامون عرض کرد مگر جای سـرور و خوشـحالی نیست حضـرت فرمودنـد بپرهیز از خداونـد عالم در حقوقی که امت محمـد بر تو دارنـد و خداوند تو را بر ایشان والی و رئیس گردانید و تو را مخصوص بر ریاست نموده که به امور ایشان برسـی و تو ضایع نموده امور مسلمانان را و واگذاشته امور ایشان را به غیر خودت که آن غیر در میان ایشان به غیر حکم خدا رفتار می نماید و تو در این بلد خراسان منزل نموده و ترک نموده بیت الهجره و مهبـط الوحی را که مـدینه طیبه است و حـال اینکه مهاجرین و انصار مظلوم می باشـند و والی تو بر ایشان تعـدی نموده و ملاحظه نمی نمایند ولاه امر تو در حق هیچ مؤمنی قرابت و عهد ذمه اسـلام او می گذرد بر مظلومین روزگاری که در آن مدت نفسهای ایشان از ظلم ظالمین در تعب و مشقت است و نمی یابید دادرسی را که شکوه به آن نمایند و نمی توانند که خود را به تو برساننـد از کثرت دوری که میـان تو و ایشـانست پس بترس از خـدا ای مامون در امور مسـلمانان و برگرد به بیت الهجره و بیت النبوه و محلی که معـدن مهاجرین و انصار است اما علمت یا امیرالمؤمنین ان والی المسـکین مثل العود فی وسـط الفسـطاط من اراده اخذه یعنی آیا نمی دانی ای امیرالمؤمنین که والی مسلمانان باید مثل عمود خیمه باشد در وسط خیمه که از هر جای که خواسـته باشـند بتوانند به او برسـند و بالنسبه به همه مساوی باشد از جهت رسیدن به او مؤلف گوید که ولایات و شهرهای بسـیار از ربع مسـکون در تصـرف مامون بود چنانچه از شرح قصیده ابوفراس نقل شده است که هارون ملعون ولایات ازربع

مسکون که در تصرف او بود بر اولاد خود قسمت نمود و به مامون الرشید شرقی عقبه آن را که عبارتست از کرمانشاهان و نهاونـد و قم و کاشان و فارس و ری و اصـفهان و قومس و بلاد جبل و خراسان و ماوراء النهر و طبرسـتان و زابل و هند و کابل است واگـذاشت و به محمـد امین واسـط و کوفه و بصـره و شامـات و سواد عراق و موصـل و جزیره و حجـاز و یمن و مصـر تا انتهای مغرب را داد و به قاسم مؤتمن بعضی از ولایات جزیره را داد و در وقتی که مامون غالب بر ایشان شد ولایات ایشان هم در تصرف او در آمد پس مملکت مامون مثل هارون بود و در این زمان که حضرت رضا (ع) به او فرمودند که در مدینه منزل نما پس موافق فرمایش حضرت مدینه در وسط مملکت او بود چنانچه ستون در وسط خیمه می باشد باری موافق حدیث سابق بعد از آن مامون عرلض کرد که ای سید و اقای من ای خدای تو قرار گیرد چنان خواهم نمود حضرت فرمود رای من آنست که از این بلاد بیرون شوی و مکان گیری در موضـعی که آبا و اجـداد تو را بجا منزل داشه اند یعنی مدینه طیبه و در آن مکان به امـور مسـلمانان برسـی و امر ایشـان را به غیر خـود وا نگـذاری زیرا که خداونـد عـالم بـازخواست خواهـد نمود تو را از این ریـاست و سـلطنت که به تو عطـا فرموده پس مـامون از جای خود برخواست و عرض کرد بلی ای سـید و مولای خودم اجابت نمودم فرمایش شـما را ورای تو نیکو رایست پس بیرون رفت مامون و امر نمود اینکه نوابان از مرو بیرون رونـد و اسـباب سـفر مـدینه طیبه مهیـا نماینـد و چون این خبر به ذوالریـاستین که وزیر مـامون بود رسـید مغموم و مهموم شـد مؤلف گویـد که لفظ ذوالریاستین و ذوالعالمین و ذوالیمینین در کتب اخبار و تواریخ بسیار است که هر یک اعتبی می باشند از برای یکی از خواص مـامون و امـا ذوالریـاستین به جهت این است که هم تـدبر لشـکر و عسـگر به او مفـوض بود و هم امور رعـایت و نظم ولایـات ولیکن بعضـی از عظمای ذوالاقتـدار فرمودنـد که سـبب لقب او بذوالریاستین این است که چون حضـرت امام رضا (ع) ولیعهد شدند مامون قرار داد که او نیز امورات متعلقه به آن سرور را متوجه شود و نظم امور آن سرور نماید و چون امورات مامون هم به او سابقاً مفوض بود لهذا بذوالریاستین ملقب شد و هم چنین ذوالقلمین چون به قلم او امور آن سرور و امور مامون نوشته می شد و ضبط و ثبت این دو امر به قلم او بود او را ذوالقلمین گفتند و اما ذوالیمینین چون وقتی که حضرت امام رضا (ع) به بغداد آمدنـد طـاهر به دست چپ خود به آن سـرور مصافحه نمود آن سـرور سوال فرمودنـد که چرا به دست راست مصافحه نمودی جواب داد که چون دست راستم در بیعت امیرالمؤمنین است لهذا به این دست با شما مصافحه نمودم وقتی که آن سرور به مرو آمدند و مامون چون از آن کیفیت مطلع شد به آن سـرور عرض نمود که یمین او همانست که به دست مبارک شـما رسـیده و تبرک یافته است لهـذا بذوالیمینین ملقب شد باری موافق روایت سابق بذوالریاستین از این جز اندوه عظیمی عارض گردید و با وجود اینکه امور به دست او جاری می شـد و در جمیع امورات رای رای او بود لیکن در این مقام جرات نکرد که با مامون در ظـاهر در این خصـوص چیزی بگویـد و در ظـاهر تقویتن رای آن سـرور نمود بلکه مبـالغه در این نمود س آمـد پنهـانی به نزد مـامون و گفت ای امیرالمؤمنین این چه اراده است که نموده ایـد و چه امریست که فرموده ایـد مـامونم گفت ای فضـل در این کارمن بهره ای ندارم چون مولا و سیدم ابوالحسن مرا به این کار امر نموده است لهذا صواب دانستم فضل

گفت یا امیرالمؤمنین این اراده صواب نیست و از تدبیر سلطنت و مملکت داری دور است زیرا که تو برادر تو را در این ورودی به قتل آوردی و خلافت را از او گرفت و برادران دیگر تو جمیعاً دشمن تو می باشند بلکه جمیع اهل عراق و طوایف اعراب و منسوبین تو از طایفه بنی عباس همه عداوت با تو دارند و دیگر اینکه این امر دیگری که تازه از تو به ظهور رسیده که حضرت رضا (ع) را ولیعهد و جانشین خود نمودی و ولایت عهدی را از فرزندان هارون که برادران تو می باشند بیرون نمودی و حال اینکه فقها و علما و دانشمندان و عامه مردمان و ال عباس راضی به این امر نبودند و دلهای ایشان به سبب این کار نفرتی از شما دارد و من چنین نیکو می دانم که در همین بلده خراسان بمانی تا وقتی که دلهای مردم از کینه و عداوتی که با تو دارند سکونی به هم رساند و مانوس شوند به آن چیزی که تو درباره برادرت محمد امین نمودی و از آن خیالات بیرون شوند و اگر این سخن را از من قبول نمی فرمائی پیرمردانی که سالها خدمت به پدرت نموده اند و از امور رعیت و نظام مملکت داری وقوفی دارند و به ایشان مشورت نما هرگاه ایشان انکار را پسندیدند اختیار کن والا ترک نما مامون گفت آن مشایخی که می گوئی به ایشان مشورت نمایم در این خصوص کیستند و چگونه اشخاص می باشند گفت مثل علی بن عمران و ابن موسی و جلودی و این اشخاص کسانی بودند که در وقتی که حضرت رضا (ع) را ولیعهد نموده بودند راضی به آن نبودند و به آن سرور بیعت ننمودند و به این سبب مامون هر سه نر ایشان را محبوس نموده بود مامون به فضل گفت چنین خواهم نمود پس چون که روز دیگر شد حضرت امام رضا (ع) به منزل مامون وارد شدند و فرمودند که چه کردی در این امر مامون آنچه بین او و ذوالریاستین واقع شده بود به آن سرور عرض کرد و بعد از آن امر نمود که آن هر سه را از حبس بیرون نموده به مجلس او بیاورند و اول دفعه علی بن عمران را به مجلس او بیاورند و اول دفعه علی بن عمران را به مجلس داخل نمودند چون آن ملعون وارد مجلس شد و نظر نمود که حضرت رضا در پهلوی مامون در نهایت جلال و عظمت نشسته است آتش عداوت و حقد او مشتعل شد و گفت یا امیرالمؤمنین طلب پناه می نمایم تو را به خدا از اینکه امر سلطنت و ریاستی را که خداوند از برای شما و آبا و اجداد شما قرار داده بیرون نمائی و قرار دهی آن امر را از برای دشمنان خود و کسانی که پدران تو می کشتند ایشان را و پدران ایشان را او متفرق می نمودند ایشان را در بلدها مامون از سخن آن دون در غضب شد و گفت یابن الزانیه هنوز تو در این عداوت و کینه هستی ای جلاد بگیر او را و بزن گردنش را چون گردن او را زدند ابن یونس را بعد از آن شقی وارد نمودند و چون نظر آن شقی بر آن امام متقی افتاد که در پهلوی مامون بر سریر عظمت و جلال متمکن گردید نوایر حسد و کینه از سینه او شعله ور گردیده و گفت یا امیرالمؤمنین این شخصی که در پهلوی تو نشسته صنم یعبد من دون الله مامون از سخن آن ملعون نیز در غضب شد و گفت یابن الزانیه تو هم نیز بر آن کینه و عداوت باقی می باشی ای جلاد بگیر او را و گردنش را بزن بعد از کشتن آن شقی جلودی را وارد مجلس آن دنی نمودند ولیکن این جلودی از جمله سرداران کاری هارون بود و سالهای سال خدمت به هارون نموده بود و در زمان هارون در وقتی که امام زاده محمد فرزند امام جعفر صادق و در مدینه طیبه خروج نموده بود هارون همین جلودی را با لشکر و عسکر به مدینه فرستاده بود و امر نموده که غلب بر امامزاده محمد گردید او را گردن زدند و تغییر دهید

خانهای آل ابوطالب را و برهنه نماید زنان ایشان را و آنچه اساس و لباسی که ایشان دارند همه را به غارت از ایشان بگیرد و از برای ایشان سوای یک ثوبی چیزی وانگذارد و در آن زمان حضرت امام موسی کاظم (ع) شهید شده بودند و حضرت امام رضا (ع) در مدینه منزل داشتند پس چون که جلودی مدینه را تصرف نمودند و امام زاده محمد را گرفت و به قتل در آورد نظر به امر هارون نمود با لشکر و عسگر خود به درب خانه حضرت امام رضا (ع) که عیال و اطفال آن سرور و متعلقان و منسوبان و خویشان آن سرور را که از آل ابوطالب بودند برهنه نماید پس هجوم آوردند لشکر و تابعان او به در خانه آن سرور و در آن حال غیرت آن مقرب ذوالجلال مانع از این شد که مشاهده نماید که زنان ابوطالب را لشکر آن شقی برهنه نمایند همه زنان را در خانه جمع نمود و خود بر در آن خانه ایستاد و مانع لشکر او شد جلودی در آن حال فریاد بر آورد که ای ابوالحسن من از جانب امیرالمؤمنین هارون ماموم که داخل در این خانه شوم و زنهای آل ابوطالب را برهنه نمایم حضرت فرمودند هرگاه مقصود تو لباس گرفتن و اساس ایشانست من خود لباس و زیور از ایشان می گیرم و به تو می دهم و آن سرور قسم یاد فرمودند که من هیچ چیز لباس و زیور ایشان را از برای ایشان نمی گذارمن و همه را از ایشان خواهم گرفت آن ملعون اول قبول نمی کرد تا بالاخره بعد از سعی و کوشش بسیار که آن حضرت نمودند قبول کرد و آن معدن رحم و احسان داخل خانه زنان شد و آنچه لباس و زیوری و اساسی که داشتند حتی گوشواره ها و خلخال و بندها و دکمه های پیراهن ایشان را گرفت و جمیعاً را بجلودی داد و نگذاشت که نظر آن شقمی و لشکر او بر قد و بالا و صورت زنان ابوطالب افتد و آنچه در خانه ایشان بود از قلیل و کثیر همه را گرفت و به آن شقی تسلیم نمود(۱) اما در این روز که جلودی را از حبس بیرون نمودند و به مجلس مامون آوردند و نظر آن منبع رحم و احسان بر آن شقی افتاد بر او مترحم گردیدند و فرمودند که یا امیرالمؤمنین این پیرمرد را به من ببخش و از تقصیر او بگذر مامون عرض کرد که ای سید و مولای من مگر به خواطر نداری که این شخص در مدینه طیبه با دختران رسول خدا و آل ابوطالب چه رفتارها نمود و چگونه ایشان را برهنه نمود حضرت باز سوال از عفو او فرمودند چون جلودی نظر نمود که حضرت رضا (ع) با مامون تکلم می نمایند او را چنین گمان رسید که نظریان اذیتهائی که به آن سرور نموده بود آن حضرت درر صدد سعی نمودن در قتل او بر آمده است پس رو نمود به جناب مامون و گفت یا امیرالمؤمنین سوال می نمایم از تو و قسم می دهم تو را به خداوند علی عظیم و به آن خدمتهائی که به هارون الرشید نموده ام که سخن ایشان را در حق من قبول نکنی مامون ملتفت شد به آن سرور و عرض کرد که به تحقیق استعفی نمود جلودی از شفاعت شما و ما حال راست می نمائیم قسمی را که به ما داد بعد از آن رو نمود به جانب جلودی و گفت قسم به خدا که قبرول نمی نمایم سخن او را در حق تو و بعد از آن اشاره نمود به جلاد که او را هم به رفقایش ملحق سازد چون که مامون این گروه را کشت ذوالریاستین دانست که عزم مامون بر حرکت و خروج است اگر چه در اول امر نواب و کار گذاران را منع از خروج نموده بود اما در این زمان که این مطلب را فهمید هیچ نگفت و در خانه پدر خود سهل قرار گرفت بعد از آن حضرت امام رضا (ع) به مامون فرمودند که در خصوص بیرون شدن رؤسا و کار گذاران امر سفر چه کردید مامون عرض کرد که شما

۱- (۱)مولف گوید که آن سرور راضی نگردید که جلودی بخواندا داخل شود که در آن خانه زنن ل ابوطالب بودند آیا چه روی داد بر حضرت سید الساجدین جد این سرور و وقتی که لشکر شقاوت اثار ابا نیزه و شمشیر و حنجر رو به جاا زنان دل

سوخته سید الشهدا روحی له الفدا نمودند تا در آن زمان آن زنان نتوان چنین ظلبن و جراحتی از آن منافاقان ندیده بودند باری موافق روایت سابق.

ایشان را داریـد و امر نمائید به این کار پس حضـرت بیرون شدند و در میان مردم فریاد بر آوردند که بیرون شوند نواب و کار گذاران راوی می گوید که کلام آن سرور در قلوب چنان تاثیر نمود که گویا پاره های آتش و اخگر دردلها واقع شد و ایشان سپنـد آسا از زمین جسـتن نمودند و رو نمودن به بیرون شدن و مقدم شدن و ذوالریاستین در منزل خود نشسـته بود و اصـلاً دار این امور مـدخلیتی ننمود مـامون به عقب او فرسـتاد و بعـد از حضور به او عتاب نمود که چه شـده است تو را که در خانه خود نشسـته و در امور دخیـل نمی شوی فضـل گفت یـا امیرالمؤمنین گناهـان من عظیم و احمـالی اکه اباعث نفرت اهل بیت تو می باشـد جسـیم است و عامه مردمان مرا ملامت می نمایند به قتل برادر تو که از خلافت او را اولا خلع نمودی و هم چنین ملامت می نمایند مرا نیز در اولایت عهدی رضا که از شـما ناشـی شد و ایمن نیستم از حسودان و بد گویان و نمامان که نمامی نمایند و سـخن بد از من به شـما براسـنند و این باعث هلاک من شود پس مر وگذار که در مملکت خراسان خلیفه و جانشین تو باشم مامون گفت کار من بـدون تو نظم ندارد و به تو احتیاج دارم در امورات خود اما ینکه گفتی که مردم مرا در حق تو نمامی می نمایند و سـخن بد از تو به من نقل می نمایند تو از این خواطر جمع دار که سخن کسی را در حق تو قبول نخواهم کرد و تو در نزد مـا ناصـح و مشـفق و امینی و بنـویس از برای خودت امـان نـامه و ضـمان خطی که تو در امـان و ضـمانی و کسـی را بر تو سلطنتی نخواهـد بود و بنویس به قسـمی که تو مطمئن و آسوده خاطر شوی پس فضل رفت و نوشت از برای خود امان خطی و جمع نمود بر آن امان خط جمیع علما و دانشمندان را و آورد آن امانم خط را به نزد مامون و بر او خواند و مامون عطا نمود به فضـل هر چیزی که دوست داشت و مایـل به آن بود و نوشت مـامون به خط خود علاوه بر امان خط هبه نامه و نوشت که فلان اموال و فلاـن ضـیاع و اماره و ریاست فلان مکان را به تو دادم و آنچه آرزو داشت از امتعه دنیا به او عطا نمود پس بعـد از آن دوالریاستین به مامون گفت دوست دارم که خدمت خط و مهر حضـرت امام رضا (ع) در این نوشـته باشد و آن سرور مرا امان دهـد و آنچه شـما عطـا فرمودیـد او نیز عطـا فرمایـد زیرا که او ولی عهـد تو است مـامون گفت ای فضل مگر نمی دانی تو که ابـوالحسن الرضـا (ع) در وقـتی که قبـول نمود ولاـیت عهـدی مـا را شـرط نمود که دخیـل چنین امورات نشود و احـداث امور مللکتی از او صادر نشود و من از او سوال نمی نمایم چیزی را که او ناخوش داشـته باشد و هرگاه تو خود از آن سـرور التماس آن مطلب نمائی آیا اذان نخواهد نمود پس در آن وقت فضل آمد به در دولت سـرای آن حضرت و طلب اذن نمود یاسر راوی حدیث می گوید ما در خدمت آن سـرور بودیم آن حضرت فرمودند برخیزید و متفرق شوید پس ما برخواستیم پس داخل شد فضل بر آن سـرور عالمیان و پیش روی مبارک آن حضـرت ایسـتاد بعـد از یک ساعت آن سـرور سـر مبارک را بالا نمودند و فرمودند ای فضل چه حاجت داری فضل عرض کرد ایستید و مولای من عطا نموده است به من امیرالمؤمنین و شما سزاوارترید به اعضای آن نامه چرا که شـما ولی عهد همه مسـلمین هسـتد پس آن سـرور فرمودند بخوان کتاب امان را ای فضل پس فضل آن کتاب را که در جلـد بزرگی بود که امان نامه و عطیات مامون در آن منـدرج بود شـروع نمود به خوانـدن و مـدت مدیدی ایستاده بود و مشغول خواندن آن بود تا تمام نمود بعد از اتمام آن

حضـرت به فضل فرمود یا فضل لک علینا هذا ما اتقیت الله عزوجل یعنی ای فضل از برای تو است این امان و بر ما لازم است و فـای به آن مادامی که پرهیزگاری نمائی خداونـد عالم را یاسـر راوی حـدیث می گویـد به همین یک کلام آن دانای رازهای نهانی و برگزیـده ملک علام امر او را که امان نامه باشـد نقض فرمود پس فضل خواطر جمع شد و بیرون شد از مرو و مامون با تابعین خود نیز بیرون شـده و روانه مـدینه طیبه شدنـد و ما نیز در خـدمت آن سـرور از مرو بیرون شدیم چون چند منزل از مرو دور شـدیم در بعضـی از منـازل کتابتی از حسن بن سـهل که منجم او بود به برادر او فضل رسـید که سـرخش باشـد چنانچه از روایت دیگر که در عیونست چنین معلوم می شود و در آن نوشـته بود که در تحویـل انیسـال درست ملاحظه نمودم از اوضاع گردش فلک و حساب نجوم بر من چنین معلوم شده که در فلان ماه در روز چهارشنبه کرمی آهن و کرمی آتش به تو ضرری خواهـد رسانیـد و من دفع این نحوست را چنین نمی دانم که در همان روز چهارشـنبه معلوم تو و حضـرت امام رضا (ع) داخل حمام شوید و تو در میان حمام حجامت نما و خون آن را بر بدنت بریز یا این نحوست رفع شود بعد از رسیدن کاغذ به فضل و مطلع شدن از مضمون آن نامه همان نامه را به نزد مامون فرستاد و التماس نمود که با او داخل حمام شود و در خدمت حضرت التمـاس نمایـد و آن سـرور را نیز به حمـام بیـاورد پس ملعون رقعه به آن سـرور نوشت و سوال از این مطلب نمود حضـرت در جواب نوشـتند من فردا داخل حمام نمی شوم و از برای تو هم مصـلحت رفتن را نمی دانم و از برای فضل هم مصـلحت نیسـت مـامون جواب حضـرت را به فضـل ارسـال داشت بـاز فضـل رقعه نوشت و خواهان آن مطلب شـد و همان رقعه را باز مامون به خدمت آن سـرور ارسال داشت در این دفعه در جواب رقعه آن حضرت نوشتند که فردا نمی روم به حمام زیرا که در آن شب حضـرت رسول را در خواب خواب دیدم که فرمود لا تدخل لحمام غداً پس مصـلحت نیست از برای تو یا امیرالمؤمنین و نه از برای فضل اینکه فردا داخل حمام شویـد مامون این دفعه در جواب رقعه حضـرت نوشت صـدقت یا سـیدی و صـدق رسول الله (ص) من فردا به حمـام نمی روم و فضـل دانـاتر است به احوال خود و آنچه به جـا می آورد راوی حـدیث که یاسـر خـادم آن سرور راست می گوید پس چون که شام شد و آفتاب غروب نمود حضـرت به ما فرمودند که بگوئید نعوذ بالله من شـر ما ینزل فی هذه اللیله پس ما پیوسـته این کلام را می گفتیم تا طلوع صـبح شد آن سـرور بعد از نماز صبح باز فرمودند که بگوئید نعوذ بالله من شـر ما ینزل فی هذا الیوم پس ما پیوسـته این کلام را می گفتیم تا نزدیک طلوع آفتاب شد حضـرت فبرمودند ای یاسـر برخیز و به پشت بام برو و گوش بـده که چه می شـنوی یاسـر می گویـد چون به فرموده آن سـرور به پشت بام بر آمدم صدای نـاله و نوحه و غوغا شـنیدم کم کم آن آواز بیشتر شـد پس ناگاه دیـدم مامون سراسـیمه رو به جانه خانه آن سـرور می آیـد تا آنکه از همان دری که از خانه خود به خانه آن سـرور داشت داخل آن خانه شد و فریاد برآورد که ایستید و مولای من اجرک الله فی الفضل که فضل داخل حمام شده بود و جماعتی با شمشـیرهای برهنه بر او ریختند و او را کشتند و یکی از آن سه نفری که در حمام وارد بر او شده بودند پسر خاله فضل است که او را ذوالقلمین می گفتند راوی حدیث می گوید بعد از این سخن دیدیم که لشکریان و لشکر کشان و اشخاصی که منسوب به فضل و تابع فضل بودند به در

خـانه مـامون جمع شدنـد و فریاد بر آوردنـد که این حیله و مکری بود که تو نمودی و فضل را کشتی و هر آینه ما مطالبه خون فضل را از تو می نمائیم پس مامون مضطرب شد و به آن سرور عرض کرد که ای سید و مولای من مصلحت این است که شما بیرون تشریف برید و ایشان را متفرق سازید و شر ایشان را دفع نمائید از ما یاسر داوی حدیث می گوید پس سوار شد حضرت امام رضا (ع) و رفتنـد به سوی ایشان در حالتی که اجتماع نموده بودند و هیمه بسـیاری جمع نموده بودند که در خانه مامون را بسوزاننـد و در خانه او بریزنـد پس آن سـرور صـیحه بر ایشان زد و اشاره به دست مبارک خود به سوی ایشان نمود که متفرق شویـد پس ایشان به قسـمی متفرق شدنـد و رو به فرار نمودند که راوی حدیث می گوید که مردم از هیبت و جلال آن سـرور بعضـی بر بالای بعضـی واقع می شدند و کسی در آن مکان باقی نماند و در حدیث دیگر وارد شده است که مامون بعد از قتل فضل در خدمت آن سـرور شـروع نمود به گریستن و در مقام الحاح و تضرع بر آمد و عرض کرد که ای سید و مولای من هذا وقت حاجتی الیک یا ابا الحسن تضر فی الامر و نعنینی باری مؤلف گویـد آنچه از این حـدیث و احادیث دیگر ظاهر می شود این است که مامون در وقت خروج از مرو اراده شـهادت آن سـرور را نداشت و مقصودش این بود که در خدمت آن سـرور به مـدینه طیبه مشـرف شونـد ولیکن چون در سـرخس این قضـیه رو نمود و دیـد که لشـکریان فضل را که مـدبر امر او و صاحب عسـکر و لشکر او بود و در جمیع امور او از کلی و جزئی دخیل و شریک بودند و بدون امضا و تدبیر او امور مملکت او جاری نمی شد او را کشـتند و لشکر و رؤسای عسکر قصد آن دارند که او را نیز بکشند و آتش خواستند به در خانه او زنند در ظاهر اگر چه پنـاه به حضـرت امـام رضـا (ع) آورد و آن سـرور او را از آن ورطه خلاـص نمود لکن در بـاطن عـداوت آن سـرور را مکنـون ضـمیر خـود نمـود زیرا که دانست که چـون لشـکر و عسـگر به او عـداوت دارنـد و وزیر او را کشـتند و او را بی معین نمودنـد و قلـوب جمیع لشـکر مایـل به حضـرت امـام رضـا (ع) می باشـد و پشت گرمی آن لشـکر به آن سـرور است و تـا آن حضـرت در حیات باشـند لشـکر از معادات او تغافل نخواهند نمود و همه تابع آن سـرورند خائف از این شد که منبادا به اشاره آن سرور او را بکشند یا در صدد قتل وی بر آیند و آن سرور را از قتل رها ننماید و معین او نگردد در همان مکان اراده کشتن آن سـرور نمود لیکن او را ممکن نشد و در هر منزلی که از سرخس دور می شد در همین تدبیر بود و انتظار فرصت می کشید تـا اینکه در اراضـی سـناباد که محـل تفرج و باغـات و عمارات چمنـدان قحطبه بود نزول نمود و در آن مکان فرصت یافته آن سرور را شـهید نمـود و همین وجه صـحیحست چنـانچه از ابن بـابویه ظـاهر می شود نه آن وجهی که ابو علی حسـین بن احمد روایت نموده که سـبب خروج مامون از مرو این بود که چون به سعی و اهتمام فضل بن سهل که امور وزارت و تدبیر عسکر و نظم ریـاست به او منتظم بود و در خراسان در سـنه دویست از هجرت مامون حضـرت امام رضا (ع) را ولیعهـد خود گردانیـد و برادر خود مؤتمن را خلع نمود و دختر خود ام حبیب را به آن سرور تزویج نمود این خبر چون به طایفه بنی عباس که در بغداد بودنـد رسـید بسیار ایشان را ناخوش آمـد و در مقام عـداوت مامون بر آمدند و ابراهیم بن مهدی را که در بغداد به امر مامون محبوس نموده بودند از حبس بیرون نمودند و به او به خافت بیعت نمودند و ابرهیم بن مهدی که بسـیار لاابالی بود و پیوسته به شرب خمر و ساز و لهو و لعب

مشغول بود چنانچه ابو فراس در قصیده سمیه خود در این بیت اشاره نمود منکم علیه ام منهم و کان لهم شیخ المغنینین ابرهیم ام لهم یعنی ای طایفه بنی عباس از شما است علیه که دختر مهدی بود و خواهر ابرهیم و بسیار مغینه بود به قسمی که شیخ را المغنیات مشهوره بود یا علیه از اولاد علی بن ابیطالب است و شیخ مغنین ابرهیم بن مهدی از شنما بنی عباس است یا از آل طه و یس می باشد و هم چنین انا جوال دعبل بن علی خزاعی در قصیده خود اشاره نموده خلیفه مصحفه البربط و مراد از این خلیفه ابرهیم است که در زمان هارون والی دمشق بود و در زمان مامون چند روزی در بغداد خلیفه شده باری چون این خبر به مامون رسید بسیار در غضب شد و به فضل بد دل شد و دانست که فضل در کارش خطا نموده و موافق تدبیر مملکتی نبوده پس از مرو به این اراده بیرون شد که به طرف بغداد و عراق رود و آن فتنه و آشوب را خاموش سازد تا اینکه در حمام سرخس خالوی مامون به حیله مامون درماه شعبان او را کشت و بعد از کشتن فضل در صدد این بر آمد که آن سرور را نیز بکشد تا اینکه به مکه و حیله آن سرور را در سناباد کشت زیرا که این حرف ناتمامست به جهت اینکه خود مامون آن سرور را ولیعهدش نمود نه اینکه به سعی و اهتمام فضل این کار را نموده باشد زیرا که مامون قبل از سلطنت خود نموده بود که اگر امر ریاست و سلطنت به او قرار گیرد و بر برادر خود غالب آید آن سرور را ولیعهد خود سازد زیرا که چنانچه در عیون مسطور است محمد برادر او بعد از اینکه بر سریر حکومت متمکن گردید چون از مامون واعمه داشت فرستاد که مامون نزد او رود و مامون واهمه نمود و نرفت محمد لشکر بسیاری به سرداری علی بن عیسی بر مامون فرستاد که مامون را بگیرند و او را با دست بسته مقید نموده و غل جامعه در گردنش گذارند و او را به نزد محمد آورند و لشکر مامون در کرمان و سیستان و نواحی آنها که هرثمه بن اعین سر در آنها بود شکست خورده بودند و از برای او قوت و قدرت چند آنی نبود و لشکریان و لشکر کشان او همه در ترس و بیم بودند و تاب مقاومت با لشکر محمد برادر او نداشتند و از غایت وحشت و اضطراب مامون اراده نمود که پناه به پادشاه کابل برد که او را نگاه دارد باز از این اراده برگشت با خود گفت شاید پادشاه کابل او را با دست بسته به نزد او فرستد باری چون ابواب چاره از چهار جانب بر او مسدود شد نذر نمود که هرگاه او را خداوند از این فتنه و آشوب خلاص فرماید و بر برادر خود غالب شود و سلطنت بر او قرار گیرد امور رعیت و بندگان خدا را به اهل آن واگذارد لهذا چون غالب بر برادر خود شد و امر سلطنت و ریاست به او قرار گرفت احدی را سزاوار این امر ندید مگر حضرت امام رضا (ع) را(۱) پس آن سرور از مدینه طلبید و به اجبار و اکراه او را ولیعهد خود گردانید و وجوه دنانیز و دراهم را به نام نامی آن سرور زینت داد و در هر مرحله از مراحل از فرموده آن سرور تخلف ننمود و نهایت خلاص اولاً به آن سرور داشت از باب الملك عقیم نظر به بعضی از وجوهات مثل حکایت آن شخص در ذکر به مامون گفت تو بنده منی زیرا که مادر تو را از بیت المال مسلمانان خریده اند و مادر تو ملك همه مسلمانانست و حضرت رضا (ع) تصدیق او نمود و همچنین حکایت فسخ بیعت و عقد بیعت و هم چنین حکایت چمندن مهران و همچنین حکایت زلزله و غیر اینها و علاوه

۱- (۱)مؤلف گوید که این وجه با وجود کفر و شقاق و نفاق آن شقی،تمام نیست و خبر آن است که در اول این نسخه شریفه ذکر نمودیم

بر همه حکایت سرخس بود که آن ملعون اقدام آن سرور عالمیان نمود والا اولا قصد قتل آن حضرت نداشت و هو العالم

در بیان کیفیت شهادت آن سرور است به جمیع الاشیاء بدان که بعضی از علمای عظام را اعتقاد آن است که مامون دون جناب امام رضا (ع) را شهید ننموده چنانچه صاحب مجالس المتقین این قول را از کشف الغمه نقل نموده و نسبت داده است به سید فاضل نحریر سید رضی الدین بن طاوس (رض) و گفته که اعتقاد آن بزرگوار این است که مامون به زهر دادن جناب امام رضا اقدام ننموده است و از جمله مؤیداتی که از برای این قول نقل نموده این است که صاحب کشف الغمه روایت نموده است که محمد بن امام جعفر صادق (ع) در سال نود و نه در مکه بر ماکون خروج کرد و زیدیه و جارودیه بر او جمع شدند و مامون عیسی حلودی را که از امرای او بود فرستاد تا جمعیت محمد مذکور را متفرق ساخته و او را گرفته نزد مامون فرستاد و هرگاه محمد قصد مجلس او می نمود با گروه انبوه از بنی اعمام خود سوار می شد و می رفت و به آن ملعون اظهار تکبر می نمود و مامون تامل می نمود و هم چنین زید بن موسی الکاظم که به زید النار مشهور بود در بصره بر مامون خروج نمود و مرد مرا به خلافت خود دعوت می نمود و خانه بسیاری از بصره بسوخت و غارت کرد و چون مامون بر او ظفر یافت او را گرفته به نزد او بردند از تقصیر او عفو نمود و به او احسان نمود پس هرگاه مامون با محمد و زید که بر او خروج کردند و دعوی خلافت می نمودند و انواع خرابی و فساد در بلاد او نمودند به ایشان عفو و احسان نماید چه گنجایش دارد که با حضرت امام رضا (ع) که اصلاً تقصیری از او ظاهر نشده بود و یقین می دانست که آن حضرت داعیه خروج ندارد و به قبول ولایت عهدی نیز توجه نمی گمارد عذر و فتك بر او جایز شمارد با آنکه از آن حضرت به مامون دون مددهای کلی می رسد و او را از ورطهای کلی خلاص می نمود مانند آنکه چون اهل مرو بر آن مردود خروج نمودند و هیزم و آتش جمع نمودند که خانه او را بسوزانند مامون به خانه آن حضرت پناه بردند و به شفاعت آن سرور خلاصی یافت و مانند آنکه چون آن حضرت به الهام ربانی می دانست که جمعی از اعادی قصد آن دارند که مامون و فضل را در حمام به قتل رسانند هر دو را از دخول در حمام منع نمود و مامون به سبب متابعت آن حضرت صحیح و سالم ماند و فضل به سبب مخالفت آن سرور به قتل رسید انتهی کلامه مؤلف گوید که از این دو وجه اگر چه ظاهرا چنین می نماید که آن ملعون اقدام به قتل آن سرور ننموده باشد لکن مخالفت دارد این قول با اخبار دیگر که مضمون آن اخبار همه صریحست که آن عنید آن سرور را شهید نمود همچنین شهرت بلکه اجماع جمیع علماء و محدثین و اهل اخبار بر خلاف این است و علاوه بر اینکه آن ملعون چنانچه از سیاق اخبار سابق و غیر آن معلوم می شود چنان در مقام مکر و خدعه و شیطنت کامل بود که می خواست به آن سلوك و رفتاری که به آن سرور می نمود به مردم وانمود نماید که به آن سرور بسیار مایلست و هرگاه در صدد قتل آن سرور بر آید مردم این گمان در حق او ننمایند چنانچه بر سید جلیل رضی الدین بن طاوس این امر مشتبه گردیده باری این قول ضعیف است در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) از احمد بن علی انصاری مرویست که او گفت پرسیدم از ابو الصلت هروی که چگونه دل مامون مایل شد به قتل حضرت امام رضا با آن همه اکرام و محبت و ولایت عهدی که درباره او ظاهر می ساخت گفت جهت آن بود که بر مردم ظاهر سازد

که او راغب دنیا است و اعتقاد مردم را در شان او فاسد سازد و واقع او در خواطر ایشان نماند پس چون دید که آن حضرت از آن محبت و اکرام و ولیعهدی از جا در نمی رود بلکه موجب زیادتی اعتقاد مردم به فضل آن حضرت می شود حکم کرد تا علمای اطراف را آوردند و به آن حضرت در بحث انداخت تا شاید در مناظره یکی از ایشان ملزم و عاجز و منقطع کرد و محل و منزلت او در نزد علما پست گردد و نقص و جهل و عجز او در میان مردم مشهور شود و در این حیله نیز مقصود او حاصل نشد بلکه هیچ کس از مخالفان از علمای اسلام و یهود و نصاری و صابر و مجوس و براهمه و ملاحد و دهرین با آن حضرت مناظره ننمود که ملزم نشد و چون مردم طهور حجت و غلبه او را بر آن جماعت مشاهده می نمودند با یکدیگر می گفتند که والله که او سزاوارتر است به خلافت از مامون و خواص مامون سخنان مردم را در شان آن حضرت به او می رسانیدند آن ملعون از آن در خشم و غضب می شد و حسد او به حضرت امام رضا (ع) زیاده می گردید و مع هذا در شهادت احوال آن حضرت طریقه محبت با مامون و محبان او نمی ورزید و این باعث زیادتی عداوت او می شد لکن بنابر مصلحت اظهار آن نمی گردد در آخر امر چون آن پلید را حیله در اسقاط محل و منزلت آن حضرت از قلوب مردم نماند چاره دفع آن امام را بسم دیده آن سشرور را شهید نمود و طریقه شهادت آن بزرگوار چنانچه در عیون و سایر کتب اخبار(۱) از ابوالصلت هروی مرویست به این قسم است که ابوالصلت می گوید که روزی در خدمت حضرت امام رضا (ع) ایستاده بودم آن حضرت فرمودند که داخل قبه هارون الرشید شو و از چهار جانب قبر آن ملعون از هر جائی یک کف خاک بیاور چون آوردم خاکی که از پس پشت آن ملعون برداشته بودم بوئید و بیانداخت و فرمود که مامون دو ن خواهد خواست که قبر پدر خود را قبله من نماید و مرا در این مکان مدفون سازد سنگی ظاهر که اگر جمیع کلنگ داران عالم خراسان جمع شوند و خواهند که حرکت دهند ذره از آنرا نتوانند جدا نمایند آنگاه خاک بالا سر و پایین پای او را استشمام نموده نیز چنین فرمودند و چون خاک طرف قبله را بوئیدند فرمودند که زود باشد که قبر مطهر من در این موضع باشد پس تو امر کن به آن کسی که حفر می نماید قبر مرا که هفت درجه به زمین فرو برند و لحد او را دو زرع و شبری سازند که حق تعالی چنانچه خواهد گشاده سازد و باغی از باغهای بهشت گرداند آنگاه از جانب قبر من رطوبتی ظاهر شود پس دعائی که تو را تعلیم می نمایم تکلم نما تا به قدرت الله تعالی آن آب جاری شود و این نان را که به تو می سپارم در آن آب ریزه کن تا ماهیان بخورند آنگاه ماهی بزرگی پیدا شود و آن ماهیان ریزه را بر چیند و فرو برد در آن وقت دست بر آب گذار و دعائی که بر تو تعلیم نمایم بخوان تا آن اب بر زمین فرو رود و قبر خشک شود و این اعمال را مکن مگر در حضور مامون ملعون و بعد فرمودند که من فردا به مجلس این کافر نافرجام می روم اگر از خانه این ملعون سر برهنه بیرون آیم با من تکلم نما و اگر چیزی بر سر بسته باشم با من سخن مگوی اباصلت گفت چون روز دیگر شد حضرت امام رضا (ع) نماز بامداد را نموده و جامهای خویش را پوشیدند و در محراب طاعت و عبادت نشستند و منتظر بودند تا اینکه علاق ما آن مردود به طلب آن حضرت آمدند آنگاه آن حضرت از جا برخواستند و کفشهای خود را پوشیدند و ردای مبارک به دوش خود افکندند و به مجلس آن ملعون روان شدند من در خدمت

۱- (۱)روایت شده چند طریق است،یک طریق آن حدیثی است

آن حضرت بودم تا داخل مجلس آن ملعونم شدیم در آن وقت ظرفهای چند از میوه های الوان در نزد آن ملعون نهاده بودند آن ملعون خوشه انگور زهر آلوده که در بعضی از دانهای آن خوشه زهر دوانیده بودند در دست داشت و بعضی از آن دانها را که به زیر نیالوده بودند از جهت رفعه تهمت خود زهر مار می کرد و چون نظرش به آن جناب افتاد مشتاقانه از جای جست و دست در گردن مبارکش در آورد و میان دو دیده آن حضرت را بوسید و آنچه لازمه اکرام و احترام ظاهری بود به جا آورد آن حضرت را بر مسند خود نشانید و آن خوشه انگور را به آن سرور داد و گفت یابن رسول الله از این نیکوتر انگوری ندیده ام آن حضرت فرمود مرا از خوردن این انگور معاف دار آن ملعون مبالغه بسیاری نمود و گفت البته تناول کنید مگر به من بد گمانی و مرا متهم می داری و به این همه اخلاص که از من مشاهده می کنی این چه گمانست که به من می بری و آن خوشه انگور را گرفته چند دانه بی زهر را خورد و باز به دست آن حضرت افتاد و تکلیف خوردن نمود امام مظلوم سه دانه از آن انگور زهر آلود تناول نمودند حالش دگرگون شد و باقی خوشه را بر زمین افکند و متغیر الاحوال از مجلس آن ملعون برخواست مامون ملعون گفت یابن عم به کجا می روی حضرت فرمودند به آنجا که تو فرستادی می روم پس آن سرور حزین و غمگین و نالان سر مبارک را پوشیده از خانه آن ملعون بیرون آمدند ابوالصلت می گوید که به مقتضای فرموده آن حضرت به او سخن نگفتم تا به خانه مبارک خود داخل شدند و فرمودند که در خانه را ببند و آن حضرت رنجور و نالان بر فراش خود تکیه نمودند چون آن حضرت بر بستر قرار گرفت من در را بستم و در میان سری محزون و غمگین ایستاده بودم ناگاه جوان خوب روئی خوشبوی مشکین موئی را در میان آن منزل حوالی دیدم که سیمای ولایت و امامت از جبین فایز الانوارش ظاهر بود و شبیه ترین مردم بود به حضرت رضا (ع) پس به سوی آن مولا شتافتم و سوال کردم که از کدام راه داخل شدی که من به فرموده حضرت درها را محکم بسته بودم فرمود آن قادری که مرا از مدینه طیبه به یک لحظه به شهر طوس آورد از درهای بسته می تواند مرا داخل نماید پرسیدم که شما کیستید گفت که منم حجت خدا بر تو ای ابوالصلت منم محمد بن علی بن موسی الرضا (ع) آمده ام که پدر غریب مظلوم معصوم خود را ببینم پس آنگاه به حجربه مطهره منوره پدر بزرگوار خود داخل شد چون چشم آن مظلوم غریب بر فرزند دلبند خود افتاد از جای برخواستند و یعقوب وار یوسف گمگشته خود را در آغوش کشیدند و دست در گردن نور دیده و سرور سینه خود در آورد و او را به سینه مبارک خود چسبانید و میان دو چشم مبارک او را بوسید و آن فرزند مبارک خود را در فراش خود داخل نمود و بوسه بر روی او می داد او از اسرار ملکوت و خزاین حی لا یموت رازی چند به او می فرمود که من نفهمیدم و ابواب علوم اولین و آخرین و وقایع حضرت سید المرسلین را به او تسلیم کرد آنگاه بر لبهای مبارک حضرت امام رضا (ع) کفی دیدم سفیدتر از برف و حضرت امام محمد تقی را دیدم که آن را لیسیدند و دست در میان سینه منور پدر بزرگوار خود برد و چیزی مانند عصفور بیرون آورد در آن حال از انطایر قدس یشاء بال ارتحال تعلقات جسمانی را از دامن خود افشاند به جانب ریاض قدس پرواز نمود پس حضرت امام محمد تقی فرمودند ای ابوالصلت به اندرون خانه داخل شو آب و تخته بیاور عرض کردم

یابن رسول الله در این خانه نه آبست و نه تخته فرمود آنچه می گویم بشنو و چنان که توم را به اینها کار می باشد چون داخل خانه شدم آب و تخته حاضر دیدم برداشته به حضور آوردم و دامن بر کمر زدم و مستعد آن شدم که آن حضرت را در غسل دادنم مدد نمایم فرمودند که دیگری هست که مرا همراهی نماید ملائکه مقربند با من همراهی می نمایند و به تو احتیاج نداریم چون از غسل آن حضرت فارغ شدند به من فرمودند که داخل خانه شو کفن و حنوط بیاور چون داخل شدم سبدی دیدم که کفن و حنوط بر روی آن گذاشته بودند که من هرگز آنها را در آن خانه ندیده بودم برداشتم و به خدمت آن حضرت آوردم پس آن سرور پدر بزرگوار خود را کفن نمودنتد و بر مساجد شریفش حنوط مالیدند و با ملائکه مقربین و ارواح اوصیا و انبیاء مرسلین بر آن جگر گوشه سید المرسلین نماز نمودند آنگاه فرمودند تابوتن بیاور عرض کردم یابن رسول الله به نزد نجار روم و بگویم که تابوت بسازد آن سرور فرمودند که از خانه بیاور من چون به اندرون خانه رفتم تابوتی دیدم که هرگز در آنجا ندیده بودم دست قدرت حق تعالی از چوب سدره المنتهی برای آن جناب ترتیب داده بود پس آن حضرت را در تابوت گذاشت و دو رکعت نماز به جای آورد و هنوز از نماز فارغ نشده بود که ناگاه تابوت به قدرت الله تعالی از زمین جدا شد و به جانب آسمان مرتفع گردید عرض کردم یابن رسول الله هرگاه مامون ملعون بیاید و آن حضرت را از من طلب نماید در جواب آن ملعون چه گویم حضرت فرمودند خاموش باش که به زودی مراجعت خواهد نمود بدان ای ابوالصلت که اگر پیغمبری در مشرق رحلت فرماید و وصی او در مغرب فوت شود و الله حق سبحانه تعالی اجساد مطهر و ارواح منوره ایشان را در اعلا علیین با یکدیگر جمع می نماید آن حضرت در این حرف بود که باز سقف خانه شکافته شد و آن تابوت محفوف به رحمت حی لا یموت فرود آمد پس آن حضرت پدر رفیع القدر خود را از تابوت برگرفت و در فراش به نحوی خوابانید که گویا او را غسل نداده اند و کفن نکرده اند پس فرمود برو در خانه را بگشا تا مامون ملعون داخل شود چون در را گشودم دیدم که مامون با غلامان خود ایستاده اند پس آن ملعون داخل شد و آغاز نوحه و زاری و گریه و بیقراری نمود و گریبان خود را چاک زده و بر سر می زد و فریاد می کرد و می گفت ای سید و سرور من به مصیبت خود دلم را به دردت آوردی پس به معجزه منوره آن حضرت داخل شد و در نزد سر آن حضرت نشست تا اینکه گفت شروع به حفر قبر نمایند آنچه آن سرور گفته بودند به ظهور آمد چون در عقب هارون ملعون خواستند که حفر نمایند زمین انقیاد نکرد و کلنگ ان را نگرفت یکی از اهل آن مجلس به آن ملعون گفت تو اقرار به امامت او داری گفت بلی پس آن مرد گفت که امام باید در حال حیات و ممات مقدم بر همه باشد پس امر نمود که قبر منور آن حضرت را در جانب قبله حفر نمودند چون آب و ماهیان پیدا شدند مامون ملعون گفت که همیشه اوقات حضرت امام رضا (ع) در حال حیات عجایبات و معجزات به ما می نمود و بعد از وفات نیز غرایب و کرامات و معجزات خود را بر ما ظاهر گردانید و چون ماهی بزرگ ماهیان خورد را برچید و فرو برد یکی از وزرای مامون به او گفت که می دانی که آن حضرت در ضمن این غرایب و کرامات به چه چیز تو را خبر می دهد آن ملعون گفت نه وزیر گفت که آن حضرت در ضمن این غرایب اشاره فرموده است

به اینکه مثل ملک و پادشاهی شما بنی عباس مثل این ماهیان خورد است که به این کثرت و دولتی که دارند عنقریب ملک شما منقضی شود و شما بسراید و سلطمت شما به آخر رسد و حق سبحانه و تعالی شخصی بر شما مسلط گردانید چنانچه ماهیان بزرگ ماهیان کوچک را بر چیده شما را از روی زمین بر اندازد و انتقام اهل بیت رسالت را از شما بگیرد مامون گفت راست می گوئی بعد از دفن آن حضرت که مراجعت نمود ابوالصلت را طلبید و گفت آن دعا را که خواندی و آب فرو رفت به من تعلیم نما ابوالصلت گفت که گفتم به خدا قسم که فراموش کردم آن ملعون باور نکرد با آنکه راست گفته ام امر کرد که مرا به زندان بردند و یک سال در حبس آن ملعون بودم و چون دل تنگ شبی بیدار و به عبادت و دعا مشغول گردیدم و انوار مقدسات حضرت پیغمبر و آل او را شفیع خود گردانیدم و به حق ایشان از خدا سوال نمودم که مرا از زندان نجات بخشد هنوز دعای من به اتمام نرسیده بود دیدم که جناب امام محمد تقی (ع) در زندان نزد من حاضر شد و فرمود ای ابوالصلت سینه تو تنگ شده است عرض کردم بلی و الله فرمودند برخیز پس دست مبارک خود را به آن زنجیرها زد و از پای من جدا شد و دست مرا گرفت و از زندان بیرون برد و حارسان و غلامان مرا می دیدند و به اعجاز آن سروران ملاعین قادر بر تکلم نبودند و چون آن سرور مرا از حبس بیرون آورد فرمود برو در امان حق تعالی باش که دیگر تو هرگز مامون را نخواهی دید و چنانچه آن سرور فرمودند بعد از آن مامون را ملاقات ننمودم مؤلف گوید که این حدیث دلالت بر مدح و حسن حال او داردا و علاوه بر اینکه کثرت روایت آن جناب نظر به مصون اعرفوا منازل الرجال به قدر روایتهم مناو کثرت روایتش در کتاب عیون قرینه بر مدح و خوبی اوست اگر چه اهل رجال فرموده اند که از اهل تسنن است و در عیون اخبار الرضا روایت شده است که در وقتی که آن سرور از مرو(۱) مکان تا طوس به هفت شبانه روز آمدند باری وقتی که آن سرور به طوس رسیدند مرض آن حضرت شدت نمود و چند روز در آن زمان بودند و روزی دو مرتبه مامون به نزد آن سرور آمدند و در آخر آن روزی که آن سرور از دنیا رحلت نمودند ضعف بر آن سرور غالب شده بود بعد از نماز ظهر به یاسر خادم خود فرمودند که مردم امروز طعامی خورده اند یاسر عرض نمود با وجودی که شما به این حال در مرض و ضعف می باشید مردم چگونه رغبت به طعام می نمایند پس آن سرور راست نشستند و فرمودند طعام حاضر نمودند و جمیع خدم و حشم خود را حاضر نمودند برای زنان اهل حرم نیز طعام بردند ای شیعه حضرت امامن رضا (ع) با وجود ضعف و بیماری راضی نشده که متعلقات آن سرور گرسنه و تشنه باشند اهتمام فرمودند که همه ایشان را طعام دارند چون که می دانستند که عنقریب به زهر جفا شهید می شوند لیکن جد مظلومش حضرت سید المظلومین در روز عاشورا هر چند اهتمام فرمودند که قبل از شهادت خود قطره آبی به جهت طفل شیر خواره خود علی اصغر تحصیل نمایند ممکن نگردید به قسمی تشنگی آن طفل صغیر بر آن مظلوم غریب تاثیر نمود که بی اختیار شدند و قنداقه آن طفل را بر روی دست گرفته به نزد آن اشقیای بی رحم آوردند که شاید بر آن شیر خواره رحم نمایند زیرا که طفل صغیره شیر خواره در هر مذهب و ملتی محل ترحم واقع می شود اگر چه با پدر و مادر او عداوت بیشمار داشته باشند بر آن طفل رحم می نمایند بلکه گاه می شود به سبب دیدن آن طفل بر پدر او رحم می نمایند و از آن عداوت دست می کشند زیرا که طفل شیرخوار در نوائب روزگار به اندک صدمه

۱- (۱)برگردیدند هفت منزل به طوس باقی بود که آن سرور مریض شدند و از روایت دیگر ظاهر می شود که آن حضرت امام رضا (ع) مریض شدند و از آن صح.

تلف می شود چون جهات ترحم بر آن طفل بسیار بود لهذا آن سرور بر سبیل عتاب به ایشان خطاب فرمود و به طریق لزوم از آن اشقیا طلب آب نمود و فرمود ویلکم اسقوا هذا الرضیع اما تروبه تیلظی عطشان غیر ذنب اتاه الیکم با این حال کسی بر آن مظلوم و آن طفل شیر خوار رحم ننمود(۱) تیری بر گلوی خشکیده آن طفل زدند که خون از آن جاری شد در آن حال آن سرور را نظر به صورت آن طفل افتاد و موافق بعضی از روایات گریستند و فرمودند قتل الله قوماً قتلوک یا بنی و علی الدنیا بعدک العفا و موافق روایت بحار ندائی شنیدند که یا حسین دعه فان له مرشعاً فی الحنه و چنان قلب آن سرور در مصیبت آن طفل صغیر سوخت که چندین عمل به جا آوردند که در شهادت شهدای دیگران اعمال را به جا نیاوردند اول پاشیدن خون گلوی او است بر جانب آسمان دویم پیاده شدن از ذوالجناح و خون آلود نمودن او را به خون گلویش سیم نماز نمودن به روایت در انضیق مجال چهارم دفن نمودن او است پنجم سفارش نمودن به سکینه خاتون در قتلگاه که به شیعیان آن سرور واقعه جانسوز و حکایت غم اندوز او را برساند لیتکم فی یوم عاشورا جمیعاً تنظرونی کیف استسقی لطفی ذابوان یرحمونی و از برای هر یک از افعال آن سرور در این باب وجوهات و نکاتی در کتاب سفینه النجات و تحفه الحسینیه ذکر نموده این که تذکر به این وجوه منشا سوزش قلب و جریان اشک شیعیان می گردد هر که خواهد به آن دو کتاب رجوع نماید باری موافق روایت سابق در آن زمان ضعف بر آن سرور عالمیان غالب گردید و صدای صیحه و ناله از خانواده ان سرور بلند شد در آن زمان کنیران و زنان مامون پای برهنه و با گریه و ناله و شیون کنان را به منزل آن سرور عالمیان آمدند و مامون نیز با پای برهنه وارد خانه ان سرور گردید و ریش نحس خود را به دست گرفته بود و گریه و بی تابی می نمود و اشک لا ـ ینقطع بر صورت او روان بود و در بالای سر مبارک آن سرور ایستاد و نوحه و زاری می نمود در آن وقت آن سرور به خود آمد و چشم مبارک را گشود مامون عرض نمود اغی مولا ـ و سیدم نمی دانم کدام یک از این دو مصیبت بر من بزرگتر است آیا مفارقت مثل شما بزرگواری که از دستم می روی یا تهمتی که مردم بر من می زنند که من شما را زهر داده ام و شهید نموده ام حضرت به او نظری فرمود و گفت ای مامون بعد از من با فرزندم حضرت جواد نیکو سلوک نما زیرا که عمر تو و عمر او چنین است و هر دو انگشت سبابه خود را به هم جمع کردند ای شیعه هر کس که از دنیا می رود از روی این دارد که بعد از او به اولادش کسی اذیت و اهانت ننماید و سفارش ایشان را می نماید آیا سید المظلومین در سفارش فرزند علیل بیمار خود سید الساجدین را به که فرمود و آیا چه می گذشت بر آن سرور وقتی که چشم مبارکش از بالای نیزه بر غل جامعه آن سرور را مقید به آن نموده بودند می افتاد به قسمی که خون از رگهای آن سرور جاری بود و مشاهده طفل ناز دانه خود علیا جناب سکینه می نمود که آن مظلومه را چه اذیت و آزار می نمایند باری موافق روایت سابق چون بعضی از آن شب گذشت روح مبارک آن سرور به آشیان قدس پرواز نمود همین که صبح شد مردم به در خانه آن سرور جمع شدند و صداها را به گریه بلند نمودند و می گفتند مامون این سرور را شهید نمود و گفتگو در میان مردم بسیار شد و صداها را به گریه بلند نمودند و می گفتند مامون این سرور را شهید نمود و گفتگو در میان مردم بسیار شد و مامون از هجوم و اجتماع مردم ترسید و محمد بن جعفر که عموی آن سرور بود مامون به او گفت برو و مردم را متفرق نما و بگو که حضرت امام رضا (ع) امروز بیرون تشریف نمی آورند و بد حال می باشند

۱- (۱)کاشکی به همین ظلم اکتفا می نمودند،وای ظالم بیرحمی

پس محمـد ین جعفر بیرون آمـد و مردم را متفرق نمود و پراکنـده شدنـد و در شب آن سـرور را غسل دادنـد و دفن نمودند و موافق روایت منقول از شـیخ مفیـد مامون پلیـد یک شب و یک روز وفات آن حضـرت را پنهان داشت و محمد ابن جعفر را با جمعی از ال ابی طـالب که با او همراه بودنـد طلبیـد و خبر وفات ان حضـرت را به ایشان اظهار نمود و بسـیار گریست و انـدوه نمود و ایشان را به نزد آن حضـرت آورد و بدن شـریف آن حضرت را به ایشان نمود و گفت گواه باشید که آسیبی ز ما به او نرسیده و موافـق روایت عیـون طریقه شـهادت آن سـرور را به طریـق دیگر نقـل نموده و آن این است که بر آن سـرور حـادثه عارض شد و اراده قصد نمودند مامون سوار شد و به منزل آن سـرور آمد و آن سـرور را قصد نمودند و به روایتی مامون قصد را به تاخیر انداخت و در خانه که آن سـرور بودند بسـتانی بود و درختهای انار در آن بوسـتان بود پس آن ملعون به غلام خود گفت از این انار بیاور پس مامون امر نمود به ان شخصـی که از خواص او بوده و به امر آن شقی ناخنهای خود را نگرفته بود و زهری که شبیه به تمر هندی بود که به دو دست خود خمیر نموده بود و دسـتهای خود را نشسـته بود که چند انار از آن بسـتان بچین و بیـاور چون آورد گفت اینهـا را برای حضـرت در میان جامی دانه نما پس امر نمود که آن دانهای انار را به دست خود بیفشـرد پس آن ملعون انجـام آب انـار را به دست خود گرفت و به آن سـرور عرض کرد که از این آب انـار تناول نمائیـد آن حضـرت فرمود تا شـما بیرون رویـد آن ملعون عرض نمود لا والله الا به حضـرتی یعنی نه قسم به خـدا که بایـد تناول نمائی در حضور من و اگر خوف آن نبود که باعث رطوبت معده من شود هر آینه با تو تناول می نمودم پس آن سـرور به جز آن شـقی چند قاشق از آن آب انار تناول نمود و مامون بیرون شد و هنوز نماز عصر را به جا نیاورده بودند آن مظلوم از شدت زهر پنجاه مرتبه برخواستند و بر زمین افتادند و موافق روایت کنز الباکین آن زهر قاتل احشا و امعای آن سرور را به زیر آورد و چون خبر به ان ملعون رسـید پیغام داد که این ماده ایست که دفعش برای شما نافعست و موافق روایت عیون در آن شب آن زهر در بدن امام مظلوم به شـدت تاثیر نمود و روح شـریفش به آشـیانه قـدس پرواز نمود و آخر کلام آن حضـرت این بود قل کو کنتم فی بیوتکم البرز الـذین کتب علیهم القتـل الی مصاجعهم و کان امر الله قـدراً مقـدوراً ای شـیعه آقای شـهیدان و سـرور مظلومان در عصـر روز عاشورا آخر سـخنش سه کلام بود اول از سوز عطش و التهاب تشنه کامی زبان از عطش خشکیده خود را در دهان مبارک می خوائیـد و یک شـربت ابی از آن اشـقیا طلب می نمود و لفظ حدیث به این قسم است و کان باخر رمق بلوک لسانه من العطش و یطلب المـاء در آن زمـان تشـنگی آن سـرور مظلومان به نهایت رسـیده بود که گویا از ورود اسـباب عطش جگر مبارکش مثل قطعه از آتش شده زیرا که آنچه از کتب اطبا و تجربه معلوم می شود چند چیز باعث تشـنگی می شود کربی غوا تلاش و کار زار باعدا جاری شدن خون از بدن ورود در دو بحن و عدم تاثیر سـخن گرد و غبار بسـیار و تکلم با فراقه اشـرار و بیداری بسـیار دیدن آب شـنیدن سـخنان دور از حسـناه آه آه در روز عاشورا جمیع اسـباب عطش بر آن سرچشـمه علوم ربانی جمع گردیـده بود و تشـنه کامی آن سـرور به مرتبه کمال رسـیده بود و این معنی ظاهر و واضـح است که هرگاه یک سـبب از اسـباب تشـنگی بر کسـیوارد شود تشـنه می شود و در ورود سـبب دیگر تشنه تر و در ورود سببی دیگر تشنگی او افزون تر می شود

تا اینکه هرگاه جمیع اسباب عطش بر او وارد شود از تاب حرارت عطش گویا جگرش مثل قطعه از آتش شود مثل قطعه آهن که هر گاه در کوره آتش گذارده شود از مکث بسیار و شعله های نار مثل قطعه از آتش می شود آه آه جان همه عالم و عالمیان به فدای جگر خشکیده و لبهای پژمرده آن مظلوم عطشان گردد که در آن نفس آخرین چنان اسباب تشنگی بر آن سر چشمه علوم ربانی مجتمع شده بود که از التهاب آتش عطش آن سرور تشنه لبان آتش در عالم کون و فساد افتاده بود ای شیعه این مطلب را حضرت جبرئیل به آدم صفی الله (ع) خبر داد قال جبرئیل ولدک هذا یصاب بمصیبه تصغر عندها المصائب فق آدم یا اخی و ماهی قال یقتل عطشانا و غریباً وحیداً فرید لیس له ناصر و لا معین و لو ترید یا آدم و هو بقول وا عطشاه و اقله ناصراه حتی یحول العطش بینه و بین السماء کالدخان الی آخر الدحدیث و احتمال دارد که قوای آن سرور از تاب آتش عطش آن قدر بیحس و حرکت شود و نور چشم او چنان کم بود که چیزی را نبیند چنانچه به سبب حایل شدن دو چیزی معلوم نشود و احتمال دارد که آن سرور اینقدر واعطشاه و وافله ناصراه بفرماید که عطش به هیجان در آید و حایل شود میانه آن سرور و آسمان چنانچه دود حایل می شود و بنابراین معنی تکلم بسیار احداث عطش می نماید در بعضی از روایات وارد شده که در وقتی که شمر ملعون به قصد قتل آن سور مصمم شد آن سید عطشان از باب اتمام حجت به آن مردودان فرمود اذا کان لابد من قتلی فاسقتی شربه من المائ فقال الشمر هیهات هیهات و الله ما تذوق الماء و تذوق الموت غصه بعد غصه و جرعه بعد جرعه الی آخر الحدیث اه آه جان جمیع عالم و عالمیان به فدای لبهای خشکیده آن سرور شود که با وجود این حال در فکر گناهکاران و مقصران بود مرتبه ثانی در آن حال به درگاه قادر ذوالجلال مناجات می نمود و دستهای خاک و خون آلوده خود را به درگاه قادر متعال بلند نموده عرض کرد الهی من به وعده خود وفا نمودم جانم را و اولاد مرا و برادرانم را و برادر زادگان و اصحاب و اجناب و عیالم را در راه رضای تو بذل نمودم تو هم به وعده خود وفا خواهی نمود در آن وقت ندا از جانب خداوند بر حق و معبود مطلق در رسید که ای حسین دل خوش دار که ما نیز به وعده خود وفا خواهیم نمود و به قدری از گناه کاران شیعه را به سبب تو داخل بهشت نمائیم که تو راضی شوی و از این جهت است که در بعضی احادیث وارد شده که امت پیغمبر (ص) در روز قیامت هزار صف می شوند نهصد و نود و نه صف به شفاعت آن سرور داخل بهشت خواهند شد و یک صف دیگر به شفاعت باقی ائمه هدی و نعم ما قال الجوهری گر وعده کردیم قربان شدن را منت خدا را کشتیم قربان اما خداوند هم وعده فرمود در خونبهایم جرم محبان آمدند آئی از عرش یزدان کی دوست با تو است در روز محشر مفتاح دوزخ ابواب رضوان فرمود الان طالب الموت اکنون تو را مرگ سهلست و اینک باری آن سرور عطشان در آن وقت مشغول مناجات با خداوند منان بوده و گویا بعضی از فقرات مناجات آن حضرت این بود. من کلام ص۴ ترکت الخلق طرافی هواکا و ایتمت العیال لکی اراکا یعنی ماوای تو را ترک نمودم در محبت تو و دل از غیر تو برکندم در هوای تو و یتیم نمودم اطفال و عیال خود را به جهت دیدن به وصل تو فلو قطعتنی فی الحب رباً لما حن الفؤاد الی سواکا و هرگاه در راه محبت تو مرا صد هزار درد و بلا رو دهد و بدنم در راه دوستی تو پاره پاره شود که دلم از دوستی تو فارغ نگردد و به دیگری

میـل ننمایـد مرتبه سـیم کلاـم آن سـرور عطشـان بود به آن فرقه عـدوان که ایشـان را از رفتن به جانب خیام منع فرمودند(۱) و کیفیت این واقعه جگر سوز آنست که در وقـتی که آن مظلوم عطشـان مقـاتله به آن کـافران می نمود شـمر ملعون بـا جمعی از لشکر عدوان به نزد آن سرور مظلومان و خیام حرم آن سرور حایل شدند که آن سرور خیام حرم خود را ندید و موافق روایت تحفه الحسـینیه شـمر ملعون خود را به خیـام حرم مطهر رسانیـده و نیزه نحس خود را به خیمه فرو برد و گفت آتش بیاوریـد تا خیمه و اهلش را بسوزانم چون آن سـرور بی حیائی را از آن شی دید فرمودند ای شمر تو می خواهی بسوزانی آن خیمه و اهل آن را خداونـد تو را به آتش غضـبش خواهـد سوزانیـد پس در آن حال به نزد شـمر آمـد و او را از این عمل توبیـخ نموده آن ملعون حیـا نمود و برگشت ولیکن روایتی که در اکثر کتب مراثی و غیره نقل شـده این است که لشـکر عـدوان دو فرقه شـدند فرقه بالسیوف و الرماح و فرقه بالنید و السهام و اطراف آن نقطه دایره ایمان را احاطه نمودند و میانه آن سرور و اهل حرم حایل گردیدند ان سـرور فریاد بر آوردند که وای بر شـما یا شیعه آل ابوسفیان اگر دین ندارید غیرت دنیا داری شما چه شده اگر از فرقه عرب می باشید پس شمر ملعون فریاد بر آورد که چه می گوئی ای فرزند فاطمه (س) آن سرور فرمودند من با شما مقاتله می نمایم و شـما با من مقاتله می نمائید بر زنان تقصـیری و گناهی نیست پس منع کنید متمردان و سرکشان خود را از حرم من و تا زنده ام کسـی متعرض من نشود چنانچه بحرالعلوم می فرماید که مضمون کلام آن سرور چنین بود یا قوم اقصدونی بنفسی و اترکوا حرمی و قدحان جنی و لاحت نوایحه یعنی ای قوم به جانب من بیائید و مشغول من شوید و دست از حرم من بردارید که من حرم خود را اسیر و ذلیل و دستگیر نمی توانم ببینم ای قوم وقتی من از این دنیای فانی نزدیک شده و آثار مرگ بر من ظاهر و هویدا شده شمر ملعون گفت لک ذلک یابن فاطمه پس در آن وقت شمر با آن قساوت قلب شقاوت ذاتی لشکر بانگ زد که از حرم این مرد برگردیـد و دور خودش را بگیرید که او کفو کریمی اوست و تیرها و نیزه ها انداخته در آن زمان به امر آن سر خیل کفر و عدوان ان منافقان اطراف آن مرکز ایمان را بالکیه احاطه نمودند شعر سپاه ظلم چه پرگار کفر کشت محیط حسـین چه نقطه توحیـد در میان افتاد مؤلف نالان عرض می نمادی که فـدای غیرت آن امام عطشان شوم مادامی که در حیات ظاهری بود نمی توانست ملاحظه این معنی نمایـد که لشـکر به نزدیک خیام حرم او رونـد آیا چه روی داد بر آن مظلوم غریب در مجلس ابن زیـاد که اهـل بیت عصـمت و طهـارم را در مجلس آن حرامزاده وارد نمودنـد علیـا جناب زینب صورت مبارک خود را با ستیز جامه خود می پوشانید زیرا که لباسـی و ساتری نداشت و کلمات دلسرد در این مقام در آخر سفینه النجات ذکر نمـوده ام در آنجـا رجوع شود چون آن روایـتی که مرحوم علاـمه مجلسـی در آخر تحفه الزائر و روایـتی که احوال موسـی بن جعفر علیها السـلام ایراد فرموده اند معلوم می شود که وفات حضـرت فاطمه رضـی الله عنها بنت موسـی بن جعفر در قم قبل از شهادت حضـرت امام رضا (ع) در سـناباد طوس واقع شده لهذا تفضیل آمدن آن سرور را به شهر قم و کیفیت وفات و دفن آن محذتره را در این نسـخه شـریفه ذکر نمودیم تا بر بعضـی از عوام و خواص که شـبهه در این باب داشـتند رفع گردد و به حمل این کیفیت را مرحوم مجلسـی در کتـاب سـماء عـالم از بحار الانوار در باب احادیث مـدح شـهر قم از مشایـخ قم چنین روایت نموده که چون مامون حضرت امام رضا را در

۱- (۱)چنانچه بحر اللعلوم فرموده است لهفی علیه و قـد طال الطغاه الی نحو الخیام فخاض النفع سابحه یعنی سوزش قلب من بر آن مظلومان در حالتی که میل نمنودند ظالمان به سوی خیام آن سرور مظلومان و حال اینکه گرد و غبار کار زار اسب.

سنه دویست از مدینه بیرون نموده و به جانب مرو آورد فاطمه خواهر آن سرور را از مدینه طیبه به جستجوی آن سرور بیرون آمد در سال دویست و یک و چون در ساوه رسید بیمار شد پس از خادم خود پرسید کم بینی و بین قم قال عشره فراسخ یعنی چه قدر مسافت است میان من و شهر قم عرض کرد ده فرسخ است فرمود مرا به شهر قم برید پس آن محذره را به قم بردند و در خانه موسی بن خزرج ابن سعد نزول اجلال فرموده و بعد فرموده و صحیح تر ان است که چون خبر آمدن فاطمه به آل سعد که رئیس ایشان موسی بن خزرج ابن سعد بود رسید جمیعاً به استقبال فاطمه بیرون آمدند و موسی بن خزرج مهار ناقه فاطمه را گرفته بود و به سوی منزل خود می کشید تا اینکه آن محذره را به منزل خود فرود آورد پس آن محذره مدت شانزده روز در منزل او بسر برد تا اینکه از دار دنیا رحلت فرمود پس از رحلت آن محذره از این دنیا موسی بن خزرج بعد از تغسیل و تکین آن محذره را در زمینی که ملک خاصه او بود دفن نمود و مرقد آن محذره که حال مشهور و معروفست در آن زمین واقع شد و در فوق مرقد آن محذره آن متقی سقفی از بور یا ترتیب داد و به همین قسم بود تا زمانی که علیا جناب زینب دختر مکرمه حضرت جواد (ع) بر فرق مرقد منور او قبر بنا نهاده و در روایت دیگر از ابن بابویه (ره) نقل نموده که بعد از فوت آن محذره اهل قم جمعیت نمودند و آن محذره را غسل داده و کفن نموده و نعش آن محذره را به عزت و احترام نقل و حمل نموده به سوی بابلان مؤلف گوید که آنچه از معمرین اهل قم مسموع شده با بلان یکی از باغات قم بوده ولیکن مرحوم مجلسی در بحار الانوار در احوال موسی ابن جعفر مقبره بابلان فرموده و اصح همین است باری و سردابی در ن مکان حفر نمودند که موسوم به بیابان بود پس اختلاف در میان ایشان در خصوص اینکه آن محذره را دفن نماید پدید شد آخر الامر رای ایشان قرار گرفت که قادر نامی که خادم ایشان و واصل و بسیار متقی و صالح بود آن محذره را دفن نماید چون رفتند که قادر را حاضر نمایند ناگاه از جانب بیابانی که در یک زار بود و سوار نقاب دار پیدا شدند و به تعجیل آمدند و چون نزدیک جنازه فاطمه رسیدند پیاده شدند و بر فاطمه نماز نمودند و داخل سرداب شدند و آن محذره را دفن نمودند و بیرون آمدند و از نظر غائب شدند و بعد از نقل حدیث فرموده که محرابی که آن محذره در آن عبادت و نماز می نمود تا به حال در خانه موسی بن خزرج موجود است و آنچه از عبادت سیف الامه که مرحوم نراقی رد بر پادری نمودند معلوم می شود که سن شریف آن محذره شش سال یا هفت سال بوده ولیکن این کلام بسیار بعید است نظر به اینکه از زمان وفات حضرت موسی بن جعفر تا وفات آن محذره مدت مدیدی که زیاده بر بیست سال است طول کشیده و هرگاه گفته شود که مرحوم نراقی غیر آن محذره را اراده نموده این احتمال بعیدی است و عبارت آن مرحوم تاب این احتمال ندارد و بهتر این است که بگوئیم از سهو کاتب است ای شیعه شاید آن سقفی که به جهت مرقد آن محذره ترتیب دادند به جهت این باشد که آفتاب بر مرقد او نتابد ای وای از دل داغدار علیا جناب قرین ربخ و تعب حضرت زینب در وقتی که وارد قتلگاه شد و مشاهده نمود که بدن پاره پاره برادرش در آن بیابان عریان افتاده بود و کسی نبود که آن بدن پاره پاره را از نظرها مستور سازد یا از آفتاب به سایه آورد ای شیعه آن زینب دختر حضرت جواد قبه بر روی مرقد آن محذره بنا نهاد ولیکن زینب ام المصائب قدرت این نداشت و نتوانست لباسی بر جسد پاره پاره برادر

خود بپوشانـد و آن جسـد پاره پاره خاک و خون آلوده را مسـتور سازد زیرا که در شـریعت نبوی مسـتحب است که همین که روح از بدن محتضـر مفارقت نماید بدن او را در لباسـی و ساتری مسـتور نمایند چنانچه حضرت نبوی نعش حمزه را در احد به ردای مبـارک خود پوشـید و چون ردا نارسا بود پاهای او را به گیاه مسـتور نمود که تمام اعضای او مسـتور باشـد باری در آن کتاب نقل فرموده که اول کسی که از سادات رضوی وارد به شهر قم شد موسی بن جواد بود و کان مرفقا دائما یعنی همیشه بر روی خود نقاب افکنـده بود مؤلف گویـد که از این جهت او را موسـی مبرقع گویند و اکثر سادات جلیل القدر مشـهور مقدس رضوی سـیما سلسـله جلیله ناظر سرکار فیض آثار حضرت امام رضا (ع) و جمعی از سادات جلیل همدان و یزد و ولایات دیگر به آن سـرور منسوبنـد بـاری موافـق روایت سـابق بعـد از ورود آن سـرور به قم اعرابی که در قم بودنـد او را از آن شـهر بیرون نمودنـد و بعـد نادم شـده به نزد او رفتنـد و معـذرت خواهی نمودنـد و ثانیاً او را به قم آوردند و خانه و زراعتی از مال خود به جهت او خریدند بلکه چند قریه و مزرعه به جهت او از مال خود خریدند و به وسـعت و نیکوئی معاش او می گذشت پس بعد از آن خواهر آن سـرور که زینب و ام محمـد و میمونه دختر آن حضـرت جواد بودنـد به شـهر قم آمدنـد و در نزد او بودنـد تا زمـان وفـات و ایشـان را بعـد از فـوت در نزد مرقـد منور مطهر حضـرت فـاطمه مـدفون ساختنـد و وفـات موسـی مرقع در شـب چهارشـنبه هشـتم شـهر ربیع الاول در سال دویست و نود و شش واقع شد و مرقد او در شهر قم معروفست و سادات جلیل القدر رضوی بسـیار نیسـز در آن بلـده مبـارکه مدفوننـد انتهی کلامه مولف گویـد که چون احوالات حضـرت امام رضا (ع) بعـد از شهادت حضـرت امام موسـی کاظم و طریق آمدن آن حضرت به خراسان دو مرتبه و پاره از معجزات آن سرور در عرض راه و شهر طوس و کیفیت شـهادت آن سـرور که بسیار غریب و عجیب بود و تا به حال در هیچ یک از کتب معتبره که بین محدثین شیعه اشـهار دارد بر نخورده بودم داین اوان بعضـی از اصدقا و اخلاء روحانی از شـیراز و بعضی از تبریز به زیارت ان سرور در ارض فیض قرین شـرف یـاب شدنـد و هر یک نسـخه در احوال آن سـرور به این قسم داشـتند که جامع و راوی ان ابی عبـدالله الواقدی جد ابی منذر هشام بن سایب کلبی بود و اخبار و احادیث غریبه آتیه دراند و نسـخه بر یک نهج بود لهذا مجمل آن را در این نسـخه شـریفه ابراز نمودم بدان که در آن نسـخه چنین مسـطور بود که بعد از شـهادت امام موسـی کاظم (ع) و اشـتهار حضـرت امام رضا (ع) به فضل و علم و برهان و معجزات و کرامات و مطیع شدن آن جناب را و زر امرا و قضات و ارباب دول و عسـاکر و حجـاب و نواب هـارون ترسـید که مبـادا مردم بر او بشورنـد و امر سـلطنت از دست او بیرون شود آن سـرور را در حبس سـندی بن شاهک محبوس نمود چنانچه پدر بزرگوارش را در آن مجلس محبوس نموده بود و آن حضرت هم چنین در آن مجلس محبوس بودنـد تـا زمـانی که هـارون به خراسـان وفات نمود و آنچه در زینت المجالس مسـطور است این است که هارون دو مرتبه به خراسان آمد دفعه اول به واسـطه این بود که آل برامکه علی بن عیسی بن هامان را که از جانب هارون والی خراسان بود به نافرمانی و عصـیان منسوب نمودند هارون به جهت دفع او به خراسان آمد و چون فهمید که این سـخن از غرض بوده حکومت خراسـان را ثانیا به او منقوض نموده مراجعت نمود و بار دیگر در آخر عمر خود نیز به سـبب علی بن عیسـی بود که به او گفتند که علی بن عیسی در خراسان

ظلم و تعدی بسیار می نماید به قسمی که مردم خراسان از ظلم و تعدی آن تنگ آمده اند به رافع بن بشین نصر سیار که در خراسان خروج کرده و ماوراء النهر را تسخیر نموده بود پیوسته این خبر به رشید رسید و به جهت رفع این امر عزم آمدن خراسان نمود و در آن وقت رنجور بود پسر خود محمد امین را در بغداد گذاشته و وصیت ننمود که زینهار با برادر خود مخالفت نکنی و طمع در ولایت او نکنی و به قسمی که تقسیم ولایات و شهرها بین شما نموده ام که از کریوه اسد آباد همدان تا نهایت مشرق از مامون باشد تخلف ننمائی و من به خراسان می روم و مال حال من معلوم نیست آنگاه مامون را طلبید و در مقدمه با بیست هزار کس فرستاد و خود آهسته آهسته به طرف خراسان مسافرت نمود و چون بری رسید بیماری او اشتداد یافت و در تاریخ گزیده مسطور است که چون هارون به همدان رسید مردم شهرستان قزوین که اکنون محلتی است از قزوین از دست دیلمان شکایت به حضرت او رسانیدند هارون بفرمود تا محلات دیگر در فریور آن بسازند و یارو بکشند و چون به عمارت مشغول شدند هارون به جانب طوس رفته و در آن مکان شب شنبه ثالث ربیع الاخر سنه ثلاث و سبعین و ماه وفات نمود و او را در آنجا که اکنون مشهد امام رضا است دفن نمودن باری موافق آنچه در نسخه سابق الذکر مسطور است بعد از فوت هارون که استقرار خلافت به محمد بن زبیده شد و او آن سرور را از حبس بیرون نموده و تعظیم و تکریم آن حضرت نموده و در مدت خلافت خودش اقرار به امامت آن سرور می نمود بعد از اینکه مامون بر او غالب شد و خلافت بر او قرار گرفت مردم به طریق اکراه به او اطاعت می نمودند ولیکن دلهای ایشان مایل به ولایت حضرت امام رضا (ع) بود و آن سرور از مامون به سبب تجبر و تبخر و تکبر و مکر و خدعه که از آن شقی داشت و در طلب آن سرور بر آمده بود در خانه از خانه های بغداد با یکی از شیعیان خود و چند نفری از اصحاب خود پنهان شدند تا وقتی که مامون از طلب نمودن آن حضرت توقف نمود پس در آن وقت آن حضرت تغییر لباس نموده و لباسهای کهنه پوشیده به بازار بغداد آمد و از دکان خبازی سه قرص نان خریده و سنگی که آتش از او هویدا و تلؤلؤ داشت در میان نانها انداخت و در هم پیچید و ترسان از بازار بغداد به جانب خراسان توجه نمود و چون به کنار شط بغداد رسید دید ملاحی کشتی پر از آدم نموده اراده عبور دارد حضرت به آن ملاح فرمودند یا حمید بن بریده مرا هم با این اشخاص از این شط بگذران ملاح عرض کرد تو را خائف می یابم زیرا که چنین رفتار می نمائی که کسی تو را نشناسد هر گاه دوازده درهم می دهی تو را از این شط می گذرانم حضرت فرمودند این شخص من از اهل بیت پیغمبر شما هستم و درهم و دیناری ندارم آیا نمی خواهی که جدم از تو خشنود گردد و روز قیامت تو را شفاعت نمایم و منم علی بن موسی الرضا (ع) حمید ملاح تبسم نمود و عرض نمود هر گاه تو از اهل بیتی خود بر روی این آب عبور نما و آب تو را غرق نخواهد نمود باری آن سرور دو رکعت نماز به جای آوردند و دعای خواندند و بعد سجود نموده در سجود دعائی خواندند و بعد سر از سجده بالا نموده و لنگ مبارک خود را بر روی آب گسترده و بر روی آب نشستند و آب آن سرور را تر ننمود و آن ملاح و اصحاب او به آن سرور نظر می نمودند و تعجب می کردند و از کار خود پشیمان شد چرا که به آن حضرت خدمت ننمودند باری آن سرور

بعد از طی مراحل و عبور از شط بغداد اراده خراسان فرمودند و طی مراحل نموده تا به بیابانی رسیدند که هوا بسیار گرم بود و آفتاب تابیده بود یک اصله درخت به نظر آن سرور آمد که جمیع شاخهای آن درخت شکسته و آن درخت خشک شده بود آن سرور به سایه آن درخت نشستند و بعد برخواسته مشغول به نماز شدند پس آن درخت به اعجاز آن سرور سبز و خرم شد و شاخ و برگ و ثمر بر آورده و از اول بزرگتر شد و بعد از نماز آن حضرت تکیه به آن درخت داده مشغول تسبیح و تهلیل و کار گذاری حضرت باری تعالی شدند پس ناگاه شبانی در آن مکان با گوسفندان خود آمد و آن شبان دو ماه بود که گذارش به آن بیابان نیفتاده بود پس چون شبان مشاهده نمود که درخت خشک شده در آن بیابان سبز و خرم و به ثمر رسیده متعجب شد پس ناگاه نظرش بر آن سبرور افتاد دید که از نور رخسار مبارکش آن بیابان روشن شده خود را به قدم آن سرور افکند و عرض کرد که شما کیستید و در اینجا چه می کنید آن سرور نام و سب و حسب خود را بیان فرمودند و بعد به او گفتند آیا شیر داری راعی عرض کرد که جمیع گوسفندان از مال مردم است و من یک بز لاغری لنگی دارم که شنیر نمی دهد حضرت فرمودند که آن بز را به نزد من آور راعی به فرموده آن سرور بز را احاطه نموده و آن سرور دست مبارک بر سر و روی و جمیع اجزای او از دم تا صورت او کشیدند به برکت دست مبارک آن حضرت فی الفور آن بر جمیع عیوبش دور شد سمین و جوان و با شیر گردید و شیر چنان از پستانش جاری شد که گویا باران بر وجه الارض جاری شد حضرت به آن شبان فرمودند قدح داری عرض کرد ندارم آن سرور به دست مبارک سنگی از زمین برداشته و آن سنگ را مثل خمیر به دست میز گرد نموده و او را مثل قدحی ساختند و او را در زیر پستانهای آن بز نگاه داشتند فی الفور پر شد و آن بز در صفا و طراوت مثل آهو گردیده پس راعی نظر نمود دید که آن سرور چند گرده نان بیرون آوردند و در میان آنها سنگ ریزه مثل یاقوت می درخشید و آثار حمره نار از آن پدید بود عرض کرد این سنگ آتش وش از کجا است فرمودند از تنور خباری بغداد در میان آن نانها گذاردم باری آن سرور نان را در شیر خورد نمودند و ایشان به آن سرور هر دو از آن شیر تناول نمودند بعد به آن شبان فرمودند یا عامر آیا شربت آبی داری عرض نمود خیر حضرت از جا برخواستند و سنگی در آنجا افتاده بود به نزد آن سنگ آمدند و انگشتان دست راست خود را در آن سنگ فرو بردند و تکلم به کلامی نمودند از آن سنگ مثل سنگ حضرت موسی آب جاری شد در انوادی به قسمی که نهری شده و چون عامر شبان از آن سرور این معجزه را مشاهده نمود عرض نمود که چشم راستم نابینا شده و مدتی به این قسم کور و نابینا و بی نور است امیدوارم که به نظر التفات چشم بی سوی مرا صاجب نور فرمائید حضرت فرمودند یا عامر ادن منی یعنی نزدیک بیا ای عامر پس به نزدیک آن سرور آمد و آن سرور تکلم به کلامی نمودند که او نفهمید و آیه نور را تلاوت فرمودند و آب دهان مبارک به چشم او انداختند از معجزه آن سرور بینا گردید بعد از آن شبان عرض کرد که تمنا دارم که به طوس تشریف فرما شوید و خانه و منزل و عیالم را به نور قدوم خود مشرف سازید حضرت فرمودند خداوند تو را جزای خبر داهد تو به منزل خود برو زیرا که من در زیر این درخت عبادت خداوند می نمایم تا وقتی که خدا مقدر نموده پس شبان به جانب طوس روان شده و ندا بر آورد که ای گروه مردم بیائید که خداوند به شما مژده عطا فرموده

چون مردم جمع شدند این اشعار را انشا نمود ظهر المصباح من ال مصر نوره یعلو علی نور القمر وسط وادیکم امام فاضل نوره کالشمس ضاع النجریر فاق بالحسن علی کل الوری یخمل البدر اذا البدر بدر احور الطرف علی جید الظبا قمری الوجه لیلی الشعر لو نزاه قلت بدر اساطعا بمجل الاعضمان لما ان حطر جده المختار ازکی المرسل و هو شبل المصطفی ازکی البشر فاق بالفضل علی کل انوری ازکی الجدین یوما افتخر شرف الله تعالی قدره و حیاه الله ربی الظفر حبه بالبر سعی عاجلا واث الظئان ما بین الشجر او رقت دوحتکم من فضله و کذا الوادی من الغیث ظهر و شفا شاتی رعینی ردها و ازال السقم عنها و الضرر بنع الماء له فی کفه و سقانامنه ماء منهم نعلیه الله صلی خالقی ما اصانجم و لا لیل کفر چون عامر شبان از مدایح آن سرور فارغ شد فریاد بر آورد که ای مردم بدانید که حضرت امام رضا (ع) در این نزدیکیها نزول اجلال فرمودند و جمیع معجزاتی که از آن سرور دیده بود برای مردم طوس بیان نمود و مردم در تعجب شدئه نظر که والی طوس بود با وزیرش به عامر شبان گفتند ما را به نزد آن سرور برسان تا به قدوم مبارکش مشرف گردیم عامر اجابت نموده با ایشان به خدمت آن سرور عالمیان شتافتنمد و بعد از شرف یابی استدعا نمودند که آن سرور به شهر طوس تشریف فرما شوند و به امامت و نصایح و مواعظ مردم اشتغال نمایند آن سرور فرمودند می آیم به شرطی که خانها و منزلها و عماراتی که در طوس می باشد به من بفروشید و وجه آن را به اضعاف آن از من بگیرید ایشان قبول نمودند اول دفعه نصربن وهب مدرکه ابن عمرو طوسی که والی بود املاک و منازل خود را به آن سرور فروخت و آن سرور دست مبارک به زیر جای نماز خود برده و دراهم و دنانیز بیرون آورده و به او داده به عوض آنها و بعد از آن وزیر او که مبارک نام داشت املاک و منازل خود را به ن سرور فروخت و آن سرور آن زیر بساط مبارک خود وجه املاک او را داد و همه مردم طوس خبردار شده فوج فوج می آمدند و چنین می نمودند تا اینکه عثمان بن مروان طوسی به خدمت آن سرور آمد و عرض نمود در این مکان پدرم مالی خطیر از دراهم و دنانیز دفن نموده و حضرت فرمودند که آنچه پول به عوض املاک داده بودند مردم بیاورند و رد نمایند مردم چنین نمودند و بعد ان سرور از آن مکان برخواستند و رفتند در مکان دوری و بساط مبارک را فرش نموده ندا بر آوردند که آیا در اینجا کسی مالی دفن نموده جمیعاً عرض کردند یابن رسول الله حضرت در همان مکان نشستند و مثل آن مکان از زیر بساط خود دینار و درهم بیرون می آودند و به عوض مبایعه املاک به مردم ایشان طوس می دادند اما عثمان بن مروان که این کلام به آن برگزیده منان عرض نموده بود و آن حضرت را از آن مکان حرکت نمودند بعد از رفتن آن سرور بیل و کلنگ آوردند و آن مکان را هر چه حفر نمود چیزی به جز خاک ندید باری اهل طوس جمیع منازل خود را مکنه خود را به آن حضرت با علا ثمن فروختند مگر اکرمه قاضی که از املاک خود چیزی نفروخت بعد مردم آن سرور را خواستند که به شهر طوس حرکت دهند حضرت فرمودند هرگاه شما طالب من هستید به این مکان بیائید و الا مرا احتیاجی به این مکان نیست مردم طوس دست و پای مبارک آن سرور را بوسیدند و مراجعت نمودند و چون مردم طوس به منازل و مکانهای خود رجوع نمودند شب به خوابهای خودم آسودند و چون نصفی از آن شب گذشت حضرت امام رضا مشغول نماز و مناجات و راز و نیاز گردیده بود و دعائی خواندند

اشاره به جانب شهر طوس نمودند که بیا به جانب ما در آن وقت به اعجاز آن سرور جمیع منازل و خانها و مکانهای شهر طوس به جانب آن شمس الشموس روان شدند و جمیع آن شهر در نزد آن حضرت حاضر شد سوای خانه عکرمه قاضی و مساره که در آن شهر بود همه حاضر شدند و چون صبح روشن شد مردم طوس خود را به نزد آن سرور دیدند و آن خاك غیریب را مشاهده نمودند و غریب تر از آن دیدانـد که منازه که شب نیامده بود در آن وقت به خدمت آن سرور به طریق تعظیم و تکریم منحنی شده روان شد تا به پیش روی آن سرور ایستاده و به زبان فصیح بر آن حضرت سلام نمود آن جناب پس از رد سلام به او فرمودند که یا مبارکه بایست و در این موضع قرار بگیر وو بعد فرمودند چرا حال به نزد ما آمده و با شهر طوس و اهلاش در شب نیامدی آن مناره به اعجاز آن سرور به زبان در آمد و عرض نمود که ای آقا و مولای من چون طوس و اهلش شب آمدند و مردم در خواب بودند و از طریق آمدن ایشان کسی مطلع نگردید من در روز روشن به جهت زیادتی قدر و فضل و اعجاز تو آمدم که مردم سیر مرا برای العین دیده اعتقاد ایشان در حق شما مضاعف گردد در آن وقت نضربن وهب اشعار چندی در مدح آن سرور انشا نمود باری سوای بیت عکرمه قاضی از شهر طوس چیزی باقی نماند که همه به استقبال آن سرور شناختند و در آن نسخه نقل نموده که آن مکان تا به این زمان خرابست و کسی در اینجا سکنی ندارد و آن سرور در طوس مدتی بودند و طریق خدا پرستی و احکام و شرایع اسلام به طایفه انام می آموختند تا اینکه فضایل و مناقب آن سرور در جمیع شهرها و ولایتها منتشر گردید چون مامون از بودن آن سرور در طوس مطلع شد از بغداد به خدمت آن سرور آمد و مدتی در طوس در خدمت آن سرور بود و اظهار کوچکی و اخلاص به آن سرور می نمود ولیکن آن حضرت از مامون خائف بود و درآن نسخه از علی بن عیسی بن حسن بن روح روایت نموده که آن سرور جمیع اوقات که در طوس بودند معالم دین و احکام نبوی به مردم می آموختند روزه ها را روزه داشتند و در شبها به عبادت اشتغال داشتند و مردم همه مطیع او بودند مامون روزی به نزد آن سرور آمد و عرض کرد یابن رسول الله من اراده دارم که مردم را جمع نموده از برای شما از ایشان بیعت بگیرم و در منابر و محافل و مساجد نام شریف شما ذکر شود زیرا که تو فرزند رسول خدا می باشمی و سزاوارتری به خلافت حضرت فرمودند مرا حاجتی در خلافت نیست مرا به حال خود وا وگذار مامون عرض نمود چاره به جز قبول خلافت نداری اطاعت نما مرا در این امر والا تو را هلاك خواهم نمود باری همین که شب گردید آن سرور ترسان از طوس بیرون شده به جانب مدینه آمدند و بر سر روضه جد خود حضرت نبوی آمدند و دردل دل خود را به آن حضرت نمودند و شکایت عصاه و ظلم ایشان را در حق عترت آن سرور بیان نمودند و اشعار چندی از سوز دل به خدمت آن سرور بیان کردند و آن سرور را در آن حال خواب در ربود در عالم خواب به خدمت پیغمبر (ص) رسیدند دیدند که حضرت پیغمبر آن سرور را در بغل گرفت و نوازش و دلداری می دادند و پیشانی او را می بوسیدند و فرمودند ای نور دیده به بلای خدا راضی باش و در مصایب و الام صابر و خوش دل شو که عنقریب تو را زهر خواهند داد و به ما ملحق خواهی شد و ما منتظر قدوم تو می باشیم و با ما در بهشت خواهی بود آن سرور از خواب بیدار شدند و مدتی در مدینه در روضه جد خود معتکف بودند باری چون مامون فهمید که آن سرور از طوس به جانب مدینه رحلت فرموده اند

کاغذی به آن سرور نوشت و عذر خواهی بسیاری نمود و در آن کاغذ مضامین مرغوب و کلمات خوبی نوشت که مشتمل بر ولایت عهدی آن سرور بود و در آخر آن نوشت و کتبه المامون ابن هارون الرشید سیده لسبع خلون من رجب سنه احدای و مائه و ثمانین من الهجره در آن مکتوب را در حریر سبزی پیچید و به خادم خود هرثمه دادا و و را به مدینه روانه نمود چون هرثمه به نزد آن سرور اراسیدا اداست مبارک آن سرور را بوسید و مکتوب مامون را به آن سرور داد چون آن سرور بر مضمون آن نامه مطلع شد دست مبارک به جانب آسمان بلند نمود و به درگاه حضرت باری تضرع و زاری نمود و بیان احوال خود به حضرت ذوالجلال نمود و ناچار قبول ولایت عهدی از جانب مامون نمود و در جواب نامه او نوشت مشتمل بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی و قبول ولایت عهدی به تاریخ یازدهم شهر رمضان سنه احدی و ثمانین و ماه من الهجره و نامه را در خرقه حریر سفیدی پیچیده و به دست هرثمه داده و او را به نزد مامون روانه فرمودند چون هرثمه نامه آن حضرت را به نزد مامون آورد و آن شقی از مضمون نامه مطلع شد بسیار خوشحال گردید و قصد رفتن مدینه نمود و دختر خود ام حبیب را با خود برد که آن آن سرور تزویج نماید چون در مدینه به خدمت آنو سرور رسید از اهل مدینه و مکه به جهت ولایت عهدی آن حضرت از مردم بیعت گرفت و دختر خود ام حبیب را به آن حضرت تزویج نمود و بعد با آن سرور روانه بغداد شدند و بعد از آن در خدمت بوده آن سرور مرتبه دیگر به طوس آمدند و در آن نسخه کیفیت آمدن دعبل بن علی خزاعی به خدمت آن سرور و قصیده که در مدح آن سرور بیان نموده بود و جوائزی که آن سرور عطا فرموده بود به او و بعد از تمام حکایت دعبل امر نمودن مامون آن سرور را که به نماز عید رود و ابای آن سرور اولا وبالحاح مامون بالاخره به نماز عید رفتن و کیفیت رفتن آن سرور با عظمت و جلال و بالاخره مامون خود بیرون آمدن و با مردم نماز عید به جا آوردن و بعد از آن حکایت هرثمه و خبر دادن آن سرور هرثمه را از شهادت خود و بیان موت انبیا و اوصیاء و صالحین و موت علما و زاهدین و موت اغنیاء و موت فقرا را آن سرور به جهت او بیان فرمودن و کیفیت شهادت خود را به هرثمه بیان نمودند و بعد از آن در آن نسخه حدیث اباصلت هروی و بیان نمودن آن سرور به جهت اباصلت کیفیت شهادت و محل دفن خود را در قبه هارون و وصایای که آن حضرت در محل دفن و کیفیت حفر قبر و ظاهر شدن آب و ماهیان و غیره که در آن حدیث مسور است بیان نمودن و کیفیت شهادت آن سرور در وقتی که مامون به حرمسرای خود رفته و حضرت امام رضا را مهیای خوردن انگور نموده بود چون آن سرور از انگور زهر الود تناول فرمودند آن خوشه انگور را برداشته به آسمان انداختند و بعد واقع بر پشت بام خانه آن سرور شد و مخفی شد و کسی او را ندید مگر وقت مردم مامون و کیفیت تعزیه داری ام حبیب و اولاد او که از آن حضرت بودند بیان نمودن و آمدن امام محمد تقی و ملاقات با پدر بزرگوار خود و آن سرور متحمل غسل و دفن و کفن آن حضرت و نماز آن سرور شدن و حبس نمودان مامون اباصلتن را که تعلیم داعای آن سرور داده بودند نماید و بالاخره امام محمد تقی (ع) او را از حبس مامون نجات دادن نقل نموده و در آخر آن نقل نموده و کان وفات الرضا (ص) یوم الجمعه فی یوم ثالث و عشیرن من شهر رمضان فی یوم الاثنین بقریه سناباد و دفن فی بطوس فی دار حمید بن قحطبه فی البقعه التی فی خراسان و فبها قبر هارون

الرشید و در آن نسخه عدد ولاد آن سرور را شش نفر ذکر نموده که محمد الجواد و محمد القانع و جعفر و ابراهیم و الحسن و الحسین و یک دختر مسمی به عایشه و در روایت دیگر نقل نموده که سوای امام محمد تقی اولاد دیگر نداشتند و نقل نموده که ام حبیب دختر مامون چند اولاد داشت و در نزد آن سرور بسیار تقرب داشت حتی اینکه وقت رحلت آن سرور از این دنیا او ر به زیر کسای مبارک خود طلب نمود و اسرار چندی به او بیان فرمودند و نقل نموداه که ام حبیب بعد از شهاداتا ان سرور شب و روز در گریه و ناله بود و ساعتی قرار و آرام نداشت و پیوسته بر آن سرور نوحه و ناله می نمود تا زمانی که پدرش مامون مریض شد به نوع مرضی که اطباء از معالجه او مایوس گردیدند و ام حبیب در ان مرض پیوسته در نزد پدر خود مامون بود و جدائی او بر مامون بسیار دشوار بود و به او مانوسی بود تا اینکه روزی طبیب حاذقی برای مامون آمد و نظر نمود در مرض او و آنچه بر او وارد شده مامون به آن طبیب گفت که تو را ماهر می دانم درد مرا دوا کن و آنچه خواهی به تو می دهم از طلا و نقره و حلی و حلل و پیرایه و زیور طبیب گفت اگر انگور تازه موجود باشد می توانم درد تو را علاج نمایم بعد از آنی که طبیب از نزد مامون بیرون رفت ام حبیب سخنان طبیب را می شنید و بر کیفیت مطلع گردید به نزد پدر خود مامون آمده و گفت ای پدر غم مخور که از زمان شهادت حضرت امام رضا خوشه انگوری در نزد من می باشد که تازه است گویا حال از میم باز نموده اند و هیچ متغیر نگردیده مامون گفت برو و آن انگور را به نزد من آور شاید خدا مرا به برکت امام رضا (ع) شفا دهد ام حبیب آن انگور ر که حضرت امام رضا به او سپرده بودند و به او فرموده بود که مخفی دار تا زمان مرض مامون و بعد به او بده که بخورد نزد مامون آورد مامون انگور را برداشت و به او نگاه می نمود و تعجب می نمود ولیکن مسرور بود در آن وقت سه حبه از ن انگور برداشت و در دهان خود گذاشت فی الفور زهر در اعضای او تاثیر نموده گویا اعضای او را بکارد پاره پاره نمودند پس به آواز بلند فریاد زد به غلام خود که وای بر شما ام حبیب مرا زهر داد و هلاک نمود مرا بگیرید او را غلامان مامون به عقب ام حبیب دویدند که او را بگیرند ام حبیب رو به فرار نهاده و به قدرت حق تعالی و معجزه حضرت امام رضا زمینها در زیر پای او پیچیده گردیده خود را به خراسان نزد مرقد مطهر حضرت امام رضا (ع) رسانید همین که به مقابل قبر آن سرور رسید قبر مبارک آن سرور شق شد و قامت مبارک آن سرور در قبر ایستاد و ام حبیب را در بغل گرفت و با خود به قبر فرو برد و بعد قبر آن حضرت به هم پیوست و دیگر کسی نشان از ام حبیب نداد غلامان مامون که به عقب ام حبیب و گرفتن او آمده بودند همه مایوس شدند و برگشتند و این واقعه غریبه و حکایت عجیبه را به مامون بیان نمودند به مجرد شنیدن این حکایت شهیقی بر آورد و به درک واصل شد. مؤلف گوید که این روایتی که از واقدی نقل شده مخالفت دارد با روایات بسیاری که در کتب معتبره مثل عیون اخبار الرضا و نصوص المعجزات و بحار الانوار و عوالم و غیره که در احوال آن سرور نقل شده بلکه در هیچ کتابی از کتب معتبره آمدن آن سرور به خراسان به شهر طوس دو مرتبه به طریقی که ذکر شد مسطور نیست بلکه آمدن آن سرور به شهر طوس و بودن مامون به نزد آن حضرت در طوس و ماندن آن سرور در شهر طوس مذکور نیست و آنچه از روایات ظاهر می شود این است که مامون وقتی که در مرو بود رجاء ابن ابی ضحاک را به مدینه فرستاد به طلب آن سرور چنانچه سابقا ذکر شد و رجاء بن ابی ضحاک آن سرور را

از راه بصره و اهواز به جانب خراسان آورد آن سرور وقت ورود به اراضی طوس به توقان وارد شدند و از آنجا به جانب مرو روان شدند و اصلاً به شهر طوس نرفتند و آنچه در معجم البلد مسطور است توقان و طایر آن دو بلده بودند که زیاد بر هزار قریه متعلق به این دو بلده بوده بلی از عبارت مجالس المؤمنین چنانچه بغداد این در احوال ربیع بن خیثم ذکر خواهیم نمود ظاهر می شود که آن سرور با مامون عباسی در طوس بوده اند ولیکن مدت مکث معلوم نیست و احتمال دارد که بر سبیل تفنن و سیر بلده بوده چنانچه عادت ملوک است زیرا که اخبار مستفیضه بلکه متواتره وارد است که سریر سلطنت مامون در مرو بود و در روایت واقدی چنانچه ذکر شد از بودن آن سرور و مامون در مرو هیچ وجه تصریحی و تلویحی نیست و همچنین کیفیت مردن مامون به قسمی که در روایت واقدی ذکر شد مخالف است با تصریح اهل سیر و تواریخ زیرا که در تاریخ گزیده و کتاب زینه المجالس مسطور است که مامونم قصد روم نموده و چون به آن حدود رسید میل به انجیر تازه کرد چنانچه در تاریخ گزیده نقل شده یا به خرمای آزاد چنانچه در زینت المجالس مسطور نموده و بعد از یافت شدن مامون از آن بسیار بخورد و بعد از هیجده روز وفات یافت و در تاریخ گزیده کیفیت مردمان مامون را چنین مسور است که معتصم برادر مامون نامه که به خط هارون الرشید بود زهر آلوده نموده به غلامی داد که به مامون دهد چون غلام نامه به وی داد مامون آن را بوسید زهر به دهانش رسیده او را هلاک ساخت و او را در طرسوس که از ثغور روم است مدفون ساختند و اصلاً کیفیت عجیب ام حبیب که ذکر شد در هیچ یک از کتب تواریخ و سیر به قسم مسطور مذکور نیست ولکین چون واقدی از علمای عامه عمیا است از باب الفضل ما شهد بر الاعداء معجزات غریبه که نقل نموده بود در این نسخه شریفه به جهت روشنائی چشم شیعیان و علو قدر آن امام عالمیان نقل نمودیم.

باب دوّیم

اشاره

در بیان فضیلت زیارت آن حضرت است و ذکر بعضی از احادیثی که مشعر است بر اینکه زیارت آن سرور افضل است از زیارت جناب سید الشهداء (ع) و باقی ائمه هدی علیهم السلام و اگر چه احادیث در فضیلت زیارت آن سرور بسیار است لکن به جهت اختصار به ذکر سی حدیث اکتفا می نمائیم بدان که احادیث وارده در این باب بر دو قسم است بعضی وارد است در خصوص فضیلت زیارت آن حضرت و بعضی علاوه بر این مشعر است بر فضیلت زیارت آن سرور بر زیارت جناب سید الشهدا و باقی ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین

حدیث اول

از احادیث مطلقه حدیثی است از ابن بابویه و دیگران روایت نموده اند از جناب امام رضا (ع) که فرمودند کسی که زیارت نماید من غریب را از دوری دارم و مزارم یعنی از راه دور به زیارت من بیاید به فریاد او می رسم در روز قیامت در سه موضع تا اینکه او را از شداید و هول آن سه موضع نجات دهم در نزد دادن نامهای اعمال و در نزد پل صراط و در نزد کشیدن ترازوی اعمال مؤلف گوید وجه تخصیص به این سه مکان شاید این باشد که هر زائری که از بلاد بعیده به زیارت آن سرور مشرف شود از هر جهتی که بیاید لازمست که سر منزل خوفناک بلکه زیادتر از آن را طی نماید تا به زیارت آن سرور مشرف شود مثلاً از راه ایران زمین سر منزل خوفناک که عباس آباد و الهاک و میان دشت است طی باید نماید و از راه توران به زمین

منازل خوفناك كه مرو و سرخش است لازم است طى نمايد و از طرف يزد و كرمان لازمست كه منازلى كه خوف بلوج است طى

نمایـد و از طرف کابـل و قنـدهار و هرات نیز منـازل خـوف بسـیار است پس به مقتضـای آنکه زائر خراسـانی نمـوده و بر خود خوف گذاشـتن این منازل را قرار داده اند لهذا به مقتضـی هل جزاء الاحسان الا الاحسان بر آن سرور عالمیان لازم است که او را از منازل خوفناک مزبوره قیامت رها سازند اگر چه از آن سه منزل خوفناک آسـیبی به او نرسـیده باشد زیرا که خوف اعظم شقانست نظر به آیه شـریفه ولنبلونکم بشـیء من الخوف الی اخره که خداوند خوف را به آنها مقدم داشـته نظر با شدت خوف از باقی دیگر(۱)

حدیث دویم

باز از شیخ طوسی و ابن بابویه و دیگران روایت شده از جناب صادق آل محمد که آن حضرت فرمودند بیرون می رود مردی به سـوی زمین طوس که در خراسـانست از اولاـد فرزنـد من موسـی که اسم او اسم امیرالمؤمنین است و کشـته می شود در آن زمین به زهر جفا و غریب وارد آن مـدفون می شود کسـی که زیارت نماید او را و عارف به حق او باشد عطا می فرماید جناب اقـدس احدیت به آن زوار ثواب کسـی را که انفاق نموده است مال خود را پیش از فتح مکه در راه خدا و جهاد نموده باشد با رسول خدا

حدیث سیم

از ابن بابویه و دیگران روایت شـده که رسول خدا (ص) فرمودند که زود باشد که مدفون شود پاره از تن من به زمین خراسان زیـارت نمی کنـد او را مـومنی مگر اینکه واجب می گردانـد خـدا از برای او بهشت را و حرام می گردانـد بـدن او را از آتش جهنم

حدیث چهارم

از ابن بابویه و دیگران روایت شده از جناب ثامن الائمه (ع) که فرمودند در زمین خراسان بقعه هست که زمانی خواهد شد که در آن بقعه نزول ملکه شود فوجی از ملکه داخل بقعه می شونمـد و فوجی به آسـمان بالا می رونـد و این آمـد و شد ملکه در آن بقعه تا نفخ صور خواهد بود راوی عرض کرد یابن رسول الله این کدام بقعه خواهد بود فرمود آن حضـرت در زمین طوس است قسم به خـدا که آن زمین روضه از روضات بهشت است کسـی که زیارت نمایـد مرا در آن بقعه مثل این است که رسول خـدا را زیـارت کرده باشـد و می نویسـند جناب اقـدس الهی در نامه عمل او ثواب هزار حـج مبروره و هزار عمره مقبوله و می باشم من و اجدادم شفعاء آن زوار در روز قیامت

حدیث پنجم

از ابن بابویه و دیگران روایت شده که آن سـرور فرمودند بندد کسی بار خود را به سوی هیچ قبری مگر قبور ما آگاه باشید ای مردمان که من کشـته می شوم به زهر جفا از روی ظلم و عدوان و مدفون می شوم در مکانی که غریب باشم و کسی که ببندد بـار خود را به سوی زیارت من غریب جناب اقـدس احـدیت جمیع دعاهای او را مستجاب می نمایـد و جمیع گناهان او را می آمرزد

حدیث ششم

نیز از شیخ طوسی در کتاب تهذیب الاحکام و ابن بابویه و نیز از دیگران روایت شده است از امام محمد تقی (ع) که فرمودند بین دو کوه طوس قبضه خاکیست که از بهشت عنبر سرشت قبض شده هر کس داخل شود در آن محل قبضه خاک که بقعه مطهر حضرت الرضا (ع) باشد ایمن است در روز قیامت از آتش جهنم مؤلف گوید که در سنه هزار و دویست و پنجاه و یک اهل مشهد مقدس رضوی را وبا گرفته و اکثر مردم از مشهد مقدس فرار کرده به کوه پا نجات رفته بودند و من رو سیاه تبه روزگار از مجاورت قبر مطهر آن برگزیده پروردگار مهاجرت ننموده بودم و هر روز صبح و شام خود را به عتبه متبرکه آن بزرگوار که پناه انس و جانست می رسانیدم و عرض می نمودم که ای سبب نجات هر خاطی و هر عاصی جناب مقدست آن بزرگواری می باشد که در حق روضه مظهر و مضجع منورت فرموده اند که آن بین جبلی

۱- (۱)و چون زائرین خوف را متحمل شده رفتن او به روضه عرش درجه که سی و روضه من ریاض الجنه سهل آسان است چنانچه هر گاه از منزل خوفناک قیامت گذشت رفتن بهشت عنبر سرشت بر او آسان خواهد بود و الله العالم.

طوس قبضه قبضت من الجنه من دخلها کان امناً یوم القیمه من النار چنانچه جناب اقـدس الهی در حو خانه خود در قرآن مجید فرموده است و من دخلها کان امناً از برکت آن پشت و پناه غاصیان و ملجاء ضعیفان آسیبی از آن وبا و بلا به حقیر تبه روزگار و اهل و عیال این حقیر نرسید بلکه خلاق و عالم از رحمت واسعه خود در آن روزها طفل ذکوری به این عاصی عطا فرمود(۱)

حدیث هفتم

از ابن بابویه و دیگران از ابوالصلت هروی مرویست که گفت شـنیدم از حضرت امام رضا (ع) که آن سرور فرمود قسم به حق خداوند عالم که ما ائمه هدی علیهم السـلام کلا شـهید می شویم یا به زهر جفا و یا به شمشـیر عرض کردم فدایت شوم شما را که شهید خواهد نمود فرمودند بدترین خلق خدا در یک زمانی مرا شهید خواهد نمود به زهر جفا و بعد از آن مدفون می شوم در بلادی که حق مرا ضایع نموده باشـند و حال آنکه در آن بلد غریب باشم آگاه باشـید کسی که زیارت نماید مرا می نویسد خداونـد عالم در نامه عمل آن زوار ثواب صـد هزار شـهید و صـد هزار صـدیق و صـد هزار حـج و صد هزار عمره و صد هزار جهاد کننده و آن زوار در روز قیامت در زمره ما محشور خواهد شد و در درجات بهشت رفیق ما خواهد بود.

حدیث هشتم

از شـیخ طوسـی و دیگران از محمـد بن ابی نصـر بزنطی روایت شـده که گفت قرائت نمودم کتـاب امام رضا (ع) را که نوشـته بودنـد در آن کتاب این حدیث را که به شـیعیان ما برسانیدکه زیارت من غریب در نزد جناب باری تعالی برابری می نماید در ثواب با هزار حج ابی نصـر می گوید من از نوشـته آن جناب بسـیار تعجب نمودم و به خدمت حضرت امام محمود تقی عرض نمودم فـدایت شوم ثواب هزار حـج داود زیارت پـدر بزرگوارت فرمودند اری و الله ثواب دو هزار حج دارد از برای کسـی که زیـارت نمایـد آن جنـاب را و عـارف به حق او باشـد مؤلف گویـد که معنی عارف به حق آن سـرور از حـدیث پانزدهم ظاهر خواهد شد

حدیث نهم

در جامع الاخبار و عیون اخبار الرضا مرویست که شخصـی از اهل خراسان به خـدمت کثیر السـعاده جناب امام رضا (ع) عرض کرد یابن رسول الله رسول خدا را در خواب دیدم که گویا می فرمودند چگونه می باشید شما هرگاه مدفون شود در زمین شما پاره تن من پس محافظت نمائید ودیعه مرا و غائب شوید در زمین شـما یکی از ستارهای امامت و ولایت پس آن مظلوم غریب به آن شـخص فرمودنـد که ای خراسـانی منم که مـدفون می شوم در زمین شـما و منم پاره تن پیغمبر و ودیعه آن سـرور و منم ستاره آسـمان امامت و ولایت آگاه باشـید پس کسـی که مرا زیارت نماید و او عارف باشد آنچه را که واجب گردانیده است خداوند عالم از حق و اطاعت من پس من و پدرانم شـفعای او می باشیم در روز قیامت و کسی که ما شفیع او باشیم نجات می یابـد اگر چه گناهان او به قدر گناهان جن و انس باشد مؤلف گوید که مثل این حدیث و حدیث بیست و چهارم که نظیر این حـدیث شـریف است و بعـد ذکر می شود در مقـام رجـاء و بسیاری رحمت و رافت و فیض خداونـد عالمیـان به زایر رضا من غریبان حـدیثی در ثواب زیارت هیچیک از ائمه هـدی به این طریق نیافته ام زیرا که در ثواب زیارت حضـرت امام حسـین (ع) این عاصـی در کتاب نجات الخافین فی زیارت الحسـین (ع) احادیثی بسـیار در آن کتاب از کتب اخبار جمع نموده ام و ابواب

متعـدده در هر زمـانی که زیـارت آن سـرور مطلوب و مخصوص است ایراد نموده ام و قول به وجوب را از جمعی از علما نقل نموده ام و نیز اخباری که دلالت بر وجوب زیارت آن سرور دارد نقل نموده ام ولیکن نظیر این حدیث در مقام رجاء

۱- (۱)و این حدیث را به خط جلی واضح نویسانیدم و در فوق و درب کفش گاه که به ایوان طلا داخل می شوند قرار دادم و هر وقت مشرف شوم نظرم به آن حدیث باشد و بحمد الله تعالی.

و حـدیث بعـد آن که ذکر خواهـد شـد نیافته ام که عقول خردمنـد از این بشارت متحیر است که این حـد قـدر درجه و منزلت است که خداونـد عالم به آن سـرور عطا فرموده که زائر او را خدا نجات می دهد از عذاب و عقاب اگر چه به قدر جن و انس گناه داشته باشد اللهم اجعلنا من زایریه .

حدیث دهم

از ابن بـابویه و دیگران از عبـدالرحمن بن ابی نجران روایت نمـوده انـد که از امـام محمـد تقی (ع) سوال شـد که چه ثوابسـت زیارت کننده پدر بزرگوارت را فرمود و الله ثواب او بهشت است

حدیث یازدهم

از ابن بابویه و دیگران روایت شده که علی بن اسباط از جناب امام محمد تقی (ع) سوال نمودند که چه ثوابست از برای کسی که زیارت نماید پدر بزرگوارت را فرمودند کدو مرتبه بهشت غنبر سرشت است

حدیث دوازدهم

در کتاب عیون از حضرت رسول خدا (ص) مرویست که فرمودند زود باشد که مدفون شود پاره از تن من به زمین خراسان که زیارت نمی نمایـد او را صاحب هیچ مشـتقی مگر اینکه جناب اقدس احدیت جمیع مشـتقهای او را به برکت حضور مرقد باهر النور او برطرف می نمایـد و همچنین زیارت نمی کنـد او را هیچ گنه کاری مگر آنکه می آمرزد خداوند عالم همه گناهان او را

حدیث سیزدهم

نیز در عیون مرویست از احمد بن محمد بن ابی نصـر بزنطی که گفت شنیدم از کلام وحی نظام ثامن الائمه علیه السلام که هر که از دوستان و محبان من زیارت نماید مرا و عارف به حق من باشد هر آینه شفاعت می نمایم آنم زوار را در روز قیامت

حدیث چهاردهم

نیز از ابـن بـابویه و دیگران از جنـاب امیرالمـؤمنین (ع) مرویسـت کـه زود باشـد کـه شـهید شـود یکی از فرزنـدان من به زمین خراسـان به زهر جفا و اسم او اسم من باشـد و اسم پـدر او اسم او اسم پسـر عمران موسـی باشـد آگاه باشـید کسـی که زیارت نمایـد او را در غربت او می آمرزد جناب اقـدس الهی گناهانی که پیش نموده و گناهانی که بعـد خواهد نمود اگر چه گناهان او به قدر ستاره اسمان و قطرات باران و برگ درختان باشد

حدیث پانزدهم

در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) مـذکور است که صادق آل محمـد (ص) فرمودنـد که شـهیاد شود نواسه من در زمین خراسان در شـهری که او را طوس می نمامند کسـی که زیارت نماید او را و غارت به حق او باشد می گیرم دست آن را در روز قیامت

و داخل می کنم او را در بهشت عنبر سرتش هر چند از کسانی باشد که گناه کبیره کرده باشد راوی عرض کرد که فدای تو شوم چه چیز است معرفت به حق آن فرمودند بداند که او امامی است مفترض الطاعه و غریب و شهید است کسی که زیارت نماید او را و عارف به حق او باشد عطا می فرماید جناب اقدس احدیت به آن زوار ثواب هفتاد شهید از شهدائی که پیش روی پیغمبر (ص) شهید شده باشند به حق

حدیث شانزدهم

در جامع الاخبار عیون اخبار از حضرت امام محمد تقی (ع) مرویست که فرمودند کسی که زیارت کند پدر بزرگوار مرا در ولایت طوس می آمرزد خدا گناهانی که پیش نموده و گناهانی که بعد خواهد نمود و چون روز قیامت شود نصب نمایند از برای او منبری در مقابل منبر حضرت رسول (ص) تا اینکه فارغ شود جناب اقدس الهی از حساب بندگان خود

حدیث هفدهم

نیز در کتاب عیون اخبار الرضا مرویست که اباصلت هروی می گوید که در مجلس بهشت مثال حضرت امام رضا (ع) بودم که داخل شدند قومی از اهل قم و سلام نمودند بر آن حضرت پس آن بزرگوار جواب سلام ایشان را داد و ایان را به نزدیک خود نشانید و بعد فرمودند مرحبا به شما ای اهل قم شما از شیعیان ما می باشید حقیقت و زود باشد که بیاید بر شما زمانی که

زیارت کنید مرقد مرا به طوس آگاه باشید کسی که زیارت نماید مرا و حال اینکه با غسل باشد بیرون می آید از گناهان مثل روزی که از مادر متولد شده باشد

حدیث هیجدهم

از ابن بابویه از امام محمد تقی (ع) مرویست که اهل قم و اهل ساوه را جناب اقدس احدیت گناهان ایشان را می آمرزد به سبب برکت فضیلت جد من امام رضا (ع) به طوس آگاه باشید کسی که زیارت نماید جد بزرگوار مرا و برسد او را در بین راه قطره باغرانی یا چیز دیگر از آسمان حرام می نماید خداوند عالم بدن او را از آتش جهنم(۱)

حدیث نوزدهم

نیز در کتاب عیون روایت شده که جناب امام موسی کاظم (ع) فرمودند به درستی که فرزند من علی شهید می شود به زهر جفا و مدفون می شود در پهلوی هارون الرشید به طوس کسی که زیارت نماید فرزند غریب مرا مثل آن است که رسول خدا زیارت نموده باشد

حدیث بیستم

باز در کتاب عیون اخبار از حسن بن علی وشا روایت شده که گفت شنیدم از جناب امام رضا (ع) که فرمودند از برای هر امامی از ائمه عهدیست در گردن دوستان و محبان ایشان به درستی که از تمام وفای به عهد نیکو بجا آوردن زیارت قبور ایشانست پس کسی که زیارت نماید از جهت رغبت در زیارت ایشان و تصدیق نمودن به آنچه ائمه رغبت نموده اند در آن چیز هر آینه خواهند بود ائمه شفعای ایشان در روز قیامت

حدیث بیست و یکم

باز در کتاب عیون از حسن بن علی وشا روایت شده که جناب ثامن الائمه فرمودند که زود باشد که شهید شوم من به زهر جفا کسی که زیارت نماید او عارف باشد به حق من می آمرزد جناب اقدس الهی گناهانی را که پیش نموده و گناهانی که بعد خواهد نمود

حدیث بیست و دویم

از شیخ طوسی در تهذیب مرویست که شخصی از اهل طوس می گوید در نزد صادق آل محمد بودم که ناگاه طفل خورد سالی داخل مجلس آن سرور شد آن بزرگوار آن طفل را گرفتند و به زانوی مبارک خود نشانیدند و میان دو ابروی او را می بوسیدند و می فرمودند ای شخص طوسی به درستی که این طفل خلیفه و حجت خداست بعد از من زود باشد که از صلب او مردی بیرون آید که پسندیده خدا باشد در آسمان و زمین و نزد عباد و کشته می شود در زمین شما به زهر حفا و دفن گردیده شد در آن زمین غریب و از هر کس او را زیارت نماید و بداند که او امام است و بعد از پدر خود واجب الاطاعه می باشد از جانب خداوند عالم مثل کسی است که رسول خدا را زیارت نموده باشد

حدیث بیست و سیم

از ابن بابویه در عیون نقل شده است که حضرت امام علی نقی (ع) فرمودند کسی که حاجتی به سوی خداوند عالم داشته باشد پس باید زیارت نماید جد بزرگوارم امام رضا را در کزمین طوس و حال اینکه آن زوار با غسل باشد و دو رکعت نماز در بالای سر مطهر آن جناب بجای آورد و در قنوت حوائج خود را از خدا بخواهد که قاضی الحاجات حوائج او را بر می آورد به شرط آنکه سوال معصیتی و قطع رحمی نباشد و موضع قبر مطهر و مضجع منور آن سرور بقعه ایست آن را بقعه بهشت عنبر سرشت زیرت نمی نماید او را مؤمنی مگر اینکه آزاد می نماید او را خداوند عالم از آتش جهنم و او را داخل دارالقرار که یکی از مکانهای بهشت است می نماید

حدیث بیست و چهارم

در کتاب جامع الاخبار و عیون اخبار و غیرهما روایت شده که حضرت امام رضا (ع) فرمودند که منم کشته شده به زهر

ص: ۱۴۴

۱- (۱)مولف گوید وجه تخصیص به آن دو بلد شاید این باشد که در آن زمان شیعیان اگر معتقد به امامت ان سرور عالمیان بودند در آن دو و مکان بیشتر از آنکه و بلاد دیگر بودند و قرینه بر این مطلب این است که وقتی که آن سرور از مدینه به خراسان می آمدند چون به شهر قم رسیدند شیعیان به استقبال آن سرور امدند و هر یک ارزوی این می نمودند که آن سرور به منزل او نزول جلال فرمایند و در میان ایشان در این باب نزاع شد آن سرور فرمودند که اشتر من به درب خانه هر کس بخوابد به خانه او منزل خواهم نمود و مهمان او خواهم شد یکی از ایشان در شب گذشته خواب دیده بود که اشتران به در خانه او خوابیده پس اشتر آن سرور به در خانه او خوابید و آن سرمر به منزل او فرود آمدند و سید بن طاوس می فرماید در فرحه القری که آن مکان صار مقامات شامخ او مو فی الیوم مدت مطروقه ثم اقل منهالی فربدیدو قال فی حالهم الخیر المشهور و صل الی زیارته فی جمادی الاولی سنه ثمانیه و ست ماه و همچنین ورود حضرت فاطمه به قم چنانچه اشاره به آن نمودیم اگر این مطلب است.

جفا و دفن گردیده شده در زمین غربت آگاه باشید که کسی که زیارت کند مرا در غربتم می باشد من و اجداد طاهره ام شفعاء آن زوار در قیامت و هر که ما شفیع او باشیم نجات می یابد و هر چند بر او گناه انس و جن باشد.

حدیث بیست و پنجم

حکایت دعبل بن علی خزاعی است که سابقاً مذکور شد و آن حکایت در اکثر کتب مراثی و مناقب مسطور است و در عیون نیز منقولیست و مجمل آن حکایت این است که بعد از اینکه دعبل به خدمت حضرت امام رضا (ع) در مرو مشر گردید و قصیده خود را به عرض آن سرور رسانید آن سرور فرمودند ملحق نما به قصیده خود این دو بیت را تا تمام شود قصیده تو دعبل عرض کرد بلی بفرمائید که چنین خواهم نمود آن سرور فرمودند و قبر بطوس یالها من مصیبته توقد فی الاحشاء بالحرقات الی الحشر حتی یبعث الله قائما بفرج منا انهم و الکربات دعبل عرض کرد یابن رسول الله آن قبری که به طوس واقع خواهد شد از کدام امام خواهد بود جناب غریب الغرباء فرمودند آن قبر از من غریب خواهد بود به اندک زمانی می گردد طوس محل آمد و شد شیعیان من و زواران من آگاه باشید شما کسی که زیارت نماید من غریب را در غربت من که زمین طوس است خواهد بود با من در درجه من در درون قیامت اما احادیثی که دلالت دارد بر فضیلت زیارت آن سرور و به زیارت سید الشهداء روحی و روح العالمین له الفدا بلکه به زیارت باقی ائمه هدی علیهم السلام نیز بر دو قسم است قسمی است که دلالت دارد بر اول و قسمیست که دلالت دارد بر ثانی اما اول دو حدیث است که حال مذکور می شود

حدیث بیست و ششم

شیخ طوسی ره در مزار تهذیب الاحکام و صدوق در عیون و دیگران روایت نموده اند که از جناب امام محمد تقی سوال نمودند که فدایت شوم آیا زیارت پدر بزرگوارت افضل است یا زیارت جدت حضرت سیدالشهداء فرمودند زیارت پدرم افضل است به جهت اینکه جد بزرگوارم را زیارت می نمایند همه مردمان و پدر غریبم را زیارت نمی کند مگر خواص از شیعیان مولف گوید شاید معنی حدیث این باشد که هر عملی که اختصاص آن عمل به شیعه بیشتر است ثواب آن افزون تر است مثل زیارت حضرت امام رضا افضل است از زیارت امام حسین به جهت اینکه زیارت آن سرور بالنسبه به باقی فرق شیعه از زیدی و کیسانی و فطحی و جارودی و غیرهم اختصاص به شیعه اثنا عشری دارد زیرا که هر کس به امامت حضرت امام رضا قائل شد به باقی ائمه قایلست ولیکن در خصوص حضرت امام حسین (ع) هر کسی زیارت نماید چنین نیست و هو العالم

حدیث بیست و هفتم

در کتاب عیون اخبار مرویست که عبدالعظیم به جانب امام محمد تقی (ع) عرض کرد که فدایت شوم متحیر شده ام در اینکه آیا به زیارت جد بزرگوارت امام حسین مشرف شوم یا به زیارت پدر بزروارت و در این امر متحیرم شما در این امر چه می فرمائید فرمودند در اینجا بایست تا جواب تو را بگویم و داخل خانه شدند و بعد از لحظه بیرون تشریف آوردند در حالتی که اشک از دیده های مطهرش جاری بود بر گونه های اطهرش فرمودند ای عبدالعظیم زواران قبر جدم بسیارند و زوران پدر غریبم کم می باشند یعنی به زیارت قبر پدر غریبم مشرف شود و اما ثانی یعنی احادیثی که دلالت دارد بر افضلیت زیارت آن سرور بر باقی ائمه هدی (ع) پس سه حدیث است که حال مذکور می شود

حدیث بیست و هشتم

از ابن بابویه نقل شده که یکی از صلحا و مؤمنین حضرت پیغمبر را در خواب دید عرض کرد فدایت شوم کدام یک از اولاد تو را زیارت

ص: ۱۴۵

نمایم فرمودند به درستی که از اولاد من بعضی به نزد من آمدند به زهر جفا شهید شده و بعضی به نزد من آمدند به تیغ ستم کشته شده آن شخص می گوید عرض کردم فدایت شوم کدام یک را زیارت نمایم آیا رسول الله با وجود تفرقه در اماکن مشرفه و مشاهده ایشان آن حضرت فرمودند کسی را زیارت کن که به تو نزدیک تر است یعنی مشهد منور او به شهر و خانه تو نزدیک تر است و او مدفون شده است به شهر و زمین غربت پس عرض کردم یا رسول الله یعنی امام رضا (ع) پس آن حضرت فرمودند که بگو مصلی الله علیه سه مرتبه

حدیث بیست و نهم

حدیثی است که شیخ طوسی در کتاب مزار تهذیب الاحکام و صدوق در عیون اخبار الرضا و شیخ حر در وسائل روایت نموده اند که حضرت امام موسی کاظم فرمودند کسی که زیارت کند قبر فرزند من علی را می باشد از برای آن زوار در نزد جناب اقدس احدیت ثواب هفتاد حج مبروره راوی عرض کرد که ثواب هفتاد حج است از برای زایر آن سرور فرمودند بلی ثواب هفتاد هزار حج است از برای زایر آن سرور بعد فرمودند چه بسیار حجهای که قبول درگاه احدیت نمی شود یعنی این هفتاد هزار حج که ثواب زیارت آن حضرت است همه قبول درگاه الهی شده است کسی که زیارت نماید او را یا در نزد او یکشب بسر آورد چنانست که خداوند عالم را در عرش زیارتن کرده باشد و عبارت حدیث این قسم است من زاده او بات عنده لیله کان کمن زار الله فر عرشه راوی حدیث تعجب او زیادتر گردید عرض کرد چه قسم می شود که خدا را کسی در عرش زیارت نماید آن سرور فرمودند هرگاه روز قیامت شود خواهند بود بر عرش عظمت الهی چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین اما چهار نفر از اولین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و علی نبینا و علیهم السلام اند اما چهار نفر از آخرین محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین می باشند بعد می کشند طعام را در نزد ایشان یا بیا می نمایند ترازوی اعمال را بنا اختلاف لفظ حدیث پس بعد از آن می نشیند با ما ائمه اطهار علیهم السلام کسانی که زیارت نموده اند قبور ائمه اطهار علیهم السلام را و آن زواری که از سایر زایرین قبور ائمه اطهار بلند درجه تر و نزدیکتر است به بخششهای خالق اکبر آن زوار قبر آن سرور است مؤلف گوید که می شود از لفظ اوبات عنده لیله که در این حدیث وارد است استدلال نمود بر فضیلت مجاورت قبر آن سرور و اگر چه احتمال دارد که بتوته به جهت زیارت باشد بنابراین خوب به چشم بصیرت ملاظه نما و ببین که خداوند عالم چه قدر انعامات وافره و عطیات کامله به مجاور قبر و زائر قبر آن سرور و به محض بودن یک شب در مشهد مقدس منور معطر او عطا می نماید پس خوشا به احوال اشخاصی که عمر خود را در مجاورت آن آستان ملایک پاسبان گذرانیدند بدان که او لیکن در خصوص مجاورت کربلای معلی تا به حال به حدیثی بر نخورده ام بلکه در بعضی روایات وارد است که اذاررت فانصرف و لا تتخذه وطنا و شاید وجه عدم استحباب مجاورت دائمی این باشد که زیرا آن سرور موافق بعضی از اخبار لازمست که به طریق شوق و گریه و محبت و شبیه نمرود بر رجوع و عطش باشد و این مرحله در وقتی است که زمان قلیلی در خدمت آن سرور باشد و غالباً با مجاورت همیشگی این احوال از برای زائر مشکلست لهذا چنین قرار داده اند ولیکن در خصوص زیارت حضرت امام رضا (ع) چون که مشهد منور ان سرور ردار موحشبه بوده از کثرت خوف و شهری و جمعیتی از شیعیان در آن زمان نبوده بلکه موافق چون آنچه از مجالس المؤمنین و غیره ظاهر می شود تا چهار

تا چهار صد سال اجتماعی از برای زایرین نبوده و زایرین پیوسته خائف بودند لهذا آن سرور را غریب الغرباء می نامند و این ثواب را در خصوص مجاورت و بیتوته آن نکان شریف قرار دادند که باعث رغبت و میل مردم شود در اجتماع آن مکان چنانچه حال بحمد الله محل اجتماع شیعیان گردیده و این بلده طیبه رشک جمیع بلاد شده

حدیث سی ام

حدیثی است که دلالت می کند بر اینکه زیارت آن سرور در ماه رجب المرجب افضلست از ایام دیگر چنانچه از شیخ طوسی در کتاب تهذیب و صدوق در عیون روایت نموده اند که محمد بن سلیمان عرض کرد به خدمت جناب امام محمد تقی (ع) که فدایت شوم مردی حجه الاسلام و عمره تمتعی بر او واجب بود و به اعانت خداوند عالم به جا آورد بعد از آن به مدینه طیبه مشرف گردید و زیارت قبر مطهر قبر پیغمبر (ص) و ائمه بقیع را نیز نمود و بعد از آن به نجف اشرف مشرف گردید و فیض عتبه بوسی آن حضرت را ادراک نمود در حالتی که آن شخص عارف بود به حق آن سرور و می دانست که او حجت خداست بر جمیع خلایق و بعد از آن به خدمت امام حسین (ع) مشرف شد و شرافت حضور روضه عرش سریر آن شهید مظلوم را نیز ادراک نمود و بعد از آن به بغداد رفت و به فیض حضور مرقد منور و مضجع معطر جناب امام موسی کاظم (ع) رسید و بعد از آن برگشت به سوی شهر و ولایت خود پس چون که موسم حج شد بار خداوند عالم به او عطا نمود آنقدری که بتواند به مکه معظمه مشرف شود آیا در این صورت برود و حج و عمره بجا آورد یا برود به خراسان و به زیارت پدر بزرگوارت مشرف شود حضرت فرمودند برود به خراسان و زیارت نماید پدر بزرگوارم را که آن افضلست ولکن آن زیارت را در ماه رجب المرجب بجا آورد و سزاوار این است که در این روزها به زیارت آن حضرت بروید زیرا که از جانب سلطان بر شما و ما شفاعتی و هتک حرمتی می باشد و در نسخه قدیمه از کامل الزیارت به این لفظ روایت شده فان علینا و علیکم خوف من السلطان شیعه مولف گوید که از سوق حدیث چنین معلوم می شود که گویا در آن اوان از سلطان آن زمان که از جمله معاندین و مخالفین بوده بر آن بزرگواران و بر آن شیعیان ایشان خوفی و شناعتی در این خصوص وارد می شده و بر ایشان بسیار صعب و مشکل بوده است رفتن به سوی خراسان به زیارت آن قدوه عالمیان لهذا آن سرور فرمودند که سزاوار این است که حال به زیارت آن سرور نروید که مبادا به شما آسیبی برسد

باب سیّم

اشاره

در معجزات و وقایعی است که بعد از دفن آن سرور از آن آستان ملایک پاسبان به ظهور رسیده.

اگر چه معجزات و کرامات آن سرور در حال حیات و ممات ظاهری زیاده از حد و حصر است کم سالی می شود که از زایرین و واردین که به شرف عتبه بوسی آن معجز عالمیان مشرف می شوند کوری و شلی و رنجوری و علیلی از فیض التفات آن سرور شفا یابد ولکن چون که بعضی از وقایع غریبه که به برکت مرقد منور معطر آن سرور و واقع شده بود صدوق (ره) در کتاب عیون اخبار الرضا نقل فرموده بود لهذا اولاً ینقل آن وقایع پرداخته شدیم.

واقعه اول

درکتاب عیون روایت نموده که حمویه پادشاه خراسان امر نموده بود که در بیرون شهر نیشابور در باباالعقیل بیمارستانی بنا نمایند روزی حمویه حمویه از نیشابور به جهت ملاحظه این بیمارستان بیرون آمده بود در بین راه نظر پادشاه بر مردی افتاد به غلام خود امر نمود که به اتفاق این مرد باش و از او جدا مشو تا اینکه او را به نزد من آوری غلام به

ص: ۱۴۷

فرموده پادشاه عمل نموده به آن شخص به منزل پادشاه رفت بعد از آنی که برگشت حمویه به سوی منزل خود امر نمود که سرگردهای لشکر همه جمع شوند و بعد طعام حاضر نمودند پس چون که همه ایشان مهیا شدند بر خوان طعام حمویه به غلام خود گفت کجا است آن شخص که او را به تو سپردم گفت بر در خانه حاضر است حمویه گفت او را داخل نما پس چون که آن شخص به مجلس پادشاه در آمد امر نمود حمویه که دست او را بشویند که مشغول صرف طعام شوند و چون که فارغ شدند از صرف طعام حمویه رو به جانب آن شخص نمود و گفت آیا مالك هستی تو دراز گوش را گفت نه امر نمود که به او دراز گوشی دهند باز حمو یه از او سوال نمود که آیا مالك هستی تو آن دراهم را آن شخص باز جواب داد که خیر حمویه امر کرد که هزار درهم به او دادند بعد از او سوال نمود که آیا از برای تو می باشد آن یك جفت جوال حویز نیز باز جواب داد که آن را نیز ندارم حمویه گفت به او دادند باز حمویه سوال نمود که آیا مالك هستی تو سفره و همیان را باز جواب داد ندارم امر نمود که به او دادند بعد از آن حمویه ملتفت به جانب روسای لشکر خود شده گفت آیا می دانید که از چه جهت سوال نمودم از این شخص از این اشیا را و دادم به او این اشیا را که نداشت جواب دادند که ندانستیم سبب آن را حمویه گفت بدانید که من در عنفوان شباب بسیار شوق داشتمو به زیارت سلطان خراسان و مشرف می شدم در آن آستان عرش اشیان و حال اینکه لباسهای مندرج می پوشیدم و در تحت بقعه عرض درجه آن حضرت مناجات با قاضی الحاجات می نمودم و از خداوند متعال درخواست می نمودم که ای خداوند عالمیان به حق این سلطان خراسان که مرا پادشاه گردان و امورات مملکت خراسان را بر دست من جاری فرما و این شخص نیز در تحت بقعه عرش درجه حضرت امام رضا (ع) از خداوند عالم در خواست می نمود آنچه را که حال از او پرسیدم و نداشت و به او دادم و دیدم از برکتان بقعه مطهر اجابت دعای خود را که از خلاق عالم درخواست نموده بودم و چون که دوست می داشتم که اجابت دعای این شخص هم بر دست من جاری شود بحمد الله تعالی که آن هم به عمل آمد ولکن میان من و این شخص در چیزی قصاصی می باشد که باید تلافی شود سرگردها عرض کردند آن قصاص کدالمست حمویه گفت در وقتی که من مشغول تضرع و زاری به درگاه باری بودم و سلطنت خراسان را از خداوند منان درخواست می نمودم این شخص دید که لباسی مندرس در بر من می باشد و با وجود این فقر و پریشانی چنین مطلبی را از خداوند عالمیان خواهانم سر و پائی به من زد و گفت ای مرد پادشاهی خراسان را به مثل تو چنین شخصی نمی دهند یعنی تو هم مثل من سوالهای جزئی نما تا زود بر آورده شود بعد از آن سرگردها عرض کردند که ای پادشاها بگذر از تقصیر این شخص و تمام نما عطا و مهربانی خود را در حق این شخص تا کامل شود بخشش تو در حق او حمویه قبول نمود آنچه ایشان درخواست نمودند و همیشه اوقات به عتبه موسی آستان ملایك پاسبان آن حضرت مشرف می شد و اخلاص بسیاری به سادات و علما و مجاورین آن بقعه مطهره از برکت آن بزرگوار به هم رسانیده بود و تزویج نمود دختر خود را بزید بن محمد بن زید علوی بعد از آنکه محمد پدرش کشته شده بود و او را به قصر خوند در آورد و انعام و اکرام بسیار به او نمود و اینها همه به سبب آن بود که می دانست دولت و پادشاهی او از برکت حضرت امام رضا (ع) است(۱)

و چون ابوالحسن محمد بن احمد بن زیاد علوی در نیشابور خروج نمود و با او بیست هزار

۱- (۱) به گردون تیره ابری بامدادان بر شد از دریا *** جواهر خیز و گوهر ریز و گوهر بیز و گوهر زا چو چشم اهرمن خیره چو روی زنگیان تیره *** شده گفتی همه چیره به مغزش علت سودا شبه گون چون شب غاسق گرفته چون دل عاشق *** به

سنگ دیده وامق به رنگ طره عذرا تنش با قیر آلوده دلش از شیر آموده***برون پر سرمۀ سوده درون پر لؤلؤ لالا به دل گلشن به تن زندان گهی گریان گهی خندان***چو در بزم طرب رندان ز شور نشوۀ صهبا چو دودی بر هوا رفته چو دیوی مست و آشفته***زده بس در ناسفته ز مستی خیره بر خارا و یا در تیره چه بیژن نهفته چهرۀ روشن***و یا روشن گهر بهمن شده درکام اژدرها لب غنچه رخ لاله برون آورده تبخاله***ز بس باران از آن ژاله به طرف گلشن و صحرا ز فیض او دمیده گل شمیده طرۀ سنبل***کشیده از طرب بلبل به شاخ سرخ گل آوا عذارگل خراشیده خط ریحان تراشیده***ز بس الماس پاشیده به باغ از ژالۀ بیضا ازو اطراف خارستان شده یکسر بهارستان***وزو رشک نگارستان زمین از لالۀ حمرا فکنده بر سمن سایه دمن را داده سرمایه***چمن زو غرق پیرایه چو رنگین شاهدی رعنا ز بیمش مرغ جان پرد ز سهمش زهره ها درد***چو او چون اژدها غرد و یا چون ددکشد آوا خروشد هردم از گردون که پوشد برتن هامون***ز سنبل کسوت اکسون ز لاله خلعت دیبا فشاند بر چمن ژاله دماند از دمن لاله***چنان از دل کشد ناله که سعد از فرقت اسما کنون از فیض او بستان نماید از گل و ریحان***به رنگ چهرۀ غلمان به بوی طرۀ حورا چمن از سرو و سیسنبر همال خلخ وکشمر***دمن از لاله و عبهر طراز و تبت و یغما ز بس گلهای گوناگون چمن چون صحف انگلیون***توگویی فرش سقلاطون صباگسترده در مرعی ز بس خوبان فرخ رخ گلستان غیرت خلخ***همه چون نوش در پاسخ همه چون سیم در سیما ز بس لاله ز بس نسرین دمن رنگین چمن مشکین***ز بوی آن ز رنگ این هوا دلکش زمین زیبا گل از باد وزان لرزان وزان مشک ختن ارزان***بلی نبود شگفت ارزان کساد عنبر سارا ز فر لاله و سوسن ز نور نور و نسترون***دمن چون وادی ایمن چمن چون سینۀ سینا چه درهامون چه دربستان صف اندرصف گل وریحان***ز یک سو لالۀ نعمان ز یک سو نرگس شهلا توگویی اهل یک کشور برهنه پا برهنه سر***چمان در خشکسال اندر به هامون بهر استسقا چمن از فر فروردین چنان نازان به دشت چین***که طوس از فر شاه دین برین نه گنبد خضرا هژبر بیشۀ امکان نهنگ لجۀ ایمان***ولی ایزد منان علی عالی اعلا امام ثامن ضامن حریمش چون حرم آمن***زمین از حزم او ساکن سپهر از عزم او پویا نهال باغ علیین بهار مرغزار دین***نسیم روضۀ یاسین شمیم دوحۀ طاها سحاب عدل را ژاله ریاض شرع را لاله***خرد بر چهر او واله روان از مهر او شیدا رخش مهری فروزنده لبش یاقوتی ارزنده***ازآن جان خرد زنده ازین نطق سخن گویا ز جودش قطره یی قلزم ز رایش پرتوی انجم***جنابش قبلۀ مردم رواقش کعبۀ دلها بهشت از خلق او بویی محیط از جود او جویی***به جنب حشمتش گویی گرایان گنبد مینا ستاره گوی میدانش هلال عید چوگانش***ز نعل سم یکرانش غباری تودۀ غبرا قمر رنگی ز رخسارش شکر طعمی زگفتارش***بشر را مهر دیدارش نهان چون روح در اعضا زمین آثاری از حزمش فلک معشاری از عزمش***اجل در پهنۀ رزمش ندارد دم زدن یارا خرد طفل دبستانش قمر شمع شبستانش***به مهر چهر رخشانش ملک حیران تر از حربا نظام عالم اکبر قوام شرع پیغمبر***فروغ دیدۀ حیدر سرور سینۀ زهرا ابد از هستیش آنی فلک در مجلسش خوانی***به خوان همتش فانی فروزان بیضۀ بیضا وجودش باقضا توأم ز جودش ماسوا خرم***حدوثش با قدم همدم حیاتش با ابد همتا قضا تیریست در شستش فنا تیغیست در دستش***چو ماهی بستۀ شستش همه دنیا و مافیها زمین گوییست در مشتش فلک مهری در انگشتش***دوتا چون آسمان پشتش به پیش ایزد یکتا به سائل بحر وکان بخشد خطاگفتم جهان بخشد***گرفتم کاو نهان بخشد ز بسیاری شود پیدا ملک مست جمال او فلک محوکمال او***ز دریای نوال او حبابی لجۀ خضرا زمان را عدل او زیور جهان را ذات او مفخر***زمان را او زمان پرور جهان را او جهان پیرا ز قدرش عرش مقداری ز صنعش خاک آثاری***به باغ شوکتش خاری ریاض جنت المأوی امل را جود او مربع اجل را قهر او مصنع***فلک را قدر او مرجع ملک را صدر او ملجا رضای او رضای حق قضای او قضای حق***دلش از ماسوای حق گزیده عزلت عنقا کواکب

خشت ایوانش فلک اجری خورخوانش***به زیر خط فرمانش چه جابلقا چه جابلسا رخش پیرایهٔ هستی دلش سرمایهٔ هستی***وجودش دایهٔ هستی چه در مقطع چه در مبدا ملک را روی دل سویش فلک را قبه ابرویش***به گردکعبهٔ کویش طواف مسجدالاقصی جهان را او بود آمر چه در باطن چه در ظاهر***به امر او شود صادر ز دیوان قضا طغرا کند از یک شکرخنده هزاران مرده را زنده***چنان کز چهر رخشنده جهان پیر را برنا ردای قدس پوشیده به حزم نفس کوشیده***به بزم انس نوشیده می وحدت ز جام لا می از مینای لاخورده سبق از ماسوا برده***وزان پس سر برآورده ز جیب جامهٔ الا زدو ده زنگ امکانی شده در نور حق فانی***چو مه در مهر نورانی چو آب دجله در دریا زدف در دشت لاخرگه که لامعبود الا الله***زکاخ نفی جسته ره به خلوتگاه استثنا شده از بس به یاد حق به بحر نفی مستغرق***چنان با حق شده ملحق که استثنا به مستثنا روان راز پرورده سراید راز در پرده***بلی گیرد خرد خرده به نااهل ار بری کالاـ رموز علم ادریسی بود ذوقی نه تدریسی***چه داند ذوق ابلیسی رموز علم الاسما زهی یزدان ثناخوانت دوگیتی خوان احسانت***خهی فتراک فرمانت جهان را عروه الوثقی ستاره میخ خرگاهت زحل هندوی درگاهت***ز بیم خشم جانکاهت فلک را رنج استرخا به سر از لطف حق تاجت طریق شرع منهاجت***بساط قرب معراجت فسبحان الذی اسری مهین نوباوهٔ آدم بهین پیرایهٔ عالم***چو خیرالمرسلین محرم به خلوتگاه او ادنی تویی غالب تویی ماهر تویی باطن تویی ظاهر***تویی ناهی تویی آمر تویی داور تویی دارا مسالک را تویی رهبر ممالک را تویی زیور***محامد را تویی مظهر معارف را تویی منشا تو در معمورهٔ امکان خداوندی پس از یزدان***چودر رگ خون چودر تن جان روان حکم تو در اشیا تویی بر نفع و ضر قادر تویی بر خیر و شر قاهر***تویی بر دیو و دد آمر تویی بر نیک و بد دانا تو جسم شرع را جانی تو در عقل راکانی***توگنج کان یزدانی تو دانی سر ما اوحی تو دانایی حقایق را تو بینایی دقایق را***تو رویانی شقایق را ز ناف صخرهٔ صمّا ترا از ماه تا ماهی ز حق پروانهٔ شاهی***گر افزایی وگرکاهی نباشد ازکست پروا زمان را از تو افزایش زمین را از تو آسایش***روان را از تو آرامش خرد را از تو استغنا به کلک قدرت داور تو بودی آفرین گستر***نزاده چارگان مادر نبوده هفتگان آبا ز درعت حلقه یی گردون ز تیغت شعله یی کانون***ز قهرت لطمه یی جیحون ز ملکت خطوه یی بیدا اگر لطف تو ای داور نگردد خلق را رهبر***ز آه خلق در محشر قیامتها شود بر پا زهی ای نخل باغ دین کت اندر دیدهٔ حق بین***نماید خوشهٔ پروین کم از یک خوشهٔ خرما در اوصاف تو قاآنی دهد داد سخندانی***کند امروز دهقانی که تا حاصل برد فردا سخن تخمست و او دهقان ثنا مزرع امل باران***فشاند دانه در میزان که چیند خوشه در جوزا تعالی الله گرش خوانی معاذالله گرش رانی***به هر حالت که می دانی تویی مهتر تویی مولاـ گرش خوانی زهی با ذل ورش رانی خهی عادل***گرش خوانی شود خوشدل ورش رانی شود رسوا گرش خوانی عفاک الله ورش رانی حماک الله***بهر صورت جزاک الله کما تبغی کما ترضی گرش خوانی ثناگوید ورش رانی دعاگوید***نترسد برملاگوید ستم زیباکرم زیبا الاـ تا در مه نیسان دمد ازگل گل و ریحان***بروید سنبل از بستان برآید لاله از خارا چو لاله زایرت خرم چوگل با خرمی توأم***چو ریحان سبز و مشکی دم چو سنبل بوستان پیرا

نفر بیعت نمودند خلیفه که والی نیشابور بود او را گرفته و مقید و محبوس نموده به بخارا فرستاد پس چون که حمویه مطلع شد فرمود که بند از گردن او برداشتند و به امیر خراسان نوشت که این حضرات از اولاد پیغمبر خدا می باشند و احترام ایشان بر ما لازم است و چون بی چیز و بی فقیر می شوند واجب است که کفایت حال ایشان کنید تا به جهت طلب معاش در مقام خروج بر نیایند پس از برای او رسمی در هر شهری قرار داد و با عز از تمام او را به نیشابور آورد و به همین سبب است که اعده در نجاری جاری شده که از برای اهل نسب رسومی قرار می دهند و جمیع اینها به برکت آن آستان ملایک پاسبانست.

واقعه دویّم

درکتاب عیون اخبار الرضا (ع) مذکور است که ابا علی عامر بن عبدالله که از جمله اصحاب حدیث و حاکم مرو بود می گوید که در مشهد مقدس جناب ثامن الائمه که رکن و مقام به شرافت حضور آن روضه عرش درجه آرزوها داشتند حاضر بودم دیدم که شخص ترکی داخل آن قبه متبرکه شد و در بالای سر مطهر آن حضرت که حل و حرم کسب شرافت از آن می نمود و ابتهال به درگاه قادر متعال می نمود و گریه و زاری می نمود و به زبان ترکی عرض می نمود که ای خداوند متعال و معبود ذوالجلال اگر پسر من زنده است چشم مرا به وصول او روشن نما و هرگاه مرده است خبر وفات او را به من برسان که دیگر بیش از این تاب و تحمل ندارم عامر بن عبدالله می گوید که من زبان ترکی را می دانستم دلم بر او سوخت و به نزد او آمدم و گفتم ای مرد چرا اینقدر گریه می نمائی گفت فرزندی داشتم که مایه حیات من بود آن طفل در جنگ اسحق آباد مفقود شده و خبری از آن معلوم نیست و آن طفل مادری دارد که شب و روز در مفارقت آن طفل مثل بلبل در مفارقت غنچه گل ناله و بیقراری می نماید من چون که شنیده بودم که هر که او را دردی و المی و حاجتی روی دهد پناه به این بقعه عرش در حبه می آورد و قاضی الحاجات حاجت او را روا می نماید لهذا خود را به این مکان کشان کشان رسانیدم و مطلب خود را عرض نمودم عامر بن عبدالله می گوید که دلم بسیار بر او بسوخت و دست آن مهجور را گرفتم و او را از آستان عرش آشیان بیرون آوردم و اراده نمودم که او را در آن روز مهمان خود نمایم پس چون که ما از مسجد بیرون آمدیم دیدیم جوان بلند قدی چون سرو آزاد و تازه خط بر عذارش روئیده و جامه مرقعی پوشیده به ما برخورد هومین که چشم آن شخص ترک بر آن جوان افتاد بی اختیار برجست و دست به گردن او انداخت و گریه شوق آغاز نمود و معلوم شد که این جوان همان کسی است که این شخص یک ساعت قبل از این وصال او را طالب بود من تعجب نمودم و گفتم ای پسر حکایت تو چه نحو بوده است و به چه طریق تو در این موضع حال پیدا شدی آن جوان گفت بعد از جنگ اسحق آباد من به طبرستان افتادم و مرا شخص دیلمی تربیت می نمود تا بزرگ شدم به عدد رطب پدر و مادر خود بیرون آمدم و خبر آنها را به هیچ وجه من الوجوه نداشتم تا اینکه جماعتی به مشهد مقدس رضوی می آمدند راه را به ایشان گرفتم و تا به اینجا رسیدم و آن شخص ترک می گوید که یقینم کامل شد به سبب آنچه از صاحب این قبر مطهر و مضجع منور بر من ظاهر شد و بر خود قرار دادم که تا روح در بدن من باقیست از این مشهد مقدس معطر بیرون نروم و زبان حالش گویا به این مقال می سرود از سر کوت خدا را به بهشتم مفرست که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس خداوند عالم جمیع شیعیان و آرزمندان را به مجاورت و زیارت آن سرور عالم مشرف سازد.

واقعه سیم

در کتاب

ص: ۱۴۹

عیون اخبار الرضا (ع) از حکماء رازی که همیشه اوقات هم نشین و رفیق ابو جعفر عتبی بود روایت نموده که می گوید یک زمانی ابوجعفر عتبی مرا به سوی منصور بن عبد الرزاق فرستاد چون بر او وارد شدم روز پنجشنبه بود چون از او اذن گرفتم که به زیارت جناب امام رضا (ع) مشرف شوم منصور گفت بیا گوش کن واقعه که در این آستانه عرش نشابه به جهت من ظاهر شده است که از برای تو نقل نمایم بدان که من در ایام جوانی از جمله متعصبین بودم بر اهل این مشهد مقدس و همیشه اوقات متعرض زایرین می شدم و در راهها بر ایشان سر راه می گرفتم و آزار و اذیت می نمودم و رختها و مالهای ایشان را می گرفتم و همیشه بر ایشان ظلم و تعدی می نمودم تا روزی به عزم شکار بیابان طوس بیرون شدم آهوئی به نظرم جلوه نمودته یوز خود را به صید نمودن آن آهو رها نمودم همین که آن آهو ابواب چاره از چهار جانب بردوی خود مسدود دید عنان عزیمت به سمت بقعه مطهر و مضجع منور آن امام همام که پشت و پناه جمیع انام است نمود و فهمد همه جا متعاقب آهو روان شد همین که آن آهو داخل در آن مکان شد فهد ایستاد و جرات دخول در آن مکان ننمود و ماهر چند جد و جهد بسیار نمودیم که شاید یوز آهو را صید نماید ممکن نشد و هر زمانی که آن غزال از آن مکان فیض بنیان بیرون می آمد یوز قصد او می نمود و باز همین که داخل آن مکان می شد ایمن می شد و یوز جرات گرفتن او و دخول در آن مکان نمی نمود و آن آهو به حجره از آن مکان داخل شد و من داخل رباطی که نزدیک به آن مکان بود شدم از ابی نصر سوال نمودم که چنین غزالی که داخل این مکان شد کجا رفت ابی نضر گفت من چنین آهوئی ندیدم پس من داخل همان حجره که آهو رفته بود شدم و پشکل و اثر بول الو را دیدم و او را ندیدم پس چون که این اعجاز را از آن مفخر اهل راز دیده ملتجی مرقد منور آن حضرت شدم و اعتقادم در حق ایشان کامل شد و نذر کردم که دیگر آزار و اذیت زائرین ننمایم بلکه تلافی مافات نموده در سدد اکرام و اعظام ایشان برایم و آنچه خیر و صلاح ایشانست بجا آورم و بعد از این هر وقت اومر هولناکی به من روی دهد پناه به مشهد مقدس منور این امام غریب می آورم و حوائج خود را سوال می نمایم و خلاق عالم به برکت این قبر مطهر حوائج مرا روا می نمود و از جناب اقدس احدیت سوال نمودم که به من پسری عطا نماید و خداوند عطا نمود و آن پسر بزرگ شد و چون که در یک وقتی آن پسر کشته شد باز به زیارت آن حضرت مشرف شدم و تمنای پسر دیگر نمودم باز خداوند عالم به برکتن آن حضرت پسر دیگر به من مرحمت فرمود و بعد از این من هر حاجتی که داشتم در نزد قبر مطهر آن حضرت از خداوند عالم درخواست می نمودم و حوائج من برآورده می شد اینست آنچه بر من ثابت شده است از برکن این مشهد مقدس و روضه مطهر که بر ساکنان او رحمت باد.

واقعه چهارم

در کتاب عیون اخبار الرضا مرویست که ابو نصر احمد بن محمد می گوید که در خدمت امیر ابی نصر بن علی بودم و امیر بسیار محبت و نیکوئی می نمود و صحبت مرا گرامی می داشت و چون که اصحاب و منسوبان امیر این امر را فهمیدند به من حسد برداند که چرا امیر مایل است بسیار به من در یک وقتی امیر به من کیسه زری داد که در آن سه هزار درهم بود و مختوم به مهر خود امیر بود و امر نموده بود که آن وجه را به خزانه دار تسلیم نمایم و من از نزد امیر بیرون آمدم و در مکانی که دربانان می نشینند نشستم و کیسه زر را در نزد خود گذاشتم و مشغول صحبت بودم کیسه را از نزد من دزدیدند و هر چند تفحص نمودم از آنها اثری

نیافتم و از برای امیر غلامی بود که او را خطلخ طاش می گفتند و آن غلام در وقت صحبت با من بود و من هر چه تفحص کیسه زر را از جمعی که در نزد من حاضر بودند نمودم گفتند که ما ندیدیم چنین کیسه که تو می گوئی و من می دانستم که ایشان با من عداوت دارند و حسد برده اند و ناخوش داشتم که این امر را به غیر اظهار نمایم که مبادا مرا متهم نمایند زیرا که حاسدین در خومن در نزد امیر سخنان چندی گفته بودند که قریب به این شده بود که محبت امیر بالمره از من برطرف شود و من در فکر شدم که آیا در خصوص این کیسه زر چه چاره نمایم و این مشکل را چگونه دفع نمایم به خاطرم آمد که هر وقت از برای پدرم امر مشکلی واقع می شد به روضه عرش درجه امام رضا (ع) می رفت و رفع آن مشکل می شد به برکت آن بزرگوار و من نیز عزم عتبه بوسی آستان ملایم پاسبان آن سرور نمودم پس داخل مجلس امیر شدم و عرض کردم که اذن دهید بروم به سوی طوس زیرا که شغلی دارم امیر گفت که چه شغل است گفتم غلامی داشتم گریخته و کیسه زری که شما به من دادید مفقود شده و مرا چنین گمان می رسد که آن کیسه را آن غلام برداشته است امیر گفت متوجه شو که در نزد من خاین و بی اعتبار نشوی گفت پناه می برم به خدا که چنین باشد امیر گفت که در خصوص این وجه ضامنی بده که اگر تو نیائی یا وجه به ما نرسد او بدهد گفتم هرگاه بعد از چهل روز نیامدم منزل و ملکی که دارم متعلق به تو خواهد بود و کاغذی به حاکم طوس که ابوالحسن خزاعیست بنویس که جمیع اسباب مرا ضبط نماید و از برای تو بفرستد بعد از این گفتگوها مرا اذن داد و من بیرون شدم و متوجه به جانب مرقد منور معطر ثامن الائمه علیهم السلام شدم و منزل به منزل از مکان جوان کرایه می نمودم تا به مشهد مقدس مشرف شدم و در تحت بقعه عرش درجه مشغول عرض حاجت به درگاه قاضی الحاجات شسدم و در بالا سر مطهر آن سرور عرض خود را به این طریق نمودم که مطلع شوم که کیسه زر در کجا است در این اثنا مرا خواب در ربوده رسول خدا را در خواب دیدم که فرمودند برخیز که خلاق عالم حاجت تو را روا نمود من بر خواستم و تجدید وضو نمودم و نماز بسیار نمودم و باز مرا خواب در ربود به خدمت حضرت رسول خدا مشرف شدم به من فرمودند که آن کیسه زر اخطلخ تاش برداشته و در خانه خود در جائی که آتش می افروزند در زیر آن پنهان نموده است و مهران هنوز بر آن کیسه باقیست من از خواب برخواستم و حمد و ثنای الهی نمودم و عتبه مبارك به آن جناب را بوسیدم و برگشتم هنوز سه روز دیگر از چهل روز باقی مانده بود که به نزد امیر آمدم و گفتم الله الحمد که حاجت من برآورده شد امیر گفت الحمد لله بعد از نزد بیرون آمدم و تغییر لباس نمودم و ثانیاً به مجلس امیر عود نمودم امیر گفت کجا است کیسه زر گفتم آن کیسه زر در نزد خطلخ طاس غلام شما می باشد گفت از کجا می گوئی این را گفتم از رسول خدا (ص) که مرا خبر داده است در بالای سر مطهر حضرت امام رضا وقتی که در خواب بودم به محض این سخن اعضای اویر مرتعش شده امر نموده که خطلخاش را حاضر نموده و به او گفت که کجا است آن کیسه زر برو و بیاور آن غلام انکار نموده و گفت خبری از آن کیسه زر ندارم و آن غلام از جمله عزیزترین غلامان امیر بود در آن حال امیر او را تهدید به ضرب و شتم نموده من گفتم ای امیر احتیاج به اینها نیست پیغمبر خدا (ص) مرا خبر داده از مکانی که در آن کیست در آنجا است امیر گفت در کجا است گفتم در جائی که آتش در زیر آن می افروزند پنهانست

و هنوز مهر امیر بر سر آن کیسه باقیست پس امیر مرد ثقه را فرستاد که آن موضع را شکافتند و آن کیسه را بیرون آوردند در حالتی که هنوز مهر امیر بر آن بود همین که چشم او بر آن کیسه زر افتاد گفت ای ابانصر من قدر و مرتبه تو را هنوز نشناخته بودم و بعد از این در اکرام و اعظام و نیکوی تو زیاد خواهم من کوشید و هرگاه می دانستم تو به مشهد مقدس مشرف می شودی دانه خود را به تو می دادم که سوار شوی و به مشقت واقع نشوی ابونصر می گوید بعد از این مقدمه ترسیدم که اتراک به من حسد برند و مرا ضایع و خانه نشین سازند پس اذن از امیر گرفتم و به سوی نیشابور آمدم و در دکان خود نشستم و انجیر فروشی می نمودم و به همان قناعت می نمایم تا به این وقت و لا قوه الا بالله.

واقعه پنجم

ایضاً در کتاب عیون اخبار الرضا منقولست که ابی نصر مودب می گوید که شبی وادی سناباد را سل گرفت و در آن اوان وادی بلندتر از آن نبود از مشهد مقدس و سیل روی به جانب مشهد مقدس آمد و همین که سیل نزدیک به مشهد مقدس شد من ترسیدم که مبادا سیل مشهد مقدس را خراب بنماید پس دیدم که جمیع آن آبها در مکانی که نزدیک به مشهد مقدس رضوی بود فرو رفت و قطره داخل در مشهد نگردید و مثل حایر حضرت امام حسین (ع) آب جرات دخول در آن مکان شریف ننمود و قناتی بود در بلندی آن وادی که جمیع آبها در ان قنوات فرو رفت مؤلف گوید که از بعضی از علمای عظام شنیدم که در شرح عیون اخبار الرضا (ع) منقولست که از احادیث چنین معلوم می شود که از جمله خواص ارض مقدس رضوی این است که خداوند عالم بلیه سیل و طاعون را به سبب شرافت آن ارض اقدس از این مکان برداشته است و حدیثی که شیخ طوسی ره در تهذیب نقل نموده که در ایام طوفان چهار موضع را خلاق عالم از غرو محافظت نموده که یکی از آن چهار موضع از من طوس است موید بعضی از این مقالست واقعه ششم نیز در کتاب عیون اخبار الرضا منقولست که ابونصر مؤدب نیشابوری روایت نموده است که علت شدیدی بر من وارد شد به خدی که قادر بر تکلم صحیح نبودم به قلبم چنین گذشت که پناه به درگاه حاجت روای امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا برم و شفای درد خود را از آن حضرت طلب نمایم پس بر حمار خود سوار شدم و قصد مشهد مقدس نمودم و زیارت نمودن آن جناب را در بالای سر مطهر آن حضرت ایستادم و دو رکعت نماز به جا آوردم و سجده طویلی نمودم و در حالت تضرع و مناجات شفیع خود نمودم صاحب قبر را و از جناب اقدس احدیت درخواست نمودم که عافیت دهد مرا از این مرض و این گره را از زبان من بگشاید در تضرع و دعا بودم که در سجده مرا خواب در ربود پس در خواب دیدم که گویا مرقد منور آن جناب شکافته شد و از میان قبر مرد گندم گونی بیرون شد و نزدیک من آمد و گفت ای ابونصر بگو لا اله الا الله به اشاره گفتم که چگونه بگویم و حال اینکه زبان من بسته شده و قادر بر تکلم نیستم پس آن شخص صیحه بر من زد و گفت مگر منکر می شوی قدرت جناب احدیت را بگو لا اله الا الله پس باز شد زبان من و گفتم لا اله الا الله و پیاده به مکان خود برگشتم و پیوسته لا اله الا الله می گفتم و زبان من همیشه گویا بود و بعد از آن زبان من هرگز نگرفت از برکت آن امام مظلوم واقعه هفتم نیز در کتاب عیون اخبار الرضا مرویست که محمد بن عبدالله هروی می گوید که در مشهد مقدس مطهر رضوی حاضر بودم که شخصی از اهل بلخ با غلام خود

داخل آستانه عرش درجه آن سرور شد آن شخص در بالای سر مطهر آن حضرت مشغول دعا و تضرع و مناجات با قاضی الحاجات و غلام او در پائین پای مبارک مشغول تضرع و ابتهال به درگاه قادر ذوالجلال گردید پس چون هر دو از نماز فارغ شدند به سجده در افتادند و سجده طویلی نمودند پس اول آن مرد بلخی که آقای غلام بود سر خود را از سجده برداشت و غلام خود را طلبید غلام به فرموده آقا عمل نموده سر از سجده برداشت و به نزد آقای خود شتافت و گفت لبیک ای مولای من آقا به غلام خود گفت می خواهی تو را آزاد نمایم لوجه الله غلام گفت بلی مقصود عیر از این ندارم آقا گفت تو را در راه خدا آزاد نمودم و فلانه کنیز خود را که در فلانه مکانست به نکاح تو در آوردم و او را نیز آزاد نمودم در راه خداوند عالم و صداق او رات در ذمه خود قرار دادم و فلان ملک یا با غرابر شما یا بر اولاد شما تعاقبوا و تناسلوا وقف مؤبد و حبس مخل نمودم به شهادت همین امام که در حضور فیض منظور او می باشیم آن غلام نظری به مرقد حضرت امام رضا (ع) که منبع کرم و احسان و پناه بی پناهانست نمود و گریه شوق بی اختیارش نمود و گفت قسم به خداوند عالمیان و به این امام که ضامن غریبانست سوال ننمودم در سجده مگر همین حاجت را از خداوند منان و همین دم روا شد نظم کس در این در که نیامد باز گردد ناامید گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست.

واقعه نهم

در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) منقولست که علی بن الحسن می گوید که من در مرو بودم مردی از اهل مصر را که اسم او حمزه بود ملاقات نمودن و آن مرد از برای من نقل نمود که من از ولایت مصر به عزم زیارت امام رضا بیرون آمدم وقت غروب آفتابی بود که وارد آستان عرش ایشان آن جناب شدم و زیارت نمودم و به منتهای آمال و آرزوی خود رسیدم و مشغول نماز شدم در آن وقت به غیر از من زائری نبود او برای آن سرور همین که نماز عشا را بجا آوردم خادم آن آستان عرش نشان به من فرمود برخیز که می خواهم در آستانه مقدسه را ببندم من گفتم که از ولایت بعید آمده ام و حاجتی در بیرون ندارم بگذار که امشب در خدمت آقای خود مجاور باشم و حوائج خود را عرض نمایم آن خادم مرا گذاشت و در را بست و به عقب کار خود رفت و من در آن روضه مطهره ماندم و مشغول تضرع و گریه شدم به مقتضای اینکه نظم چون به بزم دوست خواهی رفت تنها خوشتر است گر دلیل راه خواهی اشک شبها بهتر است شروع به گریه نمودم لکن چون تازه از راه رسیده بودم سر خود را در بالای زانوی خود گذاشتم که ساعتی استراحت نمایم بعد از آنکه سر خود را از بالای زانوهای خود برداشتم دیدم که در دیوار مقابل روی من دو بیت این قسم نوشته است من سره ای یری قبر ابرءیته یفرج الله عمن زاره کربه فلیات ذا لقبران الله اسکنه سلاله من بنی الله من منتجبه من از جای خود بر خواستم و شروع در نماز و راز و زاری نمودم تا نزدیک سحر شد و رو به قبله نشستم به طریقی که در اول نشسه بودم و سر خود را بر زانوها نهادم همین که سر خود را برداشتم بر دیوار هیچ ندیدم و آنچه ،اول دیده بودم تر و تازه بود که گویا همین ساعت نوشته بودند و در همان مکان مقدس بودم همین که صبح شد در آستانه مقدسه را گشودند و من به عقب کار خود رفتم واقعه دهم نیز در کتاب عیون اخبار الرضا مرویست که محمد بن عبدالله کوفی که حاکم نوقان بود می گوید که دو نفر به رسالت بعضی از سلاطین از ری به سوی نضربن احمد به بخارا روانه شادند و یکی از این دو نفر از اهل قم بود و بسیار متعصب بود و دیگری شیعه و

و از اهل راز بود پس چون که این دو نفر به شهر طوس رسیدند شخص رازی که شیعه بود به آن شخص قمی گفت که بیا اول برویم به زیارت حضرت امام رضا (ع) مشرف شویم و بعد به جانب بخاری روانه شویم آن شخص قمی گفت پادشاه ما را به رسالت بخاری فرستاده است از برای ما خوب نیست که به کار دیگر مشغول شویم تا اینکه از امر پادشاه فارغ شویم پس به بخاری روانه شدند و آنچه مقصود بود به عمل آوردند همین که در مراجعت به مقابل شهر طوس رسیدند باز آن شخص رازی به قمی گفت که بیا به زیارت جناب ثامن الائمه مشرف شویم قمی باز قبول نکرد و در جواب او گفت وقتی که از قم بیرون آمدم ستنی بودم نمی خواهم وقتی که برگردم رافضی باشم آن شخص رازی از شوق حضور مرقد منور آن حضرت بی اختیار شده بود امتعه و اموال و مال خود را به او سپرد و بر حمار خود سوار شده متوجه آن بقعه عرش درجه گردید و به منتهای آرزوی خود رسید همین که شب در رسید به خادم مرقد منور آن سرور عالم التماس نمودم که امشب من در این مکان فیض بنیان بگذار و کلید این آستانه را که بهتر از کلید بهشت غیر سرشت است به من تسلیم نما خادم التماس مرا قبول نموده و در را بست و کلید را به من تسلیم نمود و رفت مؤلف گوید گویا در آن زمان مردی موافق این روایت خادم قبر بوده ولیکن موافق روایت کشف الغمه زنی خادمه قبر آن سرور بوده باری آن شخص رازی به توجه تمام و شوق مالا کلام پروانه وار برد و ضریح مقدس آن شمع محفل هدایت می گردید و زبان حالش گویا مترنم این مقال بود نظر زایران روضه ات را برد رخلد برین می دهند او از طبتم فادخلوها خالدین باری بعد از آن در بالا سر مطهر آن سرور مشغول تضرع و نماز شد آنچه خدا می خواست و بعد از آن مشغول تلاوت قرآن شد و از اول قرآن آنچه تلاوت می نمود آواز دیگر می شنید که با او موافقت می نمود آن شخص می گوید من قطع تلاوت قرآن نمودم و از جای خود برخواستم و اطراف بقعه عرش درجه را گردیدم کسی را نیافم پس دو مرتبه به مکان خود برگشتم و مشغول تلاوت گردیدم از اول قرآن باز مثل اول شنیدم که با من در تلاوت قرآن موافقت می نماید پس اندکی آرام گرفتم و خوب گوش فرا دانستم مه بیابم این صوت دلربا و قرائت روح افزا که کلیم الله در آرزوی سنیدان بی صبر و بی قرار است از کجا است شنیدم از مرقد منور آن کلام الله ناطق است پس من بی تابانه از شوق استماع آن صوت مشغول تلاوت شدم تا به آخر سوره مریم رسیدم همین که به این آیه وافی هدایه رسیدم که یوم یحشر المتقین الی الرحمن و فداً استماع نمودم که از مرقد مطهر منور چنین قرائت بلند شد که یوم یحشر المتقون الی الرحمن و فدا و یساق المجرمون الی جهنم و رداً بعد از ختم قرآن که صبح طالع شد من به قریه نوقان آمدم و از قراء آن مکان از این قرائت سوال نمودم پس گفتند این کلام از جهت لفظ و معنی خوبست ولکن ما در قرائت هیچ یک از قراء ندیده ایم بعد از آن به نیشابور آمدم و از قراء آن مکان سوال نمودم باز کسی جواب نداد تا اینکه به شهر ری رسیدم و از بعضی از قراء سوال نمودم و گفتم کیست که قرائت نموده است یوم یحشر المتقون الی الرحمن و فداً و یساق المجرمون الی جهنم ورداً گفتند که تو از کجا این قرائت را شنیدی گفتم احتیاج دارم به سوی این قرائت ایشان گفتند که این قرائت رسول خداست موافق روایت اهل بیت اطهار (ع) بعد از آن مبالغه در سبب پرسیدن من نمودند قصه خود را به تمام از برای ایشان نقل نمودم و اعتقاد ایشان کامل شد در صحت این قرائت مؤلف

گویـد که آنچه از تتبع کتب اخبـار ظـاهر می شود این است که سه بزرگوار بعـد از رحلت از این دنیـای غـدار تکلم به قرائت قرآن نمودند یکی جناب پیغمبر (ص) بود که در وقتی که اشـقیای امت حضرت امیرالمؤمنین را به مسجد پیغمبر (ص) آوردند که بیعت نمایـد با خلیفه اول همه مردم دیـدن که دستی از قبر مطهر پیغمبر بیرون آمـد و این آیه را تلاوت نمود بر سبیل عتاب به ابی بکر اکفرت بالذی خلقک من تراب و همه شـناختند که دست آن سـرور و صدای مبارک آن سرور است اعنی فخر بشر حضرت پیغمبر (ص) یکی دیگر حضرت امام حسین (ع) که سر انور ان سرور در مواضع بسیاری چنانچه در تحفه الحسینیه نقل نموده ام تلاوت قرآن نمودند و دیگری حضرت امام رضا (ع) بود چنانچه در این حدیث ذکر شد.

واقعه یازدهم

صـدوق بـاز در عیون اخبار الرضا نقل نموده که محمـد بن عمر نوقانی می گویـد که در یک شب بسـیار تاریکی من در مکان بلنـدی از نوقان خوابیـده بودم چون پاسـی از شب گـذشت از خواب بیـدار شدم نگاه به سـمتی از سـناباد که بقعه منور و مرقد مطهر جناب امام رضا بود نمودم دیـدم نور بسیاری اطراف و جوانب آن مکان را فرا گرفته بود گویا آن ارض اقدس و مشـهد مقـدس وادی طور یـا محل بروز حور و قصور شـده و لمعات و اشـراقات نور بر ساحت آن وادی چنان پرتو افکن شـده بود که گویا خورشـید عالم تاب در آن مکان نزول نموده بود و من پیش از این در امامت آن سـرور عالمیان شـکی داشـتم و علمی به حقیقت آن منبع حق الیقین نداشـتم پس به مـادر خود که از جمله مخـالفین و معانـدین بود اظهار نمودم که ای مادر نگاهی به جانب سناباد نما و سینه سینا را معاینه مشاهده نما مادرم که خاکش بدهن باد به من گفت ای فرزند این از اعمال شیاطین است و به آنها فریفته مشو شب دیگر که از شب گذشـته ظلمانی تر و سیاهی آن از تیرگی قلب مخالفان تیره تر بود باز نگاهی به آن بقعه مطهر نمودم و دیدم باز آنچه در شب گذشـته دیده بودم حافظ از فروغ روی او بر ما گذشت ز آتش طور آنچه بر موسـی گـذشت و لمعـات و اشـراقات نور از جانب مرقـد منور آن جناب چنان درخشـنـدگی می نمود که چشم را خیره می کرد و آن مکـان مقـدس گویـا قطعه نوری شـده بود من از ملاحظه این عظمت و جلال شـروع به حمـد بـاری تعالی نمودم و اعتقاد من مضاعف شـد پس در آن وقت متوجه آن بقعه مطهره شـدم دیـدم که در آسـتانه عرش نشانه بسـته است گفتم ای خداوند عالم هرگاه صاحب این مرقـد برخواست این در بسـته را برای من بگشا پس دست به در زدم دیـدم که در باز شد پس به قلبم چنین گـذشت که شایـد اول بسته نبود بعـد ثانیاً چنان بسـتم که به جز کلیـد چیز دیگر گشوده نشود بعـد از آن عرض کردم که ای پروردگـار من هرگاه صاحب این قبر بر حق است این در بسـته را برای من بگشا به دست خود اشاره نمودم در باز شـد و داخل آسـتانه عرش نشانه شدم و زیارت نمودم و نماز به جای آوردم و بصـیرت من به آن جناب زیاده شد پس من بعد از این در هر شب جمعه از نوقان به زیارت این مکان امن و امان مشرف می شدم تا به این زمان.

واقعه دوازدهم

در کتاب عیون از بعضـی اصـحاب حدیث روایت نموده که شخصـی ودیعه در نزد شخصـی گذاشت و آن ودیعه را در مکانی دفن نمود و مـدتی گـذشت آن شـخص موضع دفن آن ودیعه را فراموش کرد پس چون که صـاحب آن ودیعهس آمـد مطالبه امانت خود نمود آن شـخص متحیر شد هر چند خواست عذر بسیار بر او مسجل نماید آن شخص قبول نکرد و او را متهم نمود آن شـخص می گویـد من مهموم و مغموم شـدم دیدم جماعتی متوجه طوس شدند و قصد زیارت امام رضا دارند من به ایشان

روان شدم

ص: ۱۵۵

و داخل آن بقعه مطهر شد و بعد از فراغ از زیارت و دعا و نماز به درگاه جناب اقدس احدیت عرض نمودم که مرا به جانب آن ودیعه راهنمائی نمائی نماید که از آن اتهام خلاص شوم پس گویا دیدم مثل کسی که در خواب کسی را ببیند به من فرمود آن ودیعه در فلان موضع است پس من برگشتم و صاحب ودیعه به سوی من آمد و او را راهنمائی نمودم به همان مکانی که در خواب دیده و به من فرموده بودند پس صاحب آن ودیعه آن مکان را شکافت و مال خود را به همان طریقی که مهر کرده بود بیرون آورده آن مرد بعد از این واقعه مرد مرا ترغیب و تحریص می نمود به زیارت آن حضرت و این حکایت را همیشه نقل می نمود مؤلف گوید که در این سال که هزار و دویست و هفتاد و هشت از هجرتست بر خوردم به نسخه معتبری در بیان معجزات و احوالات حضرت امام رضا (ع) که مفصلا بیان شده بود و در سال هزار و صد و سی و پنج تالیف گردیده مسمی به وسیله الرضوان و مؤلف این کتاب شمس الدین محمد بدیع ابن ابیطالب رضوی که یکی از سر کشیکان آن آستان ملایک پاسبان بوده وقایعات بعد از رحلت آن سرور را که در عصر او یا قریب به آن به ظهور رسیده بوده و بر او معلوم و قطعی بوده در آن کتاب ثبت نموده بودند و چون آن سید بزرگوار از جمله اجلا و معتمدین و در احوال هر یک از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین کتابی مثل وسیله الرضوان تالیف فرموده و متون اخبار را نقل نموده بودند و ضبط آن را درست یافتم لهذا تمام آن وقایعات را به عبارت نقل نموده ملحق به این نسخه شریفه نمودم تا باعث روشنائی چشم محبان و مزید اعتقاد شیعیان به آن سرور عالمیان شود بدان که در کتاب مزبور نقل نموده که حقیر جامع این ساله تخمینا چهل و پنج سال عمر دارم و قریب به صد و پنجاه نفر بلکه زیاده در بادی حقیر از کور و شل و کنگ شفا یافه اند و شیخ بزرگوار شیخ حر عاملی نقل نمود که بسیاری از معجزات و امور غریبه را خود ملاحظه نمودم و ملا محمد شریف طبیب خادم چند معجزه نقل نموده و گفته که در سال هزار و صد و یازده از روز شنبه هفتم ذی الحجه تا روز بیست و سیم شهر مذکور بیست سه نفر یا بیست و چهار نفر از مرد و زن و کور و شل و کنگ در روضه عرش درجه آن سرور شفا یافتند و یک نفر کور در آخر ماه مذکور شفا یافت باری آن سید بزرگوار وقایعات بسیاری از آن سرور اخیار در آخر کتاب مذکور نقل نموده که بعد از دفن آن جناب در آن روضه فیض آثار به ظهور رسیده و مشهود ناظرین شده چون حقیر پاره از آن معجزات و کرامات را سابقا از کتاب عیون اخبار الرضا و غیره نقل نموده بودم لهذا به ذکر یکصد و چهار واقعه از وقایعات و کرامات آن سرور عالم در این مقام اختصار نمودم. واقعه اول شیخ بزرگوار شیخ محمد حر در کتاب خود نقل نموده که در حدت بیست و شش سال که در آن ارض مقدس مجاور بودم بسیاری از آثار غریب را مشاهده نمودم و از آن جمله آن است که در جوار ما شخصی دختر گنگی داشت روزی آن دختر به زیارت قبر آن حضرت مشرف گردید نزد قبر آن حضرت مشرف گردید نزد قبر آن حضرت مرد نیکو هیئتی را دیده نشسته است و چنین یافت که او حضرت امام رضا (ع) بوده باشد پس آن حضرت به او خطاب کرد که چرا حرف نمی زنی فورا آن دختر به سخن آمده متکلم شد و علت گنگی از آن زایل گردید مولف گوید که در خصوص المعجزات به خط خود آن بزرگوار دیدم که این اشعار را در این مقام خطاب به آن دختر نموده فرمودند نظم یا کلیم الرضا علیه السلام و علیک السلام و الاکرام کلینی عسی اکون کلیماً لکلیم الرضا علیه السلام اصباک اصطباه ام حسنک البارح

مما یبصبو الیه الامام ام اسرما الاعجاز فیک و هذا الوجه اقوی من غیره و السلام و نیز فرموده که لیس فی خواطری انی دعوت فی هذا لمشهد و طلبت فیه من الله تعالی حاجه الا و قضیتها الی الحمدلله و تفصیل ذلک تضیو عنه المجال و یطول فیه المقال و لذلک اکتفیت بالاجمال واقعه دوم چون این حقیر از جمله ماتم داران حضرت امام حسینم و سی سال شده که توفیق این امر یافته و سیاه نمودن در و دیوار خانه را حقیر در این شهر رواج داده امک و از آن تاریخ آیین بستن از میان مردم گمشده و جمعی از متواطنین این ارض مقدس مکرر ائمه اطهار را در خواب دیده اند که آن بزرگواران به این نحو که ماتم داری را تحسین فرموده اند که فلانی خوب وضعی ماتمداری می نماید و مردم از مشاهده تابع او گردیده خوب وضعی ماتم داری می کنند اتفاقاً در شبی از ایام محرم با جمعی از فضلا و صلحا نشسته بودم و احادیث و خوابها در باب فضل و لوای ماتم داری و مرثیه گویان امام شهید مذکور می شد تا به حرف مولانا محتشم کاشی رسید که جمعی خواب دیده اند که مراثی او به درجه قبول رسید و حقیر نیز چند بند از مرثیه گفته بودم گریه بسیاری کردام و از جناب مولای غریبان استدعا نمودم که ای مولا چه شود من خاکروب آستان شمایم و قریب به سیصد سالست که آبا و اجداد من خدمت این استان کرده اند و ما را از جمله اولاد شما می شمرند چه شود اگر این چند بیت که گفته ام به درجه قبول رسد و باعث نجات آخرت من گردد و گریه بسیبار کردم و خوابیدم اتفاقاً در خواب دیدم که به زیارت امام رضا (ع) رفته ام و در درب طلا ایستاده بودم و دعای اذن دخول می خواندم دیدم جمعی در برابر روی مبارک در پیش ضریح منور ایستاده بودند سه نفر به سرعت پیش آمدند که بیا امام تو را می طلبد من به سرعت رفته در برابر ضریح مبارک ایستاده سلام کردم خطاب به این حقیر فرمودند که بخوان مرثیه که گفته این حقیر تامل می کردم که کدام بند را بخوانم ناگاه بند قافیه کربلا بر زبانم جاری شد و خواندم و گریه بسیار کردم از بسیاری گریه از خواب بیدار شدم و اول همان روز به زیارت آن حضرت مشرف شدم دیدم که ملا نصر الله مؤذن در دارالحفاظ در برابر روی مبارک ایستاده همین بند را می خواند گریه بسیاری کردم و یقینم حاصل شد که به درجه قبول رسیده و هر چند مناسب این دعا نبود که در این مقام نوشته شود بنابراین چون زمان شروع به بعضی معجزات اتفاق افتاد که در ماه محرم سنه ۱۱۲۳ بود لهذا همان بند در این مقام نوشته شد

ای چرخ خونفشان که به میدان کربلا *** در هم شکسته پیکر سلطان کربلا

واحسرتا که نخل برومند دین شکست *** از تند باد صرصر طوفان کربلا

خون ریخت آسمان چه بدیدند اهل بیت *** صیدی به خون طپیده به میدان کربلا

از تیر و تیغ و نیزه نمودند کوفیان *** در خوان غم ضیافت مهمان کربلا

بر خواست آه و ناله جانسوز از حرم *** قاسم چه کرد روی به میدان کربلا

کشتند از فرات چه سراب شامیان *** دادند آب تیغ به همان کربلا

ماندند جمله پرده کیان بنی ز ظلم *** تنها ز خویش و قوم بهمانان کربلا

از چشم اشکبار یتیمان اهل بیت *** شد رود خون روان به بیابان کربلا

از صرصر حوادث این چرخ بیمدار *** خاموش گشت شمع شبستان کربلا

نزدیک شد که قطع شود رحمت خدا *** تا شد جدا از تن سر سلطان کربلا

روزی که گشت دامن اشاره ز خون *** زد چاک دشت دهر گریبان کربلا

هر لاله که سر زند از خاک آن زمین *** دارد به سینه داغ شهیدان کربلا

چون شمس یاد تشنه لب کربلا کند ***

ص: ۱۵۷

بارد سرشک دیده به دامان کربلا .

واقعه سوم ملا محمد باقر خادم ولد حکیم شریف نقل کرده که شمعهائی که تاصباح در روضه مبارکه می شود و در شب در گوشها گذاشته می شود نصف شب شمع کج شده و از شمعدان افتاده بر روی غالی و نمد و نسوخته بود با وجود اینکه آن شمع تمام سوخته بود و مکرر این واقعه را نقل می کنند و خود هم دیده ام این واقعه را واقعه چهارم روئیدن چند بوته کبر است از گنبد مبارک که این امریست غریب و عجیب که گنبد مبارک از گچ و آجر است و خشت مس که روی آن را مطلا نموده و نصب نموده و ما بین خشتها فرجه ندارد و چندین سال شد که هر ساله سبز می شود و کبرهای آن را می چینند و برای سرکار نواب اشرف اعلاـ در شربت خانه سرکار فیض اثار ترشی می پزند و به جهت تبرک باردوی معلی می فرستادند و چندین سالست که بدان منوالست و دوست و دشمن ملاحظه این امر غریب می نمایند که حال تحریر که سنه ۱۳۰۵ باقیست. واقعه پنجم روئیدن گل نرگس است که در السنه وافواه خواص و عوام مشهور و نزدیک به جده تواتر است با وجود اینکه فرجه در میان خشتها نیست روئیده بود در آن عصر و همه کس دیده و به نظم آورده اند و اگر کسی انکار این نماید ظاهراً از راه تعصب دینی باشد. واقعه ششم آن است که خالصای استرابادی آن را به نظم در آورده در وقتی که انوشه ملعون استرآباد در اتاخت نموده بود پیرزنی بود و دختری داشته صاحب جمال آن را نیز اسیر کرده بودند و پیر زن آنچه داشته به مردم داده که شاید تفحص کنند و خبری از او بیاورند بعد از نومیدی از هر طرف رو به روضه رضا که قبله حاجات و کعبه مرادت خاص و عام نموده بعد از زیارت و عرض مدعا گفت یا امام فرزند خود را از تو می خواهم تو ضامن غریبانی و من و دخترم هر دو غریب می باشیم اتفاقاً دختر را باور گنج برده بودند و از آن جا به بخارا و از آن جا به بلخ و فروخته بودند و از آنجا بسند و از آنجا به هند و در هند شیعه متقی بوده که همه وقت زایران امام و غریبان را یاری و اعانت بسیار می کرده در خواب دیده بود که در دریا افتاده و مشرف بر هلاکت شده ناگاه دید که دختری در کنار دریا ایستاده در نهایت جمال دست او را گرفته به سعی بسیار از غرقاب هلاکتش بیرون آورد و همیشه در این اندیشه بود تا روزی خبر آوردند که تاجری آمده از بلخ و متاع بسیاری دارد خواجه مذکور آمده و پاره متاع خرید و دختر مذکوره را به او نمودند که به خردان ناگاه چشم خواجه بر همان دختری که در خواب دیده بود که او را از آب بیرون آورده افتاد در حال آن دختر را خریده به خانه برد و آنچه لازمه محبت و مهربانی بود درباره او به عمل آورد چون خواجه عصمت او را بدید احوال از او پرسید گریه بسیاری کرد و گفت من از جمله اسرای استر آبادم و کنیز نیستم خواجه گفت من پسر دارم هر کدام که خواهی تو را به آن عقد کنم گفت مرا به کسی عقد کن که مرا به خراسان برد خواجه به پسران خود گفت هر کدام به خراسان می روید این دختر را به شما می دهم پسر بزرگتر قبول کرد و دختر را به او عقد بستند و روانه خراسان شد بعد از طی منازل به عتبه بوسی امام همام حضرت امام رضا (ع) مشرف شدند و خانه گرفتند نزدیک صحن در خیابان ناگاه آن دختر بیمار شد و پسر خواجه به روضه مقدسه آمده به حضرت نالید که بیماری دارم و بدار الشفا آمدم و بعد از عرض از مدعا از روضه منوره بیرون آمده در راه به پیره زالی برخورد به او گفت ای مادر بیماری دارم و غریبم به دوستی شاه خراسان بیا به خانه ما شاید

علاجی توانی کرد از برای ما پیرزن قبول کرد امد تا به خانه پسر خواجه و چون پیش آن بیمار آمد دختر خود را دید بشناخت و همگی به برکت آن امام به مراد خود رسیدند و شکر نعماء الهی را بجا آوردند. واقعه هفتم ملا محمد شریف طبیب خاتون آبادی نقل می کند که در روز شنبه چهاردهم شهر محرم الحرام مطابق شهور سنه سبع و ماه بعد الالف آن حردم سمت قندهار که مدتی قبل از این جماعت حرامی اموال او را ابرده و زخم منکری بر کتف او زده بودند و دست او به این سبب دوته شده بود که راست نمی شد و حرکت نمی کرد الایک انگشت یار و انگشت او که اندك حرکتی از آن ظاهر می شد شفا یافت و در سنه مذکوره چندین نفردیگر به معجزه حضرت علی بن موسی الرضا (ع) شفا یافتند که در سنه مذکوره واقع شد از آن جمله این است که صلاحیت شعار ملا محمد باقر ولد حکیم محمد شریف نقل کرد که والد مرحوم این داعی بر روی پای او ماده سلعی به هم رسیده به بزرگی خربزه و نمی توانست چاقشور و کفش بپوشد و مدتهای مدید بود که او را از راه رفتن عاجز گردیده بود دو ماده بود که در معالجه محتاج به بردن و شکافتن بود و در آن خطر عظیم داشت تا آنکه به خواطرش آمد که این می باید به معجزه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام شفا یابد شبی در خواب دید که حضرت امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا (ع) را که آن حضرت فرموده اند که شفای این آزار به ما نسبت دارد این را رجوع به جد مظلومم حضرت سید الشهداء (ع) نما از این رویا بسیار مشعوف شدن و اراده زیارت عتنبات عالیات کرده از بابا قدرت روانه طرق شدیم و همان شب در طرق خوابیده علی الصباح که برخواست اثری از آثار آن ماده نبود گویا هرگز پای او آزاری نداشته و دیگر تا حیات باقی بود هرگز اثری از آن ظاهر نشد. واقعه هشتم ملا محمد باقر که از جمله صلحا است نقل نموده که روزی قدری مسکه گرفته بودم که در خانه آب کنند از جماعت اکراد التماس بسیار کردم که چون قیمت آن را حاضر نداشتم فردا بگیرد و روانه ولایت خود شود و هر چند سعی و کوشش نمودم در آن روز قرض به هم نرسید همان شب کشیکم بود در نهایت اضطراب به خدمت حضرت (ع) مراتب را عرض نمودم و گفتم یا مولا خادم آستانه مقدسه توام و در مانده ام و از تو می خواهم ادای قرض خود را تا آنکه طرف سحر که خدمت سر شمع می کردم چون به بالای سر مبارك رسیدم و شرفه مبارکه ضریح مقدس را برداشتم که سر شمع گرفته شود دیدم که قدری پول در اندرون شرفه است آنها را برداشتم و بعد از آنکه شمردم چهار هزار به صد دینار کم بود موافق قیمت مسکه بی زیاده و نقصان بود شکر الهی و حضرت ائمه معصومین (ع) نمودم. واقعه نهم شفا یافتن چشم کلبعلی نام مرد اردبیلی که شعر او را مفصلا به نظم در آورده اند در سال سنه ۱۱۵ واقع شده و جمع کثیری از خدمه و سکنه این ارض مقدس نقل کرده اند که بعد از آنکه نابینا شده شب جمعه در خواب دیده بود که فرمودند به طوس برو که علاج چشم تو آنجا می شود و بعد از آمدن شب نهم شهر ذی الحجه چشم او شفا یافت و روشن شد و حضرت امام رضا (ع) در خواب دیده بود که دست مبارك خود را بر چشم او مالیده دعا کرده بود و یازده نفر دیگر با آن حضرت بوده همه آمین گفته بودند و این نقل طول بسیاری داشت به همین قدر اکتفا شد. واقعه دهم فضیلت و سیادت و افادت پناه میر علینقی اردبیلی نقل نموده که مردی بود ملا عبدالباقی شیرازی در نجف اشرف مجاور و به زیارت حضرت امام رضا (ع) آمده و خرجی نداشته به خدمت آن سرور عرض کرده بود که یا حضرت خرجی

ندارم و زایر توام و هر روز سه شاهی خرج من است و استدعا دارم که این وجه به من برسد بعد از عرض این مدعا ملای مذکور گفته هر روز که از خواب بیدار می شدم سه شاهی در طاق خانه خود می دیدیم برداشته خرج ما یحتاج خود می نمودم تا حین فوت او بدین منوال بود واقعه یازدهم مولانا محمد معصوم یزدی که از جمله صلحا و معتمدین در مشهد مقدس رضوی ساکن بود نقل نمود که نوبه غبی وتب لازمی به هم رسانیده بودم در کمال شدت و هر چند مداوا کردم فایده نکرد روزی در خانه بسیار سردی خوابیدم در عالم رویا چنین مشاهده نمودم که شخصی بسیار نورانی قدسی شمایلی روحانی به من می گوید که چرا از آنچه در فلان حجره در صندوقچه است بر بدن خود نمی مالی گفتم کدام حجره فی الحال حجره منقشی بی آوردن کتبی در نظر حاضر شد در این اثنا از خواب بیدار شدم و از شدت آزار از آنچه در واقعه دیده بودم غفلت نمودم و از بسیاری الم و حرارت آه و ناله می کردم پس در این وقت صالحه مخدره والده ماجده ام امد و چون مرا بدان حال دید گفت ای فرزند از لطف الهی مایوس مباش چرا در این عرض مدت از غبار ضریح با ترویح بر بدن خود نمالیده گفتم ای مادر آن غبار شریف در کجا است و چرا نمی آوری و مرا از رهگذار این آزار خلاصی نمی دهی در لحظه رفت و صندوقچه آورده و آن را گشوده و قدری غبار ضریح بیرون آورد و به من داد از او گرفتم و بر سر و رو و سینه خود مالیدم و خوابیدم بعد از ساعتی از خواب بیدار شدم خود را در کمال و سبکی و صحت یافتم و عرق بسیاری کرده بودم و دفعه بالکلیه آزارم بر طرف شد به برکت آن غبار معطر منور و بر خواسته به زیارت آن حضرت مشرف شدم و شکر الهی بجا آوردم. واقعه دوازدهم فضیلت پناه مذکور نقل نمود که بر حقیر ثابت شد که شخصی از فضلا که در بلسده اصفهان ساکن بوده نقل کرد که در عهد شباب در خدمت والد ماجد خود با تمام اهل بیت به زیارت حضرت امام رضا (ع) آمدیم و بعد از چند روز توقف اراده رفتن وطن مالوف نمودیم و جاریه داشتم که بر بلای حدقه یک چشم او لکه افتاده بود و جائی را نمی دید به خدمت آن حضرت آمده استدعای رفع آزار از جناب آن حضرت نموده و سر خود را بر عتبه ضریح گذاشته بود او را سنه دشت داده بود جمال با کمال آن حضرت را در خواب دید که انگشت سبابه خود را بر بالای پرده چشم او گذاشته انگشت مبارک آن حضرت به نصف آن پرده رسیده که آن جاریه دابی بی او از خواب بیدار کرده بود که اینجا جای خواب نیست وقت وداع و رفتن است چون جاریه از خواب بیدار شد آن لکه به قدر نصف که انگشت مبارک آن سرور بدانجا رسیده برطرف و روشن شده بود و نصف دیگر بر جای خود بود جاریه تاسف بسیاری خورد و بی بی او را ندامت بسیار دست داد و ظاهر حکمت این امر غریب اظهار کمال قدرت آن بزرگوار بوده باشد. واقعه سیزدهم فضیلت پناه مذکور نقل نموده که مرتبه چشم من آزاد داشت و جائی را نمی دیدیم و معالجه بسیاری کردم فایده نکرد و از دوا کردن مایوس شدم شب در خواب دیدم که به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) مشرف شدم و ضریح مبارک نبود و قبر شریف منکشف و خاک بسیاری بر بالای قبر مبارک مثل توتیا بود در خواب به خاطرم رسید که قدری از این تربت تبرک بردارم و در چشم خود بکشم پس پیش رفتم که قدری بردارم گوینده گفتم ای بی ادب مابین ضریح و قبر مبارک حریم است بعد از شنیدن این ندا از دور با ادب بر دنین نشسته یک دست خود را بر زمین گذاشتم و خم شده به دست دیگر قدری از آن خاک

برداشتم و در هر دو چشم خود کشیده در اندک وقتی چشم من چاق شد و قریب بیست سالست که دیگر آزار آزار به هم نرسانیده. واقعه چهاردهم حکیم حسنای شربت دار سرکار فیض آثار که فراش حرم محترم بود نقل کرده که شب کشیک در دار الحفاظ خوابیده بودم در خواب دیدم که درب حرم خود به خود باز شد و حضرت سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) از حرم محترم بیرون آمدند و به من امر فرمودند که برخیز و بگو که مشعلی به بالای گلدسه برند و روشن کنند که جمعی از اعراب بحر بن به زیارت من آمده و راه را گم کرده اند از سمت طرق و سرگردان شده اند و برف می بارد مبادا تلف شوند و برو به میرزا شاه تقی متولی ما بگو که چند مشعل روشن کنند و به اتفاق جمعی بروند و آن جماعت را پیدا کرده داخل شهر کنند من از خواب بیادار شدم و سرکشیک را از خواب بیدار کردم و نقل خواب خود را به او کردم تعجب بسیار کرد و به اتفاق او از آستانه مقدسه بیرون آمدیم دیدیم که برفی عظیم بارید و مومی بارد و به مشعلدار سرکار فیض آثار امر کرد که مشعلی روشن کرده به بالای گلدسته برد و خود به اتفاق حقیر و جمعی از خدام آن آستان ملایک پاسبان به خانه عالی جاه میرزا شاه تقی متولی سرکار فیض آثار رفتیم و نقل خواب را کردیم او با جمع کثیر مشعلها روشن کرده از شهر بیرون رفتیم و به سمت طرف روانه شدیم جناب نزدیک به طرق رسیدیم جماعت بحرینی را ملاقات کرده ایشان را داخل شهر مشهد مقدس نموده به خانه عالیجاه متولی آوردیم کیفیت حال را از ایشان استفسار نموده ایشان نقل کردند که ما به زیارت می آمدیم شب برف باريد و طوفان عظيم شد و راه را گم کردیم و هر چند تفحص کردیم راه پیدا شد و دست و پای ما از شدت سرما از حرکت افتاد تن به مرگ دادیم در میان صحرا از چهار پایان خود به زیر آمده همه یکجا جمع شدیم و فرشها که داشتیم بر بالای خود انداخته سر به هم آوردیم و برف بر بالای ما می بارید و گریه و زاری بسیار کردیم در میان ما مردی طالب علم و صالح بود او را در خواب در ربوده در خواب دیده که حضرت امام رضا (ع) به او فرمود که برخیزید من گفته ام دو گلدسته مشعل روشن کنند و متولی خود را هم گفته ام به استقبال شما بیاید به روشنی مشعل گدسته بروید تا به متولی من بر خورید آن مرد صالح طالب علم از خواب بیدار شده نقل خواب خود را به رفقای خود کرد و همگی برخواستیم و مشعل گلدسته را به نظر در آوردیم و به سمت روشنی روانه شدیم و قدری که راه آمدیم روشنی مشعلهای شما را دیدیم و به شما برخوردیم. واقعه پانزدهم ملا عبدالرزاق مشهدی نقل کرد که مردی از جمله صلحا حاجی یوسف مدرس مدرسه شیراز بود نقل کرد که چهل سال در هندوستان بودم و مال بسیار جمع کرده بودم و اراده زیارت علی بن موسی الرضا داشته گریه بسیاری کرده و خوابیدم جمال مبارك منور حضرت را در خواب دیدم که آن حضرت فرمودند که ای حاجی محمد باقر به زیارت ما بیا که بعد از زیارت در شب جمعه سالی که تاریخ او به خاطر دارعی نبود تو فوت خواهی شد و تو را آنجا در شب جمعه دفن خواهند کرد راوی مذکور گفت که بعد از شرف زیارت به دستوری که آن جناب فرموده بود در همان تاریخ فوت شده و برای من و شیخ احمد حر این خواب را نقل کرده بود متوجه دفن و کفن او شدیم و او را در شب جمعه در قتلگاه دفن کردیم. واقعه شانزدهم آخوند ملاـ عبدالرزاق نقل کرده که مردی از مردم استرآباد به زیارت آمده بود در محرابی که پیش روی ضریح مبارکست مشغول به تلاوت قرآن بودیم

دفعه آن مرد استرآبادی شروع به گریه کرد ملای مذکور گفت از او سوال کردم که سبب گریه چیست گفت حضرت را در واقعه دیدم فرمودند بیا و در مشهد مقدس ساکن باش الحال رفقای من آمده اند و مرا می خواهند که ببرند و من در خانه میر دوست محمد می باشم ملای مذکور گفت هر گاه چنین است از حضرت بخواه تا تو را اینجا نگاهدارد بعد از استدعای سر بر بالای قرآن گذاشت جان تسلیم نمود و نایبان ناظر آمد او را بیرون بردند و تا سه روز او را دفن نکردند که مبادا سکته به هم رسانیده باشد بعد از سه روز مشخص شد که مرده او را دفن کردند.(۱)

واقعه هفدهم ملای مذکور نقل کرده که والده من عنبرچه و گلوبند طلائی داشت و کنیز او آن را دزدیده بود و نمی دانستم که چه کسی برده و گمان نداشتم و هر چند تفحص کردند اثری به هم نرسید به زیارت آن حضرت آمده التماسی نمود که یا حضرت گمشده مرا به من رد کن شب آن سرور را در خواب دیده بود که به او فرموده بودند که گمشده تو را کنیز تو برداشته در فلان خانه به ایشان در زیر خاک کرده صبح در همان جا که آن حضرت فرموده بود رفته زمین را کنده گمشده را بحنس برداشته بود. واقعه هیجدهم میرمعین الدین اشرف که خادم که مرد فاضل صالحی بود نقل می کرد که من شبی را در دار الحفاظ یا در کشیک خانه خوابیده بودم در خواب دیدم که در آستانه مقدسه به عزم تجدید وضو بیرون آمدم به پیش صفه میرعلی شیر که رسیدم دیدم کثرت عظیمی از در صحن مقدس داخل شدند و پیشاپیش ایشان شخصی نورانی صبیح الوجه عظیم الشان می آید و در عقب او جمعی بیلها و گلنگها در دست دارند و می آیند چون به میان صحن مقدس رسیدند آن شخص به آن جماعت فرمود که بکنید این قبر را و این بدبخت را بیرون آورید و اشاره به قبر خاصی کردند و آن جماعت شروع به کندن آن قبر نمودند من از شخصی پرسیدم که این امر عظیم الشان کیست گفت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است در این اثنا دیدم که حضرت ثامن ضامن امام رضا علیه التحیه و الثناء از آستانه مقدسه بیرون آمده به خدمت آن سرور آمده سلام کردند و آن بزرگوار جواب سلام آن عالی مقام را داد پس آن عالیجناب عرض کردند که یا جده التماس آن دارم که تقصیر این شخص را به من ببخشی آن سرور فرمودند که تو می دانیکه این مرد فاسق فاجر شارب الخمر بوده آن حضرت عرض کرد بلی چنین بوده اما در حین فوت وصیت نموده که او را در جوار من مدفون سازند و من می خواهم تقصیرات او را ببخشی به من آن بزرگوار فرمودند که تقصیرات او را به تو بخشیدم و از آنجا تشریف بردند و من از خواب بیدار شدم و خوف بر من غلبه نمود و از آستانه مقدسه بیرون آمدم یکی از کفش بانان را از خواب بیدار کردم و همراه او به آن مکان رفتیم دیدیم که قبر تازه ایست که پاره خاک از آنجا بیرون ریخته من از آن کفشبان پرسیدم که تو می دانی که این قبر کیست او گفت بلی این قبر فلان مرد ترکست که دیروز در این مکان شریف دفن کرده اند. واقعه نوزدهم حاجی محمد علی فراش حرم مبارک که مرد ثقه بود و جمع دیگر از موثقین از آباء خود شنیده بودند خود نقل کرده اند که در وقتی که عبد المؤمن خان اوزبک مشهد مقدس را گرفته داخل شهر شد شخصی تفنگی به طرف عبدالمؤمن خان انداخته بود و خان مذکور را بد آمده گفته بود که قتل عام نمایند ملازمان خان به فرموده عمل نموده قتل بسیاری کرده به مرتبه که در اندرون روضه مبارک جمعی را به قتل رسانیدند و جمعی دست بر ضریح مقدس گرفته بودند دست ایشان را قطع کرده بودند آخر جمعی از سکنه و معتبرن ارض مقدس

۱- (۱)مؤلف گوید که در سال ۱۲۴۷ ملا مهدی نامی از اهل بسطام در شب جمعه از منزل این خاکسار صحیح و بدن مرض به ان روضه فیض آثار مشرف شده و نصف شب در پائین پای مبارک آن سرور روحش به آشیان قدس پرواز نمود.

به خدمت خان مذکور رفته التماس نمودند که ما را به خاطر امام ببخش خان گفته بود که شیشه را آب یا گلاب کرده به بالای گلدسته ببرند و از آنجا پائین بیاندازند اگر شیشه نشکند و درست پائین آید امام شما بر حقست دست از قتل عام بر می دارم والاـ فلا شیشه پری به بالای گلدسته برده به زیر انداخته بودند شیشه به نحوی به زمین خورده بود که باز از زمین جدا شداه مرتبه دیگر بر زمین خورد و نه شیشه شکسته بود و نه آب ریخته بود چون عبدالمؤمن خان این معجزه را دیده دست از قتل عام برداشته بود.(۱)

واقعه بیستم فضیلت پناه میرعل نقی نقل نمود که در وقتی علامت برصی در گردن من به هم رسید و به اطباء نمودم معالجه نشد در وقتی به کسی گفتگوی کردم به من گفت اگر تو مرد خوبی می بودی مبروص نمی شدی این حرف بر من بسیار اثر کرده به آستانه امام رضا (ع) آمده زیارت کردم و بسیار نالیدم و استغاثه بسیاری کردم و گفتم یا حضرت مرا سید می دانند اگر سیدم روا مدار که به چنین بلائی مبتلا گردم و اگر سید نیسم بیشتر شود آزارم بعد از گریه و زاری بسیار به خانه آمدم کتابی را گشودم که بخوانم دیده نوشته از یکی از ائمه که شخصی شکوه کرد از بهق و برص حضرت به او فرمودند که حنا را با نوره بر آن موضع بمال دانستم که اعجاز آن حضرت است همان دم رفته و به فرموده عمل نموده دو ساعت فاصله نشد که آن آزار بالکلیه از من سلب شد. واقعه بیست و یکم سیادت و نجابت و صلاحیت پناه میرمحمد تقی خادم که یکی از جمله صلحا است نقل نمود که زنی بود اعمی از مرقابین و به طوف مرقد علی بن موسی الرضا (ع) از ولایت مزبور با جمعی از اقرباء خود آمده در سنه ۱۲۰۵ اقربای او به وطن خود آمده او در آنجا مانده و چند زرع کرباس داشته که مایه خود کرده بود و خرید و فروخت می کرد و مدار خود را می گذرانید اتفاقاً در یکی از روزهای زنانه که شنبه و سه شنبه باشد و دستور چنین است که هر هفته در این دو روز بعدازظهر آستانه مقدسه را زنانه می کنند شخصی کرباس او را از او دزدیده و آن بیچاره به روضه مقدسه آمده استغاثه بسیار نموده که یا امام سرمایه و گذران من همین چند زرع کرباس بوده که به خرید و فروش آن اوقات می گذرانیدم و عاجزم و چیزی دیگر ندارم و به غیر از آستان تو راه به جائی نمی برم فکری بر احوال من بکن و خود را به زمین انداخته تضرع می نمود که در این اثنا صدائی از ضریح منور به او رسید که برخیز که تو را شفا دادیم چون از جا برخواسته دیده بود که هر دو چشم او روشن شده شکر بسیاری بجا آورده بود و جمعی کثیر مشاهده احوال او نموده بودند سابق بر آنکه نابینا بود و بعد از شفا یافتن نیز او را دیدند از آن جمله مردم خانه حقیر می گفتند که چشم او به مرتبه خوب و روشن شده بود که به آن خوبی چشم هرگز ندیده ایم و اعجاز دیگر انکه ضعیفه مذکوره می گفت شب و روز پیش من مساویست همچنان که سابق بر آن برعکس بود و هیچ جا را نمی دیدیم و الحال شب و روز همه جا را می بینم و شب هم محتاج چراغ نیستم به قسمی که روز می بینم شب هم می بینم و چندین سال دگر زنده بود و به خانه ما می آمد و به همین دستور بود و این مقدمه پیش حقیر ثابت است. واقعه بیست و دویم ایضاً سید مذکور نقل نمود که شبی از شبهای احیا در آستانه مقدسه بودم ناگاه نوری از ضریح مبارک بلند شد و تا سقف قبه مبارک تتق کشیده بود و مردم جمع شدند و مشاهده نمودند و بعضی مردم کم اعتقاد می گفتند

۱- (۱)و له ایضا در مدیح روضه آن سرور: زهی به منزلت از عرش برده فرش تو رونق**زمین ز یُمن تو محسود هفت کاخ

مطبّق تویی که خاک تو با آب رحمت است مخمر***تویی که فیض تو با فر سرمدست ملفّق چو دین احمد مرسل مبانی تو مشید***چو شرع حیدر صفدر قواعد تو موثق ز هرچه عقل تصور کند فضای تو اوسع***ز هرچه وهم تخیل کند بنای تو اوثق ز آستان تو حصنی است نه سپهر معظم***ز خاکروب تو گردیست هفت کاخ مروق کدام مظهر بیچون بود به خاک تو مدفون***که از زمین تو خیزد همی خروش اناالحق حصانت تو بر از صد هزار حصن مشیّد***رزانت تو بر از صدهزار کوه محلق ز بس رفیعی و محکم زبس منیعی و معظم***به راستی که خموشیست در ثنای تو اوفق چنان نماید سرگشته در فضای تو گردون***که در محیط یکی بادبان گسیخته زورق به نزد نزهت تو نزهت بهشت مضیع***به جنب ساحت تو ساحت سپهر مضیق ز صد یکی نتواند حدیث وصف توگفتن***هزار صاحب و صابی هزار صابر و عمعق چو بر فرود سپهر برین که پرده نیلی***به دامن تو نمودار هفت طارم ازرق سپهر را بشکافد ز هم تجلی نورت***چنان که صخره صمّا شود ز صاعقه منشق چه قبه یی توکه گر رفع پایه تو نبودی***زمین شدی متزلزل بسان توده زیبق چه بقعه ای تو که نبود بهای یک کف خاکت***هزار تخت مرصع هزار تاج مغرق چه سده ای تو که در ساحت تو هست هماره***اساس شرع منظم امور کفر معوق چه کعبه ای تو که اینک ز بهر طوف حریمت***دمی ز پویه نیاساید این تکاور ابلق کدام کاخ همایونی ای عمارت میمون***که هست برتری سده ات ز سدره محقق کدام بقعه میمونی ای بنای همایون***که از سُمُوّ سموات برده قدر تو رونق کدام آیت رحمت به ساحتت شده نازل***که می زند ز شرف عرصه ات به عرش برین دق تویی که خاک تو را همچو تاج از پی زیور***فلک نهاده به تارک فرشته هشته به مفرق تویی که چرخ ترنجی درین سرای سپنجی***ز شکل طا ق رواقت دهان م شاده چو فستق چنان که هوش به سر فیض با فضای تو منضم***چنان که روح به تن روح با هوای تو ملصق ز بهر حفظ فضایت قضا ز روز نخستین***به گرد باره خاک از محیط ساخته خندق اگر به طور تجلی کند فروغ فضایت***شود ز جلوه آن طور چون تراب مدقق به سر سپهر برین را بود هوای پریدن***بدان امید که گردد به خاک کوی تو ملحق ز نور بیضه بیضا ربوده فر تو فره***فراز طارم امکان زده است قدر تو بعدق فرود قبه تو ماند این زبر شده خرگه***به کوی خاک به دامان آسمان معلق عیون اهل خرد از غبار توست مکحل***رقاب خلق به طوق پرستش تو مطوق به نزد قبه عالیت هفت گنبد گردون***چو پیش کوه دماوند هفت دانه جوزق دلی که نیست هواخواه آستان تو بادا***طعین تیغ مصیقل نشان سهم مفوق اگر نه مرکز چرخستی ای بنای مشید***چرا به گرد تو می گردد این دوازده جوسق ز صد یکی ز فزون اندکی نمود نیارد***شمار منقبتت را دوصد جریر و فرزدق مگر تو مقصد ایجادی ای رواق معظم***که هست هستی نه چرخ از وجود تو مشتق مگر سراچه عدلی که در هوای تو تیهو***مقام امن نیابد مگر به چنگل باشق مگر تو روضه سلطان هشتمی که به خاکت***کند ز بهر شرف سجده هفت طارم ازرق خدیو خطه امکان که از عنایت یزدان***فراز خرگه لاهوت برفراشته سنجق علی عا لی اعلی ام ام ثامن ضامن***که از طفیل وجودش وجود گشته منسق سپهر عدل مهین گوهر محیط خلافت***جهان جود بهین زاده رسول مصدق قوام دهر نظام جهان وسیله هستی***امین شرع ولیّ خدا خلیفه ی بر حق زهی عظیم بنا بقعه ای که هست ز فرّت***بنای شرع مشید اساس عدل محلق چو بود طاق رواق تو از نقوش معرا***چو از طراز هیولا جمال هستی مطلق سپهر مرتبه شعبانعلی که باد وجودش***به روزگار موید ز کردگار موفّق نمود عزم که گردد حدود طاق رواقت***به طرز قصر سنمار و بارگاه خورنق به نیل و دوده و گلغونه و مداد مزین***به زر و نقره و شنگرف و لاجورد منمّق به سعی باقر شاپور کلک مانی خامه***که شکل پیل کشد نوک خامه اش به پر بق به لوح صنع مجسم کند بدایع کلکش***نسیم مشک و شمیم عبیر و نکهت زنبق چنان که نیز مصور کند به صنعت خامه***نعیب زاغ و نعیق کلاغ و صیحه عقعق به رنگ ریزی کلکش کند عیان به مهارت***نشید بلبل و پرواز سار و جنبش لقلق به ساحت تو

رقم کرد نقشها که ز رشکش***زبان اهل بیان چون زبان خامه شود شق چو گشت چنبر و سقف تو از نقوش نو آیین***چو نای فاخته و گردن حمامه مطوق نهال فکرت قاآنی از سحاب معانی***به بوستان سخن گشت در ثنای تو مورق پس از ورود سرود از برای سال طرازت***زهی زمین تو مسجود نه رواق معلق

روشـنی چراغها است تا آنکه خدمه آمدند و چراغها را برداشتند که بر مردم ظاهر شود که نور واقعی است نه نور چراغها مردم همه ملاحظه نمودنـد نور واقعی بود و مـدتی چنین بود و برطرف شد. واقعه بیست و سوم ایضاً سـید مذکور نقل نموده که سـه نفر کور و شل در سه شـبانه روز متوالی به برکت آن حضـرت شـفا یافتنـد تخمیناً پنـج سال قبل از این و پیش من ثابت است و آنچه خـود به خـاطر دارم و در بـادی فقیر آنچه از کور و شـل شـفا یـافته از دویست و سـیصد نفر متجـاوز است. واقعه بیست و چهارم در روز سه شنبه ششم شهر رجب المرجب سنه ۱۳۰۳ که حالت تحریر و تالیف این رساله بود دختری از مردم باحرز که نه ساله و اعمی بود و با اقربای خود به زیارت آن سرور امده بود بعد از مراسم زیارت آن سرور او را شفا داد و جمع کثیری او را بدین حال دیده بودند و بعد از ثبوت این واقعه نقاره شادیانه نواختند به نحوی که دستور و معمولست و از سرکار فیض آثار او او را مخلع نمودند واقعه بیست و پنجم ملا درویش علی مداح مشهدی اعمی بود او را به زیارت حضرت امام رضا آوردند و چـون آسـتانه متبرکه مردانه بود و داخـل روضه شـدن ممکن نبود به پشت پنجره فولاـد که در پس پشت مبـارک واقع است و ضریح مبارک از آنجا می نماید آمدند و خاله داشت گفت او را همین جا سلام کن و بیا برویم تا در وقت زنانه که شنبه و سه شنبه است به زیارت بیائیم شاید آن حضـرت تو را شفا دهد آن دختر گفت اگر حضرت مرا شفا بدهد از همین جا شفا بدهد و دست بر پنجره زده گفت یا حضـرت طفل یتیم و بی پدر و مادرم مرا شفا بده یا مرگی بده که دیگر پیش از این امر و نهی مرد مرا نمی توانم کشـید و آزار می کشم و اسـتدعا دارم که مرا شـفا دهی در این حـالت دیدنـد که از جا برخواسه و چشـمهایش روشن شده بود گفت حضرت مرا شفا داد و به خاله خود گفت که اینک حضرت امام رضا ایستاده من او را دیدم. واقعه بیست و ششم که از حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا (ع) به تاریخ سنه ۱۱۰۵ ظاهر شده آن است که صلاحیت و تقوی شعار ملا علینقی ساکن مـدرسه صالحیه نقل نمود که حقیر علی نقی شـیرازی از دارالعلم شـیراز روانه به عزم زیارت علی بن موسـی الرضـا (ع) بـا کلفت خـود بیرون آمـده وارد اصـفهان شـدم و به اتفـاق جمعی از مردم اصـفهان حرکت نموده در عرض راه به محمـد جعفر نـام صـباغ از مردم اصـفهان هم سـفر و آشـنا شـدم و او نیز کلفتی همراه داشت بـا کلفت داعی در یک خیمه می بودند و اطفال داعی نقل نمودند که دختری دارد اسـتاد محمد جعفر صـباغ از هر دو چشم اعمی است و به زیارت می رود که چشـمش روشن شود حاصل کلام آنکه وارد مشـهد مقـدس شـدیم و زوار سه ماه در مشـهد مقـدس بودند بعد از سه ماه اراده حرکت نمودنـد و آن دختر اعمی به آسـتانه مقدسه آمده در روز وداع الحال و بی تابی می نماید تا آنکه بیهوش می شود بعد از آن که به هوش می آیـد قندیلها را ملاحظه می نماید و به والده اش می گوید اینها چه چیز است که آویخته اند معلوم والده اش می شود که چشم صبیه اش روشن شده از خوشـحالی بیهوش می شود و بعد از آنکه زنان دیگر آن دختر را گرفته رختش را از هم می درنـد بعـد از آن رفتنـد و رخت دیگر آورده او را پوشاندنـد و به خـدمت میرزا سـلیمان رفتنـد که حضـرت چنین اعجـازی نموده میرزا آن دختر را طلب نمود و جمع کثیری از زنـان و مردان شـهادت دادنـد که این دختر از هر دو چشم عاجز بود و الحمد لله شـفا یافت بعد از آن فرمودند که نقاره زدند و خلعت از سـرکار دادند و بعد از پنج یوم دیگر قافله روانه شدند تا آنکه وارد اصفهان شدم و در همان خانه استاد

محمد جعفر فرود آمدیم بعد از چند روز دید و بازدید خویشان استاد محمد جعفر به خواستگاری دختر آمدند تا به حدی که مردم به سیصد تومان راضی شدند که بدهند و دختر شوهر اختیار نمی نمود بعد از آن والدین او به دختر سماجت کردند و دختر در جواب گفت هرگاه شما خواهش دارید که اختیار شوهر نمایم همان شخصی که در ایام اعمی بودم به خواستگاری من آمده بود الحال همان شوهر من خواهد بود و یک دینار از او توقع ندارم و آن مردی بود در نهایت بی سر و سامانی حاصل آن مرد را طلب کردند و اخراجات عروسی را والدین دختر کشیدند و داماد را به حمام فرستاده عقد بستند این حکایت به پادشاه رسیده دختر را به حرم طلبیده و اعزازش نمودند و مدت بیست روز در حرم بود بعد از آن از حرم بیرون آمده و به قدر سی صد تومان از نقد و جنس همراه داشت و تسلیم شوهرش نمود و الحال آن مردیست تاجر که مایه او چهار پنج هزار تومان می رسد و این شوهر در زمان که این دختر اعمی بود می خواسته دختر قبول نکرده بود الحال که صاحب چشم شده او را قبول نمود و آن جماعت صاحب احوال را جواب گفت نظم آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند واقعه بیست و هفتم سیادت و نجابت پناه فضلت و کمالات دستگاه میرعلینقی اردبیلی نقل نمود که روز عید غدیری بود و تدارکی برای خود و اطفال نکرده بودم به زیارت امام رضا (ع) آمده بعد از ادای مراسم زیارت به خدمت آن حضرت عرض نمودم که یا امام روز عید است و عیدی از تو می خواهم که ممنون کسی نباشم و از روضه مقدسه بیرون آمدم در مسجد جامع شخصی با عدم آشنای به من برخورده بقچه پارچه به من داد و گفت که این قدر کار به دست تو دارم که بقچه پارچه را به حجره خود ببری و همان روز پیغام داد که این پارچه ها از خود تو است تخمین کردم به قدر چهار تومان قیمت پارچه ها بود دانستم که محص شفقت آن سرور بود. واقعه بیست و هشتم حقیر شمس الدین محمد بن محمد بدیع الرضوی جامع این رساله راجع مفاصلی به هم رسیده زمین گیر شدم و حرکت مقدورم نبوده و از اربطول کشیده اتفاقاً سحری از راه تکیه پدر و فرزندی و سمت خدمتکاری قدیم خطاب به جناب امام رضا نموده عرض کردم که یا مولای با وجود چگونگی ها مدتی شد که صاحب فراسم و متوجه احوالم نمی شوی و نمی گوئی که چرا این غلام من چند وقت شد که به آستان بوسی ما نیامده و مرا شفا نمی دهی و احوال مرا نمی گیری و گریه بسیار کردم و بعد از لحظه خبر آوردند که محمد کاظم فراش حرم منور آمده و کوزه ابی شب در اندرون حرم بر بالای سر مبارک گذاشته تیمنا و تبرکا با شمع روشن کرده آورده دانستم که به سبب شفقت آن حضرت است آب را آورد همین که آب را گرفته خوردم گویا روحی بود که داخل بدن و عروق گردید و همان باعث شفای من شد. (۱)

واقعه بیست و نهم شیخ محمد رفیع نقل کرد که آنچه کلیب عتبه الرضا محمد رفیع فراش حرم محترم خود دیده ام شخصی بود از مردم طبس و محمد شفیع نام داشت و در محله حوض لقمان می بود و صبیه داشت به سن پنج سالگی و عاجزه و شل و کور و گنگ بود روزی والده اش آن طفل را برداشته به آستانه مقدسه امام رضا (ع) برده زیارت فرمود حضرت آن طفل را شفا داده و الحال موجود است. واقعه سی ام ایض شیخ مذکور نقل کرده که آنچه خود دیده ام روزی ضعیفه از مردم عنبران که از دهات کوهپایه مشهد مقدس است دختری به سن یازده سالگی به شهر آورده و شل و گنگ بود به بنده خانه وارد شدند و از آنجا عازم زیارت گردیدند و آن ضعیفه دختر خود را برداشته به آستانه مقدسه برد

۱- (۱)مولف محزون نیز عرض می نمایـد که یا مولی فـدای غبار روضه عرش مقدارت شوم مدتی است اینجا کنار آن روضـه فیض آثارت دورم و از دیـدن ضـریح منورت مهجق و به حق جـد بزرگوارت که به خاك بوسـی عتبه مطهرت مرا طلبم فرما و چشم به نورم منور نما.

و حضـرت آن دختر را شـفا داده روز دیگر باز آمدنـد صـحیح و سالم بود. واقعه بیست و یکم ایضاً شـیخ مذکور نقل کرد که خود شـنیدم از کربلائی شمس الدین محمد بهاری که نقل نمود شبی در خواب حضرت امام رضا (ع) را دیدم که آن حضرت فرمودند که ای شـمس الدین این شخصی که در برابر ما ایستاده زایر ما است و به زیارت ما آمده و خرجی ندارد که به ولایت خود برود و مبلغ دوازده هزار دینـار به او بـده شـمس الـدین مـذکور نقـل کرد که چون از خواب بیـدار شـدم زوجه خود را از خواب بیـدار نمودم و زر را از او گرفتم و روانه مشـهد مقـدس شدم در وقتی که به دروازه رسـیدم در بسته بود صبر کردم که دروازه را گشودند و داخل شـهر شدم و آمدم تا به آستانه مقدس زیارت نموده انتظار بسیار کشیده تا صبح طالع شده و آفتاب بر آمـد اثری از اثری از آن مرد ظاهر نشـد از روضه مقـدسه بیرون آمدم و از صـحن مقدس به طرف بازار زرگران روانه شدم چون به پای زنجیر رسـیدم دیدم آن شـخص که حضـرت نشان داده بود پیدا شد پیش رفته سـلام کردم و با او به جانب صحن مقـدس روانه و داخل روضه مقـدسه شدیم چون از زیارت فارغ شد شـروع در نماز کرد و بعد از فراغ از نماز نزد آن مرد رفته سوال نمودم که شـما مردم طویسـرکان و محمـد نام به زیارت آمده اراده ولایت دارید و تمامی نشانی که حضـرت فرمودند به آن مرد گفتم گفت بلی گفتم حضـرت برای شـما قدری خرجی مقرر فرموده اند به آن مرد گفتم که به شما داده شود و زر را در پیش آن مرد بر زمین گذاشـتم آن مرد بسیار مشعوف شده روی به جانب مرقد منور آن حضرت کرده گفت یا حضرت من هرگز از خـدمت تو به ولایت خود نخواهم رفت آن مرد تا مـدت هشت ماه در حیات بود و هرگاه آزرده به شـهر می آمـد در مسـجد جامع او را می دیـدیم و بعـد از آن فوت شد. واقعه سـی و دوم ایضاض محمد رفیع مذکور نقل نمود که از جمع ثفات شنیدم که در ایامی که عالی حضـرت میرزا خلیل الرضوی کلانتر مشـهد مقدس معلی بودند آقا محمد فاضل محصـص مشـهد مقدس معلی نقل کرد که شبی در واقعه دیدم که به زیارت حضـرت امام رضا (ع) مشرف شدم و چون داخل حرم محترم شدم دیـدم که آن حضـرت در پیش ضـریح نشسـته انـد و چون نظر آن حضـرت بر من افتـاد فرمود چه در بغـل داری و در بغـل من بعضـی از بروات بود به خدمت آن حضرت بردم و آن سرور بروات را گرفت براتی از میان بروات را گرفته پاره نمود فرمودند که دیگر به محـل میرزا باقر چیزی حواله مکن مضـطرب از خواب بیـدار شـدم وحشت عظیمی به من روی داد و در شب چراغ طلب نمودم و دسـتمالی که برواه در میان او بود برداشته ملاحظه نمودم دیدم که یک برات پاره شده چون متوجه اسم صاحب برات شدم دیدم به اسم میرزا محمد باقر ولد میرزا مقل که یکی از خدام آن آسـتان ملایک پاسـبان بوده پاره بود علی الصباح به خدمت عالی حضرت شهریار الملکی صورت واقعه و پاره نمودن برات را عرض نموده برات مزبور را به نظر رسانیدم عاعلی حضـرت شهریار الملکی تا مادام حیات میرزا محمد باقر مذکور دیگر برات برده او حواله نفرموده واقعه سی و سیم فضیلت پناه ملا محمد صادق کشمیری نقل نمود که ملا ابراهیم نام کشمیری که مادر زاد اعمی و طالب علم بود و ملا عبدالله نام کشمیری از کشـمیر احرام زیـارت و طواف مرقـد مطهر ثـامن الائمه الاطهار علیه و علی ابائه و ابنائه الاخیار الوف صـلوات الملک الغفار داشته به عنوان وداع به دیدن ملا ابراهیم مزبور رفته مشارالیه از ملا عبدالله استدعای غبار حرم محترم روضه مقدسه آن امام

همـام نموده که آن شه تعـالی بعـد از ادراک سـعادت زیـارت و مراجعت از برای من بیـاور ملاـ عبـدالله با تشـرف و مشـرف و مراجعت به کشـمیر نموده روزی از محله که ملا ابرهیم در آن محله سـکنی داشـته عبور ملا عبدالله روی داده به خاطرش آمده از رفیقش پرسـید که ملا ابراهیم زنـده است جواب داد که بلی گفت بیا او را به ببینم به در خانه او آمـده در زدند از آن درون جواب دادنـد که اگر می خواهی گفت بگوئید به ملا ابراهیم که ملا عبدالله از مشـهد مقدس به دیدن تو آمده ملا ابرهیم چون صـدای ملاـ عبـدالله را شـنید به شوق تمـام به درون عصـاکش روان شـد و در را گشود و ملا عبـدالله را به خاطر آمـده که مرا سفـارش غبـار نموده بود و من نیاوردم از در خانه ملا ابرهیم قـدری خاک برداشـته به گوشه دسـتمال بسـته ملا ابراهیم بعـدا از ملاقات و معانقه اظهار نمود که غبار مرقد مطهر از برای من آوردی گفت بلی دستمال گره بسته را به او داد که این است بگیر ملا ابرهیم به آرزوی تمام دسـتمال را گرفته به چشم مالید هر دو دیده او روشن و بینا شد و این قصه در آن بلاد شهرت زیادی دارد و هکذا سمعنا من الثقات.(۱)

واقعه سـی و چهارم حاجی میرزا بیک خیاط ساکن مشهد مقدس که از جمله صلحا و مقدسین است و اکثر اوقات عمر خود را در زیارت عتبات عالیات به سـر برده و می برد خود نقل نموده که تخمیناً پنجاه سال قبل از این در شبی از ایام تابستان دیدم بر بالای گنبد مبارک حضـرت رضا (ع) نوری روشن و سبز و سـرخ و زرد نیم رنگ ساطع تا به آسـمان تتق کشیده و عریض بود تخمیناً قطران بقـدر دو زرع که به بغل در نمی آمد و به قدر دو ساعت باقی بود و ملاحظه آن نور نمود و بعد از دو ساعت من و پدرم رفتیم و خوابیدیم و ندانستیم تا چه وقت باقی بود. واقعه سی و پنجم در ابتدا سن حقیر جامع این رساله شتری پناه ببست حضـرت امام رضا آورد در ایام حکومت الیاس خان حاکم مشـهد مقـدس و آن مقـدمه چنین بود که شتری از زیر بازار شدت تعب و بسیاری بار در خیابان پائین از صاحبش گریخته بود و خود را به چوب بست رسانیده بود و چون بست بسیار پست است خوابیـده بود و از زیر چوب بست سـینه خیز خود را به انـدرون بست رسانیـده و برخواسـته دوان دوان آمـده بود تـا پـای پنجره فولادی که در عقب پشت آن سـرور نصب است و ضریح مبارک نمایانست آنجا خوابیده بود و هر چند مردم خواستند که آن را برخیزاننـد بر نخواسـته بود تـا آنکه صـاحب شـتر را آوردنـد و الیـاس خـان صـاحب شـتر را راضـی کرده و قیمت شـتر را به صاحبش داد بعد از آن شتر برخواسته بود و آدمهای الیاس خان شتر را بردند و خان مذکور شتر را باردوی معلی برد به خدمت نواب کامیاب سـلاطین ماب سلیمان جاهی ظل اللهی فرستاد و آنجا شتر را بسیار به احترام نگاه داری می کردند و هر سال جل زربفتی برای آن می دوختنـد و در کوچه و بازارها خود سـر می گشت و مـدتی چنین بود آخر آن را به امر نواب اشـرف ارفع اعلا به باغ وحش فرسـتادند و علوفه برای او مقرر کرده بودند و در انجا بود تا مرد. واقعه سـی و ششم در یادبی حقیر جامع این رساله شتری به همین دسـتور در وقتی که نواب کامیار سپهر رکاب سید و سرور سلاطین جهان اعظم و اشرف خواقین دوران و صاحب النسب الظاهر النبوی و الحسب الباهر العلوی وارث ملک سـلیمانی سکندر جاه ظل الهی به زیارت ائمه طاهرین مشرف شدنـد بـاز پناه به حضـرت امام رضا (ع) از شـدت سـختی آورده بود و آن را از بست بیرون آورده و به خـدمت نواب همایون ارفع اعلا بردند و آن سلاله دودمان

۱- (۱)اشـعار مؤلف در سـفر مکه معظمه در مـدح امـام ثامن: هر زمان کین عاصـی بحر الم***درطواف کعبه ، بودم در حرم

دیدم از برنا و پیر و مرد و زن***هندی و سندی و رومی و خُتن ماوراء النّهر ی وبلخ و بخار*** از سمرقند وخراسان و تتار از عراق و شام و از ایران زمین***از همه خلق از کهین و از مهین اجتماع و ناله بر دور حجر***بهر تقبیلش خروشان سر به سر هر یکی بر دیگری سبقت گزین ***تا ز تقبیلش شود رحمت قرین سربرهنه پا برهنه روز و شب***در طواف آن حجر با تاب و تب ازدحام و اجتماع و شور و شین***گِرد آن سنگ مبارک ،خافقین(=شرق وغرب) همچو اسرافیل اندر وقت صور***بود ظاهر ،شورش یوم النشور لرزه براعضای مسکینم فتاد***همچو موسیقار(=نوعی ساز) فریاد از نهاد یا رب این عالی مقام با شکوه***کاندر اطرافش گروه اندر گروه هست در عالم چنین عالی مقام***عرش و فرش و کرسی و دارالسلام این مقام از عرش عالی ، برتراست***این جلال از هر جلال افزون تر است تا که آوازی که از سر بُرد هوش***از سروش غیبیم آمد به گوش کی مانده گم کرده راه***تا به کی در حیرت و در اشتباه چشم ظاهر پوش وباطن باز کن ***روضه سلطان [ما] را یاد کن آن ضریح وقفل و آن دارالسلام ***وز هجوم و ازدحام خاص وعام شد فراموشت مگر ای بی خبر***نیستی از سرّ معنی با خبر فضل آن دارالسلام با ضیا***هست رخشان ،بدروار ،اندر سما نی نی این تشبیه شد سهو القلم***نی نی از کِلکَم خطا شد این رقم بدر ،کسب نور دارد زآن بنا***شاهدش قرآن ز نور ربّها آن بنا ،اصل بهشت جاودان***در حدیث روضه الجنه بخوان بهر تقبیل حجر گر مردمان***چند روزی ناله دارند و فغان لیک آن قفل مبارک روز و شب***بهر تقبیلش به صد رنج و تعب دایما دارند زوار ازدحام***اجتماع و ناله در دارالسلام سیّما در فصل میزان و بهار***زایرینش بلبل آسا ،بی قرار کرده از بهر وصالش جان نیاز***همچو پروانه زشمع اندر گداز فاش گویم با تو ای نیکو سیر***سرّ حج و شوط و تقبیل حجر خواست خلاق جهان تا مردمان***خانه زادش را شناسند این مکان ورنه این عالی مکان با این مکان***هست برتر از زمین تا آسمان این همه آشوب از آن مولا بود***این همه مستی از آن صهبا بود نعم ما قال الاخی المعنوی***نغمه ساز نینوام جوهری کعبه را نسبت کجا با این حرم***ضد یکدیگر چه بودند و ظلم آن زمولود شهی با احترام***این ولی الله را در وی مقام یک حدیث بشنو ای نیکوسیر***تا شوی از سرّمعنی با خبر گفت پیغمبر شفیع المذنبین***یک قدم بهر طواف شاه دین در هزاران عمره و حج در ثواب***بهر هرگامی به سوی آن جناب گوش کن ای عارف والامقام ***اجر یک شب بودن در شهر ما گفت مولایم امام هفتمین***هر که باشد یک شبی در آن زمین مثل این است آن که از عرش علا***بوده آن زوار ،زوار خدا گفت مولایم امام هشتمین***هر که باشد زایر من ،دان یقین حق به جایش بخشد از نار و عذاب***گر به قدر جن و انس آرد عِقاب گر بگویم اجرش ای نیکو سیر***آن چه دیدم از احادیث و خبر در تحیّر افتی و گویی چرا***رو نکردم جانب آن مقتدا حج ،کجا ،عمره کجا ،بیت الحرام***از چه ره تارک شدم دارالسلام چون که واجب کرده خلّاق جهان***عمره و حج بر جمیع مردمان بلکه در قرآن به تاکید شدید***تارک آن کافر است و هم عن امتثال امر حق لازم بود***این تقید خلق را حازم بود گرنبودی این وجوب این کلام***کس نرفتی جانب بیت الحرام مکّه گوید کاش بودی ذره وار***شهر آن شمس الشموسم را قرار چون که بعد موسم حج حاجیان***جمله مامورند عود از آن مکان بودن آن شهر مکروه است و زشت***حق چنین فرموده ای نیکوسرشت لیک آن ارض مقدس را خدا***داده او را هرشبی فیضی جدا هر که باشد یک شب آن عالی مکان***هست زوار خداوند جهان زایر بیت خدا با ذات حق***هیچ نسبت نیست ای نیکو سبق رمزها هست اندر این جا ای پسر***هوش رفت از من نمی گویم دگر کعبه گوید قبله من هفتمین***قبله باشد چون که من دانم یقین هر که را آن قبله باشد راهبر***حج و سعی و عمره اش دارد ثمر هر که رو زآن نور حق برتافته***نی خدا ،نی انبیا ،بشناخته اصل آن قبله است و من فرعی ازآن***من چه خاکم او بود عرش آشیان عرفات و مشعر و خیف و منی***جمله دارند این تمنا از خدا کاش بودیم از مقیمان طرق***معتکف در راه

زوار طرق اختران ،گـل هـای ایوان طرق***صـبح صـادق از مقیمـان طرق کهکشـان را هست از راه طرق***هست ریگ راه زوار طرق آتش طور است تابان از طرق*** گنبـد مولا نمایان از طرق زایران چون موسـی انـدر کوه طور***فیض ها یابند از دریای نور آن طرف یابنـد راهی سوی حق***محو گردند از سروش کوی حق از تجلی های آن نور خدا***وز شـعاع گنبد آن مقتـدا لرزه بر انـدامشان بی حـد فتـد***سـینهٔ سـینا برایشـان رو دهـد جمله شوینـد از حیـات خویش دست***یا که چون دیوانگـان مـدهوش و مسـت غرق آن دریـای نـورانی شونـد***همچـو اسـرائیلیان فـانی شونـد یـا کـه چـون پروانـه [بـا] آتش قرین***از شـعاعش شـعله گردند آتشـین لیک یک شب در بساط ما حجیج***ناله ها دارند و اوراد ضـجیج بعد از این شب نیست انـدر روی ما***نی حجیج و نی ضـجیج و نی دعا منتظر هستیم تا سال دگر***مثل آن شب فیض یابیم و ثمر در طرق پیوسـته هی هی زایرین***فیض یابنـد از جمال شاه دین فاضل بسـطامی محنت قرین***وقت تقبیل حجر گفت این چنین: ای حجر ای مایـهٔ آرام جـان***ای به تقـبیلت روان مـا روان ای بهشـتی سـنگ و آدم را رفیق***ای تو زیب و زینت بیت العـتیق چون که مولایم امام هشـتمین***کرده تقبیلت مرا هست این یقین من هم انـدر روضه سـلطان دین***بهر تو بوسه زنم بر آن زمین

مصطفوی و مرتضوی در نگاهداری آن شتر به وجه مرغوب سفارش بسیاری فرمودند و همراه به اصفهان بردند. واقعه سی و هفتم سیادت و نجابت پناه می رسید محمد موسوی خادم روضه رضویه که اکثر اوقات سالک راه نجات عتبات عالیات و روضات مقدسات ائمه هدیست روایت کرد که در کاظمین رسیدم به سید صالحی که می گفت به من خوشا به حال تو که خدمتکار درگاه آسمان جاه امام غریبان و پادشاه خراسان از برکات آن سرور کار دنیا و عقبی من سرانجام پذیرفه ملخص این معجزه آنکه من مردی بودم طالب علم ساکن بحربن در کمال استهلاك و مدرسه نشین روزی خواستم از مدرسه بیرون روم چشمم بر حجره آفتاب طلعتی افتاد که تازه از حمامی که برابر مدرسه بود بیرون آمده و زلف را پریشان کرده بود غافل از اینکه این دختر شیخ ناصر لؤلوئیست که در بحرین از او متمول تری نیست و فرق کرده که از حمام به خانه برود به مرتبه محو جمال او شدم که یک لمحه تاب فراق نداشتم و پیوسته صورتش در برابرم جلوه گر بود تا اینکه از مطالعه و مباحثه و عبادت بر آمدم قضا را غافله عازم زیارت امام غریبان و ضامن بیکسان بود با خود گفتم که دوای این درد جانکاه و شربت این مرض عدیم الاشتباه در شربت خانه سرکار فیض آثار آن امام بزرگوار به هم می رسد تا آنکه در اول شهر رمضان به زیارت آن قدوه انس و جان فایز شدم در عالم واقعه به خدمت آن نور حدیقه مصطفوی و نور حدیقه مرتضوی رسیدم در خواب دیدم که فرمودند در این ماه میهمان مائی و بعد از آن ماه تو را روانه بحرین می کنیم و کام تو را نیز بر می آوریم چنانکه عزه شهر مزبور شد غزیزی سه تومان حسب الاشاره آن امام واجب الاطاعه به من هدیه نموده در تمامت آن ماه صیام به وظایف طاعات قیام و اقدام می نمود صبح عید بعد از نماز و زیارت وداع عازم مقصد شدم در وسط خیابان سفلی از طرف دست راست صدائی شنیدم که شخصی مرا به نام می خواند اجابت دعوت نمودم گفت الحال مولا را در واقعه دیدم که می فرمود فلان طلب لم یصل تو را وصول به انضمام فلان روز موعود می کنم به شرطی که ده تومان و اسب حاضری که داری به فلان شخص که بیدار شدن تو از خواب و رسیدن او به در خانه و مقارن خواهی بود بدهی چنانچه فرموده مولا بیان واقع بود بیا و آنچه فرمودند بستان و مرا در گونین ممنون کن پول را گرفتم و روانه شدم تا آنکه به طرق که منزل اولست رسیدم تاجری دیدم به جهت آن سداد طرق در طرق ساکن و متحیر بود شب در واقعه دیده که حضرت امام رضا به او می فرمایند که اگر منافع آن پانصد تومان ما را به فلان سید بحرینی که فردا به فلان هیئت و لباس می آید بدهی به صحت و سلامت به مقصد می رسانم و شفاعت تو را نیز می نمایم تا اینکه تاجر به ملازمت سید فایز و در خدمت او داخل اصفهان می شود و مبلغ صد تومان منافع شرعی آن پانصد تومان که آن حضرت فرموده بودند به سید می دهد سید نیز از آن مبلغ تهیه بعضی از اسبنا کدحدائی نموده عازم بحرین می شود و بعد از ورود بحرین به مدرسه قدیمه که مسکن دائمی او بوده می آید روز دیگر می بیند که شیخ ناصر با خدم و حشر به مدرسه مذکوره به ملازمت سید فایز می شود و به دست و پای سید می افتد و سید در مقام امتناع می آید شیخ ناصر می گوید چگونه دست و پای تو را نبوسم که به برکت تو در زمره آنها کشته ام که حضرت امام رضا (ع) شفاعت ایشان کند چه دیشب در عالم واقعه دیدم که آن حضرت می فرمودند که اگر شفاعت ما را می خواهی فردا برو به فلان مدرسه فلان حجره سیدی آمده از اهل این شهر از زیارت دختر خود را به او بده که از ما استدعا کرده تا آنکه من شفیع تو باشم روزی که یوم لا ینفع مال و لا بنون هیچ چیز فائده نمی بخشد و دختر خود را

عقد کرده به من داد و سید نقل می کرد که در بحرین حضرت را به خواب دیدم که می فرمودند که برو به نجف اشرف و چون به آن مکان جنت نشان رسیدم و یک سال مجاور گردیدم در آنجا مقرر فرمودند که یک سال در کربلا و یک سال در کاظمین مسکن نما بعد از یک سال به آنچه فرمایم عمل کن هنوز در کاظمین یک سالم تمام نشده منتظر تا مولایم چه فرماید هم چشمم تا برون آئی همه کوشیم تا چه فرمائی. واقعه سی و هشتم در سال هزار و صد و سی که اسد ابدالی افغان بعد از تسخیر هرات و فراه به اراده گرفتن مشهد مقدس معلی آمد یک ماه و پنج روز اهل آن بلده طیبه فیروز متحضر بودند و معجزات غیر متناهیه به حیز ظهور آمد از آن جمله پیرش که قلندر قادری بود در خواب دید حضرت امام رضا علیه السلام را که فرمودند بگو به آن ملعون که برخیز و برود والا- همه قشون تو به عذاب گرفتار می شوند و دلیل نزول عذاب آنکه رو و اکثر دست اکثر از جنود نامسعود تو ورم خواهد کرد چنانکه این معنی باعث تنبیه آن ملاعین شقاوت آیین شد و چنین شد اسیری از لشکران بد گهر گریخته نقل کرد که پس فردا آن ملعون آواره ادبار خواهد گردید به جهت آنکه در خواب دیده حضرت را در هنگامی که در عالم واقه نردبان را به دیوار قلعه گذاشته بود که حضرت علی بن موسی الرضا به دست مبارک خود نردبان را بر فرق آن ملعون زد و مغز از دماغ او و اکثری از لشکر او بر آمد و گویا این خواب را جمعی کثیر از آن فئه طاغیه باغیه دایده بودند و بیماری در لشکر ایشان شیوع یافت و جمعی کثیری به جهنم واصل شدند و شبی دیگر به خواب دید که اژدهائی دهن گشوده رو به لشکر او می آید بعد ا بیداری واهمه زیادی بر آن ملعون و لشکرش مستولی شد که دیگها را بر بار گذاشته گریختند ایت معجزه از شه گونین دور نیست. واقعه سی و نهم سیادت و نجابت پناه میرزا محمد مرسل موسوی خادم ولد میرزا محمد شفیع فازی نقل می کند که مبلغ پنج هزار دنینار از تاجری لندره به نسیه خریده بودم و تاجر اراده رفتن داشت و می آمد و تشدد بسیار می نمود تا اینکه شب کشیک شد و تاجر به آستانه مقدسه آمده تشدد بسیار کرد و به سید مذکور می گفت که فردا صبح روانه ام می باید طلب مرا فردا کار سازی کنی و سید مذکور می گفت دیناری نداشتم آمده به روضه مقدسه و به خدمت حضرت امام رضا (ع) عرض کردم که یا حضرت فدای تو شوم می پسندید که این تاجر مرا خفیف کند و عرض مرا ببرد و چون صبح شد مقراض برداشتم و به درون حرم محترم آمدم که سر شمعها را بگیرم چون شرفه بالای سر مبارک را برداشتم پس مبلغ پنج هزار دینار بی زیاده و کم به قدر طلب مرد تاجر در میان شرفه مبارکه بود برداشتم و شکر الهی بجا آوردم و در همانم وقت تاجر مذکور حاضر گردید طلب او را به او تسلیم نمودم و گفتم این مزد تبرک خضرت امام رضا (ع) است. واقعه چهلم اینکه هفت سال قبل از هجرت تالیف این رساله ضعیفه سیده خانم نام مردم دشت بیاض برای این داعی نقل کرد که این ضعیفه بیمار و در دارالشفای سرکار فیض آثار بودم شبی در خواب دیدم که مرد بلند بالای سبز پوشی به من گفت که بیا به روضه حضرت که می خواهد تو را شفا بدهد روز دیگر به روضه پیش پنجره فولادی آمده دیدم که سه نفر در روضه بودند شروع به دعا نمودند بعد از استغاثه عرقی بر من نشسته شفا یافتم واقعه چهل و یکم در سال سنه ۱۱۳۳ در روز سه شنبه و حالت تحجریر این ساله در کشیک این حقیر مولف ضعیفه از مردم مایان که رهبیت از دهات کوهپایه مشهد مقدس صفیه بانو نام مدتی بود که چشم او غباری به هم رسانیده بود و یک سال متجاوز بود که چشم او مطلقاً جائی را نمی دید و چند نفر از موثقین شهادت دادند که مدتها بود که چشم او جائی را نمی دید ضعیفه مذکوره نقل نمود که دست مرا گرفه به درب طلا آوردند استغاثه نموده داخل روضه مبارکه حضرت علی بن

موسی الرضا (ع) شدم دیدم روشنی مثل چراغ در نظرم پیدا شد چشم خود را مالیدم چشم روشن شده بود. واقعه چهل و دوم در آن سال روز جمعه یازدهم شهر محرم الحرام در کشیک داعی طرف عصری مردی از مردم مشهد مقدس محمد رضا نام شل و زمین کربود او را به رونضه منوره ثامن ائمه اطهار آوردند بعد از مراسم زیارت و استغاثه شفا یافت. واقعه چهل و سوم کربلا مومن کفشبان نقل نموده که مرد زواری اعمی بود و در عرض راه با ما رفیق بود و هر شب وقت عشا او را طبیده حصه از طعام خود به او می دادم تا آنکه داخل مشهد مقدس شدیم و به کاروانسرا فرود آمدیم چون وقت تنگ بود گفتیم سحر به حمام رفته غسل زیارت کرده به زیارت مشرف می شویم در وقت عشا به طریق عادت متفحص آن مرد اعمی شدم نبود معلوم شد که در آن کاروانسرا فرود نیامده بعد از اکل طعام خوابیدیم در وقت سحر در خواب دیدم که گویا داخل صحن مقدس شده ام و در کنار جوی صحن محاذی پنجره فولادی دیدم که شخص عظیم الشانی نشسته و دو نفر مقابل او ایستاده اند بعد از آن شنیدم که در روضه صدائی بلند شد که یا مولا شفایم بده بعد از آن آن شخص عظیم القدر به یکی از آن دو نفر که ایستاده بودند گفت چند قطره از این آب به چشمش بچکان در این اثنا بیدار شدم دیدم که وقت سحر است برخواسم و به حمام رفتم بعد از غسل به زیارت مشرف شدم دیدم که آن شخص اعمی در آستانه متبرکه شفا یافته بود چون به نیک ملاحظه نمودم همان شخص رفیق ما بود او را به کاروانسرا آوردیم و کیفیت شفا یافتن را از او سوال نموم گفت در وقت سحر به زیارت مولای خود مشرف شدم چون به بالای سر مبارک رسیدم گفتم یا مولا شفایم بده بعد از آن چیزی احساس نکرده الا آنکه چند قطره آب بر چشم من ریخته شد و چشمم روشن شد معلوم شد که شفا یافتن چشم او به نحوی بوده که در خواب دیده بودم. واقعه چهل و چهارم در سال هزار و صد و بیست و هفت شیر غازی مردود به عزم تاخت مشهد مقدس معلی آمده بود و چند روز در مشهد نشست و همه روزه جنگ و جدل فیمابین سکنه آن ارض اقدس و میانه آن مردود و سپاه او واقع می شد و چند مرتبه قوش رعیت را از جا کنده نزدیک دروازه رسانده توکل قلی بیک میر شکار مرو شاهجان که مرد مسنی بود که سابق بر این در جنگی اسیر شیر غازی مردود شده او را به او گنج برده آنجا او را گرفته دستاخ نموده در نزدیکی خانه خود او را جای داده بود و او را بعضی اوقات طلبیده و از آن احوالها می پرسیده میر شکار مذکور برای من نقل کرد که آن مرود خود به من نقل کرد که در وقتی که قشن رعیت و قزلباش را از جا کندند نزدیک بود که داخل شهر شوم صدائی از غیب شنیدم که گوینده گفت برگرد برگرد بس است بس است از شنیدن این سخن واهمه به وضعی بر من غلبه کرد که خودداری نتوانستم کرد برگشتم و رفتم. واقعه چهل و پنجم در روز سه شنبه بیست و هفتم شهر جمادی الاولی سنه ۱۱۳۲ خواجه بختیار نام شخصی از مردم مجد که دهیست از دهات ترشیز مدت ده سال بود که شل و زمین گیر بوده شب در خواب می بیند که شخصی به او می گوید که برو به مشهد مقدس که حضرت امام رضا تو را شفا خواهد داد بعد از خواب با قافله روانه مشهد مقدس رضوی شده او را به پشت گرفته داخل آستانه متبرکه می نمایند چون به درب مطلا می رسد بر زمینش می گذارند خود را بر روی عتبه انداخته شروع به گریه می کند خواجه مذکور نقل کرد که صدائی شنیدم که شخصی فرمود برخیز چون برخواستم آزارم تمام بر طرف شده بود و صحیح و سالم شده بودم این مقدمه بشیاع رسید. واقعه چهل و ششم در سال هزار و صد و سی و دوم هجری در روز شنبه ششم شهر جمادی الثانی که روضه

حضرت امام رضا (ع) را زنانه کرده بودند نجیبه نام دختر اعمی از مردم مایان که دهیست از دهات کوهپایه مشهد مقدس که یک سال قبل از این به سبب آزار در چشم اعمی شده بود و آن را در حالت صحت نامزد پسر عمویش کرده بودند و پسر عموی او به جهت اینکه اعمی شده بود او را قبول نمی کرد و دختر از این سبب بسیار متالم بوده در خواب دیده بود که مردی سفید پوشی به او گفته که بیا به شهر تا تو را شفا بخشم علی الصباح به قصد زیارت و آستانه بوسی آن قبله حاجات و حلال مشکلات نظم شه هر دو کون آن امام انام علی بن موسی علیه السلام آمده در بالای سر مبارک همان مرد سفید پوش را که در شب خوابی دیده بود به نظر می آید و به او می گوید که چشم باز کنم تو را شفا دادیم چون چشم باز می کند می بیند که دربان وقتم شب هر دو چشمش بینا و روشن شده بود و این معجزه بشیاع رسید. واقعه چهل و هفتم فضیلت و افادت پناه ملا علی اکبر مدرس آستانه مقدسه منوره سدره مرتبه عرش درجه برای حقیر نقل کرد که طرف صبحی به آستان بوسی حضرت امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا (ع) می رفتم در درب صحن مبارک مرد اعمی را دیدم که دست به دیوار و سکو گرفته به زیارت می رفت همین که برابر جنبد مبارک رسید دفعه چشم او شفا یافت و من رفتم و دربان را خبر کردم آمده او را دیدند و تحقیق احوال او کرده تا به ثبوت رسید و موافق معمول بعد از ثبوت نقاره شادیانه نواختند. واقعه چهل و هشتم در روز شنبه دهم شهر رجب المرجب سنه ۱۱۳۲ هجری ضعیفه شلی از مردم ده نو که دهیست از ادهات مشهد مقدس به اتفاق والده خود به عزم زیارت و استان بوسی حضرت علی بن موسی الرضا (ع) آمده و سبب شلی او این بوده که دو سال قبل از این آزار پایی عارض او شده بود و به این سبب شل و زمین گیر شده و چون او را به در روضه منوره می آوردند چشم او بر مرد سفید پوشی می افتد که در ضریح مبارک ایستاده و آب بر قفل می ریزد و به خدمت آن مرد رفه التماس می نماید که چه شود که از این آب قدری به این عاجزه توجه نمائی که شفا به آن یابم آن مرد در جواب گفت که این آب مخصوص تو تبرک می نمایم و جام آب را به او می دهد به محض آب خوردن شفا می یابد و فریاد می زند که شفا شفا و زنان جمع شده جمیع رخوت او را پاره پاره کرده هر یک ریزه برای تیمنا و تبرکا می برند و آن ضعیفه هر چند ملاحظه کرده دیگر آن مرد را ندیدند. واقعه چهل و نهم در سنه مذکوره ضعیفه اعمی از مردم سبزوار در سن هفتاد سالگی به سبب ابله چشم او کور شده بود و بعد از مدت بیست سال در خواب جوان سبز پوشی را می بیند که به او می گوید که برو به مشهد مقدس تا چشم تو روشن شود و بعد از دیدن این خواب عازم استان مراد می شود و در بیستم شهر رجب المرجب سنه مذکوره در روز سه شنبه وارد روضه مقدسه می شود چون داخل به روضه می شود بر او چنین ظاهر می شود که کسی دست بر چشم او کشید چون چشم باز کرد چشمش بر ضریح مقدسه می افتد و با چشم بینا از آن آستان مراد روانه وطن خود می شود. واقعه پنجاهم در روز سه شنبه بیست و سوم شهر ربیع الثانی سنه هزار و صد و سی و سی هجری که حالت تحریر این رساله بود بعد از ظهر که آستانه مقدسه منوره عرش درجه امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا (ع) زنانه شده بود ضعیفه از مردم با حزر حوالی خاف طفلی برداشته در سنن یک سال و نیمو چهار ماه بود که دست او شل شده بود و ما را و او را همراه به اندرون روضه مبارکه حضرت علی بن موسی الرضا (ع) آورده بود و دست او را از راه تیمن و تبرک بر قفل درب ضریح مبارک گذاشته بود ناگاه دید که دست آن طفل به حرکت آمده و آزار او برطرف شده بود و این معجزه نزد اهالی شرع انور به ثبوت شرعی رسید و برای اغلام

مردم نقاره شادیانه زدند. واقعه پنجاه و یکم سید فاضل عامل عالم محقق مدقق حسیب نجیب ابوالفتح سید نصرالله بن سید حسین موسوی مدرس کربلای معلی در کتاب مسمی بروضات الزهرات نقل نموده اند و خود مشافهه از ایشان استماع نمودم که خود گفتند از شیخ محمد باقر مکی ولد ملا محمد حسین شنیدم که او گفت یکی از فضلای ثقات امامیه برای من نقل کرد که در قرن حادی عشر در کشتی نشسته کشتی ما شکست من به جزیره افتادم و در آن جزیره میمونی دیدم که از چاهی که در آنجا بود آب می کشید و در حوضی که در آنجا بود آب می کشید ولی و در حوضی که آنجا بود می رفت بعد از آن دیدم که فیلی آمده آن میمون را گرفه به زجر کشت و او را نرم کرد و آب آن حوض را خورد و رفت بعد از آن دیدم که آن میمون زنده شد و شروع به آب کشیدن کرد روز دیگر باز به همان نحو فیل آمد و میمون را کشت و آب را خورده رفت و باز میمون زنده شد و شروع به آب کشیدن کرد و میمون به من متکلم شد گفت مرا می شناسی گفتم خیر بعد از آن آن میمون گفت لعنت خدای بر اعدای آل محمد (ص) شنیده مامون عباسی را گفتم بلی گفت منم مامون عباسی ا وقتی که من مرده ام به سبب ظلمی که بر حضرت امام رضا (ع) کرده ام تا به حال حق تعالی مرا به این عذاب معذب گردانیده و هر روز این فیل می آید و مرا به این زجر می کشد و باز خدای تعالی مرا زنده می کند و قضای من از فضله این فیل است و کار من کشیدن آب برای فیل. مؤلف گوید که نظیر این واقعه در جلد هشتم بحار الانوار که در احوال حضرت امیرالمؤمنین است در خصوص راهبی که مسلمان شده بود و از این سبب از او سوال نمودند در جواب گفته بود که مرغی را دیدم که چهار مرتبه فرود آمد بر زمین و در هر مرتبه ربعی را دیدم از آدم قی نموده تا اینکه مرد تمام الخلقه شد و باز آن مرغ در چهار مرتبه عود نمود و هر دفعه ربعی از آن را خورد و روز دیگر باز چنین نمود آن راهب قبل از آمدن آن مرغ از آن شخص سوالا نمود که تو کیستی و این حکایت است در جواب گفت که منم قاتل امیرالمؤمنین (ع) و عذاب من از آنروزی که مرا کشته اند تا به حال چنین است و همچنین حکاین یزید ملعون که او را بعضی از ثقات دیده بودند که در یکی از آن جزایر آن شقی را سرنگون به مقابل حوض آبی آویخته بودند و آن شقی پیوسته از تشنگی ناله و زاری می نمود. موید این مطلبند واقعه پنجاه و دوم ایضاً سید مذکور فاضل عالم عامل در کتاب مذکور نقل نموده که گفت ما آمدیم به زیارت حضرت امام رضا (ع) با مردی از تجار بغداد چون نزدیک مشهد مقدس رسیدیم آن تاجر گفت سبحان الله کسی برای زیارت حضرت امام رضا (ع) دوازده تومان خرج کرده که من کرده ام آن ثقه گفت چون نزدیک درب روضه مقدسه حضرت امام رضا (ع) رسیدیم می خواستیم که داخل روضه شویم یکی از خدام آمده مانع زیارت و داخل شدن آن تاجر بغدادی شده گفت مولای خود را در خواب دیده ام که فرمودند که دوازده تومان تو را بدهم و نگذارم که تو زیارت کنی تا چرا که پشیمان نشده از دوازده تومانی که در این راه خرج کرده آن مرد بغدادی آن دوازده تومان را گرفته و برگشت و کسی بر این سخن غیر از من مطلع نگردید. واقعه پنجاه و سوم میرزا نورالدین محمد خادم نقل نمودند که حقیر از جمعی ثقات شنیدم که اولیا نام مرد کفش بانی از کفش بانان حضرت امام رضا (ع) بود نقل کرده بود که شبی بعد از فراغ از خدمت می خواستم به خانه بروم و چیزی نخورده بودم آمدم به بازار که چیزی بخرم بازارها را برچیده بودند برگشتم و به صحن مقدس آمده دیدم که در روضه را بسته اند و هیچ چیز از ماکوبلات به دست من نیامد که بخورم به خدمت حضرت امام رضا (ع) عرض نمودم که یا مولا گرسنه ام و چیزی می خواهم ناگاه دیدم که از در نقره صدائی

بر امد ملتفت شده دیدم که طبقی حلوای گرمی با یک نان آنجا گذاشته برداشته به شوق تمام آن را خورده شکر الهی را به جای آوردم. واقعه پنجاه و چهار میرزا ابوالحسن صاحب نسق سرکار فیض آثار نقل کرد که والد مرحوم من شب در خواب دیدم که دوازده امام در اطراف حوض صحن مقدس تشریف دارند و مرد کوری در روضه مقدسه مرقد منور را طواف می کند حضرت امیرالمؤمنین (ع) به حضرت امام رضا (ع) فرمودند که چرا معالجه نمی کنی این اعمی را آن حضرت به دست مبارک خود به جانب انگور اشاره فرمودند و دست مبارک آن حضرت بربود چون صبح شد شنیدم که کوری شفا یافته است من از انگور احوالش را پرسیدم که چه وضع شد گفت من احساس کردم که قطره آبی در چشم من افتاد و بینا گردیدم. واقعه پنجاه و پنجم ایضاً میرزا ابوالحسن صاحب نشو سرکار می گوید که والد من در خواب دید که حضرت امیرالمؤمنین (ع) با جماعت بیلداران تشریف آوردند که نزدیک یک سقا خانه قبری حفر کنند بیل بر سنگ زدند حضرت امام رضا (ع) تشریف آوردند و به والد بزرگوار خود که حضرت امیرالمؤمنین (ع) عرض نمودند که این شخص به من پناه آورده از برای خاطر من از او عفو فرمائید آن حضرت عفو فرمودند چون صبح شد به آن موضع شریف رفتم دیدم که اثر بیلی در آن سنگ ظاهر است و شب سابقش شخصی را در آن مکان دفن کرده بودند. واقعه پنجاه و ششم فاضل محقق مدقق آقا ابراهیم نایب الصداره نقل کرد از بعض طباثقات مشهد مقدس رضوی صلوات الله علی مشرفه که او گفت دختر علیله جهت معالجه نزد من آوردند که پاهایش خشکیده بود به حیثی که رطوبتی در آنجا نمانده بود و رکی و عصبی ظاهر نمی شد و از دو زانویش دو غدود بزرگ بیرون آمد و خشک شده بود من گفتم که موافق طب معالجه این ممکن نیست پس او را به آستانه متبرکه عرش درجه رضویه مشرف گردانید و به برکت آن معصوم چاق شد. واقعه پنجاه و هفتم ایضاً فاضل مزبور نقل فرمود از ثقه از ثقات که گفت در دوره ضیافت بعضی افتادم و غیر از سی دینار که عبارت از شش غاز باشد چیزی نداشتم ملتجی به جناب مقدس رضوی (ع) گردیدم و عرض حال کثیر الاختلال خود نمودم ناگاه مرد نیکو منظری بر هیئت عریان در نزد ضریح مبارک دیدم و شش اشرفی به من داد و به طرف پائین پای مبارک روانه شده و تفتیش حالش کردم آن را ندیدم و بعد از آنکه آن ضیافت منقضی شد دیدم که از آن شش اشرفی نزد من چیزی باقی نمانده. واقعه پنجاه و هشتم ایضاً سید مزبور نقل کرد که از جمع کثیری از ثقات و صلحا مشهد مقدس رضوی علی مشرفه الف تحیه و سلام خبر دادند که این نزد ما متواتر است که مرد کوری از آذربایجان قصد زیارت امام همام علی بن موسی الرضا (ع) را نمود با جمعی از اهل شهرش پس بعد از آنکه مشرف به تقبیل آن عتبه علیا و تلثیم آنسده سینا شدند و اراده رجوع به وطن خود نمودند رفقای اعمی زیارت نامهای منقش مزین به شکل انقیه رفعیه و روضه شریفه از جهت تبرک خریدند و از آن ارض مقدس به قدر دو فرسخ دور رفتند آن کاغذهای زیارت نامه را به یکدیگر می نمودند و شعف و خوشحالی می نمودند آن مرد اعمی صدای کاغذهای را از ایشان میا اشنید از ایشان پرسید که این چه صداست از روی ستهزا به به آن کور گفتند که اینها براتهای خلاصی از آتش جهنم است که امام (ع) به ما بخشیده اعمی گفت که امام (ع) به شماها که بینائید برات داده و به من که مردی ضعیف و کورم و از آذربایجان قصد زیارت او کرده ام برات به من عطا نفرموده به خدا قسم که به شهر خود بر نمی گردم تا اینکه به من هم مثل آن براتها که به شما عطا کرده به من عطا فرماید رفقایش همه گفتند که با تو مزاح و خوش طبعی نمودیم اینها کاغذهای زیارت نامه است آن اعمی از ایشان قبول نکرده مراجعت

کرد و به آن آستانه عرش درجه مشرف گردید و چنگ به ضریح مبارك زده و گفت ای آقای من مرد ضعیف و کور و عاجزم و از شهر خود با رفقای خود به زیارت تو مشرف شدم و به ایشان براتهای آزادی از آتش جهنم شفقت فرمودی و به من عطا نفرمودی از کرم تو بعید است که مرا با وجود عجز و کوری محروم گردانی و قسم به حق تو که دست از ضریح مقدس بر نمی دارم تا برات به من عطا نفرمائی براتی سه سطر به خط سبزی نوشته شده به دست او دادند که فلان پسر فلان از آتش جهنم آزاد است چشمهایش مانند دو نرگس تر روشن گردید و خوشحال روانه گردید و به رفقای خود ملحق گردید. واقعه پنجاه و نهم ایضاً سید مزبور نقل نمود که مرد ثقه برای من نقل کرد که یکی از خدمه روضه رضویه را افلاسی عارض شده اراده سفر هند کرد چون از شهر بیرون شد بعد از نماز شام در میان خواب و بیداری دید که در آستانه متبرکه است و اراده دارد که به خدمت مشرف شود حضرت امام رضا (ع) به او فرمودند که پشت به حرم محترم من می کنی و مرا می گذاری و به هند می روی آن مرد گفت ای سید البته شما علم به حال من دارید که من چیزی ندارم حضرت فرمودند که پانزده تومان وظیفه از سرکار فیض آثار من به تو خواهد رسید آن را صرف معیشت خود بنما و مرو آن مرد گفت بعد از چند روز پانزده تومان وظیفه برای من عرض کردندم به نحوی که آن حضرت فرموده بود. واقعه شصتم ایضاً جناب فضیلت پناه آقا ابراهیم نقل نمودند که در سالی که اوزبکیه شومیه مشهد مقدس را غارت کردند قرانیر را که مشهور است به اینکه خط امام جعفر صادقست نیز بردند و میان هر قبیله که می بردند طاعون در میان ایشان به هم می رسید پس مضطرب شدند و آن قرآن شریف را به حرم محترم رسانیدند. واقعه ایضاض سید مذکور از ثقه از ثقات مشهد مقدس رضوی نقل کردند که او گفت شلی به قبه مبارکه که مشهور به قدمگاه حضرت امام رضا (ع) است آوردند و در آن قبه دو سنگ خار است که اثر قدم آن سرور بر او ظاهر است و مردم تیمنا و تبرکا به تقبیل آن مشرف می شوند آوردند ولی آن شل گفت چه می شود که من پای می داشتم که به پای خود به وضعی که مردم می روند و به قتیل او می نمایند من هم می رفتم ناگاه در همان ساعت شفا یافت و پایش چاق شد. واقعه شصت و دوم سید مزبور از ثقه از ثقات مشهد مقدس رضوی صلوات الله علی مشرفه نقل کرد که او گفت نزد ما زن کوری بود حضرت امام رضا (ع) چشمهای او را شفا داد. واقعه شصت و سوم فضیلت و صلاحیت شعار شیخ موسی ولد شیخ علی نجفی که از جمله ثقات و معتمدین است مشافهه نقل کرد که چند وقت قبل از این به زیارت حضرت امام رضا آمده بودم و در خانه میرزا جعفر مشهور به سرو قد فرود آمده و بیمار شدم بیماری صعبی و هر دو چشم من آب سیاه آورده و جایز نمی دیدم قدری زر داشتم صاحب خانه از من به قرض گرفت و اسبم را هم خرید و زر مرا به من نمی داد و چند کتابم کم شد از این جهت ما بسیار دلگیر بودم پیش کحالی که اسم او حاجی محمد باقر بود رفتم و آزار چشمم خود را به او گفتم او چشم مرا دید و گفت دوائی می دهم سه روز به این مداومت کن اگر نفع کرد فبها والا دیگر دوا مکن که نفع ندارد و آب سیاه آورده است به گفته کحال مذکور عمل نمودم فایده نکرد مایوس شده به آستانه مقدسه حضرت علی بن موسی الرضا (ع) که دار الشفای خاص و عام است رفته عرض نمودم که یا امام به این شهر آمده ام که اینجا تحصیل علوم دینی کنم و چشم من چنین شده و شفای چشم خود را از تو می خواهم و در باب وصول طلب و قیمت اسب و پیدا شدن کتاب به خدمت آن حضرت عرض کردم و گریه بسیاری کرده از صبح تا ظهر آنجا بودم بعد از آن مرا به خانه برد نمد گفتم بروم و چیزی بخورم و بیایم به خانه رفته خوابیدم چون بیدار شدم

دیدم که هر دو چشمم روشن شده با خود گفتم که خواب می بینم یا بیدارم از جا برخواسته به راه افتادم و مردم آن خانه تعجبها کردند و معلوم همه شد که آن حضرت چشم مرا شفا داده و زر مرا و قیمت اسبم را به من دادند و کتاب های من هم پیدا شد و همه آنها به برکت آن معصوم برای من مقدر و محصل شد. واقعه شصت و چهارم صلاحیت شعار ملا علی اکبر کاتب ولد ملا شمس الدین محمد جوینی نقل کرد که محمد صالح خداد برای من نقل کرد که محمد صالح خداد برای من نقل کرد که من در سن شانزده سالگی بیمار شدم بیماری بسیار صعبی و مدت چهار ماه کشید و مشرف بر موت شدم و مرا رو به قبله خوابانیدند و چشم و ذقن مرا بستند و دل از من کندند و به فکر تجهیز و تکفین من افتادند و هنوز از حیات من رمقی باقی بود و قریب چهل روز بود که چیزی نخورده بودم و ایشان بر من گریه می کردند و من می شنیدئم اما قوت و قدرت بر حرکت و حرف زدن نداشتم و در آن خانه رو به روضه حضرت امام رضا (ع) کرده طلب شفا از جناب آن معصوم نمودم در آن وقت دیدم که سثقف خانه شکافته شد و شخصی به صورت مهیبی بر من داخل شد و به من گفت آمده ام که روح تو را قبض کنم در این وقت دیدم که شخص نورانی سبز پوشی از همان جا که او داخل شده بود داخل شد و رو به آن شخص کرد و گفت برگرد که من استدعا از جناب مقدس الهی کردم که تاخیر در مردن او نماید و رو به من کرده فرمودند که تو را شفا دادم برخیز و در همان دم عرق صحت کرده برخواستم و نشستم و بسیار گرسنه بودم گفتم که چیزی نخوردم و به زیارت روضه رضویه مشرف شوم بعد از چیز خوردن به اتفاق پدرم به روضه مقدسه آمدم و همان شخص که مرا شفا داده بود دیدم آنجا نشسته و قرآن تلاوت می فرمود او را دیده شناختم به من گفت که آنچه دیدی به کسی اظهار مکن و بعد از زیارت بیرون آمدم و به پدر خود گفتم که آن مردی که مرا شفا داد آنجا بود پدرم مرا برگردانید که بیا و او را به من نشان بده چون برگشتم او را ندیدم. واقعه شصت و پنجم فضیلت و صلاحیت و تقویت شعار شیخ محمد صالح مدرس که از جمله موثقین است مشافهه نقل کرد که محمد زمان نام مردی از مردم مشهد مقدس شل بود و من او را می شناختم به زیارت حضرت امام رضا (ع) آمده بعد از مراسم زیارت او را سنه دست داد و آن سرور او را در آن ساعت شفای عاجلی کرامت فرمودند. واقعه شصت و ششم ایضاً فضیلت پناه شیخ محمد صالح نقل نمود که محمد رضا برادر حاجی حسین نام تا مدت مدیدی بود که شل بود و روزی به آستانه منوره متبرکه عرش درجه امام رضا (ع) رفته به اعجاز امامت و ولایت شفا یافت و این معجزه به شیاع رسید و در سر کار فیض آثار نقاره شادیانه زدند. واقعه شصت و هفتم صلاحیت و تقوی شعار ملا علی اکبر ولد شمس الدین محمد جوینی نقل کرد که از ولایت خود اراده زیارت حضرت امام رضا (ع) نموده بعد از قطع منازل به عتبه بوسی امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا (ع) مشرف گردیدم بعد از زیارت حیران بودم که در کجا فرود آیم و کسی را نمی شناختم و به مدرسه پایین پا آمدم دیدم که شخصی از طلبه مدرسه که اسم او به خاطر راوی نبود مرا طلبید و گفت بیا و نزد ما باش رفته و در حجره او فرود آمدیم و مدت دو سال به تحصیل علوم دینیه داشتم اشتغال بعد از دو سال مرا به خانه خود برد و دختری در خانه داشت به من عقد بست و گفت تا مدت یک سال خرج تو و عیال تو با من است و بعد از آن اختیار با تو است هم چنین تا مدت مذکور با یکدیگر بودیم و چون وعده منقضی شد از آنجا بیرون آمدیم و بعد از چند روز خویشان و اطفال فقیر به دیدن ما آمدند و هیچ چیز نداشتم ملجا شده رو به روضه امام رضا نموده

بـد از زیـارت گریه بسـیاری کردم و گفتم یـا امیر تو ضامن غریبانی نحوی نما که پیش خویشان خود خجالتی نکشم و بعـد از فراغ زیـارت آمـدم به مسـجد بالاـی سـر مبـارک در پشت پنجره شـروع به نمـاز کردم همین که رکعت اول را به جـا آوردم و خواسـتم که برخیزم دیدم که در زیر قالی گره بسـته ایست بعد از آنکه از نماز فارغ شدم از گره بسته را برداشته به حجره خود رفتم و شـمردم دیدم که سه تومان زار است قدری از آن برداشـته خرج ضـیافت خویشان کردم و شکر الهی را بجا آوردم و بر من یقین شـد که به برکت آن معصـوم است. واقعه شـصت و هشـتم به نحوی است که آقـا نورالـدین محمـد تـاجر که از جمله تجـاران معتبر معتمـدین است به عبـارات و الفـاظ رنگین نشاطانه بطی تحریر در آورده و به این نحو نقل کرده که اقل عباد الله نور الدین محمد به تاریخ شهر شوال المعظم سنه ۱۱۲۱ در حالتی که به عزم سفر خیرت اثر بندد معموره گنگ در بندر مشهور بر یک تـدارک سـفر و اسـبان راه را اندوخت و به انتظار آرایش جهان عروس دریا جناب وار چشم حیرت بر روی بحر دوخته بودم حسب الخواهش رفقـا شـهد معجزه و نقل مزبوره را با شـعله آتش مطالب و مقاصـد به طریق مرقومه به قوام آورد که نقل مجلس شـیرین سـخنان بوده و به مطالعه آن تحصـیل ثواب نموده مشام جان را عنبرین و کام ایمان را شـیرین سازنـد به چیـدن واسـطه از مرد گیلاـنی مسـموع شـد که از جمله معتبرین آن ولاـیت و از موثقین آن بلاد مـدتی مدیـد مسافر هرم مرز و بوم و مجاور هنـد و روم و پر کار و ارگردش دیار عرب و عجم نموده که وقتی از اوقات چهره امیـد به سـیاه روزگاری سـفر پر خطر هنـد نیلی و به عزم تجارت وارد یکی از بلاد آن دیار که مشـهور است به بنگاله گردیده و در سـرای رحل اقامت افکنده مدت شش ماه در بلد مذکوره وبدم و داد و سـتد می نمودم مرد غریبی نیز در همان سـرا در جنب حجره که سکنی داشتم ساکن بود لیکن روز تـا به شب چون نی نالاـن و شب تا سـحرماننـد شـمع سوزان و گاهی به سـیتاری چشم گریان جنوب قطرات عبرات اشک در وسـعت سـرای سـینه افکار می کاشت و ساعتی به مـدد کاری سـیل سـرشک مرغ امیـد را سـیراب داشت غرض همه اوقات چون تار طنبور در تزلزل و افغان و چون ابر بهار متصل گریان بود و روز به روز در بکار می فزود و مظلومانه مناجات به درگـاه قاضـی الحاجات می نمود چون زیادتی گریه و وفور بکا از سر حـد اعتـدال تجاوز نموده تا اینکه قلبم را اختلال به هم رسیده قاصر از جهت تحقیق و تشخیص این مراتب افراختم و به چرب و نرمی و مرهم دلداری به او طرح رفاقت انداختم مردی دیدم در نهایت ضـعیف بنیه چنانجه صورت تشـریحی بر تخته هستی کشـیده و معموره ملک وجودش به سر حد انهدام رسیده رگهای اعضایش چون تار طنبور شکسـته و قلمهای دست و پایش مانند نای از مغز تهی گشـته و چون نال قلم باریک گردیده استخوانها چون موسیعار از ضعف پهلو به پهلو داده و به پشت گرمی هم ایستاده گوشت بدنش از وفور زاری و رنج بیماری به مرور ایام تحلیل رفه و چون دف اسـتخوانش مانده سـقینه سینه چون از صدمان امواج بحر غم در هم شکسته و هستی وجودش حباب وار بنفسـی بسته بعد از آنکه از کرمی بسیار چون خون به مجرای و عروق او راه یافتم و از رفق و نرمی بیشمار مانند مغز در اسـتخوان او جـای کردم سـبب گریه مـدام و نوحه علی الـدوام را اسـتفسار نمودم بعـدا از مضـایقه بسـیار به مفتاح اتحاد در گنجینه راز را گشوده گفت که دوازده سـال قبـل از این مـال التجاره خود را بخریـد انواع امتعه غریبه و اقشـمه نفسـیه رسانیـده آرایش جهـان عروس دریـا و نقـل و حمـل کشـتی فنـا نمـوده چون تجـار لنگر اقـامت در عرشه عرش اسـای غراب انداختنـد و مسافران بحر

در طبقات پست و بلند جهان جای ساختند ارباب کشتی و عمله بادبانها برداشتند و همت به سمت ایران گماشتند سفینه سینه بر آب داده غراب وار از شاه بال شراع پرها گشوده در هوای د ریا به پرواز آمده از تندی رفتار چون عاشق زار می نالید و چون عروس صاحب جهان بر خود می بالید تا مدت بیست روز به رفاه حال و فراغ بال در طیران بود و قطع مراحل می نمود که به یک دفعه از درشتی رفتار کشتی به سبب بادی که در دماغ داشت در بحر زخار متغیر شده چون جمازه مست کف بر لب آورده جهان را از خود دور ساخت و در ورطه تلاطم انداخت و ناگاه از بلند پروازی غراب چشم صیاد قضا بر او افتاد و دام اجل گسترانیده به قلاب نفس ماهی صفت در گرداب فنایش کشید و مانند کرباس تار و پودش از هم درید دست قدرتش بر آب تخته بست استخوانهای وجودش را در هم شکست حیل المتین عروقش چون تار عنکبوت از هم گسیخت و پر و بال شراعش مانند برگ خزان فرو ریخت نهال قامت دلقش باره موج از پای در افتاد و رشته لنگرش به مقراض اجل گسسته گردید روی به قعر بحر نهاد مبلاح دل از جان کنده امید حیات نداشت و ناخدا دست از جان شسته کار به خدا واگذاشته تجار طعمه ماهیان گردیدند و طی راه دور از امال راه فنا در یک طرقه العین پیموده بسر منزل بقا رسیدند من نیز موافق آیه کریمه کل نفس ذائقه الموت دل بر مرگ نهادم و یوم شوم وجود ارباب دادم چون در بحر غلطیدم خود را سوار مرکب تخته پاره دیدم که بضرب تازیانه موج چون باد صرصر در تکاپو بود و از سر سختی عنان اختیار از دست قدرتم گرفته به هر طرف می خرامید و مرا بی اختیار به هر سو می کشید ناگاه کحل الجواهر سواد جزیره به نظرم در آورد چشمم روشن شد و دلم قوت گرفت غرض محضل دیوان حسب الحکم قاضی قدر بضرب پی در پی تازیانه موج آن اسب چوبین را به همین منوال می تاخت تا مرا از کام نهنگ بحر بلا رهانیده به کنار انداخت چون به ساحل رسیدم سجده شکر بجا آوردم جزیره دیدم در نهایت خرمی و در غایت سبزی درختان سردسیر و گرم سیر موجود لیکن آزاد می زار خالی بود شعر بهشتی در طراوت سبز و خرم همه چیزش فراوان غیر آدم مدتی تنها و حیران روز چون حیوان آب و علف می خوردم و شبها از خوف جانوران در بالای درخت به سر می بردم بعد از مدت یک سال روزی جهت وضو به پای درختی که آب باران در زیر آن جمع شده بود آمدم و در حالتی که مشغول افعال وضو بودم عکس هیئت زنی در آب به نظرم آمد چون به بالا- نگریستم بر شاخ درخت دختری دیدم در نهایت نیکوئی که حسن یوسف آفتاب انور از شعشعه پرتو جمالش کسب ضیا می نمود و زلیخای ماه تابان از لمعات نور عارضش در جلباب اختفا بود زلفینش چون شب یلدا دراز مژگانش چون خدنگ غمزه اش دلنواز چشم پر کینه اش مثل آهوی سر مست مخمور قوس ابرویش چون کمان رستم پر زور حرمساری عصمتش زینب و زیور شرم مزین گلستان عفتش از گلهای بالوان ملون چهره عارضش از رنگ جهل پاک و بی ملال عقل و فطرتش در مرتبه کمال اما مانند سرو از لباس عاری بود دید که چون نرگس بیشتر ماند دیده گشاده بر کل رخسار او می نگرم تار و پود گیسوی شب بوی بر نقره خام بدن گشود و خود را به جامه شب اندوز گیسوان خود ملبس نمود و چون چشم بیگانه بر خویش آشنا و گشاده دید عورت خود را به موی سر پوشید و به مفتاح زبان درج دهان را گشوده در تکلم افشاند که ای جوان از خدا بترس و از رسول او شرم نداری که بی باکانه نظر به نامحرم می کنی من از گفتگوی او خود را متنبه ساختم و سر خود را از خجالت به زیر انداختم و او را به ذات پاک

خدا قسم دادم که بگوی از جنس انسانی یا خیل ملك از سلسله بشری یا طایفه پری گفت ای مرد از بشرم و مدت سه سال شده که در این جزیره بسر می برم پدرم مردی بود ایرانی به اراده سفر هند بر کشتی نشسته و در رفته دریا کشتی ما شکسته سیل موج دریا و فلاهن قضا مرا به این جزیره انداخته چون اطلاع بر کیفیت حال او به هم رسید من نیز چگونگی احوال را بیان نموده گفتم گر کسی تو را خواستگاری نماید آیا قبول شوهر خواهی کرد چون سخن به اینجا رسید به موجب رضا سکوت اختیار نمود من روی خود را گردانیدم تا آن دلربا کالوحی من السماء به زیر آمد و در عقب همان درخت خود را مخفی نمود تا وقتی که به موافقت شریعت نبوی و طریقت ملت بیضاء مرتضوی صیغه گفته او را به حباله نکاح در وردم پس ما هم می بودیم و به این عطیه عظما شادیها نمودیم تا اینکه حق تعالی بر تنهای ما رحم کرده این دو فرزند را که می بینی به ما کرامت فرموده گاهی به دلداری و نصایح دلپذیر و ترغیب بصر و شکران انیس جان و مقوی ایمان دل محزون شاد می نمودم و گاهی به صحت و اختلاط فرزندان مشغول بودم و آن ضعیفه عاقل نیز به مصقل مهر جگر گوشها زنگ کدورت از آیینه دل می زدود و شکر بادی در مرحمت فرزندان می نمود عرض اوقات این سرگشتگان جزیره حرمان اوطان و این دلخستگان بیشتر هجران دوستان به این حال و بدین منوال می گذشت با اینکه فرزندان یکی به هشت و دیگری به نه سالگی رسیادند چون رخوت ابدان فرو ریخته و بدنها مانند غول بیابان موی بر آورده بود روزی از کیفیت این اوضاع موحش و عریانی با آن یا رجانی گفتنگو در میان داشتیم که آیا چه شود که پارچه کرباسی یا جنسی دیگر به هم رسد که در خوتی سرانجام شود و ستر عورت خود نماییم و از این شرمساری و خجالت بر انیم فرزندان از استماع این سخن متعجب شده زبان گشودند و سوال نمودند که مگر به غیر این اوضاع وضعی دیگر و مکانی دیگر می باشد مادر ایشان گفت بلی حق تعالی شهرها و مردمان بسیار و ماکولات و مشروبات بیشمار خلق کرده لکن ما به عزم سفر در کشتی نشسته بادهای مخالف موافقت نمودته کشتیهای ما را منهدم ساخته و ما را به وسیله تخته پاره به اینجا انداخته ایشان گفتند پس چرا مراجعت نموده به وطنهای بالوف خود نمی روید آن زن بیچاره گفت بدون کشتی مستهد از این بحر ذخار و این دریای خون خوار عبور ممکن نیست گفتند ما خود کشتی می سازیم والده ایشان چون دید که در این باب ابرام می نمایند گفت که اگر میان این درخت بزرگ را که در کنار دریا افتاده است خالی تواند کرد و عنایت الهی شامل حال ما بیچارگان بی سامان گردد با این وسیله می توانیم خود را به جائی برسانیم و از این تنهائی و برهنگی برهانیم چون ایشان این سخن ربا شنیدند فی الحال برخواستند و خود را به کوهی که در آن حوالی بود رسانیدند و دو سه پارچه سنگ خار را که سرهای آنها مثل تیشه نجاری تند و تیز بود اورده شروع به کاوش اصل آن درخت کردند در خالی کردن او سعی بلیغ و اهتمام تمام بجا می آوردند چنانچه خورد و خواب بر خود حرام نموده یك ساعت از امر مزبور فارغ نبودند تا اینکه در عرض شش ماه به نحوی شکم آن درخت را خالی و مجوف ساختند که در جوف آن موازی ده دوازده نفر می توانستند قرار گرفت چون ما آن درخت را به آن نحو ساخته و پرداخته دیدیم شادمان گردیده شکر الهی بجا آوردیم به خصوص آن زن عاقله عاجزه رو به درگاه کبریا نمود مناجات می کرد که الله الحمد در خزانه احسان گشوده و فرزندان مرا چنین کرامت فرموده که به محض یك شنیدن ناوی چنین ترتیب نمودند که ما درماندگان بیشه حیرانی به وسیله آن خود را به جائی می توانیم رسانید و از غم تنهائی و برهنگی رهانید و در این باب شکرهای الهی می نمود و از آن مقدمه خوشحال و شاد

بود چون آن ضعیفه عاجزه از غم تنهائی طاقتش طاق شده و از محنت بی کسی و بی بستری به جان رسیده بود سعی زیاد در ترتیب کشتی می نمود غرض با وجود بی دامانی همگی دامن همت بر کمر زده شروع در آوردن عنبر از دامن کوهی که در حوالی همان جزیره واقع بود و در نهایت ارتفاع و بلندی چنانچه سر به ثریا کشیده و گردن اوج آن به آسمان هفتم رسیده و در عقب آن کوه پر شکوه جنگلی بود تمام اشجار آن میخک و مکس عسل در فصل بهار شکوفه میخک خورده بر غله همان کوه عسل می کردند و باران رحمت الهی عسل داشته آن شربت را به ماهیان دریا می چشانید و از موم آن که عنبر اشهب بود مسافران بحر را به منافع کثیره می رسانید و در پای آن کوه عنبر بسیار بود به سبب اینکه در وقت جریان آب و آمدن به آن سیلاب دست خیل بر دامن توکل زده و پای استقامت بر کمر کوه استوار نموده و خود را از کام نهنگ بلا خلاص و به پشت گرمی نیر اعظم دست بیعت یکدیگر داده کل آن صحرا را به تحت تصرف خود در آورده بودند و هر روز به قدر چند من می آوردیم تا اینکه مقدار یکصد من جمع شد یک سر آن ناو را از همین موم حوضی ساختیم و ظروف چند از عنبر ترتیب داده و مدتی با آن ظروف مزبور آب می آوردیم تا اینکه حوض مذکور را پر کردیم و چوب چینی بسیاری که ریشه است و در آن بیشه وفور دارد جهت خوراک در آن تاوه جمع کرده و ریسمان از پوست درخت تاب داده یک سر آن را بر ناوه بسته و سر دیگرش را بر درخت عظیمی محکم نمودیم و هر صبح و شام جناب چشمها بر روی دریا دوخته منتظر بودیم تا وقت زیادتی آب مدددریا ناوه را به قوت نفس خود به کام نهنگ بحر کشید چون ناوه را در آب دیدیم همگی خود را در میان آن کشیدیم و شکر الهی را بجای آوردیم در نهایت شادی و خوشحالی خواستیم که روانه شویم ناوه ایستادگی نموده در رفتن تامل داشت متوجه شده دیدیم که ریسمان او را از آن درخت نگشوده در سدد گشودن آن بر آمدیم یکی از فرزندان خواست که بیرون رود و مرکب ناوه را سیل عنان سازد محصل قدر به امر قاضی قضا آن عاجزه غافل از تقدیر را به وسیله گشودن مهار خواهی نخواهی از کشتی به زیر آورد چون ریسمان را باز کرد فوج موج عنان اختیار از دستش گرفته ناوه را به دریا کشید و در یک طرفه العین چون سیل سرشک یتیمان بر رخسار بحر دوید آن بیشه قضا و آن تخته پیکان جفا و آن دور افتاده از جگر گوشها به دست بی طاقتی گریان جامه را تا به دامن چاک زده و از درد داغ می نالید و اشک غم از دیده رمد دئیده فراق می بارید و از بی تابی چون سیماب به هر سو می دوید و از غیرت مانند گردان بر خود می پیچید از بی طاقتی دم به دم سپند آسا از جا می جست و از حسرت جان شیرین بی ستون سینه افکار از فرهاد وامر بر تیشه هم و ناخن الم میخست مجنون صفت سر و پای برهنه و حیران یعقوب وار متفکر و گریان چون دور شدیم بر فراز درخت بلندی رفته کشتی نشستگان را و مسافران بی قرار را از دور می دید و مظلومانه آه حسرت می کشید چون از نظر غایب شدیم و فرزندان را دید خود را بر خاک افکنده مانند ماهی می طپید و این بیت را می خواند دوری ز برت سخت بود سوختگان را سخت است جدائی به هم آمیختگان را فرزنداان چون مادر را ندیدند در دامنم چسبیده اند و شروع کردند به گریه و ناله و بیقرار و عارصض خود را به ناخن بیطاقتی می خراشیدند و نمک بر جراحتم می پاشیدند و بی تابی می نمودند و غم بر غم می فزودند چون بقیه دریا رسیدیم از خوف تلاطم خاموش شدند و مادر خود را فراموش کردند غرض در عرض هفت یوم به راهنمائی خضر توکل و ناخدائی خدا آن کشتی بی لنگر و بادبان

ما را به ساحل رسانید از برهنگی تا شام صبر کرده در شب سیاه جامه تیرگی خوند را ملبس و مستور نموده بر بلندی بر آمدم آثار و علامت شهری به نظر در آمده به دلالت ضوء آتش که از سواد بلد پیدا بود و از دور می نمود خود را به شهر رسانیدم درگاه عالی دیدم دستی بر حلقه اشنا کردم صاحب خانه مردی تاجر و از رؤسای یهود بود بیرون آمد قدری از آن عنبر اشهب که با خود داشتم به او داده در عوض آن سه دست رخت و یک عدد کلیم گرفتم و در همان شب خود را به اطفال رسانیده رخوت را در ایشان پوشانیدم چون صبح شد به شهر در آمده همین حجره را اجاره کردم و اطفال را آوردم و همان کلیم را جوالی دوخته شبها عنبر و چوب چینی را می آوردم تا تمام آنها را نقل حجره نمودم و بدفعات قدری آن را آنها را به معرض بیع در آورده اوضاع خود و حجره را موافق وضع تجار و مسکن ایشان ترتیب دادم و از آن تاریخ تا به حال مدت یک سال است که در غم و اندوه و گریه و زاری و ناله و بیقراری مشغولیم فراق آن عاجزه نیم بسمل تیغ هجران و آن ضعیفه دور مانده از فرزندان مرا به این حال انداخته و این اطفال را که چنین مغموم و خسته و مهموم و دلشکسته می بینی بیماری آتش هجران در کانون سینه ایشان افروخته و به داغ فراق جگرهای ایشان را سوخته است چون سخن به اینجا رسید من نیز تاب نیاورده به آن مظلومان و مهجوران موافق نموده ون ابر در فصل بهار زار زار به گریه در آمدیم بعد از زمانی شعله بی قراری را به سیلاب اشک مظفی گردانیده گفتم ای عزیز موافق نیز کریمه الله ما یشاء و یثبت قضای الهی تغییر نیابد مگر به حکم قضا و مقادیر خلق به موجب مضمومن مقادیر اخلبق قبل ان یخلق السموات و الارضین لخمسین الف سنه قبل از وجود ایشان به ظهور پیوست پس قضیه قضا را چاره نیست و واقعه قدر را علاجی نه چنانچه انوری می فرماید شعر

اگر محول حال جهانیان به قضا است *** چرا مجاری احوال بر خلاف رضا است

بلی قضا است بهر نیک و بد عنان کش خلق *** بدان دلیل که تدبیر خلق جمله خطا است

هزار نقش برارد زمانه و نه بود *** یکی چنانچه در آینه تصور ما است

کسی ز چون و چرا دم نمی تواند زد *** که نقش بند حوادث ورای چون و چراست

به دست ما چه ازین حل و عقد چیزی نیست *** به عیش ناخوش و خوش کرد هیم عین سزاست

لیکن ظن من غالب و یقینم حاصل است که اگر این نیم جان خود را به آستان ملایک آشیان و درگاه عرش اشتباه حاکم عادل احکام شریعت عزای نبوی و قاضی القضاه دین دیوان طریقت ملت بیضاء مرتضوی سلطان اقالیم عصمت و فرمان روائی مد این حکمت و سپهر اوج عزت و فخر الاکابر و الاعاظم فرزند سعادتمند امام موسی کاظم صاحب عدل و احسان مدفون ارض خراسان شفیع روز جزا شاه اقلیم رضا امام ثامن ضامن حضرت امام رضا (ع) رسانیده این شکوه را به آن جناب نمائی و احوال کثیر الاختلال خود را(۱) از آن حضرت استغاثه و مطالبه نمائی البته حاجت تو برآورده می شود و او را به تو خواهد رسانید و تو را از غم دوری و الم رنجوری خواهد رهانید چرا که هیچ محتاجی ملتجی به آن جناب نشده که او را از خزانه کرم خود غنی نکرده باشد و هیچ حاجت مندی حاجتی نخواسته که روا ننموده باشد و هیچ مظلومی و دادخواهی پناه به درگاه او نیاورد و استغاثه از او نخواسته که امداد ننموده و به فریاد او نرسیده باشد پدر یتیمان و کس بیکسان مایه مفلسان دادخواه مظلومانست از استماع این کلام عاقبت فرجام چون ستم رسیدگان لرزه بر اعضایش افتاده کالنفس فی الحجر بر دل او جای

کرد پس در همان مجلس خالصاً لوجه الله نذر کرده قندیلی از چند من طلای خالص مرتب ساختند

۱- (۱)به عرض آن سرور و زوجه خود را

به دست خود برداشته پای پیاده روی نیاز به درگاه آن چاره ساز نموده که در دل شکسته و احوال جگر خسته را عرض و عیال خود را از آن حضرت طلب کند همان روز به تحصیل طلا مشغول و بعد از اندک فرصتی از صیرفی چهار سوق خواهش به اهتمام وقوف اشتیاق ابتیاع و به آتش دل سوزان در کوره اخلاص خلاصی و در بوته اعتقاد عقد نموده به دستیاری استاد توفیق حسب الواقع ساخته و به مصقل محبت علی بن ابیطالب (ع) با اولاد او علی بن موسی الرضا (ع) پرداخته بر مرکب راهوار همت سوار و بر فاقت خضر توکل روانه مقصد گردید بعد از قطع مسافت دریا سر قدم ساخته طی مراحل می نمود تا خود را به یک منزلی خراسان رسانیده چون آنت مسافر شاه راه نجات و سالک طریق راه هدایت به طرق رسید متولی مشهد مقدس حضرت امام رضا (ع) را در خواب دید که می فرمود فردا زایر ما داخل می شود به استقبال او اقدام نمائید علی الصباح متولی و ارباب مناسب مشهد به استقبال آن فرخنده فال بیرون آمده او را با عزاز و اکرام مالا کلام داخل شهر نموده قندیلی را بشرف تزیین دخول روضه متبرکه مشرف و مزین نموده به جای خود قرار دادند پس او بعد از تعیین منزل و تغییر لباس غسل نموده و سر و پای برهنه در نهایت خضوع و خشوع خود را بدان استان ملایک پاسبان انداخته روضه دید بهشت نشان در غایت علو شان شمه ایوانش با کنگره کیوان برابر پیش طاق روضه اش با طاق فلک همسر مرتبه عرش نزد رتبه فرشش پشت کل زرین خورشید از عطر نرگس خود روی بین السطور خشتهای طلایش مست قطر گنبد منورش رشک دئور فلک خاک آستانش کحل الجواهر چشم ملک فراش دیوان خانه اش جبرئیل امین جاروب کشان حرمش حور العین فلک از رفعت کرباش درش در هراس فرق فرقدان سای کرسی نشینان بار کاهش با عرش مجید مماس گردون بر گرد گنبدش عمریست در طواف خفتگان خاک راه مشهد مقدس او از بازخواست روز جزا مسلم و معاف چرخ به آن رفعت و جاه در مجلسش مداحیست بر پوست تخت ابلق سحاب در صف نعال نشسته آسمان با آن عظمت و جلال بر درگاه ملایک پناهش کوچک ابدالیست زنگ و زنجیر بسته اساس آسمان از همت آن آستان بر پای ایستاده خورشید درخشان خشت طلائیست که در بنای گنبد منورش از دست بنای قضا بر در و بام سما افتاده چنانچه مولف می فرماید نظم

در جنب علو روضه شاه رضا *** خورشید مگو اینکه بود نور فزا

روزی که قضا گنبد او را می ساخت *** یک خشت طلا افتاد بر بام سما

باری بعد از اتمام آداب زیارت روی نیاز بر خاک می مالید و پرگار وار بر گرد مرکز امامت گردیده طواف می نمود و تمام روز بدین منوال در گریه و زاری و بی قرار بود تا هنگامی که خدمه سرکار فیض آثار زایر آن را سوای او بیرون کرده درهای آستانه متبرکه را بستند هیچ کس از عمله متوجه احوال او نشده همگی به مسکن و ماوای خود رفتند چون آن حال بدان منوال دید لحظه خاموش شده بعد از زمانی که خاطر از رفتن تمام خدمه جمع نمود شروع در دعا و استغاثه و زاری کرد که ای چاره ساز بیچارگان و ای فریاد رس مظلومان هجران و دست بیداد ظلم زمان معموره وجودم منعدم و خاک را بیخته و دستم از هم گسیخته نه سوی این درگاه شیعیان امید گاه و پناهی و نه غیر از جناب اقدست امید گاهی داغرم روی امید به درگاه تو آورده عیال خود را از حضرتت می خواهم به فریادم برس و زوجه ام را به من برسان چون یک ثلث از شب باقی مانده آن ملتجی تضرع را از حد گذرانید سر به سجده نهاده سنه او را از دست داده فی الحالس سهم دعای بیربایش از کمان قضا چون تیر شهاب بر سینه سماوات دوید و خدنگ آزمایش به زور و بازوی قدر

سپهر هفت آسمان را در هم شکافته بر هدف اجابت رسید در حالت سنه صدائی به گوشش در آمد که برخیز چون برخواست آن حلال مشکلات و کشاف مضمرات شیر بیشه فتوت فارس میدان مروت گشاینده کارها فریاد رس بیچاره ها طبیب جگرهای خسته مومیائی دلهای شکسته زینت بخش سریر امامت صاحب تاج کرامت فرمان فرمای انس و جان سلطان اقالیم عدل و احسان پادشاه ملک خراسان امام هدای جگر گوشه رسول خدا (ص) امام رضا علیه التحیه و الثناء را دید ایستاده پس آن حضرت فرمود برخیزید که زوجه ات را آورده ام و در عقب روضه ایستاده او را بیاور گفتم فدای تو شوم درهای مساجد بسته است آن جناب فرمود که هر کس که او را از چندین سال راه آورده درهای بسته را می تواند گشود چون روانه شد به هر دری که رسید گشاده شد خود را به روضه منوره رسانید عیال خود را دید به همانم هیئت که در جزیره واگذاشته بود ایستاده حیران و هراسان چون شوهر را دید بر دامنش چسبید پس از او پرسید که تو را بدین جا آورد گفت من در کنار دریا نشسته بودم چشمهایم از زیادتی گریه دردی شدید داشت می نالایدم دیدم شخصی بر چشمم دست مالید فی الفور درد ساکن شد چشم گشودم دیدم جوانی ایستاده که از پرتو نورش بر و بحر در آن شب تیره و تار چون روز روشن شده دستم را گرفت و فرمود چشمت را بپوش چشم پوشیدم بعد از زمانی که چشم گشودم خود را در این مکان دیدم پس آن را همراه به حجره که در آن شهر گرفته بود به فرزندان رسانیدم بعد از آن در شادی و خرمی می بودند او را از معجزه آن حضرت این فرج بعد از شدت روی نمود پس ساکن خراسان بودند تا به جوار رحمت ایزدی پیوستند. واقعه شصت و نهم حاجی ابوالحسن نقل نمود که از مرد ثقه درویشی شنیدم که از شخص ثقه چنین استماع نمود که درویشی در مشهد مقدس بود عنایت نام و از کسی طلب نمی کرد و دو روز و سه روز به فاقه گذرانید چند روزی قوتی به او نرسیده یک روزی اراده زیارت امام الجن و الانس نموده و از غایت گرسنگی تضرع به امام ضامن ثامن نموده در آن حال او را سنه دست داده در عالم سنه حضرت امام رضا را دید که به او گفت ای عنایت به پیش بست خیابان برو و خورده فروشی بساطی می اندازد و سنگی بر روی بساط می گذارد او را به چهارده غاز از او بخر و ما میر بقال پیش بست را گفته ایم که چهارده غاز را به تو بدهد که سنگ را خریده و به خانه بری و حکاکی کرده دانه لعلی در آن میان است بیرون آورده به هندوستان بر که تو را زرزیر خواهند کرد گفت یا امام رضا مرا از حکاکی بهره نیست فرمودند که ما تو را تعلیم کردیم چون به حال آمده همان نحو که امام فرموده بودند به عمل آوردم به هند برده و در هند او را زر بسیاری داده آن سنگ را از آن خریده مر قه الحال به ایران عود نمود. واقعه هفتادم حاجی ابوالحسن عطار مذکور نقل نمود که شخصی نزد داعی انگشتری گرو گذاشت به قلیلی و مدعی بود که نگین این الماس است داعی در انگشت کرده به زیارت حضرت امام رضا رفتم بعد از فراغ از زیارت نگین افتاده بود هر چند تفحص نمودیم با جمعی به هیچ وجهی پیدا نشد پس استغاثه نمودم که یا امام به زیارت شما آمده ام و این نگین در روضه مبارک شما گمشده و صاحبش مرد مبرمیست امید که نمگین را به داعی رسانی پس برگشته در وقت عتبه بوسی نگین را در آستانه در مرصعه یافتم. واقعه هفتاد و یکم ایضاً حاجی مذکور نقل نمود که در حینی که داعی از مکه معظمه برگردیده بودم و عازم به زیارت حضرت امام رضا (ع) بودم در منزل مهر سحری بود که می خواستم به راه افتیم پای داعی لغزیده سینه ام بر سکوی اطاقها خورده استخوانهای سینه ام در هم شکست و به اندرون رفت و نهایت وجع و شدت

می نمود فقیر را مضطرب الحال نموده تا شبی که داخل علاقه بند گردید یتیم سحری به هزار فلاکت بار کرده دو نفر مرا در بالای چهار پا محافظت نمودند و در آن شب باز از چهار پا افتاده الم من زیاده شد تا طلوع آفتاب که به بلندی رسیدیم پرسیدیم که به کجا رسیدیم گفتند از این بلندی جنبد مبارک پیداست فقیر سلام کردم و رقتی بزرگ دست داد تا یک ساعت بعد از آن التماس کردم که یا امام به زیارت تو آمده ام و از زیارت جده برگردیده ام و سلام او را به تو آوردیم و سیه ام در راه شکسته و درد می کند چون از ناله و زاری فارغ شدم دفعه آن درد برطرف شد. واقعه هفتاد و دوم سیادت و نجابت پناه فضیلت و کمالات دستگاه میر سید محمد موسوی خادم روایت کرد که شنیدم از سلاله السادات العظام و اسوه الفضلاء الکرام سید مرتضی الموسوی عاملی نواده مرحوم سید محمد صاحب مدارک که او نقل کرد که شنیدم از استاد تقی اصفهانی کار دگر کاردی ساختم جهت مطبخ معموره سرکار فیض آثار و اراده زیارت ثامن ائمه اطهار نمودم و آن کارد با خودم بود رسیدم بگبر آباد که نزدیک کاشانست و در کاروانسرا فرود آمدم در یکی از حجرات دیدم مریضی بر بستر ناتوانی افتاده از موطن او سئوال کردم گفت مردم بلخم اما به مذهب ایشان نیستم و اراده خراسان دارم به اینجا رسیده ام و بیمار شدم و از بی پرستاری آزارم به طول انجامید تقی ساده دل خدمت زوار را از طاعات تصور کرده یک هفته در آن مقام مقیم و به پرستاری آن به ظاهر مومن در باطن کافر مستحق عذاب الیم اشتغال نمود غافل از اینکه آن ملعون گرگیست در لباس میش و رجوع خواهد نمود به اصل خویش تا اینکه آن شقی قوت به هم رسانید شبی انتهاز فرصت نمود چهار دست و پای آن مومن را در وقتی که در خواب بود بسته در حینی که اراده قتلش نموده بود استاد تقی از خواب جست دید کار از دست رفته و آن ملعون می گوید که از کثرت تبرای توبه تنگ آمده ام الجال تو را به همین کارد تو را می کشم و آن کاردی بود که اگر عکس آن در آب افتادی نهنگ ریزه ریزه گشتی و خیالش اگر به خاطر حریض رسیدی در دم دل از دیبا بریدی و همواره از نیام چون دست کریم از آستین به آسانی بیرون آمدی در وقتی که آن شقی خواست از غلاف بیرون آرد دید که چون زبان در کام افعی مردم چسبیده و بیرون نه می باند تقی گوید در آن حالت من به مضمون آیه امن یجیب المضطر اذا دعا روی دل را بسوی محراب مسجد روضه رضا کردم و متوسل به آن جناب بودم دیدم که آن ملعون دون کارد را به زیر پستان خود گذاشته زور می کند که از غلاف بردارد که به یک بار آن کارد الماس فابرنگ تیغ انتقام بر سینه او خورده سر از ناف او بیرون آورد و در دم احشا و امعان بیجار بر زمین ریخته جان به مالک دوزخ سپرد تقی می گوید منه در آن حال شکر ذوالجلال را بجا آوردم با دست بسته در گشادن کار خود متحیر بودم که آدم عزیزی وارد شد شمعی دردست که شاید دمی در آن حجره مسکن نماید چون خون را دید ترسید گفتم مترس که معجزه عظیمه روی داده آن شخص صدای مرا شناخت چون نزدیک آمد این مرد همسایه ام بود که اراده زیارت کرده بعد از اطلاع دست نفی مرا گشوده لذش آن خوک را عجاله در این نشافانی پیش سگها انداخته بعد از تفتیش مشخص شد که آن ملعون یابوئی دار پابوش از کاروان سرادار گرفته کسی که از زوار پیاده بودند داده به اعتقاد راسخ چون تیغ برهنه و به آن کعبه مرادات آورده تا به حال که سنه ۱۳۰۴ باشد کارد مذکور در دست طباخان مطبخ سرکار امام که سفره روزی اناک است موجود است چون تیغ مشو چهره بهر صاحب دم از صاحب ذوالفقار اندیشه بکن. واقعه هفتاد و دوم

چون در بدایت جمع این رساله سرا پا هدایت مغفرت عرض نمودم که آنچه از معجزات بعد از رحلت که از معتمدین نقل و استماع نموده قلی نماید و حکایت سوختن باغ در حوالی نیشابور شهرت تمام دارد و چند نفر از صلحا مقل فضیلت پناه ملا محمد جعفر بشنما از نیشابوری و غیره نقل کرده اند بنابراین نوشته می شود که در هنگام اهنک آن بزرگوار مقام دلکش حجاز و قبله ارباب نیاز ضامن غربا و ملجا فقرا از گوشه نیشابور به صوب سنباد بدر تاغی رسیده باغبان را امر فرمود که برو و از این باغ خوشه انگوری بیاور با عنایت به صوب سناباد به در باغی رسیده باغبان را امر فرمود که برو و از این باغ خوشه انگوری بیاور باغبان عرض کرد که در فصل زمستان انگور نمی باشد حضرت فرمودند که تو برو و ملاحظه کن باغبان چون به باغ رفت دید که بمیامن آن سحاب رحمت یزدان پاک سلسله تاک سبز گردیده و خوشه تاک چون خوشه پروین از افق غیب دمیده باغبان بی ایمان چشم از این فیض پوشیده به تصور اینکه اگر در چنین وقتی نزد نایب خلیفه بی نور برم ممکن که مبلغ خطیری به من دهد گفت در باغ من انگور به هم نمی رسد حضرت بعد از انکار آن نابکار فرمودند آتشی در باغت بیفتد بعد از لحظه آن بد اختر دید که تاک چون مد شهاب بار آور خوشه اخگر گردیده ملخص اینکه خرمن دین و نیایش از برق قهر ذوالجلال سوخت و تا حال تخمی در آن زمین سبز نمی شود و تل خاکستری به نظر در می آید. واقعه هفتاد و سیم تقویت شعار محمد صادق که یکی از خدمه سرکار فیض آثار است نقل نمود که فقیر در سنه ۱۱۱۹ برات وظیفه داشتم که بر محال ترشیز حواله نموده بودند و روانه شدم که وظیفه خود را گرفته صرف معیشت خود نمایم بعد از طی مسافت چند منزل مریض و بیمار شدم و کار به جائی رسید که قطع اغمید از حیات خود نموده دل بر مرگ دادم پس در آن حالت ملتجی به آستان امام الجن و الانس حضرت امام رضا (ع) که دار الشفای خاص و عام است شده گفتم یا امام من از خدمه آستان شمایم و فریاد رسی به جز جناب مقدست ندارم و در این غربت از شفا خانه رحمتت امیدوارم که شفای عاجلی به این کمترین کرامت فرمائی در آن حالت بیهوشی دیدم جوانی سبز پوشی به نزد من حاضر شد و خطاب به من نمود فرمودند که برخیز و روانه شو به سمت دست چپ که مدعای تو حاصل می شود گفتم ای جوان قدرت برخواستن ندارم گفت من به تو می گویم برخیز برخیز که هیچ حال نداری در آن حالت رفقای فقیر دست به من زدند که چه حال داری و با که سخن می گوئی چون متوجه رفقا شدم آن جوان از نظرم غایب شد فی الفور بر خواسته هیچ آزاری در خود مشاهده ننمودم و بعد از آن به رفقایم گفتم که برخیزید تا روانه شویم رفقا اطاعت نموده بر خواستند و به همان راهی که به من نشان داده بودند روانه شدیم رفقا گفتند این راه نیست من گفتم آن کس که مرا شفا داده به همین راه راهنمائی نمود آخر الامر روانه شدیم و به قدر یک فرسخ راه نرفته بودیم که دیدیم کلانتر ترشیز با تبعه اش رسیدند پس فقیر نیز داود رفته برات را داده تنخواه خود را گرفته مراجعت نمودم. واقعه هفتاد و چهارم صلاحیت و تقوی شعار پسندیده اطوار ملا عبدالوهاب فراش حرم محترم که مرد ثقه و از جمله معتبرین است و چندین سالست که نایب جزو ناظر آستانه منوره است نقل نمود که توفیق آثار حاجی عبدالصمد تبریزی که از هر دو چشم اعمی بود شب جمعه پانزدهم شهر رجب المرجب سنه ۱۱۱۴ کشیک دوم بود قریب به نصف شب حاجی مذکور به عتبه بوسی حضرت امام رضا (ع) مشرف شده بعد از زیارت تضرع و زاری و گریه بسیار نموده ضریح مبارک را گرفته بود و طلب شفا از آن سرور می نمود که ناگاه فریاد زد که شفا یافتم و چون ملاحظه کردیم و دیدیم هر دو چشم او شفا یافته و چشمهای او مثل دو پیاله

خون بسیار رنگین گردیده بود و بعد از ثبوت نزد اهالی شرع شریف رفته نقاره شادیانه زدند و او را از سرکار فیض آثار مخلع گردانیدند واقعه هفتاد و پنجم ایضا صلاحیت و تقوی شعار ملا عبدالوهاب مذکور نل نموده که در ماه ذی الحجه سنه ۱۱۱۴ حاجی علی بحرینی نزدیک به صبح در آستانه مقدسه در بیرون درب طلا او خوابیده بود که حضرت او را شفا داد و به ثبوت شرعی رسید و نقاره شادیانه زدند و از سرکار فیض آثار او را مخلع گردانیدند. واقعه هفتاد و ششم ایضاً صلاحیت و تقوی شعار ملاعبدالوهاب مذکور نقل نموده که به تاریخ بیستم شهر صفر المظفر سنه ۱۱۱۶ ضعیفه از مردم زورآباد که از هر دو پا شل بود او را به زیارت حضرت امام رضا (ع) آورده همین که به نزدیک پنجره فولادی که در پس پشت مبارک واقع است رسانیدند حضرت او را شفا داده برخواست به پای خود به زیارت مشرف شد و به ثبوت شرعی رسید نقاره شادیانه زدند و او را مخلع گردانیدند. واقعه هفتاد و هفتم ایضاً صلاحیت شعاتر ملا عبدالوهاب می گوید که غلامعلی نام پسری داشت در سن پانزده سالگی از کمر شل بود از ایام طفولیت به تاریخ شهر ربیع الاول سنه ۱۱۱۶ در مسجد منسوب به امام رضا (ع) در جنب غسل گاه مبارک واقع است او را آورده قریب به یک هفته او را در آن مکان انداخته حضرت امام رضا او را شفا داد برخواست و به زیارت مشرف شده به ثبوت شرعی رسید و نقاره شادیانه زدند و او را مخلع گردانیدند. واقعه هفتاد و هشتم ایضاً ملا عبدالوهاب مذکور نقل نمود که خیر النسا نام صبیه محمد شفیع طبسی که ا هر دو چشم نابینا بود و در سن ده سالگی بود به تاریخ نهم شهر رمضان المبارک هزار و صد و بیست و چهار بعد از زیارت حضرت امام الانس و الجان مشرف شده که او قبل از این نابینا بوده شفا یافت و به ثبوت شرعی رسید و نقاره شادیانه زدند و او را از سرکار فیض آثار مخلع گردانیده. واقعه هفتاد و نهم آنکه فضیلت و افادت پناه آقا حسین ولد مرحوم ملا محمد مهدی نقل نمود که والده من که صبیه مرحوم شیخ محمد فاضل مدرس است و در نهایت شرف و صلاحیت نقل نمود که شخصی به زیارت امام ثامن علی بن موسی الرضا می آمد در یکی از منازل شخصی بود اعمی مادرزادو از او التماس نموده بود آن اعمی که در وقت مراجعت قدری خاک از آن روضه مقدسه از برای من بیاور شاید به برکت آن تربت چشم من شفا یابد و آن شخص فراموش نموده بود که خاک بردارد اتفاقاً در وقت مراجعت باز به منزل رسید از آن شخص اعمی به خاطرش رسید و بسیار بی خرجی شده بود آن مرد اعمی مطلع شد که آن شخص آمده نزد آن مرد آمد و طلب خاک نمود آن مرد قدری خاک از همان منزل برداشته برای آن اعمی آورد آن اعمی از روی نیت خالص بر چشمهای خود کشید در همان شب بینا و چاق شد و صله و هدیه بسیاری به او داد و او را روانه نمود. واقعه هشتادم صلاحیت و تقوی شعار حاجی مستعلی اصفهانی خادم روضه رضویه که مرد ثقه ایست نقل نموده که در اصفهان مردی طباخ و مبروص بود تا روزی میر لوحی سبزواری ساکن اصغهان موعظه می کرد و مناقب و فضایل ائمه را نقل می کرد تا اینکه گفت در وقتی که حضرت امام رضا (ع) به مرو تشریف آورده اند در عرض راه در یکی از منازل وارد حمامی شده بودند و مرد مبروصی هم در آنجا بود در وقت داخل شدن آن جناب به حمام طاسی را پر از آب کرده به پای آن سرور ریخته بود آن بزرگوار طاس آبی پر کرده و بر سر او ریخته بودند چون ملاحظه کردته بود دیده بود که آن آزار از آن بالکلیه دفعه سلب شده پرسیده بود که این مرد کیست گفته بودند که حضرت امام رضا (ع) است به پای

آن حضـرت افتاده بود و پای ان عالیجناب را بوسیده بود و شکر الهی را به جای آورده بود در آن وقت آن مرد طباخ بعد از شنیـدن نقـل به یکی از حمامهـای اصـفهان رفته و طـاس را پر آب کرده رو به مشـهد مقـدس کرده به گریه و زاری تمام طلب استشـقای آزار خود از آن حضرت می کند و می گوید چه شود که همچنان که آزار آن مرد را شفا دادی مرا نیز شفا بدهی و طـاس ابر را بر سـر خود به آن نیت ریخته بود دفعه آزار او به برکت آن عالیجنـاب بر طرف شـده بود همـان دم به همان مجمع آمـده به مردم گفته بود که من این نقـل را شـنیده به حمـام رفتم و چنین کردم از برکت آن حضـرت آزارم بر طرف شـد همه مردمی که او را مبروص دیـده بودنـد ملاحظه کردنـد آزار او بالکلیه بر طرف شده همگی شـکر الهی را بجای آوردند. مؤلف گوید که در سابق این معجزه را نقل نمودیم به اندک تفاوتی که آن کیفیت در بغداد واقع شده بود. واقعه هشتادم ایضاً حاجی مـذکور نقل نمود که من از اصـفهان آمـدم و در مشـهد مقـدس سـکنی نمودم در سـنه ۱۱۳۴ شـبی دزد به خـانه من آمـده دو صنـدوق رخوت و ما یعرف من که در آنجا بود برد و چون صـبح بیـدار شـدم و آن ماجرا را دیـدم و اطفال اضـطراب بسـیاری کردند وضو ساختم و نماز صبح را کردم و به آستانه حضرت امام رضا (ع) آمده تضرع و زاری نموده عرض نمودم که یا امام پناه به آسـتان شـما آونرده ام و مال خود را از شـما می خواهم و متوسل به جناب توام و مکرر استغاثه نمودم و در آستانه بودم که یکی از خویشان من آمد که بیا مال تو پیدا شد بیرون آمده اموال خود را در خانه دیدم شکر خدا را بجای آورده و کیفیت پیـدا شدن آن را پرسـیدم گفتند ادر این نزدیکی حمام خرابه ایست شخصـی از آنجا گذشـته صدائی می شـنود به درون حمام رفته می بیند که شخصی آنمجا است و زمین را کنده چیزی پنهان می کند دانسته بود که مال دزدیست جمعی را صدا می زند می آیند مال را گرفته دزد فرار می نماید که در این وقت آدمهای شما خبر می شوند و مال را گرفته به خبسه می آورند مجدد اشکر الهی را بجا می آورند. واقعه هشتاد و یکم سیادت و نجابت پناه فضیلت و کمالات دستگاه میرزا بدرالدین محمد خادم و مـدرس ولـد مرحوم میرزا ابراهیم نیشـابوری که مرد فاضـل صالـح ثقه ایست برای من نقل کرد که در وقتی که او زبکیه شومه مشـهد مقـدس را گرفتنـد و اموال سـکنه مشـهد مقـدس را غارت کردند و سـر طوق گنبد مبارک سـلطان الجن و الانس اعنی حضـرت امام رضا (ع) را بردند و به هر شهری که می بردند و نگاه می داشتند در آن شهر آزار طاعون و وبا به هم می رسید و سبب را دانستند لابد سر طوق مبارک را آوردند و در جای خود نصب کردند. واقعه هشتاد و دوم در ماه شوال سنه هزار و صد و سی و چهار محمد افغان با لشکر بسیاری از بلده هرات به عزم تسخیر قلعه مشهد مقدس آمده دو ماه قلعه را محاصره نموده و معجزات بسیار از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) ظاهر گردید از آن جمله اینکه محمد صفی ولد جلال الدین مسعود تربتی که بیست روز اسـیر آنها بود و خدا بخش ولد بخشـی جامی مردم لنگر که دهیست از دهات جام که قریب دو ماه بود که اسیر بود در روز پانزدهم شهر ذی الحجه گریخته از دروازه نوغان داخل شهر شدند

و هر دو برای حقیر نقل نمودند که ماهر دو در پیش میرزا معین خافی که منشـی محمد بود بودیم و مرد قلندر را به خانه منشی آوردنـد که هر دو دست او سوخته بود و کنجـل شـده بود سـبب را از او پرسـیدند گفت شب حضـرت امـام رضا را در خواب دیدم که به من فرمودند که به محمد بگو که از دور شـهر برخیزد و برود چه می خواهد و در خواب دیدم که آتش به دستهای من افتاد و می سوخت

از خوف بیدار شدم دیدم که دستهای من بسوخته و به این نحو کنجل شده که می بینید. واقعه هشتاد و سیم آنکه در وقت محاصره مذکوره حضرت فضایل ماب ستوده اطوار علامی ملا محمد رضای مدرس و نایب سر کشیک آستانه مقدسه برای حقیر نقل نمود که شبی به محافظت دروازه عیدگاه مشغول بودیم دیدم که جمع کثیری متوجه گنبد مطهر شده می گفتند که نور باران شده چون این کمترین متوجه شده مشاهده نمودم دیدم که حق و صدقست هر دم نور بسیاری بر گنبد مبارک می ریزد بحمد الله و المنه که به زیارت او مشرف شدم و دیدم. مؤلف گوید که کسی استبعاد ننماید از نور باران قبه منوره زیرا که برای العین این خاکسار مشاهده نمودم که از قبه مبارکه آن شافع یوم النسور که حدیث فوج نیزل و فوج یصعد الی السماء الی یوم ینفخ فی الصور از پست ترین مدایح او است لمعات و اشراقات نور ساطع و نازل بود که از قبه عرش درجه آن شمس الشموس از بروز نور و ضیا چون سینه سینا و کوه طور و لمعات و اشراقات آن گنبد مطهر به مصداق الله نور السموات و الارض چون دریای نور و خشتهای طلای آن نور علی نور بود و لمعات نور به مصداق کوکب دری یوقد من شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه یکاد زیتها یضیء عالم امکان را چنان روشن و با ضیا نموده بود که چشم نظاره کنار تاب دیدن آن نبود

پنجه موسی است نمایان زدود *** نور تجلی است فروزان ز طور

کوکب سینه سینا اسیت این *** طنطنه بیضه بیضا است این

این شجر مرحله ایمن است *** نور شجر بین که از این روشن است

زین شجر الحق که انا الحق رواست *** دعوی حقیت از این حق بپا است

نی نی این تشبیه شد سهو القلم *** نی نی از کلکم خطا رفت

این رقم

شجره وادی ایمن اگر حضرت موسی را به مصداق اذرای نار افقال لاهله امکثوا انی انست نار العلی اتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی بمقام هدایت و ارشاد و نبوت و سداد رسانید لیکن تجلی نور سیمای ملائکه مقربین که از شیعیان خلص صاحب این قبه منوره می باشند و در حجابات عرش عظمت الهی ساکنند در وقتی که حضرت موسی (ع) سوال رب ارنی انظر الیک نمود به مقدارته سوزنی از عقب هفتاد هزار حجاب در کوه طور چنان تجلی نمود که شعاع آن نور جمیع وجه الارض را روشن و کوه و ارض و اشجار و معادن و نباتات را به ضیاء نموده مصرع شد صفحه زمین چه بهشت بریز جوان هر مجنونی را عقل و هر مریضی را اشفا و هر تب و بت پرستی را بطل و آن کوهی که موسی بر آن بود از شعاع تجلی آن نور پاره پاره و غبار شد و هفتاد نفر از بزرگان بنی اسرائیل از تجلی آن نور سوخته و هلاک و حضرت موسی تا سه روز مدهوش افتاده بر خاک بود و مفاد آیه جعله دکا و خر موسی صعقا از آن هویدا گردید آری نور پنجه موسی اگر چه چشمها را خیره نمود لیکن پنجه نورانی این سرور در شب تار عالم را به ضیاء و پر نور نموده چنانچه در کتب اخبار و سیر کیفیت آن روشن و مبرهن است مخفی نماند که اهل هیئت و نجوم را به دلائل متقنه این مطلب مبرهن است که نور ثوابت و سیار و ضیا و انوار

ایشان و ارشاد خلایق به ایشان به مصداق او بالنجم هم یهتدون از نور نیر اعظم خورشید عالم تاب است که عالم امکان از آن با ضیاء و پر نور است و نور نیر اعظم فرعی و نتیجه از نور انور جد صاحب این قبه منوره است به چندین واسطه آری اگر خورشید عالم تاب کسب نور و ضیا در وقت هر طلوع از این قبه منوره ننمایدمم و جبهه بر خشتهای طلای آن نساید از کجا تواند که عالم امکان را به نور خود منور ساخته مفاد و اشرقت الارض بنور ربها را در حق خود صادق آرد و ماه شب چهارده بدون توجه به این قبه منوره چون هلال ناتوان خود را انگشت نمای خاص عام ساخته چگونه می تواند

ص: ۱۸۷

بود که خود را به مقام والقمر نور ار ساندارى شمس و قمر و جميع كواكب از قوابت و سيار پرگار و ابد و رقبه منوره اش روز و شب در طوافند و از لمعات و اشراقات زائرین خلص آن شمس الشموس پیوسته کسب ضیا و نور می نمایند. نظم

گر کند در نه فلك یک خود گذار *** هست در این آستان چندین هزار

زیرا که انوار انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین که به زیارت امام هشتمین شرف یاب و از اشعه انواران نور الانوار که هزار کوه طور و سینه سینا از آن پر نورند که با ضیا و کامیاب گردند گاه گاهی از ایشان فیضی در مقام ظاهر به خاکیان و مقیدان عالم عناصر رسیده به چشم ظاهر هی و الله روضه من ریاض الجنه را دیده و انوار این قبه منوره را به مفاد حدیث نحن المشکاه فی المصباح در نظر ایشان جلوه می نماید اگر چه در عالم باطن همیشه این نور و اشراقات اهل جبروت و سراد پرتو دارد ولیکن خاکیان و مقیدان عالم طبیعت و ظلمت و نفس را این مقام نیست ولکین دیده خفاش کجا تاب المعات خورشید را دارد آری احمد ار بگشاید آن فر جلیل *** تا ابد مدهوش گردد جبرئیل و چشم و گوش را بگشا و حدیث نحن المشکاه فی المصباح را از صاحب این قبه عرش مدارا استماع نما تا پیوسته به نور الانومار ینقبه فلك مقدار منور گردی و داخل عموم یهدی الله لنوره من یشاء الی نظم ای بیخبر بگوش که صاحب خبر شوی تا راه رو نباشی کج راه بر شوی گر نور مهر حق بدل و جانت اوفتد بالله کز آفتاب فلك خوبتر شوی و حدیث من زاره او باك عنده لیله کان کمن زار الله فی عرشه را یوسته می شنوی و آیه الله نور السموات و الارض را دائماً میخوانی و تفسیر آن را از صاحب این قبه که مثلنا فی کتاب الله المشکاه و المشکاه فی القندیل فنحن المشکاه را نمی یابی و با وجود این حال می خواهی کان کمن زار الله فی عرشه باشی و داخل روضه من ریاض الجنه شوی بلی زایران خلص این نور الانوار به چشم ظاهر و باطن انوار و فیوضات الهی را مشاهده می نمایند و اقتباس از آن انوار نموده دیده ظاهر و باطن را از آن پر نور و قلب خود را مسور دارند مگر به گوش هوشت نرسیده آن حدیثی که از صاحب این قبه عرش مقدار در عیون اخبار روایت نموداه که چنانچه کواکب درخشنده در شبها به نظر اهل زمین جلوه می نماید و از نور و ضیا ایشان ساکنان خطه خاك تعجب دارند از نور و ضیاء و اشراق و بهای مؤمنین نیز مدبرات آن سموات تعجب و تحیر دارند در زمین و تضیی انوار هم لاهل السماء کما تضیئی نجوم السماء لاهل الارض اری نظم نه در اختر حرکت بود و نه در قطب سکون گر نبودی به زمین خاك نشینانی چند ای عزیز جائی که سیمای متهتجدین و نور صورت ایشانم چون ماه شب چهارده هزار سال راه را لامع و روشن نماید تعجب داری که نور قبه عرش مقدم امام هشتمین اهل زمین را منور ساخته و نعم ما قیل این لمعه لمعه خور که درخشنده میسره وین کوه کوه ابر که جنبد ز میمنه آن ضوء مرقدش به دلالات باهره و ان کرد تربتش به براهین قاطعه واقعه هشتاد و چهارم ایضاً در همان اوقات قلعه بندی که محمد مردود قلعه مشهد مقدس را محاصره نموده بود شبی از شبها از دو سمت شهریورش آوردند یکی از سمت دروازه نوغان و یکی از مابین دروازه دستجرد سراب و مردم سمت دروان نوغان زود خبر دار شده به ضرب گلوله تفنگ و باد لیج آنها را پیش نشاند و نردبانهای را که ساخته همراه آورده بودند در میان راه انداخته گریختند و مردم فوج برج سمت دروازه دستجرد و سراب چون کالی پناه بود دیرتر خبر دار شدند و افاغنه از خندق گذشته بودند داخل شیر حاجی شده نردبان را به دیوار قلعه گذاشته بودند و به بالای نردبان آمده نزدیك به این رسیده بودند که داخل شهر شوند و تیر و تفنگ بسیار

به جانب آنها انـداخته بودنـد و جمعی را مجروح و پاره را مقتول نمودنـد آخر فرار نمودنـد و جمعی اسـرا که گریخته به شـهر آمدنـد نقل کردنـد که جماعت افاغنه که همراه بودنـد و مجروح شاده بودند می گفتند که در دروازه چند نفر عرب را دیدیم که یکی نیزه و یکی شمشـیر و یکی تبر زینی در دست داشتند و بر ما حمله می کردند و ماها را مجروح می ساختند و ممانعت از دخول شـهر می نمودند به اعجاز حضـرت امام رضا (علیه السلام) واقعه هشتاد و پنجم ایضاً در همان شبی که محمد افغان از مـا بین دروازه سـراب و دسـتجرد یـورش آورده بود محمـد مهـدی ولـد حـاجی علی عرب توبچی از مردم سـاکن اصـفهان که توبچین همان برج بود نقل کرد که یک قبضه توبچه و یک قبضه زنبورک در آن برج بود و زنبورکی آنجا نبود و من مشـغول به انـداختن توبچه بودم و می دیدم که زنبورک خود به خود پر می شد و خالی می شد به نحوی که تا من یک توبچه را خالی کرده پر می کردم و می انداختم زنبورک چندین مرتبه پر و خالی می شد به اعجاز عحضـرت امام رضا (ع) بدون آنکه کسـی آنجا باشد و پر کند و بیندازد. واقعه هشـتاد و ششم ایضاً در همان شب یورش محمد مهدی توبچی ولد حاجی علی عرب برای من نقـل کرد که چنـدین توب که انـداختم توب از بالای غراده افتناد و کسـی هم نبود که کمک من نمایـد و توپ را بر بالای عراده بگـذارد حیران بودم ناگاه دیـدم که توپ خود به خود حرکت نموده و بر بالای عراده ایسـتاده یقین شـد که این از جمله معجزات آن حضـرت بود. واقعه هشتاد و هفتم ایضاً در همان اوقات قلعه بندی که محمد افغان آمده بود و چون در یورش اول کاری نساخته مایوس و مخذول بی نیل مقصود بر گشـتند بعد از چند روز دیگر باز اراده یورش نمود سـر گردهای لشکر خود را و تهدیـد و وعیـد نموده و نردبانهـای بسـیاری سـاخته شبی از مـابین دروازه نوغان و دروازه میرعلی امو ازاده یورش داشـتند گریخته آمده نقل کردند که چون چوب نردبانها تر و بسیار سنگین بود و مردم او هر چند سعی کردند که نردبانها را بردارند و بیارند نتوانستند برداشت اخر الامر قاطر بسیاری آوردند و هر نردبان را بر قاطری بستند که بیارند قدری را که آوردند به اعجاز حضـرت قاطرها رم کرده نردبانها را انداختند بعضی را شکسته پیش نیامدند و آن ملعون خود سوار شده بود دید که نردبانها را قاطرها انـداخته و شکسـتند و تکه و یموتی که به او اتفاق کرده بودنـد دیدنـد که مردم برجها بیدارنـد و تفنگ می اندازنـد از همان جا برگشـتند هر چنـد محمد آنها را از جر و منع نموده بود فایده نکرده بود و در جواب گفته بودند که اینها بیدارند و ما را به تفنگ می زنند. واقعه هشتاد و هشتم ایضا در همان شب یورش ثانی اسیری نقل کرد که زنبورکها را بار شترها کردند که همراه بیاورند و بر مردم قلعه بیندازند همین که به نزدیک قلعه رسـیدند هر چند شترها را می زدند به سـمت قلعه نمی آمدند و همگی شترها برگشـته به سـمت صـحرا رفتنـد به اعجاز آن حضـرت. واقعه هشـتاد و نهم ایضاً در همان اوقات قلعه بنـدی جبار ورودی به یک یوز باشـی کنجلو را بقر اولی بیرون شـهر فرستاده بودند از برای من نقل کرد که از بیرون شهر ملاحظه قلعه می کردم به نظر چنین می نمـود که دیـوار قلعه سه برابر آنچه هست بلنـدتر است به اعجـاز آن حضـرت. واقعه نودم جنـاب سـتوده آداب فضـیلت و افادت پناه علامی فهامی آقا حسـین مدرس و خادم باشـی نقل کرد که شخصـی از اسـرار نقل کرد که من در میان قوشن محمـد بودم جمعی می گفتنـد که دست از محاصـره برداریـد و تفنگ به جانب شـهر و گنبد مبارک امام رضا (ع) میندازیـد که خوب نیست شخصـی از آن ملاعین گفته بود که از سـید رضا همان قـدر کار بر آیـد که از من بر آیـد در همان وقت یا همان روز آتشی به او می افتد و می سوزد و به جهنم واصل می شود

نظیر معجزه که در زمان مولف اتفاق افتاد که بعد ذکر خواهد شد. واقعه نود و یکم ایضاً در سنه ۱۳۰۴ در ایام قلعه بندی و محاصره نمودن محمد افغان قلعه مشهد مقدس را ضعیفه اعمی و بسیار فقیر و بی چیز بود به شخصی التماس می کندکه دست مرا گرفته به صحن مقدس بر آن شخص دست او را گرفته تا به صحن مقدس برابر پنجره فولادی که محاذی قبر مبارک منور علی بن موسی الرضا (ع) بود آورده و آن ضعیفه نقل کرد که شخصی در آن مکان به من گفت بگیر این اسب و نیزه را من دست دراز کرده لجام اسب و نیزه به دست من آمده آن را گرفتم و در این اثنا دیدم که چشم من روشن شده چشم گشودم گنبد مبارک و صحن مقدس را دیدم اما آن نیزه و اسب در دستم نبود یقینم شد که حضرت امام رضا (ع) چشم مرا روشن و شفا داد فریاد بر آوردم مردم جمع شده رخوت مرا پاره پاره کردند تیمناً و تبرکا بردند و جمعی که مرا به آن حال دیده بودند آمده پیش اهالی شرع انور شهادت دادند و بعد از ثبوت نقاره شادیانه زدند. واقعه نود و دوم ایضاً در همان وقت قلعه بندی صبحی بود که از خانه امیر علی قور لاس ولد تیمور علی که ملازم من بود و در دروازه نوغان کشیکچی بود آمده به او گفت بیا به خانه که تو را همشیره تو می طلبد و شب حضرت امام رضا چشم او را شفا داده او مرخص شده به خانه او رفته و بعد از اندک وقتی آمد چگونگی مقدمه را از او استفسار نمودم گفت همشیره من اعمی بود شب گذشته حضرت امام رضا او را شفا داده. واقعه نود و سیم حقیر جامع این رساله در اوقاتی که این رساله را جمع می نمودم به خدمت عالیحضرت سیادت و نمجابت پناه فضیلت و افادت و افاضت انبتاه جامع المنقولات افضل الزهاد و المتعبدین حسب نجیب میر منحمد تقی الرضوی ولد مرحماب میر معز الدین رسیده التماس نمودم که اگر خود از معجزه از مولای ما علی بن موسی الرضا دیده اید بیان فرمائید که داخل این رساله نمایم و شما هم از این ثواب بهره ور شوید به این مضمون نوشته فرستادند که بسم الله الرحمن الرحیم و هو حسبی بنده فدوی تقی رضوی معروض می دارد که نقیر شبی در پایین پای مبارک می گذشتم دیدم که نوری از قبه مبارکه ساطع می شود در همین سمت فقیر بودم و قداری ماندم به همان نحو بود که فقیر رفتم. واقعه نود و چهارم ایضاً سید مذکور نقل نموده که مدت سه سال بر این منوال بود که هر وقت فقیر را آزاری در بدن عارض می شد چون که به آستانه مقدسه مشرف می شدم موضع درد را به ضریح مقدس می مالیدم همان وقت چاق شد و در آن مدت مستمر بود و تخلف ننمود و بعد از آن احوال مختلف شد رزقنا الله العفو و العافیه بمنه. واقعه نود و پنجم ایضاً سید مذکور نقل نمود که فقیر وقتی از اوقات بیخ روز تا وقت در بستن در آستانه مقدسه می بودم و بی ضرورتی بیرون نمی رفتم در آن اثنا از توجهات مولای غریبان امور غریبه بر فقیر ظاهر شد و آنچه نوشته ام کمی از بسیار است. واقعه نود و ششم اینکه چون در سنه هزار و صد و سی و چهار محمد افغان مشهد مقدس را محاصره نموده بود و در سمت دروازه نوغان با عتبار اینکه تا نزدیک به قلعه همه جا دیواریست و باغات و محوطات بود فرود آمده به نحوی نزدیک بود که صدای حرف زدن افاغنه به جمعی که در دروازه و برج بودند می رسید و گلوله تفنگ و زنبورک ایشان می آمد و از برج و بارو می گذشت و به شهری می افتاد و بر مردم می خورد و به اعجاز حضرت امام رضا (ع) اذیت به کسی نمی رسانید. واقعه نود و هفتم اینکه در همان ایام قلعه بندی با وجود قحط و غلاو کمی حاصل سال سابق هنوز حاصل نو را به شهر نیاورده بودند مگر قلیلی به اعجاز امام

رضا (ع) نان جو و گندم به وضعی وفور به هم رسانید که تا نصف شب نان فروشها گوارها و تنبکهای را نان را می آوردند و در برج و دروازه ها می گردانیدند که بلکه مردم بخرند و اکثر آنها می ماند و شب مانده می شد و کسی نمی خرید و سابق بر آن چنان بود که کسی که می خواست دو نان بخرد بایست تا دو ساعت سرگردان شود تا تواند خرید و این همه به برکت آن حضرت است. واقعه نود و هشتم جناب فضیلت باب علامی فهامی مولانا محمد مومن شیخ الاسلام نقل نمود که از جمله معجزاتیس که نسبت به این خاکسار بی مقدار از معدن فیوضات ربانی و مهبط فتوحات سبحانی طبیب امراض عاصیان و شفیع او زار گناهکاران صورت وقوع پذیرفته آنکه در اوایل سن آزاری عارض این مریض معاصی و خطایا گردیده که مدت سه سال و نیم به آن مبتلا گشته و اطباء این ارض مقدس از معالجه عهاجز مانده ورمی بود که دو پا به هم رسیده روز به روز زیاد می شد اطباء و جراحان علاج آن را منصر در شکافتن دانستند و چون شکافتن خالی از خطری نبود بعد از معالجات بسیار و یاس از برء بنا را بر صبر و انتظار فرج از جانب حکیم علی الاطلاق گذاشته روزی این مبتلای گناه و این عاصی رو سیاه را بالضروره در محفه نشانیده به حمام برده بعد از دخول حمام به اراده تطهیر و تطنیف در گوشه قرار گرفته که جمعی از بی دردان جاهل و جاهلان غافل وارد حمام گردیده حقیر را به آن علت عجیبه ملاحظه نمودند بی تامل به سخنان نا ملایم و استهزا و سخریه شروع نموده این غریق بحر معصیت و غریب دیار عافیت از سخنان ایشان الم تازه و اضطراب بی اندازه روی نموده بی اختیار به بیرون آمدن از حمام سعی نموده به پرستاران خود التماس کردم که مرا به درگاه ملایک سجده گاه یعنی آستان ملایک پاسبان امام الانس و الجن ثامن الائمه (ع) رسانید که دوای دردها و علاج سختیها پیش او است بعد از رسانیدن این بیچاره دردمند به آن سده سینه به صدای بلند نالیدم که پادشاها درگهت دار الشفای دردهاست کارم سخت شده و طاقتم نمانده و هر چند رو سیاهم و قابل هیچ گونه مرحمت نیستم اما شما معدن کرم و رحمید درد مرا چاره کن که بعد از فضل الهی و توجه شما امیدی دارم بعد از فراغ از زیارت مرا به خانه بردند و در بستر امیدواری خوابیده هنگام بیداری از خواب به دستور معهود پرستار خود را طلبیده که در حرکت پا و برخواستن از جا نماید در این حالت محسوس شد که حالت هر شب نیست و کمال سبکی در خود و پای خود می بینم بعد از ملاحظه تمام معلوم گردیده که انور می که برابر بمشکی بود ثلثی از آن کم شده و از آن درد و المی ظاهر نمی شود و هم چنین شب دوم ثلث آن و شب سیم بالکلیه زایل و مفقود گردید که بعد از آن اثری از آزار و وجع و الم باقی نمانده و تا حال برکت شفقت و مرحمت آن زبده اخیار و نور دیده سید ابرار فواید عظیمه از خلاصی این مرض یافته چند آزار دیگر به برکت و میمنت این نظر مرحمت اثر رفع شداه شکرا له ثم شکر اله واقعه نوزدهم ایضاً فضیلت پناه مذکور نقل کرده که از جمله معجزاتی که خود برای العین خود مشاهده نموده آنست که یکی از ما یوز باشیان ولایت قراباق که به سفر خراسان مامور بود و او را آزار فلجی عارض شده بود کسان او او را بر پشت به آن آستان عرش بنیان حمل و نقل می نمودند در یکی از شبهای جمعه که حقیر کثیر التقصیر در کشیک در صفه از دار الحفاظ نشسته بودم و از شب تقریباً نصفی گذشته بود یوز باشی مشارالیه به دستور معهود بعد از زیارت در گوشه از آن مکان رشک جنان افتاده

به نـاله و زاری مشـغول بـود که ناگـاه نعره زده به سـرعت از جـای خود حرکت نموده به دسـتور اصـحاب به شوی آن روضـه متبرکه منوره سـدره مرتبه دویـدن گرفته فریاد کنان تبرکی به عجز و نیاز و شـفا شـفا گویان می گردیـد بعد از فراغ از اقوال و اعمال و زیارت و نماز به کسان خود فرمود که مبلغی اشرفی آورده نثار آن مرقد منور نمودند از یوز باشی مشارالیه کیفیت آن موهبت را اسـتفسار نمودنـد تقریر نمود که در اثنـای ناله و زاری خوابم ربود دیـدم شـخص نورانی از حرم محترم بیرون آمـده عصائی بـه دسـت نجابت مـن روان و بر سـر مـن ایسـتاد و گفـت برخیز مـن گفتم چگـونه برخیزم که چنـدین سـالست که از برخواسـتن عاجزم آن شـخص فرمود که برخیز به حول و قوه رب العالمین من گفتم یا رب العالمین و از خواب بیدار شده خود را صـحیح و سالم دیدم که گویا هرگز آزاری نداشته ام و الحمد لله الذی جعلنا من امه جده سیئد المرسلین. واقعه صدم حاجی الحریمن الشـریفین حـاجی ذوالفقـار که مرد ثقه ایست برای من نقـل کرد به این نحو که کمترین ذوالفقـار در هنگـامی که در خـدمت مرحمت و غفران پناه میرزا محمـد صالح الرضوی ناظر جلیل القدر سـرکار فیض آثار بودم تقریباً سـی سال قبل از این شخصی از زارعین طرق که از جمله موقوفات سرکار فیض آثار است آمده مذکور نمود که خدای تعالی فرزندی به من داده و والـده اش فوت شـده و کسـی نبود که طفـل را شـیر دهـد چنـد روز آن طفل را به خانه های همسایه ها برده التماس نمودم که ضعیفها که شـیر دارند او را شـیر بدهند تا آنکه ضـعیفها در شـیر دادن او مضایقه نمودند یک شبی از سر شام تا صبح آن طفل گریه کرد و مرا آرام نداد چند نوبت اراده کشـتن آن طفل را کردم تا آنکه صـبحی به اراده زمین شـیار کردن به صحرا رفتم و طفل را برداشـته همراه بردم که او را در بیابان در چاهی اندازم به کنار چاهی آمده خواستم آن طفل را در چاه اندازم و خواطر غم آلود را از زحمت او بپردازم ناگاه چشم من بر گنبد مبارک امام ضامن ثامن علیه السلام افتاد گریه بر من غلبه نمود استدعا نمودم که یـا امـام غریبـان و چـاره ساز بیچارگـان رحمی بر حال این طفل بکن مپسـند که مرتکب قتل او شوم طفل را در کنار چاه گذاشـتم و رفتم که به عمل شیار مشغول گردم بعد از ساعتی سینه من خارش زیادی به هم رسانید وقتی که ملاحظه کردم که شـیر از پسـتان من روان شده خود را به سر چاه رسانیدم دیدم از بسیاری گریه آن طفل نزدیک به نرسیده که بر طرف شود پسـتان خود را به دهن او دادم شـروع به مکیدن نمود و ساکت شد و به خواب رفت باز به دستور به صحرا آمدم و هر مرتبه که آن طفل بیـدار و گرسـنه می شد اثر هیجان شـیر در پسـتان من ظاهر می شد غرض که تا انفصال ایام رضاع آن طفل را به شـیر پسـتان خود بزرگ کردم و بعد از آنکه ایام رضاع بسر رسید شیر هم در پستان من خشک شد و آن مرد سینه خود را نمود سر سینه او از مکیـدن آن طفـل چون پسـتان زنان بزرگ شـده بود. واقعه صـد و دهم حاجی مـذکور برای من نقل کرد که محمد جعفر نامی از اقوام کمترین والده او فوت شده بود و کسـی نمبود که او را شـیر دهد یک شبی از کثرت گریه و غلبه گرسنگی بی تابی زیادی کرده پادرش از ضامن غریبان اسـتمداد جسـته تضرع زیادی به درگاه آن واجب التعظیم می نماید فی الفور می بینـد که آن طفـل سـاکت شـد به خـاطرش می رسـد که البته آن طفـل بر طرف شـده صـبح که می شود می بینـد که آن طفل انگشت ابهام دست راست خود را در دهن گرفته می مکـد و شـیر از دهن طفل می ریزد انگشت را از ذهن آن طفل بیرون می آورد می بیند که در بن ناخن انگشت ابهامش دو سوراخ به هم رسیده شیر روان شده شکر الهی را بجا آورده و تا ایام رضاع

هرگاه طفل گرسنه می شده انگشت خود را می مکید و شیر می خورده تا بزرگ شده در هنگامی که به سن رشد رسیده بود می گفت تا شبها انگشت خود را در ذهن نگیرم خوابم نمی برد اثر آن دو سوراخ که شیر بیرون می آمده در انگشت او به ظهور می رسد. واقعه صد و دوم

شنیدم ز ملا علی تقی *** که بود عالم و صالح متقی

به صافی دلش رشک باغ ارم *** بود از جمله حافظان حرم

که بودم مشرف به صدق و صفا *** به طوف حریم علی رضا

شلی دست کوته ز بخت سعید *** به پابوس شاه خراسان رسید

پدر بردش اندر پس پشت پشت *** به او کرد و گفتش به ظاهر درشت

نداری اگر نه ز علت رهی *** در این باب ای باب نزدم رهی

چه آن بی نوا این نوا را شنید *** چه عشاق آهی ز دل بر کشید

حسینی صفت دیده پر آب کرد *** بصوت مخالف کشیده آه سرد

بگفت ای بزرگ عراق و حجاز *** چه من کوچکم مدعایم بساز

امام زمان مقتدای ز من *** چه باشد بری رنج و علت ز من

به قانون چه گردانید عارا تمام *** به اعجاز آن شه علیه السلام

ز جا جست و قد دو تا کرد راست *** فتاده ز خاک مذلت بخواست

واقعه صد و سیم یکی از صلحاء خدمه روضه مقدس منوره که آقا صالح نام داشت مرد ثقه بود نایب التولیه به او مامور نموده بود که تقسیم نام جیره خواران سرکار مولای متقیان علی بن موسی الرضا (ع) را نماید وجه نان مزبور را تسلیم او نموده بودند در پائین پای مبارک آن مقتدا عیاری وجه نان مزبور را که مبلغ چهار تومان و سی دینار بود با دستمالی از بغل او برآورده بود و چون که مطلع شده بود او را یاس زیادی به هم رسیده بود سوای ای عرض به جناب آن بزرگوار مفر و ملجا دیگر نیافته بود و همان لحظه رو به طرف روضه مقدسه آن بزرگوار آورده دست دعا بلند و استدعا نموده بود که چون مردم در هند و روم و فرنک چیزی گم کنند از جناب شما التماس می نمایند با اکرام و انعام بامورد می شود و این وجه از سرکار فیض مدار تو و پائین پای مبارک برده اند سبب بد نلامی این گناه کار و نقصان جیره خواران سرکار می شود می خواهم دستم خالی از وجه بر نگردد هنوز عرض حال به خدمت آن برگزیده ذوالجلال به مال نرسیده بود که پسرکی محمد علی نام در سن چهارده سالگی گفته بود که ای ابو صالح واهمه مکن و تشویش مدار که برنده زر را من دیدم به این صفت و به این لباس بود دیگری

از منسوبان سرکار همان لحظه حاضر و اسم آن مرد ود را مذکور ساخت در همان شب وجه مذکور مهیا و از دزد مزبور شنیده بودنـد که چون زر را بردم حالتی به هم رسانیـدم که گویا پا رفتار و قـدرت تصـرف در آن نـدارم و روز دیگر باز به مصـرف خود رسید. واقعه صد و چهارم در حالت تحریر بر این رسالت که بیست و نهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۳۵ زن و دختر شیخ علی عرب بنـا بر اینکه شـوهر او فوت شـده بود و دزدان به خـانه او رفتنـد قـدری اموال او را برده بودنـد از خوف پنـاه به خـانه فقیر شمس الـدین محمد الرضوی سـر کشـیک مولف این رساله آورده بود و چون نوروز نزدیک بود اراده نمودم که برای تدارک عیـد قدری مساعده نمایم چون دختران شـیخ مذکور مطلع شد گفت قدری زر من به شـما می دهم سـند او را بنویسد و ملکی مرهون کنید و نقد پانزده تومان زر داشت آورده در صندوق خود گذاشته که بعد از آنکه سند را از من بگیرد بدهد اتفاقاً روز پیش برف باریـده بود و از بامها پائین انـداخته بودنـد و دور حوالی را پارک نکرده بودنـد دو روز بعد چند نفر مزدور آوردیم که برف را پاک کننـد از جمله محمـد نام مرد قائینی بود و پسـری داشت جعفر نام ده ساله بود اتفاقات بـدر خانه که صـندوق داشت و سـیده کسـی در آنجا نبود به خانه رفته و قفل صـندوق را تابیده بود و زلفی را کنده همان کیسه زر را به این منظنه زر تاری برداشته برده بود صاحب زر سه ساعت از شب گذشته مطلع شد و بی تابی بسیاری

کرد و در همان شب کس فرستادم و محمد مذکور را آوردند به او گفتم او هم منکر شد و شروع به گریه کرد به وضعی که بر او ترحم کردم التجا به حضرت ضامن غریبان شده به آستان بوسی آن روضه بهشت نشان مشرف شدم و به خدمت آن سرور عرض کردم که یا مولای من خاک رویه آستان شمایم روا مدار که مال این بیچاره در خانه من تلف شود و این بد نامی و خجالت برای من بماند یا مولا شفقتی بکن و وضعی نما که مال او پیدا شود و گریه کردم زیارت کرداه به خانه برگشتم مقارن آمدن من محمد علی نام ولد فضیلت پناه ملا علینقی مشهدی آمد و گفت من جعفر مذکور را دیدم و از او تفتیش کردم بدون اینکه اون را آزار دهم اقرار کرد دانستم که دعای من مستجاب شده شکر الهی را بجای آوردمس رفته زر مرا به این منظنه آوردند مجدداً شکر الهی را به جا آوردم تنا به اینجا بود تمام کلام آن سید بزرگوار در کراماات و واقعاتی که از آن سرور اخیار به ظهور رسیده و اما آنچه بر خود مولف عاصی روی داده و به مرتبه یقین رسیده بسیار است. از آن جمله اینکه در ابتدای تحصیل علم در مشهد مقدس حضرت امام رضا (ع) در خدمت عالم ربانی و وفقیه صمدانی و عارف واقعی و حکیم الهی الذی صنف فی کل علم من العلوم الشرعیه و لم یری عبن الزمان نظیره فی العلوم النقلیه و العقلیه البحر التحریر اللوذعی اعنی شیخی و مولائی شمس الدین ابن جمال الدین البهبهانی افاض الله تعالی مرقد شا بیت الرحمه و الغفران و اسکنه فی اعلی درجات الجنان مشغول تحصیل علم بودم و صاحب ریاض رضوان الله علیهم رسیده بود و افاضه فیوضات از حضور مجلس درس آن بزرگواران یافته ولیکن در ارض اقدس رضوی علی مشرفها الاف التحیه و الثناء غریب وار در زاویه عزلت باب آمد و شد اهل آن روزگار بر خود مسدود فرموده در حجره خود که در صحن عتیق متمایل گنبد مطهر بود پیوسته به تحریر فقه و اصول اشتغال داشتند و کتب بسیار رفقه و اصول و کلام و علوم ادبیه تصنیف فرموده اند و این تبه روزگار پیوسته به خدمت گذاری آن بزرگوار اشتغال داشتم و زهد آن جناب چنین بود که جمیع لباسهای او را کسی به مبلغ پنج هزار بر نمی داشت و جوع و مقام فقرش به مرتبه بود که اکثر روزها گرسنه بود و گاهی که گرسنگی بر آن سرور زور آور می شد سر از روی کتاب بالا می نمود و نظر به گنبد مبارک حضرت امام رضا (ع) می نمود و این آیه را تلاوت می نمود که امن یجیب المضطر اذا دعاه و اشک از دیده های حق بین او جاری می شد در آن حال یا قریب به آن کسی پیدا نمی شد که آن جناب به جهت او استخاره نماید یک پول یا دو پول می داد فی الفور همان را نان می خریدم و می آوردم بلغ می فرمودند و شکر خداوند عالم می نمودند و باز سر مبارک را به زیر افکنده مشغول تحریر فقه یا اصول می شدند و در آن حین با خود همهمه می نمودند به قسمی که اگر کسی در حجرهس ایشان مشغول صحبتی بود به واسطه آن همهمه آواز صحبت او مانع از تالیف آن جناب نبود و آن شیخ جلیل سوای وقت نماز از صبح تا شام اشتغال به تحریر داشت و هیچ امری از امور امامت و قضاوت و آمد و شد و تدریس نمی پرداخت و در کمال زهد و ورع و فقر و پریشانی بسر می برد و اگر هم احیاناً بعضی مردم از برای آن جناب اطعمه لذیذه یا لباسی تعارف و عطیه می آوردند به اطفال و عیال خود می داد و هرگز ندیدم که از اطعمه لذیذ و نعمتهای دنیوی متلذذ گردند و به این عاصی تبه روزگار نهایت رافت و مرحمت داشت و به جز اینکه درس حقیر را می فرمودند درس دیگر نمی فرمود و حقیر هم محض تیمن و تبرک مهما امکن از خدمت آن جناب غافل نمی شدمن ولیکن در آن زمان بسیار فقیر و پریشان حال بودم به قسمی که قادر بر تحصیل

معیشت خود به قدر ضرورت نبودم قصد این نمودم که از مشهد مقدس آن سرور به عزن مسافرت به جانب اصفهان روم و عیال خود را در این بلده بگذارم چون بر این قصد مصمم شدم در صبح آن روزی که اراده این مطلب را داشتم مادر پیری دارم که تا زمان حال تحریر نیز بحمدالله تعالی حیات دارد و زیاده از صد سال سن او می شود شب آن سرور عالم را در خواب دیده بود که در روضه عرش درجه آن سرور در بالای تختی قرار فرموده و نهر ابی از پای تخت آن سرور جاریست و این عاصی در خدمت آن جناب بنده وار ایستادم آن سرور به مادر این عاصی خطاب فرموده بودند که مگذار پسرت از مشهد ما به جای دیگر برود و اخراجات و معاش و گذران او با ماست در خدمت آن سرور اشرفی و ریال بسیاری بود یک مشت برداشتند و به این عاصی مرحمت فرمودند و گفتند این را در امورات خود خرج نما و از اینجا به جای دیگر مرو و این عاصی در وقتی که آن پولها را از آن معدن جود و احسان گرفتم دو ریال یا دو اشرفیث از انها در نهر آب افتاد آنم سرور عالمیان به این عاصی فرمودند یا دو رسال یا دو اشرفی را برو و از میان آب بردار من به فرموده آن سرور داخل نهر آب شده آنها را پیدا نمودم و برداشتم بعد از اینکه والده این تبه روزگار این خواب را از برای من نقل نمود فسخ عزیمت نموده مجاورت آن سرور را اختیار نمودم و بعد از چند زمانی از فیض زواران ان سرور که از ولایات بعیده به زیارت آن حضرت شرفیاب شده بودند مستفیض شدم و اعانت کلی به این عاصی نمودند که از عسرت و انقلاب رها شدم و باز در خدمت آن شیخ بزرگوار بودم و به تحصیل علم در نزد ایشان اشتغال داشتم تا اینکه در اواخر سال ۱۲۰۴ در ماه مبارک رمضان به جوار رحمت الهی قرین گردیدند و از مولفات مشهوره آن شیخ جلیل شرح معالم اصول است که پنج مجلد و قریب به یکصد و سی هزار بیت است و حاشیه قوانین دو جلد است و حاشیه مطول و رسایل متفرقه و جواهر کلام در اصول دین نظیر گوهر مراد و در نحو و صرف و معانی و غیره که اسامی آنها در نظرم نیست و مرقد شریفش در صفه همان حجره که قریب به پنجاه ساله در آن حجره مشغول تالیف و تصنیف بودند واقع گردیده یک حجر بین مرقد آن جناب و مرقد شیخ جلیل و حبرنبیل عالم ربانی و محدث واقعی شیخ حر عاملی صاحب وسایل الشیعه واقع است افاض الله تعالی علی مرقدهما الرحمه و الرضوان و اسکنهما فی اعلی غرفات الجنان. از آن جمله اینکه در زمان تحریر تحفه الحسینیه که اول مولفات این تبه روزگار است از کتب اخبار و مناقب و مصایب ائمه اطهار علیهم السلام اسباب تالیف نداشتم و بسیار شوق در تالیف آن نسخه شریفه داشتم تا اینکه وقت سحری در بالا سر آن سرور عالمیان عرض حال به درگاه خداوند نمودم و گریه و ناله بی اختیارم نمود و عرض حال به زبان فارسی در قنوت نموده و التماس نمودم که خداوند عالم به سبب توجه و التفات آن سرور عالمیان کتب بسیاری در حدیث و فقه و رجال و قصص و حکایات و غیره به این عاصی عطا فرماید تا اینکه بتوانم تالیف این نسخه شریفه نمایم چند زمانی از این مقدمه نگذشت که خداوند عالم به برکت آن سرور اسباب کار از کتب اخبار و غیره به این ذره بی مقدار چند از مرحمت فرمودند که بحمد الله تعالی قریب به سیصد جلد بلکه زیادتر از کتب در هر علمی در کتابخانه این عاصی موجود است و بعد از تالیف جلدین تحفه الحسینیه کتب دیگر در مواعظ و نصایح و فضایل و مناقب و مراثی تالیف نموده ام(۱) از آن جمله اینکه در ایام محاصره مشهد مقدس رضوی علی مشرفها الاف السلام و التحیه که سنه ۱۲۶۵ اول آن بود در خانه گندم به قدر تدارک سال نداشتم و جلد اول تحفه الحسینیه را شخصی از این عاصی گرفته بود که به عوض آن یکصد من گندم بدهد و به وعده او خواطر جمع

۱- (۱)که از آن جمله سرور العارفین قریب به ده طرد بیت است احوال مختار و از آن جمله نجات الخائقین در فضایل زیارت امـام حسـین (ع) و از آن جمله وسـیله النجاه و از آن جمله وسـیله النجاه و از ان جمله امواج البکا و از آن جمله سـفینه النجاه و این سه جلد در شـهادت امام حسـین است و از آن جمله ذخیره المعاد که در شـرح ادعیه صـغیره ایام ماه رمضان است و از آن جمله سراج المجتهدین است که در بیان اران شب زنده داری و نظایف تهجد است.

بودم تـا اینکه روزی در پیش روی ضـریح مقـدس منور آن سـرور ابرار ایسـتاده بودم و زیـارت جوادیه می خوانـدم که در این حین آدم آن شـخص که تحفه الحسـینیه را گرفته بـود که گنـدم بدهیـد کتـاب را به حقیر داد و از زبـان او گفت که نتوانسـتم گنـدم به شـما بدهم کتاب خود را بگیر به محض این مقا ارقتی بر این عاصـی فی الحال روی داد و عرض نمودم یا مولا گندم انبار شـما را طایفه ترکمانیه و فساق و فجار می خورند و این عاصـی در مدایح و مصائب جد شـما این کتاب را تالیف نموده و علاوه از مال خود مبلغی خرج کاتب و کاغـذ و جلـد نموده ام به جز جناب شـما در این وقت و زمان از این ناتوان کیزست که طالب باشد و کتاب را متصل به ضـریح مقدس گذاشتم و عرض کردم کتاب را به شما می دهم و از شما گندم می خواهم بعد از گریه و الحال بیشـمار از روضه منور آن سـرور اخیار بیرون آمـده بـدون اراده و اختیار به منزل یکی از احبا رفتم بعـد از طی تعارفـات و اطلاـع ایشان از این مرحله در همان ساعت یکصـد من آرد به حقیر دادنـد که پول آن را بعـد از رفع محاصـره اخذ نماینـد و چنـد روز بعـد از این مقـدمه روزی دو روضه عرض درجه یکی از اصـدقا به این عاصـی فرمودنـد که مرحوم حـاجی حسین طهرانی به من وصیت نموده که هر وقت حوالی او را بفروشم از تنخواه حوالی او جلدین تحفه الحسینیه را وقف نمایم و تولیت آن را به خودت واگـذرم هرگـاه نسـخه موجودی داری بیاور که حال حوالی او در معرض بیع است حقیر جلـدین تحفه الحسـینیه را حاضـر نموده ایشان خریدنـد و قیمت گندم دادند و از التفات آن سـرور تا مدت طول محاصـره بلکه زیادتر آرد و گندم داشـتم بلکه اعانت بعضـی از مجاورین را نیز از آن نمودم. از آن جمله اینکه معجزه آن سرور را که سابقا مذکور شد در خصوص آن شخصـی که زن او در جزیره باقی مانده بود و او و دو پسـر او از دریا گذشـته بودند و آن شخص از بلاد بعیده به قصـد زیـارت آن سـرور آمـده و در روضه عرش درجه شب بـاقی مانـده بود و زوجه خود را از آن سـرور طلب می نمود و در همان شب به اعجاز آن سـرور زن او را از آن حضـرت از آن جزیره به روضه عرش درجه خود آوردنـد. معجزه مزبور را حقیر خواهش نموده بودم که سـیدی از سادات روضه خوان که در آن زمان در مشهد مقدس منور آن سرور منزل داشت به نظم در آوردند و در زمان محاصـره مشهد مقدس جناب سید مزبور مشغول به نظم آن معجزه گردیدند و بعد از اتمام اشعار آن معجزه در بار روزی در ایوان مسـجد مدرسه نواب در خدمت عالیجنابان مقدس القابان اشر الواعظین مرحوم جنت آشیان شیخ یوسف واعـظ و رئیس الراثین و اشـرف الحاج و المعتمرین حاج ملا مهر علی روضه خان حاضـر بودیم و آن جناب به خوانـدن اشـعار معجزه مزبوره مشـغول بودنـد که ناگاه در آن حین سه نفر از فراشان آن شـقی می خواهـد حقیر فهمیـدم که از دست او رهائی نخواهم داشت ملتجی به حضـرت ثامن الائمه (ع) شدم و همان اشـعار را از جناب سـید مزبور گرفته در وقتی که این عاصی را در منزل آن شـقی محبوس نمودنـد آن منزل مقابل به گنبد مبارک آن سـرور عالمیان بود و عرض نمودم یا مولی به جز جناب مقدس آن بزرگوار فریاد رسـی ندارم چنانچه به فریاد آن زوارت رسیدی و زن او را از جزیره هندوستان به او رسانیدی مرا هم از دست این شـقی رهائی عطا فرما و روا مـدار که این شـقی اذیت و ازاری به این عاصـی برسانـد عیال و اطفال و پدر و مادرم همه مضطرب و حیران می باشند دو روز بعد از آن به وسیله یکی از شیعیان آن سرور اخیار از حبس او بیرون شدم و درون

بیشتر زمان حبس این حقیر طول نکشید و آن شقی آسیب جانی و مال به حقیر نرسید بلکه دو نفر از تابعین آن شقی در شب اول حبس عاصی از اعمال ناشایست خود توبه نمودند و از اعمال زشت خود نادم شدند و صیغه توبه را حقیر به آن دو نفر تلقین نمودم و توبه نمودند. از آن جمله اینکه در ایام محاصره که اشرار و فجار بنای غارت قتادیل طلا و نقره که اهل اسلام به مرور ایام پیش کش اند السلام نموده بودند نهادند در شبی یک نفر از آن اشقیا که ادر شقاوت عدیل و نظیر نداشت با جمعی قصد این نمودند که خزانه روضه رضویه را غارت نمایند و چون قفل بزرگی بر در خزانه زده بودند که گشادن آن به جز کلید خاص همان قفل ممکن نبود و عالیجناب آقا سید محمد رضوی خزانه دار چون از قصد اشقیا مطلع شد مخفی گردیدئه بود لهذا آن شقی گفت که قفل را بشکنند و به او گفتند که بی حرمتی می شود مبادا که آسیبی بر ما وارد شود(۱) و خود تبر زین گرفته و قفل خزانه مبارکه را شکست چند روز از این مرحله نگذشت که بر همان موضعی که آن شقی دست بر گردن خود زده بود گلوله به اعجاز آن سرور وارد شد و تا سه روز مثل سگ ناله و فریاد می نمود تا به جهنم واصل شد از آن جمله اینکه هر یک از آن اشرار که در زمان محاصره اذیت و آزار به مجاورین آن سرور اخیار نموده بودند یا دست تعدی نهب و غارت آن روضه عرش مدار گشاده بودند بعد از رفع محاصره هر یک به طریقی کشته گردیده و به مقتضی فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین بغدابهای گوناگون در دنیا معذب شده بدار البوار پیوستند از آن جمله اینکه چنانچه به روایت منقول از ابن شهر آشوب مستر شد عباسی مالهای خزاین حضرت امام حسین را غارت نمود و گفت قبر احتیاج به خزاین ندارد و به لشکرهای خود قسمت نمود و چون از کربلا به مدینه بیرون رفت به اعجاز آن حضرت او و پسرش هر دو کشته شدند همچنین در زمان محاصره آن ارض اقدس ان کسی که اقدام نمود به غارت قنادیل طلا و نقره و کندن در بطلای روضه عرش درجه و درب مرصع ضریح مقدس و می گفت امام رضا (ع) احتیاج به اینها ندارد و به فجار و اشرار به طریق مواجب قسمت نمود که اعانت او نمایند و چون از مشهد مقدس بیرون شد او و پسرش و برادرش هر سه به اعجاز آن سرور کشته گردیدند. از آن جمله اینکه در سنه هزار و دویست و هفتاد و هشت که زمان تحریر این معجزاتست السید الاجل الانور و العالم المقدس الازهر جناب شریعتمدار آقا سید عبدالصمد آقا سید علی بن اقا سید محسن الحسنی که از جمله فضلا و علمای بادکوبه است در این سال به زیارت آن سرور اخیار مشرف شده بودند نقل نمودند که بعد از اینکه از عتبات عالیات به ولایت اصلی خود که بادکوبه بود برگشتم از اشرف آن بلد زنی به حباله زوجیت خود در آوردم و بعد از اینکه به آن زن خلوت نمودم در خود هیچ آثار میل و رغبت به آن زن ندیدم و هر قدر در این باب علاج کردم فائده نکرد و مدت ده سال به همین درد مبتلا بودم و در این عرض مدت از معاجین و ادویه هر چه اطبا و اهل خبره دستور العمل دادند به کار برده صرف نمودم مفید نشد تا اینکه از همه جا مایوس شده روی توجه به دار الشفای حقیقی نموده عازم زیارت امام همام و پیشوای خاص و عام حضرت امام رضا (ع) شدم شاید این درد بی درمان را از چاره ساز بیچارگان به درمان رسانند و مرا از این حالت و آزار وارهانند تا اینکه در سال مذکور به زیارت آن سرور ابرار شرفیاب شدم و مستدعی علاج از آن سرور اخیار شدم چون چند ماه از این مقدمه گذشت و هیچ نظر التفاتی از آن سرور به این حقیر نشد سینه ام تنگ شد و هم و غم و الم بیشمار بر من روی داد روزی ملتجی به ضریح مقدس منور آن سرور ابرار شدم و به زبان عجز و انکسار عرض نمودم که یا مولی کس در این درکه نیامدا باز گردد ناامید به امیدی روی به روضه

۱- (۱)آن شقی دست بر گردن خود زد و کفش بر گردن من اگر آسیبی به شما وارد آید

عرش سرپرت آورده ام و با نحاج مطلبی از وطن خود به این استان ملایکم پاسبان توجه نموده ام اگر این درد بی درمان شفا عطا نفرمائی به چه روی به وطن خود برگردم و به کدام زبان جواب اهل بادکوبه را که منتظر شفای درد من از جناب مقدست بود ادا نمایم هرگاه مرا قابل این عطیه و مکرمت نمی دانید اخراجات توطن این دردمند را مرحمت فرمائید که در جوار شما باشم و چشم از وطن اصلی خود در پوشم یا عود به عتبات عالیات نموده در جوار آن بزرگواران رحل اقامت اندازم زیرا که روی عود به وطن خود ندارم و به این خیال از خجالت و شرمساری نمی توانم در آن بلد اقامه نمایم و آن روز هفتم یا هشتم عاشورا بود بعد از گریه و الحال و دعا و اتمام زیارت عاشورا به منزل خود مراجعت نموده چون به منزل وارد شدم در احوال خود فی الحال تغییر کلی دیدم که گویا شخص سابقنیستم در همان لحظه میل کلی و رغبت مفرطی به زوجه خود رسانیدم و از برکت التفات آن سرور بالمزه آن مرض بر طرف شد و جناب سید مزبور می فرمودند که احتمال حمل هم در زوجه خود می دیدیم باری به این نیل مقصود باز به وطن اصلی خود عود نمود و دیگر از جمله واقعات غریبه که از برکت مرقد منور آن سرور به ظهور پیوست است حکایتی است که در کتاب عیون الذکا نقل شده که دو برادر بودند که یکی از جمله طلاب محسوب می شد و دیگری نوکر حاکم بود آن برادری که طلبه بود مرد متقی زاهد عابدی بود قصد زیارت حضرت امام رضا (ع) نموده به جهت وداع به خانه برادر خود که نوکر حاکم بود آمد وقتی آمد که برادرش به خانه نبود و عیال و اطفال خود را وداع نمود و برگشت و روانه زیارت آن حضرت گردیدند اما وقتی که برادر او به خانه مراجعت نمود کیفیت مرا به او گفتند چون رفتن برادر خود را به جانب مشهد مقدس شنید بر اسب خود سوار شده و از عقب برادر خود روانه گردید چون به برادر و رفقای او رسید و برادر را وداع نموده خواست برگردد با خود فکر نمود که برادرم به زیارت حضرت امام رضا (ع) می رود چرا من نروم خلاصه کلام شوق زیارت آن سرور او را عازم مشهد مقدس نمود با برادر و سایر زوار روانه آستانه عرش درجه آن سرور گردید چون که آن شخص نوکر حاکم بود و طبیعت او به ظلم و اذیت مسلمانان عادت نموده بود در بین راه زایرین را اذیت می نمود و فحش می داد و زائرین شکوه او را به برادر مؤمن او می نمودند و هر چند او را موعظه و نصیحت می نمود فایده بر آن مترتب نمی شد و همیشه آن برادر مومن از دست او خجل و شرمسار بود تا اینکه این شخص مریض شد و در نزدیکی مشهد مقدس فوت نمود زوار از مردن او خوشحال شدند برادر مومن او را غسل داده و کفن نموده و مصلحت چنان دید که او را بر همان اسب خودش سوار کند و بیاورد در مشهد مقدس دفن نماید به همین فکر او را به خود برد و در مشهد مقدس در صحن مطهر منزل گرفت و نعش برادر خود را به زیارت آن سرور برده و بعد از آن آورد در همان مکان مقدس دفن نمود برادر مومن در همان شب در خواب دید که به زیارت آن سرور مشرف شد و بیرون آمده باغی در جواب صحن منور به نظرش آمد داخل باغ شد دید باغیست در نهایت صفا و ضیا و انهار و اشجار و ثمرات و عمارات عالیه در آن باغ بود و خدام بسیار در آنجا ایستاده و شخصی در نهایت عزت و اعتبار و اقتدار در عمارت نشسه و خدام بسیار در یمین و یسار او صف در صف ایستاده این مومن خالص در فکر بود که این باغ و عمارات و خدام چیست و از کیست دید شخصی که در آنجا نشسته بود از جا برخواسته در دست و پای او افتاد آن شخص مومن خوب ملاحظه نمود دید برادر اوست که روز گذشته او را دفن نموده بود گفت ای برادر تو مرده بودی همیشه نوکر حاکم و ظالم به این مرتبه به کجا رسیدی این چه وضع است که در تو مشاهده می نمایم سبب آن را بیان نما آن شخص گفت

ای برادر اینها همه از فیض تو به من رسید از اول حکایت خود را از برای تو نقل می نمایم همین که محتضر شدم در نهایت شدت جان مرا کندند و چون مرا بر تابوت گذاشتند و بر اسب بستی و اسب من آتش شد و دو نفر آمدند در نهایت خشونت و بدی رویت حربهای آتشی در دست ایشان بود و مرا عذاب می نمودند و هر چند به شما و زوارها التماس نموده فایده نبخشید و هر شب در آن آتش عذاب بودم تا داخل مشهد مقدس شدیم آن دو نفر از من دور شدند و تابوت چوب شد و اسب اسب شد و آتش موقوف شد تابوت مرا گذاشتند و رفتند آن دو نفر دورتر در مقابل من ایستاده بودند باز احوال من مشوش شد هر چند به شما التماس نمودم که مرا از دست این دو نفر خلاص نمائید فایده بر آن مترتب نگردید عصر که آمدند که تابوت مرا به روضه مقدسه ببرید دیدم مرد پیری در حرم محترم ایبستاده نزدیک روی حضرت امام رضا (ع) و حضرت امام رضا بر روی صندوق و مطهر با قریب به آن نشسته بود من سلام کردم حضرت روی مبارک خود را گردانید آن پیر به من فرمود که التماس کن که حضرت تو را ببخشد من التماس کردم فایده نبخشید و حضرت جواب مرا نفرمودند و چون مرا یک باردیگر دور ضریح مقدس آن حضرت گردانیدند چون به نزدیک آن مرد پیر رسیدم باز به من گفت التماس کن(۱) چون دفعه دیگر مرا به دور ضریح منور گردانیدند در دفعه سیم آن مرد پیر نورانی به من گفت التماس کن و حضرت را به حق جدش قسم بده و الا همین که تو را بیرون برند همان عذابها که دیدی بر تو وارد خواهد شد من عرض کردم که یا حضرت تو را به حق جدت قسم می دهم که از سر تقصیرات من در گذر و مرا عفو کن که زوار شمایم و دیگر تاب عذاب را ندارم حضرت روی مبارک به آن پیر نورانی نمودند و فرمودند نمی گذارند اینها که ما روی شفاعت داشته باشیم کاغذی به دو انگشت مبارک باز نموده و به من دادند همین که خواستم از روضه مقدسه بیرون روم این عمله جات که در پیش روی من بودند فریاد کردند که این شخص آزاد کرده امام رضا (ع) است و مرا به این باغ و عمارت آوردند که می بینی و دیگر روی آن دو نفر که مرا عذاب می کردند ندیدم و حال در این نعیم می باشم و اینها همه از لطفی است که در عالم برادری به من نمودی و هرگاه مرا به این مکان مقدس نمی آوردی بایست تا روز قیامت در عذاب باشم پس آن مرد مقدس می گوید از خواب بیدار شدم و امیدواری من به اشفاق ائمه طاهرین زیاد شد و فضیلت زیارت و مجاورت آن حضرت را داشتم و ایضاً در آن کتاب روایت نموده است و فی الحدیث الصحیح نما نداوله العلماء رضوان الله علیهم بحذف الاسناد الرسول الله (ص) قال دفن بمدینه بناها عبدالصالح الا سکندر ذوالقرنین بلده بارض طوس یقال لها سناباد بضعه منی فمن زاره علی بعد داره و شتت مزاره ضمنت له علی الله الجنه و الضامن عارم و کان فی درجتی یوم القیامه و کتب الله ثواب الف حجه مبروره و الف عمره مقبوله او قال لکل خطوه الفی حجه مبروره و الفی عمره مقبوله و العلم عند الله یعنی از جمله چیزهائی که شد اول بین علما شده که سند را می اندازند و تلقی به قبول نموده اند این است که رسول خدا (ص) فرمودند مدفون می شود به شهری که بنا گذاشته آن را بنده نیکوکار اسکندر ذوالقرنین بلدی به زمین طوس که او را سناباد می گویند پاره تن من پس کسی که او را زیارت کند بر دوری خانه او و پراکندگی مزار او ضامن می شوم از برای او بر خداوند عالم بهشت را و ضامن مدیونست و می باشد آن زوار در درجه من در روز قیامت و می نویسد خدا از برای او ثواب هزار ج پاکیزه و هزار عمره قبول شده یا اینکه فرمود آن حضرت به جهت هر کاری که بر می دارد ثواب دو هزار ج و دو هزار عمره قبول شده و دانا خداوند است و اما ملقب بودن آن حضرت به رضا (ع) این است

۱- (۱)به او التماس نمودم،آن سرور روی مبارک از من گردانیدند

که صدوق (ره) در عیون از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت نموده است که گفت به خدمت امام محمد تقی (ع) عرض کرده که فئدایت شوم قومی از مخالفین چنین گمان می کنند که پدر بزرگوارت را مامون رضا اسم نهاده به جهت اینکه آن حضرت را اختیار نمود به جهت ولایت عهدی خود و او را پسندید به جهت ولایت عهدی خود و او را پسندید به جهت این امر حضرت امام محمد تقی (ع) فرمودند دروغ می گویند دشمنان جناب اقدس احدیت بلکه علت این آن است که چون آن حضرت پسندیده جناب خلاق عالم بود در زمین و آسمان و پسندیده پیغمبر آخر الزمان و ائمه بعد از آن بزرگوار بود لهذا ملقب به رضا شد محمد بن ابی نصر می گوید من عرض نمودم که هر یک از ائمه هدی پسندیده خداوند عالم و پیغمبر او بودند و اختصاص به آن حضرت نداراد آن حضرت فرمودند که چون پدر بزرگوارام را موافق و مخالف همه از او خوشنود بودند و این مرتبه از برای هیچ یک از ائمه (ع) نبود لهذا ملقب به رضا شدند و ما اینکه آن بزرگوار را قبله هفتم و امام هشتم می گویند از این جهت است که چون هفت موضع است که محل توجه خلایق به آنها است در جمیع مهام و مقاصد و مردمان متوسل به آن محال می شوند لهذا اطلاق قبله بر آنها نموده اند چنانچه که اطلاق قبله بر واعظ می نمایند و می گویند کل واعظ قبله به این سبب که توجه و اقبال مردم به سوی او است اول از آن امکنه کعبه معظمه است زاد الله شرفه که قبله حقیقی است دوم مدینه طیبه که مرقد مطهر منور جناب پیغمبر آخر الزمان و حضرت امام حسن و جناب امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق (ع) در آنجا می باشند و اطلاق قبله بر آن مکان شریف به سبب توجه خلایقست به شرف حضور مرممقد ساطع النور ایشان سیم نجف اشرف است که مدفن جناب امیرالمؤمنین (ع) است چهارم کربلای معلی است که مظلوم کربلا- روحی و روح العالمین له افداد در آن مکان شریف مدفونند پنجم کاظمین است که جناب امام موسی کاظم (ع) و امام محمد تقی در آنجا مدفونند ششم سر من رای است که محل مرقد جناب امام علی نقی (ع) و امام حسن عسکریست و محل غیبت صاحب الامر است هفتم مشهد مقدس رضوی روحی له الفدا می باشد پس چون این این شش موضع من باب المجاریه قبله منی باشند و اول من باب الحیقه پس هر گاه از کعبه که قبله حیقی است این امکنه شریفه شمرده شود الاقرب فالاقرب مرقد مطهر حضرت امام رضا (ع) قبله هفتم واقع می شود لهذا قبله هفتم می گویند و اینکه در السنه وافواه مشهور شده است که حضرت رضا (ع) را به سبب آن قبله هفتم می گویند که آن بزرگوار در یک وقتی نماز می نمودند حضرت امام موسی (ع) به آن حضرت اقتدا نمودند به ماخذی درستی در این بر نخوردم و محض اشتهار است.

باب چهارم

در بیان آداب و مقدمات زیارت آن حضرت است از شیخ فقیه محمد بن قولویه نقل شده است که چون خواهی به زیارت حضرت امام رضا (ع) روانه شوی پس غسل کن و در وقت بیرون آمدن از خانه ات در وقت غسل کردن این دعا بخوان اللَّهُمَّ طَهِّرْنِی وَ طَهِّرْ لِی قَلْبِی وَ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ أَجْرِ عَلَی لِسَانِی مِدْحَتَکَ وَ مَحَبَّتَکَ وَ الثَّنَاءَ عَلَیْکَ فَإِنَّهُ لاَ قُوَّهَ إِلاَّ بِکَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی شِفَاءً و چون خواهی از خانه ات بیرون روی بگو بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ الی رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ حَسبیَ الله تَوَکلتُ اِلَی اللهِ اللهَم اَلیکَ تَوَجهتُ و اَلیکَ قَصَدتُ وَ ما عِندَکَ اَرَدتُ پس چون بیرون آمدی در در خانه ات بایست و بگو اللَّهُمَّ إِلَیْکَ وَجَّهْتُ وَجْهِی وَ عَلَیْکَ خَلَّفْتُ أَهْلِی وَ مَالِی وَ مَا خَوَّلْتَنِی وَ بِکَ وَثِقْتُ فَلاَ تُخَیِّبْنِی یَا مَنْ لاَ یُخَیِّبُ مَنْ أَرَادَهُ وَ لاَ یُضَیِّعُ مَنْ حَفِظَهُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ (وَ آلِهِ) وَ احْفَظْنِی بِحِفْظِکَ فَإِنَّهُ لاَ یَضِیعُ مَنْ حَفِظْتَ

و در بعضی از کتب مسطور است که خوانـدن هر یک از این دو دعا در مشاهده مقدسه و اماکن مشـرفه دیگر در وقتی که از منزلش اراده رفتن به روضه و زیـارت نماینـد منـاسب است و در بعضـی از کتب مزار منقولست که چون برسـی به جائی گرفته منور آن حضرت دیده می شود چون نظرت به قبه منور افتد بگو

السَّلامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّهِ وَ مَعدنَ الرِّسَالَهِ وَ خُزَّانَ الْعِلْمِ وَ مُنْتَهَى الْحِلْمِ وَ أُصُولَ الْكَرَمِ وَ قَادَهَ الْأُمَمِ وَ سُلطانَ العبادِ وَ دَعَائِمَ الْأَخْيَارِ وَ عَنَاصِرَ الابرارِ وَ سَاسَهَ الْعِبَادِ وَ أَرْكَانَ الْبِلادِ وَ أَبْوَابَ الْإِيمَانِ وَ أُمَنَاءَ الرَّحْمَنِ وَ سُلالَهَ النَّبِيِّينَ وَ صَفْوَهَ الْمُرْسَلِينَ وَ عِتْرَهَ خِيَرَهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ السـلام عَلَيكُم وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ السَّلامُ و چون داخل حصارهای مشـهد شوی بگو اَلحَمدُ للهِ الَّذِی وَفَقنی لِقَصد اَولیائِهِ وَ زیارَت حُجته وَ اَورَدَنی حَرَمَهُم وَ اَو یُجیبنی حَظی مِن زیارَهٍ قُبورُهُم وَ النُّزُولُ بِعَفوِهِ مَغيبُهُم وَ ساحَهَ تُربَتِهم اَلحمدِ للهِ الَّذی لَم یُسمنی بَحرمانی ما اَمَلتُهُ وَ لا صَرَفَ عَنی ما رَجَوتُهُ وَ لا قَطَعَ رَجائی فِیما تَوَقَعته بَل اَلبسَنی عافِیَته وَ اَفادَنی نِعمَتُه وَ اَتانِی کِرامَتَهُ پس چون داخل شـدی وضو بساز و غسل زیارت نما و از حـدیثی که شـیخ طوسـی (ره) از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده تقـدم وضو بر غسل مظنون می شود چنانچه بعضـی گفته اند و در وقت غسل این دعا را که از محمد بن قولویه و شیخ طوسـی (ره) نقل شده است بگویم اللَّهُمَّ طَهِّرْنِی وَ طَهِّرْ لِی قَلْبِی وَ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ أَجْرِ عَلَى لِسَانِي مِدْحَتَكَ وَ مَحَبَّتَكَ وَ الثَّنَاءَ عَلَيْكَ فَإِنَّهُ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِكَ وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ قِوَامَ دِينِی التَّسْلِيمُ لِأَمْرِكَ وَ الاِتِّبَاعُ لِسُنَّهِ نَبِيِّكَ وَ الشَّهَادَهُ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی شِفَاءً وَ نُوراً إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ و بعد از فراغ از غسل این دعا را که شـیخ طوسـی (ره) از جناب صادق آل محمـد (ص) روایت نموده است بخوانـد اَللّهُم اجعَلهُ نوراً وَ ظَهوُراً وَ حِرزاً وَ کافیاً مِن کُلِ داءٍ وَ سُقم مِن کُلِ افَهٍ وَ عاهَهٍ وَ طَهُر بِهِ قَلبِی وَ جَوارِحِی وَ عِظامی وَ لَحمِی وَ دَمی وَ شِعری وَ بَشَری وَ مَحی وَ عَصَبی وَ ما اقلتِ الارضُ منی وَ اجعَلهُ لِی شاهِداً یَومَ القِیامَهَ یَومَ حاجَتی وَ فَقری وَ فاقَتی یا اَرحَمَ الرَّاحمینَ و بعضـی از علما فرموده اند هر گاه غسل ممکن نشود وضو بگیرد که همـان ثواب خواهـد داشت پس پـاکیزه ترین جامهـای خود را بپوش و بوی خوش اسـتعمال نما و به آرام دل و آرام تن متوجه بقعه منور آن حضـرت شود و پای برهنه نمایـد و تسبیـح و تکبیر و تحمیـد گویان توجه نمایـد و گامها را نزدیک به هم بردارد زیرا که در کثرت اقـدام موجب زیـادتی ثوابست و سابقاً حـدیثی ذکر شـد که متضـمن این بود که به هر قـدمی که زایر بر می دارد ثواب دو هزار حج مقبوله و دو هزار عمره مبروره در نامه عمل او نوشـته می شود چون به آسـتانه مقدسه برسـی سـعی نما که رقتی از برای تو حاصل شود پس اذن دخول به این طریق حاصل نما یا مَولایَ و ابنَ مَولای اَنَا عَبـدُکَ وَ اِن عَبـدَیکَ الذَّلیلِ بَینَ یَدیکَ المُعتَرِفُ بِحَقِکَ جائِکَ مُستَجیراً بِذَمَتِکَ مَا صِداً لِحَرمَکَ مُتَوَجِها اَلَی مَقامِکَ مُتَوَسلاً اِلَی اللهِ تَعالی بِکَ اَدخُلُ یا الله ءَادخُلیا رَسوُل اللهِ ءَادخُلیا نَبی الله ءَادخُل یا حُجَه الله ءَادخُل یا اَمیرالمؤمنین ءَادخُل یا فاطمه الزهراء سَیِدَه نِساء العَالَمینِ ءَادخُل یا مَولینا ابا مُحَمَّد الحَسَن ءَادخُل یا مَولینا یا ابا عبدالله الحُسین ءَادخُل یا مولای یا عَلی بن الحسین (ع) ءَادخُل یا مولانا یا ابا مُحَمد بن عَلی ءَادخُل یا ابا عَبدالله جَعفر بن محمد ءَادخُل یا ابا الحَسَن مُوسَی بن جَعفر ءَادخُل یا مَولینا ابا الحَسَن یا وَلِیَ الله یـا حُجَه الله عَلی خَلقِه عَلَیکَ سَلام الله وَ رَحمَه الله وَ بَرَکـاتُه ءَادخُـل یـا اَیَتُهـا المَلائِکه المُقیموُنَ الحافِوُنَ المُحـدقوُنَ فِی هـذا المَشهَدِ الشَریفِ المُبارکُ وَ رَحمَهَ اللهِ وَ بَرَکاته و هرگاه خواهی به این طریق اذن دخول بگیر اَلحَمدُ للهِ الَّذِی هَدانا

لِهـذا وَ مَا كُنا لِتَهتَدى لَو لا اَن هَدايَنَا الله لقد جائَت رُسُلُ رَبَّنَا بِالحَق فَقُلتَ وَ قَولُكَ الحَقُ يا اَيُهَا الَّذِى آمَنوا لا تَدخُلو بُيُوتَ النَبِىَ اِلّا اَن يُوذَنَ لَكُم فَهَا اَنَا ذا مُستَاذِنُكَ وَ مُستاذِنُ رَسُولِكَ صَلواتُ اللهِ عَلَيهِ وَ مستاذِن اَميرالمؤمنينَ وَ مُستَاذِنُ فاطِمَه الزَّهرا وَ الحَسَنِ وَ الحُسَين وَ عَلى بن الحُسين وَ مُحَمد بن عَلى وَ جَعفَر بن مُحَمَد وَ مُوسَى بن جَعفَر وَ اَستاذِنُ يا مَولاىَ يا ابن الحَسَن وَ الدُخُول اِلَى حَرَبِكَ وَ اَستَاذِنُ المَلائِكَهُ المُوَكلين بِمَشهَدِكَ صَلواتُ اللهِ وَ سَلامُ عَلَيكُم وَ رَحمَهُ اللهِ وَ بَرَكاتُه و در بعضى از كتب مزار چنين نقل شده است كه چون به در آستانه مقدسه برسى بگو

اللَّهُ أَكْبَرُ و لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و اللهُ اَكبر اَلحَمدُ الله عَلَى هِدايَتِه لِدينِه وَ التَوفيقُ لِمَا دَعا اِلَيهِ مِن سَبيلِهِ اَللهُمَ اِنَكَ اَكرَم مَقصودٍ وَ اَكرَمَ ماتى وَ قَد اَتيتكَ مُتقرباً اِلَيكَ يَابنَ بِنتِ نَبيكَ صَلواتُكَ عَليهِ وَ عَلى آبائِهِ الطاهرينَ وَ ابنائِهِ الطَيبينَ اَللهُمَ صَلِ عَلى مُحَمَد وَ الِ مُحَمَد وَ لا يُجيَب سَعُى وَ لا تَقطَع رَجائِى وَ اجعَلنى عِندَكَ وَجيهَا فِى الدُّنيا وَ الاخِرَهِ وَ مِنَ المُقَرَبينَ و شيخ طوسى در كتاب تهذيب نقل نموده است از نمحمد بن حسن بن وليد قمى رضى در كتاب مترجم به جامع كه هر گاه داخل روضه مقدسه شدى و مقابل قبر مطهر آن جناب رسيدى بعد از آن روى خود را مقابل ضريح آن حضرت نما و قرار بده قبله را ميان شانه خود و بگو أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّهُ سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ أَنَّهُ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ سَيِّدِ خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِكَ وَ أَخِي رَسُولِكَ الَّذِي انْتَجَبْتَهُ بِعِلْمِكَ وَ جَعَلْتَهُ هَادِياً لِمَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ وَ الدَّلِيلَ عَلَى مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالاتِكَ وَ دَيَّانَ (دَيَّانِ) الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَ فَصْلَ (فَصْلِ) قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَ الْمُهَيْمِنَ (الْمُهَيْمِنِ) عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ زَوْجَةِ وَلِيِّكَ وَ أُمِّ السِّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ الطُّهْرَهِ الطَّاهِرَهِ الْمُطَهَّرَهِ التَّقِيَّهِ النَّقِيَّهِ الرَّضِيَّهِ الزَّكِيَّهِ سَيِّدَهِ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ أَجْمَعِينَ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سِبْطَيْ نَبِيِّكَ وَ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ الْقَائِمَيْنِ فِي خَلْقِكَ وَ الدَّلِيلَيْنِ عَلَى مَنْ بَعَثْتَ (بَعَثْتَهُ) بِرِسَالَاتِكَ وَ دَيَّانَيِ الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَ فَصْلَيْ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَبْدِكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ وَ الدَّلِيلِ عَلَى مَنْ بَعَثْتَ بِرِسَالَاتِكَ وَ دَيَّانِ الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَ فَصْلِ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَ خَلِيفَتِكَ فِي أَرْضِكَ بَاقِرِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّ دِينِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ الصَّادِقِ الْبَارِّ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَبْدِكَ الصَّالِحِ وَ لِسَانِكَ فِي خَلْقِكَ النَّاطِقِ بِحُكْمِكَ (بِحِكْمَتِكَ) وَ الْحُجَّهِ عَلَى بَرِيَّتِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا الْمُرْتَضَى عَبْدِكَ وَ وَلِيِّ دِينِكَ الْقَائِمِ بِعَدْلِكَ وَ الدَّاعِي إِلَى دِينِكَ وَ دِينِ آبَائِهِ الصَّادِقِينَ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّكَ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ وَ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّ دِينِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَامِلِ بِأَمْرِكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ وَ حُجَّتِكَ الْمُؤَدِّي عَنْ نَبِيِّكَ وَ شَاهِدِكَ عَلَى خَلْقِكَ الْمَخْصُوصِ بِكَرَامَتِكَ الدَّاعِي إِلَى طَاعَتِكَ وَ طَاعَهِ رَسُولِكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِكَ وَ وَلِيِّكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ صَلَاةً تَامَّةً نَامِيَةً بَاقِيَةً تُعَجِّلُ بِهَا فَرَجَهُ وَ تَنْصُرُهُ بِهَا وَ تَجْعَلُنَا مَعَهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ

ص: ۲۰۲

اللَّهُمَّ إِنِّی أَتَقَرَّبُ إِلَیْکَ بِحُبِّهِمْ وَ أُوَالِی وَلِیَّهُمْ وَ أُعَادِی عَدُوَّهُمْ فَارْزُقْنِی بِهِمْ خَیْرَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ اصْرِفْ عَنِّی بِهِمْ شَرَّ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ أَهْوَالَ یَوْمِ الْقِیَامَهِ پس بنشین در پیش آن حضرت و بگو السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا وَلِیَّ اللَّهِ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا حُجَّهَ اللَّهِ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا نُورَ اللَّهِ فِی ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا عَمُودَ الدِّینِ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ آدَمَ صِفْوَهِ اللَّهِ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِیِّ اللَّهِ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ اللَّهِ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ إِسْمَاعِیلَ ذَبِیحِ اللَّهِ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ مُوسَی کَلِیمِ اللَّهِ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ عِیسَی رُوحِ اللَّهِ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیٍّ وَلِیِّ اللَّهِ وَ وَصِیِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِینَ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ فَاطِمَهَ الزَّهْرَاءِ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعَابِدِینَ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ بَاقِرِ عِلْمِ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الْبَارِّ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ السَّلاَمُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ الشَّهِیدُ السَّلاَمُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْوَصِیُّ الْبَارُّ التَّقِیُّ أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلاَهَ وَ آتَیْتَ الزَّکَاهَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصاً حَتَّی أَتَاکَ الْیَقِینُ السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا أَبَا الْحَسَنِ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ أَنَّهُ حَمِیدٌ مَجِیدٌ پس جانب راست خود را بر قبر بچسباند و بگوید اللَّهُمَّ إِلَیْکَ صَمَدْتُ مِنْ أَرْضِی وَ قَطَعْتُ الْبِلاَدَ رَجَاءَ رَحْمَتِکَ فَلاَ تُخَیِّبْنِی وَ لاَ تَرُدَّنِی بِغَیْرِ قَضَاءِ حَاجَتِی وَ ارْحَمْ تَقَلُّبِی عَلَی قَبْرِ ابْنِ أَخِی رَسُولِکَ صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی یَا مَوْلاَیَ أَتَیْتُکَ زَائِراً وَافِداً عَائِذاً مِمَّا جَنَیْتُ عَلَی نَفْسِی وَ احْتَطَبْتُ عَلَی ظَهْرِی فَکُنْ لِی شَافِعاً إِلَی اللَّهِ یَوْمَ فَقْرِی وَ فَاقَتِی فَلَکَ عِنْدَ اللَّهِ مَقَامٌ مَحْمُودٌ وَ أَنْتَ عندَ اللهِ وَجِیهٌ پس دست راست را از قبر بردارد و دست چپ را بگذارد و جانب چپ خود را بر قبر بچسباند و بگوید اللَّهُمَّ إِنِّی أَتَقَرَّبُ إِلَیْکَ بِحُبِّهِمْ وَ اَتَوَسَلُ الیک بِوِلاَیَتِهِمْ أَتَوَلَّی آخِرَهُمْ کمَا تَوَلَّیْتُ أَوَّلَهُمْ وَ أَبْرَأُ الی الله مِنْ کُلِ وَلِیجَهٍ دُونَهُمْ اللَّهُمَّ الْعَنِ الَّذِینَ بَدَّلُوا دینکَ و غَیرو نِعْمَتَکَ وَ اَّهَمُوا نَبِیَّکَ وَ جَحَدُوا بِآیَاتِکَ وَ سَخِرُوا بِإِمَامِکَ وَ حَمَلُوا النَّاسَ عَلَی أَکْتَافِ آلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنِّی أَتَقَرَّبُ إِلَیْکَ بِاللَّعْنَهِ عَلَیْهِمْ وَ الْبَرَاءَهِ مِنْهُمْ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ یَا رَحْمَانُ یا رَحِیمُ پس به پایین پای آن حضرت بیاید و بگوید صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ یَا أَبَا الْحَسَنِ صَلَّی اللَّهُ عَلَی رُوحِکَ الطیبس و جَسَدِکَ الطاهِرِ و بَدَنَکَ الزکی صَبَرْتَ وَ احتَسَبتَ وَ أَنْتَ الصَّادِقُ الْمُصَدَّقُ قَتَلَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَکَ بِالْأَیْدِی وَ الْأَلْسُنِ و مبالغه کن در لعن بر قاتل امیرالمؤمنین (ع) و قاتلان سائر ائمه معصومین (ع) پس از قبر به جانب سر قبر بیا و دو رکعت نماز زیارت بگذار و در رکعت اول بعد از حمد سوره یس و در رکعت دوم بعد از حمد سوره الرحمن و چون فارغ شوی از برای خود و دیگران و برادران مؤمن دعا کن پس سجده شکر کن و در حال سجود بگو اَللهُمَ اِنی صَلَیتُ وَ رَکَعَت لَکَ وَحدَکَ لا شَریکَ لَکَ لانَ الصَلوهِ وَ الرُکوعَ وَ السُجودَ لا یَکوُنُ اِلا لَکَ لانَکَ اَنتَ الله لا اِلهَ اَلا اَنتَ صَلِ علی مُحَمَّد وَ آل مَحَمَّد وَ بَلِغُهم عَنی اَفضَلَ التَّحِیَهَ وَ السَّلامَ وارِدُد عَلی مِنهُم التَّحِیه وَ السَّلامُ اللَّهُمَ هاتانِ الرَکعَتانِ هَدیَه مِنی اِلَی مَولایَ اَبی الحَسن عَلِی بن مُوسَی الرضا صَلَواتُکَ عَلیهِ اللَّهُمَ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آل مُحَمَّد وَ تَقَبلُهُما مِنی وَ اَجرنی عَلی ذلِکَ بِافضَل اَمَلی فِیکَ وَ فِی رَسُولِکَ وَ فِی وَلَدِ رَسُولِکَ یا وَلِی المؤمنینَ پس هر حاجت که داری بخواه و بگو شکراً شکراً صد مرتبه پس سر از سجده برداار و از ادعیه بالای سر مبارک آنچه ممکن شود بخوان و هم چنین تلاوت قرآن مجید بکن و بعد از فراغ از اعمال و آداب چون می خواهی که

ص: ۲۰۳

از روضه منوره بیرون روی سجده شکر بکن و بگو اَللهُمَ اِلیکَ تَوَجهتِ وَ بِکَ اعتَصِمتُ وَ عَلیکَ تَوَکَلت اَللهُمَ اَنتَ ثِقی وَ رَجائی فَاکِفِنی مَا اَهَمَنی وَ ما لا یَهمنُی وَ اَنتَ اَعلَم بِهِ مِنی عَزَ جارَکَ وَ جَلَّ ثَناوکَ لا اِلهَ غَیرُکَ صَلِ عَلَی مُحَمَد وَ ال مُحَمَّد وَ قَربَ فَرَجَهُم پس گونه راست خود را بر زمین بگذار و بگو اَللهُمَ اَرحَمُ ذُلی بَینَ یَدیکَ وَ تَضَرُعی اَلیکَ وَ وَحشتی مِنَ الناسِ وَ انسی بِکَ یا کَریمُ یا کَریمُ یا کَریمُ پس گونه چپ را بر زمین بگذار و بگو لا اِلَهَ اِلّا اَنتَ رَبّی حَقاً حَقاً سَجَدتَ لَکَ یا رَب تَعبُداً اوزَقاً اَللّهُمَ اِنَ عَمَلی ضَعیفٌ فَضاعِفَهُ لِی یا کَریمُ یا کَریمُ یا کَریمُ و باز ثانیاً عود به سجده کن بگو شکرا شکرا صد مرتبه و جهد کن در دعا و تضرع و زاری به درستی که این مکان شریف جای سوال و طلب آمرزش و استغفار است ای چه بسیار حاجت مندان گناهکاران که از برکت این مرقد منور گناهان ایشان عفو گردیده و چه بسیار حاجت مندان که حوائج ایشان در این روضه منوره بر آورده شده پس مادامی که در روضه منوره می باشی به غیر از دعا و تضرع و ابتهال مشغول کار دیگر مشو و غنیمت شمار همین لحظه را که خلاق عالم توفیق حضور آن مرقد منور را به تو عطا فرموده است و آنچه حاجتی که داری از خداوند طلب نما که به برکت این امام به تو عطا می نماید و دیگر اینکه مخالف ادبست که در روضه عرش درجه آن سرور عالمیان از دیگری سوال نماید و مثل این است که در خدمت پادشاه عظیم الشانی حاضر باشی و از او سوال ننماید و از مثل خود محتاجی سوال نماید و موید این مطلب است آنچه از مرحوم ابن بابویه نقل شده که جناب سید سجاد (ع) دیدند سائلی را که در روز عرفه سوال می کرد از مردمان آن سرور به او فرمودند که این شخص وای بر تو در چنین روزی از غیر حق تعالی سوال می نمائی به درستی که امیدواری هست از برای طفلانی که در شکم مادران می باشند در این روز که سعادتمند شوند یعنی چون رحمت الهی شامل حال جمیع مردم می شود حتی اینکه جمعی که در شکم مادرانند و زبان سوال از درگاه حق تعالی ندارند امید رحمت از برای ایشان هست و جمعی که زبان سوال داشته باشند در وقتی که درهای رحمت الهی و بخشش پادشاهان و غنی کننده محتاجان گشوده باشد چرا از دیگری سوال نمایند و دیگر اینکه بوی خوش به کار بردن و جامه نفیس پوشیدن را بعضی مستحب می دانند و دیگر بوسیدن عتبه مقدسه چنانچه از روایتی که شیخ مفید و غیر او بصفوان نسبت داده اند مستجب است و دیگر آنکه مستحب است که در روضه عرش درجه صدا بلند ننماید و دیگر آنکه با موزه و کفش و نعلین بلکه جوراب داخل روضه شود و دیگر آنکه مرحوم علامه مجلسی (ره) فرموده که اعتقاد حقیر این است که بر دور ضریح مقدس گردیدن خوب نیست چون در حدیث صحیح از حضرت صادق (ع) منقولست که مخور آب ایستاده و طواف منما به قبر و بول نکن در آب ایستاده بدرستی کسی بکند این را پس برسد به او بلائی ملامت نکند مگر خود را و کسی که یکی از آنها را بکند دیگر جدا نمی شود از او بلا مگر آنکه خدا خواهد و بعضی خوب می دانند آن را نظر به اینکه در بعضی از فقرات زیارت هست که الاـ آن نطوق حول مشاهده کم و در زیارت جوادیه هست اطوف ببابکم فی کل حین کان ببابکم حمل الطواف و شاید مراد از طواف که نهی از آن را رد شده مثل طواف دور خانه کعبه باشد که هفت شوط است و مراد از طواف در فقره زیارتین دور و بوسیدن اطراف ضریح باشد و باکی به آن نیست و دیگر آنکه نزدیک به ضریح منور معطر بایستد در حالتی که خود را به آن چسبانیده باشد یا نچسبانیده باشد و دیگر آنکه ملتحی به ضریح منور آن سرور شود و خود را به آن متصل نماید و تضرع و ابتهال به درگاه قادر متعال نماید و از شهید اول در کتاب دروس نقل شده که تو هم اینکه دور ایستادن

از ضـریح معطر بست محض و هم است به تحقیق که تکیه نمودن به ضریح منور و بوسیدن بنص ضریح منصوص است و شاید مراد آن مرحوم از نص صـریح توقیع حمیری باشـد که متضـمن احکام کثیره می باشد در این باب و دیگر اینکه ملاحظه نماید که وقـتی که بیرون می شود پشت ضـریح منور ننمایـد که خلاـف ادبست و دیگر اینکه ملاـحظه نمایـد هر چه ممکن او باشـد تصـدق و احسـان نمایـد به محتـاجین خصوص به مجـاورین آن آسـتان عرش نشـان که فقیر و پریشـان حال باشـند و از مرحوم مجلسـی (ره) در بحار الانوار نقل شده است که زیارت آن سرور در ایام شریفه و ازمان جلیله افضل است خصوصاً روز ولادت آن حضـرت که یازدهم ذی القعده می باشد و روز شهادت آن سرور که آخر ماه یا بیست و چهارم ماه صفر است و روزی که آن سـرور ولیعهد و خلیفه شدند که آن اول ماه رمضان یا ششم ماه رمضان است و از سید بن طاووس (ره) در کتاب اقبال نقل نموده که در روز شـشم ماه رمضان دو رکعت نماز بجا آورد در هر رکعتی حمـد یک مرتبه و بیست و پنـج مرتبه سوره توحید از جهت آن چیزی که ظاهر شـد از حقوق آن حضـرت و بعد فرمود و مناسب این است که بعد از زیارت آن سـرور در روضـه مقـدسه منوره این نماز را در آن مکان شـریف به جا آورد و دیگر مسـتحب است که هر وقت نماز زیارت نمایـد در بالای سر مطهر منور به جـای آورد که آن مکان شـریف افضـلست از پس و پشت مبارک که قبر مطهر قبله او واقع شود و در قنوت نماز حوائـج و مطالب خود را از خداونـد بخواهـد که به اجابت مقرون است چنانچه حـدیثی از حضـرت امام علی النقی (ع) روایت شده که هر که را حاجتی و مطلبی باشد مشرف شود به زیارت جدم حضرت امام رضا (ع) و حال اینکه غسل نموده باشد و دو رکعت نماز در بالای سر مطهر جـدم به جا آورده و در قنوت حوائج و مطالب خود را از قاضـی الحاجات مسئلت نماید که به اجابت مقرون است و این دو رکعت نماز به منزله هـدیه ایست از این زائر از برای نرور مثل کسـی که خواهـد به نزد سـلطان یا غیر او رود هدیه و ارمغانی تحصیل می نماید که باعث تقرب او شود در نزد سلطان و چون امتعه و اموال دنیا و مافیها را در نزد آن بزرگواران به قدر مال مگسی قدر و منزلتی نیست لهذا این زائر دو رکعت نماز قربه الی الله به جا آورد و بعد از نماز آن را هدیه آن سـرور عالمیان نماید که باعث مزید قرب او در نزد آن سرور عالمیان شود که حقیقت باز فوایئد و ثمرات این عبارت عاید خواهد شد یا چنانچه نظیر این مطلب را که هرگاه کسی صلواتی بر پیغمبر (ص) بفرستد یا رجوع آن به خود مصلی است یـا عایـد به جنـاب نبوی می شود تحقیق این مطلب را که هر گاه کسـی صـلواتی بر پیغمبر (ص) بفرسـتد آیا رجوع آن به خود مصلی است یا عاید به جناب نبوی می شود تحقیق این مطلب را در کتاب ذخیره المعاد در فواید صلوات به تفصیل متوجه شده ام چنانچه سید نعمت الله جزایری در شرح عیون اخبار الرضا (ع) و نیز دیگران متوجه شدند و بدان که هر گاه در قنوت به زبان فارسـی یا غیر آن مطالب خود را بیان نماید موافق فتاوی جمعی از علما عیبی نخواهد داشت و هرگاه نظر به حدیث مشهور که من قـدم اربعین مومنـا ثم دعـا اسـتجیب یعنی کسـی که مقـدم دارد چهل نفر از مؤمنین را در حال دعا و اول دعا در حق ایشان نمایـد و بعـد دعـا در حق خود نمایـد اجـابت گردیـده می شود دعـا او و وجه اجابت دعای او در این وقت ظاهر است زیرا که ترحم بر غیر وانگهی در غیاب او سـیما در این روضه عرش درجه که جمیع ممکنات چشم امید مغفرت و نجات به صاحب این روضه دارنـد بالقطع باعث ترحم خداونـد رحیم است در حق دعا کننـد چنانچه در سـراج المتهجـدین در آداب وظیفه قنوت و ترکه اولا چهل نفر را لازم است که ذکر نماید و دعا در حق ایشان نماید وجه آن را به تفصیل در آن کتاب ذکر نموده ام زیرا که حـدیث خاصـی وارد نشـده که از جمله آداب قنوت و تر اولاـ دعا نمودن در حق چهل نفر است بـدان که شـیخ مفیـد ذکر فرموده است که مستحب است بعد از نماز زیارت حضرت امام رضا (ع) روحی و روح العالمین له الفدا این دعا را

بخوانـد اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ یَا اللّٰهُ الدَّائِمُ فِی مُلْکِهِ الْقَائِمُ فِی عِزِّهِ الْمُطَاعُ فِی سُلْطَانِهِ الْمُتَفَرِّدُ فِی کِبْرِیَائِهِ الْمُتَوَحِّدُ فِی دَیْمُومِیَّهِ بَقَائِهِ الْعَادِلُ فِی بَرِیَّتِهِ الْعَالِمُ فِی قَضِیَّتِهِ الْکَرِیمُ فِی تَأْخِیرِ عُقُوبَتِهِ إِلَهِی حَاجَاتِی مَصْرُوفَهٌ إِلَیْکَ وَ آمَالِی مَوْقُوفَهٌ لَدَیْکَ وَ کُلَّمَا وَفَّقْتَنِی مِنْ خَیْرٍ (بِخَیْرٍ) فَأَنْتَ دَلِیلِی عَلَیْهِ وَ طَرِیقِی إِلَیْهِ یَا قَدِیراً لاَ تَئُودُهُ الْمَطَالِبُ یَا مَلِیّاً یَلْجَأُ إِلَیْهِ کُلُّ رَاغِبٍ مَا زِلْتُ مَصْحُوباً مِنْکَ بِالنِّعَمِ جَارِیاً عَلَی عَادَاتِ الْإِحْسَانِ وَ الْکَرَمِ أَسْأَلُکَ بِالْقُدْرَهِ النَّافِذَهِ فِی جَمِیعِ الْأَشْیَاءِ وَ قَضَائِکَ الْمُبْرَمِ الَّذِی تَحْجُبُهُ بِأَیْسَرِ الدُّعَاءِ وَ بِالنَّظْرَهِ الَّتِی نَظَرْتَ بِهَا إِلَی الْجِبَالِ فَتَشَامَخَتْ وَ إِلَی الْأَرَضِینَ فَتَسَطَّحَتْ وَ إِلَی السَّمَاوَاتِ فَارْتَفَعَتْ وَ إِلَی الْبِحَارِ فَتَفَجَّرَتْ یَا مَنْ جَلَّ عَنْ أَدَوَاتِ لَحَظَاتِ الْبَشَرِ وَ لَطُفَ عَنْ دَقَائِقِ خَطَرَاتِ الْفِکَرِ لاَ تُحْمَدُ یَا سَیِّدِی إِلاَّ بِتَوْفِیقٍ مِنْکَ یَقْتَضِی حَمْداً وَ لاَ تُشْکَرُ عَلَی أَصْغَرِ مِنَّهٍ إِلاَّ اسْتَوْجَبْتَ بِهَا شُکْراً فَمَتَی تُحْصَی نَعْمَاؤُکَ یَا إِلَهِی وَ تُجَازَی آلاَؤُکَ یَا مَوْلاَیَ وَ تُکَافَأُ صَنَائِعُکَ یَا سَیِّدِی وَ مِنْ نِعَمِکَ یَحْمَدُ الْحَامِدُونَ وَ مِنْ شُکْرِکَ یَشْکُرُ الشَّاکِرُونَ وَ أَنْتَ الْمُعْتَمَدُ لِلذُّنُوبِ فِی عَفْوِکَ وَ النَّاشِرُ عَلَی الْخَاطِئِینَ جَنَاحَ سِتْرِکَ وَ أَنْتَ الْکَاشِفُ لِلضُّرِّ بِیَدِکَ فَکَمْ مِنْ سَیِّئَهٍ أَخْفَاهَا حِلْمُکَ حَتَّی دَخِلَتْ وَ حَسَنَهٍ ضَاعَفَهَا فَضْلُکَ حَتَّی عَظُمَتْ عَلَیْهَا مُجَازَاتُکَ جَلَلْتَ أَنْ یُخَافَ مِنْکَ إِلاَّ الْعَدْلُ وَ أَنْ یُرْجَی مِنْکَ إِلاَّ الْإِحْسَانُ وَ الْفَضْلُ فَامْنُنْ عَلَیَّ بِمَا أَوْجَبَهُ فَضْلُکَ وَ لاَ تَخْذُلْنِی بِمَا یَحْکُمُ بِهِ عَدْلُکَ سَیِّدِی لَوْ عَلِمَتِ الْأَرْضُ بِذُنُوبِی لَسَاخَتْ بِی أَوِ الْجِبَالُ لَهَدَّتْنِی أَوِ السَّمَاوَاتُ لاَخْتَطَفَتْنِی أَوِ الْبِحَارُ لَأَغْرَقَتْنِی سَیِّدِی سَیِّدِی سَیِّدِی مَوْلاَیَ مَوْلاَیَ مَوْلاَیَ قَدْ تَکَرَّرَ وُقُوفِی لِضِیَافَتِکَ فَلاَ تَحْرِمْنِی مَا وَعَدْتَ الْمُتَعَرِّضِینَ لِمَسْأَلَتِکَ یَا مَعْرُوفَ الْعَارِفِینَ یَا مَعْبُودَ الْعَابِدِینَ یَا مَشْکُورَ الشَّاکِرِینَ یَا جَلِیسَ الذَّاکِرِینَ یَا مَحْمُودَ مَنْ حَمِدَهُ یَا مَوْجُودَ مَنْ طَلَبَهُ یَا مَوْصُوفَ مَنْ وَحَّدَهُ یَا مَحْبُوبَ مَنْ أَحَبَّهُ یَا غَوْثَ مَنْ أَرَادَهُ یَا مَقْصُودَ مَنْ أَنَابَ إِلَیْهِ یَا مَنْ لاَ یَعْلَمُ الْغَیْبَ إِلاَّ هُوَ یَا مَنْ لاَ یَصْرِفُ السُّوءَ إِلاَّ هُوَ یَا مَنْ لاَ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ إِلاَّ هُوَ یَا مَنْ لاَ یَغْفِرُ الذَّنْبَ إِلاَّ هُوَ یَا مَنْ لاَ یَخْلُقُ الْخَلْقَ إِلاَّ هُوَ یَا مَنْ لاَ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ إِلاَّ هُوَ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِی یَا خَیْرَ الْغَافِرِینَ رَبِّ إِنِّی أَسْتَغْفِرُکَ اسْتِغْفَارَ حَیَاءٍ وَ أَسْتَغْفِرُکَ اسْتِغْفَارَ رَجَاءٍ وَ أَسْتَغْفِرُکَ اسْتِغْفَارَ إِنَابَهٍ وَ أَسْتَغْفِرُکَ اسْتِغْفَارَ رَغْبَهٍ وَ أَسْتَغْفِرُکَ اسْتِغْفَارَ رَهْبَهٍ وَ أَسْتَغْفِرُکَ اسْتِغْفَارَ طَاعَهٍ وَ أَسْتَغْفِرُکَ اسْتِغْفَارَ إِیمَانٍ وَ أَسْتَغْفِرُکَ اسْتِغْفَارَ إِقْرَارٍ وَ أَسْتَغْفِرُکَ اسْتِغْفَارَ إِخْلاَصٍ وَ أَسْتَغْفِرُکَ اسْتِغْفَارَ تَقْوَی وَ أَسْتَغْفِرُکَ اسْتِغْفَارَ تَوَکُّلٍ وَ أَسْتَغْفِرُکَ اسْتِغْفَارَ ذِلَّهٍ وَ أَسْتَغْفِرُکَ اسْتِغْفَارَ عَامِلٍ لَکَ هَارِبٍ مِنْکَ إِلَیْکَ فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تُبْ عَلَیَّ وَ عَلَی وَالِدَیَّ بِمَا تُبْتَ وَ تَتُوبُ عَلَی جَمِیعِ خَلْقِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ یَا مَنْ یُسَمَّی بِالْغَفُورِ الرَّحِیمِ یَا مَنْ یُسَمَّی بِالْغَفُورِ الرَّحِیمِ یَا مَنْ یُسَمَّی بِالْغَفُورِ الرَّحِیمِ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْبَلْ تَوْبَتِی وَ زَکِّ عَمَلِی وَ اشْکُرْ سَعْیِی وَ ارْحَمْ ضَرَاعَتِی وَ لاَ تَحْجُبْ صَوْتِی وَ لاَ تُخَیِّبْ مَسْأَلَتِی یَا غَوْثَ الْمُسْتَغِیثِینَ وَ أَبْلِغْ أَئِمَّتِی سَلاَمِی وَ دُعَائِی وَ شَفِّعْهُمْ فِی جَمِیعِ مَا سَأَلْتُکَ وَ أَوْصِلْ هَدِیَّتِی إِلَیْهِمْ کَمَا یَنْبَغِی لَهُمْ وَ زِدْهُمْ مِنْ ذَلِکَ مَا یَنْبَغِی لَکَ بِأَضْعَافٍ لاَ یُحْصِیهَا غَیْرُکَ وَ لاَ حَوْلَ وَ لاَ قُوَّهَ إِلاَّ بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَی أَطْیَبِ الْمُرْسَلِینَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِینَ و فی البحار دخلت ای غابت و ذهبت فلم یطلع علیها احد او غفرت و لم یبتولها اثر او بکسر الخامن قولهم امره کفرح ای فسد داخله و بالحاء المهمله من قولهم دحل عنی کمنع ای تباعد و فرو استتر و آنچه مرحوم افضل المحدثین و تاج العباد و المجتهدین حاجی ملا صالح برغانی افاض الله علی مرقده شیائب الرحمه و الرضوان در کنز الاخیار به خط مبارک خود در نقل این دعا فرموده اند زهل برای اخت الراء و های هو ز ضبط فرموده اند و آنچه در مرشد الخواص افضل المجتهد ین و فخر العلماء و المحدثین مرحوم حاجی ملا محمد مشهدی نور الله مرقده نقل

فرموده انـد احتمـال داده انـد که دحـل وا و حـاء مهملتین باشـد رحلت ای انقلت و اول ضـبط است بـاری چون این دعـا عـالیه المضامین است البته بعد از زیارت آن سـرور این دعا را ترک ننماید که فواید بسـیار بر آن مترتب است سـیما به ملاحظه اینکه اخبـاری که وارد شـده است که زیـارت آن سـرور باعث آمرزش گناهان زائر است ولو کانت مثل عـدد النجوم و فطر الامظا و ورق الاشـجار بلکه در حـدیثی که سابق مـذکور شـد گناهان او آمرزیـده می شود ولو کان من اهل الکباتر و در حدیث دیگر مثل روزی که از مادر متولد شده هیچ گناه بر او باقی نمی ماند و در حدیث دیگر که خود آن سـرور فرمودند من رارنی کنت انـا و ابـائی شـفاته یوم القیـامه و من کنـا شـفائه بخـا و لو کان علیه و زر الثقلین نظر به این اخبار چون بعضـی از فقرات این دعا اعتراف نمودن به ذنوب و معاصـی خود زائر است که به درگاه غفار الـذنوب عرض می نماید سـیدی لو علمت الارض بذنوبی لساخت الی الاخره این اعتراف و این تضـرع و زاری به درگاه حضـرت باری البته باعث گناهان او خواهد شد بلکه این عاصـی شکی در این مرحله نـدارم نظر به کثرت اخبـار در این بـاب بـدان که مسـتحب است به جـا آوردن نمازهـای واجب در مشاهد مشـرفه و اخبار بسـیاری در این خصوص وارد شده چنآنچه مرحوم شهید در کتاب ذکری متوجه شده بلی بعضی از علمای دین فرموده که به قسـمی نمـاز بجا آورد که منافات با خود زائرین نباشـد و زایرین آن سـرور جای بر ایشان تنگ نشود بلکه هرگاه مجاورین در ایام کثرت ورود زائرین جا و مکان خود را به ایشان واگذارنـد نسب و اولی خواهد بود و اکرام زایر سیما زائرین آن سـرور که از امکنه بعیده مرحله پیمای این روضه عرش درجه شده و نهایت زحمت و مشقت و خوف و بیم منازل مخوفه و غیره بر ایشـان روی داده متضـمن احسـان و اکرام به آن سـرور عالمیان خواهـد بود و از نقل حـدیثی که مرحوم شـهید اول در کتاب ذکری نقل فرموده که روی ابن ابی عمیر عن بعض اصـحابه قال قلت لابی عبدالله انی لا کره الصلوه فی مساجدهم قال لا تکره فمـا من مسـجدم نبی الا علی قربنی او وصـی نبی قتل فاصاب تلک البقعه رشـته من دمعا حب الله ان یـذکر فیها الفریضه و النافله و اقض ما فاتک چنین مستفاد می شود که نماز واجب و مستحق و قضا وادار در روضات عالیات مستحب است و شرافت آن و مسـجد بودن به سـبب شـهادت پیغمبری یـا وصـی او است که بنای مسـجد بر قبر ایشان شـده چنانچه بحر العلوم فرموده و السـرفی فضل صـلوه المسـجد قبر لمعصوم به مستشـهد برشه من دمر المطهر ظهر الله لعبد ذکره پس وضات مقدسات اشـرف از مساجد خواهند بود و چون این شعر مرحوم بحر العلوم از حدیث ابن ابی عمیر است که ذکر شد پس اگر کسی بگوید که لفظ برشه من دمه در حـدیث مزبور است من لفظ اللطهره جواب این است که اسـتنباط مطهره را مرحوم بحر العلوم از فاحب الله الی اخره دریافت فرموده اند زیرا که اشـیاء خبیثه نجسه محبوب خداوند عالم نیست و هر چه محبوب خداوند است اشیاء طاهره می باشـند پس هرگاه این مطلب معلوم شد پس بدان که نظر به بعضـی اخبار افضل اماکن روضات مقدسات بالای سـر مطهر است که قبر منور در یسـار او واقع شود و نمـاز زیـارت را در آن مکـان شـریف به جا آورد و هرگاه نماز زیارت را در پس و پشـت مبارک بجا آورده نیکو است ولیکن مرحوم نرای در کتاب مسـتند فرمود که شـیخ مفید و شـیخ طوسـی و سـید مرتضی قائل به حرکت شده اند و مشـهور بین علما کراهت اسـصت و شـهید اول در روضه فرموده و افضـله عند الراس یحبث یکون القبر علی یساره و لا یسـتقبل شـیئا من القبر و دلیل این قول اطلاقات اخباریست که منع شـده است در آن اخبار از نماز به سوی قبور و بر قبور و بین قبور و حدیث خاصـی که نقل شده است از وسائل که حضرت امام محمد باقر فرموده اند که حضرت رسول فرموده است لا تتخدوا قبری قبله و لا مسجد افان الله تعالی

لعن الـذین اتخـذوا قبور انبیاء مساجد و حدیث دیگر که روایت شده است در امالی که فرموده اذا اتیت قبر الحسـین اجعله قبره قبله اذا صـلیت قـال تـخ هکـذا نـاحیه و جواب از او ظـاهر است زیرا که اطلاقات منع مصـرف به این مقام نمی شود و قبور ائمه علیهم السـلام مثل قبور سایر بر مردم نیست و از برای آن قبور مطهر احکام خاصی هست که اشاره به بعضی از آنها خواهد شد چه نیکـو فرموده است مرحوم بحر العلوم و العز و بین هـذه القبور و غیرهمـا کـالنور فوق الطور و جواب آن ثـانی این است که مراد از نهی شاید به طریق قبله حقیقی باشد که جهله و عوام الناس نماز نمایند به قسمی که قبر نبی را مثل خانه کعبه قرار دهند و به سوی او نمـاز به جـا آوردنـد نه اینکه از باب شـرافت و زیادتی برکت به سوی آن نماز نماینـد و هم چنین جواب داده می شود از حـدیث امـالی که دلیـل سیم است زیرا که مراد از اینکه فرمودنـد دور شو از آن یعنی قبله حقیقی او را قرار مـده چون نماز اکثر اعراب حجاز و عراق از باب اعتیاد ایشان در مسـجد الحرام به این قسم بوده که شایـد چنانچه در مسـجد الحرام به هر سمت از کعبه که می ایسـتادند و نماز به جای می آوردند در مرقد آن سرور هم چنین باشد. لهذا سوال از آن نموده اند و دور شو جواب شـنیدند و دلیل بر اسـتجاب اخبار بسـیاریست که از آنجا حدیثی است در کامل الزیاره که حضـرت صادق فرمودند من صـلی خلف قبر الحسـین (ع) صـلوه واحده یرید بها الله تعالی لقی اله تعالی یوم یلقاه و علیه من النور ما یغشـی کل شی یراه یعنی کسی که نماز نماید پشت قبر امام حسین (ع) یک نماز را که اراده نموده باشد به آن نماز خداوند عالم را ملاقات نمایند خـدا را در روز قیامت در حالتی که بر او اینقـدر نور احاطه نموده باشـد که فرا گیرد آن نور هر چیزی را که او دیـده شـسود و حدیث دیگر که نیز در کامل الزیاره روایت شده اذا فرغت من التسلیم علی الشهداء اتیت قبر ابی عبدالله (ع) فاجعله بین یدیک ثم صـلی ما بدالک یعنی هرگاه فارغ شدی از سـلام بر شهدا یعنی از زیارت ایشان می آئ به نزد قبر امام حسین (ع) و قرار می دهی آن مرقد منور را پیش روی خود و بعد از آن نماز کن در آن مکان آنچه بخواهی و صـحیحه حمیری بعد از سوال نمودن از احکام قبر در جواب می فرماینـد و اما الصـلوه فانها خلفه بجعله اماماً و لا یجوزان یصـلی بین یـدیه لان الامام لا یتقدم علیه و یصـلی عن یمینه و شـماله و المروی فی الاحتجـاج و فیه بعـد السوال عنه اما الصـلوه فانها خلفه و یجعل القبر امامه و لا یجوز ان یصـلی بین یـدیه و لا عن یمینه و لا عن یساره لان الامام لا یتقـدم و لا یساوی و مفاد خیرین اگر دو خبر باشـند چنانچه صاحب مسـتند فهمیده این است و اما طریقه نماز نمودن در روضات مقدسات پس به تحقیق که نماز را عقب قبر بجا آورد به این قسـم که قبر را پیش رو قرار دهد و جایز نیست اینکه نماز نماید پیش روی قبر زیرا که تقدم داشته نمی شود بر امام و نماز کرده می شود از اطراف یمین و یسـار قبر و مفـاد حـدیث دوم این است که در یمین و یسـار که مسـاوی با قبر باشـد نماز مکن و مرحوم شیـخ بهائی در حبل المتین بعد از ایراد این حدیث فرموده و الحاصل ان المسـتفاد من الحدیث الحمیری ان کل ما ثبت للماموم من وجوب التـاخر عن الامام او المساوات له و تحریم التقـدم علیه ثابت للمصـلی بالنسـیه الی الضـریح المقـدسه و در آن کتاب فرموده زمانی که در مشـهد آن سـرور بودم در صـفه بالا سر مبارک آن حضرت در صف می ایستادند به جهت نماز و نماز به جا می آوردند من منع نمودم که صف صف اول نایسـتند زیرا که تقدم بر قبر منور آن سرور می شود و نماز را در صف دیگر قرار دهنـد باری با وجود این اخبار و فعل علمای عظام و مشایـخ فخام بلکه قریب به پنجاه سال است که این عاصـی مجاور آن روضه عرش درجه می باشم و هر ساله جمعی از علمای ایران و غیر هم به زیارت آن سـرور مشـرف می شونـد و غالباً با تمکن مکان دیگر نماز

در پس و پشت مبارك به جا می آورند هرگاه نماز در آن مكان را مكروه می دانستند ترك آن مكان می نمودند با وجود این حال قول به حركت بلكه كراهت ضعيف است چه نيكو فرموده است مرحوم بحر العلوم و الاتخاذ قبله و ان منع فليس للدافع اذن قد سميع و اما هر گجاه خواسته باشد فضيلتی دريابد يا حاجتی داشته باشد و خواهد حاجتش زود بر آورده شود غسل نمايد و در بالای سر مطهر منور دو ركعت نماز به جا آورد و در قنوت حوائج خود را از خداوند عالم درخواست نمايد كه به اجابت مقرون است و از جمله آنها زيارت وداع است شيخ فقيه در من لا يحضر الفقيه و شيخ طوسی (ره) در تهذيب فرموده است كه هرگاه خواسته باشی آن سرور را وداع نمائی چنين بگو اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا مَولایَ و ابنَ مَولایَ وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَركاتُه اَنتَ لَناجَنَه مِن العَذابِ وَ هَذا اَوانٌ اَن يُضرا فِی عَنكَ غَير راغِبَ وَ لا مُستَدَلَ بِكَ وَ لا مُوثُر عَليكَ وَ لا زاهِد فِی قُربكَ فَقَد جِئتَ بِنَفسِی لُلحدثانِ وَ تَركت الاَهلَ وَ الاولادَ وَ اَوطانَ فَكن بِی شَفيعاً يَومَ فَقرِی وَ حاجَتی يَومَ لا يَغنِی عَنی حَميم وَ لا قَريب يَوم لا يُغنِی عَنی والِد وَ لا وَلَد اَسئُل اللهَ الَّذِی قَدر و رَحلتی اِلَيكَ اَن ينفَس باب كُربَتی وَ اَسئَلُ اللهِ الَّذِی قَدر عَلی فِراق وَ هَذا المَكانِ اَن لا يَجعَلُهُ اجَر العَهدِ مِن رُجُوعِی اِليكَ وَ اَسئَلُ اللهُ الَذی اَبكی عَينی عَلَيكَ اَن يَجعلَهُ لُی ذخُراً وَ اَسئَلُ اللهَ الَّذِی اَرانِی مَقامَكَ وَ هَذا اُنِی لِلتَسليم عَلَيك اَن يَورد فِی حَوئضكم و يَرزقُنی مُرافَقَتكُم فِی الجَنانِ السَّلام عَلَيك يا صفوَ اللهُ اَلسَّلامُ عَلی اَميرالمؤمنينَ وَ وَصِیَ رَسوُل رَبِّ العالمينَ وَ قائِدَ العِز المُجلَينَ السَّلامُ عَلَی الحَسَن وَ الحُسَين سَيَدی شَباب اهلِ الجَنَه السَّلامُ عَلَی الائمه و اسم هر يك از ائمه عليه السلام را ذكر نمايد و رحمه الله و بركاته اَلسَّلامُ عَلَی مَلائِكَه الله المُقَربينَ المُجتَنبينَ الَّذينَ بِامره يَعملوُن السَّلامُ عَلَينا وَ عَلَی عِبادُ اللهِ الصالِحين اَللَّهُمَ لا تَجعلُهُ اخِر العَهدِ مِن زِيارَتی اِياُه فَاِن جَعَلتَهُ فَاحشُرنی مَعَه وَ مَعَ ابائِهِ الطاهِرينَ وَ اَن اَبقَيتَنی فَارزقنی زِيارَتَه اَبَدا ما اَبقَيتَنی اِنَكَ عَلی كُلِ شَی قَدِير و بعد از آن بگويد اَستَودَعَكَ اللهَ وَ اَشرعيهِ اِياكَ وَ اَقرا عَلَيكَ اَلسلُمَ مُومِن بِاللهِ وَ بِمَا دَعَوت اِلَيهِ وَ دَلَتُ عَلَيه اَللَّهُمَ فَاكتُبنا مَعَ الشَاهِدينَ اَللَّهُمَ اَرزُقُنی جُهَنَم وَ مَوَدَتَهُم اَبَداً مَا اَبقَيتَنی السَّلامُ عَلَی مَلائِكَهِ اللهِ وَزوارِ قَبر ابن نَبی اللهَ اَبداً ما اَبقَيتَ وَ دائِماً اذا فيت السَّلامُ عَلَينا وَ عَلَی عِبادِ اللهِ الصالِحينِ پس هر گاه از بقعه مطهره منوره بيرون شدی بر مگردان صورت خود را از روضه منوره در وقت بيرون شد و تا اينكه از نظرت غايب شود و از جمله زيارات مشهور ائمه هدی (ع) زيارت جامعه كبيره است ابن بابويه در عيون اخبار الرضا (ع) و شيخ طوسی در تهذيب و ديگران به سند معتبر روايت كرده اند كه موسی بن عمران عبدالله نخعی به طريقی كه در تهذيب می باشد از امام علی نقی (ع) سوال نمود كه ای فرزند رسول خدا به من تعليم نما سخن بليغ كاملی كه آن را بخوانم هر گاه يكی از شما را زيارت كنم فرمودند چون به درگاه هر يك از ما برسی ما بيست و بگو اَشهَدُ اَنَّ لا اِلَهَ اللهَ وَحدَهُ لا شَريكَ لَهُ وَ اَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبدهُ وَ رَسوُلُه و بايد كه با غسل باشی و چون داخل قبر شوی و قبر منور و مضجع مظهر را ببينی بايست و بگو سی مرتبه الله اكبر پس برو اندكی و آرام بگير و گامها را نزديك بردار پس بايست و سی مرتبه الله اكبر پس به نزديك قبر برو و چهل مرتبه بگو كه صد تكبير تمام شود بعد از آن بگو السَّلامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّهِ وَ مَوْضِعَ الرِّسَالَهِ وَ مُخْتَلَفَ الْمَلائِكَهِ وَ مَهْبِطَ الْوَحْيِ وَ مَعْدِنَ الرَّحْمَهِ وَ خُزَّانَ الْعِلْمِ وَ مُنْتَهَى الْحِلْمِ وَ أُصُولَ الْكَرَمِ وَ قَادَهَ الْأُمَمِ وَ أَوْلِيَاءَ النِّعَمِ وَ عَنَاصِرَ الْأَبْرَارِ وَ دَعَائِمَ الْأَخْيَارِ وَ سَاسَهَ الْعِبَادِ وَ أَرْكَانَ الْبِلادِ وَ أَبْوَابَ الْإِيمَانِ وَ أُمَنَاءَ الرَّحْمَنِ وَ سُلالَهَ النَّبِيِّينَ وَ صَفْوَهَ الْمُرْسَلِينَ وَ عِتْرَهَ خِيَرَهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ السَّلامُ عَلَى أَئِمَّهِ الْهُدَى وَ مَصَابِيحِ الدُّجَى وَ أَعْلامِ التُّقَى وَ ذَوِی النُّهَى وَ أُولِی الْحِجَى وَ كَهْفِ الْوَرَى وَ وَرَثَهِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمَثَلِ الْأَعْلَى وَ الدَّعْوَهِ الْحُسْنَى وَ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ وَ الْأُولَى وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ السَّلامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَهِ اللَّهِ وَ مَسَاكِنِ بَرَكَهِ اللَّهِ وَ مَعَادِنِ حِكْمَهِ اللَّهِ وَ حَفَظَهِ سِرِّ اللَّهِ وَ حَمَلَهِ كِتَابِ اللَّهِ وَ أَوْصِيَاءِ نَبِيِّ اللَّهِ وَ ذُرِّيَّهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَى الدُّعَاهِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدِلاءِ عَلَى مَرْضَاهِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَقِرِّينَ [وَ الْمُسْتَوْفِرِينَ] فِی أَمْرِ اللَّهِ وَ التَّامِّينَ فِی مَحَبَّهِ اللَّهِ وَ الْمُخْلِصِينَ فِی تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ وَ عِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ السَّلامُ عَلَى الْأَئِمَّهِ الدُّعَاهِ وَ الْقَادَهِ الْهُدَاهِ وَ السَّادَهِ الْوُلاهِ وَ الذَّادَهِ الْحُمَاهِ وَ أَهْلِ الذِّكْرِ وَ أُولِی الْأَمْرِ وَ بَقِيَّهِ اللَّهِ وَ خِيَرَتِهِ وَ حِزْبِهِ وَ عَيْبَهِ عِلْمِهِ وَ حُجَّتِهِ وَ صِرَاطِهِ وَ نُورِهِ [وَ بُرْهَانِهِ] وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ كَمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ وَ شَهِدَتْ لَهُ مَلائِكَتُهُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدا عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ وَ رَسُولُهُ الْمُرْتَضَى أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ أَشْهَدُ أَنَّكُمُ الْأَئِمَّهُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمُكَرَّمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ الصَّادِقُونَ الْمُصْطَفَوْنَ الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ الْقَوَّامُونَ بِأَمْرِهِ الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ، الْفَائِزُونَ بِكَرَامَتِهِ اصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ وَ ارْتَضَاكُمْ لِغَيْبِهِ وَ اخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ وَ اجْتَبَاكُمْ بِقُدْرَتِهِ وَ أَعَزَّكُمْ بِهُدَاهُ وَ خَصَّكُمْ بِبُرْهَانِهِ وَ انْتَجَبَكُمْ لِنُورِهِ وَ أَيَّدَكُمْ بِرُوحِهِ وَ رَضِيَكُمْ خُلَفَاءَ فِی أَرْضِهِ وَ حُجَجا عَلَى بَرِيَّتِهِ وَ أَنْصَارا لِدِينِهِ وَ حَفَظَهً لِسِرِّهِ وَ خَزَنَهً لِعِلْمِهِ وَ مُسْتَوْدَعا لِحِكْمَتِهِ وَ تَرَاجِمَهً لِوَحْيِهِ وَ أَرْكَانا لِتَوْحِيدِهِ وَ شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَ أَعْلاما لِعِبَادِهِ وَ مَنَارا فِی بِلادِهِ وَ أَدِلاءَ عَلَى صِرَاطِهِ عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ آمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ أَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَكُمْ تَطْهِيرا فَعَظَّمْتُمْ جَلالَهُ وَ أَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ وَ مَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ وَ أَدَمْتُمْ ذِكْرَهُ وَ وَكَّدْتُمْ مِيثَاقَهُ وَ أَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طَاعَتِهِ وَ نَصَحْتُمْ لَهُ فِی السِّرِّ وَ الْعَلانِيَهِ وَ دَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ بَذَلْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِی مَرْضَاتِهِ وَ صَبَرْتُمْ عَلَى مَا أَصَابَكُمْ فِی جَنْبِهِ وَ أَقَمْتُمُ الصَّلاهَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاهَ وَ أَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتُمْ فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ حَتَّى أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَ بَيَّنْتُمْ فَرَائِضَهُ وَ أَقَمْتُمْ حُدُودَهُ وَ نَشَرْتُمْ شَرَائِعَ أَحْكَامِهِ وَ سَنَنْتُمْ سُنَّتَهُ وَ صِرْتُمْ فِی ذَلِكَ مِنْهُ إِلَى الرِّضَا وَ سَلَّمْتُمْ لَهُ الْقَضَاءَ وَ صَدَّقْتُمْ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ مَضَى فَالرَّاغِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَ اللازِمُ لَكُمْ لاحِقٌ وَ الْمُقَصِّرُ فِی حَقِّكُمْ زَاهِقٌ وَ الْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعْدِنُهُ وَ مِيرَاثُ النُّبُوَّهِ عِنْدَكُمْ وَ إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَ حِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ وَ فَصْلُ الْخِطَابِ عِنْدَكُمْ وَ آيَاتُ اللَّهِ لَدَيْكُمْ وَ عَزَائِمُهُ فِيكُمْ وَ نُورُهُ وَ بُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ وَ أَمْرُهُ إِلَيْكُمْ مَنْ وَالاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ وَ مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ وَ مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنِ اجتكم فَقَدِ احَبَ اللَّهِ و مَن ابغضكُم فَقَد ابغض اللهُ وَ مَن اعتصم بِكُم فَقَد اعتصِمُ بالله انتُم السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَ الصِراطَ لا قوم وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ وَ الرَّحْمَهُ الْمَوْصُولَهُ وَ الْآيَهُ الْمَخْزُونَهُ وَ الْأَمَانَهُ الْمَحْفُوظَهُ وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ مَنْ أَتَاكُمْ فَقَد نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدُلُّونَ وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَ إِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ وَ بِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ سَعِدَ مَنْ وَالاكُمْ وَ هَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ وَ خَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ وَ ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ وَ فَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَ أَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ وَ سَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ وَ هُدِیَ مَنِ اعْتَصَمَ بِكُمْ مَنِ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّهُ مَأْوَاهُ وَ مَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ وَ مَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ وَ مَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ ، وَ مَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِی أَسْفَلِ دَرْكٍ

مِنَ الْجَحِيمِ أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَ جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ وَ أَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِينَتَكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَ طَهُرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ خَلَقَكُمُ اللَّهُ أَنْوَارا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وِلايَتِكُمْ طِيبا لِخَلْقِنَا وَ طَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا وَ تَزْكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسَلِّمِينَ بِفَضْلِكُمْ وَ مَعْرُوفِينَ بِتَصْدِيقِنَا إِيَّاكُمْ فَبَلَغَ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكَرَّمِينَ وَ أَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ حَيْثُ لا يَلْحَقُهُ لاحِقٌ وَ لا يَفُوقُهُ فَائِقٌ وَ لا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ وَ لا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ حَتَّى لا يَبْقَى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لا صِدِّيقٌ وَ لا شَهِيدٌ وَ لا عَالِمٌ وَ لا جَاهِلٌ وَ لا دَنِيٌّ وَ لا فَاضِلٌ وَ لا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ وَ لا فَاجِرٌ طَالِحٌ وَ لا جَبَّارٌ عَنِيدٌ وَ لا شَيْطَانٌ مَرِيدٌ وَ لا خَلْقٌ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ شَهِيدٌ إِلا عَرَّفَهُمْ جَلالَةَ أَمْرِكُمْ وَ عِظَمَ خَطَرِكُمْ وَ كِبَرَ شَأْنِكُمْ وَ تَمَامَ نُورِكُمْ وَ صِدْقَ مَقَاعِدِكُمْ وَ ثَبَاتَ مَقَامِكُمْ، وَ شَرَفَ مَحَلِّكُمْ وَ مَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ وَ كَرَامَتَكُمْ عَلَيْهِ وَ خَاصَّتَكُمْ لَدَيْهِ وَ قُرْبَ مَنْزِلَتِكُمْ مِنْهُ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ أُسْرَتِي أُشْهِدُ اللَّهَ وَ أُشْهِدُكُمْ أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرٌ بِعَدُوِّكُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ مُسْتَبْصِرٌ بِشَأْنِكُمْ وَ بِضَلالَةِ مَنْ خَالَفَكُمْ مُوَالٍ لَكُمْ وَ لِأَوْلِيَائِكُمْ مُبْغِضٌ لِأَعْدَائِكُمْ وَ مُعَادٍ لَهُمْ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ مُطِيعٌ لَكُمْ عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ ، مُقِرٌّ بِفَضْلِكُمْ مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ مُعْتَرِفٌ بِكُمْ مُؤْمِنٌ بِإِيَابِكُمْ مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ آخِذٌ بِقَوْلِكُمْ عَامِلٌ بِأَمْرِكُمْ مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ زَائِرٌ لَكُمْ لائِذٌ عَائِذٌ بِقُبُورِكُمْ مُسْتَشْفِعٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِكُمْ وَ مُتَقَرِّبٌ بِكُمْ إِلَيْهِ وَ مُقَدِّمُكُمْ أَمَامَ طَلِبَتِي وَ حَوَائِجِي وَ إِرَادَتِي فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَ أُمُورِي مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَ عَلانِيَتِكُمْ وَ شَاهِدِكُمْ وَ غَائِبِكُمْ وَ أَوَّلِكُمْ وَ آخِرِكُمْ وَ مُفَوِّضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ وَ مُسَلِّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ، وَ قَلْبِي لَكُمْ مُسَلِّمٌ وَ رَأْيِي لَكُمْ تَبَعٌ وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يُحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ وَ يَرُدَّكُمْ فِي أَيَّامِهِ وَ يُظْهِرَكُمْ لِعَدْلِهِ وَ يُمَكِّنَكُمْ فِي أَرْضِهِ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لا مَعَ عَدُوِّكُمْ آمَنْتُ بِكُمْ وَ تَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوَّلَكُمْ وَ بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ مِنَ الْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ الشَّيَاطِينِ وَ حِزْبِهِمُ الظَّالِمِينَ لَكُمْ وَ الْجَاحِدِينَ لِحَقِّكُمْ وَ الْمَارِقِينَ مِنْ وِلايَتِكُمْ وَ الْغَاصِبِينَ لِإِرْثِكُمْ وَ الشَّاكِّينَ فِيكُمْ وَ الْمُنْحَرِفِينَ عَنْكُمْ وَ مِنْ كُلِّ وَلِيجَةٍ دُونَكُمْ وَ كُلِّ مُطَاعٍ سِوَاكُمْ وَ مِنَ الْأَئِمَّةِ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ فَثَبَّتَنِيَ اللَّهُ أَبَدا مَا حَيِيتُ عَلَى مُوَالاتِكُمْ وَ مَحَبَّتِكُمْ وَ دِينِكُمْ وَ وَفَّقَنِي لِطَاعَتِكُمْ وَ رَزَقَنِي شَفَاعَتَكُمْ ، وَ جَعَلَنِي مِنْ خِيَارِ مَوَالِيكُمُ التَّابِعِينَ لِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ وَ جَعَلَنِي مِمَّنْ يَقْتَصُّ آثَارَكُمْ وَ يَسْلُكُ سَبِيلَكُمْ وَ يَهْتَدِي بِهُدَاكُمْ وَ يُحْشَرُ فِي زُمْرَتِكُمْ وَ يَكِرُّ فِي رَجْعَتِكُمْ وَ يُمَلَّكُ فِي دَوْلَتِكُمْ وَ يُشَرَّفُ فِي عَافِيَتِكُمْ وَ يُمَكَّنُ فِي أَيَّامِكُمْ وَ تَقَرُّ عَيْنُهُ غَدا بِرُؤْيَتِكُمْ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي مَنْ أَرَادَ اللَّهَ بَدَأَ بِكُمْ وَ مَنْ وَحَّدَهُ قَبِلَ عَنْكُمْ وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ مَوَالِيَّ لا أُحْصِي ثَنَاءَكُمْ وَ لا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ وَ مِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ وَ أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هُدَاةُ الْأَبْرَارِ وَ حُجَجُ الْجَبَّارِ بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ وَ بِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ ، وَ بِكُمْ يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلا بِإِذْنِهِ وَ بِكُمْ يُنَفِّسُ الْهَمَّ وَ يَكْشِفُ الضُّرَّ وَ عِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ وَ هَبَطَتْ بِهِ مَلائِكَتُهُ وَ إِلَى جَدِّكُمْ بُعِثَ الرُّوحُ الْأَمِينُ آتَاكُمُ اللَّهُ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ طَأْطَأَ كُلُّ شَرِيفٍ لِشَرَفِكُمْ وَ بَخَعَ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لِطَاعَتِكُمْ وَ خَضَعَ كُلُّ جَبَّارٍ لِفَضْلِكُمْ وَ ذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لَكُمْ وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ وَ فَازَ الْفَائِزُونَ بِوِلايَتِكُمْ بِكُمْ يُسْلَكُ إِلَى الرِّضْوَانِ وَ عَلَى مَنْ جَحَدَ وِلايَتَكُمْ غَضَبُ الرَّحْمَنِ، بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي ذِكْرُكُمْ فِي الذَّاكِرِينَ وَ أَسْمَاؤُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَ أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ

فِي الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسِكَمْ فِي النُّفُوسِ وَ آثَارُكُمْ فِي الْآثَارِ وَ قُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ فَمَا أَحْلَى أَسْمَاءَكُمْ وَ أَكْرَمَ أَنْفُسَكَمْ وَ أَعْظَمَ شَأْنَكَمْ وَ أَجَلَّ خَطَرَكُمْ وَ أَوْفَى عَهْدَكُمْ [وَ أَصْدَقَ وَعْدَكُمْ] ، كَلامُكُمْ نُورٌ وَ أَمْرُكَمْ رُشْدٌ وَ وَصِيَّتُكُمُ التَّقْوَى وَ فِعْلُكُمُ الْخَيْرُ وَ عَادَتُكُمُ الْإِحْسَانُ، وَ سَجِيَّتُكُمُ الْكَرَمُ وَ شَأْنُكُمُ الْحَقُّ وَ الصِّدْقُ وَ الرِّفْقُ وَ قَوْلُكُمْ حُكْمٌ وَ حَتْمٌ وَ رَأْيُكُمْ عِلْمٌ وَ حِلْمٌ وَ حَزْمٌ إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي كَيْفَ أَصِفُ حُسْنَ ثَنَائِكُمْ وَ أُحْصِي جَمِيلَ بَلائِكُمْ وَ بِكُمْ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الذُّلِّ وَ فَرَّجَ عَنَّا غَمَرَاتِ الْكُرُوبِ وَ أَنْقَذَنَا مِنْ شَفَا جُرُفِ الْهَلَكَاتِ وَ مِنَ النَّارِ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي بِمُوَالاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَ أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا وَ بِمُوَالاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَ عَظُمَتِ النِّعْمَةُ، وَ ائْتَلَفَتِ الْفُرْقَةُ وَ بِمُوَالاتِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ وَ لَكُمُ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ وَ الدَّرَجَاتُ الرَّفِيعَةُ وَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ وَ الْمَقَامُ الْمَعْلُومُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْجَاهُ الْعَظِيمُ وَ الشَّأْنُ الْكَبِيرُ وَ الشَّفَاعَةُ الْمَقْبُولَةُ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ رَبَّنَا لا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً، يَا وَلِيَّ اللَّهِ إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ذُنُوباً لا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلا رِضَاكُمْ فَبِحَقِّ مَنِ ائْتَمَنَكُمْ عَلَى سِرِّهِ وَ اسْتَرْعَاكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ وَ قَرَنَ طَاعَتَكُمْ بِطَاعَتِهِ لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِي وَ كُنْتُمْ شُفَعَائِي فَإِنِّي لَكُمْ مُطِيعٌ مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ اللَّهُمَّ إِنِّي لَوْ وَجَدْتُ شُفَعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْأَئِمَّهِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعَائِي فَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَيْكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي جُمْلَهِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَ بِحَقِّهِمْ وَ فِي زُمْرَهِ الْمَرْحُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ إِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيما كَثِيراً وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ و از جمله زيارات زيارت جواديه است كه در اكثر كتب مزار مضبوط است و علامه مجلسى (ره) در بحار الانوار مى فرمايد يافتم در بعضى از نسخ قديمه و عبارت آن مرحوم در بحار الانوار مى فرمايد اين است وجدت فى بعض مؤلفات قدماء اصحابنا (ره) زياره له عليه السلام و كانت النسخه القديم كان تاريخ كتابتها سنه ست و اربعين و سبعماه فاوردتها كما وجدتها قال زياده مولينا و سيدنا ابوالحسن الرضا (ع) (ع) و ابنائه الصلوه و السلام كلى الاوقات صالحه الزيارته و افضلها فى شهر رجب روى ذلك عن ولده ابى جعفر الجواد (ص) و هى السلام عليك الى اخره بعد از رعايت اداب سابقه در مقابل ضريح مقدس روبروى آن حضرت بايستد و بگويد السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيّ اللهِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّهَ اللهِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمُودَ الدِّينِ ،السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَهِ اللهِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللهِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللهِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللهِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عَلِيّ بْنِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الْبَرِّ التَّقِيِّ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْعَالِمِ الْحَفِيِّ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ الشَّهِيدُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ الْبَرُّ التَّقِيُّ ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاهَ ، وَ آتَيْتَ الزَّكَاهَ ، وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَ عَبَدْتَ اللهَ مخلصاً حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ إِمَامٍ

عَصِيبٍ وَ إِمَامٍ نَجِيبٍ وَ بَعِيدٍ قَرِيبٍ وَ مَسْمُومٍ غَرِيبٍ ،السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَالِمُ النَّبِيهُ وَ الْقَدْرُ الْوَجِيهُ ، النَّازِحُ عَنْ تُرْبَةِ جَدِّهِ وَ أَبِيهِ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَمَرَ أَوْلَادَهُ وَ عِيَالَهُ بِالنِّيَاحَهِ عَلَيْهِ قَبْلَ وُصُولِ الْقَتْلِ إِلَيْهِ ، السَّلَامُ عَلَى دِيَارِكُمُ الْمُوحِشَاتِ كَمَا اسْتَوْحَشَتْ مِنْكُمْ مِنًى وَ عَرَفَاتٌ ، السَّلَامُ عَلَى سَادَاتِ الْعَبِيدِ ، وَ عُدَّهِ الْوَعِيدِ ، وَ الْبِئْرِ الْمُعَطَّلَهِ ، وَ الْقَصْرِ الْمَشِيدِ ، السَّلَامُ عَلَى غَوْثِ اللَّهْفَانِ وَ مَنْ صَارَتْ بِهِ أَرْضُ خُرَاسَانَ خُرَاسَانَ ، السَّلَامُ عَلَى قَلِيلِ الزَّائِرِينَ وَ قُرَّهِ عَيْنِ فَاطِمَهَ سَيِّدَهِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ، السَّلَامُ عَلَى الْبَهْجَهِ الرَّضَوِيَّهِ ، وَ الْأَخْلَاقِ الرَّضِيَّهِ ، وَ الْغُصُونِ الْمُتَفَرِّعَهِ عَنِ الشَّجَرَهِ الْأَحْمَدِيَّهِ ،السَّلَامُ عَلَى مَنِ انْتَهَت إِلَيْهِ رِئَاسَهُ الْمُلْكِ الْأَعْظَمِ وَ عِلْمُ كُلِّ شَيْءٍ لِتَمَامِ الْأَمْرِ الْمُحْكَمِ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَسْمَاؤُهُمْ وَسِيلَهُ السَّائِلِينَ ، وَ هَيَاكِلُهُمْ أَمَانُ الْمَخْلُوقِينَ ، وَ حُجَجُهُمْ إِبْطَالُ شُبَهِ الْمُلْحِدِينَ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ كُسِرَتْ لَهُ وِسَادَهُ وَالِدِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى خَصَمَ أَهْلَ الْكُتُبِ وَ ثَبَّتَ قَوَاعِدَ الدِّينِ ، السَّلَامُ عَلَى عَلَمِ الْأَعْلَامِ وَ مَنْ كُسِرَ قُلُوبُ شِيعَتِهِ بِغُرْبَتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ ، السَّلَامُ عَلَى السِّرَاجِ الْوَهَّاجِ وَ الْبَحْرِ الْعَجَّاجِ الَّذِى صَارَتْ تُرْبَتُهُ مَهْبِطَ الْأَمْلَاكِ وَ الْمِعْرَاجِ ، السَّلَامُ عَلَى أُمَرَاءِ الْإِسْلَامِ وَ مُلُوكِ الْأَدْيَانِ وَ طَاهِرِى الْوِلَادَهِ ، وَ مَنْ أَطْلَعَهُمُ اللهُ عَلَى عِلْمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَهِ ، وَ جَعَلَهُمْ أَهْلَ السَّادَهِ السَّلَامُ كُهُوفِ الْكَائِنَاتِ وَ ظِلِّهَا وَ مَنِ ابْتَهَجَتْ بِهِ مَعَالِمُ طُوسَ ، حَيْثُ حَلَّ بِرَبْعِهَا. يَا قَبْرَ طُوسَ سَقَاكَ اللهُ رَحْمَتَهُ مَا ذَا ضَمِنْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ يَا طُوسُ طَابَتْ بِقَاعُكَ فِى الدُّنْيَا وَ طَابَ بِهَا شَخْصٌ ثَوَى بِسَنَابَادَ مَرْمُوسٌ شَخْصٌ عَزِيزٌ عَلَى الْإِسْلَامِ مَصْرَعُهُ فِى رَحْمَهِ اللهِ مَغْمُورٌ وَ مَغْمُوسٌ يَا قَبْرَهُ أَنْتَ قَبْرٌ قَدْ تَضَمَّنَهُ حِلْمٌ وَ عِلْمٌ وَ تَطْهِيرٌ وَ تَقْدِيسٌ فَخْراً بِأَنَّكَ مَغْبُوطٌ بِجُثَّتِهِ وَ بِالْمَلَائِكَهِ الْأَطْهَارِ مَحْرُوسٌ فِى كُلِّ عَصْرٍ لَنَا مِنْكُمْ إِمَامُ هُدًى فَرَبْعُهُ آهِلٌ مِنْكُمْ وَ مَأْنُوسٌ أَمْسَتْ نُجُومُ سَمَاءِ الدِّينِ آفِلَهً وَ ظَلَّ أُسْدُ لثَّرَى قَدْ ضَمَّهَا الْخِيسُ غَابَتْ ثَمَانِيَهٌ مِنْكُمْ وَ أَرْبَعَهٌ تُرْجَى مَطَالِعُهَا مَا حَنَّتِ الْعِيسُ حَتَّى مَتَى يَزْهَرُ الْحَقُّ الْمُنِيرُ بِكُمْ فَالْحَقُّ فِى غَيْرِكُمْ دَاجٍ وَ مَطْمُوسٌ السَّلَامُ عَلَى مُفْتَخَرِ الْأَبْرَارِ ، وَ نَائِى الْمَزَارِ ، وَ شَرْطِ دُخُولِ الْجَنَّهِ أَوِ النَّارِ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ لَمْ يَقْطَعِ اللهُ عَنْهُمْ صَلَوَاتِهِ فِى آنَاءِ السَّاعَاتِ ، وَ بِهِمْ سَكَنَتِ السَّوَاكِنُ وَ تَحَرَّكَتِ الْمُتَحَرِّكَاتُ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ جَعَلَ اللهُ إِمَامَتَهُمْ مُمَيِّزَهً بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ كَمَا تَعَبَّدَ بِوَلَايَتِهِمْ أَهْلَ الْخَافِقَيْنِ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَحْيَا اللهُ بِهِ دَارِسَ حُكْمِ النَّبِيِّينَ ، وَ تَعَبَّدَهُمْ بِوَلَايَتِهِ لِتَمَامِ كَلِمَهِ اللهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، السَّلَامُ عَلَى شُهُورِ الْحَوْلِ وَ عَدَدِ السَّاعَاتِ وَ حُرُوفِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ فِى الرُّقُومِ الْمُسَطَّرَاتِ ، السَّلَامُ عَلَى إِقْبَالِ الدُّنْيَا وَ سُعُودِهَا وَ مَنْ سُئِلُوا عَنْ كَلِمَهِ التَّوْحِيدِ، فَقَالُوا نَحْنُ وَ اللهِ مِنْ شُرُوطِهَا ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ يُعَلِّلُ وُجُودُ كُلِّ مَخْلُوقٍ بِلَوْلَاهُمْ وَ مَنْ خَطَبَتْ لَهُمُ الْخُطَبَاءُ ، بِسَبْعَهِ آبَاءٍ هُمْ مَا هُمْ هُمْ أَفْضَلُ مَنْ يَشْرَبُ صَوْبَ الْغَمَامِ السَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ مَجْدِهِمْ وَ بِنَائِهِمْ ، وَ مَنْ أُنْشِدَ فِى فَخْرِهِمْ وَ عَلَائِهِمْ ، بِوُجُوبِ الصَّلَاهِ عَلَيْهِمْ وَ طَهَارَهِ ثِيَابِهِمْ، السَّلَامُ عَلَى قَمَرِ الْأَقْمَارِ ، الْمُتَكَلِّمِ مَعَ كُلِّ لُغَهٍ بِلِسَانِهِمْ ، الْقَائِلِ لِشِيعَتِهِ مَا كَانَ اللهُ لِيُوَلِّى إِمَاماً عَلَى أُمَّهٍ حَتَّى يُعَرِّفَهُ بِلُغَاتِهِمْ ، السَّلَامُ عَلَى فَرْحَهِ الْقُلُوبِ ، وَ فَرَجِ الْمَكْرُوبِ ، وَ شَرِيفِ الْأَشْرَافِ ، وَ مَفْخَرِ عَبْدِ مَنَافٍ ، يَا لَيْتَنِى مِنَ الطَّائِفِينَ بِعَرْصَتِهِ وَ حَضْرَتِهِ ، مُسْتَشْهِداً لِبَهْجَهِ مُؤَانَسَتِهِ ، أَطُوفُ بِبَابِكُمْ فِى كُلِّ حِينٍ كَأَنَّ بِبَابِكُمْ جُعِلَ الطَّوَافُ السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الرَّءُوفِ ، الَّذِى هَيَّجَ أَحْزَانَ يَوْمِ الطُّفُوفِ ، بِاللهِ أُقْسِمُ وَ بِآبَائِكَ الْأَطْهَارِ وَ بِأَبْنَائِكَ الْمُنْتَجَبِينَ الْأَبْرَارِ، لَوْ لَا بُعْدُ الشُّقَّهِ حَيْثُ شَطَّتْ بِكُمُ الدَّارُ ، لَقَضَيْتُ بَعْضَ وَاجِبِكُمْ بِتَكْرَارِ الْمَزَارِ ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا حُمَاهَ الدِّينِ ، وَ أَوْلَادَ النَّبِيِّينَ ، وَ سَادَهَ الْمَخْلُوقِينَ وَ رَحْمَهُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ. و از بحار الانوار نقل شده که در خصوص فقرات این زیارت بیان فرموده قوله الحقی هو العالم یتعلم باستقصا و النبیه الشریف و القدر بالفتح الغنی و الیسار و القوه

و هنا المضاف المحذوف او ساقط من النساخ ای ذوالقدر و النازخ البعید وعده الوعید ای علاوه رفع ما او عد الله من العقاب و البسر المعطله اشاره الی ما مر فی اخبار کثیره ان البشر المعطله الامام الغائب و القصر المشید الامام الحاضر ارض خراسان و خراسان ای به سبب مرقده الشریف اشتهرت بین طوایف العالم و صارت مقصوده لاصناف الامم علی الهجه ای صاحبها و العضون ای هو و سایر الائمه و صاحب المصون بان یکون المراد بالغصون الاخلاف الکریمه و الفضائل العظیمه و العجاج الصیاح کنایه عن کثره مائه و شده تلاطم و امواجه و الشری طریق فی سلمی کثیره الاسد و الخیس الشجر اللتف و موضع الاسد و العیس بالکسرا لابل البیض الذی بخالط بیاضها شقره و المطرس الدورس و الا مجاور الخافقان المشرق و المغرب وافقاهما لان اللیل و النهار مختلفان فیهما او طرفاء اسماء و الارض او منتهاهما کذا ذکره الفیروز آبادی و تعبدهم ای الانبیاء او الناس و الاول اظهر و کلمه الله وعده او حکمیته او دینه او شریعته علی شهور الحول ای عدودهم مطابق لعدد شهور الحول و عدد ساعات کل من الیوم و اللیل و حروف لا اله الا الله و قد یعبر عنهم بکل منها لذلک و من المشید ای نظم فی الشعر ما یدل علی وجوب الصلوه علیهم و طهاره ثیابهم من لوث الذنوب و لعله تصحیف ارشد فیکون اشاره الی ما بین للمامون من فضل الاول و العتره و عصمتهم و وجوب الصلوه علیهم و شطت الار بالتشدید بعدت تذنیب و از جمله آداب و مستحبات این است که چون به شرف یابی حضور مرقد منور آن سرور مشرف شود و الدین و زوی الارحام خود را در آن بقعه مطهره به دعا و طلب مغفرت یاد آوری نماید خصوص به جهت والدین خود مهما مکن دعا و مغفرت نماید و زیارت از نیابت ایشان به عمل آورد و هر گاه شخص ثقه را نیز نایب نماید که از جهت ایشان زیارت به جای آورد نیکو است به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق (ع) مرویست که آن حضرت فرمودند که چه چیز مانع است شما را از اینکه نیکوئی کنید با پدر و مادر خود در حال حیات ایشان و در حال ممات ایشان نماز کنید از جانب ایشان و از برای ایشلان پس از برای شما است مثل ثواب آن عمل و زیاد می نماید حق تعالی از برای شما به سبب نیکوئی و صله که با پدر و مادر خود کرده اید خیر بسیار و ایضاً به سند صحیح معتبر از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت شده که آن حضرت فرمودند به درستی که بنده نیکوکار باشد با پدر و مادر خود در حال حیات ایشان پس ابوین او فوت شوند پس او نیز ایشان را فراموش نموده باشد و ادای قروض ایشان ننماید و دعا و طلب آمرزش برای ایشان و نیکوکار به ایاشن نباشد پس چون پدر و مادرش فوت شوند قروض ایشان را ادا نماید و دعا و طلب آمرزش از برای ایشان نماید حق تعالی می نویسد او را ثواب کار و نیکوکار و بر به والدین و از شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی نیز مرویست که امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق فرمودند که کسی که صله و مهربانی کند با پدرش یا خویشانش پس از جانب او طوافی به عمل آورده و مزد کاملی از طواف به او عطا می شود و به کسی از جانب او به جا آورده است مثل این مزد و ثواب داده می شود و به سبب صله و مهربانی که کرده است اضافه ثواب یک طواف دیگر هم به این شخص داده می شود و کسی که حج به جا آورد و آن حج زاهد بر صله بدی قرابت خود نماید ثواب حج کامل به او عطا می شود و به آن کس نیز مثل ثواب او داده می شود و به درستی که حق تعالی واسع است از برای این عطا و ایضاً از کلینی (ره) مرویست که از اسحق بن عمار نقل نموده که او گفت پرسیدم از حضرت امام

موسی کاظم از مردی که حج می کند پس می گرداند بعضی حج و عمره اش را یا بعضی از طوافش را از برای بعضی از اهلش و آن شخص در شهر دیگر است و از او غایبست پس عرض کردم که از مزد و ثواب این مرد چیزی کم نمی شود آن حضرت فرمودند که خیر ثواب حج تمام از برای او هست و از برای آن کس نیز هست و اضافه می شود از برای او ثواب دیگر به سبب صله و مهربانی که کرده است عرض کردم که آن شخص مرده است آیا آن ثواب به آن میت می رسد آن حضرت فرمودند که بلی حتی اینکه می شود که آن میت مغضوب علیه باشد و به این سبب حق تعالی او را می آمرزد و یا اینکه به تنگی و فشارش گرفتار باشد و به این سبب و سعت گشادی به او مرحمت شود عرض کردم که آیا به آن میت در ان مکانی که هست معلوم می شود که عمل چنینی به او رسیده که باعث آمرزش و توسعه او شود آن حضرت فرمودند که بلی عرض کردم که هر چند آن میت ناصبی باشد نفع به او می رسد آن حضرت فرمودند که بلی موجب تخفیف در عذاب او می شود پس از این اخبار معلوم شد که هر چند صله و نیکوئی و زیارت از برای ایشان بجا بیاورد از ثواب زیارت او چیزی کم نمی شود بلکه مضاعف می شود از جانب چند نفر یک زیارت به جای آورد و ثوابش را صله ایشان نماید چنانچه بعضی از اخبار مؤید این مقالست بدان که مستحب است اکرام زائرین و استقبال ایشان و مشایعت ایشان در بعضی از روایات از حضرت صادق (ع) وارد شده است که آن بزرگوار فرمودند که هرگاه از برادران دینی شما از زیارت ما یا از زیارت قبور ما برگردد پس شما استقبال نمائید او را و سلام کنید او را و تهنیت کنید او را به آن چیزی که بخشیده است خداوند عالم به او و به درستی که هر مردی که زیارت نماید منا را یا زیارت نماید قبور ما را فرا می گیرد او را رحمت جناب اقدس احدیت و می آمرزد جناب اقدس الهی جمیع گناهان او را در حدیث صحیح از حضرت صادق (ع) مرویست که چون حضرت رسول خدا (ص) مومنی را وداع می نمودند می فرمودند رحکم الله و زودکم التقوی و وجهکم الی کل خیر وقنی لکم کل حاجه و سلم لکم دینکم و دینکم ورزکم سالمین الی سالمین بدان که بعضی از علما ذکر نموده اند که مستحب است اینکه تصدق دهد بر خادمان و حافظان آن حضرت و اکرام ایشان نماید و صله و مهربانی نماید و عطایا و جوائز به ایشان دهد که در این اکرام و اعزاز صاحب قبر است بلی شکی در این نیست که هر کس به نوکر و خادم کسی اکرامی و عطائی نماید گویا فی الحقیقه به خود او اکرام و عطا نموده چنانکه گفته اند مصرع سک را شناسند بهر خداوند و هر چند خدمت آن خادم و نوکر و مولا به آقای خود از جهت اخلاص و اشفاق زیادتر باشد نظر التفات مولا به او زیادتر است و در اکرام و اعظام و ثواب و اجر افزون تر بلکه شاید از این احسان و عطا که به آن خادم و نوکر نموده فیوضات و عطیات دنیوی به او برسد و به سبب این مرحله از مهالک مخاوف رهایی یابد چنانچه صاحب مجالس المؤمنین در احوال معروف کرخی نقل نموده که کسی به وداع معروف کرخی آمد که به سفری می رفت معروف به او گفت که هر گاه حاجتی داشته باشی به حرمت معروف کرخی از خدا آن حاجت را طلب نما که مستجاب شود آن کس تعجب نمود که چگونه معروف تزکیه نفس خود می نماید معروف گفت این سخن را برای آن می گویم که سالها این سر بر آستانه علی بن موسی الرضا نهاده ام و ایضاً در آن کتاب فرموده که بر السنه جمهور معروف و مشهور است که روزی تاجری بر درگاه امام همام علی بن موسی الرضا (ع) آمده استدعای آن داشت که آن حضرت در حق او دعای فرماید که به برکت آن از سفر دریا از غرق شدن ایمن باشد اتفاقاً آن حضرت به عبادتی مشغول بودند لاجرم معروض صورت اشتغال آن حضرت را به آن شخص گفت و دوات و قلم گرفته بر درقعه چند

کلمه نوشته و به آن شخص داد و گفت چون امواج دریا به تلاطم در آید آنچه بر این رقعه نوشته ام بر دریا بخوان که ساکن خواهد شد و به سلامت به ساحل خواهی رسید آن شخص رقعه را گرفته و روان شد چون در اثنای سفر دریا اثر طوفان ظاهر شد رقعه را بیرون آورد و خیال کرد که در آن رقعه دعای ماثوره از حضرت امام خواهد بود دید که در آنجا نوشته شده که ای دریا به حق معروف کرخی که دربان علی بن موسی الرضا است که از جوش و خروش بایست آن شخص از غایت اعراض و اضطراب رقعه را به دریا انداخت و به مجرد وصول آن رقعه به دریا جوش و خروش او بر طرف شد آن شخص و سایر رفقای او متنبه شدند و دانستند که حق معروف به یمن شرف دربانی ریم حضرت امام این قدر بوده که حق تعالی دریا را از اضطراب باز دارد و از آن زمان تا الحال معمول مسافران بحار آنست که چون آثار موج و طوفان ظل شود به حق معروف گرجی مقید به وصف دربانی حضرت امام رضا (ع) سوگند می دهند که از اضطراب باز نشیند و تجربه نموده اند که مفید می افتد پس این حکایت معلوم شد که دربانان و خادمان آن سرور واقد و منزلتی در نزد خداوند عالم باشد و این نیز معلوم است که حال حیات و ممات ظاهری آن بزرگواران در این مرحله یکسان بلکه در این زمان اشد و اقوی می باشد پس صله و احسان به خدام و موالی آن سرور عالمیان باعث فیض و مغفرت و خلاصی از مهالك و مخاوف دنیا و آخرتست. خاتمه در بیان اینکه اجسام انبیا و اوصیاء و ائمه هدی علیهم السلام در مراقد مطهر و مضاجع منور خود موجودند و وجه جمیع بین اخباری که در مقام ظاهر امتعارضند و مجملی از احوال ربیع بن خیثم الکوی که مدفن آن جناب در یك فرسخی مشهد مقدس رضوی قریب رودخانه شهر طوس واقع است و غالباً زائرین از احوال او سوال می نمایند و ذکر بانی بقعه شریف جناب امام رضا (ع) در تاریخ اول مبنا اما بیان اول حق اینست که اجسام شریف ایشان در قبور خود موجودند و چون که عمده شبهه در اینکه در قبور خود موجود نیستند ناشی از دو حدیث معتبر شده است اولاً آن دو حدیث را نقل می نمائیم به لفظ و به عدد رسد در جواب و توجیه آن بر می آئیم تا رفع آن شبهه بالمره بشود حدیث اول شیخ طوسی در کتاب مزار از تهذیب در اول باب زیارات روایت نموده است از حضرت صادق (ع) انه قال لا تمکث بشرنی و لا وصفی نبی فی الارض اکثر من اربعین یوما یعنی آن جناب روحه له الفداء فرمودند باقی نمی ماند جثه پیغمبری و نه وصی او در زمین بیشتر از چهل شبانه روز مدلول حدیث این است که انتها بودن اجسام شریف ایشان در قبور خود تا چهل روز است و بعد از این مدت در قبور خود موجود نیستند حدیث دوم باز از شیخ در کتاب مذکور در موضع مزبور از حضرت صادق (ع) روایت نموده که آن حضرت فرمودند انه قال ما من نبی ولاوصی یبقی فی الارض اکثر بعد موته ثلاثه ایام حتی ترفع روحه ولحمد و عظمه الی السماء و انما تؤتی مواضع آثارهم و یبلغهم السلام من بعید و تسمعونه فی مواضع آثارکم من قریب یعنی حضرت صادق فرمودند که نیست هیچ پیغمبری و نه وصی پیغمبری که باقی بماند در زمین بعد از فوت خود بیشتر از سه روز تا اینکه بلند می شود روح او و استخوان او و گوشت او به سوی آسمان و این است و غیر این نیتس که می آیند زائرین به مواضع آثار ایشان و بر ایشان سلام می کنند و از دور می شنونند ایشان آن سلام را در موضع آثار خود از نزدیک یعنی اگر چه زائر و مزور به حسب مکان دورند اما به حسب قرب معنوی به یکدیگر نزدیك می باشند و سلام می کنند زائرین در موضع آثار خود می شنوند مخفی نماند که این دو حدیث اگر به حسب بقای در قبر بعد از دفن مختلفند اما در اینکه به آسمان بالا

می رونـد متفق می باشـند اگر چه بعـد از چهل روز باشـد اما جواب از این ممکن است به دو وجه وجه اول این است که گفته شود که دور نیست که بعـد از عروج به آسـمان باز عود به مرقد شـریف خود نمایند و این منافات به این دو خبر ندارد زیرا که در این دو خبر نوع از عود به سوی مراقد خودشان نیست لهذا می شود که بعد از عروج باز عود نمایند و باقی در مضاجع مطهر و مراقد منوره خود باشـند چنانچه احادیث کثیره بر این دلالت دارد بلکه فاضل مجلسی (ره) در شرح فقیه ادعای تواتر اخبار بر این مطلب نموده اگرچه خود در این بـاب مـذاق دیگر دارنـد خلاصه اخباری که دلالت دارد بر اینکه اجسام شـریف ایشان در قبور خود موجود می باشد بسیار است از آن جمله خبریست که محمدبن قولویه در کامل الزیاره و شـیخ طوسـی در تهذیب از مفضل بن عمر جعنی نقل نموده انـد که مفضل می گویـد که به خدمت جناب صادق آل محمد (ص) رسـیدم و عرض نمودم یابن رسول الله شوق من به سوی غری که نجف اشـرف است بسیار شده است پس حضـرت فرمودند ای مفضل چه چیز باعث شوق تو به سوی غری شـده است عرض کردم که فدایت شوم من دوست دارم اینکه زیارت نمایم جناب امیر المؤمنین علی بن ابیطـالب را حضـرت به من فرمـود آیـا می دانی قـدر و مرتبه زیـارت آن جنـاب را عرض نمودم یـابن رسول الله شـما بفرمـائید فضـیلت او را حضـرت فرمودند ای مفضل هر گاه زیارت کنی امیرالمؤمنین را پس بدان که زیارت نموده اسـتخوان آدم و بدنم نوح و جسم علی بن ابیطـالب را الحـدیث و از آن جمله خبریست که محمـد بن بـابویه از حضـرت امام رضا (ع) روایت نموده است که خدا وحی نمود به سوی موسی بن عمران اینکه بیرون برد از مصر استخوانهای حضرت یوسف را و جناب موسی عالم به مـدفن یوسف نبود بعـد از آنکه تجسـس و تفحص نمودند به جناب ایشان عرض شد که پیر زالیست در اینجا که میدان دان موضع را حضـرت موسـی به طلب آن پیرزن فرسـتادند بعـد از حضور او حضـرت موسـی پیرزنی دیدنـد کور و زمین گیر به او فرمودنـد آیـا می دانی موضع قـبر یوسف را عرض کرد بلی فرمودنـد که مرا خـبر ده به آن مکـان عرض کرد که نمی گـویم تا چهار خصـلت به من عطا فرمائید اول اینکه پاهای من قوت بگیرد به راه رفتن دوم نور چشمم به من عود نماید و سیم هم چنین جوانی نیز به من عود نمایـد و چهـارم اینکه با شـما بوده باشم در بهشت عنبر سـرشت این سوالات بر حضـرت موسـی دشوار و بزرگ آمد پس وحی نمود جناب اقدس الهی به سوی او که ای موسی عطا نما به او آنچه سوال نمود پس بعد از آن دعا نمود حضـرت موسـی (ع) و جنـاب اقـدس الهی به سوی او که ای موسـی عطـا نمـا به او آنچه سوال نمود پس بعـد از آن دعـا نمود حضـرت موسـی (ع) و جنـاب احـدیت هر چهـار خصـلت را به آن زن عطـا فرمود و حضـرت موسـی را به مـدفن یوسف آگاه گردانیـد و جسـد حضـرت یوسف را که در صـندوق مرمری بود از رود نیل بیرون نمودند و به سوی شام بردند و از این جهت است که اهل کتاب اموات خود را به آنجا نقل می نماینـد و از آن جمله حـدیثی است که از قطب راونـدی در کتاب خرایج و جرایـح در بـاب نوادر المعجزات از حضـرت امـام محمـد بـاقر (ع) روایت نموده است که آن سـرور فرمودنـد که جناب مظلوم کربلا قبل از شـهادت به اصـحاب خود فرمودنـد که جدم رسول خدا به من فرمودند که ای حسـین زود باشد که بیرون روی به سوی عراق و آن زمینی است که به تحقیق ملاقات نموده اند به آن زمین پیغمبران و اوصـیای ایشان و تو شهید می شود در آن زمین و شـهید می شونـد با تو جماعتی از اصـحاب تو و بعـد از کلام چنـدی فرمودند که می باشـی تو اول کسـی که شق شود زمین و بیرون آئی از زمین و موافق است بیرون آمـدن تو با بیرون آمـدن پدرت امیرالمؤمنین و قیام قائم الحدیث و از آن جمله حدیثی است که نیز از راوندی در کتاب مذکور از حضرت صادق (ع) روایت نموده که فرمودند در وقتی که

امیرالمؤمنین به جنگ صفین توجه نمودند در بین راه به کوهی برخوردند ناگاه آن کوه شق شد و یک سر سفیدی بیرون آمد و سلام نمود بر آن سرور اصحاب عرض کردند یا امیرالمؤمنین کیست صاحب این سر حضرت فرمودند که یوشع بن نواب است که از قوم خود ملتجی به این کوه شد تا این زمان باقیست در اینجا و باقی حدیث در معجزات آن سرور در جلد نهم بحارالانوار نیز مسطور است و از آن جمله حدیثی است که باز از راوندی مرویست و حاصل بعضی از آن حدیث این است که رسول خدا (ص) فرمودند که خالدبن سنان یکی از جمله انبیا بود بعد از آنی که قوم او اجابت او را نکردند به ایاشن گفت من در فلان روز خواهم مرد پس هرگاه مردم و مرا دفن نمودید و سه روز از این مرحله گذشت قبر مرا باز نمائد مرا در آنجا خواهید دید آنچه می خواهید از من سوال کتید از ما کان و ما یکون الی یوم القیامه که من به شما خبر خواهم داد الحدیث و از آن جمله باز از راوندی مرویست که در زمان امام حسن عسکری در سر من برای قحط و غلای شدیدی شد پیش خلیفه آن زمان اعنی متوکل ملعون امر نمود مردمان را و اهل مملکت خود را که به نماز باران بیرون شوند پس مردم سه روز پی در پی به طلب باران در آن بیابان رفتند و دعای ایشان مستجاب نشد پس در آن وقت جاثلیق نصاری در روز چهارم به طلب باران بیرون شد و در میان طایفه نصاری راهبی بود پس چون که مشغول دعا شد آن راهب دست خود را بلند نمود به سوی آسمان فی الحال باران به باریدن شروع نمود بعد از این مقدمه مردم در شک و ریب افتادند که به دعای نصاری باران بارید و به دعای ایشان بنارید و از این مرحله متعجب بودند در آن وقت خلیفه فرستاد که امام حسن عسکری را از زندان بیرون نمودند و به خدمت عرض کرد که امت جدت نزدیکست که گمراه شوند به سبب این مرحله حضرت فرمودند که رفع این شبهه هم از ایشان خواهم نمود آن شه تعالی بغد از آن جاثلیق در روز پنجم باز با آن راهب در طلب باران روی به بیابان نمود آن سرور عالم نیز با قلیلی از اصحاب خود بیرون رفتند همین که باز طایفه نصاری مشغول طلب باران شدند و آن راهب دست خود را بلند نمود آن سرور امر نمودئ که دست او را گرفتند بعد آن سرور از میان انگشت سبابه و وسطی او استخوان سیاهی بیرون نمودند و آن استخوان را به دست خود گرفتند و فرمودند که حال باران طلب نما پس آن راهب طلب باران نمود و در آن وقت ابرها برطرف شد و آفتاب ظاهر شد پس خلیفه و مردمان تعجب نمودند و عرض نمودند که این چه حکایت بود و این استخوان چیست فرمودند که این استخوان را برداشت و از خواص او این است که استخوان هر پیغمبری که ظاهر می شود باران از آسمان می بارد و از آن جمله حدیثی است که از ابن بابویه مرویست که سهل بن سعید می گوید که وقتی از اوقات هشام بن عبدالملک مروان از برای او چاهی حفر نمایم پس چون که در آن مکان به قدر صد قامت از آن چاه حفر نمودیم پس ناگاه سری ظاهر شد ما اطراف آن را کندیم دیدیم مردیست در بالای سنگی ایستاده و لباسهای سفید در بر دارد و دست راست خود را بر سر خود نهااده است ما دست او را از سرش برداشتیم دیدیم ضربتی بر سر او واقع شده و خون تازه از او بیرون می آید پس ما دست او را مبر همان موضع گذاشتیم خون ایستاد پس مرتبه دوم دست او را از آن موضع برداشتیم باز خون جاری شد باز دست او را بر آن موضع گذاشتیم خون ایستاد و هر وقت که دست او را از آن موضع جدا می کردیم خون جاری می شد و هر گاه بر آن موضع می گذاشتیم خون می ایستاد و بر لباس او نوشته بودند که منم شعب بن صالح پیغمبر خدا که مبعوث شدم به سوی قومی پس مرا زدند

و در این چاه انداختند و خاک در آن ریختند پس ما این حکایت را نوشتیم به هشام و خبر دادیم او را به آنچه دیده بودیم هشام در جواب ما نوشت شما او را در همان چاه بگذارید و پر از خاک نمائید و این امر را مخفی دارید و از آن جمله حکایت ظاهر شدن دست پیغمبر آخر الزمان است و مجمل آن این است که در وقتی که عمر بن الخطاب جناب امیرالمؤمنین (ع) را به مسجد پیغمبر آورد و اذیت می نمود آن حضرت را در بیعت نمودن به ابی بکر آن حضرت خطاب به مرقد حضرت رسالت پناه کردند و عرض کرد مکه یابن ام ان القوم استصعفربی و کاد و ایقنلوننی یعنی ای برادر قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند پمس دستی از قبر حضرت رسالت بیرون آمد که همه شناختند که دست آن حضرت است و صدائی ظاهر شد که شناختند که صدای آن حضرت است که یا ابابکر اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفه ثم سویک رجلاً۔ از آن جمله در اصول کافی دربای نهی از اشراف بر قبر حضرت پیغمبر روایت شده که سقف مسجد منور حضرت پیغمبر (ص) خراب شده بود و آن سقف مشرف بر مرقد مطهره آن حضرت بود و به جهت ساختن آن سقف عمله و کارگران بالا می رفتند و پائین می آمدند بعضی از اهل مدینه از این مرحله از حضرت صادق (ع) سوال نمودند که آیا بالا رفتن جایز است حضرت فرمودند دوست ندارم از برای احدی از شما اینکه بالا رود و مشرف شود بر قبر حضرت پیغمبر (ص) و ایمن نیستیم از الینکه ببیند چیزی را که به سبب آن نور چشمش بر طرف شود یا اینکه ببیند آن حضرت را که با زوجات خود نشسته است و از آن جمله ظاهر شدن دست جناب امیرالمؤمنین است از مرقد مطهر خود به جهت رفع مره بن قیس دمشقی و قصه او در میان عوام و خواص مشهور است و از آن جمله حدیثی است که علی بن ابراهیم به سند معتبر روایت نموده است در باب تزویج فاطمه زهرا مرا به علی بن ابراهیم و حاصل بعضی از مضمون آن این است که جناب پیغمبر (ص) در مقام تسلیه فاطمه فرمودند که ای فاطمه حق تعالی به من عطا کرده است در حق علی هفت خصلت او اول کیست که با من از قبر بیرون می آید و اول کسی است که با من بر صراط می ایستد و خطاب می کند به آتش جهنم که این را بگیر و این را بگذار و اول کسی است که با من در بهشت را می کوبد و آن کسی است که با من می نوشد از شراب سر به مهر بهشت الحدیث و از آن جمله حدیثی است که از عوالم نقل شده که حاصل آن این است که جناب پیغمبر (ص) فرمودند که ای فاطمه ملائکه می آیند با حلی و حلل بر سر قبر تو و تو از قبر بیرون خواهی آمد پس از این اخبار ظاهر شد که جسم علی بن ابیطالب و جسم امام حسین و بدن نوح و عظام ادم و عظام یوسف و بدن یوشع بن نون و خالد بن سنان و بدنم مطهر آن پیغمبر آخر الزمان و فاطمه زهرا و حضرت رضا در قبور خود موجودند و شاید بعد از تتبع در احادیث مثل این اخبار یافت شود و چون بنابر اختصار بود به همین اکتفا نمودیم وجه دوم این است که آن دو خبر را حمل بر تقیه نمائیم به جهت اینکه ائمه علیهم السلام از بنی امیه و بنی العباس خائف بودند که مبادا هتک حرمتی یا نبش قبری بالنسبه به آن بزرگواران واقع شود لهذا فرمودند که بدن انبیا و اوصیای ایشان در قبور خود نمی ماند تا اینکه این خبر شایع شود و ایشان قصد این مطلب ننمایند و شاهد بر این حل این است که جناب امیرالمؤمنین به حسنین فرمودند که مرا در شب دفن نمائید و موضع مدفن را هموار نمائید که کسی مطلع نشود و هم چنین مرقد مطهر آن سرور مخفی بود تا زمان حضرت صادق و آن بزرگوار شیعیان را به مدفن آن بزرگوار مطلع گردانید چنانچه با ساینده معتبر از محمد بن قولویه در کامل الزیارت و شیخ مفید در ارشاد و سید بن طاوس در فرحه العزی نقل شده است و شیخ مفید در ارشاد فرموده که بعضی از شیعیان از حسنین سوال نمودند که می خواهیم علانیه ملاحظه نمائیم آنچه را

شما ملاحظه نمودید پس فرمودند موضعی که پدر بزرگوار خود را دفن نمودیم نظر به وصیت آن حضرت اثر آن را بر طرف نمودیم و بعد فرمودته است که علت اینکه آن سرور حسنین را امر نموده بود یابن علم او بود به عاقبت این امر و آن این است که استخفافی و ختک حرمتی از اعدا بالنسبته به ایشان واقع خواهد شد چنانچه از داود عباسی شد و حکایت آن را شیخ طوسی در باب زیارات از تهذیب نقل نموده است و همچنین قره بن قیس دمشقی قصد نبش مرقد مطهر آن جناب را نمود و قصه او مشهور است و هم چنین آنچه از متوکل ملعون بالنسبه به مرقد مطهر سید الشهداء روحی له الفدا واقع شد و مشهور است که آن ملعون امر نمود که شیعیان او دو سمان را از زیارت آن حضرت منع نمایند چون دید که با وجود این مرله باز مردم از زیارت ممنوع نمی شوند امر نمود که مرقد شریف آن حضرت را زراعت نمایند تا اثر قبر شریف بر طرف شود و همین که آب را به آن زمین مقدس جاری می نمودند آب جرات پیش آمدن نمی کرد و از غایت دهشت حیران بود و به اطراف قبر شریف می گردید و جرات نزدیکی نمی کرد و از این جهت که آن موضع شریف حایر می نامند و همچنین شناعت و خوفی که از مخالفین بالنسبه به زائرین ثامن الائمه علیهم السلام واقع می شد و در حدیث سی ام پاره از آن گذشت و هم چنین بالنسبه به باقی ائمه علیهم السلام چنانچه از شیخ بهائی نقل شده است و در این مقام فرموده است و غیر آن از آن چیزهائی که صادر شد ازاعادی و دشمنان ائمه بالنسبه به قبور مطهره ایشان از منع نمودن زایرین ایشان و استخفاف به اثار ایشان و چون به تابر اختیار بود به همین اکتفا شد و بحمد الله تعالی با وجودی که مخالفین و اعادی دین این قدر سعی و کوشش در برطرف شدن آثار و استخفاف به زوار ایشان می نمودند حاتل مراقد مطهر ایشان چون آفتاب که در وسط السماء جلوه نماید مراقد مطهر و مضاجع منوره ایشن درخشنده و لامع است حاکم بدهن آفتاب را چه نسبت به ایشان بلکه آفتاب کسب ضیا و اناره از ایشان می نماید یریدون لیطفئو نور الله بافواههم والله متم نوره و لو کره الکافرون و اما بیان ثانی که حال ربیع ابن حیثم الثوری الکوفی باشد حق این است که آن جناب از جمله اخیار و زهاد بودند و قادح صریحی بالنفسیته به ایشان به نظر نیامده از کتب رجال و غیره مگر عبارت طریحی در مجمع البحرین که اشعاری دارد ولکن جواب از آن را بعد از نقل عبارت ایشان خواهیم داد و در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است که در کتاب حلاصه مسطور است که او از زهاد و تابعین بوده و در کتاب کشتی مسور است که شیخ اجل فضل بن شاذان قمی را از زقهاد ثمانیه پرسیدند گفت هشت نفر بودند از ایشانست ربیع بن خیثم و هرم بن حیان و اویس قرنی و عامربن عبد قیس بودند که از اصحاب و زهاد و اتقیاء حضرت امیرالمؤمنین بودند و دیگری ابوسلمه خولانی و او فاجری بود مروانی صاحب معاویه بود و مرد مرا به حرب امیر ترغیب می نمود روزی به آن حضرت گفت مهاجر و انصار را که بر عثمان خروج کرده بودند به دست ما بده که ایشان را بکشیم چون آن حضرت از آن ابا نمود گفت الان طاب الضراب انما کان وضع فخا و مصیده یعنی الان ترغیب قوم به مقاتله علی بن ابیطالب بر ما خوش و آسان شد چون که از این آبای او معلوم شد که قتل عثمان به سبب حیله او بود که نهاده بود و دیگری مسروق بن الاجدع که تمعاحی معاویه بود در اثنای اشتغال او به آن عمل در صیافه بمرد و قبر او آنجا است و دیگری حسن بصری بود و او به هر طائفه به مقتضای هوا و هوس ایشان همراهی می نمود و آن را وسیله کسب ریاست دنیوی می نمود و با این حال رئیس قدرتیه بود و دیگری اسود بن زید بود در تاریخ ابن اعثم کوفی مسور است که اخر نایبی از نواب

امیرالمؤمنین که در وقت عزیمت او به جانب شام رسید ربیع بن حیثم بود که از ولایت ری با چهار هزار مرد مصلح و مکمل به خدمت آن جناب آمد و چون به ملازمت امیر رسید آن حضرت مردمان را به رفتن شام و جنگ معاویه ترغیب می نمود و قبر شریفش در کنار رودخانه نزدیک به مشهد مقدس واقع است و از ثقات ان دیار شنیده شده که در وقتی که حضرت امام الانس و الجان علی بن موسی الرضا یا مامون عباسی در طوس بودند به زیارت خواجه ربیع توجه می نمودند و کفی هذا فضلا و شرفا انتهی مولف گوید در یکی از کتب دیدم که یکی از سلاطین از احوال ربیع از مردم بهائی سوال نموده بود شیخ در جواب فرمودند که حدیثی به ما رسیده که جناب امام رضا (ع) فرمودند که نیامدم به خراسان مگر به جهت زیارت ربیع و مؤید این است فقره که در بقعه شریفه ربیع نوشته شد که قال الرضا ما حصل لی القدوم به خراسان الازیاره الربیع و مرحوم علامه در خلاصه فرموده است که آواز زهاد ثمانیه است و قاعده علامه در خلاصه این است که دو باب عنوان فرموده است باب الممدوحین و باب المذمومین و این ایراد را در باب ممدوحین نقل نموده اند پس بنابراین ربیع از اربعه ممدوحه است و این دلالت بر عظمت شان او می نماید و هم چنین مرحوم میرزا محمد در رجال وسیط فرموده است که ربیع یکی از زهاد ثمانیه بوده است و این کلام را از کشی نقل نموده است و بعد از آن از فضل بن شاذان نقل نموده که او با علی بن ابیطالب بود و از زهاد و اتقیاء بود و هم چنین در رجال کبیر اشعاری به مدح وی می باشد و دلیل دیگر بر مدح و خوبی آن بزرگوار این است که جماعتی از ثقات علمای ما در آداب و اخلاق استشهار به قول و فعل ربیع رضی عنه(۱) نموده اند و این نهایت مدح و خوبی او است بلکه این مقام تالی مرتبه معصومین می باشد از آن جمله در معراج السعاده و غیره در مقام استحباب سکوت استشهاد به این نموده اند که ربیع کاغذی در نزد خود می گذاشت و هر چه می گفت در آن می نوشت چون شب می شد حساب تکلمات خود را می نمود و می گفت آه آه نجی الصامتون و بقینا یعنی خواموشان نجات یافتند و ماه نجات نیافتیم و از آن جمله در خلاصه الاذکار در مبحث استغفار مرحوم فیض فرموده که باید مستغفر در حال استغفار با توجه و حضور قلب باشد والا مرتکب گناه و دروغی شده و استشهاد نموده به قول ربیع قال ربیع بن حیثم رضی لا یقل احدکم استغفر الله و اتوب الیه فیکون ذنبا و کذبا بل یقول اللهم اغفرلی و تب علی یعنی بذلک اذا استغفر عن قلب لاه لا یستحضر طلب المغفره و لا یلجا الی الله بقلبه فیکون ذلک ذنبا و اذا قال اتوب الیه و لم یتب فذلک کذب الی اخره و لفظ رضی الله عنه در کلمات علما قرینه دیگر است بر مدح و از آن جمله شیخ بهائی در کجکول در مدح عزلت استشهاد به فعل ربیع نموده و گفته قال سلیمان الدارانی بینما الربیع ابن حیثم جالس علی باب داره از جاه حجر فصک وجهه و شجه فجعل بمسیح الدم عن جبهته و یقول القد و عظت یا ربیع فقام و دخل داره حتی اخرجت جنازه و هم چنین در مقام دیگر فرموده است که ربیع گریه و تضرع بسیار می نمود به حدی که مادر او به تنگ آمده به ربیع گفت ای مادر مگر تو کسی را کشته که این قدر گریه می کنی بگو به من که بروم به سوی اهل مقتول و طلب عفو کنم که از تو بگذرند و الله ای مادر اگر اهل مقتول بدانند که تو اینقدر گریه می کنی از تو خواهند گذشت ربیع گفت بلی ای مادر من نفس خود را کشته ام و شیخ ابو علی در رجال خود احوال او رامحول به اویس قرنی نموده و در آنجا فرموده است کانوا ذهاد اتقیاء و در عنوان ربیع از مختصر ذهی نقل نموده که ربیع در خانه خود قبری حفر نموده بود

۱- (۱)نموده اند و لفظ «رضی الله عنه» در حق او در نسخ قدیمه دیده ام که ایراد

و هر وقت قساوت قلب بر او عارض می شـد داخل در آن قبر می شد و می خوابید به قدری که خدا می خواهد بعد عرض می نمود ای پروردگـار من برگردان مرا به دنیات شایـد عمل نمایم عمل صالحی در آن چیزی که ترک نمودم در دار دنیا و به جا نیاوردم بعـد از آن نفس خود را مخاطب می ساخت و می گفت ای ربیع حال به دنیا برگشتی پس بکن از عمل صالح آنچه را ترک نموده و این نهایت مـدح است از برای او و این مرتبه کلمین در علم و عمل است و بعضـی از اهل رجال درباره او توقف فرمودنـد مثـل علامـه مجلسـی (ره) در وخیره رجالیه بلی سـخنی که هست در کلام طریحی است در مجمع البحرین والا غیر از ایشـان از اهـل رجـال قادح صـریحی به نظر نرسـیده و محل کلام ایشان این است که بعـد از آنکه چهار صـد نفر ربیع بن خثیم ایشان عرض نمودنـد اناقـد شـككنا فی هـذا القتال مع معرفتنا بفضـلك و لا غنی بنا ولابك عمن يقاتل المسـلمين و بعـد از این کلام عرض نمودند بما مفوض فرمائید بعضـی از سر حدات را که با دشمنان دین مقاتله نمائیم بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین سر حدری را به ایشان مفوض فرمودند و اول علمی که به جانب ری راست شد علم نصـرت امیر ربیع بود بعد از این مقدمه می فرمایـد که بنـابراین العیاذ بالله و ربیع از جمله مشـككین است و جواب از این ممکنست به چنـد وجه اول اینکه خود طریحی به لفظ بنابراین العیاذ بالله فرموده اند و معتقد ذم او نبوده اند و ثانیاً اینکه بر فرض که این حکایت اصلی داشته باشد شاید که توبه کرده باشد چنانکه از حاشیه رحال کبیر کرد و این باب عنوان نموده اند معلوم می شود و ثالثاً اینکه بودن ربیع در میان جمعی که این کلام از ایشان صادر شود قـدحی بالنسـبه به ربیع نخواهـد بود و دیگر آنکه لفظ انا شـككنا فی هـذا القتال ظاهر در این است که ما شک داریم که آیا غالب بر خصم می شویم یا مغلوب خواهیم بود نه در حقیقت قتال خلاصه کلام نظر به تصـدیق کشـی و فضـل بن شـاذان و علامـه در خلاـصه و هم چنین میرزا محمـد در رجـال وسـیط و شـیخ بهائی در کجکول و حـدیث منسوب شیخ و عدم قادح صـریحی در مقام هر گاه قطع به عظمت شان و جلالت قدم ایشان به هم نرسد لااقل کمان به حسـن حال آن نیکو خصال به هم می رسد و کمان در موضوعات رجالیه حجت است و کسـی خلاف ننموده و قرینه دیگر بر خوبی ایشـانم این است که این بنـائی که الان بر بالای مرقـد ایشان نهاده انـد از اعمال سـلاطین صـفویه است و ایشان تا حسن حال و عقیده او را بر خود قطعی نمی دانسـتند چنین عملی نمی نمودند و از سـیاق ایشان معلوم است که اشـخاص فاسد العقیده و اهل تسـنن را شـعاری و بنائی ننموده اند و معلوم می شود که این اعمال را به مشورت ورای علمای عصر خود می نموده اند و قرینه دیگر بر خوبی ایشان این است که هر ساله جمع کثیری از مجاورین و صـلحا و علما به زیارت او می رونـد و این دیـدن و دابی شـده است و هیچ یک از علماء عصـر ایشان را منع نمی نمایند بنابراین هر گاه کسـی به زیارت ایشان برود نظر به اینکه زیارت برادران ایمـانی و صـالحین ایشـان مسـتحب است از باب آن اطلاقات مثاب و ما جور خواهـد بود بلکه هرگاه در رفتن ریاضتی بکشد و به توجه تام به مرقد او حاضـر شود شاید فیضـی به او برسد چنانچه ملا عبدالرزاق در مبحث معاد از گوهر مراد فرموده که زایری هر گاه به توجه تام بهخ مرقد مزور کاملی حاضـر شود و این حضور مرقد را حضور صحبت او داند لا محاله از فیض مزور پرتوی بر نفس زائر افتد و به قدر اسـتعداد لا محاله او مسـتفیض می شود چنانکه نقل نموده اند که شاگردان ارسـطور هر وقت مسئله بر ایشان مشکل می شد بر سر قبر آن حکیم ربانی می رفتند و

مباحثه می نمودند و از یمن برکت صاحب آن قبر مسئله ایشان بر ایشان منکشف می شد جناب اقدس احدیت نفس کامل شده در علم و عمل به همه شیعیان عطا فرماید و اما بیان سیم که ابتدای بنای بقعه شریفه و عمارات باشد ظاهر این است که در زمانی که حضرت امام رضا (ع) از مدینه طیبه مرحله پیمای مرو می شدند اصل این قبر شریفه در همین موضع مقدس که حال می باشد و مشهور به بقعه هارونیه بوده چنانچه از روایتی که سابقاً ادر خصوص ورود آن سرور حین العبور به اراضی سناباد از عیون نقل نمودیم معلوم می شود و لفظ اشرایت به این قسم است ثم دخل دار حمید بن قحطبه الظائی و دخل القبر التی فیها قبر هارون الرشید الی اخر الحدیث و هم چنین از حدیثی که آن سرور رد برده غلاه و مفوضه در حضور مامون نمودند و مامون آن سرور را اکرام و تعظیم نمود حسن بن جهم می گوید بعد از تفرق آن مجلس به آن سرور عرض نمودم که حمد می کنم خداوند را که مامون را مطیع شما گردانید حضرت فرمودند یابن جهم مغرور نسازد تو را آنچه دیدی از اکرام و تعظیم مامون نسبت به من زیرا که او زود باشد مرا به زهر شهید نماید حسن بن جهم می گوید این سخن را مخفی داشتم تا زمانی که ان سرور را مامون در طوس به زهر شهید نمود و دفن فی دار حمید بن قحطبه الطائی فی القبه التی فیها قبر هارون الی الجنبه و هم چنین روایتی که وقت مراجعت آن سرور از مرو شاهجان با مامون و نزول به ارض سناباد و امر نمودن آن حضرت به اباصلت هروی که از چهار جانب قبر هارون از این قبه مبارکه چهار کف خاک نزد آن سرور آورد به جهت اینکه محل مدفن شریف خود را به اباصلت معلوم فرمایند معلوم می شود و آن روایت را سابقاً بتمامه یان نمودیم و بعضی از آن روایت این است یا اباصلت ادخل هذه القبه التی فیها قبر هارون الی اخر الحدیث و غیر این اخبار از احادیث دیگر که دانست بر این مطلب و اینکه در السنه و افواه عوام مشهور و معروفست که این قبه مبارکه از بنای اسکندر ذی القرنین است تا به حال بماخذ درستی بر نخورده ام و شاید وجه این باشد که چون مرو شاهجان که از اعظم بلاد خراسان بوده از جمله شهرهائیست که اسکندر ذی القرنین بنا نهاده چنانچه در معجم البلدان مسطور است و سریر سلطنت او در آن شهر بوده بلکه سریر سلطنت پادشاهان خراسان بعد از اسکندر نیز در آن شهر بوده و از غایت خوبی و خوش هوائی آن بلد را بروح الملک نام نهاده یعنی جان شاه و به اعتبار تقدیم مضاف الیه شاه جان نام شده باری چون سکندر از جمله نیکان و مقربان و محبوب خداوند عالمیان بوده و به الهام غیبی شاید بر او معلوم شده باشد که در این ارض فیض قرین یکی از ائمه محبوب طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین مدفون خواهد شد به جهت یافتن این فیض که شرف و فضلی به جهت او حاصل شود در این ارض فیض قرین بلده بنا نهاده موسوم بسناباد چنانچه سابقا حدیثی که دلالت بر این داشت نقل نمودیم و بعضی از آن حدیث این است یدفن بمدینه بناها العبد الصالح الاسکندر ذی القرنین بلده بارض طوس یقال لها سناباد بضعه منی الی اخر الحدیث و هم چنین حدیثی که صدوق (ره) در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه دولیت نموده که نظیر این روایت است قال فیه یقتله عفریت فنکبر و یدفن بالمدینه التی بناها العبد الصالح ذوالقرنین و یدفن الی جنب شر خلقی الی اخره پس از این روایت ظاهر شد که اسکندر بنه بلده نهاده نه قبه مبارکه و این سبب اشتباه مردم شده در بلده بقبه و الله العالم باری این قبه مبارکه که از جمله محدثات حمیدبن قحطبه طائیست که از جانب طوس والی طوس بود و از برای هارون بنا نهاده بود چنانچه صاحب مجالس المؤمنین در احوال

شیخ کمال الدین حسین خوارزمی فرموده است که در تواریخ مسطور است و بر السنه و افواه جمهور خصوصاً اهل خراسان مذکور است که تا قریب به چهار صد سال قبر سر قبر حضرت امام رضا (ع) عمارتی لایق نبوده و اندک اساسی که بوده از محدثات حمیدبن قحطبه طائی بود که در زمان هارون الرشید حاکم بود و چون هارون الرشید وفات یافت او را در خانه حمید مذکور دفن نمودند و بعد از این حضرت امام را در همان خانه مدفون ساختند و این عمارت عالی که الحال بر سر ضریح مطهر حضرت امام رضا (ع) موجود است از آثار شرف الدین ابو طاهر قمی است که وزیر سلطان سنجر بوده و بنا بر اشارت غیبی که تفصیل آن بر سر زبان اهل زمانست بنای آن نموده و تغییر محراب مسجدی که بر بالای سر روضه منوره است نه به اشاره آن حضرت بوده و نه به تعلیم علمای شیعه بوده و صورت قبر منور و صندوق مطهر معطر آن حضرت مکرر تغییر یافته انتهی کلامه و از بعضی از کتب تواریخ نقل شده که از برای سلطان سنجر یا از برای وزیر او چنانچه در وسیله الرضوان است پسری بود که ناخوشی دق داشت و اطبای آن عصر چاره آن ناخوشی را به تفرج و صید نمودن دیده بودند روزی آن پسر با غلامان خود در بیابان مشغول نخجیر تازی بود که آهوئی از سر کمند اطاعت سلطان زاده باز کشیده و بنای گریز نهعاد و سلطان زاده به عقب آن آهو اسب خود راه سر داد آن حیوان بجست و خیز در آمده رو به بیابان طوس نهاد پسران پادشاه آن حیوان را تعاقب نموده بودند و دست از گرفتن آن بر نمی داشت آهو چون ابوار چاره از چهار جانب بر روی خود مسدود دیده عزیمت به سمت بقعه مطهر و مرقد معطر امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا (ع) نمود و خود را به مکان و من دخله کان امنا رسانیده سلطان زاده به عقب آهو رسید هر چند خواست که بالات صیدان آهو را به چنگ در آورد ممکن نشد و اسبهای ایشان نیز جرات دخول در آن مکان شریف نمی نمودند سلطان زاده متحیر شد که شاید سری در این مقدمه باشد که حیوانات بعضی پناه به آن مکان می برند و بعضی جرات دخول نمی نمایند به غلامان خود گفت پیاده شوید تا به ادب و احترام تمام داخل این بقعه شویم غلامان به فرموده سلطان زاده پیاده شدند و داخل آن بقعه عرش درجه گردیدند به کف دست و صورت و مژگان گرد و غبار آن مکان را بر طرف نمودند صورت قبر مطهر حضرت نمودار گردید سلطان زاده خود را بر روی آن مرقد شریف افکند و دوای درد خود را از صاحب آن قبر مسئلت نمود و تضرع و زاری به درگاه قاضی الحاجات نمود خداوند عالم به برکت آن حضرت او را از آن مرض شفا داد و بالکلیه آن ناخوشی از او دفع شد و سلطان زاده از شوق و شعف نشاطها نمود و عریضه به والد خود نوشت که مژده باد که در بیابان طوس مرقد مطهر جناب امام رضا ظاهر و هویدا گردیده و خدا مرا به برکت آن مرقد از آن مرضی که داشتم شفا داد و ما در همین جا اقامه می نمائیم تا بنایان ما هر چابکم دست و علمه و کارکنان به زودی روانه این سمت نمائید تا بنای بقعه و عمارت و شهری شود و این عمل یادگار از ما بماند سلطان سنجر بعد از وصول نامه شکر باری تعالی نموده و امر نمود که کارکنان و بنایان روانه آن سمت نمودند و بقعه و بارگاه بر سر قبر مطهر آن جناب بنا نهادند و شهر بند کوچکی نیز بنا نمودند و این حصار شهری که الان موجود است از سلاطین صفویه است که در عصر ایشان شهر مشهد مقدس را بزرگ نمودند و حکایت میرزا جعفر مشهور است و در کتاب انساب النواصب مذکور است و مشهور است که گنبد مبارک مطهر منور مقدس امام ضامن علی بن موسی الرضا (ع) در زمان سلطنت و پادشاهی او بود و در زمان او ساخته شده

و تا حال باقیست و در کتاب مجالس المؤمنین آمده که گنبد مبارک آن حضرت از آثار شرف الدین ابو طاهر قمی است که وزیر سلطان سنجر بوده و در کتاب مجالس المؤمنین از جامع التواریخ نقل نموده که مرقد شرف الدین در جوار روضه حضرت امام رضا (ع) واقع است و در نواحی مشهد مقدس رضوی قریه وقف بر مزار آن وزیر بزرگوار است و صاحب کتاب زینه المجالس که در سنه اربع و الف تالیف نموده که جامع کامل التواریخ گوید که سبکتکین گنبد امام همام حضرت امام رضا (ع) را خراب کرد و مردم طوس و خلایق را از زیارت امام منع می کردند و شیعه ممنوع شده در خفیه و پنهان خود را به آن روضه جنان و آن مکان بهشت آشیان رسانیده به زیارت آن حضرت شرفیاب می شدند نظم به کواف مرقد سلطان علی موسی الرضا ***هفت هزار و هفتصد و هفتاد حج اکبر است تا شبی سلطان محمود حضرت اسدالله الغالب و مطلوب کل طالب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را در خواب دید که اشاره به این گنبد خراب کرده فرمودند تا کی چنین خراب خواهید بود و صباح آن روز سلطان محمود معمار آن را طلبیده به طوس فرستاد تا عمارتی که اکنون بر سر قبر منور حضرت امام رضا (ع) است بنا نهاده به اتمام رسانیدند و پسر عمید سوری خراسانی سرکار عمارت بوده و شیخ کمال الدین خوارزمی در ثواب زیارت شاه خراسان فرموده یک طواف درش از قول رسول ثقلین تا به هفتاد حج نافله یکسان باشد انتهی کلامه و علامه مجلسی (ره) در کتاب تذکره الائمه در احوال آن سرور فرموده است و مرقد مطهرش در سناباد طوس از ولایت خراسان می باشد که الحال به مشهد معروفست سابق بر آن قصبه محقری بوده است و بعضی از پادشاهان یالمه و ال بویه تعمیر مزار کثیر الانوار آن حضرت را نموده اند و آبادانی و وسعت این شهر را الجاتیو سلطان ملقب به سلطان محمد خدا بنده ابن هلاکو خان از ملوک مغول گذاشته و اول پادشاه شیعه است از ترکان چنگیزی مولف گوید سلطان محمد خدا بنده و سلطان غازان برادرش هر دو شیعه بوده اند چنانچه در مجالس المؤمنین نقل نموده و سلطان محمد خدابنده پسر ارغوان خان ابن آقا باخان ابن هلاکو خان بود و نسبت دادن سلطان محمد خدا بنده را به هلاکوهان به اینکه او جدش بودند پدرش به اعتبار اشتهار هلاکو خان بوده چنانچه این قسم نسبت بسیار است و معنی الحاتیو فرخنده است چون در وقت ولادت او که در بین سرخش و مرو بود جماعتی از تشنگی مشرف بر هلاک بودند در آن وقت باران نافعی بارید و مردم به سبب او که این سعادت روی نموده فرخنده شدند لهذا ملقب به الجاتیو شدند و دیگر آنکه در زمان دولت او تمام رعایا و برایا خود و معمور و در رفاه بودند باری و بعد از چند سطر فرموده و از زمان الجاتیو سلطان تا ایام خروج سلاطین صفویه اکثر پادشاهان شیعه بوده اند که تعمیر عمارات این بقعه متبرکه را می نمودند خصوصاً سلاطین صفویه و ال سنجر و ال بویه و غیره و تجدید عمارت آن بقعه مطهر را امیر تیمور گورکانی و امیر شاه رخ ولد او نیز نمودند و آنچه ظاهر می شود امیر تیمور نیز شیعه بوده انتهی کلامه و در بعضی از کتب معتبره نقل شده که چون پادشاهی به امیر تیمور قرار گرفت شهر طوس را خراب کرد و ساکنان او را به سناباد آورد و در آنجا سکنی نمودند و در وقتی که شاه رخ ابن امیر تیمور در هرات بر سریر سلطنت قرار گرفت زوجه او گوهر شاد بگم پسر ارجمند خود به این میرزا را فرستاد که به تعمیر روضه منوره پردازد و دار الخفاظ و دار ایستاده و مسجد را نی بنا نهاد و در نهایت متانت و استحکام به اتمام رسانید و به جهت خدمه و مسجد موقوفات تعیین نمود و به عدم از آن سلطان حسین میرزای بایسنفری با ضعاف عمارات و ازدیاد وظایف و موقوفات قیام نمود و هر یک

خاتمه

بِسم الله الرَحمنِ الرَّحيم

الحمـد الله الـذی جعـل الحسـین سـفینه النجاه العالمین و فضل قطرات دموع الباکین فی رزیته علی اللؤلؤ الثمین البحرین و انطق ملهوف لسان الذاکرین محرقا القلوب المتمعین و بین بشـهاده امنائه فی ریاض الشـهاده احتجاجنا علی المعاندین و عیون الباکین فی مصیبته بحر یخرج منها اللؤلؤ و المرجان و اطفا بقطره منها شعلات الجحیمن و لهبات النیران و الصلوه و السلام علی محمد و اله ساداات اهل الجنان و لعنه الله علی اعـدائهم و مخالفیهم بعـدد ذرات الامکان اما بعد چون این ذره بی مقدار و خادم اخبار و آثـار ائمه اطهـار علیهم السـلام المتمسـک به غفران الملـک الغنی نوروز علی بن حاجی محمـد باقر البسـطامی شـرحی منیف و مزجی لطیف بر اشـعر دربـار مرحوم بحر العلوم (ره) عطر الله مرقـد الشـریف که مسـمی بود به سـفینه النجاه به رشـته تحریر در آورده بودم و چون آن شـرح مبسوط بود خواسـتم که وجیزه که مشتمل بر معانی الفاظ و کلمات دور ربار آن سید جلیل باشد و زیـاده از بیـان معـانی و مقصود آن بزرگوار نباشـد ایراد نمـایم که این وجیزه نظیر فهرستی باشـد از برای آن کتاب و بعـد از ترجمه کلام آن سـید بزرگوار غالباً اشاره اجمالی نموداه ام به آنچه در سـفینه النجاه تفصـیل آن مسطور است بر سبیل ایجاز تا جمیع قاریان مراثی و ذاکرین و وعاظ را استنساخ و ضبط آن آسان باشد و چون صحیفه پیوسته در جیب و بغل ایشان باشد که به ضـبط و حفـظ آن اقـدام نماینـد لهـذا به تحریر آن پرداختم و مسـمی نمودم به لؤلؤ البحرین فی ذکر مناقب الحسـین و چون جمیع اشـعار در بار آن سید بزرگوار موافق آنچه در بیاضی که در نزد بعضی از احفاد عالی مقداران سرو اخیار بود یافتم یازده بند بود که هر بندی مشتمل بر دوازده بیت بود که جمیعاً یکصد و سی و دو بیت بود به ترتیب همان بیاض ایراد می نمائیم.

بند اول

اَللّهُ اَکبَرُ ما ذَا الحادِثُ الجسَلَکُ *** وَ قَد تَزَلزَلَ سَهْلُ الاَرضِ وَ الجَبَلُ

یعنی خداونـد بزرگـتر از آن اسـت کـه وصـف کرده شـود چه چیز است این حـادثه عظیمه و واقعه جلیله(۱) زمینهـای هموار و کوههـای اسـتوار و در این مقام تزلزل و اضـطراب جمیع اشـیاء در این داهیه عظمی و سـر این مطلب و اینکه اضـطراب و تزلزل عیال و اطفال آن سرور مظلومان در سه موضع زیادتر از همه مواضع بود و در سقیفه

ما هذِهِ الزَّفَراتُ الصاعِداتُ اَسیً *** کَاَنهَّا شُعَلٌ تُرمی بِها شُعَلٌ

یعنی چیست این نالهائی که بلند است از دوری حزن و اندوه که گویا شـعله هائیست از آتش که انداخته می شود به سـبب آن شعله ها شـعلهای آتش دیگر و این کنایه از کمال اشـتعال شعله است که از نفس آن شعله ها شعله دیگر انداخته می شود و در این مقام احادیث طینت و اینکه شـیعیان از فاضل طینت ائمه خلق شـده انـد و علت آن آتشـبار و دیـده اشـکبار ایشان را در این مصیبت ذکر نموده ام.

ما لِلعُیُونِ عُیُونَ الدَمعِ جارِیَهٌ *** مِنها تَخْد خُدُوُداً حِینَ تَنهَمِلُ

یعنی چه شده است چشمها را که چشمهای اشک جاریست از آن چشمها و می شکافد آن اشکها صفحه رو را هنگامی که جاری می شوند و سیلان می نمایند و در این مقام گریستن اشیا را از ما سوی الله بلکه گریه منافقین

ص: ۲۲۶

۱- (۱)و به تحقیق که متزلزل شده است از این واقعه عظیمه

و اشجار و جمادات نیز گر چشم روزگار بر او فاش می گریست خون می گذشت از سر ایوان کربلا ذکر نموده ام

ماذَا النُواحُ الَتی عَظَ القُلُوبُ مَا *** هذا الضَجیجُ وَ ذَیِ الضَوضاءِ وَ الرَّجَلُ

یعنی چه چیز و از چه جهت است این نوحهائی که شکافته است دلها را و چه چیز است این آوازها و فریادها باز این چه شورش است که در خلق عالمست باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتمست و در این مقام تعزیه داری است سرور که دوازده درجه است ذکر نمودته ام و هم چنین اخبار وارده در هر درجه را به تفصیل ذکر نمودم آنها را

کَانَّ نَفَخَهَ صُور الحَشَرِ قَد فَجاَتَ *** فَالناسُ سَکری وَ لا سُکرٌ وَ لا ثَملٌ

یعنی گویا دمیدن اسرافیل در سور قیامت واقع شد و بر خورد به مردم به ناگهان پس مردم مستند و بی خود نه مستی است که عقل را زایل کناد به کلی و نه آن حالتی است که از سکر حاصل می شود و عقل را به کلی زایل می نماید و این معنی مقتبس از آیه شریفه است که فرموده است خدای عز و جل و یوم تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و محتملست که خوانده شود سکر بفتح سین و ثمل بکسر میم اسم فاعل از ثمل یثمل کفرح یفرح یعنی مردم مست و مدهوشند و حال آنکه شخص مستی نیست و در این مقام افعال مردم را در ایام عاشورا در تعزیت داری آن سرور ذکر شده گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرم است کرم فعلی از یکصد بیتی صادر می شود.

قَد هَلَ عاشوُرُ لَو غُمَ الِهلالُ بِه ***کَاَنَما هُوَمِنُ شَومِ بِه زُحلٌ

یعنی به تحقیق که ظاهر شده ماه محرم و هویدا شد عاشورا که گویا از شدت شومی که با آن هلاک زحل است نه هال و محصل معنی آن است که هلال محرم ظاهر شد در نهایت شامت که گویا است زحل که کوکبی است بسیار نحس و کاش پنهان شده بود و ظاهر نشده بود و نسبت داده زحل را به شومی بنابر اصطلاح منجمان است والا آنچه از بعضی روایات اهل بیت علیهم السلام ظاهر می شود خلاف آنست چنانچه اخباری که در تفسیر و النجم الثاقب وارد شده است دلالت دارد از کتاب خصال نقل شده که از ابان بن تعلب روایت شده است که دوری مندر خدمت ساسر سعادت حضرت صادق (ع) بودم شخصی از اهل یمن به ملازمت حضرت آمد و بعد از گفتگوی بسیار حضرت از او پرسید که در نزد شما زحل چه نوع ستاره ایست یمانی گفت زحل نزد ما ستاره ایست نحس حضرت فرمود این سخن را مگو زیرا که زحل ستاره امیرالمؤمنین است بلکه ستاره جمیع اوصیاست و آنست النجم الثاقب که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده در این وقت یمانی پرسید که مراد از ثاقب چه چیز است حضرت فرمود که زحل در اسمان هفتم است و چون به ضوء خود آسمان هفتم را ثقب می کند تا اینکه ضوء آن به آسمان دنیا می رسد بنابراین حق تعالی آن را به ثاقب وصف کرده و وجه جمع میان این اخبار و کلمات اهل نجوم به خاطر رسیده بود که این مقام گنجایش آن ندارد و در بعضی از مؤلفات خود بیان نموده ام.

شَهرُ دَهی ثَقَلَیهُا مِنهُ داهِیَتهٌ *** ثُقِلُ النَّبی حَصیدٌ فِیهِ وَ الثَقَلُ

یعنی این شهریست که جن و انس را به بلیه عظیم مبتلا نموده و عترت پیغمبر و گلهای چمن آن فخر بشر را بذاس جفا از چمن آن سرور قطع نموده و به سبب آن گلها از چمن رسالت احکام قرآن از صلوه و صیام و شعایر اسلام معطل معطل گردیده و

ملخص معنی آن که این ماه ماه محرم ماهی است بسیار شوم که دو امر نفیس ممتاز از روی زمین که عترت رسول (ص) مختار و کلام خداوند جبار باشد از شلامت آن ماه بنائبه افتادند اما عترت اطهار حصاد

شـده انـد و بر افتـاده انـد از روی زمین و امـا کلام الله مجیـد را کسـی عمل نمی نمایـدئ و حصار هر چیزی به حسب او اسـت حصـار اهل بیت شـهادت ایشان است و حصار کتاب الله عمل نکردن به آن است و در این مقام وجه اینکه زائرین وقت زیارت قبور مطهره ائمه چجرا به انگشت سبابه اشاره می نمایند در سفینه النجاه ذکر کرده ام.

قامَتْ قِیامَه اَهْلِ البَیْتِ وَانْکَسَرَتُ *** سُفَنُ النَّجاهِ وَ فیها الْعلمُ وَ الْعَمَلُ

یعنی بر پا شد قیامت اهل بیت حضرت رسالت پناه در زمین کربلا و شکست کشتیهای نجات خلایق که در آن کشتیها بود علم و عمـل محتشم کشتی شـکست خورده طوفـان کربلاـ در خـاک و خون فتـاده به میـدان کربلا و در این مقام ذکر نموده ام که سفینه النجاه حضـرت امام حسـین است و پیغمبر خـدا فرموده است مثل اهل بیتی کمثل سـفینه نوح من برکها نجی و من تخلف عنها غرق و مناسب در این مقام بیان حـدیث میخهای کشتی نوحژ الی اخره می باشـد و در میـخ موضع اضـطراب و انقلاب آن سفینه النجاه بیشتر از آن مواضع دیگر بود و تفضیل آن پنج موضع را نیز ذکر نموده ام.

وَ اربَحَتَ الاَرضُ وَ السَبُعُ الشِّدادُ وَ قَدْ *** اَصابَ اَهلَ السَمواتِ العُلی الوَجَلُ

و فی بعض النسـخ بجای الرجل الزلل است یعنی به لرزه و اضـطراب در آمد زمین و هفت آسـمان بسـیار محکم قوی بنیان و به تحقیق که رسـید اهـل اسـمانها را ترس و بیم و در این مقـام تضـرع و ابتهال ملائکه وقتی که آن سـرور در خاک و خون افتاده بودند به درگاه خدا و رفع اضـطراب ایشان از جهت دیدن امام عصر عجل الله فرجه را و مناسب این مقام بیان احادیث گریستن آسمان و خاک و خون باریدن در مصیبت سید شباب اهل الجنان می باشد ذکر شده.

وَ اهتَزَ مِن دَهَش عَرُش الجَلیلِ فَلَو *** لا اللهُ ما سِکُهُ اَوهی بِهِ المِیَلُ

یعنی متزلزل شد و به حرکت در آمد از وحشـتها و بیمها عرش خداوند جلیل پس اگر نبود خدای تعالی نگاه دارنده او هر آینه ساقط می ساخت و فرود می آورد عرش جلیل را میلها و حرکتهای او و در بعضـی از روایات معتبره وارد شـده است که هرگاه اشک طفل یتیم از چشـمهای او جاری شود عرش عظیم به لرزه می آیـد و تا آن طفل ساکن نشود عرش خـدا ساکن نمی شود پس به گریه ایتـام آل محمـد لرزش و اضـطراب عرش رحمن یـا رب بچسـان بوده و در این مقام بیان عظمت عرش و اطلاقات شش گانه عرش و حاملین عرش و اینکه قوام عرش به سبب محمد و آل محمد است.

جَلَّ الالهُ فَلَیسَ الْحُزْنَ بالِغَهُ *** لِکِنَ قَلباً حَواهُ حُزْنُهُ جَلَکُ

یعنی بزرگسـت خـدای تعـالی و منزهسـت از اینکـه گرد حزن و ملاـل بر دامـن جلاـلش نشـیند لکـن قلـبی که فیض و رحمت خداونـد حاوی او است حزن و الم آن قلب از این مصـیبت بزرگسـت هست از ملال اگر چه بری ذات ذوالجلال او و در دلست و هیـچ دلی نیست بی ملاـل و ملخص معنی اینکه اگر چه ذات بـاری منزه است از وصول حزن و انـدوه لکن دل مؤمنان و قلوب متقیـان که محـل و مقام خداونـد عالمیانست مملو است از ملال فراوان و انـدوه بی پایان و مرویست که خـدمت معصوم عرض کردنـد که آیـا خـدای تعلالی را مکانیست فرمودنـد دل مؤمنان و اخبار و روایتی که مویـد مـدلول این مقالست بسـیار و اینکه موافق مـدلول و فی قلوب من والاـه قـبر قبر آن سـرور دلهـای دوسـتان و شـیعیان است و اینکه دل از کثرت ریـاضت بـا صـفا و

نورانی و متصف به صفات الله که رافت و رحمت و غیرهما باشد می گردد و هر قدر رافت بیشتر باشد اندوه و حزنش در این مصیبت عظیم تر است و فی الاحادیث القدسیه که حضرت موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام عرض نمود در مناجات که خدایا تو را کجا بجویم

ص: ۲۲۸

فرمودند در نزد قبرهای مندرسه و دلهای شکسته محتشم هست از ملال که همه بری ذات ذوالجلال او در دلست

قَضِیَ المُصابُ بِاَنَ تَقْضَی النُفُّوسَ لَهُ *** لکِنُ قَضَی اللهُ اَنْ لا یُسبَقُ الاَجَلُ

یعنی حکم کرده است این مصیبت عظیم به اینکه هلال شوند نفوس به واسطه آن ولکن حکم کرده است خدای تعالی که سقیه گرفته نشود مرگ بر اجل محتوم یعنی سزاوار است که به واسطه هول و شدت این مصیبت عظمی روحهای خلق قالبها را تهی کرده از ابدان خود مفارقت نمایند و همگی بمیرند لیکن به مقتضای لکل اجل کاب قبل از اجل کشی نه بمیرد و اگر پیش از اجل کسی می مرد هر آینه باید از تصور این مصیبت عظمی مردم هلاک شوند و این از قبیل قول شاعر است که ولو طارد و حافر قبلها لطارت ولکنه لم یطر و در این مقام احکام بدا و حکایات و روایاتی که در بدا وقع شده ذکر نموده ام.

بند دوم

هذا مُصابُ الذّیَ جِبرئِل خادِمُهُ *** ناغاهُ فِی المَهْدِادِ نبطَثُ ثَمائمُهُ

یعنی این مصیبت کسی است که جبرئیل خادم وی است و در حالت طفولیت در گهواره به آن حضرت سخن گفته به لحنی که خوش آمده آن حضرت را و مسرور ساخته از آن سخنان آن جناب را هنگامی که آویخته شده بود بر آن حضرت تعویذها و این فقره که خادم بودن جبرئیل آن حضرت را و سخن گفتن با آن حضرت در گهواره باشد برنهجی که زنان به اطفال سخن گویند و ایشان را خوش آید اشاره است به اینکه مکرر اتفاق افتاده که حضرت فاطمه مشغول عبادت بوده و جبرئیل متوجه اطفال آن حضرت می شد و گاهواره اطفال آن حضرت را حرکت می داد به خصوص گهواره حضرت امام حسین را و حکایت فخریه جبرئیل بر میکائیل و نمودن خداوند مقامات آل عبا را بر ایشان و آرزو نمودن جبرئیل خادمی ایشان را و خدمات جبرئیل به صدیقه طاهره و اضطراب و اندوه جبرئیل در روز عاشورا را ذکر کرده ام.

هذا مُصابُ الشَهیدُ المُسْتضَامَ وَ مَنْ *** فَوقَ السَّمواتِ قَد قامَت ماتِمُهُ

یعنی این مصیبت مصیبت شهیدی است مظلوم که به ظلم و جور به درجه شهادت رسید و مصیبت کسی است که بالای آسمانها بر پا شده مجلسهای ماتم آن در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهایب قدسیان همه به زانوی غم است و در بعضی از کتب معتبره نقل شده که آن سرور در عالم امکان چهار مجلس مصیبت دارد که مثل آن مجالس در عالم امکان منعقد نمی شود اول کربلا دوم بیت المعمور سیم بیت الصراخ که در عرش است چهارم بیت الحرم که در بهشت است.

سِبطُ النَّبِیِ اَبی الاطهارِ والِدُهُ *** الکَرارُ مَولیً اَقامَ الَّذینَ صارِمُهُ

السبط بدل او عطف بیان للشهید یعنی این عزا و مصیبت سبط نبی است که پدر ائمه اطهار است و پدر بزرگوار آن سید ابرارب کرار غیر فرار است و آقای انام است که بر پا داشته است دین را شمشیر برنده آن مولی

صِنوُ الزّکِیَ جَنی قَلبِ البَتوُلِ لَهُ *** اُقْسُومَهٌ لَیْسَ فِیها مَن یُقاسِمُهُ

یعنی آن حضرت برادر حسن مجتبی است که بـا آن حضـرت دو شاخنـد از شـجره نبوت و آن امام شـهید میوه دل بتول عـذرا است و از برای آن جناب خط و بهره ایست در امور که نمی رسـد احـدی را که هم خط و هم بهره باشد او را در آنها تفصـیل بهرهای آن سرور که مخصوص آن سرور است که قریب به بیست و چهار چیز است ذکر کرده ام

مَطَّهرٌ لَیسَ تَغشَی الرَّیبُ ساحَتَهُ *** وَ کَیفَ یَغشی مِنَ الرَّحمنِ عاصِمُهُ

یعنی آن امام شهید پاک است از هر عیب و نقصی و نیست که پرده شود و پنهان سازد شک و ریب

ص: ۲۲۹

ساحت فضای طهارت آن حضرت را که چگونه ممکن است که پنهان سازد و عارض شود شک و ریب کسی را که خدای تعالی نگاهدارنده او است از هر نقص و عیب.

لّلِهِ طُهُرٌ تَوَلَی اللهُ عِصمَتَهُ *** اَرداهُ رِجسٌ عَظیماتٌ جَرائِمُهُ

یعنی این شخص پاکیزه ملک خداست و مخصوص او است و یا قسم به خدا که طاهر و مطهر نیست که خدای تعالی خود متولی شده است عصمت و نگاهداری آن جناب را و هلاک ساخت آن حضرت را ملعون نجس العین که بزرگست گناهها و جرمهای او.

لِلهِ مَجدٌ سَما الاَفلاکَ رَفعَتَهُ *** ماذا العُلی عِندَ ما مادَت دَعائِمُهُ

یعنی قسم به خدا که مرتبه آن حضرت چنان بلند و مرتفع است که رفعت آسمانها نمونه ایست از آن و به تزلزل و اضطراب درآمد بزرگیها و بلندیها هنگامی که آن حضرت را به اضطرابی در آورند و ذلیل نمودند چه آن حضرت بود اصل هر بزرگی و مجدی.

ضَیفٌ اَلَم بِارَضٍ وِرَدُها شَرَعٌ *** قَضی بِهِا وَ هُوَ ظامِی القَلبُ هائمُهُ

یعنی آن شهید مظلوم میهمانی است که نازل شده و وارد گردیده به زمینی که در بهره و نصیب از آب آن زمین کلامساوی بودند و به هلاکت رسید آن حضرت تشنه دل و حیران و سرگردان بود در آن زمین محتشم از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا و در این مقام آشیائی که همه مخلوقات در آن شرکت دارند بیان شده رجوع نمایند.

لَهفی عَلی جِدٍ اَربَتُ اَنا مِلُهُ *** عَلَی السَّحابِ غَداً سُقیاهُ خاتِمُهُ

یعنی تحیر و اندوه من بر بزرگواری است که بلندی داشت انگشتهای آن بزرگوار بر ابرها یعنی آب ابر از فیض دست آن جنابست و گردید آخر الامر مرا به خوردن آن حضرت از انگشتری او محتشم بودند دیو و در همه سیراب می مکید خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا و در این مقام قدری از اخبار و آثاری که در جحود و بخشش آن سرور وارد شده است ذکر نموده است.

لَهفی عَلَی الالِ صَرُعی فِی الطُفوفِ فَما *** غَیرُ العَلیلِ بِذاکَ الیَومَ سالِمُهُ

یعنی حزن و اندوه و سوزش دل من بر آل و اصحابیست که افتاده اند شهید در صحرائی که در کنار فرات است پس نبود در آن روز که ال علی به درجه شهادت رسیدند سالم از شهادت احدی به غیر از علیل بیماری که امام زین العابدین بود.

اَغِتَمَ یَومٌ بِرحَمَتُ مَلاحِمُهُم *** ثِمَّ انجَلی وَ هُم قَتلی غَنائِمُهُ

یعنی در آن روزی که آن واقعه عظیمه هایله بر پا شد و لشکر کفر و ایمان قصد یکدیگر کردند و به هم آمیختند گرد و

غباری برخواست و هوا تیره و تار گردید و بعد از آن چون غبار فرو نشست ظاهر گردید که اهل بیت اطهار و فرزندان حیدر کرار غیر فرار مقتولین و غنایم ان روز بودندیعنی همه را اسیر نمودند.

بند سوم

حُزنٌ طَویلٌ اَبی اَنْ یتَخَلی اَبداً *** حَتی یَقومُ بِاَمرِ اللهِ قائِمُهُ

یعنی حزن من بر جناب سید الشهداء همیشه می باشد و بر طرف و زایل نخواهد شد مگر اینکه حضرت قائم ال محمد عجل الله فرجه ظهور فرمایـد و به امر خـدای تعالی به جزای اعمال اعادی دین مبین قیام نمایـد شایـد آن وقت حزن و اندوه من بر طرف گردد و تشفی قلوب حاصل گردد و تفسیر آیه و من قتل مظلوماً الخ در این مقام بیان شده.

کَیفَ الُسُلوِ وَ نارُ القَلبِ تَلهَبُ *** وَ العَینُ خَلْفَ قَد اهادَ معُها سَرِبٌ

یعنی چگونه می توان تسلی داد خود را در این مصبت یـا اینکه چگونه ممکن است فراموش نمود از این مصبت و حال اینکه آتش دل در این مصیبت بر افروخته شده و پیوسته زبانه می کشد و چشم پس از آنکه چسیزی واقع شد در او اشک او پیوسته ریزان است مانند سیلاب و حدیث جناب سکینه در شهادت علی اکبر در اینجا ذکر شده

ص: ۲۳۰

اَلقی الصُابُ عَلَی الاِسلامِ کَلْکَلَهُ *** فَکَلُ مُنْتَسِبٍ لِلدینِ مُکتَسُبٌ

یعنی انداخت این مصیبت عظمی بر اسلام سینه خود را پس هر که او را نسبتی است به دین اسلام حزین و اندوهگین است و ملخص مضمون آنکه این مصیبت عظمی چنان سر و سینه بر دین مبین زده که هر کس که او را که نسبتی به اسلام باشد محزون و اندوهگین است.

لا صَبرَفی فادِحٍ عَمَت رَویَتَهُ *** حَتی اعتَرَی الصَبر مِنهُ الحُزنُ وَ الوَصَبُ

یعنی نیست ما را تمکن صبری در این امر عظیم سنگین یا در این نازله و بلائی که عامست الم و مصیبت آن حتی اینکه عارض شده است صبر را از این بلا حزن و اندوه و وجع و الم یعنی هم در این مصیبت عزا دار است.

لا تَقْدِرُ العَینَ حَقَّ القَدرَ مِن صَببَ *** وَ اِن جَری حِین تُجری دَمَعُها الصَّبَبُ

الصبب بفتحین و هو ما انحدر من الارض من الماء قال الله تعالی انا صبینا الماء صبا ثم شفقنا الارض شقا یعنی قدرت ندارد چشم حق قدرت را و از عهده بر نیامده است چنانچه بایست و شایست از ریزش اشک و اگر چه جاری شود چشم با اشک آن در کمال ریزش هنگامی که جاری می شود از چشم در این مصیبت و در نهایت سیلان و جریان باشد و مع ذلک از عهده بر نیالمده است حق عهده بر آمدن را از ریزش اشک در مصیبت امام شهید سعید چنانچه سزاوار است در مصیبت آن حضرت.

یُستحَقَرُ الدَّمُعُ فِی مَن قَد بَکتْهُ دَماً *** اَرجائُهَا الجَونُ وَ الخَضراءُ وَ الشُهَبُ

یعنی حقیر شمرده می شود اشک در عزای کسی که خون گریه کرده است بر آن کس اطراف زمین از سیاه و سبز و سفید و ملخص معنی آنکه اشک چشمهای ما را چه مقدار و اعتبار باشد در عزای آن که گریسته اند بر روی اطراف و اقطار زمین از سبز و سفید و سیاه که کنایه باشد از حیوانات و نباتات چه خضرا کنایه است از نباتات و سیاه و سفید از حیوانات و این فقره اشاره است به آنچه از حیوانات و نباتات و جمادات گریه به ظهور رسیده و احادیث گریستن اشیا در مصیبت آن سرور بسیار است و پاره از آن در سفینه النجاه ذکر نموده ام و علاوه بر آن در بعضی از کتب معتبره روایت شده که وقتی امیرالمؤمنین (ع) در مسجد نشسته بودو اصحاب بر دور آن جمع بودند و حضرت امام حسین (ع) آمد و در پیش روی آن حضرت نشست و حضرت امیرالمؤمنین دست مبارک را بر سر آن حضرت گذاشت و فرمود ای پسرک به درستی که خدا طوایفی را در قرآن سرزنش فرموده و فرموده فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منتظرین و قسم به آن کسی که دانه را شکافته و خلق را آفریده که کشته شود این فرزند من و البته بگریند بر او آسمان و زمین و سیدبن طاووس ره در ملهوف نقل کرده که حضرت سید سجاد در وقتی که از کربلا به مدینه مراجعت می فرمود خطبه خواند و در آن خطبه چند فقره فرمود که از آن جمله این است که ایها الناس به تحقیق که گریستند آسمانهای هفتگانه به واسطه کشته شدن حضرت امام حسین (ع) و گریستند دریاها به موجهای خود و سماوات به ارکان خود و زمینها به اطراف ان و درختان به شاخهای خود الحدیث و شیخ طوسی در امالی حدیث طویل الذیلی نقل کرده که آن حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود که چون حضرت امام حسین (ع) را به درجه رفیعه شهادت رسانیدند گریستند بر آن حضرت سماوات سبع و ارضین سبع و آنچه در آنجا و در میانه آنها بود و هر چه دیده می

شد و هر چه دیده نمی شد مگر سه طائفه اهل بصره و اهل دمشق و ال حکم بن ابی العاص لحدیث و نیز در آن کتاب

مستطاب در ذیل حدیث طویلی از محمد بن حمیری روایت شده که حضرت صادق (ع) فرمود که به درستی که آسمان چهل صباح بر حسین گریست بسیاهی.

قَلَ البُکاءُ عَلی رُزءِ یَقلُ لَهُ *** شَقُ الجُیوُبُ وَعَطَ القَلبَ وَ العَطَبُ

یعنی کمست گریه بر مصیبتی که قلیل است از برای آن مصیبت چاک نمودن گریبانها و کاتن دلها و هلاک ساختن نفوس را و در این مقام حدیث جامه کهنه پوشیدن آن سرور در وقت وداع اهل حرم نقل شده است.

کَیفَ العَزاءُ وَ جُثمانُ الحُسینَ عَلی *** الرَمْضاءِ عارٍ جَریحٌ بِالمَثَری تَرِبٌ

پس چگونه ممکن است صبر و آرام و حال آنکه حسد مطهر امام حسین (ع) برهنه و مجروح بر خاکهای گرم کربلا افتاده و بر خاک و خون غلطیده و در این مقام اشاره شده است که ولی دم آن سرور چون خداوند عالمیان و ولی دم باید متوجه دفن شود لهذا خداوند دفن نمود آن سرور را در خانه خود که قلوب شیعیان و کمنلین است و در مقام ظاهر مدفن آن سرور را در اشرف اراضی ربع مسکون قرار داد فرموده و ذکر شد از

وَ الرَاسُ فِی رَاسِ مَیالٍ یُطافِ بُه *** وَ یَقَرَعُ السِنَّ مِنهَ شامِتٌ طَرِبٌ

یعنی چگونه ممکن است صیر و خودداری و حال آنکه سر آن سرور بر سر نیزه است که هر لحظه میل می نماید به طرف و سمتی و طواف داده می شد آن سر مطهر بر آن نیزه به اطراف و جوانب و میزد به دندان مطهر آن سرور به چوب دست خود ملعونی که خوشحال به بلیه اهل بیت بود و مسرور ساخته است آن بلیه آن ملعون را مؤلف گوید سر بی بدن این فعل قبیح را که چوب زدن بر دندان منور آن سرور بود مرتکب شدند اول عبیدالله زیاد بود چنانچه در بحر اللئالی از سید بن طاوس نقل شده که چون عبیدالله زیاد امر کرد که اهل بیت آن مجلس آن ملعون حاضر سازند و کوس شادی و نقاره نوازند اول سر مبارک خامس آل عبا را که زینت دوش رسول خدا بود در طبقی گذاشته در پیش روی آن حرامزاده گذاردند آن لعین بخندید و اظهار فرج نمود و چوبی یا شمشیر باریکی که در دست داشت بر لب و دندان آن امام عالمیان می زد و می گفت که حسین چه خوش لب و دندان بوده الحدیث دوم یزید بن معاویه بود سیم مروان بن الحکم چنانکه تفصیل آن در تحفه الحسینیه مذکور است.

وَ اَهْلُ بَیتِ رَسُولُ اللهِ فُی نَصَبٍ *** اَسرُیِ النَّواصِبَ قَد اَنضاهُم التَعَبِ

و النصب کتب لفظا و معنی و منه قوله تعالی لا یمسناً فیها نصب و انضا فعل ماض من الانضا به معنی جعل آن شخص ضعیفا نحیف الجثه یعنی چگونه ممکن است صبر و حال آنکه اهل بیت رسول خدا در تعب و مشقت می باشند و اسیرند در دست جمعی که دین ایشان عداوت و بغض اهل بیت است و حال آنکه به تحقیق که کهنه و لاغر و مندرس ساخته است ایشان را آن بعتها چنانچه در مجالس شیخ صدوق مسطور است که اهل بیت را در شام در مجلسی حبس نموده بودند که از گرمای روز و سرمای شب پوست از صورتهای کثیرالانوار ایشان ریخته بود و موافق روایت بصایر الدرجات مشرف بر خراب شدن بود و این بیشتر باعث خوف و الم ایشان بود که مبادا ناگهان خراب شود و ایشان را هلاک سازد و پاسبان با اهل بیت با یکدیگر به زبان

رومی می گفتند که ایشان را خراب شدن می ترسند و نمی دانند که ایشان را می کشند.

وَ النّاسُ لا جازِعُ فِیهِمُ وَ لا وَجَعٌ *** وَ لا حَزینٌ وَ لا مُستَرَجعٌ کَتبٌ

یعنی چگونه ممکن است صبر و حال آنکه مردم در مصیبت ایشان جزع نمی نمودند و نه صاحب الم و دردی بود و نه محزونی و نه گوینده کلمه استرجاعی گویا مقصود مرحوم بحر العلوم نیست که قاعده بین مسلمانان اینست

ص: ۲۳۲

که هر کس جنازه را مشاهده نماید می گوید انا لله و انا الیه راجعون اگر چه آن میت غریب باشد و او را نشناسد این کلمه را می گوید لیکن در میان آن همه لشکر و عسگر یک نفر از آن اشقیا در مشاهده جنازه آن شهید راه خدا این کلمه استرجاع بر زبان نیاورده و یک نفر بود که غمگین باشد به واسطه آنچه رسیده است بر اهل بیت رسول خدای تعالی از اهل بغی و ضلال و در این مقام فقرات زیارت مفجه و فقرات خطبه علیا جناب زینب خاتون در مجلس یزید موافق روایت احتجاج و تکلم رو میان که پاسبان اهل بیت در شام بودند و حدیث آن پنج زن که در غرفه بودند و اهانت به آن سر انور نمودند و حدیث محضر بن ثعلبه عایدی و حدیث هفت مصیبتی که در شام بر اهل بیت وارد شده ذکر شده است.

فَلَیتَ عَینُ رَسُولِ اللهِ ناظِرَهَ *** مَاذا جَری بَعْدَهُ مِنْ مَعشَرٍ نَکِبٍ

النکب العدول عن الشی و قوله تعالی عن الصراط لناکبون ای العادلون یعنی کاش بود رسول خدا (ص) نظر کننده بر آنچه جاری و واقع شده است بعد از آن حضرت بر اهل بیت اطهار آن سرور و اخیار از جماعتی که ایشان عدول کرده اند و منحرف شده اند از طریق حق به سوی باطل

کَمْ بَعْدَهُ مِن خُطُوب بَعدَها خَطبٌ *** لَو کَانَ شَاهِدُ هالَم تَکثِرُ الخُطَبُ

و الخطوب جمع الخطب بفتح الاول و سکون الثانی بمعنی الامر یقال خطب جلیل ای امر عظیم و الخطب کغرف جمع خطب کغرفه یعنی چه بسیار واقع شد بعد از رسول خدا از امور عظیمه و مصائب کثیره ظلمی بعد از ظلم دیگر بر عترت طاهره آن سرور که هرگاه حضرت پیغمبر (ص) حاضر می بود واقع نمی شد این کلمات و خطابات جگر خراش بر عترت آن فخر کاینات و در این مقام حضور حضرت نبوی در وقت شهادت آن سرور در صحرای کربلا و حدیث دیدن بعضی جبرئیل را در آن حال با خروش و ناله و حضور پیغمبر (ص) در وقت دفن آن سرور و بردن پیغمبر سر آن سرور را از قبه مقابل شرابخانه یزید ذکر نموده ام.

بند چهارم

شاءٌ مِنَ الناسِ لا ناسٌ وَ لا شاءٌ *** هَوَتَ بِهِم فی مَعاوِیُ الغِیَ اَهواءٌ

یعنی ایشان که معاندان خاندان رسالتند گوسفندانی می باشند از جنس مردم که باقی مباد از ایشان در روزگار نه مردم ایشان و نه گوسفندان ایشان یا اینکه ایشان گوسفندانی هستند از جنس مردم گریز که زیر مردم ایشان مردمند و نه گوسفند ایشان گوسفند نظیر اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا نازل ساخته است ایشان را هواهای باطله و خواهشهای نفسانی در محلهای ضلالت و در گمراهی می باشند ایشان همیشه.

دانوُا نِفاقاً فَلَمّا اَمْکَنَتْ فُرَصٌ *** شَغَت لَهُم غارَهً فِی الدِین شِغُوا

شغت من الشغوا بالعین الجمعه به معنی التفرق و غاره شغواء ای متفرقه یعنی ایمان آوردند ایشان از روی نفاق پس چون ممکن شد از برای ایشان فرصتها متفرق گردیده سند از جانب ایشان در دین غارت کامل یعنی در هر جزئی از اجزای دین از برای

ایشان غارتی بود و حدیث واقعه عقبه تبوک و هر شی و اسامی منافقان و کیدی که به حضرت نبوی نمودند و صحیفه ملعونه ایشان در این مقام مذور است.

سَلوُا عَلَیهِ سُیُوفاً کَانَ اَرهَفُها *** لَها مِضاءٌ اِذا سُلَت وَ اِمضاءٌ

یعنی کشیدند بر جناب امام حسین (ع) شمشیرها را که بود از برای ضعیف تر اذن شمشیرها یا نازکتر از آن شمشیرها گذشتن یا قطع کردن و گذرانیدن از موضعی که واقع می شدند بر آن موضع هر گاه از غلافهای خود کشیده می شد.

ص: ۲۳۳

شَبوُ الِاطفاءِ نُوراللهِ نَارَوَعیُ *** لَو لاهُ ما شَبَها قَدَحٌ وَایراءٌ

القدح بالفتح فالسکون ضرب الزند فی الزند الاشتعال النار و الایراء مصدر آوری اذا اشتعل النارو منه قوله تعالی افرایتم النار التی تورون یعنی بر افروختند از برای خاموش کردن نور خداس آتش حرب را که اگر نبود نور خدائی نمی افروخت آن آتش را آتش زدن و آتش بر افروختن و محصل معنی آنکه اکثر اشراقات و لمعات شریعت نبوی نبود این اجتماع و شوکت از برای ایشان موجود نمی شد چنانچه آن سرور در روز عاشورا به ایشان فرمودند و لقد حششتم علینا نارا ضرمناها علی عدوکم و عدونا اشاره است این مضمون به آن حدیثی که نقل شده است که خرج الحسین و عن جده فقتل بسیف جده یعنی خارج شدن حسین از مدینه ط یبه یا اینکه ابا نمود آن سرور آن مصالحه و مبایعه یزید چنانچه برادر بزرگوارش مصالحه نمود با معاویه و کشته شدند آن سرور به شمشیری که قوت و تیزی گرفته بود آن شمشیر از شریعت جدش یعنی آن منافقین اگر متمسک به شریعت جد آن سرور نمی شدند قوت و شوکتی از برای ایشان نبود و در این مقام اشاره شده است که چهار آتش از اهل عدوان بر اهل ایمان افروختند و تفصیل ان چهار آتش را ذکر نموده ام بتمامه.

وَ زَحزَحوُا الاَمَر لِلَاذنابَ عن تَرهٍ *** وَ اَخَروُا مِنْ بِهِ العَلیاءَ عَلیاءُ

التره اخره التامن الو تربمعنی الحقد و العداوه یعنی دور نمودند این منافقین حق مرا از حق آن و قرار دادند امر خلافت و وصایت مرا از جهت کینه و عداوت به جهت اشخاصی که پیوسته در دنباله بودند و قابلیت تقدم نداشتند و مؤخر داشتند کسی را که بلندیها از علوشان و رفعت مکان وی بلندی یافته یا آنکه اسمان به واسطه وی اسمان شده و در این مقام حدیث لیله المعراج در مدح ائمه و اظعار شافعی را در مدح امیرالمؤمنین ذکر نموده ام.

حَلَت بِذلِکَ فِی الاسلامِ قارِعَهٌ *** وَ فِتَنَهٌ تَقْرَعُ الاَسماعَ صَماءٌ

یعنی حلول کرد به واسطه موخر داشتن ائمه دین را در اسلام داهیه و فتنه شدیدی که می کوبد و کر می نماید گوشها را و کوبیدن گوشها کنایه از بدی و شناعت واقعه است و حدیث شوری و فتنهای عمر را در این مقام ذکر نموده ام.

وَ طِحینَهٌ غَشَتِ الَابصارُ ظُلْمَتُها *** عَمیاء قَد عَمَتِ الَابصْارُ عَنماءٌ

الطیحه بضم التاء کغرفه و فتحها ایض الظلمه الشدیده یعنی حلول کرد ظلمت بسیار تاریک و ابر پنهان کننده اشیا که پرده شد چشمها را ظلمت آن ابر و به تحقیق که فرو گرفته آن ظلمت ابر چشمهای ساکنین اقطار زمین را و حاصل معنی این است که به واسطه غضب خلافت چه بسیار امرها و بلیه های عظیمه در اسلام به هم رسید که گردانید دیدها را تاریکی آن کور و بی نور و کوریهای چشمهای باطن به سبب آن پرده ها و سترهائی بود که آن منافقین بر شریعت مقدس نبوی کشیدند و نگذاشتند که لمعات آن دیدها را روشن نماید و مرد مرا بشاهراه هدایت برساند.

عَدَتُ عَلی اَسْدَ الغاباتِ اَضْبَعُها *** وَ فِی الرُعاتِ لها قَد عاثِتَ الشاهُ

العث الفساد اکفساد الذنب فی الغنم یعنی دشمنی کردند یا ظلم کردند بر شیرهای بیشها گرگها یا کفتارهای آن بیشه و به

تحقیق که ضایع کردند و فاسد ساختند گوسفندان آن امر داد در چرانندگان و شبانان خود که امام ایان بودند یعنی امام خود را اطاعت ننمودند و از چراگاه امام خود به بیابان ضلالت و غوایت رو نمودند بلکه در مقام قتل امام خود بر آمدند چنانچه در زیارت مفجعه وارد است السلم علی من قتل

فَالحَّقُ مُغتَصبٌ وَ الارْثَ مُنْتهَبٌ *** وَ فَی الُ رَسوُلِ اللهِ افَیاءٌ

یعنی پس حق ال رسول غضب شـده وارث ایشـان که از رسول مختـار رسـیاده بنهب و تـاراج بی دینان رفته و غنیمت اهل بیت غنیمت دیگران شـده و در این مقام خطبه صدیقه طاهره را که در مسـجد پیغمبر بیان فرموده موافق روایت احتجاج و خطبه علیا جناب زینب خاتون در مجلس یزید در سفینه ذکر نموده ام.

وَ الطاهِرُونَ وَ لاتُ الَامرَ تَحتِکُمُ *** اَلا رَجْاسُ فِیهِم بِما اختارُ و اوَ ما شاؤاُ

یعنی اهل بیتی که طاهر و مطهراند از هرنقصی و عیبی به حکم آیه تطهیر و اولو الامر جاری می سازند طایفه نجس حکم خود را در ایشان بهر نهـج که خواهند اختیار نمایند و به آنچه اختیار کنند و در این مقام عتاب صدیقه طاهره به ابوبکر در خصوص غصب فدک و عتاب حضرت امیر (ع) را به ابابکر که صدیقه طاهره متصرف است و از او گواه طلبیدن باطل است.

وَ بَضَعهَ المُصطَفی لَم یُرْعَ جانِبُها *** حَتی قَضَتْ وَ هِیَ غَضْبی داؤ هاداؤٌ

البضع به معنی القطعه من الشـی و منه قول النبی (ص) فاطمه بضـعه منی ای انها جزء منی یعنی پاره تن حضـرت مصطفی فاطمه زهرا مراعاه نشد جانب آن حضـرت تا اینکه در گذشت از این دار فنا در حالتی که غضبناک بود و درد آن حضرت دردی بود فوق همه دردها و در این مقام در خواسـتن ابی بکر از حضـرت امیرالمؤمنین که به نزد صدیقه طاهره رود که شاید آن معصوم از تقصـیر او در گـذرد و عتـاب آن محـذره در زمـان آمـدن او به منزل آن مکرمه و تفصـییل این مطلب و غضـبناک بودن آن محذره در جمیع زمان حیات خود بر ایشان ذکر شده بمودت اهل بیت ذکر نموده ام.

قَد اَیدَلوُا الُوَد فِی القُربی بَبُعضِهُم *** کَاَنَمّا وُدُهُم فِی الذِکرِ بِعَضْاءُ

یعنی به تحقیق که بـدل نمودند آن منافقین دوستی ذوی القربی را به دشـمنی و عداوت ایشان که گویا به دل دوستی ایشان که خـدا در قرآن فرموده قـد لاـ اسئلکم علیه اجر الاـ الموده فی القربی امر به این قسم از بغض و عـداوت شـده و در این مقـام فی الجمله از زخمهائی که حضرت نبوی در راه خدا به جهت ارشاد امت متحد شدند و امر نمودند.

هُم اَهلُ بَیتِ رَسوُلُ اللهِ جَدُهُم *** اَجْرُ الرِّسالَهِ عِندَ اللُه وُدُهُمُ

یعنی ایشان اهل بیتی می باشـند که رسول خـدا اجـداد ایشانست و مزد رسالت رسول خـدا نزد خداوند علی اعلی این است که دوستی اهل بیت آن سـرور را بر خلق واجب نمودته و در این مقام حدیث مشـهور الحسـنه جناق السئه بعضنا و بعضی از اخبار دیگر را ذکر شده.

هُمُ الَائُمَهُ دانَ العالِمُونَ لَهُم ***حَتی اَقَرَلَهُمُ بِالفَضْلِ ضِدُهُمُ

یعنی ایشاننـد همه ائمه و پیشوایـان دین که اطاعت و انقیاد نمودنـد جمیع عالمیان ایشان را حتی آنکه اقرار نموده است از برای ایشان در فضیلت و منقبت و زیادتی قدر و منزلت ایشان دشـمن ایشان و در این مقام اعتراف هارون به فضیلت حضرت موسی

بن جعفر (ع) و اعتراف معاویه به منقبت حضرت علی اکبر سلام الله علیه.

سَعَتُ اَعادیَهُم فِی حَطِّ قَدرِهُم *** فَازْدادَ شَاناً وَ مِنْهُ ازدادَ حَقِدهِمُ

الخط التنزیل فقال حطه حطا ای نطزله و القاه یعنی سعی نمودند دشمنان ایشان در پست نمودن و عظمت ایشان و هر چند آن منافقان در پستی قدر و مرتبه ایشان زیادتر سعی نمودند قدر و علوشان ایشان بر عالمیان بیشتر ظاهر و مبرهن گردید و از این جهت کینه و عداوت منافقان در خوان انوار ایمان زیادتر گردید و در این مقام پاره از اهانتی که منافقان به شیعیان وارد آوردند و شکافتن فرعون پهلوی زنان حامله را به جهت تلف حضرت موسی و سر دفن نمودن حضرت امیرالمؤمنین را در شب و استخفافی که معاندین به قبور بعضی از ائمه هدی و زائرین ایشان نموده اند ذکر نموده ام.

وَنا بَدوُهُم عَلی عِلمٍ وَ مَعرَفَهِ *** مَنهُم بِاِنَّ رَسولُ اللهِ جَدُهُمُ

النبـذ الطرح و منه قوله تعالی فنبـذوه وراء ظهورهم یعنی انداختند و واگذاشـتند بنی امیه ملعون اهل بیت رسول خدا (ص) را با وجود علم و معرفتی که از برای ایشان بود به آن بزرگواران که رسول خدا (ص) جدا مجد ایشان است.

کَانَّ قُربَهُمْ مِنْ جَدِهِمْ سَبَبٌ *** لِلبُعْدِ عَنْهُم وَ اَنَ القْرُبَ بُعْدُهُم

یعنی گویا قرب و نزدیکی ایشان به جـد خود سـبب شـد از برای دوری آن بزرگواران از آن سـرور عالمیان که مردمان در حق آن بزرگواران از آن سـرور عالمیـان که مردمـان چنین ظلمها نمودنـد و به درستی که نزدیکی ایشان به جـد خود دوری ایشان گردیـد از آن جنـاب زیرا که اصـلا رعـایت قرب را ملاحظه ننمودنـد و کردنـد آنچه ظلمی که کردنـد و در این مقـام آمـدن حضـرت رسول (ص) به عیادت حسـنین (ع) و نذر نمودند اهل بیت سه روز روزه گرفتن و انفاق اهل بیت طعام خود را به یتیم و مسکین و اسیر و نزول سوره هلاتی و حدیث شعاعی که از یتیم حضرت امیر و صدیقه طاهره در بهشت ظاهر خواهند شد و پاره از مناقب ایشان ذکر شده با مصائب آن سرور.

لَو اَنَّهَمُ اَمِرُوُا بالبُعضِ ما صَنَعوُا *** فَوقَ الَّذی صَنَعوُا لَوَجْدَ جَدِهُمُ

وجد فعل ماض من الجد بالکسـر به معنی الاجتهاد یقال جد بسـیره اذا جهتد فیه و الجد المصاف الی الضمیر هو بالکسر و اسناد جدالی الجد اسناد مجازی مثل صام نهاره الا ان الا سناد فیه الی المفعول المطلق و فی صام نهاره الی المفعول فیه یقال جد جده ای جـد صاحب الجـد جـدا ای اجتهـد اجتهاد یعنی اگر آن منافقان مامور شـده بودند از جانب پیغمبر آخر الزمان به دشـمنی و عـداوت اهل بیت اطهار بعـد نمی آوردنـد و نمی کردنـد زیاده و بالاتر از آنچه کردنـد اگر چه منتهای جـد و جهـد خود را به عمـل می آورنـد و در این مقـام بیان سفارشـهای که حضـرت نبوی به روسای مجاهـدین اسـلام از لشـکر خود می نمودنـد در خصوص جهاد با کفار در اینکه با زنان و پیرمردان و طفلان اسـیر ایشان چه قسم رفتار نمایند و بیان و عدم گرسنگی و پیادگی کفار را نیز ذکر نموده ام رجوع به آن شود.

دَعَو وَصِیَ رَسولُ اللهِ وَ اعتَصَبُوا ** اِرْثَ البَتوُلِ وَ اَورَی الظُلمَ زَندهُمُ

الـدع الـدفع بضـعف و منه قوله تعالی فـذلک الـذی یـدع الیتیم یعنی دفع نمودنـد وصـی رسول خدا را از مکان خود و غصـب کردنـد ارث حضـرت بتول را بر افروخت ظلم را از نـد ایشـان یعنی آتش ظلم را بر افروخته است در روزگـار آتش زنه ایشـان پس اصل هر ظلمی ایشاننـد و در این مقام بیان غصب فدک و تحدیدی که موسـی بن جعفر (ع) از برای هارون بیان نمودند و رد نمودن بعضـی از خلفاء بنی عباس فـدک را در زمان خلافت خود و حکایت عقـد مروارید علیا جناب زینب دختر حضـرت رسول خدا و ایراد قاضـی نور الله نور الله مرقد بر اهل تسنن و ورود علیا جناب زینب خاتون به مجلس ابن زیاد و اخبار دیگر را هم نیز ذکر نموده ام از شقاوت ابن زیاد.

وَ اضرَمُوا النارَ فی بَیتِ النَّبی وَ لَمْ ** یَرجوُا الوُرُودَ فَبِئسَ الوِرودَ وِردَهُمُ

یعنی بر افروختند آن منافقان آتش ظلم و عدوان را در خانه رسول خدا (ص) و امید نداشـتند ورود روز قیامت را بر آن سـرور پس بد ورودی است ورود ایشان بر آن سرور عالمیان در روز ورود قیامت.

وَ مَهَّدُ وَ الِذَوِی الاحقادَ بَعْدَهُمْ *** اَمراً بِه تَمَّ لِلَاقوامِ قَصْدهُمْ

یعنی آن منافقان قناعت ننمودنـد به آنچه خود نمودنـد بلکه تمهیـد کردند از برای صاحبان کینه و عداوت بعد از خود امری را که تمام شد به واسطه آن امر از برای آن قوم بی ایمان آنچه را قصد داشتند و در این مقام

ساکت نمودن یزید عنید عبدالله اعمر را از جوش و خروش که در خصوص شهادت امام حسین (ع) داشت به سبب نمودن او نامه پدرش را که به معاویه نوشته بود ذکر شده.

اَوصَی النَّبِیُ یَرفِدِ الالِ اُمَتَهُ *** فَاسْتَا صَلوُهُم فَبئسَ الرُّفد رفدَهُمُ

الرفد بالفتح مصدر رفد من باب ضرب اعانه و اعطاه و بالکسر اسم المصدر بمعنی الصله و العطیه و یجوز الوجهان یعنی وصیت نمود رسول خدا امت خود را به اعانت و صله و احسان به اهل بیت اطهار خود پس ایشان را به ازای این ملجا و مستاصل ساختند و از بیخ و بن بر کندند خاندان اهل بیت ایمان را پس بد اعانت و صله بود اعانت و صله ایشان به خاندان عصمت و طهارت.

اَبَت صَحیفَتَهُم اَلاَ الَّذی فَعَلُوا *** مِن بَعدِها وَ اَوْضاعَ لَعهد عَهدَهُم

یعنی ابا و امتناع نمود مضمون صحیفه ملعونه ایشان از هر چیزی مگر از آنچه کردند بعد از آن صحیفه و ضایع ساخت عهدی که ایشان با یکدیگر بستند بر خلاف فرموده خدا و رسول خدا (ص) عهدی را که پیغمبر از ایشان گرفت و این کلام اشاره است بر نوشتن منافقین صحیفه ملعونه را چنانچه تفصیل آن را ذکر کرده ام و همچنین آن منافقانی که در این صحیفه هم عهد شده بودند.

تَعاقَدُوا وَ اَعانَتَهُم بُطانَتَهُم *** وَ حَل ما عَقَد الاِسلامُ عَقدَهُم

یعنی اصحاب صحیفه ملعونه عقد بستند با یکدیگر بر مخالفت خدا و رسول او و اعانت نمودند ایشان را در آن مرحله هم راز آن و معتمدان ایشان و گشود عقد ایشان که در آن صحیفه نوشته بودند آن چیزی را که اسلام آن را منعقد ساخته بود از احکام شریعت سید انام و خارج نشده بود.

سند ششم

نَزَتُ اَمیَتَهُ حَرْبٍ ثُم مَروانٌ *** مَنابِراً مَا لَهُم فِیهِنَ سُلطانٌ

یعنی برجستند و بالا رفتند بنی امیه و حرب که پسر امیه بود که ابوسفیان فرزند او بود و بعد از ایشان نبی مروان که نیز از آن سلسله خبیثه بودند منبرهائی را که نیست از برای ایشان در این منبرها سلطان و حقی و در این مقام عدد خلفای بنی امیه و اینکه آن طایفه خبیثه سه سلسله بودند ذکر کرده ام.

وَ اَعْلَنَتَ لُعِنَتَ لَعَنَ الوَصِیِ بِها *** وَ قَد اُقیُمتَ بِه مِنهُنَّ عَیدانٌ

یعنی آشکار و ظاهر ساختند آل حرب و بنی مروان سب وصی رسول خدا را بر آن منبرهائی که به غیر حق بالا رفته بودند دور گردیده شوند ایشان از رحمت خداوند منان و حال اینکه به تحقیق بر پا شده بود به سبب شمشیرهائی که آن وصی در راه خدا زده بود چوبهای آن منبر و در این مقام اشخاصی که سب آن سرور عالمیان نموده بودند و هر یک از آن اشقیا در دار دنیا به

بلا و عقوبتی مبتلا گردیدند و حدیث فتح نمودن امیرالمؤمنین قلعه خیبر را ذکر کرده ام.

وَ اضیعَهَ الدینِ اذِ قَد حَلَّ ساحَتَهُ *** مِن بَعد ذِی الوَحیِ غَنّاءُ وَ نشوانٌ

ینی وای بر هلاک شدن دین و آئین و طریقه شریعت سید المرسلین یا اینکه ای قوم تعجب نمائید از هلاک شدن دین و مشاهده کنید که دین چگونه ضایع گردیده زیرا که به تحقیق جای گرفته است در ساحت و فضای آن دین بعد از رحلت خاتم النبیین خوانندگان و مستانی که لایق نبودند که بر مسند شریعت آن سرور نشینند و در این مقام پاره از احوال موسی مبرقع فرزند امام محمد تقی (ع) و متوکل ناصبی شقی و آوردن آن دنی حضرت امام علی النقی (ع) را به مجلس شراب با حکایت شرب خمر یزید د ر ملاء عام و احوال اهل بیت سید انام را ذکر نموده ام.

کَم قَدْ عَلاما قَد عَلاهُ الطُهُرَ ذُودَنسٍ *** رِجسٌ مِنَ النّاسِ بَل قُرِدوٌ شَیطان

یعنی چه بسیار از منبرهائی را که بالا رفتند صاحبان کثافت و چرکینی که این صفت داشتند نجس بودند منبری را

که بالا رفته بود آن منبر را طلاهر و مطهر را که پیغمبر باشد نی غلط گفتم حاشا که آنان از مردمان باشند بلکه میمون بودند و شیطان و در این مقام خطبه حضرت سید سجاد را در شام و تفصیل ان مقام را ذکر نموده ام.

وَ حارَبَت الُ حَربٍ مِنْ بِسَيفِهِم *** مِن بَعلِها خَرَّبُوا الاَحزابَ قَددا نُوا

یعنی محاربه کردند ال حرب کسانی را که ایمان آوردند و دین دار شدند ال حرب به شمشیر آن کسان بعد از آنکه فراهم آوردند لشکر خود را و جمع نمودند طوایف اعراب را از اطراف و جوانب و این شعر اشاره به واقعه احزاب می باشد که ابوسفیان از اطراف و جوانب لشکر خود را جمع نمودند و بر سر مدینه رفت و عمرو بن عبدود در آن لشکر بود چنانچه تفصیل این واقعه را به تمام ذکر نموده ام.

وَ الجَاتَ حَسَنًانا صُلحِ عَن فُضَضٍ *** وَ جَعْجَعَت بِحسينٍ وَ هُوَ ظَمئان

یعنی ملجا و مضطر ساختند ال حرب حضرت امام حسن را بر صلح از روی عناد و غضب یا از روی اعوجاج در طریقت یا از روی مشقت بر آن حضرت و تنگ گرفتند بر حضرت امام حسین (ع) و نگاه داشتند آن حضرت را در مکان خالی از آب و خاک و گیاه و حال آنکه آن حضرت تشنه بود و در این مقام پاره از احوال امام حسن (ع) و غدر و مکری که به آن سرور نمودند و کیفیت صلح آن سرور با معاویه و شهادت آن سرور را ذکر کرده ام.

رَمَتَ بِسهَمِ الرِّدیٰ مِن بِالحِجازِ مَنْ *** اَمَ العِراقَ وَ قَد خانَتْهُ کَوفانِ

یعنی انداختند ال حرب تیر هلاک کننده خود را بر کسی که در حجاز بود که حضرت امام حسن (ع) یا امیرالمؤمنین باشند و بر کسی که قصد کرد عراق را و حال آنکه به تحقیق خیانت و عذر کردند به آن کس اهل کوفه که مراد امام حسین (ع) باشد و احتمال دارد که من خانته باشد و من موصول عبارت از امیرالمؤمنین (ع) است که اهل کوفه خیانت به ان سرور نمودند و در این مقام بای کوفه و کیفیت ابتدا آن شهر به تفضیل ذکر شده.

قامَت تُطالِبُ اذ دانَت عَلی تَرَهٍ *** اَوتارَ بَدرٍ بَاَشیاخٍ لَهابانٌ

التره علی وزن سعه بمعنی التباعد او العداوه چون انقیاد بنی امیه مر شریعت مطهره را از جهت نفاق و عداوت بود و انتظار فرصت می کشیادند لهذا بر پا خواستند آل حرب و بنی امیه که مطالبه می کردند خونهائی را که ریخته شده بود و روز بدر در خصوص مشایخ و بزرگان ایشان و کیفیت واقعه بدر و تفصیل آن واقعه و اینکه مجاهدین کربلا افضلند از مجاهدین بدر بوجوه عدیده به تفضیل ذکر شده آن مشایخی که از برای این کینه و عداوت اصل و بنیان بودند یعنی اول این عداوت از مشایخ بود که با پیغمبر نمودند و بعد با ورود ایشان رسید که با دین به جا آوردند.

وَ بِالقَلبِ هَوَتُ کَم فِیهِ مِن وَثنٍ *** کَانَتْ لَهُ دُونَ وَجْهِ اللهِ اَوْثانٌ

یعنی ساقط شده به چاه بدر فرقه از امویه خبیثه چه بسیار بوددر آن مکان از اجتماع اوثان یعنی بت پرستان به جهت اذیت و اهانت پیغمبر اخر الزمان و بت پرستانی بودند که نزد ایشان سوی وجه الله و ثان دیگر بود یعنی آرای باطله مضله داشتند که

ایشـان متـابعت آن آرای باطله و خواهشـهای نفسانیه خود می نمودنـد و در این مقام کیفیت جاه بـدر و تکلم حضـرت نبوی با قتلی مشرکین که در چاه افکنده بودند مذکور است.

وَ قَد تَلاها بَنِی الزَرْقاءِ ثُمَ تَلا *** اَبْناءُ نَثْلَهِ خَتّارٌ وَ خَوانٌ

الزرقـاء ام مروان و النثله کفعله بمعنی الروث و کـانت اسم امه لاـم ابیطـالب و عبـدالله و هبتهـا العبـد المطلب فتولـد منها العباس سمیت بـذلک لـدنائتها و حقارتها یعنی به تحقیق که از عقب در آمدنـد و متابعت نمودنـد ال حرب را به نور الزرقاء و به عقب در آمدند بنو الزرقاء را ابناء و فرزندان نثله که بنی العباس باشند که ایشانند خدعه کنندگان و خیانت نمایندگان و در این مقام عدد خلفای بنی عباس و زمان دولت ایشان

ص: ۲۳۸

و اینکه جده ایشانست و احوال نثله و غدر و مکری که آن اشقیا به هر یک از ائمه هدی نمودند و امام زارهای که به ظلم ایشان شهید شدند ذکر کرده ام.

فَارَهفَوا النَّبِی بِنتِ النَّبِی شَیا *** حَدِّ السُّیُوفِ وَ دافَ اللُبُ خوانٌ

الشبا حد طرفه و داف به معنی الیله و اللب هوا المخسر یعنی پس دقیق و نازک نمودند طرف شمشیرها را و تند ساختند از برای پسران دختر پیغمبر آنها را و خون آلوده نمودند محل نحر اولاد حضرت نبوی را خیانت کاران و در این مقام نحر و ذبح و اینکه مثل ماهی بر روی خاک افتادن آن سرور ذکر شده است.

هذا وَ کُلْهُم لِلذینُ منتَحِلٌ *** سِیانِ مِن مِثلِهِم کُفرٌ وَ ایمانٌ

یعنی این اعمال شیعه و افعال رکیکه صادر شد از ایشان و کل ایشان بر خود بسته اند دین را و مساوی است از مثل ایشان ایمان و کفر زیاد اشاره است بر اینکه از خود شان ایمان و کفر اشاره است بر اینکه از خودشان ایمان و کفر به طریق اولی مساویست و در این مقام کفر یزید و طعن علمای اهل تسنن بر او و خواهش نمودن شخص شامی فاطمه را به کنیزی ذکر کرده ام.

سَدَّ المَسامِعَ مِن اَبنائِهم خَبَرُ *** لا یَنقَضِی حُزنُهُ اَو یَنقُضَیُ العُمُرُ

و اوهنا بمعنی الی لا ینقضی حزن الجزا الی ان ینقضی العمر

بند هفتم

ما حَلَّ بِالالِ فِی یَومِ الطُفُّوفِ وَ مَا *** فِی کَربلاءِ حَریُ مِن مَعْشرٍ غَدَوُرا

یعنی کر کرد گوشها را خبری از خبرهای پسران و دختران رسول خدا که منقضی نشود حزن و اندوه بر آن جز تا اینکه منقضی شود و تمام گردد عمرها یعنی مصیبت بر آن خبر شریک عمر مردم است و آن خبری که کرده گوشها را خبری است که واقع شد بر آل اطهار رسول مختار در روز واقعه عاشورا از شهادت آن حضرت در طفوف و خبری است که واقع شد در کربلا از جماعتی که غدد نمودند و خدعه نمودند فرزند رسول خدا را و در این مقام فضیلت کربلا و پیغمبرانی که عبور با آن زمین مقدس نمودند و به هر یک بلیه رو آورد و پنج درجه ارض کربلا و تحدید حرم آن سرور را ذکر نموده ام.

قَد بایَعُوا السِبطُ طَوعاً مِنْهُم وَ رَضِیً *** وَ صَیرُو اصُحُفاً بِالنَّصرُ تَبتدِرُ

یعنی به تحقیق که بیعت کردند بنی امیه سبط رسول خدا حضرت امام حسین را از روی طوع و خواهش و رضای خود و فرستادند به سوی آن حضرت نوشتهای چند که تعجیل می کردند در آن نوشتجات به یاری کردن آنها آن حضرت را یا فرستادند به جانب آن حضرت نوشتجاتی که یاری می کنم تو را و به تعجیل می کردند در فرستادن آن آن نوشتجات که مضمون آن نوشته ها این بوده است که مرحوم بحر العلوم می فرماید:

اَقبِل فَاِنا جَميعاً شيعَه تبُعٌ *** وَ كُلّنا ناصِرٌ وَ الكَلُ مُنتَصِرٌ

اَقبلِ وَ عَجِلُ قَد اِخضَرَ الجَناتُ وَ قَد *** ذَهَتَ بنُصرَتِهَا الاَزهارُ وَ الثَمَرُ

و التبع بضم التـاء و تشديـد الباء مع فتحها به معنی التابع لكن خفف هـذا لضـروره الجنات بكسـر الجيم جمع لجنه بفتـح الجنه و تشديد النون و هو البسـتان و الزهوكون الشـیء ذا المنظر الحسن يعنی رو بياور به ما زيرا كه جميع ماها شيعيان و تابعان توايم و ياری كننـده و قبول كننده و يار تو هستيم رو بياور به اين سامان و تعجيل فرما در آمدن كه به تحقيق سبز گرديده است باغها و به تحقيق كه رونق يـافته و نيكو شـده است شـكوفه هـا و ثمرهـای باغها به سـبب نصـرت بساطين و باغها يعنی اين زمان افضـل فصول كوفه است كه باغها و بساطين

سبز و خرم و شکوفه و ریاحین دماغ و جان را معطر ساخته و در این مقام جراحات بدن آن سرور و گلرنگ ساختن خون آن جراحات آن بیابان نینوا را ذکر کرده ام.

اَنتَ الامامُ الَذی نَرْجُوا بِطاعَتِه *** خُلدَ الجَنانِ اَذا الیزانُ تَستَعِرُ

یعنی نوشتند که توئی آن امام که امید داریم به اطاعت کردن ما آن امام را که تو باشی باغ بهشت را هنگامی که آتش جهنم هیجان آید زبانه کشد.

لا رَای فِی النّاسِ اِلا فُیکَ فَاِتْ وَ لا *** تَخِشْ اِختلافاً فَفیکَ الاَمرُ مُنحصِرٌ

یعنی رائی نیست در مردم مگر در متابعت تو پس بیا به سوی ما و مترس اختلاف مردم را زیرا که امر منحصر است در تو.

وَ اَثَمُوهُ اِذا لَمْ یَاتِهِم فَاَتی *** قَوماً لِبَیعِتِهِم بِالنِکُث قَد خَفَرُوا

و الخفره بالخاء العجثمه المفتوحه او المضمومه القاء الذمام و العهد و یحتمل ان یکون حضروا من الحضور یعنی و گناهکار شمردند اهل کوفه آن امام معصوم را هر گاه که نیاید آن حضرت ایشان را پس آمد آن حضرت قومی را که مهیا شده بودند از برای نقض بیعت خود به شکستن عهد و در این مقام حکایت مجلسص ابن زیاد و نظر نمودن سر انور آن سرور به اهل بیت و اشخاصی که نامه نوشته بودند در آمدن آن سرور به سوی ایشان که نقض عهد نمودند و جاری شدن قطره اشکی از چشم آن سرور در دیدن اهل بیت را و وجدان در سفینه مذکور است.

قَوماً یَقوُلوُنَ لکِن لافِعالَ لَهُم *** وَ رَایهُمُ مِن قَدیمِ الدَّهرِ مُنْتَشرٌ

یعنی آن قوم به آن حضرت می گفتند چیزهائی را به زبان لکن نبود بر طبق آن گفته ها از برای ایشان فعلی و بود رای ایشان از زمان قدیم پراکنده و متفرق چنانچه با پدر عالی مقدار آن سرور امیرالمؤمنین (ع) رفتار می نمودند و شکایتهای آن حضرت از اهل کوفه و نسبت دادن آن حضرت اهل کوفه را به مکر و خدعه و بی وفائی در هر یک از خطبه های نهج البلاغه مذکور است.

فَعادَ نَصْرَهُم خَذلاً وَ خَذلَهُمُ *** قَتلاً لَهُم بسُیوُفٍ لِلعِدی ذُخِرُوا

یعنی خواندند آن حضرت را به نزد خود و گفتند که ما شیعه و یاوران توئیم پس چون آمد آن حضرت ایشان را بدل گردید یاری کردن ایشان آن حضرت را تبرک یاری نمودن آن کاشکی به همین اکتفا می نمودند کشتند آن سرور و اصحاب او را به شمشیرهائی که ذخیره کرده بودند آن شمشیرها را از برای دشمنان آن سرور عالیمقدار.

یا وَیلَهُم مِنْ رَسولِ اللهِ کَم ذَبَحوا *** وَلداً لَهُ وَ کَریْماتٍ لَهُ اَسَرُوا

یعنی ای وای بر ایشان از جانب رسول خدا (ص) چه بسیار شهید کردند و کشتند از اولاد و فرزندان آن حضرت را و چه بسیار

دختران کریمه آن حضرت را که اسیر کردند و در این مقام حدیث مسلم جساس که اسیران اهل بیت چهل کجاوه بودند در کتاب سفینه النجاه ذکر کرده ام.

ما ظنهُم بِرَسُول اللهِ لَوْ نَظرَتَ *** عَيناهُ ما صَنَوُا لَو اَنَّهُم نَظَروُا

یعنی چه چیز است گمان ایشان به رسول خدا اگر نظر فرماید و ببیند بدو چشم خود آن چیزی را که کرده اند ال ابوسفیان به فرزندان رسول عالمیان کاش تامل می کردند در آنچه کرده اند و آنچه می کنند به ایشان.

بند هشتم

ما اَمَنَ الْقوَمُ قِدماً اَو هُمُ كَفَرُوا *** مِن بَعدِ اِيمانِهم لَو اَنَّهُمُ شَعَرُوا

یعنی ایمان نیاوردند از زمان قدیم قومی که محاربه کردند با فرزند رسول خدا (ص) یا آنکه اگر ایمان آوردند کافر شدند بعد از ایمان آوردن خود اگر شعور داشته باشند و بفهمند که چه کردند بعضی از ظلمهائی که نمودند.

قَد حَاربوُا الْمُصطَفى فِي حَربِ عِترَتَه *** وَلَوْ اَعاثَهُم فى حَربِهِ ابُتَدَرُوا

یعنی به تحقیق که محاربه کردند ال حرب حضرت مصطفی را در حرب کردن عترت آن حضرت و اگر طلب یاری می نمود از آن اشقیا حضرت مصطفی و طلب یاری می کرد جناب سید الشهداء و اصحاب و اولاد آن حضرت که عترت رسولند از ایشان آن کافران تعجیل می کردند و پیشی می گرفتند بر یکدیگر در حرب با آن حضرت در ازای امانت و یاری کردن آن حضرت.

ما کَانَ ینَزُلُ عَن سُلطانِه مَلِکٌ *** وَلا لِمُنَیتِهِ الساعی لَها یَذَرُ

المنیه کغرفه و هو الامر الممتنی و یذر کیدع بمعنی تبرک یعنی نبود که نازل سازد و فرود آورد خود را از سلطنت و پادشاهی که دارد و ترک نمی نمودند آرزوهائی را که سعی کننده بودند در انجام آن آرزو که به عمل آید و خلاصه مطلب آن است که هرگاه حضرت نبوی حاضر می بود و فریاد رسی می نمود ذریه خود را تفویض امور سلطنت و ریاست به آن سرور نمی نمودند و ترک جدال و قتال نمی کردند به جهت رسیدن به آن چیزهائی که از روی ایشان در آن بود و سعی در حصول آن می نمودند و احتمال دارد که معنی این باشد که با وجود اینکه کردند بنی امیه آنچه کردند نبود که نازل سازد و فرود آورد آن حضرت را از سلطنت خود سلطانی یعنی دست به بیعت احدی نداد و از سلطنت خود فرود نیامد و نبود آن حضرت که واگذارد مرا و آرزوی خود را که ساعی بود در آن ارزو که شهادت و شفاعت امثانست.

مَهُما نَسیُت فَلا اَلنی الحُسَینُ وَ قَدُ *** کَرَتَ عَلی قَتلَهُ الاَفواجُ وَ الزُمَرُ

الزمر کغرف جمع الزمره کغرفه یعنی هر وقت که فراموش کنم چیزی را پس فراموش نمی نمایم امام حسین را و حال آنکه رجوع کردند زمره بعد اخری بر قتل آن حضرت و افواج و جماعت اشرار و اعادی بیشمار و تفصیل لشکر و افواج شقاوت اثر را در این مقام و قول به اینکه روز عاشورا هفتاد و دو ساعت طول کشیده ضعیف است چنانچه بعضی از معاصر ذکر نموده اند در سقیفه مذکور است.

کَم قَامَ فِیهِم حَطیناً مُنذِراً وَتَلا *** ایا فَما اَغْنَتِ لایاتُ وَ النُّذُرُ

یعنی چه بسیار ایستاد جناب سید الشهداء در میان ایشان در حالتی که خطبه می خواند و تحمید و تمجید می نمود خداوند عالمیان را و ندا می فرمود و می ترسانید ایشان را از عذابهای اخروی و نکال خداوندی و چه بسیار خواند آن حضرت آیات قرآنی را بر ایشان ولیکن فائده و نفعی نبخشید ایشان را آیا باز نداشت ایشان را از آن اعمال شیعه آن ایات و انذراتی که فرمود که آن حضرت ایشان را فرمود از جمله این بود که بحر العلوم می فرماید:

قالَ انسبُونی فَجَدی اَحْمَدُ وَ سَلَوا *** ما قَال فِیَّ فَلَم تَکِذَبُکُم الخَبَرُ

یعنی پس از ادای خطبه فرمود که بیان کنید نسب مرا که جد من احمد مختار و پدر من حیدر کرار و مادر من فاطمه زهرا و جده من خدیجه کبری است و سوال کنید آنچه فرموده آن حضرت در حق من پس به دروغ نرسیده است شما را هرگز از خبری که من به شما گفته ام.

دَعَوتُموُنی لِنَصُری اَینَ نَصِرکُمُ *** وَ اَیْنَما خُطَتُ الاَقلامُ وَ الزُبُدُ

الزبر کعنق جمع الزبر بالکسر و هو الکتاب یعنی فرمود آن حضرت خواندید شماها مرا که یاری کنید مرا پس کجا شد یاری کردن شما و به کجا شد از آنچه قلمهای شما نوشت آن را و به کجا شد صحیفهای شما یعنی به کجا شد عمل کردن به مقتضای آنچه نوشته بودید و در این مقامس ندا نمودن آن سرور رؤسای لشکر را و جواب دادن و اعانت نمودن حر ریاحی و تفصیل احوال او مذکور است.

خَلاتُمُونا مِنَ الماءِ المُاحِ وَ قَدْ *** اَضحَت تَناهَلَهُ الاَوَغادُ وَ الغُمَرُ

یعنی آن حضرت می فرمود که ای قوم وا گذاشتید و منع کرده اید ما اهل بیت را از آبی که حق تعالی مباح فرموده بر بندگان

خود و حال آنکه میاشامند از آن آب احمقها و ابلهان یا اسبان و مردم بی نام و نشان و احتمال داراد که حلا نمو بابحاء خطی باشد یا جلاتمونا باشد چنانچه در سفینه النجاه تحقیق این مطلب را ذکر کرده ام و در این مقام هفت فضیلت فرات و تکلم نمودن آن فرات با امیرالمؤمنین و آمدن آن سرور عطشان به شریعه فرات و علت آب نخوردن آن سرور در آن روز در سفینه النجاه ذکر کرده ام.

هَل مِن مُغیثِ یُغیثُ الالَ مِن ظَماءٍ *** بِشَریَهٍ مِن نَمیر مالَها خَطَرٌ

النمیر الماء الصافی البارد الخطر بالتحریک القدر یعنی یا در یابنده هست که دریابد ال رسول مختار را از تشنگی به شربتی از آب گوارا با اینکه نیست از برای آن شربه آب قدر و منزلتی در نزد احدی از احاد مردمان.

هَل راحمٍ یَرحَمُ الطفلِ الرَضیَّعَ وَ قَدْ *** جَفَّ الرِّضاعُ وَ ما لِلطِفلِ مُضطَرٌ

یعنی آیا رحم کننده هست که رحم کند طفل صغیری را و حال آنکه به تحقیق خشک شده شیر از پستان مادر آن طفل و نیست از برای آن طفل صبری و آرامی و در این مقام حکایت شهادت علی اصغر و نکات افعال امام در شهادت آن طفل رضیع مذکور شده.

هَل مِن نَصیرٍ مَحامٍ اَو اَخی حَسَبٍ *** یَرعَی النَّبیَ فَما حامُوُا وَ ما نَصَرُوا

الحامات المدافعه و الممانعه یعنی فرمود آن حضرت که آیا یاری کننده هست و یا حمایت نماینده یا برادر کریمی هست که مراعات کند رسول خدا را پس حمایت نکردند و یاری نکردند آن جماعت بین فرزند سید المرسلین و در این مقام یاری نمودن زنی از طایفه بکر بن وابل اهل بیت آن سرور و کشتن او را شوهر او در سفینه ذکر شده.

تِلکَ الرَزّایا لَو اَنَّ القَلْبَ مِن حَجَرٍ *** اَصَنمٍ کاَن لاَدُناهُنَّ یَنَفطِرُ

یعنی این مصایبی که بر آن حضرت وارد آمد مصایبی است که اگر دل انسان از سنگ سخت تر است البته از برای کمتر و پشت تر از آن مصایب می شکافد و در این مقام بیان اینکه مصیبت داری آن سرور دوازده درجه دارد و از هر درجه خلایق بسیار را مستحق ثواب و غفران و موجب آمرزش و دخول جنان می شوند ذکر شده.

بند نهم

الدّینُ مِن تَعَبدهِم اَقوَت مَرابَعُهُ *** وَ الشَرُعُ مِن فَعُتدِهُم غارَتُ شَرایَعُهُ

الاقواء الاقعار به معنی کون الارض قفر الاشی فیه و الربع المنزل یعنی دین بعد از اهل بیت رسول خدا خالی ماند خانها و منزلهای ان از اهل و ساکنین دین و شرع از فقدان ایشان نایاب شد طریقه و راههای است به قسمی که مردمان از ابهای شرایع محروم می باشند.

قَد اشِتَقی الکَفر بالاسلامِ مُذرَحلَوُا *** وَ البَغی بِالحِّقِ لَماراحَ صادِعُهُ

الصـدق الاظهـار و قوله تعـالی فاصـدع بمـا تؤمر ای اظهر مو الصـادع هنـا رسول الله یعنی به تحقیق که شـفا یافت کفر از دولت اسـلام و از این جهت غالب آمـد کفر زیرا اسـلام آن هنگامی که رحلت کردنـد ائمه دین و عترت خیر المرسـلین و شـفا یافت گمراهی از دولت حقه و به این سـبب غلبه کرد گمراهی بر حـق زمـانی که راحت فرمـود از زحمـات این حهـان و به دار بـاقی شتافت شکافنده حق یا ظاهر سازنده حق که حضرت پیغمبر باشد.

وَدایعُ المُصطَفی اَوصی بِحِفظِهِمُ *** فَضَیَعُوها فَلَم تُحفَظُ وَادیِعُهُ

یعنی ایشاننـد امانهای رسول خـدا (ص) که وصـیت فرموده است امت خود را به حفظ کردن ایشان پس ضایع ساختند وصـیت پیغمبر خود را و حفظ کرده نشد امانت آن حضرت.

صَنایعُ اللهُ بَدءً وَ الاَنامُ لَهُم *** صَنایعُ شَدَ مالاقَت صَنایِعُهُ

یعنی مخلوص اصـل ایشاننـد و مردم مخلوقنـد بعـد از ایشـان و به خـاطر ایشـان نه اینکه مردم مخلوقنـد مر ایشان را و به عبارت اخری ائمه هدی صنایع و مخلوقات خدای تعالی هستند در بدو امر یعنی خدای تعالی در ابتدای امر

پیش از آنکهخ مخلوق را خلق فرماید به ید قدرت خود ائمه دین را آفرید و سایر مخلوقات از جن و انس و موجودات مصنوعات و مخلوقاتند و از جهت وجود ائمه هدی به این معنی که جمیع عوالم امکان به سبب آن بزرگواران خلعت وجود پوشیدند و این مضمون مطابق است با حدیثی که در آخر احتجاج روایت شده که ابن ابی غاتم قزوینی با جماعتی از شیعیان تشاجر می نمودند که حضرت امام حسن عسکری (ع) از دنیا رحلت فرمودند و اولادی از برای آن حضرت نماند که قائم مقام او باشد جواب طویلی از برای ایشان بیرون آمد و بعضی از فقرات جواب آن این است نحن صنایع الله و الخلق بعد صنایع لنا مترجم گوید تفاوت میان ایشان و دیگران به نص این حدیث و غیر آن به دو وجه است اول آنکه آن بزرگواران به دو خلند و غیر ایشان بعد از ایشان مخلوق شده اند دوم اینکه ایشان بالا صاله اند نه به جهت لحاظ خواطر دیگران مخلوقند و دیگران بالتبع یعنی به خاطر ایشان مخلوقند و غلاه از روی نافهمی معنی دیگر از برای این خبر می کنند و ترجمه باقی کلام مرحوم بحر العلوم این است که شدید و عظیم گردانیدن چیزی که وارد شد بر ایشان از مصائب و الام از مصنوعات ایشان که فرق انام باشند و در این مقام بیان منارقب و فضاسیل ائمه (ع) و اینکه اسامی شریفه ایشان و همچنین القاب و کنای ایشان و همچنین اسامی آنها که در کتب سماونه می باشد هرگاه دوازده دوازده طرح نمائی دوازده باقی می ماند و اینکه از زبر و بنیات آیه تطهیر و اسامی شریفه ایشان بر می آید و وجه اینکه در حال غشوه حضرت امام حسین (ع) هیچ یک از لشکر شقاوت اثر به اذیت و اهانت آن سرور قیام و اقدام ننمودند و تفصیل خوبی و وجه مرغونی ذکر نموده ایم.

اَزالَ اَوَّلَ اَهلُ لَبغیِ اَوَ لَهَمُ *** عَن مَوضعٍ فِیه رَبُ العَرشِ وَ اضِعُه

یعنی زایل ساخت و دور گردانید اول اهل بغی اول ائمه هدی را که حضرت امیرالمؤمنین (ع) باشد از موضعی که قرار داده بود آن موضع را از برای آن حضرت پروردگار عرش عظیم و در این مقام حکایت غدیر خم و حدیث اینکه زیاده از هشتاد سند است و فضایل آن سرور و بطلان مذهب تسنن موافق کلمات و اقوال ایشان.

وَ رادَ ما ضَعضَعَ الاسلامَ وَ انصدعت *** مِنهُ دَعائمُ دین اللهِ تابعُهُ

الضعضعه التحریک و الهدم و الدعائم الارکان یعنی پس از آنکه غضب کرد حق ولایت اول ائمه هدی را اول اهل بغی و عدوان زیاد ساخت تابع اول که خلیفه ثانی باشد بر گردهای وی چیزی را که متحرک ساخت یا ذلیل کرد اسلام آن چیز اسلام را و شکافته و یا تزلزل در آورده اند از افعال و اعمال شنیعه خود ستونهای دین خدای تعالی را و در این مقام خیطی که حضرت امام محمد باقر (ع) فی الجمله حرکت داد و زلزله در مدینه افتاد و اضطراب مسجد رسول خدا (ص) وقتی که صدیقه طاهره به مسجد آمدند در سفینه النجاه ذکر شده است.

کَمینُ جَیشٍ بَدا یُومَ الطُفوفِ وَ مَن *** یَومَ الثَقیفِهُ قَد لاحَت طَلائعِهُ

لشکر خشیه یوم العاشورا پنهان بودند که در آن روز ظاهر شدند و از روز ثقیفه بنی ساعده ظاهر شد طلیعه و پیش روان سپاه و در این مقام حکایت ثقیفه بنی ساعده و اینکه چهار نفر طلیعه آن روز بودند و پشت گرمی بر منافقان به ایشان بود و لشکر حضرت سید الشهداء به چهار نفر پشت گرمی داشتند که حضرت عباس و برادران او باشند در سفینه مذکور است.

یا رَمَیتَهً قَد اَصابَت وَ هیَ مُخطِئَهً ***مِن بَعدِ خَمسینَ مِن شَطَتُ مَرابِعُه

ص: ۲۴۳

یعنی ای قوم فزع می کنم از رمیه یا تعجب نمائید رمیه را که رسید آن رمیه بعد از پنجاه سال کسی را که دور شده بود منازل آن کس و حال آمکه رمیه خطا کننده است و به او چون رسیدن به نشان و در این مقام تیرهائی که بر آن سرور در روز عاشورا واقع شد سیما آن دو تیر زهر الودی که یکی بر ترقوه مبارک آن سرور وارد شد و دیگری بر سینه مباترکش در عاشورا واقع شد.

وَ فَجعهً مَالَها فِی الدَهرِ ثانیَهٌ *** هَانَت لَدیَها وَ اِن جَلَت فَجایِعَهُ

یعنی ای قوم تعجب کندی از این زریه عظیمه که ساریه می باشد در جمیع موجودات و نیست از برای این ذریه عظیمه در روزگار ثانیه و سبک و آسانست جمیع زریات و بلیات در نزد این زریه و اگر چه بزرگ و عظیم باشد آن زریه فی نفسه و در این مقام خبر دادن جبرئیل به حضرت آدم از مصیبت ان سرور پاره از مصائب صدیقه طاهره در وقتی که اشیا آتش به در خانه او زدند و محملی از مصیبت علی اکبر در سفینه مذکور است.

وَ لَوعَهً اَصْرَمَت فِی قَلب کُلِ بثحٍ *** ناراً بَلِدعِتَها صَابَت مَدامِعُهُ

الذع بالذال المعجمه الاحراق یعنی جزع می کنم از سوزشی که بر افروخت در قلب هر مغموم و مهموم آتشی را که سوزش آن آتش ریخت اشکهای چشم آن مغموم و مهموم را.

وَ لا العیَنُ جُفَّ بِسفِعَ النارِ مَدمَعُها *** وَ لا الفُوادُ خَبا بالِدَّمعِ سافعُهُ

یعنی نیست چشم که خشک شود اشکهای آن به سوزش آتش دل و نیست که خاموش شود به اشک حرارت و سوزش دل.

کُلُ الرَّزایا وَ اِن جَلَت وَقایعُها *** تنُسی سِوَی الطَفِ لا تُنسی وَقایِعُهُ

یعنی هر مصیبت و بلیه و اگر چه بزرگ باشد وقایع او فراموش می شود سوای واقعه کربلا که واقعه آن نخواهد از خاطرها منحو گردد.

زادوُا عَن الماءِ ظَماناً مَراضِعُهُ *** مِن جَدِهِ المُصطَفی الساقی اَصابِعُهُ

یُعطیهِ اِبها مُراناً وَ آوِانَهً *** لِسانُهُ فَاستَوَتْ مِنهُ طَبائِعهُ

للهِ مُرتَضِعٌ لَم یَرْتَصِع اَبداً *** مِن ثَدیُ اُنثی وَ مِن طه مراصِفُهُ

یعنی راندند یا دفع کردند آن کافران بی ایمان از آب فرات لب تشنه را که آن سرور کسی بود که شیر داد او را جد او محمد مصطفی و جد او کسی است که سقایت کننده و آب دهنده است از انگشتان خود مردم را یا حضرت امام حسین روا بود جد آن حضرت که عطا می کرد به آن حضرت زمانی انگشت ابهام خود را و زمانی زبان مبارکه پس به استوار و درستی آمد از جد آن جناب طبایع آن حضرت یعنی مستوری و درست گردید هیکل و خلقت آن جناب از جد بزرگوار خود و قسم به خدا

که جناب سید الشهدا مرتضعی بود که ارتضاع نکرده است از پستان زنی هرگز و بوده است از پیغمبر خدات محل مرضعهای آن حضرت و در این مقام قواعد طیبه که رضیع و شبیه به مرتضع می شود و اینکه اجزای امام حسین (ع) گویا اجزای حضرت نبوی بود و سزائی که آن سرور چرا از انگشت ابهام و زبان مبارک پیغمبر آخر الزمان شیر می مکیدند نکات مرغوبی در سفینه مذکور است.

سِربِهِ خَصَهُ باریه اِذ جُمِعَت *** وَ اوُدعِتُ فِیه مِن اَسری وَدایعُهُ

یعنی امام حسین (ع) سری است از امر الله یعنی مجهول انقدر است و اختصاص داده است آن حضرت را

ص: ۲۴۴

خالق وی به حضرت نبوی زیرا که جمع شده است و به ودیعه گذاشته شده است در آن ودایع خدای تعالی که لیله الاسری که شب معراج باشد در پیغمبر خود قرار داد خدا آن ودایع را و در این مقام اسرار خفیه و فضایل و مناقب عظیمه که مخصوص امام حسین است و اینکه خلای جمیع عالم امکان به سبب آن سرور مستفیض شوند در سفینه است.

غَرسٌ سَقاهُ رَسوُلُ اللّهُ مِن یَده ** وَ طابَ مِن بَعدِه طَیبِ الاَصلِ فادِعُهُ

ذَوَت بِواسُقُه اِذ ظَلَماوُهُ فَلَم *** یُقَطَفُ مِن الثَّمَرِ الْمَطلوُل یانِعُهُ

ذوت ای بیست البواسیق الفروع المستطیله من الشجر و المطلول الذی اصابه الطل و هو موجب لحسن النظر و نظارتها یعنی حسین درختی بود که آب داد آن درخت را رسول خدا (ص) از دست خود و نیکو شده بود بعد از نیکوئیها اصل شاخهای بسیار آن درخت لاغر و ضعیف گردید شاخهای بسیار بلند نیکوی آن درخت زیرا که تشنه گذاشتند بنی امیه بی دین آن را پس چیده نشد از ثمره تازه نیکوی آن درخت ثمری که زمان چیدن آن درخت رسیده باشد یا ثمری که پخته و رسیده باشد و در این مقام برخی از اذیت و ظلمی که بر آن سرور.

عَدَت عَلَیهِ یَدُ الجائینَ فَانقَطَعَتُ *** عَن مُجتَنی نیعِرِ الزاکی مَنافِعُهُ

یعنی تعدی کرد بر آن درخت دست تعدی کنندگان و خطا کاران که ظالمین و قاتلین بودند پس منقطع شد بدان واسطه از طالبین و ساعین از شیعیان که طالب ثمرات آن درخت بودند از ثمره رسیده شده نیکوی آن درخت منافع آن ثمر چه منفعت بر ثمر زمانی مترتب است که بر وجه خود چیده شود پس تشبیه کرده جناب سید الشهداء را به درخت و لوازم مشبه به را از آب و ثمر و چیدن ثمر کلا از برای مشببه ثابت کرده اند.

قَضی عَلی ظَماٍ وَ الماءُ قَد مُنِعُتَ *** بِمُشِرعاتِ القنا عَنهُ مَشارِعُهُ

یعنی گذشت جناب امام حسین (ع) از دنیا بر تشنگی و منع شد از آن حضرت محلهای ورود آب نیزهای مشرعه از جسم شریف آن سرور و به عبارت اخری نیزها به جای آب خون آشامیدن از بدن آن سرور عطشان چنانچه شخصی از شریعت سیراب می شود نیزها از جراحات بدن آن مظلوم عطشان سیراب شدند و در این مقام نکته مرغوبی در آن سقیفه ذکر نموده ام.

قَد حَرَّمُوُه عَلَیهِ فِی الحَیوهِ وَ مِن *** بَعدُ اسْتَحلوُا لِکَی تَعقُوا مَضاجِعَهُ

یعنی به تحقیق که حرام کردند بنی امیه بی ایمان آب را بر ان سید عالمیان در حال حیات و بعد از شهادت طایفه بنی عباس حلال شمردند آب را بر ان حضرت تا اینکه محو سازد آن آب مراقد منوره و مضاجع مطهره شهدا را و در این مقام احوال متوکل و اینکه آن شقی به چه سبب امر نمود که آثار مراقد آن سرور را محو سازند و اشخاصی که آن شقی به کربلا فرستاد و بر طرف شدن ایشان بتا به قدر دویست جریب عمارات اطراف آن مرقد شریف را و اینکه خاکی که از بالای سر و پائین آن سرور بر می داشتند به عینه مشک بود و پیدا نمودن زائرین قبر آن سرور از جهت عطر آن خاک شریف بود و پیدا نمودن مجنون تربت لیلی را و پیدا نمودن علیا جناب زینب خاتون نعش پاره پاره آن سرور را در قتلگاه و تفصیل این حکایات را ذکر

کرده ام.

هَموُا بِاطفاءِ نورِ اللهِ وَ اجْتَهَدوُا *** فِی وَضعِ قَدرٍ مِن الرَّحمنُ رافِعُهُ

یعنی قصد کردند در خاموش کردن نور خدا و ابی الله الا ـ ان یتم نوره و لو کره الکافرون و اجتماع کردند در پست ساختن مرتبه کسی که خدای تعالی بلند سازنده است مرتابه او را و در این مقام اشخاصی

که به امر متوکل در تخریب آن مرقد مطهر کوشیدند و بلیه که بر ایشان وارد گردید و کسانی که تعمیر آن مرقد شریف نمودند در سفینه مذکور است.

لَم اَنسُه اِذیُنادی بالطِغاهِ وَ قَدَ *** تَجتَعُوا حَولَهُ وَ الکُل سامِعُهُ

تَرجُونَ جَدیُ شَفیعاً وَ هُوَ خَصمُکُم *** وَیلٌ لِمَن خَصُمُه فِی الحَشِر شافُعُهُ

یعنی فراموش نمی کنیم زمانی را که ندا می فرمود آن حضرت در زمین کربلا- و حال آنکه جمع شده بودند اعادی دین بر گردان امام مبین و می شنیدند کلام آن حضرت را که می فرمود امید دارید به شما ای جماعت شفاعت جد مرا و حال اینکه او است خصم شما در روز قیامت و وای بر کسی که شفیع او در آن روز خصم او باشد.

بند یازدهم

یَومٌ بَنَوُا المُصطَفَی الهادیُ ذَبایِحُهُ *** وَ الفاطِمِیاتُ اَسراءِ نَوائِحُهُ

وَ سِبُطُ اَحمَدَ عارٍ بِالعَراءِ لَقیً *** مُرَمَلٌ بِالدِماءِ جَرحی جَوارِحُهُ

و اللقاء مصدر به معنی المقتول ای السلقی یعنی آن زمانی که اعادی جناب سید الشهداء را احاطه نموده بودند و بر گرد آن حضرت جمع بودند و آن حضرت می فرمود به ایشان آنچه را که در بیت سابق مذکور شد و پسران پیغمبر برگزیده شده هدایت کننده مذبوحان آنم روزند و روزی است که دختران فاطمه زهرا اسیران و نوحه کنندگان آن روزند و روزی است که سبط احمد مرسل و فرزند حیدر صفدر برهنه در صحرای وسیع افتاده است و آلوده شده است اعضای آن جناب به خون و مجروح و زخم دار است اعضای شریف آن حضرت از ضرب نیزه و شمشیر.

فَوقَ القِنا رَاسُهُ یَهدی لِکاشِحِه *** فَنالَ اَقضی مُناهُ مِنهُ کاشِحُهُ

الکاشح الذی یضمر العداوه یعنی مرا آن حضرت هدیه برده شد بر بالای نیزه از برای ملعونی که در دل پنهان داشت عداوت و دشمنی آن حضرت را پس رسید آن ملعون از آن سر مطهر به منتهای آرزوهای خود و در این مقام پاره از مجلس ابن زیاد و یزید بی بنیاد که سر مطهر آن سرور را در مجلس آن شقی حاضر نمودند و امر نمودن یزید که آن سرور را از خاک و خون بشویند و ریش مبارکش را شانه نمایند و احوال حضرت زینب و سکینه و فاطمه در آن مجلس مذکور است.

کَم هامِ عِزٍ وَ اَیْدٍ لِلسَماحِ وَ کَمْ *** اَقدامَ سَبوٍبِها طاحَت طوایحُهُ

وَ کَم حَریِمُ لِاَهلِ الْبیتُ مُحترمٌ *** قَد اَستَحَلَ وَ قَد ساحَت صَوائُحُه

یعنی چه بسیار از بزرگان با عزت و چه بسیار از قدمهای پیشی گیرنده در هر کار خیری که افتاده شدند و به هلاکت رسیده اند هر یک از مذکورات از حوادثات روز عاشورا و هلاک سازنده خوند و چه بسیار از حریم محترم اهل بیت اطهار که به

تحقیق حلال شد حرمت آنها و چه بسیار آوازی که به نوحه بر آوردند نوحه کنندگان از اهل بیت از آنچه وارد آمد بر ایشان در این روز و در این مقام مجملی از احوال اهل بیت در وقت غارت خیام مذکور شده.

مُصاب خامِسُ اَصحابُ الِکساءِ وَ هُمُ *** اَهُلُ العَزاءِ بِهِم حَلَت فَوادِحُهُ

یعنی این مصیبت خامس ال عبا پنجم اصحاب کسا است و ایشانند اهل عزائی که بزرگ شده است بر ایشان صعوبتها و صدمات و سنگینیهای روزگار یا آن روز و احتمال دارد که حلت باشد بخاء مهمله و به هم معنی فیهم

ص: ۲۴۶

باشد یعنی حلول نموده است در اصحاب کسا فوادح و مصایب یوم عاشورا و در این مقام حدیث کسا از طرق فریقین. (۱)

لَم یَئس قَطَ وَ لا ذکرِ تَجدِده *** اَوری بِزَندِ الاَسی لِلشجرِ قادحُهُ

یعنی فراموش نمی شود آن مصیبت هرگز و نه گفت و شنید تازه می کند آن را چه تازگی حکایت فرع فراموشی است و بر افروخت بزند حزن و اندوه بر افروزنده آتش آن مصیبت آتش و شر از برای حشر یعنی این مصیبتی است که تا روز قیامت.

کَیفَ السُلو عَن المِسکورِ مُنفرداً *** مِن غَیر بِسونِهِ خَلواً مَظارِحهُ

یعنی چگونه ممکن است صبر کردن و تسلی دادن خود را از مصیبت کسی که شکسته شده بود اجزای آن در حالیکه تنها و منفرد بود از غیر زنان خودم و یا در حالتی که منفرد بود از خویشاوندان و یا در حالتی که خالی بود محل افتادن آن جناب از غریبان خود و حمایت کنندگان خود و در این مقام بیرون آمدن زینب خاتون و باقی ابن زیاد به بالین آن سرور عطشان.

یُلقِی لا عادی بِقَلبٍ مِنهُ منقَسِمٌ *** بَینَ الخَیامِ وَ اَعداءٍ تَکافِحُهُ

یعنی ملاقات فرمود آن حضرت اعادی دین خود را و قلب آن حضرت منقسم شده بود به دو قسمت میان خیام و دشمنانی که مواجه آن سرور بودند.

وَ اللَخطَ کَالقَلبِ عَینٌ نَحو نِسوَبِه *** تَرنوا وَ عَینٌ لقَومٍ لا لُبارِحُهُ

یعنی نظر آن حضرت از گوشه چشم نیز مثل دال آن حضرت به دو قسمت بود چشمی و نظری نگران به جانب زنان خود و به دیده نگران بود قومی را که مفارقت نمی کردند آن حضرت را و در رسید اذیت آن سید عطشان بودند.

لَهفی عَلَیهِ وَ قَد مالَ الطغاه اِلی *** نَحوَ الخَیام وَ خاضَ انتفعُ سانِحَهُ

قَال اقصدونی بِنَفسی وَ اترکُوا حَرَمی *** قَد حانَ حَینی وَ قَد لاحَت لَوایحُهُ

یعنی حزن و اندوه من بر جناب سید الشهداء است در حالتی که میل کردند طاغیانی بی ایمان به جانب خیام اهل بیت گرام و دختران رسول بـا احترام از پی نهب و غارت و داخل شـد مرکب آن حضـرت غبار کار زار را و فرمود آن سـرور عطشان با آن جماعت بی ایمان قصـد کنید مرا و واگذارید اهل حرم مرا به تحقیق که نزدیک شد وقت شـهادت من و ظاهر شد علامات آن و در این مقام علامات ظاهری و باطنی موت و زخمهای کاری که بر آن سـرور وارد شـده بود که اگر هیچ جراحتی وارد نمی شد بر آن سـرور مگر این جراحت آن حضـرت را شهید می نمود مولف گوید چون مرحوم مغفور جنت اشیان سید السادات و منبع السـعادات شـمس الفضـلائ و بدر العرفا و رئیس الادبا السـید الاجل الانور اللعالم المقدس الازهر سـرو بوسـتان هدایت و معـدن الجود و الفتوت کفیـل الارامله و الایتـام و المساکین و مؤلف ینابیع الشـریعه و نجات المتقین امام الجمعه و الجماعه فی المشـهد المقـدس الرضوی اعنی جنـاب والایتام و المساکین و مؤلف ینابیع الشـریعه و نجات المتقین امام الجمعه و الجماعه فی المشـهد المقدس الرضوی اعنی جناب حاج میرزا عسـکری الحسـینی افاض الله علی مرقده شـئا بیب الرحمه و الرضوان و اسکنه

فی اعلا غرفات الجنان بزرگواری بود که در نیمه های شب به دلجوئی فقرا و مساکین به منزلهای الیشان قدم رنجه می فرمود و در سالهـای قحط و تنگی به طلاب و علما وظایف قرار فرموده بود و گریه های آن سـرور در مناجات تیما در روضه فیض آثار به مقتضـای حـدیث شـریف ولو کـان باکیـا فی امه الرحم الله عز و جل تلك الامه ببکاء فلك العبـد باعث برکت و آبادانی آن ارض فیض قرین بود و با جمیع طلاب سیما این عاصی تبه روزگار مهربانیها می فرمود و چون پدر مهربان در دلجوئی ایشان از مایحتـاج ایشـان خصوص از کتب علمیه هیـچ مضایقه نمی نمود لهـذا از منعم حقیقی پیوسـته خواهانم که از ثواب تالیفات این خاکسار آن بزرگوار بهره ور فرمایـد و اولاد آن جناب را بر جا شـریعت نبوی مستیم بـدارد دولت جاویـد یافت هر که نکو نام زیست گز عقبش ذکر خیر زنده کند نامرامت ۱۲۸۸

ص: ۲۴۷

۱- (۱)شـنیدم که در وقت ذبح عظیم *** بدی چشم حق بین ان دو نیم یکی جانب چشـمه با شکوه *** یکی سوی آمد شد مکروه مرا اعتقاد انکه از پاک خاک *** همی بود چشمش یزد از پاک خدا را نجمه خود را آورده بود *** به دلهای پژمان نهـان کرده بـود از آن چشم هر دو بر انسـوی مـاشت *** که منظـور خرس ادرنکـوری داشت بلی هر که حق خـواست بنـدد درست *** شکسـته دلان بر اهمی زد حسب دگر آنکه بر ضـربت اشـقیا *** هر لحظه بنی بـدش چشم وا اگر چه به صورت سنان می رسـید *** ولیکن به معنیش جان می رسید چه می گشت نازش تن از تن بلا *** و وی بودش آن سرور می کشت باز چه گردد شـکافی فزون در قفس *** شود تازه فرع تفرا نفس ***** دوشم ندا رسـید ز درگاه کبریا***کای بنده کبر بهـتر ازین عجز بـا ریـا خوانی مرا خـبیر و خلاـف تو آشـکار***دانی مرا بصـیر و نفـاق تو برملاـ گر دانیم بصـیر چرا می کنی گنه***ور خوانیم خبیر چرا می کنی خطا ماگر عطاکنیم چه خدمت کنی به خلق***خلق ارکرم کنند چه منت بری ز ما ماییم خـالق تو چو حاصـل شود تعب***خلقنـد خواجهٔ تو چو واصـل شود عطـا اجرای من خوری وکنی خـدمت امیر***روزی من بری وکشـی منت کیـا گه چون عسـس مـدارت از خون بی کسان***گه چون مگس قرارت بر خوان اغنیا گاهی چوکرم پیله کشـی طیلسـان به سر***گـاهی ز روی حیله کنی پیرهن قبـا یعنی به جـذبه ایم نه شوریـده از جنـون***یعنی به خلسه ایم نه پیچیـده در ردا تـاکی شـود بـه رهگـذر جرم ره سپر***تـاکی کنی به معـذرت جبر اکتفـا گـویی که جبر باشـد و بـاکت نه ازگنه***دانی که جرم داری و شرمت نه از خدا آخر صلاح را نبود فخر بر فجور***آخر نکاح را نبود فرق از زنا مقتول را ز قاتـل باطـل بود قصـاص***مظلوم را ز ظـالم لازم بود جفا کس گفت رنگها همه در خامهٔ قـدر***کس گفت ننگها همه در نـامهٔ قضـا درگردش است لعبـت و لعـاب درکمیـن***در جنبش اسـت خـامه و نقـاش در قفـا میغسـت در تصاعـد و قلاـب آفتـاب***کـاهست در تحرك و جـذاب کهربـا دیو از برای آنکه به خویشت شود دلیـل***نفس از برای آنکه زکیشت کند جـدا آن از طریق شـرع کنـد با تو دوستی***وین در لباس زهد شود با تو آشـنا آن نرم نرم شـبههٔ باطل کند بیان***وین خند خنـد نکتـهٔ نـاحق کنـد ادا آن طعنه گـوکه یـاوری دین ذوالمنن***وین خنـده زن که پیروی شـرع مصـطفا گر جز قبـول ملت اجـدادکو دلیـل***ور جز وثوق عادت اسلاف کوگوا این گویـدت همی به تجاهل که حق کـدام؟***وین رانـدت همی به تعرض که رب کجا؟ این دزدکاروان و تو مسکین کاروان***آن رنـد و اوسـتا و تو نادان روسـتا آن آردت ز مسلک توحید منصـرف***وین آردت به مهلـک تزویر رهنمـا تو در میـانه هایم و حیران و تن زده***آکنـده از سـفاهت و آموده از عما بر دیـدهٔ خلوص تو حاجب شود هوس***بر آتش نفاق تو دامن زند هوا سازد ترا به شـرک خفی دیو ممتحن***آرد ترا به کفر

جلی نفس مبتلا۔ نفس تراکسالت اصلی شود معین***طبع ترا جهالت فطری شود غطا گویی گه صلوه که شرعست ناپسند***رانی گه زکوه که دین است ناروا تا رفته رفته دغدغهٔ دل شود قوی***تا لمحه لمحه تقویت دل کند قوا گویی به خودکه رب ز چه رفتست درحجاب***رانی به دل که حق ز چه ماندست در خفا گر زانکه هست، حکمت پنهان شدن کدام***ور زانکه نیست پیرو فرمان شدن چرا تا چند مکر و دغدغه ای دیو زشت خو***تا چندکفر و سفسطه ای مست ژاژخا بر بود من دلیل بس این چرخ گردگرد***بر ذات من گواه بس این دیر دیرپا کوبنده یی بباید تا دف کند خروش***گوینده یی بباید تاکه کند صدا سریست زیر پرده که می پوید آسمان***آبیست زیر پره که می گردد آسیا بی نوبهارگل نشود بوستان فروز***بی کردگارکه نشود آسمان گرا شاه ار ترا به تخت منقش دهد جواز***میر ار ترا به کاخ مقرنس زند صلا مدحت کنی نخست به نقاش آن سریر***تحسین کنی درست به معمار آن بنا گویی به کلک صنعت نقاش آفرین***رانی به دست قدرت معمار مرحبا آخر چگونه کوه بدان شوکت و شکوه***آخر چگونه چرخ بدین رفعت و علا بی قادری به وادی هستی نهد قدم***بی صانعی به عرصهٔ امکان زند لوا آخر چگونه عرش بدین پایه و شرف***آخر چگونه مهر بدین مایه و بها بی آمری بسیط جهان را شود محیط***بی خالقی فضای زمین را دهد ضیا اسباب فرش من چه کم ازکاخ پادشه***آیات عرش من چه کم از عرش پادشا با این گنه امید تفضل بودگنه***با این خطا خیال ترحم بود خطا الا۔ به یمن طاعت برهان حق علی***الا۔ به عون مدحت سلطان دین رضا اصل کرم ولی نعم قاید امم***کهف وری امام هدی آیت تقا سطح حیات، خط بقا، نقطهٔ وجود***قطب نجات،قوس صفا، مرکز وفا نفس بسیط، عقل مجرد، روان صرف***مصباح فیض راح روان روح اتقیا مصداق لوح، معنی نون، مظهر قلم***نور ازل چراغ ابد مشعل بقا منهاج عدل تاج شریعت رواج دین***مفتاح صنع درج سخن گوهر سخا فیض نخست صادراول ظهورحق***مرآت وحی رایت دین آیت هدا معنی باء بسمله، مسند نشین کن***مصداق نفس کامله عزلت گزین لا گر حکم او به جنبش غبرا دهد مثال***ور رای او به رامش گردون دهد رضا راند قضا پیاپی کاجراست ای قدر***گوید قدر دمادم کامضاست ای قضا پاینده دولتیست بدو جستن انتساب***فرخنده نعمتیست بدوکردن اقتدا بیمی که با حمایت او بهترین ملک***سلطان به یک تعرض اوکمترین گدا عکسی ز لوح حکمت او هرچه در زمین***نقشی زکلک قدرت او هرچه در سما گر پرسد از خدای که یارب کراست حق***الحق فیک منک الیک آیدش ندا ارواح انبیا همه بر خاک او مقیم***اشباح اولیا همه در راه او فدا با نسبت وجود شریف تو ممکنات***ای ممکنات را به وجود تو التجا خورشید وسایه، روز و چراغ آفتاب وشمع***دریاو قطره، درو خزف برد و بوریا اصل وطفیل، شخص وشبه، قصدوامتحان***بود و نبود، ذات و صفت عین و اقتضا فیاض وفیض، علت و معلول، نور و ظل***نقاش و نقش،کاتب و خط، بانی و بنا معنی ولفظ، مصدر ومشتق مفاد و حرف***عین و اثر عیان و خبر، صدق و افترا بالله من قلاک بصیرا فقد هلک***تالله من اتاک خبیراً فقد نجا ذات تو سرفراز به تمجید ذوالمنن***نفس تو بی نیاز ز تقدیس اصفیا ازگوهر تو عالم ایجاد را شرف***از هستی تو دوحهٔ ابداع را نما در پیشگاه امر تو بی گفت و بی شنود***درکارگاه نهی تو بی چون و بی چرا اضداد بی مسالمه با یکدگر قرین***ابعاد بی منازعه از یکدگر جدا اخلاف راشدین توگنجینهٔ شرف***اسلاف ماجدین تو آیینهٔ صفا یکسر به کارگاه هدایت گشاده دست***یکسر به بارگاه امامت نهاده پا در پردهٔ ولایت عظمی نهفته رو***بر مسند خلاقت کبری گزیده جا نفس تو بوستانی معطور و دلنشین***ذات توگلستانی مطبوع و جان فزا نورسته لاله ایست از آن بوستان ادب***نشکفته غنچه ایست از آن گلستان حیا غمگین شودبه هرچه توغمگین شوی رسول***شادان شود به هرچه تو شادان شوی خدا خورشیدگر نه کور شد از شرم رای تو***دارد چرا ز خط شعاعی به کف عصا شرعی که بر ولای تو حایل شود دغل***وحیی که بی رضای تو نازل شود دغا هر نیش کز خلیل

تو نوشیست دلنشین***هر نوش کز عدوی تو نیشیست جانگزا مهر ترا ثواب مخلد بود ثمر***قهر ترا عذاب مؤبد بود جزا آنجاکه قدرتست اثر نیست از جهت***آنجاکه صدر تست خبر نیست از فضا با شوکت تو چرخ اسیریست منحنی***با همت تو مهر فقیریست بینوا خرم بهشت اگر تو برو نگذری جحیم***رخشان سهیل اگر تو برو ننگری سها از فر هستی تو بود عقل را فروغ***از نورگوهر تو بود نفس را بها درکارگاه امر تویی میر پیش بین***در بارگاه ملك تویی شاه پیشوا بی رخصت تو لاله نمی روید از زمین***بی خواهش تو ژاله نمی بارد از هوا گویا شود جماد اگرگوییش بگو***پویا شود نبات اگرگوییش بیا مردود پیشگاه تو مردودکاینات***مقبول بارگاه تو مقبول ماسوا مستوثق ولای تو نندیشد از اجل *** مستظهر و داد تو نگریزد از فنا در مکتب کمال تو خردی بود خرد***از دفتر نوال تو جزوی بود بقا جسم ترا به مسند ناسوت مستقر***روح ترا ز بالش لاهوت متکا گنجی که بد سگال تو بخشدکم از خزف***رنجی که نیکخواه تو خواهد به از شفا حب توگر عدوست به جان می خرم عدو*** مهر توگر بلاست به دل می برم بلا۔ خاری که از خلیل تو می خوانمش رطب***دردی که از حبیب تو می دانمش دوا دل با توگر دو روست ز دل می برم امید***جان با توگر عدوست ز جان می کنم ابا خوفی که از دیار تو باشد به از امان***فقری که در جوار تو باشد به از غنا بیمم نه با وداد تو از آتش حجیم***باکم نه با ولای تو از شورش جزا در روز حشر جوشن جان سازم آن وداد***در وقت نشر نشرت تن سازم آن ولا قاآنیا اگرچه دعا و ثنای شاه***این دیو را اذی بود آن روح را غذا زان بر فراز عرش سرافیل را سرور***زین بر فرود فرش عزازیل را عزا لیکن ترا مجال بیان نیست در درود***لیکن ترا قبول سخن نیست در ثنا دشت دعا وسیع و سمند تو ناتوان***بام ثنا رفیع وکمند تو نارسا زین بیش بر طبق چه نهی جنس ناپسند***زین بیش بر محک چه زنی نقد ناروا این عرصه ایست صعب بدو بر منه قدم***وین لجه ایست ژرف بدو بر مکن شنا گیرم که درکلام تو تأثیرکیمیاست***دانا به کان زر نکند عرض کیمیا گیرم که عنبرین سخنت نافه خطاست***کس نافه ارمغان نبرد جانب ختا ختلان و خنگ چاچ وکمان، روم و پرنیان***توران و تیر مصر و شکر هند و توتیا کرمان و زیره بصره و خرما بدخش و لعل***عمان و در حدیقه وگل جنت وگیا گر رایت از مدیح شناسایی است و بس***خود را شناس تا نکنی مدح ناسزا ور مقصد از دعا طلبت نیل مدعاست***خود را دعاکن از پی تحصیل مدعا شه، را هر آنچه باید و شاید مقرر است***بی سنت ستایش و بی منت دعا آن را که افتخار دعا و ثنا بدوست***ناید ثنا ستوده و نبود دعا روا یا رب به پادشاه رسل ماه هاشمی***یارب به رهنمای سبل شاه لافتی یار ب به زهد سلمان آن پیر پارسی***یارب به صدق بوذر آن میر پارسا یارب به اشک دیده گریان فاطمه***یارب بسوز سینه بریان مجتبی یارب به اشک چشم اسیران ماریه***یارب به خون خلق شهیدان کربلا۔ یارب به آفتاب امامت علی که هست***مفتاح آفرینش و مصباح اهتدا یارب به نور بینش باقرکه پرتویست***از علم او ظهورکرامات اولیا یارب به فر مذهب جعفرکه جلوه ایست***از صدق او شهود مقامات اوصیا یارب به جاه موسی کاظم که بوقبیس***با علم او به پویه سبق برده از صبا یارب به پادشاه خراسان کش آسمان***هر دم کند سجودکه روحی لك الفدا یارب به جود عام محمدکه کرده اند***تعویذ جان ز حرز جواد وی انبیا یا رب به مهر برج نقاوت نقی که یافت***هجده هزار عالم ازو نزهت و نوا یارب به نور دعوت حسن حسن که هست***هستی او حقیقت جام جهان نما یارب به نور حجت قائم که تا قیام***قائم به اوست قائمه عرش کبریا فضلی که از شداید برزخ شوم خلاصت***رحمی که از مهالك دوزخ شوم رها برهانم از و ساوس این نفس دون پرست***دریابم ازکشاکش این طبع خود ستا چندم به کارگاه طلب نفس در تعب***چندم به بارگاه فنا روح در عنا مگذار بیژنم را در قعر تیره چه***مپسند بهمنم را درکام اژدها ادعوك راجیاً و اناديك فاستجب***یا من یجیب دعوه داع اذا دعا فاستغفری لذنبک با نفس و اهتدی***بالله ان ربک یهدی لمن یشا و حرّره العبد المذنب علی رضا خونساری

خطبه حضرت رضا علیه آلاف التحیه والثناء با شرح مرحوم علامه مجلسی

مولف کتاب تحفه الرضویّه ادام الله ظله به عرض برادران ایمانی می رسانـد که چون خطبه بلاغت مشحون در توحیـد و طریق معرفت خداوند و کلمات جی نظام هفتم هشتـم قبله امام روحی له الفداء و افق لیلست را امامت و لا بت شافع بوجزاء و صـراط المستیمی در طرق الی الله لهذا به شرح مرحوم مجلسی ملحق به این نسخه شریفه نمودم.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد الله رب العالمین و الصـلوه و السلام علی سید الموحدین محمد عترته المقدسین اما بعد تراب اقدام سالکان مسالک یقین محمـد بـاقر بن محمـد تقی حشـرهما الله مع الائمه الطاهرین بموقف عرض طالبان معارف ربانی و متعطشان زلال حقایق ایمانی می رساند که چون خطبه از حضـرت بضـعه سـید المرسلین و قره اللعین اشرف الوصیین و محرم اسرار رب العالمین و ثامن ائمه طاهرین امام الجن و الانس علی بن موسـی الرضا صـلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین و اولاده المعصومین در توحید و طریق معرفت جناب مقدس ایزدی تعالی شانه وارد شده که آن را از معجزات غریبه آن جناب می توان شمرد و هر عاقل می داند که به غیر رهنمونی دلیـل وحی و الهـام پی به دقـایق آن معـانی نمی توان برد و چنـان سـخنان اعجـاز نشان از غیر زبانی که به نوع بحـار حکم ربـانی و کلیـد معـارف فرقـانی باشـد نمی تراود و به جز عنـدلیب بیانی که هم آواز گلشن قـدس باشـد چنین نغمه هوشن را نمی سـراید لهذا بعضـی از محرمان دقایق معانی که کام جانشانم پیوسته از خوان نعمتهای بی انتهای اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین چاشـنی یـافته این بی بضـاعت را مامور ساختنـد که آن خطبه را به لغت فارسـی ترجمه نمایم تا اکثر طوائف انـام از آن مائـده نعمت ربـانی بهره تواننـد یـافت و چون کثرت اشـتغال و اختلال احوال مانع بود از آنکه استیفای حق مقـدم در شـرح هر یک از فقرات آن کلام معجزه نظام توانم و مخالفت امر برادران ایمانی و مخادیم روحانی روا نبود لهـذا به ترجمه الفـاظ اکتفـا نموده گـاهی اشـاره به بعضـی از دقـایق معانی بر وجه اقتصاد اشاره می نمایـد و چون حـدیث دیگر از آن جنـاب و خطبه آن حضـرت سـید اوصـیاء و مفخر اصـفیاء امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطاب صـلوات الله علیهما منقول شده که بعضـی از فقرات آنها مشابهت در مشارکتی با این خطبه علیه دارد گاهی اشاره به بعضی از فقرات آنها می نماید و مر الله اسـتمداد المعونه و التوفیق و هو حسبی و نعم الوکیل بـدان که شـیخ صدوق محمد بن بابویه رحمه الله در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السـلام و کتاب توحید و شـیخ طوس قدس الله روحه در کتاب امالی و شـیخ احمد بن ابی طالب طبرسـی طالب ثراه در کتاب اجتجاج و غیر ایشان به اسانید معتبره از محمد بن یحیی علوی و قاسم بن ایوب علوی روایت کرده اند اَنَّ المامُونَ لَمَا اَرادَ اَن یَستَعمَلَ الِرضا عَلیهِ السَلام جَمَعَ بَنی هاشِم فَقَالَ اِنی اُریدُ اَن اِستَعمَلَ الرِّضا عَلیه السَّلامُ عَلی هذا الاَمرِ مِن بَعدی فَخَدَهَ بُنو هاشِم وَ قَالوُا اَتوَلی رَجُلًا جاهِلًا لَیسَ لَهُ بَصیرَهٌ بِتَدبِیرِ الخِلافَهِ فَابعَث اِلَیه رَجُلًا یَاتُنابِهِ فَتَری مِن جَهلِهِ ما تَستَدِلُ بِهِ عَلیهِ فَبَعَثَ اِلَیهِ فَاتاهُ فَقَالَ لَهُ بَنُو هاشِم یا اَبَا الحَسنِ اَصعَدِ المِنبَرَ وَ اَنصِب لَنا عَلَماً نَعبُدُ اللهَ عَلیهِ فَصَعَدَ عَلیه السَّلامُ المِنبرَ فَقَعَدَ مَلِیاً لا یَتَکَلَمُ مُطِر قـائِمُ انتفَضَ اِنتفـاضَهً وَ اِستَوَی قائِمـاً وَ حَمِدَ اللهُ وَ اِثنی عَلَیهِ وَ صَّلی عَلی نَبِیه وَ اهـلِ بَیتِهِ ثُمَ قَالَ یعنی به تحقیق که مامون چون اراده کرد که والی و خلیفه گردانـد حضـرت امام رضا صـلوات الله علیه را جمع کرد فرزنـدان هاشم را یعنی ساداتی که در آن زمان بودنـد پس گفت به درستی که اراده کرده ام که عامل گردانم امام رضا (ع) را بر این امر خلافت بعد از خود پس حسـد بردند برو فرزندان هاشم و گفتند والی می گردانی مرد نادانی را که او را بینائی نیست به تدبیر خلافت پس بفرست به سوی او تا بیاید به سوی ما پس ببینی از نادائی او آنچه استدلاال کنی به آن بر آنچه ما

گفتیم پس فرستاد مامون به سوی ان حضرت پس حضرت آمد به سوی او پس گفتند فرزندان هاشم که ای ابوالحسن بالا رو بر منبر و بر پا دار برای ما نشانه که عبادت کنیم خدا را بر آن یعنی راه معرفت و بندگی حق تعالی را به ما بنما پس بر آمد امام علیه السلام بر منبر و نشست مدتی و سخن نمی گفت و سر به زیر افکنده بود پس بلرزید لرزیدنی و راست ایستاد و ستایش کرد خدای را و ثنا گفت برو و درود فر ستاد بر پیغمبر او و اهل بیت او پس گفت اَوَّلُ عِبادَه اللهِ مَعرِفَتُهُ وَ اصلُ مَعرِفَهِ اللهِ تَوحیدُهُ وَ نِظام تَوحیدِ اللهِ نَفُی الصِّفاتِ عَنهُ الشَهادَهِ العُقُولِ اَنَّ کُلَّ صِفَهٍ وَ مُوصُوفٍ مَخلوقٌ وَ شَهادَهُ کُلِّ مُوصوفٍ اَنَّ لَهُ خالِقاً لَیسَ بِصفَهٍ وَ لا مُوصُوفٍ وَ شَهادَهُ کُلِ صِفَهٍ وَ مَوصُوفٍ بِالاِقترانِ وَ شَهادَهُ الاِقترانِ بِالحَدَثِ وَ شَهادَهُ الحَدَثِ بِالامتناعِ مِنَ الاَذَلِ المُمتَنِعِ مِنَ الحَدَثِ یعنی اول عبادت و پرسیدن او شناختن اوست و اصل شناختن خدای یگانه داشتن او است و از تمامی یگانه شناسی او به نفی کردن صفتها است از او زیرا که گواهی می دهند عقلها به آنکه هر صفت و موصوف آفریده شده اند و شهادت می دهد هر موصوف به صفتی که او را آفریننده هست که آن آفریننده نه صفت است و نه موصوف و شهادت می دهد هر صفت و موصوفی به مقرون بودن به یکدیگر و شهادت می دهد مقرون بودن بحادث بودن و گواهی می دهد حادث بودن به ممتنع و محال بودن از لیت یا امتناع و ابا نمودن از ازلیت که ازلیت امتناع می نماید از حادث بودن و بعد از نبودن موجود شدن. مترجم گوید که گفتم این فقرات اعجاز آیات موقوف بر بیان چند فایده است. فایده اول آنکه حضرت حصر فرمود که اول عبادت حق تعالی معرفت اوست یعنی معرفت خدا مقدم است بر عبادت و تا یقین به وجود صانع عالم نکنی و او را به صفات کمالیه نشناسی نخواهی دانست که که را می پرستی و تذلل نزد که میکنی و فرمان برداری که می نمائی و ایضاً آن را آیات و اخبار بسیار ظاهر می شود که بدون معرفت خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام اقرار به ضروریات دین مبین عبادت صحیح نیست و اگر کسی یک امام از ائمه خود را نشناسد و تمام عمر دنیا عبادت کند عبادت او هیچ فایده نمی بخشد و مستحق ثواب نمی گردد و مشهور میان علما آن است که می باید عقاید خود را به دلیل بداند و تقلید در آن کافی نیست و ظاهراً دلایل اجمالیه که در قرآن و حدیث وارد شده است کافی باشد و محتملست که فردا از این فقره آن باشد که بهترین عبادتهای خدا معرفت اوست. فایده دوم آنکه فرمود که اصل معرفت خدا توحید است یعنی اقرار به یگانگی و یکتایی او و در توحید چند امر معتبر است و بر هر یک از آنها اطلاق می شود. اول آنکه در خلق و تدبیر عالم برای خدا شریکی قرار ندهد چنانچه که این عالم را به دو خالق و دو مدبر نسبت می دهند که نور و ظلمت یا بزران و اهرمن می گویند و کمال این توحید این است که حق تعالی را مالک نفع و ضرر خود داند و به غیر او در هیچ امر توسل نجوید و در جمیع امور بر جناب مقدس او توکل نماید. دوم آنکه در پرسیدن برای خدا شریکی قرار ندهند که او را با خدا عبادت کند چنانچه کفار قریش بتان را در خلق عالم شریک خدا نمی دانستند اما در عبادت شریک خدا می گردانیدند و به این سبب مشرک بودند و کمال این توحید آن است که در عبادت غیر جناب مقدس الهی چیزی منظور عاید نباشد و از مراتب شرک خفی و اغراض فاسده نفسانی عبادت خود را خالص گرداند چنانچه در کتاب عین الحیوه بیان این مراتب شده است سیم آنکه حق تعالی را من حیث الذات و الصفات از آن تعددات و تکثرات مبرا داند با آنکه خدا را

جسم نداند که صاحب اجزای خارجیه باشد و مرکب از اجزا و اعضا نداند و مرکب از جنس و فصل نداند و او را بسیط مطلق داند که اجزای خارجیه و وهمیه و عقلیه مطلقاً در او نیست و او را صاحب صفات زائده نداند چنانچه اشاعره هفت صفت موجود قدیم برای حق تعالی اثبات می کند و همه را قائم به ذات خدا می دانند و آن هفت صفت علم است و قدرت و اراده و حیات و کلام و سمع و بصر و در حقیقت بهشت خدا قایل می شوند بلکه باید حق زایل را بسیط مطلق دانست و ذات را قایم مقام جمیع صفات باید دانست و به هیچ صفتی موجود که قائم به ذات باشد قایل نبایدشد مثل آنکه ما را قادر می گویند به قدرتی که زاید بر ما است و قائمست بر ذات ما و خدا را قادر می گوییم به آنکه ذات مقدس او کافیست برای ایجاد هر چه اراده نماید بی آنکه قدرتی به ذات او قایم باشد و ما را عالم می گویند به علمی که به ذات ما قائمست و حق تعالی عالمست به همه معلومان نفس ذات مقدس خود بی آنکه صفت به ذات او قایم باشد که آن را علم گویند و ما را سمیع می گویند به آنکه صداها را به حاسمه سمع می شنویم و حق تعالی سمیع است یعنی عالمست به صداها بی آنکه او را گوش و حاسه بوده باشد و هم چنین در سایر صفات و منجلش آن است که صفات کمال ما مشوبست به انواع نقص پس باید که آنچه کمالست از آن صفت بر وجهی که ما تعقل توانیم کرد برای حضرت حق تعالی اثبات نمایم و جهات نقص را از او سلب نمایم و اقرار نمایم که کنه صفات کمالیه او را تعقل نمی توانیم کرد مثلاً علم ما آنچه کمالست هویدائی اشیاست نزد ما سبب آن ولیکن در مامشو بست به انواع نقص اول آنکه در ما بعد از چهل حادث شده است و این از خدا منفی است و او پیوسته عالم بوده است. دوم آنکه در ما از علمی به هم رسیده است و این نقص است امر در خدا به غیر ذات او علتی نداشته باشد. سیم آنکه در ما صفتی عارض شده است و به آن صفت کامل شده ایم و حق تعالی کامل بالذاتست و به عروض صفتی کامل نمی شود. چهارم در مال احتمال زوال دارد و در خدا زوال علم محالست. پنجم آنکه در ما تلقص است علم در خدا کاملست ششم آنکه در ما مشروط به شرائط وارد است و در حق تعالی مشروط نیست. هفتم آنکه علم ما ممکنست کسی را به کنه حقیقت معلوم شود و کنه علم او را به غیر ذات مقدس او کسی نمی داند و هم چنین در سایر صفات و این است معنی آنچه در احادیث بسیار وارد شده است که می باید خدا را بیرون بری از دو جهت مذموم که یکی حد تعطیل است که جمعی می گویند که هیچ صفت از صفات وجودیه را به هیچ نحو از برای خدا اثبات نمی توان کرد و دیگر حد تشبیه است که انصفت را به نحوی برای خدا اثبات کنی که متضمن تشبیه حق تعالی که به خلق بوده باشد و در این فقره شریفه توحید به معنی اخیر اظهر است اگر چه اعم از همه محتملست به قرینه فقره بعد که فرمود که نظام توحید خدا نفی کردن صفاتست از او یعنی توحید حق تعالی به آن منتظم و کامل و تمام می شود که نفی کنی صفات زایده را از او فایده سیم بدان که حضرت استدلال فرموده بر نفی صفات فائده و در تقریر استدلال چند وجه به خاطر این قاصر می رسد تقریر اول آنکه این فقرات اشاره به دو دلیل باشند دلیل اول آنکه هر صفت و موصوف البته مخلوقند زیرا که صفت محتاجست به موصوف به سبب آنکه قائمست به آن و موصوف در کمال خود محتاجست به صفت و ظاهر است که صفت غیر موصوفست و هر چه به غیر خود محتاجست ممکنست پس هیچ یک از صفت و موصوف واجب الوجود نمی توانند بود و مرکب از هر دو به طریق اولی واجب الوجود نمی تواند بود پس ثابت شد احتیاج

این صفت و موصوف به علت ثالثی که نه موصوف باشد و نه صفت دلیل دوم آنکه صانع عالم البته می باید که کامل باشد ازلاً ابداً زیرا که جمیع عقول عقلا بر این شهادت داده اند پس باید که اگر خدا را صفات زایده باشد از ذات مقدس او منفک شوند و قدیم بودن همه جایز نیست زیر ا که تعدد قدما محالست و به جز یک ذات قدیم نمی تواند بود پس لازم می آید که ذات و صفات حق تعالی همه حادث باشد پس هیچ یک واجب الوجود نباشد. تقریر دوم ان است که اشاره فرموده باشند باز به دو دلیل بر وجه دیگر اما دلیل اول پس تقریر این انست که اگر حق تعالی صفات زائده باشد هر آینه ممکن خواهند بود زیرا که تعدد واجب الوجود محالست و جایز نیست که واجب تعالی آفریننده آنها باشد بنابر آنکه یک چیز قابل و فاعل یک چیز نمی تواند بود یا به سبب آنکه تاثیر حق تعالی در این صفات موقوف بر اتصال این صفات زیرا که اگر تاثیر در این صفات که منشا صدور جمیع ممکناتند موقوف بر انصاف حق تعالی به این صفات نباشد صدور هیچ امر موقوف بر اینها نخواهد بود پس هیچ صفت برای حق تعالی اثبات نتوان نمود و این باطلست پس باید که صفات کمالیه حق تعالی معلول غیر او باشد و بدیهیست که هر که جمیع صفات کمالیه او از غیر باشد صانع جمیع موجودات نمی تواند بود. دلیل دوم آنست که توصیف چیزی به چیزی مقارنت مخصوصی است که نمی باشد مگر به احتیاج از دو طرف و احتیاج موجب حدوث و منافی از لیت است. تقریر سوم آن است که همه فقرات اشاره به یک دلیل باشند به این نحو که اگر صفات حق تعالی زاید باشد هر آینه ذات و صفات همگی مخلوق خواهند بود زیرا که مقارنت صفت با موصوف موجب احتیاج است از جانبین چنانچه گذشت و احتیاج مستلزم امکان است و در خطبه دیگر حضرت امام رضا علیه السلم که کلینی و ابن بابویه رضی الله عنهما از آن حضرت روایت کرده اند به این نحو وارد شده است اَوَّلَ الدِّیانَتِ بِهِ مَعرِفَتُهُ وَ کَمالُ مَعرِفَتِهِ تَوحیدُ وَ کَمالُ تُوحیدِهَ نَفی الصِّفاتِ عَنهُ بِشَهادَهِ کُلِ صِفَهٍ اَنَّهَا غَیر المُوصُوفِ وَ شَهادَهِ المَوصُوفِ اَنَه غَیرِ الصِفَهِ وَ شَهادَتِهِما جَمیعاً بِالتَثنِیَهِ المُمتَنِعَ مِنهُ الاَزَلُ فَمَن وَصَفَ اللهُ فَقَد حَدَهُ وَ مَن حَدَهُ فَقَد عَدَهُ وَ مَن عَدَهُ فَقَد اَبطَلَ اَزَلَهُ یعنی اول دیانت به خدا و اعتقاد به او و داشتن یا انقیاد او نمودن یا دین او را اختیار کردن معرفت و شناختن اوست و کمال معرفت او یگانه دانستن اوست و کمال یگانه دانستن او نفی کردن صفتها است از او یعنی صفات موجوده زاید به سبب گواهی دادن هر صفت به زبان حال که آن غیر موصوفست و گواهی دادن موصوف که آن غیر صفت است و گواهی دادن هر دو به دو تائی که ابا دارد از آن ادبی بودن پس هر که وصف کند خدای را پس حد و اندازه برای او قرار داده است و هر که حد و اندازه برای او قرار دهد او را به شمار در آورده است و هر که او را به شمار در آورد پس به تحقیق که باطل کرده است ازلی بودن او را. مترجم گوید که در فقرات اول احتمالات سابقه اکثر جاریست و اعاده آنها در کار نیست و آنچه در آخر فرموده است که هر که خدا را وصف کند پس او را تحدید کرده است و محتملست که مراد به آن اوصافی باشد که مجسمه حق تعالی را می گرداند که جسم بزرگیت بر عرش نشسته است یا به صورت جوان مخططه است و امثال این امور باطله یعنی هر که خدا را به این صفتها وصف کند پس طولی و عرضی و حدی و اندازه برای او اثبات کرده است و هر که حد برای او اثبات کند او را صاحب به عاض و اجزا قرار داده است و اجزاء و بعدد و شماره در خواهد آمد و اینها منافات با ازلیت و وجوب

وجود دارند و محتملست که مراد توصیف عقلی باشد یعنی هر که خدا را خواهد بکند حقیقت وصف کند پس او را به حد عقلی شناخته خواهد بود و حد عقلی مرکب از جنس و فصل می باشد پس حق تعالی را بعدد در آورده و او را محتاج به اجزای متعدده قرار داده و تعدد و احتیاج منافی از لیت اندوه و ممکنست که مراد آن باشد که هر که خدا را به صفات زائده وصف کند پس ذات حق مرا محمد و به صفات قرار داده که صفت زایده بر ذات و محیط به او باشد پس او را به شمار در آورده از جهت ذات و صفات و این منافی از لیت است چنانچه گذشت و در نهج البلاغه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه چنین روایت کرده است اَوَّلَ الدینَ مَعرَفُتُه وَ کَمالُ مَعرِفَتِه التَصدیقُ بِهِ وَ کَمالُ التَّصدیقَ تَوحیدِهِ الِاخلاصُ لَهُ وَ کَمالُ الِاخلاصِ لَهُ نَفیُ الصِّفاتِ عَنهُ لِشَهادَهٍ وَ کُلِ صِفَهٍ اَنَّهَا غَیرُ المَوُصُوفِ وَ شَهادَهِ کُلِ مَوصِوفٍ اَنَهُ غَیر لِصِفَهِ فَمَن وَصَفَ اللهُ سُبحانَهُ فَقَد قَرَنهُ وَ مَن قَرَنَهُ فَقَد ثَناهُ فَقَد جَزاهُ وَ مَن جَزاهُ فَقَد جَهلَهُ وَ مَن اَشار اِلیهِ فَقَد حَدَهُ وَ مَن حَدَهُ فَقَد عَدَّهُ یعنی اول دین معرفت خداست و کمال معرفت خدا تصدیق به اوست و کمال تصدیق به او یگانه دانستن او اخلاص از برای اوست و کمال یگانه دانستن او و کمال اخلاص از برای او نفی کردن صفاتست از او برای شهادت دادن هر صفت که آن غیر موصوفست و شهادت دادن هر موصوف که آن غیر صفت است پس هر که وصف کند حق سبحانه را پس او را قرین امری قرار داده است و هر که او را قرین قرار دهد پس به تحقیق که او را دو تا کرده است و هر که او را دو تا گرداند برای او اجزا ثابت گردانیده است و هر که اجزا برای او ثابت کند او را نشناخته است و هر که اشاره کند به سوی او پس به تحقیق که حد و اندازه برای او ثابت کرده است و هر که اندازه برای او ثابت کند او را به شمار در آورده است. مترجم گوید که مراد به معرفت در اول تصور ذات مقدس است به وجهی و مراد به تصدیق اذعان به وجود و صفات کمالیه است یا انکه مراد به معرفت معرفت فطریست که همه کس را در اول تکلیف می باشد و مراد به تصدیق تکمیل آن است به دلایل و براهین و عبادات و ظاهر آن است که مراد به اخلاص در این فقرات خالص گردانیدن حق تعالی از صفات جسمانیه و سمات امکانیه مراد باشد و اخلاص در عبادت نیز ممکنست که مراد باشد زیرا که کسی که شریک برای حق تعالی در عبادت قرار می دهد خدا را مانند آن شرکا دانسته و صفات آنها را برای او اثبات کرده است و کسی که خدای نشناخته را عبادت کند عبادت غیر او کرده و عبادت را برای او خالص نگردانیده است و آنکه حضرت فرمود که هر که خدا را وصف کند او را مقرون گردانیده است شاید مراد این باشد که هر که برای خدا صفتهای زائده اثبات کند خدا را همیشه با غیر او مقرون گردانیده است و هر که در ازلیت غیر خدا را با خدا مقرون گرداند بدو واجب الوجود قائل شده است زیرا که ممکن قدیم زمانی نمی تواند بود و هر که دو واجب الوجود قایل شود باید که ایشان هر یک مرکب باشند از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز پس در خدا اقلا دو جزء قرار داده است و هر که خدا را مرکب از آن اجزا قرار دهد او را به وجوب وجود نشناخته است و ممکنست که این فقرات اشاره به دو دلیل باشند و بنای دلیل اول بر بطلان احتیاج واجب تعالی به غیر باشد چنانکه گذشت و ابتدای دلیل دویم از غیر وصف الله باشد و بنابراین ملاک آن بر لزوم ترکب واجب تعالی باشد چنانکه تقریرش گذشت یا آن امر که مراد از تجزیه آن باشد که لازم می آید از وجود و واجب الوجود که در پاداهی هیچ یک مستقل نباشد و پادشاهی ایشان متجری شود و هر یک مدبر در جزوی از عالم باشند و این عین نقص هر دوست پس به یکی از تقریرات برهان تمانع برگردد و اول اظسهر است و آنچه حضرت در آخر فرموده اند که هر که اشاره کند به سوی خدا پس به تحقیق که تحدید کرده است محتمل که مراد اشاره حسی باشد زیرا که اشاره

حسی به سوی چیزی مستلزم آن است که آن چیز مکانی باشد و مکانی بودن مستلزم بودن آنست که حدود داشته باشد که مکان به آنها احاطه کند و حدود داشتن مستلزم اجزا داشتن و بعد در درآمدنست و محتملست که مراد اشاره عقلی باشد که کنایه از معرفت گنه ذات مقدس باشد و آن مستلزم حد عقلیست و حد عقلی مستلزم ترکیب عقلیست و ترکیب عقلی منافی وجوب وجود است برگشتیم بر خطبه اول فَلَیسَ اللهُ مِن عُرِفَ بِالتَسبیهِ ذاتُهُ این فقره متفرع بر فقرات سابقه می شود یعنی پس خدا نیست آن کسی که به تشبیه مخلوقات و ممکنات ذات او شناخته شود وَلا اِیّاهُ وَحَدَهُ اکتنهه و خدا را یگانه نشناخته است کسی که گنه ذات مقدس او را بیان کرده است یا طلب شناختن گنه او کرده است زیرا که اگر ممکنات به گنه ذات مقدس او توانند رسید او شریک خواهد بود با ممکنات در بعضی از صفات امکانی یا آنکه آن صورت عقلی که در ذهن ایشان بدر می آید شریک واجب خواهد و لا حقیقته اصاب من متکه و حقیقته او را در نیافته است کسی که شخصی و مثالی برای او ثابت کرده است یا آنکه شبه و مانند برای او قرار داده است یا آنکه او را متمثل در ذهن قرار داده است و صورت ذهن را موافق او در حقیقت دانسته است ولابه صدق من نهاه و به او تصدیق نکرده است کسی که نهایتی و حدودی مانند حدود جسمانیه برای او ثابت کرده است یا او را نهایت فکر خود دانسته و گمان کرده که بکند حقیقت او رسیده و لا صمده من اشار الیه و قصد نکرده است جانب او را کسی که اشاره کرده است به سوی او به اشاره حسی یا اعم از اشاره حسی و وهمی و عقلی ولا ایاه عنی من شبهه و او را نخواسته است کسی که او را تشبیه کرده است به غیر او ولا له تذلل من بعضه و برای او تذلل نکرده است در بندگی کسی که بعضی و جزوی برای او ثابت کرده زیرا که نشناخته خود را پرستیده است و حق تعالی در صفت مخالف شناخته اوست و لا ایاه اراد من توهمه و او را اراده نکرده است کسی که او را توهم کرده است یعنی برای او صورتی و شکلی و هیاتی درو هم قرار داده است یا آنکه آنچه عقول و اوهام خلق به آن می رسند غیر حقیقت اوست کل معروف بنفسه مصنوع یعنی هر که شناخته شده به نفس خود شناخته شده است و بیان حاصل معنی بر اول آنکه مبنی بر آنست که اشیاء بر دو قسمند بعضی به حواس مدرک می شوند و آنها به نفس خود شناخته می شوند مانند زید که دیدم شود و صدای که شنیده شود و بعضی به حواس در نمی آیند و به آثار بر آنها استدلال می کنند مانند حق تعالی پس مراد آن است که هر چه به نفس خود مدرک می شود و به حواس در می آید او ممکن و مصنوع است پس حق تعالی مدرک به حواس نمی تواند شد. دوم هر چه بکند حقیقت مدرک شود او ممکن مصنوعیست تا به اعتبار آنکه وصول بکند از جهت تعقل اجزا می باشد و هر صاحب جزوی مرکب و ممکنست یا به اعتبار آنکه صورت عقلی فردی از حقیقت او خواهد بود و تعدد و ترکب لازم می آید. سیم آنکه گویم که هر چه متعقل و متصور می شود صورتی از آن در ذهن در می آید و آن صورت معلوم به نفس خود است نه به صورت دیگر و آن صاحب صورت به صورت معلوم می شود پس این فقره دلیل خواهد بود بر آنکه هر چه در اذهان و عقول بدر می آید عین حقیقت و کنه ذات حق تعالی نمی تواند بود زیرا که آن صورت که معلوم بنفسه است مصنوع و حادث و ممکنست و معطل است به علل بسیار که از جمله آنها شخص است که تعقل کرده است پس چون تواند بود که حقیقت واجب الوجود که هیچ گونه احتیاج بر او روا نیست در ذهن درآید و بنابراین معنی فقره آینده موکد و مؤید این فقره خواهد بود و کل قائم فی سواه معلول و هر چه قائمست در غیر خود او معلولست و علتی دارد یعنی حق تعالی مانند صور

و اعراض حلول در چیزی نکرده است و قائم به غیر خود نیست که اگر چنین باشد در وجود و یقین محتاج به آن محل خواهد بود بصنع الله یستدل علیه بصنع خدا و آفریدن او یا آفریده های او استدلال کرده می شود بر او یعنی بر وجود و علم و قدرت و سایر صفات کمالیه او و این فقره مؤید معنی اول فقره سابقه است و بالقول تعنقد معرفته و بعقلها اعتقاد کرده می شود یا مستحکم می شود معرفت او و بالفطره تبت حجه او بخلق گردن و نو پدد آوردن او خلق را ثابت می شود حجت او بر خلق زیرا که خلق هر مخلوقی دلیلست بر وجود وحدانیت و علم و قدرت و حکمت او و محملست که اشاره باشد به آنچه حق تعالی فرموده است که فطرت الله التی فطر الناس علیها و مفسران گفته اند که یعنی حق تعالی همه کس را چنان خلق کرده است که قابل آن هستند که ایمان بیاورند و حق تعالی را به قدری که مناط تکلیف است بشناسد و در احادیث دو معنی وارد شده است. اول آنکه حق تعالی همه کس را بر اسلام خلق کرده است که چون به جهت تکلیف بر سند و خود را مخلا بالطبع گردانند اذعان به خالق خود می نمایند. دوم آنکه حق تعالی در روز انست شهادت وحدانیت خود را از خلق گرفت و خود را به خلق شناسانید و اگر ان نمی بود هیچ کس خود را نمی شناخت و همه این معانی خصوصاً معنی اخیر در این فقره مناسب است خلق الله الخلق حجاب بینه و بینهم آفریدن خدا خلق را حجاب گردیده است میان او و میان ایشان یعنی چون خدا خالق ممکناتست و خالق می باید در ذات و صفت مباین مخلوق باشد این سبب شده است که به حواس و عقول ایشان به در نمی آید و بکنه ذات مقدس او نمی توانند رسید و حاصل آن است که حجابی میان خدا و ممکنات به غیر کومال او و نقص ایشان نیست و مبایعته ایاهم مفارقته ایبتهم و مباینت او ایشان را مفارقت اوست مکان داشتن ایشان را این فقره دو احتمال دارد اول آنکه مردان باشد که مباینت حق تعالی او خلق نه مثل مباینت مخلوقاتست از یکدیگر که او در مکانی باشد و ایشان در مکان دیگر بلکه بایست که ایشان به سبب امکان محبوبند در مسموره زمان و مکان و او منزه است از حصول در مکان و زمان. دوم آنکه مراد آن باشد که چون حق تعالی مباین خلقست در صفات به این سبب او را مکان داشتن روا نیست پس در کلام تقدیری خواهد بود یعنی سبب مفارقت و معنی اول اظهر است وَ اِبتداءَهُ اِیاهُم دَلیلَهُم عَلی اَن لا اِبتداءَ لَهُ لِعجزِ کُلِ مُبتلاءِ عَن اِبتداءِ غَیره و ابتدا کردن خدا ایشان را دلیل ایشان است بر آنکه او را علتی و ابتدائی نیست زیرا که عاجز است ابتدا شده و آفریده شده از آنکه غیر خود را ابتدا کند و بیافریند و ادوه ایاهم دلیلهم علی ان لا اداه فیه لشهاده الادوات بفاقه المادین و گردانید خدا مخلوقات را صاحب اداوات و آلات و اعضا و جوارح و قوی و حواس دلیلست ایشان را بر آنکه در خدا ادوات و جزوی و عضوی و حاسه نمی باشد زیرا که گواهی می دهند ادوات بر آنکه احتیاج دارند آنها که صاحب ماه داند به سوی ادوات و خدا محتاج به چیزی نمی باشد با آنکه شهادت می دهند ادوات بر آنکه خود محتاجند به علت و ممکنه پس چگونه در واجب الوجود غنی بالذات توانند بود و گویا اول ظاهری است فاسماؤه تعبیر پس نامهای او تعبیر است و به عبارت در آوردن معنی چندم است که غیر مدلولات آنهاست چنانچه اگر سمیع گویند شنوائی به گوش می فهمند و در حق تعالی به غیر از عالم بودن از مسمومات به این عبارت تعبیر می کنند و افعاله تفهیم و کردارهای او فهانیت نیست یعنی در صنع مصنوعات کمالیه خود را به مخلوقات فهمانیده است

وَ ذاتُهُ حَقیقهٌ و ذات او حقیقی است و می تواند بود که تنوین برای تعظیم و تفخیم باشد یعنی حقیقت که عقلها به آنها نمی تواند رسید یا آنکه حقیقت به معنی سزاوار باشد یعنی ذات مقدسش سزاوار اتصاف به صفات حسنه است به این معنی ثابت و لازم باشد یعنی راه تغییر و زوال در او نیست وَ کُنهُه تَفریقُ بَینَه وَ بَینَ خَلقِه و کنه او جدا گردانیدن میان او و میان خلق اوست و در نظر ابن قاصر دو وجه در این فقره محمل است اول آنکه اشاره باشد به آنکه در کنه ذات و صفات هیچ گونه مشارکت با مخلوقات ندارد پس حاصلش آن می شود که کنه ذات مقدس او جدائی افکنده است میان او و مخلوقات او زیرا که به او در کنه شریک ندارند. دوم آنکه مراد آن باشد که نهایت توحید موحد آنست که نفی کنند صفات ممکنات را از از او زیرا که ایشان را راهی به معرفت کنه ذات و صفات او نیست پس در اول کلام مضافی مقدار خواهد بود یعنی معرفت کنه او و فقره بعد از این مؤید معنی اولست و غیوره تحدید لماسواه و غیر او بودن تحدیدیست برای هر چه غیر اوست یعنی هر چه غیر اوست مغایر اوست در حقیقت یا آنچه غیر اوست مغایر و بداین اوست و در حال در او نمی توان بود فَقَد جَهِلَ اللهُ مَنِ اسْتَوصَفُ پس به تحقیق که جاهل است به خدا کسی که طلب وصف او می کند یا اوصاف جسمانیات و ممکنات از او سوال می کند چنانچه سوال کند که خدا در کجاست و بزرگی او چه مقدار است و چه رنگ دارد و امثال اینها و قد تعداه من اشتمله و از او در او در گذشته است هر که اشتمال او نموده است این فقره چند احتمال دارد. اول آنکه مراد از اشتمال چیزی بر خود پوشیدنی باشد یعنی خدا را نشناخته و از معرفت او در گذشته است کسی که او را بروش جامه محیط به خود دانسته است یعنی به حلول او در ممکنات قائل شده است یا آنکه توهم کرده باشد که حق تعالی به روش اجسام و اماکن احاطه به ممکنات کرده است. دوم آنکه مراد اشتمال او مر خدا را باشد و کنایه از معرفت کنه باشد یعنی از خدا در گذشته کسی که توهم کند که احاطه بکند او کرده است و در بعضی از نسخه های توحید اشلمه وارد شده است یعنی قایل شود که چیزی مانند مکان به او احاطه کرده است و قد احطاه من اکنتهه و او را نیافته است کسی که گمان کمرده است که کنه او را یافته است و من قال کیف فقد شبهه و هر که گفت چه گونه است او سوالی از کیفیات جسمانیه از او نموده پس به تحقیق که او را مشتبه به ممکنات دانسته است و من قال لم فقد علله و کسی که گوید که چرا پس به تحقیق که علتی برای او اثبات کرده است یعنی اگر پرسید که حق تعالی چرا موجود شد و چه علت به هم رسید و به چه سبب عالم شد پس وجود و صفات کمالیه حق تعالی را معلل به علتی گردانیده است و حال آنکه ذات و صفات خدا علتی نمی دارد و من قال متی فقد وقته و هر که گوید که چه وقت شد پس ابتدا زمانی برای وجود او قرار داده است و حال آنکه وجود او از لیست یا آنکه او را زمانی دانسته است و حال آنکه زمانی نیست و من قال فیم فقد ضمنه و هر که گوید که در چه چیز است پس او را در ضمن چیزی قرار داده و چیزی را به او محیط دانسته است چنانکه گوید که در چه مکانست پس او را چنان دانسته که مکان به او محیط می تواند شد و این مستلزم جسم است و تجزی و احتیاجست و هر یک مستلزم امکانند با آنکه اصل محصور بودن لفظی است که بر خالق روا نیست وَ مَن قالَ فَقدنَهاهُ و هر که گوید که خدا تا کجا کشیده است پس او را جسم دانسته محدود و به نهایت چند وَ مَن قالَ حَتی م فَقَد غَیاهُ وَ مَن غَیاهُ فَقَد غایاهُ وَ مَن غَایاهُ

فَقَد جَزاهُ وَ مَن جَزاهُ فَقَد وَصَفَهُ وَ مَن وَصَفَهُ فَقَد اَلحدَ فِیهِ و کسی که گوید که خدا تا کی خواهد بود پس غایتی و نهایتی برای وجود او قرار داده است و هر که غایتی برای بقای او قرار دهد پس او را با مخلوقات شریک دانسته در آنکه وجود هر یک را غایت هست و غایت بعضی بعد از غایت بعضی است و هر که او را چنین داند باید که او را در ماهیت نیز با ممکنات شریک داند پس ماهیت او مرکب باشد و او صاحب اجزا باشد پس وصف کرده است او را به صفان لازمه امکان و عجز و احتیاج و هر که خدا را چنین داند پس به تحقیق که ملحد شداه است در ذات و صفات خدا و جبر دیگر محتملست که مراد ان باشد که هر که برای وجودش نهایتی قرار داد پس او را جسم یا جسمانی و صاحب حد و دو نهایت دانسته بنابر آنکه مجردی به غیر حق تعالی نمی باشد و چنانچه مختار اکثر متکلمان شیعه است و بنابراین تفریع فقرات بعد از این آیات تر می شود و ایضاً محتملست که غایات مشتق از غایت به معنی علت غائی باشد یا به معنی علت حقیقی که سلسله علل به او منتهی می شوند یا معلول به او منسوب نمی گردد پس بنابر اول مفادش آن خواهد بود که هر که حکم کند که وجود حق تعالی را نهایتی هست پس وجود او را معلق به فایده و مصلحتی ساخته مانند سایر ممکنات که بعد از انقضای مصلحت وجود ایشان متغیر و معدوم می شوند و هرکه او را چنین داند پس وجودش را زاید بر ذات دانسته است و این است معنی صاحب اجزا دانستن و آن خواهد بود که هر که حکم کند که وجود حق تعالی را نهایتی هست پس وجود او را معلق به فایده مصلحتی ساخته مانند سایر ممکنات که بعد از انقضای مصلحت وجود ایشان متغیر و معدوم می شوند و هر که او را چنین داند پس وجودش را زاید بر ذات دانسته است و این است معنی صاحب اجزا دانستن و هر که او را صاحب صفات زائداه داند پس به چندین خدا قائل شده است و ملحد در ذات حق گردیده است و بنابر ثانی مراد آن خواهد بود که هر که وجود خدا را به غایتی منتهی داند پس او را واجب الوجود ندانسته و محتاج به علت دانسته است و هر که او را محتاج به علت داند پس وجودش زاید بر ذات دانسته است و به تعدد الهه قائل شداه است به بیانی که مذکور شد مترجم گوید که این احتمالات در این فقرات به خاطر این قاصر رسید و هیچ یک خالی از قصوری نیستند و حق تعالی مراد معصوم علیهم السلام را بهتر می داند و در امالی شیخ مفید رحمه الله علیه به جای این فقرات چنین است و من قال حتی م فقد غیاه و من غیاه فقد حواه و من حواه فقد الحد فیه یعنی هر که گوید تا کی خواهد بود پس غایتی برای او قرار داده است و هر که غایت برای او قرار دهد پس حقیقت او را دانسته است چنانچه حقایق ممکنات را می داند پس ملحد شده است در ذات او لا یتغیر الله بانغیار المخلوق کما لا یتحدد بتحدید المحدود متغیر نمی شود خدا به غیر مخلوق او چنانچه محدود نمی شود به سبب محدود گردانیدن اموری که حد و اندازه دارند. مترجم گوید که دو وجه در حاصل معنی محتملست اول آنکه تغییر آنی که در مخلوقات به هم می رسد از وجود و عدم وجود و سایر احوال ایشان باعث تغییر در صفات حقیقت او نمی شوند چنانچه ممکنات محدود به حدود را خلق کرده به سبب آن نمی شود که او صاحب حدود گردد مثل آنکه حق تعالی علم داÿراد به زید در وقتی که معدومست که موجود خواهد شد و چون معدوم شود علم دارد که او موجود بوده و این تغییرات راجع به تغییر معلوم می شود و در علم تغییری به هم نرسیده است و در همه وقت وجود زید را در وقت معین به یک وجه دانسته است و چون حق تعالی خارج از زمانست نسبت به او ماضی و حال و استقبال نمی باشد لیس

عنـد الله صـباح و لاـ مسـاء و هم چنین در سایر متعلقات صـفات کمالیه و تحدیـد در متعلق آنها با عمر تغییر و تحدیـد در ذات مقدس او نمی گردد. دوم آنکه مراد آن باشد که تغییرات مخلوقات در او نمی باشد و به تحدید محدودات متصف نمی گردد احـد لاـ بتاویل العـدد یکیست نه به تاویل عـدد مترجم گویـد که در معنی احتمال دارد اول وحـدت حق عالی وحـدت حقیقی است که هیـچ گونه تکثر به او نیست و وحـداتهای دیگران به انواع تکثرات می باشد مثل آنکه می گویند انسان واحد یعنی به این فرد از انسـانیت به اینکه به انواع تکـثرات به او هست از اعضـاء و اجزاء و اخلاـط و روح و بـدن و جنس و فصـل و ذات و صفـات و غیر ذلـک دوم مراد آن باشـد که او را وحـدانیت به معنی یک و یکتانه به معنی تمکین و این را وحـدت عـددی می گوینـد که دومی از جنس خود داشـته باشـد زیرا که خـدای یکم لازم دارد که خـدای دیگر باشد که دوم او باشد چنانچه ابن بابویه رحمه الله علیه و غیر او روایت کرده اند که در روز جنگ جمل اعرابی به خدمت حضـرت امیرالمؤمنین صـلوات الله علیه آمـد و گفت یا امیرالمؤمنین آیا می گوئیـد که خـدا واحـد است پس اصـحاب آن حضـرت متوجه اعرابی شدنـد و گفتنـد ای اعرابی مگر در این وقت نمی بینی تشـویش خـاطر امیرالمؤمنین را این چه وقت سوالست حضـرت فرمود که بگذاریـد او را که آنچه اعرابی از مـا می پرسـد همانست که ما از لشـکر دشـمن طلب می کنیم یعنی ما جنگ می کنیم که مردم را به راه حق در آوریم اعرابی خود آمـده است و از حق سوال می کنـد پس بفرمود که ای اعرابی گفتن که خـدا واحـد است بر چهار قسم می باشـد که دو قسم آنهـا بر خـدا روا نیست و دو قسم از برای خـدا ثـابت است اما آن دووجه که بر خـدا روا نیست پس اول آن است که کسـی گویـد که خـدا یکین است و به آن اعداد در خواهد یعنی او را با دیگری از صـنف او بعدد در آورد نمی بینی که خـدا گفته است که کافر شدنـد آنان که گفته اند که خدا سـیمین سه خداست یعنی نصاری پس چنانچه او را سـیمین نمی توان گفت یکمین نمی نمی توان گفت دویم آن است که بگوئی او واحد است چنانچه می گویند کسـی را که او واحدیسـت از ناس یعنی صـنف او که هندیست یا حبشی نوعیست از جنس انسان و این بر خدا روا نیست زیرا که مستلزم تشبیه خداست به غیر او و خـدا جلیل تر و بلنـدتر است از آن که شـباهتی به غیر خود داشـته و اما دو وجه که ثابت انـد در خدا اول آن است که گوینـد که خـدا واحـد است یعنی یگانه است در ذات و صـفات و شبیه و نظیر ندارد چنانچه می گویند که فلان شـخص یگانه دهر است و چنین است پروردگـار مـا دوم آنست که گوینـد که پروردگار ما احـدی المعنی است یعنی منقسم نمی شود نه در خارج به اخرای خارجیه یا ذات و صـفات موجوده و نه در عقل به اجزای عقلیه و نه در وهم به اجزای وهمیه و هم چنین اسـت پروردگار ما ظاهر لا بتلاویل المباشـر بدان که ظاهر در اسـمای حق بد و معنی در احادیث وارد شده است یکی به معنی هویدا و یکی به معنی غالب بنا بر اول معنی این فقره ظآن است که خـدا ظاهر و هویداست نه به آنکه جسـمی مباشـر آن شده باشد و به جسـمی در آمـده باشـد بلکه به آیات و آثار و علامات به هویدا گردیده است و بنابر ثانی مراد آن است که غالب و مسلط است بر خلق به قدرت و استیلا نه به آنکه مباشـر جسمی باشد و بر بالای اجسام دبر آمده باشد متجلی لا باستهلال رویه متجلی به معنی جلوه کردن و ظاهر گردیدن است یعنی جلوه کرده است برای خلق به آنکه به روش ماه او را به چشم دیده باشد باطن لا بمزایله بدان که باطن نیز به دو وجه تفسیر شده است اول اینکه پنهانست از عقول و عقلها بکنه

ذات و صفات او نمی رسند پس معنی این فقره آن خواهد بود که پنهانست نه با آنکه بروشی پنهان شدن مخلوق از مکانی زایل شده باشد و در مکان دیگر غایب شده باشد. دوم آنکه عالمست به بواطن مود انس مراد آن است که نه چنانست که در بواطن اشیاء داخل شده باشد تا به آنها عالم گردیده باشد مبائن لا بمسافه جداست از خلق نه به آنکه میان او و ایشان مسافتی بوده باشد بلکه به سبب کمال او و نقص مخلوقات مباین ایشانست در ذات و صفات قریب لا بمداناه نزدیکست به مخلوقات نه به نزد یکی جسمانی بلکه از جهت علم و اطلاع بر ایشان و علیت و تربیت ایشان و لطی و مرحمت به ایشان لطیف لا بتحسم بدان که در احادیث لطیف را در اسمای الهی سه معنی اطلاق کنند اول لطافت به معنی متجرد و پنهان بودن از ادراک و احساس و در مخلوق که گویند جسمی را می گویند که غلیظ نباشد و ایضاً جسمی را می گویند که به دیده در نیاید یا مانع دیدنی عقبش نباشد مانند آب و آب کینه دوم آنکه خالق خلعتهای لطیف و نیکوست چنانچه می گویند که فلان صانع لطیف است یعنی صنعتهای ریزه یا نیکو می سازد. سیم آنکه صاحب لطف و شفقت و مرحمت است به بندگان خود و در این فقره معنی اول اظهر است یعنی لطیف است نه به معنی که در مخلوق می گویند که قوامش تنگست یا چشمش کوچک است و به این سبب به دیده در نمی آید بلکه به این معنی که مجرد است و مرئی نمی شود و عقلها به او احاطه نمی کنند و معنی دوم محتملست که مراد آن باشد که آفریدن او صنعتهای لطیف را نه به منزاولت اعضا و جوارحست نیز که مستلزم جسمیت او بشد بلکه به محض تعلق اراده کامله ش همه چیز موجود می شوندا و معنی سیم نیز محتملست اما اباعید است موجود لا بعد عدم موجود است نه به آنکه بعد از نبودن موجود شده باشد بلکه از لیت و عدم برور روا نبوده و نیست فاعل لا باضطرار کننده است هر چه را خوغاهد نه از روی اضطرار و جبر چنانچه بعضی از حکما خدا را فاعل موجب می دانند و مختار نمی دانند و در نهج البلاغه چنین است لا باضطراب اله یعنی کننده است نه بحرکت در آوردن التی مقدر لا بحول فکره تقدیر کننده لاست امور را نه بحولان در آوردن فکر چنانچه مخلوقین در امور محتاجند به حرکت در آوردن فکر خود و تدبر و تامل کردن در آنها مدبر لا بحرکه تدبیر کننده است اشیا را نه به حرکت فکری یا به حرکت بدنی مرید لا بهمامه اراده کننده ماست و بدن مراد و اهتمامی و عزمی شاء لا بهمه خواهنده است بی آنکه چیزی و قصدی او را حادث شود بلکه مشیت و اراده اشم عین علم با صلحست چنانچه متکلمان می گویند و آن عین ذات است یا ایجاد است و آن از صفات فعلست چنانچه از احادیث ظاهر می شود مدرک لا بمحسسه ادراک کننده است نه به دست مالیدنی و لمس کردنی سمیع لا باله شنواست نه بالتی و جزوی بصیر لا باداء بیناست نه باداني و عضوی لا تصحبه الاوقات مصاحب او نبوده وقتها و زمانها یعنی زمانی نیست یا آنکه زمانها حادثند و او قدیمست و لا تضمینه الاماکن و او را فرا نگرفته است مکانها و لا تاخذه السنات و او را نمی کرد خوابها و سنه پینکی را می گویند که مقدمه خوابست یعنی خواب ضعیف او را نمی باشد چه جای خواب کران و لا تحده الصفات و اندازه نمی کند او را صفات یعنی توصیفات خلق بکند ذات او صفات او نمی رسد یا آنکه صاحب صفات زائده نیست و لا تفیده الادوات و فائده نفع نمی بخشد او را النهار و در بعضی نسخ و لا تقیده وارد شده

است یعنی کارهای او مقید و مقصود بر آنت نیست و در خطبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین است و لا ترفده الادوات یعنی اعانت نمی کند او را ادوات و اعضا و جوارح و آلات سبق الاوقات کونه و العدم وجوده و الابتداء ازله پیشی گرفه است بر وقتها بودن او و بر عدم وجود او بر ابتدا ازلیت او در این فقرات چند وجه محتمل است اول آنکه مراد سبقت معنوی باشد به معنی غلبه یعنی وجودش غالب گردیده است بر زمانها که مقید به زمان نشده است و بر عدم که هیچ گونه عدم و نیستی در ذات مقدسش راه نیافته و ازلیتش غالب گردیده بر ابتدا داشتن که ابتدا در وجود او و در صفات کمالیه او متصور نیست دوم آنکه مراد سبقت به علیت باشد و مراد از عدم عدم ممکنات باشد و ابتدا و ابتدای آنها باشد یعنی وجود او علت وجودها و عدمها گردیده است و ازلیت او علت ابتداها گردیده است و در این وجه بعضی مناقشات هست سیم آنکه سبقت به حسب زمان و همی و تقدیری باشد یعنی وجود او پیش از زمانها بوده و پیش از عدمها متصل به وجود موجودادت دیگر بوده و ازلیت او پیش از ابتداها بوده بتشعیره لمشاعر عرف ان لا مشعر له با فریدن او مشاعر و حواس مدرکه را دانسته شد که او را مشعری و قوی که به آن ادراک و احساس نماید نیست بلکه به ذات عالمست به جمیع معلومات و اثبات این مقدمه به چند وجه ممکنست اول آنکه حق تعالی متصف به مخلوق خود نمی تواند بود چنانچه گذشت دوم آنکه مراد آن باشد که ما چون بعد از افاضه حق تعالی مشاعر را بر ما دانستیم که ما در ادراک محتاجیم به این مشاعر دانستیم که خدا منزه است از مشاعر زیرا که اگر او را مشاعر باشد مثل ما محتاج خواهد بود سیم آنکه چون عقل می داند که می باید که جاعل و مجعول در صفات مباین یکدیگر باشند به افاضه مشاعر بر ما دانستیم که او چنین مشاعر ندارد چهارم آنکه چون مشاعر به ما داد دانستیم که ما بدون این مشاعر ناقصیم پس دانستیم که حق تعالی را مشاعر نیست و اگر نه ناقص خواهد بود به ذات خود و در کمال خود محتاج به غیر خود خواهد بود و این بر واجب الوجود محالست و در بحار وجوه دیگر مذکور است که این ترجمه گنجایش ذکر آنها ندارد و بتجهره الجواهر عرف ان لا جوهر له و با فریدون او جوهرها را دانسته شد که او را جوهری نیست یعنی او را جنس این حقایق ممکنه نیست و اگر نه مثل اینها محتاج به علت می بود و بمضادته بین الاشیاء عرف ان لا صدله و بضدیتی که او در میان ایشان انداخته است دانسته شد که ضدی نیست او را بدان که که مراد بضد یا معنی مصطلح است یعنی دو امر وجودی که در یک زمان در یک محل جمع نتوانند شد مانند سیاهی و سفیدی و صورت اتش و صورت آبی یا معنی عرفی است که کسی در قوت مساوی کسی است او را ضد او می گویند بنابر معنی اول چند وجه تقریر می توان کرد اول چون اضداد را آفرید و آنها را دیدیم که محتاجند به محلهای خود دانستیم که او را ضد نیست و اگر نه محتاج به محل خواهد بود و احتیاج دلیل امکانست. دوم آنکه چون دیدم که دو ضد هر یک منع وجود دیگری می کند و او را بر طرف می کند پس دانستیم که واجب الوجود منزه است از آن سیم آنکه عقل می باید که میان خالق و مخلوق و ضدیت می باشد چهارم آنکه چون خالق می باید که منزه از صفات مخلوقات باشد پس مضاده اینها دلیلست بر آنکه در او نیست و بنابر معنی دوم ظاهر است زیرا که چیزی که مساوی او باشد در قوت مثل او باید واجب الوجود باشد پس

تعـدد واجب لازم آیـد یـا اینکه هیـچ یک نمی تواننـد که صانع عالم باشـند و بمقارنته بین الامور عرف ان لا قرین له و بقرین گردن او بعضـی از امور را به بعضی دانسته شد که او را قرینی نیست او را مانند مقارنت عرض با محل خود و متمکن به امکان خود لوازم با ملزومات خود چون دیدم که هر یک از این مقارنات متضمن انواع نقص و عجز و احتباجست دانستیم که هیچس چیز مقارن او نیست ضاد النور بالظلمه و الجلابه بالهم و الجسو بالبلل و الصـرد بالحرور ضـد گردانیده است نور و روشـنی را با ظلمت و تاریکی واضح بود نرابائهُم بودن و خشـکی و صـلابت را با تری و نرمی و سرما را با گرما مُؤلِفٌ بَینَ مُتعادِباتِها مُفَرقٌ بَینَ مُتـدانِیابِها دالَهُ بِتَفْریقِها عَلی مُفَرقِها وَ بِتَالیفِها عَلی مُؤَلِفها ذلِکَ قَولُهُ عَزَّوَجَلَ وَ مِن کُلِ شَـیء خَلقناهُ زَوجَینِ لَعَلَکِم تَذَکَّرُونَ تالیف کننـده است میان آنها که با یکـدیگر دشـمنی دارنـد جـدائی افکنـده است میان آنها که نزدیک یکدیگراند دلالت ننده است به جـدا کردن اینها بر آنکه جـدا کننـده دارند و با لغت دادن آنها بر آنکه الفت دهنده دارند این است معنی گفته خدای عزیز جلیل که آن هر چیز آفریدیم دو جفت یا دو نوع را شاید شما را تذکر نمایند. مترجم گوید که توضیح این فقرات وافیات معجز بیان در چند فایده است اول در بیان معنی تالیف و تفریق بدان که حق تعالی چنانچه میان اشیاء مضادت و مباینت ذاتی و عرضـی افکنـده است به قدرت کامله خود میان ایشان الفت و آمیزش نیز داده است چنانچه آتش و آب و هوا و خاک را ضـد یکـدیگر گردانیـده و هر یک را به صـفتی ضد صـفت دیگری مخصوص گردانیده است و هم چنین میان اینها در موالید الفت داده است و حیوانات و نباتات و معادن را از اینها آفریده و همه را با یکدیگر متفق گردانیده و چنانچه اخلاط اربعه را که خون و بلغم و صفرا و سودا باشد متخالف در کیفیات آفریداه و همه را در بدن حیوانات الفت داده است و هر یک را با نهایت الفتی که با جنس خود دارنـد از جنس خود جـدا کرده چنانچه آتش را اگر بگدازند بالا می رود و میل به کره خود می کند و ابر را اگر قاصـری نباشد مثل کره خود یا به مرکز می کند و هم چنین سایر عناصر همه را از امکنه طبیعت و اجناس و انواع خود جدا کرده در ابدان موالید جمع کرده و کیفیات حرارت و برودت و رطوبت و ببوست که با هم نهایت تضاد دارند با هم جمع کرده و از ایشان مزاج موافق این نوع به عمل آورده و باز هر وقت که مصلحت دانـد همه را از هم می پاشـد و از یکـدیگر جـدا می کنـد و روح و بـدن را بـا نهایت مباینت به یکـدیگر الفت داده و هر وقت که خواهـد جـدا می کنـد و دلهای متباین و طینتهای متخالف را به اعتبار احتیاجی که در میان ایشان انـداخته با یکدیگر الفت داده و گاه عداوت را به المفت بدل می کند و گاهی الفت را بعـد اوت منتهی می گرداند و در این مقام سـخن بسـیار است و به همین اکتفا می نمایم دوم در بیان اینکه آنها دلالت دارنـد بر صـانع که این تالیفـات و تفریقـات به او مسوبست و وجهش ظـاهر است زیرا که هر گـاه این تـالیف و تفریق مخالف مقتضای طبع آنها باشـد البته قاصـری بایـد که اقوی از آنها باشـد و آنها را فشـر بر افتراق و ایتلاف کند و چون از این افتراق و ایتلاف عـالمی منتظم گردیـده که نزد عقـل سـلیم از آن بهتر و نیکوتر متصور نیست بایـد که آن قاصـر و جبر کننـده اینها در نهایت علم و قدرت و حکمت باشد و مانند و شبیه آنها نباشد سیم در بیان تاویل آیه کریمه و مناسبت آنست به این مقام بدان که بعضی از محققان آیه را چنین تفسیر کرده اند که حق تعالی هر جنسی از مخلوقات را دو نوع متقابل آفریده است مانند مرد و زن و نر و ماده و سیاهی و سفیدی و اسمان و زمین و روشنائی و تاریکی و شب

و روز و گرم و سرد و ترک و خشک و آفتاب و ماه و کوکب ثابت و سیار و کوه و صرا و خشکی و دریا و زمستان و تابستان و جن و انس و علم و جهل و شجاعت و جبن و جود و بخلا و ایمان و کفر و سعادت و شقاوت و شیرینی و تلخی و صحت و بیماری و پریشانی و توانگری و خنده و گریه و شادی و اندوه و زندگی و مردن و هم چنین است سایر اشیاء پس چنین آفرید اشیا را تا شما متذکر شوید و بدانید که خداوند اینها و افریننده اینها مثل اینها نیست و به اینها متصف نمی کرد چنانچه گذشت پس بنابراین آیه کریمه استشهاد خواهد بود برای آنکه اینها را ضد گردانید تا بدانند که او ضد ندارد و وجه دیگر آن است که اشتهاد باشد برای آنکه تالیف و تفریق دلالت بر مولف و مفرق می کند و چنان تالیف کنند آیه را که حق تعالی از یک نوع جفت نر و ماده را آفرید و با هم الفت بخشید تا بدانید که جدا کردن آنها در صنف و متحد ساختن و الفت دادن در نوع کار خداوند حکیم علیم است و وجه دیگر آن است که بعضی آیه را چنان تاویل کرده اند که حق تعالی واحد من جمیع الوجوه است و هر چه غیر اوست جفت است یعنی تعددی در او هست از جهت جنس و فصل یا ماهیت و تشخص یا ذات و وجود و این جفت بودن از شواهد امکانست و احتیاج به صانع و باز خالی از مناسبت نیست با کلام سابق ففرق بها بین قبل و بعد لیعلم ان لا قبل له و لا بعد پس جدائی افکند به سبب این مخلوقات میان پیش و پس تا دانسته شود که او را پیش و پس نیست یعنی بعضی را در زمان پیش از بعضی و بعضی بعد از بعضی دیگر قرار داد تا بدانند که او زمانی نیست یا تا آنکه بدانند که او از لیست بد وایست و چیزی پیش ازو و بعد از او نمی تواند بود و در کلینی کله بهما نیست پس معینش چنان می شود که زماهن را افریده تا بدانند که زمان که مخلوق اوست به او احاطه نمی کند و او زمانی نیست شاهده بغرائزها ان لا عزیزه لمعرزها گواهی دهنده اند به طبیعتهای خود که طبیعت نیست آن کس را که ایشان را صاحب طبیعت کرده است و مراد به طبیعت ما هیات و حقایق انواع ممکناتست داله بتفاوتها ان لا تفاوت لمفاوتها دلالت کننده اند به تفاوتها و اختلافها که در ایشان هست که تفاوتی نیست کسی را که تفاوت در ایشان قرار داده است مُخبِرَهٌ بِتَوقیتها اَن لا وَقتَ لِمُوقِتِها خبر دهنده اند به سبب آنکه حق تعالی را برای اول و آخر ایشان وقتی قرار داده است به آنکه وقتی نیست آن کسی را که ایشان را موقت به اوقات گردانیده است و چون توضیح این فقرات در ضمن شرح فقرات سابقه گذشت اعاده نکردیم حَجَبَ بَعضَهُا عَن بَعضٍ لِيُعلَمَ اَن لا حِجابَ بَينَهُ وَ بَينَها غَيرُها محجوب و پنهان گردانید بعضی را از بعضی به حجابهای جسمانی یا اعم از آن تا بدانند که حجابی میان خدا و مخلو به غیر آن مخلوق نیست زیرا که چون به عقل خود یافتند که پنهان بودن شخصی از شخصی به اعتبار جسمیت و مکانی بودن و عجز و احتیاج هر دوست پس باید بدانند که خدا به این روش محبوب نیست و همه چیز نزد او هویدا است و مخلوق که او را ادراک نمی کند از نقص و عجز اوست و اگر نه حق تعالی از همه چیز هویداتر است و همه چیز به او هویدار گردیده اند لَهُ مَعنَى الرُّبُوبِيّتِهِ اَذ لاـ مَربُوبَ وَ حَقيقَه اِلهيَهِ اِذ لاـ مَالوُه وَ مَعَنَىَ العالِمِ وَ لا مَعلومَ وَ مَعنَىَ الخالِقَ وَ لا مَخلوقَ وَ تاويلُ السَمِع وَ لاـ مَسموعَ برای او بود معنی ربوبیت و پروردگاری در وقتی که مخلوق و تربیت کرده شده نبود و حقیقت الهیت و مستحق عبادت بودن در وقتی که عبادت کننده نبود و معنی عالم بودن در وقتی که معلومی موجود نبود و معنی آفریننده بودن در وقتی که آفریده شده

نبود و تاویل سمع یعنی عالم به مسموعات بودن در وقتی که شنیده شده نبود حاصل آنندکه هر چه از صفات کمالیه حق تعالی است قدیمست و عین ذات مقدس است و صفات فعل اضافه چندند که آثار صفات کمالیه اند مثل خالق بودن بالفعل که آن کمال نیست آنچه کمالست قدرت بر خلق کردنست و آن قدریمست و رازق بودن کمال ذاتی نیست و قدرت بر رزق کمالست و هم چنین تربیت و حفظ و سایر صفات افعال که همه آثار صفات کمالیه حقیقته اند که آنها زاید بر ذات مقدس نیستند چنانچه می فرماید لَیسَ مُد خَلَقَ استَحَق مَعنِی الخالِقِ وَ لَیسَ بِاحداثِهِ البَرایا اِستَحَقَ مَعنیَ البَرائیَهِ یعنی نه چنانست که از وقتی که آفرید خلایق را مستحق معنی خالق شده باشد و نه آنکه به حادث گردانیدن آفریدگان مستحق معنی افریدن شده باشد کیف و لا تغبه مدولا تدینه قد ولا یحجبه و لعل و لا یوقته متی و لا یشتمله حین و لا یقارنه مع یعنی و چگونه چنین باشد که بعد از وجود اشیا مستق این اشیا شده باشد و حال آنکه کلمه مذکور در لعت برای ابتدا زمانست سبب آن نمی شود که از او چیزی غائب شود چنانچه در ممکنات که محصورانـد بر زمان اگر در زمانی باشند آنچه پیش از آن زمان و بعد از غائب است از ایشان و حق تعالی جمیع اشیا با زمانهای ایشان در نزد عالم او در ازل حاضر بودند یا آنکه وجود او مخصوص به زمانی نیست تا آنکه در زمانی از خلق غائب گردد باز فرمود که چون حق تعالی زمانی نیست کلمه قد که در لغت برای نزدیک گردانیدن ماضیست به حال او را چیزی نزدیک نمی گرداند یا آنکه چون کلمه قد برای تحقیق است و در علم شدت و ضعف نمی باشد پس قد چیزی را به علم باز نزدیک نمی گرداند پس فرمود که لعل که در لغت به معنی شاید است و برای امید وقوع امر است در زمان آینده او را از چیزی محجوب نمی گرداند یعنی در علم خدا لعل و شاید نمی باشد برای آنکه هیچ چیز از علم او غایب نیست پس فرمود که مخصوص به وقتی نیست ناتوان گفت متی یعنی کی به هم رسیده کی عالم شده کی قادر شد پس فرمود که فرا نمی کردم او را زمانی یعنی زمانی نیست و مقارن او نمی گردد مع که در لغت دلالت بر مقارنت می کند یعنی نمی توان گفت که چیزی به او هست یا بوده است یا خواهد بود در زمان یا در مکان یا در محل یا آنکه نمی توان گفت که چیزی همیشه با او بوداه است و تفریع این فقرات بر عدم اختصاص اسماء بر حق تعالی بعد از حدوث اشیاء شاید از آن جهت باشد که کسی که صاحب این تقدس و کمال باشد نقص برو روا نیست و حدوث صفات کمالیه مستلزم نقص ذاتست قبل از حدوث شما بلکه بعد از حدوث آنها چنانچه گذشت و در امالی شیخ مفید و احتجاج کیف نیست پس احتیاج به این تکلف نیست و ظاهرتر است انما تحد الادوات انفسها و یشیر الالات الی نظائرها و فی الاشیاء توجد افعالها تحدید نمی کند ادوات مگر نفسهای خود را و اشاره می کند الت به سوی نظایر و اشتباه خود و در اشیاء ممکنه یافت می شود کردها و آثار این ادوات نه در حق تعالی مترجم گوید که مراد از ادوات و آلت اعضا و جوارحست پس مراد به نفسهای آنها انواع و اشتباه آنها خواهد بود یعنی آلات جسمانی تحدید امثال خود از جسمانیات می توانند کرد و اشاره به اشتباه خود می توانند نمود و محتملست که مراد به ادوات صاحبان ادوات بوده باشد و ممکنست که مراد به ادوات و الات آن حروف و اسمائی باشد که در پیش اطلاق آنها را بر حق تعالی نفی کرد پس این فقرات دلیلی برای فقرات خواهند بود منعتها مذا لقدمه و حتمها قد الازلیه یعنی منع کرده است آلات و اعضا و قوی را یا اشیا را آنکه مذ برای ابتداء زمانست که بر آنها اطلاق می کنند از قدیم بودن و منع کرده است اعضا قوی را

یا اشیا را از ازلی بود اطلاق کلمه قد بر آنها که دلالت بر قرب زمان ماضی به حال می کند و چنانچه بیان این دو فقرات سابقه گذشت لَو لا الکَلِمَهُ اِفتَرَقَت فَدَّلَت عَلیٰ مُفَرِقِها وَ تَبایَنْتَ فَاعربَتَ عَن مُبایِنها لَما تَجَلی صانِعا لِلعُقُولِ اگر نه این بود که کلمه های جدا شده پس دلالت کردند بر جدا کننده آنها و مباینت به هم رسانیدند پس ظاهر گردانیدند کسی که مباینت میان ایشان افکنده و یا مباین ایشان گردیده و هر آینه ظاهر نمی شد صانع آنها برای عقول مترجم گوید که این فقرا تو را به چند وجه توجیه می توان کرد اول آنکه مراد از کلمه نعتهای مختلفه و اصوات متنوعه خلق باشد زیرا که این از قدرتهای عظیم حق تعالری است که با این کثرت اجناس مخلوقات هیچ صدائی به صدای دیگر شبیه نیست و هر یک را به علت خاصی مخصوص ساخته است چنانچه در قرآن مجید می فرماید و من اياته اختلاف السنتكم و الوانكم یعنی از آیات و علامات وجود و عظمت و قدرت و حکمت خداست اختلاف زبانهای شما و چنانچه اختلاف اینها دلالت بر وجود صانع می کند مباینت و تضاد اینها دلالت می کند بر آنکه حق تعالی منزه است از مشابهت اینها به وجهی چند که سابقا مذکور شد. دوم آنکه مراد از اختلاف کلمه اختلاف رایها و عزمها باشد چنانچه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود عرفت الله بفسخ العزایم یعنی خدا را شنختم به فسخ کردن عزمها یعنی بسیار عزم کردم و خدا عزم ما را مبتدل گردانید یا میسر نگردانید پس دانستم که مدبری هست که قدرت بر فسخ عزایم من دارد سیم آنکه مراد از کلمه جمیع مخلوقات خدا مراد باشند از این جهت که دلالت دارند بر وجود و قدرت و علم و حکمت حق تعالی ولیکن از لفظ بعید است وَ بِها اِحتجَبَ عَن الرُؤیَهِ وَ اِلیها تَحاکُم اَلاوهامِ یعنی به عقلها محجوب شده است از دیدن یعنی عقل حکم می کند که دیدنی نیستن و به سوی عقلها محاکمه می کند وهمها یعنی اختلافی که در میان اوهان و مدرکات بشود عقل حکم می کند میان ایشان و حق و باطل اینها را جدا می کند و فیها اثبت غیره محتملست که ضمیر بعقلها راجع باشد پس دو وجه محتمل است اول آنکه آنچه در عقلها ثابت می شود حاصل می شود غیر حقیقت حق تعالی است و گنه ات او به عقل در نمی آید دوم آنکه غیر مصدر باشی یعنی به عقل اثبات می شود که حق تعالی مغایر ممکناتست و مشابه ایشان نیست و محتملست که ضمیر راجع بههمها باشد یعنی وهمها اثبات غیر خدا می کنند و اگر نه عقل حکم می کند که خداوند عالم به جزیکی نیست و منها استنبط الدلیل در این فقره نیز محتملست که ضمیر راجع به عقلها باشد یعنی به عقلها استنباط دلیل می توان نمود بر امور و ممکنست که راجع به وهمها باشد یعنی به توسط وهمها استنباط می کند عقل دلیل بر اشیا را و بها عرفها الاقرار و در این فقره نیز هر دو احتمال می رود یعنی به عقلها حق تعالی شناسایند عقلها را اقرار به وجود و کمالات خود یا بوهمها شناسانید عقلها را که او از جنس وهمها و مدرکات آنها نیست و بالعقول يعتقد التصديق بالله و بعقلها اعتقاد کراده می شود تصدیق به خدا و بالاقرار يكمل الايمان به و به اقرار کردن کامل می شود ایمان به خدا زیرا که اعتقاد بدون اقرار ظاهر فایده نمی بخشد لادیانه بعد معرفته دین دار بودن یا عبادت کردن نمی باشد مگر بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه هدی (ع) و آنچه ایشان بیان کرده اند از اصول عقاید یا اعم از معرفت اصول و فروع و لا معرفه الا بالاخلاص و معرفت نمی باشد مگر با خالص گردانیدن از سکوت و شبهات و اعتقادات باطله و لا اخلاص مع التشبيه و خالص گردانیدن معرفت نمی باشد با شبیه دانستن خدا را به ممکنات و لا نفی مع اثبات الصفات بالتشبیه و نفی نکرده است تشبیه خدا را به خلق کسی که اثبات صفات زائده برای او کرده است و در

بعضی از نسخ اللتبیه است پس محتملست که مراد آن بشد که کسی که اثبات کند صفات برای تنیه مردم بر صفات او و نفی کند صفات خلق از او کند نفی صفات او نکرده است پس اشاره خواهد بود به آنچه گفتیم که باید که حق تعالی را از حد تعطیل و حد تشبیه هر دو به در آورد فکلما فی الخلق لا یوجد فی خالقه پس هر چه در خلق است از صفات حقیقت از صفت مرد خالق او نیست و کل ما یمکن فیه یمتنع فی صانعه و هر چه ممکنست یا ممکن و ثابت است در مخلوق ممتنع است آن در صانع او و لا یجری علیه الحرکه و التکون جاری نمی شود برو حرکت کردن و ساکن شدن پس به چند وجه حضرت استدلال فرنمود بر نفی حرکت و سکون از ذات مقدس قادر بی چون اول به آنکه کیف تجری علیه ما هو اجراه و یعود الیه ما هو ابتداه یعنی چگونه جاری می شود بر او آنچه او جاری گردانیده است بر عنبر خود ابتدا کرده است و افریده است و وجه استدلال یا آنست که گذشت که انصاف حق تعالی به خلق خود و کامل گردیدن به آفریده خود محالست یا آنکه اگر اینها دار او باشد منفک از حوادث نخواهد بود و هر چه منفک از حوادث نباشد حادث است یا به آنکه اگر بدون این صفت کاملست پس حدوث این صفت نقص خواهد بود و اگر با این صفت کامل می شود پس در ذات خود ناقص است و نقص برو محالست به اجماع عقول دلیل دوم انست که اذاً لتفاوتت ذاته یعنی اگر محل حرکت و سکون باشد پس تفاوت در ذات او به هم می رسید و محل حوادث و تغییرات خواهد بود و اینها مستلزم تغییر ذاتند و تغییر ذات منافی وجوب وجود است دلیل سیم آنست ولتجرا کنهه یعنی و هر آینه صاحب اجزا خواهد بود گنه ذات مقدس او یا به اعتبار آنکه این دو صفت از لوازم اجسامند یا به اعتبار آنکه حرکت لازم دارد که در آن متحرک جهت بالقوه و جهت بالفعل بوده باشد یا به اعتبار آنکه با ممکنات شریک خواهد بود در حقیقت و مرکب از ما به الاشراک و ما به الامیار خواهد بود و لا متنع من الازل معناه و لما کان للباری معنا غیر المبرور و هر گاه مستکمل بخلق خود باشد و در ذات او تفاوت باشد و کنه او صاحب اجزا باشد هر آینه امتناع خواهد کرد از ازلی بودن معنی او و هر آینه برای آفریننده معنی یعنی افریده شده نخواهد بود و لو حد له وراء اذا حد له امام و اگر حد کرده شود برای او عقبی و پسی هر آینه حد کرده خواهد شد برای او پیشی پس دو جزو در او متوهم خواهد شد و مرکب خواهد بود ولو التمس له التمام اذ لزمه النقصان و اگر طلب کرده شود برای او تمام شدن پس لازم خواهد بود او را ناقص بودن و این اشاره است به آنچه سابقاً بیان شد که نمی تواند بود که حق تعالی به غیر ذات مقدس خود به چیزی کامل شود زیرا که اگر به غیر خود کامل شود در حد ذات خود ناقص خواهد بود و به اجماع عقول و نقص بر او روا نیست و ایضاً در کمال به غیر خود محتاج خواهد بود و هر محتاج ممکنست کیف یستحق الازل من لا یمتنع من الحدث چگونه مستحق ازلی بودن باشد کسی که امتناع نکند از حادث بودن یعنی ممکن قدیم و ازلی نمی تواند بود و محتملست که مراد آن باشد که ازلی محل حوادث نمی تواند بود و کیف ینشی الاشیاء من لا یمنع من الاشیاء و چگونه انشا کند و از عدم به وجود آورد اشیا را کسی که امتناع نکند از آفریده شدن محتملست که مراد کل اشیاء باشد یعنی خالق کل اشیا غیر واجب الوجود بالذات نمی تواند بود و محضلست که مراد آن باشد که از عدم به وجود آوردن مخصوص حق تعالی است و کسی که احتمال معلول بودن در آورد و خالق را آفریننده چیزی نمی تواند بود اذا لقامت فیه آیه المصنوع و لتحول دلیلاً بعد ما کان مدلولاض علیه این فقرات دلیل فقرات سابقند یعنی هر گاه حق تعالی حوادث و تغییرات باشد و امتناع از حادث بودن و علت داشتن نداشته باشد هر آینه قائم

خواهد شد در او علامت مصنوع بودن و آفریده بودن و هر آینه وجود او دلیل بر صانع دیگر خواهد گردید بعد از آنکه او را مدلول علیه می دانستند و سایر ممکنات دلیل وجود او می دانستند یعنی او نیز مثل سایر ممکنات دلیل وجود واجب الوجود خواهد بود لیس فی محال القول حجه و لا فی المسئله عنه جواب و لا فی معنافه تعظیم و لا فی ابانت عن الخلق ضیم الا بامتناع الازلی ان یثنی و لما لابدء له ان یبداء و لا فی معنافه تعظیم و لا فی ابانت عن الخلق ضیم الا بامتناع الازلی ان یثنی و لما لابدء له ان یبداء یعنی نیست در این قول محال یعنی اثبات حوادث و متغیرات از برای حق تعالی حجتی و نه در سوال کردن از این مسئله جوابی چون بدیهست که باطلست و نیست در اثبات کردن معنی آنها از برای حق تعالی تعظیمی که اگر اثبات نکنند نقص او باشد و نیست در جدا کردن او از مخلوقات در کنه صفات و عروض حوادث و متغیرات ضیمی یعنی ظلمی مگر آنکه امتناع می کند ازلی از دو تا بودن و رو قدیم نمی باشد و امتناع می کند چیزی که علت و ابتدا ندارد از علت و ابتدا داشتن و حاصل این فقرات آن است که اثبات صفات زایده و متغیره چون بر حق تعالی محالست حجتی بر اثبات آن اقامت نمی توان کرد و کسی که از آن سوال کند مستحق جواب نیست و چون بعضی گمان می کنند که هم چنانچه گوش نداشتن و چشم نداشتن و دست و پا نداشتن در ما نقص است پس باید که خدا نیز هر چه در ما کمالست او داشته باشد حضرت رد بر ایشان فرمود که اینها به سبب امکان و عجز ما در ما کمال شده است چون در علم و قدرت محتاجیم به اینها و کسی که جمیع صفات کمالیه عین ذات مقدس او باشد بودن اینها در او نقص است و نبودن اینها در او کمالست و در آخر بیان فرمود که نفی مشارکت حق تعالی با مخلوقات کردن ظلمی نیست نه بر خدا و نه بر مخلوقات یا آنکه مباین شدن خدا از مخلوقات خود نه از راه ترفع و تکبر است که ظلمی باشد بلکه سببش آنست که دو قدیم و دو ازلی محالست و اگر حق تعالی صاحب صفات زائده و اجزا و اعضا باشد چندین قدیم ثابت می شود و این صفات اگر معلول ذات حق باشند می باید که چیزی که وجودش ابتدائی نداشته باشد علت داشته باشد و قدیم علت نمی دارد لا اله الا الله العلی العظیم کذب العادلون بالله و ضلوا ضلالاً بعیداً و خسرو اخسرانا مبینا و صلی الله علی محمد و اله الطیبین الطاهرین نیست خداوندی و معبودی به جز خداوندی که ذاتش از آن بلندتر است که عقلها به آن تواند رسید و صفاتش از آن بزرگتر است که گنه آنها را ادراک توان نمود و دروغ گفتند آنها که غیر خدا را به او عدیل گردانیدند و در خداوندی و در استحقاق عبادت و گمراه شدند گمراهی دو روزیان کار شدند زیان کاری هویدا و درود فرستد خدا بر محمد و آل طاهرین او و در شرح این خطبه کتابها کافی نیست و به اعتبار ضیق محال به همین اکتفا شد و بیان به بعضی از دقایق و اسرار این خطبه و سایر خطبها که مضامین آنها مشارکتی به این خطبه دارد و در کتاب بحار الانوار ذکر شده است.

چون که در سال ۱۲۹۰ از اواخر ماه مبارک تا اواسط ماه جمادی الاولی سال ۱۲۶۶ که مدت بیست ماه تخمینا بود مجاورین ارض فیض قرین روضه رضویه علی مشرفها الاف التحیه از تعدی اشرار و فجار و استیلای ظالمین که بر پادشاه اسلام یاغی و طاغی شدند و دست تعدی و بیداد بر ایشان گشوده و جمیع مجاورین مضطرب و ترسان و از خوف و غارت اموال هراسان و گریزان بودند بلکه راه گریز بر ایشان مسدود و جملگی متوسل به خداوند ودود شده تا اینکه در ماه جمادی الاولی سال ۱۲۶۶ اعتنا پادشاه اسلام شهر مقدس را به تصرف در آورده اشرار و فجار را به سزا و مجاورین را از اذیت ایشان رها نمودند هم چنین در این سال که ۱۲۸۸ است و سال سابق آن باز وارد امت و سان سابق آن باز وارد شده است بر مجاورین ارض فیض قرین زیاده بر آنچه در سنوات سابق بر ایشان روی داد بلکه چنان گرسنگی و پریشانی و فرار نمودن مجاورین بسیار از آن روضه فیض آثار و کسادی کسبه و تجار و مردن مرد و زن از صغار و کبار و افتادن بیماران و اموات در معبرها و کوچه و بازار

بدون دفن و پرستاربی روی داد که احدی چنین هنگامه و بلائی به خاطر نمی دهد و چون این تبه روزگار حال قریب به چهل سال است که از آن روضه فیض آثار دورم لهذا متوسل به انطباع این نسخه شریفه شدم و التماس این خاکسار از خداوند رحیم غفار به شفاعت آن بزرگوارانست که چنانچه در انجمادی بر اهل آن وادی عزم فرمود در این سال ۱۲۸۸ که به حق امام هشتم بر ایشانم رحم فرماید و تا ماه جمادی این عاصی را به شرافت آن رحمه منوره مشرف فرماید آمین یا رب العالمین.

مولف گوید که در حین انطباع این نسخه شریفه که در سال ۱۲۸۸ بود مشرف شدن دو را الباهره به حضور باهر النور رئیس ابلادباء و شمس الفضلاء معدن حلم و علم و وقار و مخزن بینش و دانش و جناب بزرگوار که در محضر افادات این العلماء و المجتهدین و ضیاء المنسوبین و المتهجامین امام الئمه العراق و الخراسان و سید العلماء علی الاطلاق و کفیل الامر امله و الایتام الملقب حجه الاسلام اندی انتهت مرپاسه الامامیته فی وقته الید فخر الاوائل و الاواخر مولانا و سیدنا حاجی سید محمد باقر فاض الله علی رفضه الرحمه و الغفران سالها بار اقامت کشور و به ریاضتها در تحصیل علم فقه و استخراج طبقات رجال و قواعد درایه دیده و همواره این فاضل اقمقام در خدمت آن سید عالمیان جلیس حضرت و انیس خلوت بوده لعنی آن شیخ المعظم البدایع جناب حاجی ملا محمد رفیع الجیلانی ادام الله تعالی ظله العالجون و آن شیخ جلیل بر احوال این عبد ذلیل ستانی و ظلی که بعضی از اهل بر این ناتوان نموده بودند و به مطالعه برخی از کتب مولفه معجزات حضرت سلطان خزان است بهره وی شدند مخارج انطباع آن را از مال خود وعده فرمودند و شروع در انطباق شد امیدوارم که زائرین و ذاکرین و بزرگواری و فیض آثار از دعا فراموش ننمایند.

ص: ۲۶۵

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹